به نام خدا و مدد خان و خرد

عدالت و امید

شماره ۵، حوت ۱۳۹۸

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهادت شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: محمد هدایت
سردبیر: قربانعلی انصاری
هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): امان‌الله فصیحی، امین الله امینی، حفیظ‌الله ذکی، رضا لعلی، سید آصف حسینی، سید علی‌آقا مزیدی، سیدعلی مطهری، شیرمحمد انتظار، صادق باقری، عبدالحمید عارفی، علی پیام، غلام سخی احسانی، قاسم عرفانی، محمد اسحاق عارفی، محمد شفق خواتی، محمد توسلی غرجستانی، محمدسخی رضایی، محمد سرور جوادی، محمدیحیی وقار و مصطفی احمدی.
دبیر بخش ادبیات و شعر: حسین حیدربیگی
ویراستاران: حفیظ شریعتی(سحر)، علی پیام و مصطفی احمدی
صفحه‌آرا و طراح گرافیک: تقی وحید

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

عدالت و امید

فهرست مطالب

۴

سخن نخست

بخش اوّل: گفتگوها ۷

میراث سیاسی شهید مزاری | گفتگو با استاد عزیزالله شفق ۸
شهید مزاری؛ بنیانگذار نهضت عدالت‌خواهی در افغانستان | مصاحبه با استاد حیات‌الله بلاغی غزنوی ۱۸
شهید مزاری و یک عمر جهاد و مقاومت | گفتگو با استاد ناطقی شفایی کَیُو ۲۴
شهید مزاری و مبارزه برای برابری | گفتگو با استاد محمد کاظم جعفری ۳۰
تغییر نگاه هزاره‌ها از گذشته به آینده | گفتگو با عزیز رویش ۳۴
مردی از تبار هابلیان | گفتگو با حجت الاسلام جانعلی اعتمادی ۴۶

بخش دوّم: پرونده ای در باب دولت - ملت سازی در اندیشه شهید مزاری ۵۳

فرایند ملت‌سازی در افغانستان از نظر شهید مزاری | عباس بصیر ۵۴
چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان | محمد شفق خواتی ۶۲
شهید مزاری و نفی تبعیض به عنوان استراتژی ملت‌سازی | صادق باقری ۷۱
نقش کثرت‌گرایی هویتی در دولت‌سازی و ملت‌سازی از نظر شهید مزاری | محمدحسین خلوصی ۷۷
دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری با رویکرد عدالت اجتماعی | توسلی غرجستانی ۸۰
ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری و بازتاب آن در قانون اساسی | سید علی مطهری ۸۵
سازه‌های ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری | سید آصف حسینی ۹۵
الگوهای ملت‌سازی در جوامع چند قومی | محمد سخی رضایی ۹۹
دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری | محمد شریف عظیمی ۱۰۴
شهید مزاری و ارزش‌های حقوق بشری، پیش‌شرط دولت‌سازی | عبدالحمید عارفی ۱۰۹
دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری | یوسف عارفی ۱۱۲
گفتمان عدالت اجتماعی و دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری | مصطفی شفیق ۱۲۴
ارزش‌های حقوق بشری در اندیشهٔ شهید مزاری | عبدالله فکور ۱۲۹
شهید مزاری و دولت-ملت‌سازی در افغانستان | محمد قاسم محسنی ۱۳۱
اندیشه‌های رهبر شهید، در ارتباط با ارزش‌های حقوق بشری و دولت‌سازی | جان‌محمد عسکری ۱۳۵
نظام سیاسی مطلوب در اندیشهٔ شهید مزاری | محمدعلی حامدی ۱۳۹
جمهوریت و اسلامیت در اندیشهٔ رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری | امان الله فصیحی ۱۴۲
مکانیزم‌های اعتماد عمومی به دولت از نگاه شهید مزاری | محمد یحیی وقار ۱۴۵
نقش مردم در دولت مدرن ملی از دیدگاه شهید مزاری | محمدسالم حسنی ۱۵۰
جست‌وجوی نو در حاشیه‌های نظام دموکراتیک | محمد اسحاق عارفی ۱۵۵
وحدت ملی و فدرالیسم در اندیشهٔ شهید مزاری | محمد باقر حسنی ۱۵۹
شهید مزاری و تلاش برای نهادینه‌سازی الگوهای نظام سیاسی در افغانستان | عارفه پیکار ۱۶۲

راهکارهای دست‌یابی به هویت ملی در اندیشهٔ شهید مزاری | غلام سخی حلیمی بلخابی ۱۶۶
پیامدهای سیاست حذف و عدم مشارکت عادلانه در اندیشه شهید مزاری | نجیب‌الله کریمی ۱۷۴
همبستگی ملی در اندیشهٔ شهید مزاری | محرابعلی دانش ۱۷۷
شهید مزاری و مدیریت تنوع قومی | غلام سخی احسانی ۱۸۱
موانع وحدت‌ملی در اندیشهٔ شهید مزاری | خلیل الله نبوی ۱۸۵
هویت ملی در اندیشه شهید مزاری | مصطفی احمدی ۱۸۸

بخش سّوم: مقالات عمومی ۱۹۲

گواهی قرآن بر صداقت و پاک‌نفسی شهید مزاری | حاج کاظم یزدانی ۱۹۳
نقش نظام سیاسی در تأمین صلح جاویدانبا تأکید بر اندیشهٔ شهید مزاری | عبدالله شفایی ۱۹۴
کاریزمای رهبری ملی؛ مزاری و معرفی مدل مناسب رهبری در جامعهٔ چند قومی | علی‌احمد راسخ ۱۹۹
تعدیل واحدهای اداری، (نگاهی به یکی از خواسته‌های رهبرشهید استاد مزاری) | ابراهیمی غرجستانی ۲۰۳
نقش شهید مزاری و حزب وحدت در انسجام و اتحاد هزاره‌ها | نبی قانع‌زاده ۲۱۰
مزاری و آرمان عدالت به‌مثابه وفاداری بزرگ‌تر| قربان‌علی فکرت لعلی ۲۱۶
نقش شهید مزاری در رسمیّت‌یافتن مذهب شیعه در افغانستان | حبیب‌الله فهیمی ۲۲۰
شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی در اندیشهٔ شهید مزاری | عبدالقیوم آیتی ۲۲۵
درس‌های مزاری برای امروز و فردای افغانستان | عبدالمجید مجیدی ۲۲۹
ناگفته‌هایی از کارنامهٔ سیاسی شهید مزاری | علی‌آقا مزیدی ۲۳۳
ویژگی‌های خاص شهید مزاری | محمدعلی جعفری ۲۴۳
مبانی دینی جنبش عدالت‌خواهی از نظر شهید مزاری | امین‌الله امینی ۲۴۸
مزاری، شهیدِ عدالت در افغانستان | محمد شریف روشن یوسفی ۲۵۱

بخش چهارم: ۱۴ روایت از چگونگی شهادت شهید وحدت ملی ۲۵۵

بخش پنجم: شهید مزاری در آئینه ادبیات و شعر ۲۸۳

جانِ شرر گرفتهٔ بهار | ذکریا فصیحی ۲۸۴
نامهٔ گلثوم برای بابه مزاری | محمود جعفری ۲۸۷
خاطره شهادت بابه | محمدعلی ابراهیمی ۲۹۰
خونی که از میانه ما مثل رود رفت | محمدشریف سعیدی ۲۹۳
بادها | سید محمدرضا محمدی ۲۹۳
گل‌مؤمنه | حسین حیدربیگی ۲۹۴
بوی گلاب | جاودانه | زهرا حسین‌زاده ۲۹۸
در مسیر سرخ کابل | محمدیونس طغیان ساکایی ۲۹۸
صدایت | شکریه عرفانی ۲۹۹
یاد مزاری | سید ابوالحسن عمرانی (شاعر ایرانی) ۳۰۰
دل پاره‌پاره | محمدحسین فیاض ۳۰۰
اندیشه تو اعتبار ما | هادی میران ۳۰۱

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

تلاش برای ارائهٔ روایت نو از شهید مزاری

محمد هدایت

در آستانهٔ بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری قرار داریم. تا کنون روایت‌های مختلفی از شهید مزاری ارایه شده و چهره‌های متفاوتی از وی نشان داده شده است. رقبا و بدخواهانش او را با جنگ می‌شناسند و تفسیر خشونت‌آمیز از او ارائه کرده اند. حلقاتی نیز به گونه‌ای او را روایت کرده اند که بتوانند در پشت نام وی پنهان شوند و از آرمان‌های او برای خویش متاعی بهم زنند. گفتمان‌هایی چون رهبر قومی، سمبل هویت طلبی قومی و مانند آن بخشی از گفتار رایج در سال‌های پس از شهادت او بوده است. تلاش‌های بسیار صورت گرفته است که هر کسی از او چهره‌ای بتراشد که سازگار با قامت ناموزن خودش باشد. روایت رسمی از شهید مزاری تا کنون برخلاف ماهیت مدعای او صورت گرفته است. ما تا کنون به جای این‌که از او چهره‌ای تصویر کنیم که حلقهٔ وصل و محور وحدت ملی باشد، از او موجودی ساخته‌ایم که در سایهٔ آن به شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی دامن زده شده است. در حالی که او مخالف نفاق قومی و مذهبی و طرفدار برادری اقوام بود و به قول خودش دشمنی میان اقوام را فاجعه می‌دانست.

اینک پس از بیست‌وپنج سال به نظر می‌رسد شهید مزاری حرف‌های نو برای گفتن دارد و نسل امروز باید آن سوی چهره مزاری را بشناسد و از روایت‌های کهنه و فرسوده عبور کند. شهید مزاری در نگاه نسل امروز به عنوان یک متن بنیانگذار و به عنوان کسی که توانست محور تاریخ را تغییر دهد شناخته می‌شود. از این رو در گفتار و رفتار مزاری ارزش‌هایی نهفته است که هم برای دیروز و هم برای امروز و نیز برای فردای ما ضرور است و به عنوان گفتمان‌های نهایی و مورد اجماع همهٔ شهروندان کشور مطرح است.

ترکیب‌هایی چون «وحدت ملی»، «دولت ملی»، «عزت و کرامت ملی»، «منافع ملی»، «رعایت حقوق ملیت‌ها»، «مشارکت ملی» و «عدالت اجتماعی» واژگان کلیدی در متن تفکر شهید مزاری قرار داشتند. هریک از این واژگان با پسوند ملی سازه‌های اصلی هویت کلان ملی را تعریف می کردند و پیشنهاد هر کدام برای درمان دردهای جامعهٔ ما بیانگر عمق شناخت شهید مزاری از بنیادهای اصلی بحران های سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود.

اکنون پس از گذشت بیست‌وپنج سال از شهادت شهید مزاری، یک بار دیگر به اندیشه‌ها و باورهای آن مرد راستین نیاز شدید احساس می‌شود. هم در مقیاس ملی و کلان و هم در مقیاس درون قومی ما با وضعیتی مواجه هستیم که در زمانهٔ شهید مزاری وجود داشت. زمانهٔ ما زمانهٔ عسرت و نامرادی‌ها است. پراکندگی و پریشان‌گویی‌های رهبران سیاسی که منافع خویش را در خطر دیده اند و کمر بسته اند که ما را به سه دهه قبل برگردانند. مداخلات مداوم همسایگان و مزدورپروری دو باره، گسترش نفاق قومی و تنفر اجتماعی، هراس از همدیگر و تلاش برای تعمیق شکاف‌های سیاسی و اجتماعی و تخریب نهادهای ملی و امنیتی بخشی از ویژگی‌هایی است که در زمان شهید مزاری نیز رایج بود و اکنون نیز مشابه همان زمانه است. عصر ما نیاز

به تفسیر نو و دردهای ما نیاز به درمان دارد. بدون شک شهید مزاری همان کسی است که برای مشکلات امروز ما حرف دارد و ما را به آجنداهای کلان دعوت می‌کند.

در بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری، پنجمین شمارهٔ «عدالت و امید» اختصاص یافته است به اندیشه‌ها و باورهای شهید وحدت ملی که نویسندگان و پژوهشگران به ابعاد شخصیتی وی پرداخته اند و مجموعهٔ قابل توجهی از نوشته‌ها علمی و تحقیقی را به وجود آورده اند.

هم‌چنین با شش تن از اساتید و بزرگانی که شهید مزاری را از نزدیک درک کرده اند گفتگوهای مفصل و به یادماندنی انجام یافته است.

درکنار این مطالب گزارش بلندی تحت عنوان «چهارده روایت از چگونگی شهادت شهید مزاری» به این پرسش اساسی می‌پردازد که چرا جزئیات شهادت شهید مزاری تا کنون پر از ابهام است و حادثه غم‌انگیز شهادت وی واقعا چگونه اتفاق افتاد؟

مجموع مطالب این شماره با رویکرد نو و بدیعی تهیه شده است و در نهایت روایت کلان و جدیدی از شهید مزاری را بر می‌سازند و برای نسل امروز ارائه می‌کنند.

بنیاد اندیشه علاوه بر انتشار این مجله در راستای گسترش اندیشه‌های انسانی و راهگشای شهید وحدت ملی، به مناسبت بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت وی، کتاب «یادنامه شهید وحدت ملی» را به زبان پشتو و کتاب «احیای هویت / مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید مزاری» را به زبان ازبکی ترجمه و نشر می‌کند. هم‌چنین نشریه‌ها و هفته‌نامه‌های دیگری نیز به همین مناسبت به صورت ویژه به نشر خواهد رسید.

تمام این اقدامات در این راستا صورت می‌گیرد که همه هموطنان ما با اندیشه‌های شهید مزاری آشنایی حاصل کنند و او را به گونهٔ حقیقی بشناسند و تصویر نزدیک به واقعیت از او در ذهن داشته باشند. شهید مزاری با اندیشه‌های انسانی اش می‌تواند حلقهٔ وصل همهٔ اقوام و کتله‌های سیاسی واقع شود. در اندیشه‌ها و افکار شهید مزاری ظرفیت‌هایی نهفته‌ای است که هنوز به طور یک‌جانبه و تک‌بعدی روایت شده است. به همین خاطر خیلی از هموطنان ما با عمق دیدگاه‌ها و اندیشه‌های وی آشنایی کامل ندارند. از این رو تلاش می‌شود تا در سال آینده کتاب «احیای هویت / مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید مزاری» نیز به زبان پشتو نشر شود. این کتاب نیز به زبان پشتو ترجمه شده است ولی به دلایل تخنیکی از چاپ در بیست‌وپنجمین سالگرد باز ماند و تصمیم جدی وجود دارد که در آینده نشر شود.

هم‌چنین مراسم عمومی به مناسبت سالگرد شهادت شهید مزاری تبدیل به آیین همگانی شده است و هر مجموعه به اقتضای ظرفیت و توانمندی خود در تمام نقاط جهان هر ساله از شهید مزاری تجلیل می‌کنند. ما ضمن این که به همهٔ دیدگاه‌ها در مورد شهید مزاری احترام قایل هستیم و باورمند هستیم که هر گونه تلاش برای همگانی‌سازی اندیشه‌های شهید مزاری قابل قدر است، اما باور داریم که نشر و پخش مجموعه‌های مکتوب در باره شهید مزاری ماندگارتر و عمیق‌تر از مجالس و محافل عمومی است. به همین خاطر سعی شده است که بیشترین تلاش در راستای نشر کتاب و مجله با محوریت افکار شهید مزاری صورت گیرد. چنان که سال گذشته علاوه بر برگزاری مراسم باشکوه در ارگ ریاست جمهوری از سوی دفتر ریاست جمهوری و دفتر معاونت دوم ریاست جمهور، چهار مجموعهٔ مکتوب و فاخر در بارهٔ شهید مزاری از سوی بنیاد اندیشه منتشر گردید که مورد استقبال قرار گرفت.

در سال جاری نیز تلاش صورت گرفته است که علاوه بر برگزاری مراسم با شکوه عمومی در ارگ ریاست جمهوری، چندین مجموعه چاپی منتشر گردد. امیدواریم که با نشر و همگانی‌ساختن اندیشه‌های شهید مزاری شاهد شکوفایی افغانستان و تقویت وحدت ملی در افغانستان باشیم.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

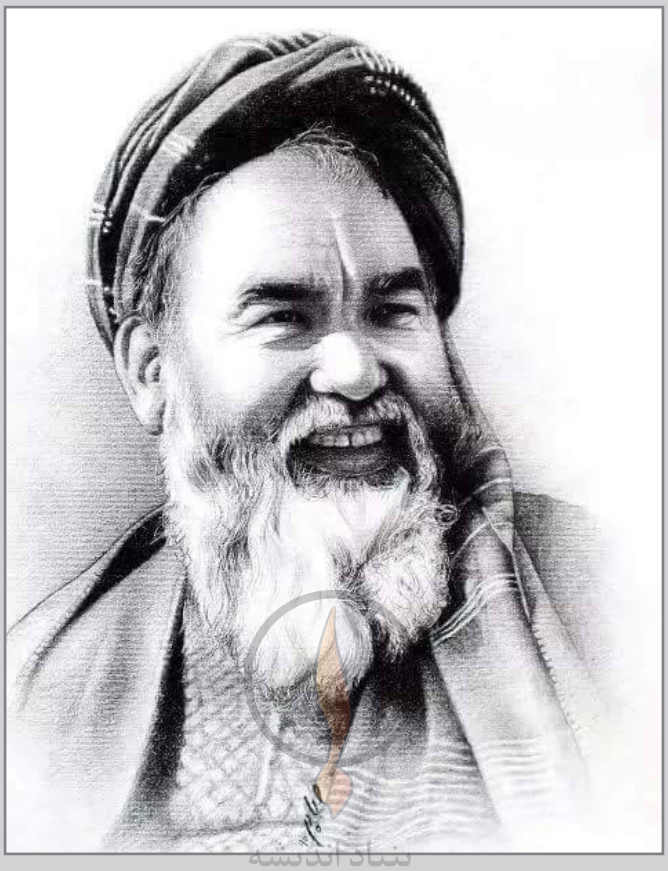

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش اوّل

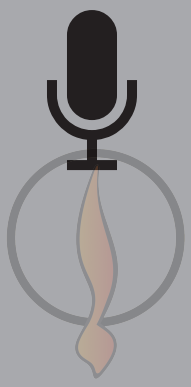

بنیاد اندیشه

۱۳۹۴

گفتگوها

میراث سیاسی شهید مزاری

گفتگو با استاد عزیزالله شفق

اشاره: استاد عزیزالله شفق یکی از یاران نخستین شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری و از بنیانگذاران سازمان نصر افغانستان و از موسسان حزب وحدت اسلامی افغانستان است. وی در ایجاد حلقات مبارزین اولیه مجاهدین در کابل نقش اساسی داشت و به همین خاطر از طرف حکومت وقت مورد تعقیب قرار گرفت. او سخنران توانا و مشهوری است که از این طریق در معرفی جهاد و مقاومت مردم افغانستان و نیز روشنگری درباره مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی نقش عمده داشته است. استاد شفق علاوه بر تبحر در خطابه و سخنرانی و داشتن روحیه انقلابی، شاعر و یک چهره فرهنگی نیز هست که از وی یک مجموعه شعر با عنوان «شکوفه‌های شفق» منتشر شده است. او هم اکنون نیز یکی از چهره‌های سیاسی تاثیرگذار در میان مردم ما است.

ادارۀ مجلۀ عدالت و امید

عدالت و امید: با عرض سلام و آرزوی طول عمر برای جناب‌عالی، به مناسبت بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی و یارانش، پنجمین شمارهٔ گاهنامهٔ «عدالت و امید» به موضوع «دولت‌سازی و ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری» اختصاص یافته است. البته هر موضوعی که از نگاه جناب شما قابل ارائه دربارهٔ شهید مزاری باشد، امیدواریم در این مصاحبه بیاید. در ضمن این مصاحبه فراتر از یک مصاحبه معمولی خواهد بود؛ زیرا در سال‌های گذشته مصاحبه‌های کوتاه با بسیاری از یاران و نزدیکان شهید مزاری انجام شده است. ولی امسال بنابراین است که تنها با چند تن از نزدیک‌ترین یاران شهید مزاری مصاحبه صورت گیرد و این مصاحبه‌ها مفصل‌تر و حاوی مطالب ناگفته باشد. از این‌که قبول زحمت فرمودید از شما قدردانی می‌شود. پرسش نخست ما این است که برای نخستین بار چگونه با شهید مزاری آشنا شدید و از نظر شما ایشان چه ویژگی‌هایی داشت که در دیگر یارانش نبود یا کمتر دیده می‌شد؟

شفق: بسم الله الرحمن الرحیم. با تشکر از جناب شما و آرزوی نجات و سربلندی برای مردم افغانستان و شادی روح شهدا به‌خصوص شهید مزاری. اولین بار، وقتی خیلی جوان بودم، ایشان را در شهر بغلان صنعتی دیدم. بار دوم در کابل زمانی که دورهٔ عسکری‌اش را سپری می‌کرد، دفعه سوم در قم، شاید اوایل زمستان ۱۳۵۱. ایشان تازه برای تحصیل قم آمده بود و من عازم نجف بودم. دیدار سوم، آیندهٔ مبارزاتی مشترک برای ما ساخت که از جمله ایجاد «حزب حسینی» بود که با جمعی از دوستان وجود آوردیم که در ادامه فعالیت‌های مشترک ما هم‌زمان با آغاز دوران مقاومت بر ضد حکومت کمونیستی و اشغال کشور توسط شوروی شد و سپس همراهی و همکاری ما در سازمان نصر افغانستان و سرانجام حزب وحدت اسلامی افغانستان و خلاصه افتخار هم‌رزمی من با ایشان؛ اما سخن دربارهٔ ویژگی‌های شخصیتی ایشان بخش سنجیدهٔ کار است. وقتی از تعاریف کلیشه‌ای معمول در افغانستان بگذریم، مهم‌ترین خصوصیت شهید مزاری این بود که در عین آنکه از نظر فکری بسیار متعصب، سخت‌گیر و جزم‌اندیش به نظر می‌آمد، ولی هرگاه با او همراهی و همدلی پیدا می‌کردی، او را دارای فکر دقیق، هوش سرشار و اندیشهٔ سیال می‌یافتی. کسی که با تفکر اسلامی انترناسیونالیستی و جهان وطنی زندگی، فکر و مبارزه کرده و عمری را در همین فضا نفس کشیده، اما وقتی که در برابر واقعیت زندگی در افغانستان قرار می‌گیرد و همچنین کسی که از افق تفکر اسلام بدون مرز، وقتی به مرزبندی‌های سخت و کانکریتی در افغانستان وارد می‌شود، هم باورش را تغییر می‌دهد و هم خواست و شعارش را؛ و پس از آن سه موضوع، محوری‌ترین خواست‌های او را تشکیل می‌دهد: ۱. طرح وحدت ملی با اصرار و تأکید در برابر مرزبندی‌های قومی، زبانی و...؛ ۲. طرح رفع محرومیت محرومین در برابر حق‌تلفی و محرومیت بخش‌های وسیع مردم کشور؛ ۳. جرم نبودن «هزاره بودن»، جرمی که بار گران سرگذشت تاریخی تلخ بخشی از مردم این سرزمین بوده است. برای همین بود که شهید مزاری برای زدودن این بار جرمی و در برابر ستم مضاعف و جنایت هولناک ایستاد و با فریاد رسا فریاد زد: ما می‌خواهیم که دگر «هزاره بودن جرم» نباشد. شهید مزاری بر اساس همین تفکر سیال و برخلاف تفکر سنتی حاکم، چه در سازمان نصر افغانستان چه در حزب وحدت اسلامی افغانستان، همراه با سایر روشن‌اندیشان مسلمان از احقاق حقوق انسانی زنان با قاطعیت جانب‌داری کرد. هرگاه باوری در ذهن و وجدان مزاری شکل می‌گرفت و مدلل می‌شد، بر پای آن استوار می‌ایستاد و با سازش و معامله، خود و دیگران را به مغالطه نمی‌انداخت و در برابر حفظ و پاسداری از منافع مردم هیچ منفعت شخصی را اجازه نمی‌داد که حتی برای یک لحظه او را به انحراف بکشاند. در محدودهٔ اداره‌اش نه بیت‌المال را حیف و میل کرد نه می‌گذاشت تا دیگران حیف و میل کنند.

عدالت و امید: نقش شهید مزاری در تشکیلات سازمان نصر چه بود و چگونه این سازمان، تشکل یافته‌تر از دیگر احزاب جهادی تبارز کرد؟

شفق: شهید مزاری یکی از مؤسسان سازمان نصر افغانستان بود. وی با دیگر مؤسسان و مسئولین سازمان، گاهی در داخل، بیشتر در خارج از کشور بر جذب بسیج و مدیریت نیروهای سازمان نقش برجسته داشت و بیشترین توانمندی را در اکمال نیازهای جبهه‌ها و تأمین مایحتاج مجاهدین دارا بود؛ اما اینکه چطور سازمان نصر افغانستان متشکل‌تر از بقیه احزاب جهادی تبارز پیدا کرد، دلیلش سابقهٔ کار تشکیلاتی آن بود. بقیهٔ احزاب به استثنایی «مجاهدین مستضعفین»، «اسلام مکتب توحید» «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی»، دیگر

احزاب جهادی، اغلب در خارج از کشور به دنبال سرتاسری شدن جهاد و مقاومت مردم در برابر استبداد سیاه حکومت کمونیستی که مجال زندگی را از مردم گرفته بود به وجود آمدند و آنان عده‌ای را جمع‌آوری کردند امکاناتی را دست و پا کردند تا حضور خود را برای جلب کمک و کسب امتیاز و اعتبار در جبهه‌ها نشان دهند، در حالی که اغلب مؤسسان آن‌ها ابتدایی‌ترین تعریفی از حزب نداشتند و راجع به تشکیلات حزبی هیچ نمی‌دانستند آن‌هم احزابی که سنگین‌ترین کار نظامی و جنگ با یک ابرقدرت را تجربه می‌کردند. واقعیت درونی آن دسته از احزاب، همان است که یکی از فرماندهان گفته بود: «احزاب برای ما در نقش استخوانی است که تا گوشت و چربی دارد، ما در اطراف آن هستیم». متأسفانه این احزاب بی‌پیشینه بدون داشتن مواضع روشن و هدایت فکری، بدون حصار تشکیلاتی و نداشتن تعریف خوانا از دوست و دشمن و جذب بی‌رویه، منجر به حاصلی شد که امروز تمام مردم را تلخ‌کام و جهاد رهایی‌بخش ملی را با شدیدترین آسیب‌ها روبه‌رو ساخت؛ اما در برابر این احزاب قارچ‌مانند، سازمان نصر افغانستان، حاصل تجربه‌ای مبارزانی است که با درک وضع مظلومیت مردم افغانستان و شناخت دقیق حکومت‌های ستمگر و وابسته تشخیص دادند که وظیفهٔ ملی و اسلامی، تلاش برای نجات مردم و دفع ستم حکام مستبد و خودکامه است. همچنین تشخیص دادند که ادای مسئولیت دینی و میهنی، نیازمند مبارزهٔ اصولی است که جز از طریق تشکیلات سیاسی دست‌نیافتنی نیست. به همین دلیل، دوستان همفکر و همدرد در اولین تشکل یعنی «روحانیت نوین» پیمان هم‌رزمی بستند و با ارتقای ظرفیت فکری و عملی مجموعهٔ تشکیلاتی قوی و گستردهٔ «حزب حسینی» را به وجود آوردند، در حالی که در شهر و روستاها و در میان تمام اصناف و طیف‌های مختلف جامعهٔ افغانستان نفوذ کرده بود و موفق به هسته‌سازی شده بود. این تشکل، پیش از کودتای کمونیستی دارای جدی‌ترین تشکیلات سازمانی و آرایش اصولی نیروها بود. همچنین این تشکل همزمان با حاکمیت کودتاچیان به مرحله‌ای از رشد و پختگی رسیده بود که در فرجام، موفق به ایجاد وضعیت تشکیلاتی تمام مخفی با نام تازهٔ «جنبش مستضعفین افغانستان» شد. این تشکیلات تمام مخفی، با فعالیت نظامی شهری و روستایی جدی‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر پوشالی حاکمیت وارد کرد. سازمان نصر افغانستان، شکل کامل‌تر و رشد یافته‌تر تمام فعالیت‌های قبلی بوده، در عین حال مجموعه‌ای از نخبگان طلاب افغانستانی مقیم مشهد را که زیر نام «گروه مستضعفین» فعالیت داشتند نیز جذب کرده و در برابر همهٔ ضرورت‌های نوین مبارزاتی با آمادگی کامل روبه‌رو گردید و در هیچ موردی غافلگیر نشد.

عدالت امید: ظاهراً هم در آغاز و هم در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ مشکلاتی در رهبری سازمان نصر به وجود آمد، دلیل یا دلایل آنچه بود؟ یک نامهٔ مفصل جناب‌عالی در همان سال‌ها به یارانتان در سازمان نوشته بودید و از برخی مسائل گلایه کرده بودید، دلیل نگارش و محتوای آن نامه چه بود؟

شفق: در آغاز تشکیل سازمان نصر، آن دسته از برادران داخل کشور با شنیدن خبر عبور دوستانشان در بیرون از کشور از «حزب حسینی» بدون در جریان قرار دادن دوستان داخل کشور و ایجاد سازمان نصر، عصبانی شدند. به همین دلیل «جنبش مستضعفین افغانستان» را به وجود آوردند که با آمدن شهید مزاری و به تعقیب آن شهید ضامن‌علی واحدی موضوع حل گردید؛ اما من فکر می‌کنم که در سال ۱۳۶۰ یک نامه از طرف دوستان از خارج به دستم رسید، چون آن زمان از شورای مرکزی سازمان تنها من در داخل کشور بودم، بقیهٔ اعضا همگی در ایران بودند. نامه به خط سید حسین حسینی بود. وی با تأکید نوشته بود: حتماً برای زنده نگه‌داشتن سازمان به ایران بروم. در همین نامه تمام اعضای شورای مرکزی امضایشان بود، در حال که هرکدام در کنار امضا تأکیدی هم علاوه کرده بودند. اول زمستان از بهسود راه افتادم. وقتی آنجا رسیدم، متوجه شدم که جنجال از یک فراز مقالهٔ مرحوم قسیم اخگر ناشی شده است. این مقاله ضمن تحلیل مفصل از شعار «نه شرقی نه غربی» گویا چنین بیان داشته بود که می‌خواهند تحت پوشش صدور انقلاب به خلع ید از انقلابیون واقعی بپردازند، چیزی تقریباً به همین مضمون؛ و دولت ایران سازمان نصر را تحت‌فشار گذاشته بود که در فرجام، شورای مرکزی دودسته شده بود حتی تا سرحد انشعاب پیش رفته بود. آقای حسینی همه را

بنیاد اندیشه

ملامت می‌کند که شما روی سفرهٔ خون شهدای سازمان و رنج و زحمات شبانه‌روزی رزمندگان، از جمله شفق که در داخل مخلصانه جانبازی می‌کنند نشسته‌اید. بسیار بی‌مروتی است که برای مرگ و ترحیم سازمان او را بی‌خبر می‌گذارید. سپس آنان تصمیم می‌گیرند و قاصد و نامه برای من می‌فرستند. با شنیدن تمام استدلال دوستان، من گفتم: به‌هیچ‌عنوان اجازه نمی‌دهم که سازمان از هم بپاشد. باید از راه تفاهم مشکل را حل کنیم. سرانجام تقریباً پس از شش- هفت ماه وقت خرج کردن، از مشکلات گذر کردیم و از انشعاب جلوگیری. آقایان سید حسین حسینی و سید عبدالحمید سجادی در این مسیر از سر دل‌سوزی وصف‌ناپذیر تلاش کردند. سختی‌ها و دشواری‌های بسیار در این مسیر روی می‌داد و ما هرسه تن در برابر لجاجت دوستان به بن‌بست می‌رسیدیم و گریه‌های سجادی تنها وسیلهٔ عبور از بن‌بست به‌حساب می‌آمد. در غیر این دو مورد مشکل جدی نداشتیم. منتهی بروز اختلاف نظر خاصیت زنده بودن است. ما افتخار می‌کنیم که هیچ مشکلی نتوانست بر ما غلبه کند. مکتوب مفصل گلایه‌مندی من از دوستان عبارت‌اند از دو مورد: یکی در اوج مشکلات جنگ‌های داخلی بود که من دوستان را از رقابت‌های منفی درون‌سازمانی مورد ملامت قرار داده بودم؛ ولی خیلی دقیق به خاطرم نمانده است. مورد دوم پس از آغاز تلاش‌ها برای وحدت احزاب شیعی بود. در حالی که شدیداً مریض و نگران اوضاع جهاد و آینده‌ای مردم بودم، تمام دوستان با اصرار مرا برای تداوی پاکستان فرستادند. مطابق توصیهٔ دکتور معالج، برادرم عصمت‌الله (قاسم) شفق مرا در یکی از شهرهای دورافتادهٔ پاکستان (هنگو) برده بود تا تماسم را با اخبار لحظه به لحظهٔ افغانستان قطع کند. در آن شرایط مکتوبی برای شورای مرکزی سازمان نوشتم. البته هردو نامه بسیار مفصل و در حدود دوازده صفحهٔ بزرگ بود که طی آن نگرانیم را از آیندهٔ وحدتی که مشکلاتی مهارنشدنی شود. در آن نامه‌ها تأکید کرده بودم که باید به قوام تشکیلاتی که ضمانت پیروزی و ضامن پاسداری از فردای پیروزی است اهمیت دهیم تا در اثر ازهم‌پاشیدگی همهٔ دستاوردهای ما ضرب هیچ نگردد.

سازمان نصرافغانستان، حاصل تجربه‌ی مبارزانی است که با درک وضع مظلومیت مردم افغانستان و شناخت دقیق حکومت‌های ستمگر و وابسته تشخیص دادند که وظیفهٔ ملی و اسلامی، تلاش برای نجات مردم و دفع ستم حکام مستبد و خودکامه است. همچنین تشخیص دادند که ادای مسئولیت دینی و میهنی، نیازمند مبارزهٔ اصولی است که جز از طریق تشکیلات سیاسی دست‌نیافتنی نیست.

عدالت امید: شهید مزاری به یک‌باره از سازمان نصر بریدید و با تشکیل حزب وحدت تمام توان خود را در این راه صرف کرد، دلیل این همه دلبستگی به وحدت چه بود؟

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری از سازمان نصر هیچ‌گاه نبرید و قطع رابطه نکرد، حتی در شرایطی که دیگران در بامیان برای انجام فعالیت‌های مقدماتی وحدت مصروف بودند، ایشان در جهت ساختن قلعهٔ تاریخی جنگی برای سازمان نصر با صرف کار و هزینهٔ سنگین در شولگره مشغول بود. نمی‌دانم که یاران شمال آن بنای یادگار شهید مزاری را محافظت می‌کنند یا نه؛ اما قضیهٔ وحدت، فکری بود که در اجلاسی در پایگاه پنجاب با ارزیابی وضع عمومی توسط اکثریت شورای مرکزی سازمان (سازمان نصر) به استثنایی خلیلی و واعظی که در خارج بودند، ما به این نتیجه رسیدیم که حکومت نجیب رفتنی است. در آن شرایط با توجه به ذهنیت نامساعد آن زمان، وضع بسیار ناهنجار از سوی رهبران پیش‌بینی شد؛ لذا برای مقابلهٔ مناسب، در همان اجلاس فیصله شد تا همهٔ ما تمام مشکلات را فراموش کنیم و برای وحدت کامل آماده شویم و تلاش کنیم. زمانی که تلاش‌های مقدماتی امیدواری خلق کرد و نشست‌های پنجاب، لعل، بهسود و جاغوری به موفقیت‌های دست یافت، مزاری از جمله طراحان اولیه، این ضرورت را حس کرد تا تمام‌وقت خود را وقف اتحاد نیروهای جهادی بسازد؛ بنابراین، وی در ایجاد جریانی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» تمام استعدادش را با اخلاص و فداکاری تمام هزینه کرد. وی برای با برآورده شدن این آرزو به خارج از کشور سفر کرد و زحمت‌ها و خطرهای سفر را به جان خرید. همهٔ دلبستگی مزاری به حزب وحدت دل‌بستگی او به مردم و سرنوشت مردم بود و کارنامه‌اش در دوران تصدی ریاست حزب و سرانجام شهادتش در این را ه شاهد این مدعاست.

عدالت امید: چه دلایلی باعث شد که حزب وحدت تشکیل شود و نقش شهید مزاری در این تشکیلات چه بود؟

شفق: هرچند در جواب قبلی به این موضوع اجمالاً پرداختم، اما بازهم موضوع را کمی توضیح می‌دهم. اشاره‌هایی که در رابطه با انگیزه و کیفیت تولد احزاب جهادی داشتم و حالت بی‌مرزی مطلق در جذب نیروها از سوی این احزاب، شبیه به وضعیت بی‌مرزی خود افغانستان پیدا کرده بود. همان‌گونه که نفوذ در افغانستان سهل‌الوصول شد، همین مسئله دامنگیر اغلب احزاب نیز شد. دست‌های پیدا و پنهان، همان‌گونه که کل کشور را صدمه زد، طوری که مردم تا مدت‌های طولانی تاوان آن را باید بپردازد، خلاصه عوامل نفوذی و عناصر ناباب نادان و استفاده‌جو و آن‌هایی که جهاد و ضرورت‌های آن را درک نمی‌کردند، وسیلهٔ مشکلاتی شدند که منتهی به بروز جنگ‌های بسیار تلخ و شکنندهٔ داخلی گردید. ضرورت وحدت و عبور از فضای خصومت‌های کاذب درون مردمی نیازی بود که قبل از همه از دل درخواست‌های ساده و آرزوهای عموم مردم عادی مطرح می‌شد. هرچند اقدام عملی، اول توسط مسئولین سازمان نصر و پس از آن پاسداران طرح و دنبال شد، اما بدون تردید وجدان‌های بیدار و مسئول در بقیهٔ احزاب و جریان‌ها نیز وجود داشت که این داعیه را حمایت می‌کردند، وگرنه توفیقی حاصل نمی‌شد. البته زمانی ضرورت وحدت به‌گونهٔ بسیار روشن مدلل گردید که متأسفانه محور احزاب مقیم پاکستان تلاش کردند تا موجودیت هزارها و شیعیان را نادیده بگیرند و سپس به تدریج انکار کنند. چندصدایی و اختلاف، تمنای غیرملی را زیر تأثیر قرار می‌داد؛ لذا ساخت حزب وحدت تلاشی بود برای ایجاد یک‌صدا، یک موضع و یک خواست معقول دارای پشتوانهٔ استدلال و قابل طرح در همه جا. پس از تشکیل حزب وحدت که همهٔ احزاب جهادی در آن تجمع کردند، به‌استثنای حرکت اسلامی که یک بخش آن در حزب وحدت متعهد ماندند و رهبری آن با بخش عمده‌اش از وحدت فاصله گرفت، حزب وحدت توانست موقعیت نمایندگی از مردم هزاره و جامعهٔ تشیع را به دست آورد. از آن لحظه به بعد هرچند هنوز به حقوقی که باید برسند نرسیده، ولی همه به‌حق ضایع شدهٔ تاریخی این مردم اعتراف کرده‌اند و انکار نمی‌توانند، ولی استیفای به حقوق هم‌نظری، تعهد و وفاداری به مردم و شهامت بزرگان را می‌طلبد که بتواند از خود و منافع خود به نفع مردم چشم‌پوشی کنند. شهید مزاری در موقعیت سکان‌داری این کشتی روبه امواج باصلابت تمام از خود صلاحیت نشان داد و این پروژه را کامل کرد که اگر در آن زمانهٔ مصالحه و معامله مدیریت این داعیه به دست غیر ایشان می‌بود، معلوم نبود مسیر کاروان به‌سوی کدام ظلمات منحرف می‌گشت و مردم گرفتار چه سرنوشت تلخ می‌گردید.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

عدالت امید: حزب وحدت و شخص شهید مزاری فدرالیسم را راهکار مناسب برای نظام سیاسی افغانستان پیشنهاد کرد، دلایل این امر چه بود و ایشان چه مزیت‌هایی در این نوع نظام سیاسی می‌دانست؟

شفق: طرح فدرالیسم حاصل کار دورهٔ بامیان شورای مرکزی حزب وحدت به ریاست شهید مزاری است، پیش از آنکه ایشان به کابل منتقل شود. من در آن سه موضوع را می‌بینم: ۱. ادارهٔ حزب از بیکارگی و وقت‌گذرانی با مسائل بی‌ارزش و کم‌ارزش، شورای مرکزی را برای کار روی مسائل اساسی فعال کرده بود که هم با مسائل جدی سیاسی آشنا می‌شدند و هم حزب در موضوعات جدی کشوری دارای دیدگاه و مواضع روشن و مدلل می‌گردید. ۲. یکی از موضع‌گیری‌های بسیار باارزش شهید مزاری حضور همهٔ اقوام ساکن در افغانستان از طریق نمایندگان باصلاحیت و قانونی‌شان در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرنوشت کشور و مردم بود. شهید بارها قاطعانه این مطلب را یادآور می‌شد که هیچ‌کس حق ندارد بدون حضور ما دربارهٔ سرنوشت ما و کشور ما تصمیم بگیرد. روی همین موضوع، «طرح فدرالیسم» می‌خواست بگوید که ما در تعیین سرنوشت غایب نیستیم و هیچ‌کس نمی‌تواند حضور ما را نادیده بگیرد و این هم طرح پیشنهادی ما برای آینده. ۳. در شرایطی که طبق ضرب‌المثل معروف «شتر در خواب بیند پنبه‌دانه»، دیگران، همگی خواب نزول اجلال در قصر دلگشا و لمیدن بر تخت خواب ظاهر شاه را می‌دیدند و برای ادارهٔ صحیح کشور و انتقال آن از شرایط بحران چند دهه جنگ به‌سوی وضعیت عادی لحظه‌ای درنگ نکرده بودند. همان هم سبب گردید تا بحران بدتر از دوران جنگ با کمونیست‌ها و شوروی به وجود آید. حزب وحدت به ریاست شهید مزاری طرح فدرالیسم برای ادارهٔ کشور و عبور از مرحلهٔ بحران را پیش نهاد کرد؛ ولی در فضای تسخیر شده توسط جهل سیاسی و ناتوانی رهبران از درک واقعیت و نیازهای پیش رو، این طرح مورد توجه قرار نگرفت و آنچه نباید پیش آمد. البته زمانی که طرح در بامیان داشت پخته می‌شد، من در خارج از کشور مأمور تأمین برخی نیازمندی‌ها به‌خصوص در رابطه با غرب و جنوب غرب کشور داشتم، چه اینکه آن‌ها از مرکزیت حزب (بامیان) بسیار فاصله داشتند و حساسیت اوضاع ایجاب می‌کرد تا پیش از آنکه مشکلی پیش بیاید باید به آن‌ها رسیدگی شود. به همین دلیل زیاد در جریان استدلال دوستان نیستم. وقتی من داخل آمدم مقر حزب در کارته‌سه شهر کابل بود و زمان طرح‌های پیشنهادی گذشته بود.

> **گروه‌های جهادی که از بادهٔ پیروزی خمار بودند و همگی‌شان خواب پادشاهی می‌دیدند، حتی قدرت تحلیل این را هم نداشتند تا ارزیابی کنند که در شکست شوروی چند درصد نقش داشته‌اند و چند درصد آن مربوط به تناقضات داخلی و خرابکاری‌های رقبای جهانی آن می‌شد. خیال می‌کردند شوروی را به تنهایی شکسته‌اند و حریفی ندارند. به همین دلیل در برابر حوادث بعدی غافلگیر شدند.**

عدالت امید: چرا شهید مزاری در برابر حکومت وقت ایستاد و جنگ سه سالهٔ غرب کابل به وجود آمد؟

شفق: اولاً حکومت آن زمان، نه مطابق قانون تشکیل شده بود نه قانونی حکومت می‌کرد، بلکه تنها امکانات دولتی را به شکلی در اختیار گرفته بود؛ بنابراین مخالفت با آن، اختلاف بین دو جریان بود نه ایستادگی در برابر حکومت قانونی. ثانیاً اولین مشکل متأسفانه بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد اسلامی مربوط به عبدالرسول سیاف در ساحهٔ پل‌سرخ شهر کابل به وجود آمد و مدعیان حکومت به جای اقدام برای حل

بنیاد عدالت امید
تاسیس ۱۳۹۴

مشکل به نفع اتحاد و بر ضد حزب وحدت وارد جنگ شد و وضعیت را پیچیده‌تر ساخت. حزب وحدت بنای جنگ با هیچ طرف را نداشت، ولی در برابر تعرض و تهاجم دیگران حق شرعی قانونی و انسانی خود می‌دانست تا از مردم و مصالح مردم خود دفاع کند و در عین حال همیشه باب مذاکره را باز گذاشته بود و تلاش داشت تا مسائل ذات‌البینی را با تفاهم و مذاکره حل کند. به همین دلیل وقتی دو طرف بر سر فرستادن وزرای حزب توافق کردند، وزرای حزب معرفی شدند و برای تصدی وظیفه به وزارتخانه‌های مربوطه حضور پیدا کردند، ولی با همهٔ این‌ها آتشباری بر روی غرب کابل قطع نشد. دلیلی وجود ندارد که مزاری یا حزب وحدت برای ترور و نفی فیزیکی مدعیان حکومت اقدام کرده باشد، در حالی که همه می‌دانند که در افشار با به کارگیری کار بسیار گستردهٔ اطلاعاتی و استخدام نیروهای مزدور و اجیر و صرف هزینهٔ سنگین می‌خواستند مزاری را شهید کنند و مردم هزاره را تحقیر کنند و حلقوم حق‌طلبی و عدالت‌خواهی را بریده و صدای آزادی را خاموش کنند یا زمانی که مقر شخص مزاری در زیرزمینی‌های سفارت شوروی بود، آن‌هم به دلیل فشار بمباردمان‌های پی هم مزدوران ارگ‌نشینان کابل پروژه‌ای توسط شخص رئیس جمهور وقت پلان و برنامه‌ریزی شد و افرادی را ظاهراً به شکل پناهنده فرستادند تا مقر مزاری را بمب‌گذاری کرده ایشان را به شهادت برسانند. گناه مزاری تنها یک چیز بود: آن این‌که افغانستان به گذشته نمی‌تواند برگردد و در تمام مسائل و موضوعات باید حضور و حق همهٔ اقوام رعایت گردد، ولی متأسفانه اشتباه سقوی را تکرار کردند، در حالی که رقبای بسیار قدرتمند داشتند و هزاره‌ها با آن‌ها مشکل نداشت. متأسفانه هم در سقوی و هم در حکومت به نام مجاهدین توان خود را در جنگ با هزاره‌ها از دست داده همه چیز را باختند. جنگ سه ساله در غرب کابل با درد و تأسف محاسبهٔ اشتباه ارگ‌نشینان بود که به عوض ایجاد موازنهٔ مطمئن به همکاری حزب وحدت و هزاره‌ها برای نجات افغانستان، بالای هزاره‌ها تنها نیرویی که به کمک آن می‌توانست این موازنه را به وجود بیاورد، تهاجم برده باعث ارتجاع وحشتناک تاریخی شدند و فرصت حیات انسانی و متمدنانه را از مردم گرفتند. واقعیت تلخ و دردناک تاریخی که تمام اقوام افغانستان بدون استثنا از آن رنج برده‌اند و آسیب دیده‌اند. با استدلال تراشی‌های زیرکانه نمی‌توان ننگ و روسیاهی آن را پاک و رسوایی آن را تطهیر کرد. این موضوعات که جهانسوز چه کرده و تیمور جهانگشا کجا را تخریب کرده یا چنگیزخان کجا را آسیب رسانده، اگر واقعیت صددرصد هم باشد، این واقعیت را نمی‌تواند تغییر دهد که یک عده با کشور خود و مردم خود چه بیداد کرده و چه ستم روا داشته و کشور و ملتی را در شعاع ضربه‌های تبعیض ستم و انحصارطلبی در بدترین وضعیت قرار داده‌اند. آسیب‌ها و خرابی‌هایی که توسط شوروی به وجود آمده، نمی‌تواند کم‌کاری‌ها ضعف‌ها و خرابی‌های امروز و فردای حکام کشور را توجیه کند.

عدالت امید: با این‌که شهید مزاری می‌دانست که نمی‌توان به طالبان اعتماد کرد، چرا با این گروه وارد مذاکره شد؟

شفق: گروه‌های جهادی که از بادهٔ پیروزی خمار بودند و همگی‌شان خواب پادشاهی می‌دیدند، حتی قدرت تحلیل این را هم نداشتند تا ارزیابی کنند که در شکست شوروی چند درصد نقش داشته‌اند و چند درصد آن مربوط به تناقضات داخلی و خرابکاری‌های رقبای جهانی آن می‌شد. خیال

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

جنگ سه ساله در غرب کابل با درد و تأسف محاسبهٔ اشتباه ارگ‌نشینان بود که به عوض ایجاد موازنهٔ مطمئن به همکاری حزب وحدت و هزاره‌ها برای نجات افغانستان، بالای هزاره‌ها تنها نیرویی که به کمک آن می‌توانست این موازنه را به وجود بیاورد، تهاجم برده باعث ارتجاع وحشتناک تاریخی شدند

می‌کردند شوروی را به تنهایی شکسته‌اند و حریفی ندارند. به همین دلیل در برابر حوادث بعدی غافلگیر شدند که از جمله پدیدهٔ طالبان که برای همه ناشناخته و طبق معمول هیچ ارزیابی هم دربارهٔ آن‌ها صورت نگرفته بود تا شناخت نسبی از آن‌ها به دست آید. وقتی که گروه طالبان به همکاری پاکستان و حامیان آن‌ها سریع و برق‌آسا شروع به پیشروی کردند، متأسفانه اغلب درصدد تماس با آن‌ها برآمدند. اولین تماس‌ها را رئیس جمهور و وزیر دفاع وقت داشتند و احتمالاً کمک‌های مالی هم باید در اختیار آن‌ها گذاشته باشد. مزاری علاقه‌ای برای تماس با آن‌ها نداشت، ولی احتمال می‌دهم سه مسئله ایشان را برای تفاهم با طالبان متقاعد کرده باشد، اینکه می‌گویم احتمالاً به این دلیل که حاصل جمع‌بندی من از اطلاعات پراکنده است و مباشرین قضیه به قول معروف نم پس نمی‌دهند. بدین ترتیب ابهام و پیچیدگی لاینحل بر کل قضیه حکومت می‌کند: ۱. هیئتی از نمایندگی حزب از ایران برای مذاکره توسط مولوی فقیرمحمد به قندهار رفته بود که مطمئناً پیام‌های موافقی به کابل منتقل کرده بودند. ۲. مذاکراتی هم با تشویق و میانجی‌گری پاکستان در اسلام‌آباد بین افرادی از حزب وحدت و طالبان صورت گرفته و مطمئناً اطمینان‌های داده شده بود. ۳. مؤثرترین افرادی که در کابل در کنار شهید مزاری بودند و نسبت به اشراف آن‌ها به مسائل مربوطه، شهید مزاری به آنان اعتماد داشت، آن‌ها به دلیل عدم امکان رویارویی نظامی با طالبان مزاری را تشویق به کنار آمدن با طالبان کرده بودند. ۴. سرانجام وضع بد لجستیکی بیشتر از همه ایشان را در وضعیتی قرار داد که تن به مذاکره با طالبان بدهد و با بدعهدی و پیمان‌شکنی طالبان غرب کابل در فشار بین دو جبههٔ طالبان و دولت نام نهاد مقاومتش تمام شد. سرانجام با شهادت مزاری مردم در وضع کاملاً متفاوت قرار گرفت. داستان شهادت مزاری موضوع بغرنجی است که هیچ رمزگشایی نشده و این نقطه یکی از ناکامی‌های حزب پس از شهادت مزاری است. در دومین دور حزب وحدت در بامیان به ریاست آقای خلیلی، وقتی که نیروهای طالبان در دره میدان با حزب وحدت رودررو قرار گرفت قرار شد تا با میانجیگری داکتر صادق مدبر مذاکره صورت بگیرد. از جانب حزب وحدت سید محمد سجادی، محمدنبی نوید و من از

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

میراث شهید مزاری حاصل رنج، فداکاری و قربانی‌های بی‌شماری است که مردم ما در این راه داده و فرد فرد مردم و اعضای حزب به‌استثنای آن‌هایی که در کنار مخالفین قرار گرفتند در ایجاد و قوام این میراث نقش ایفا کرده‌اند. باید در نهایت تواضع به همهٔ آن‌ها حرمت نهاده شده و قرضه‌های خون و رنجشان را به یاد داشته باشیم.

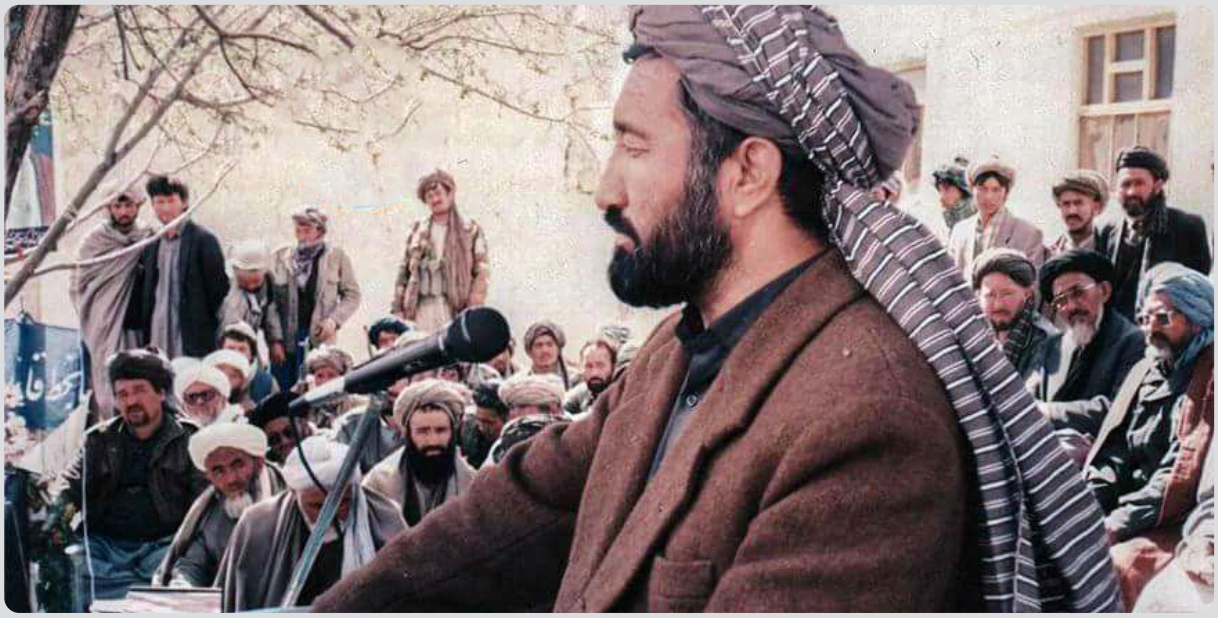

طرف شورای مرکزی و ریاست حزب موظف شدیم و از طرف طالبان به ریاست مولوی امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور و عضویت مولوی نیازی والی ولایت وردک و فرمانده جبهه میدان طالبان در مذاکره شرکت کردند و نشست در سیاپیتاب قرارگاه مرکزی داکترمدبر صورت گرفت. موضوعی که به این مصاحبه ارتباط دارد، موضوع شهادت استاد مزاری است. هیئت طالبان قاطعانه مدعی شدند که قاتل مزاری نیستند، زیرا مزاری در دست آن‌ها بوده، پس خود را مسئول امنیت مزاری می‌دانند، ولی آن‌هایی که مزاری را شهید کردند (به قول نمایندهٔ طالبان) خیلی زورآور بودند. آن‌ها پیش نهاد داشتند که با ادامهٔ مذاکرات ما تمام اسناد خود را ارائه می‌دهیم اگر ثابت توانستیم ما شهید نکرده‌ایم برادران هزاره ننگ قاتل بودن مزاری را از ما بردارند و ناتوانی خود را در تأمین امنیت ایشان می‌پذیریم؛ اما چون مذاکرات قطع شد، ادعای طالبان موضوع را لااقل برای من پیچیده‌ترساخت. این همه برای آن است که قبل از بیست‌وسه سنبله به خاطر درگذشت برادرم محمدنادر در پاکستان به آنجا رفتم. از آنجایی که خانواده اکثراً در ایران بودند، بنابراین مجبور شدم تا در ایران برای برگزاری مراسم فاتحه بروم. هنوز از گرفتاری آن فارغ نشده بودم که متأسفانه برادرم عصمت‌الله (قاسم) شفق که درواقع زندگی من و فامیل بود در کابل شهید شد و گرفتاری برایم به وجود آمد. تازه آمادهٔ برگشت می‌شدم که غرب کابل سقوط کرد و مزاری به شهادت رسید و در رابطه با حوادث پیش‌آمده در کابل و شهادت مزاری ذهنم انبار از سؤال‌های بی‌پاسخ است.

عدالت امید: شما به‌عنوان یکی از یاران شهید مزاری و یکی از چهره‌های اصلی حزب وحدت، از نحوهٔ میراث‌داری شهید مزاری چقدر راضی هستید و به نظر شما چرا میراث سیاسی شهید مزاری پارچه پارچه شد؟

شفق: هرچند وقتی می‌گوییم: «میراث شهید مزاری»، واقعاً میراث شهید مزاری چیست؟ از طرفی میراث شهید مزاری حاصل رنج، فداکاری و قربانی‌های بی‌شماری است که مردم ما در این راه داده و فرد فرد مردم و اعضای حزب به‌استثنای آن‌هایی که در کنار مخالفین قرار گرفتند در ایجاد و قوام این میراث نقش ایفا کرده‌اند. باید در نهایت تواضع به همهٔ آن‌ها حرمت نهاده شده و قرضه‌های خون و رنجشان را به یاد داشته باشیم. در پاسخ این سؤال در نهایت درد و تأسف احساس می‌کنم هیچ سرسرفرازی وجود ندارد. همان‌گونه که در حضور داشت شهید لغزش‌های جدی به وجود آمد و دیوارهایی از بدنهٔ حزب فروریخت و همان ریزش‌ها مسئلهٔ بیست‌وسه سنبله را به وجود آورد. متأسفانه پس از شهادتش نیز ریزش‌ها متوقف نشد. فعلاً من در جایگاه قضاوت نیستم زیرا که آن زمان مناسبات خود را می‌طلبد تا مدلل کنیم که تقصیر

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ریزش‌ها به دوش چه کسانی است. آنچه مسلم است پس از شهادت مزاری برای اقتدار مجدد حزب وحدت اسلامی افغانستان، شخصیت‌های حزب در وضعیت تحمل‌ناپذیری همدیگر قرار گرفتند و ناهماهنگ‌هایی را سبب گردیدند که من در تمام موارد یک‌تنه اقدام کردم و مشکل را به‌گونه‌ای مهار می‌کردم که سبب نگرانی شورای مرکزی مردم و اعضای حزب نگردد، اما در بامیان جمعی که ناراضی به نظر می‌رسیدند با سقوط بامیان به دست طالبان که خود کلاف سردرگم دیگری است، با انتقال موقت مرکزیت حزب به تهران، ناراضی‌های بامیان با هماهنگی تعداد دیگر از ایران دست به انشعاب اعلام نشده زدند و با هماهنگی حسین انوری و محمد اکبری و... به طالقان رفتند و در کنار شورای نظار و دولت مقیم بدخشان قرار گرفتند و وزارتخانه‌هایی را در طالقان منصب‌داری کردند. وقتی برای آخرین بار با شکست طالبان، حزب وحدت در بامیان و مزارشریف قدرتمند درخشید و حرف تشکیل حکومت پیش آمد، من باورم این بود که این دو مرکز تخلیه نشود و با داشتن این دو مرکز ما حرف جدی در افغانستان خواهیم داشت، ولی حرفم قبول نیفتاد. با انتقال مرکزیت بامیان و اقتدار مزار شریف به کابل، همان‌گونه که من پیش‌بینی کرده بودم، فقط غرب کابل برای حزب ماند و تمام توانایی‌های دیگرش را از دست داد. بدتر از آن رقابت شخصیت‌های طراز اول حزب منجر به فاصله‌های جدید شد. فاصله‌های پیش‌آمده در کابل که در شعاع تأثیر مستقیم خرابکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی قرار داشت، خود به خود میراث شهید مزاری و داعیهٔ بزرگ آن شهید و سایر شهدا را زیر مهمیز رقابت نابود کرد و صرفاً سال یک‌بار در سالگرد شهادت شهید مضمون سخنرانی‌ها گردید، آن‌هم بیشتر در هیئت شعار و کمپین. هم‌اکنون فضا به‌گونه‌ای آسیب دیده که هرکس در کابل باشد و سرش به تنش بیارزد هر داعیه‌ای را که مطرح کند نمی‌تواند به آن وفادار بماند، بلکه در دام رقابت‌های ناسالم در مغالطهٔ ذهنی گرفتار می‌شود.

عدالت امید: آیا الگوی شهید مزاری در تشکیل حزب وحدت و ایجاد انسجام درون‌قومی برای امروز هزاره‌ها، ضروری است؟ اگر هست چه باید کرد؟

شفق: مهم‌ترین کاری که در زعامت شهید مزاری میسر شد تمرکز تمام نیروهای بالفعل مردم بود که در یک سنگر با یک شعار و یک هدف در کنار هم قرار گرفتند و با اصالت دادن به مردم همهٔ فاصله‌ها را امر فرعی و شخصی قلمداد کرده هیچ چیزی را اجازه ندادند تا سبب بروز نفاق گردد و هرکسی هم که انگیزه‌های غیرمردمی را دخالت دادند تصفیه گردیده و صفوف مردم از آن‌ها پاک‌سازی شد. هم‌اکنون ما بیش از بیست سال از آن فضا و شرایط فاصله گرفته‌ایم. کیفیت تغییر در این اواخر به گونه‌ای است که هیچ چیز و هیچ‌کس را با دیروزش نمی‌توان شناسایی و تعریف کرد، بلکه همه را در همان لحظه و شرایطی که هست باید در نظر گرفت. باگذشت بیش از بیست سال از شهادت آن شهید سرخ‌روی سبزکیش، بیش از بیست سال از آن شرایط هم عبور کرده‌ایم. چیزی که تغییر نکرده، حق‌خواهی و عدالت‌طلبی است و شعارهای محوری شهید تأمین وحدت ملی رفع محرومیت از محرومین و زدودن هویت مجرم از هزاره‌ها؛ اما نیروهای بالفعل فاصلهٔ ذهنی عمیق‌تر پیدا کرده است. تفاوت‌ها بسیار جدی‌تر از گذشته است و تضاد منافع بسیار گسترده‌تر گردیده است. روشن‌تر بگویم اصلاً فضای تنفس سیاسی غیر از فضای دیروز است. تجمع و تمرکز نیروهای بالفعل حول یک محور با همان مکانیسمی که در غرب کابل دیروز به وجود آمد به نظرم نزدیک به محال است. تنها راهی که امروز به عقیدهٔ من وجود دارد، آن است که ما دروازهٔ ذهن خود را به روی واقعیت بگشاییم و آن را بپذیریم. عوض تخریب واقعیت یکدگر را قبول کنیم و دنیایی را که یکی از جدی‌ترین شاخصه‌های آن اندیشه‌های مختلف و متفاوت فراوان است، این تفاوت‌ها را به رسمیت شناخته و به‌عنوان اندیشه‌های انسانی احترام بگذاریم. در چنین فضا ممکن است که اعتماد به وجود بیاید و در جهت تشخیص مصالح مردم تفاهم شکل بگیرد و اصولی‌ترین راه برای تأمین آن گزینش شود و مصالح مردم میسر گردد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

عدالت امید: جناب استاد از اینکه وقت و فرصت خود را در اختیار ما گذاشتید، از شما سپاسگزاریم. از خداوند برای شما کامکاری آرزومندیم و برای شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری که یکی از رهبران تاریخ‌ساز معاصر کشور است، جاودانگی و بهشت برین.

شفق: تشکر

شهید مزاری؛ بنیانگذار نهضت عدالت‌خواهی در افغانستان

مصاحبه با استاد حیات‌الله بلاغی غزنوی

اشاره:

استاد حیات الله بلاغی یکی از چهره‌های سیاسی تاثیرگذار در عصر جهاد و مقاومت مردم افغانستان و نیز یکی از سیاستمداران معتدل و خیرخواه کنونی ما است. او چهره‌ای است که اندوخته‌های بسیار از عصر مقاومت و به خصوص عصر عدالت‌خواهی شهید مزاری در سینه دارد. استاد بلاغی در زمان شهید مزاری از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان وزیر تجارت دولت اسلامی معرفی شد و مدتی در این پست ایفای وظیفه کرد. او از یاران نزدیک شهید وحدت ملی و افراد موثر در حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید مزاری بوده است و اکنون نیز از چهره‌های سیاسی مطرح جامعه ما است.

عدالت و امید: جناب استاد بلاغی! ما در آستانهٔ فرارسیدن بیست و پنجمین سالروز شهادت شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت قرار داریم. مجلهٔ عدالت و امید بنا به سنت سال‌های پیش بنا دارد تا در سالگرد رهبر شهید ویژه‌نامه‌ای را ترتیب بدهد. از آنجایی که شما یکی از افراد نزدیک به ایشان بودید، لذا خدمت شما رسیدیم تا مهمان دیدگاه‌ها و خاطرات شما دربارهٔ رهبر شهید مزاری باشیم. در نخستین پرسش خواهشمندم از آشنای خود با شهید مزاری بگویید که چه زمانی و چگونه آشنا شدید؟

بلاغی: بسم الله الرحمان الرحیم. تشکر از حضور شما که به سراغ یک کهنه مجاهد آمدید. من در دههٔ پنجاه خورشیدی به کابل آمدم و وارد یک حلقه استثنایی در مدرسهٔ مدینه‌العلم درقلعه‌شاده شدم. اعضای اولیهٔ آن آیت‌الله صادقی پروانی، استاد حکیمی، استاد ضامن‌علی واحدی شهید، استاد خلیلی، واستاد عزیزالله شفق بودند ازین جمع، آیت‌الله پروانی روابط وسیع و سفرهای خارجی زیادی هم داشت. برای اولین باراز زبان ایشان در این حلقه از شهید مزاری حرف و حدیث شنیدم و با نام ایشان و اندیشه‌ها و فعالیت‌هایشان آشنا شدم؛ ولی استاد مزاری درسال ۱۳۵۵ به کابل امد که از آن جریان چیزی بخاطرم نمانده.

در سال ۱۳۵۵ بعد از اینکه مجلای مدرسی من از خدمت عسکری، به تعویق افتاد. به ایران رفتم و در مدرسهٔ مؤمنیه شهرقم،از طریق استاد واحدی بیشتردر جریان مبارزات شهید مزاری قرار گرفتم. در همین وقت‌ها گفته می‌شد که شهید مزاری در ایران به زندان رفته، چون ایشان آثار و اندیشه‌های بعضی متفکرین اسلامی را با خودش انتقال می‌داده، لذا توسط ساواک گرفتار و زندانی شده است. البته از زندانی شدن استاد مبلغ نیزتوسط استاد واحدی خبرشدم. با استاد شهید مزاری بعد از تشکیل حزب وحدت نه‌تنها آشنا بلکه رفیق شدم. یادم می‌آید در زمانی که من و استاد حکیمی در بامیان رفتیم با شهید مزاری اکثرا،باهم بودیم. البته من و استاد حکیمی چون از یک منطقه بودیم و جبهه‌های مشترک را در غزنی رهبری می‌کردیم، لذا یکجای بودیم. از جانبی در بامیان اگر مسائلی بین «پاسداران جهاد» و حزب وحدت پیش می‌آمد، زیادتر استاد اکبری من را واسطه قرارمیداد تا با استاد مزاری صحبت کرده و راه‌حلی پیدا کنم.

عدالت و امید: جناب استاد بلاغی حلقهٔ کابل را مفصل‌تر معرفی کنید اینکه چه فعالیت‌های انجام می‌داد و ارتباط این حلقه با شهید مزاری در چه سطحی بود؟

بلاغی: اعضای اصلی حلقهٔ کابل عبارت بودند از آیت‌الله پروانی، استاد حکیمی، شهید ضامن‌علی واحدی، استاد خلیلی، استاد عزیزالله شفق، حیات الله بلاغی، استاد غلام‌محمد برهانی و جوانی به نام ضیا یاسر مشهور به قاضی ضیا یاسر که تحصیل‌کرده و از کدرهای مهم و با شخصیت بود، البته در سال ۱۳۵۲ که مجاهدین خلق ایران مواضع ایدئولوژیکشان را تغییرداد، ضیا یاسر نیز تغییرات فکری پیدا کرد و از بدنهٔ حلقهٔ کابل جدا شد و به مجید کلکانی پیوست. ضیا یاسربا شرافت و شجاعتی که داشت هرگزحلقهٔ کابل را افشا نکرد. او بعداً در دورهٔ خلقی‌ها با کلکانی یکجا دستگیرو اعدام شدند.

عدالت و امید: شهید مزاری چگونه توانست هزاره‌ها و شیعیان را پس از تقریباً یک قرن انزوای سیاسی و دوری از قدرت وارد متن بسازد و به یکی از تأثیرگذارترین طرف‌ها در سپهر سیاست تبدیل کند؟

بلاغی: مقدمتا چند مطلب را باید عرض کنم: اول حذف تاریخی مردم ما از قدرت و سیاست و مظلومیت تاریخی مردم ما بود. دوم در جبهه‌های مختلف در مناطق مختلف جنگ‌های رخ می‌داد که معنی حذف فیزیکی مردم ما را داشت؛ مثلاً در ارزگان، جاغوری، قره باغ ومالستان و جاهای دیگراین درگیری‌ها رخ می‌داد. سوم، نادیده گرفته شدن مردم ما توسط جریان‌های هفتگانه در پاکستان. چهارم جنگ‌های جناحی ومنازعه خونین داخلی در بین حزاب وسازمانهای سیاسی در مناطق مرکزی که اوضاع را بشدت وخیم کرده و ناامنی بیداد می‌کرد. مثلا برای رفتن ما از غزنی به بامیان ازسرک وراه عمومی امکان نداشت و باید چندین ولسوالی را پیاده عبور می‌کردیم تا به مناطق مرکزی و بامیان برسیم. در همین راستا،بودکه از سوی بزرگان بویژه استاد مزاری تلاش‌های پیگیر آغاز گردید در همین راستا بود که کنگره پنجاب آغاز شد که از من و استاد حکیمی هم دعوت شده بود، ولی ما در یک نامه به آیت‌الله پروانی و استاد اکبری صلاحیت عام و تام دادیم که این موضوع در کتاب استاد عرفانی نیزذکر شده است. بعداً کنگرهٔ لعل تشکیل شد که بازهم ما رفته نتوانستیم، ولی در اجلاس بهسود من به همراه استاد حکیمی در شرایط امنیتی

بنیاد فرهنگی تأسیس ۱۳۹۱

خیلی بد و سخت از مسیر وردک بدون اینکه بفهمیم وضعیت امنیتی راه چگونه است رفتیم. بعد در اجلاس جاغوری گام‌های خوبی برداشته شد. نهضت اسلامی اندک تعلل کرد و مشکلاتی را درست کرد و خواهان حضور نیروهای بیشتر در شورای مرکزی بود و نیروی اسلامی با آنکه قبلاً توافق کرده بود نیز خواست‌های جدیدی داشت. و استاد حکیمی ومن وظیفه گرفتیم که مسئله را بگونه حل کنیم. در نهایت قرار شد تا از سازمان نصر و پاسداران جهاد به ترتیب نه نفر و از نهضت اسلامی هفت نفر و از سازمان نیروی اسلامی سه نفر در شورای مرکزی باشد. حزب وحدت یک‌روزه نه بلکه در اثر پروسهٔ طولانی و طی سال‌ها فعالیت و تلاش تشکیل شد. شهید مزاری به این درک رسیده بود تا از خود یک قدرت و محوریت نسازیم، توانایی دفاع از خود و توان مطرح کردن خواست‌های برحق مردم خویش را نخواهیم داشت.

استاد مزاری در بامیان از خودش شایستگی و برجستگی، صداقت و توانایی و ظرفیت رهبری حزب وحدت را نشان داد. بهمین ملحوظ بود که در اولین کنگرهٔ حزب وحدت باآنکه شهید مزاری در مسیر راه بود و در بامیان حضور نداشت، ولی توسط اعضا به دبیرکلی حزب وحدت انتخاب گردید. با انتخاب شدن استاد مزاری به دبیر کلی حزب وحدت با شناختی که من از ایشان داشتم و صداقت، شجاعت، توانمندی و سیاست‌مداری را که در ایشان سراغ داشتم، در همان زمان گفتم: «استاد مزاری یا این حزب و مردمش را به‌جای می‌رساند یا اینکه حزب سرنوشت دیگری پیدا می‌کند».

عدالت امید: در تاریخ هزاره‌ها کمتر اتفاق افتاده است که دور یک محور واحد منسجم شود؛ اما در دوران شهید مزاری این اتفاق افتاد و برای اولین بار هزاره‌ها شهید مزاری را به‌عنوان رهبر سیاسی پذیرفتند و آقای زاهدی در سخنرانی‌اش گفته بود که وقتی شنیدم مردم مزاری رهبر می‌گویند، اشکم جاری شد، زیرا مردم ما به این مرحله از بلوغ سیاسی رسیده است. به نظر شما چه عوامل باعث این انسجام تاریخی گردید؟

بلاغی: عوامل مهمی که باعث وحدت شد و راهی را که مزاری انتخاب کرده بود و شعاری را که شهید مزاری انتخاب کرده بود و تأکیدات او بر حق‌طلبی و عدالت‌خواهی مردم ما، ایشان را به‌عنوان محور قدرتمند تبدیل کرد و مردم خواسته‌هایش را در سیمای وی می‌دید. او توانست وحدت را ایجاد کند. اگر کسی دیگری غیر از مزاری می‌بود، این کار و این موفقیت را هرگز نداشت و نمی‌توانست داشته باشد.

عدالت امید: شهید مزاری به یکباره از سازمان نصر برید و با تشکیل حزب وحدت تمام توان خود را در این راه صرف کرد، دلیل این همه دلبستگی به وحدت چه بود؟

بلاغی: من کاملاً تأیید می‌کنم. از روزی که استاد مزاری میثاق وحدت را امضا کرد، دیگر گرایش نصری‌گری و جناحی نداشت. من شاهد برخوردهای تند ایشان با کسانی بودم که قبلاً در جریان نصر بود. اولین که کسی بعد از تشکیل حزب وحدت سخنرانی کرد، استاد مزاری بود. استاد مزاری آیهٔ «واعتصمو» را خواند؛ وگفت: این آیه مظلوم‌ترین آیه در قرآن است، زیرا که همه از وحدت می‌گویند، ولی خیلی کم کسانی به آن عمل می‌کنند.

عدالت امید: همان‌طور که می‌دانید متأسفانه امروز جامعهٔ هزاره دچار نفاق و چند پارچگی شده است. به نظر شما آیا الگوی شهید مزاری در تشکیل حزب وحدت و ایجاد انسجام درون قومی برای امروز هزاره‌ها، ضروری است؟ اگر هست چه باید کرد؟

بلاغی: کاملاً این الگو ضروری احساس می‌شود. باید تلاش شود که محوریت جامع و همه پذیر به وجود آید، حالا در ترکیب هرنهاد سیاسی، مثلاائتلاف ویا هر چیزی که توافق شود. مهم‌تر ازهمه اینست کسی مانند شهید مزاری لازم است که به منافع شخصی خودش فکر نکند، باید در رأس قرار گیرد؛ ولی این امر به‌سادگی امکان‌پذیر نیست، چون شهید مزاری با عمل و مفکورهٔ خودش بهترین الگو بود. ما الگوی مثل مزاری را نمی‌توانیم دوباره در جامعهٔ خود پیدا کنیم یا داشته باشیم.

عدالت امید: شهید مزاری همان‌طور که شیفتگان و پیروان زیاد در جامعه دارد، دشمنان و مخالفان بی‌انصاف نیز دارد که از هیچ اتهام و دروغ به شهید مزاری دریغ نمی‌کند، از جمله شهید مزاری را متهم به قوم‌گرایی می‌کند و این نکته را بسیار برجسته می‌سازد که شهید مزاری هزاره‌گرا بود. با توجه به اینکه شما از نزدیک با ایشان آشنا بودید و شناخت دقیق از ایشان دارید، دیدگاهتان در این مورد چیست؟

بلاغی: ناسیونالیسم منفی و قوم‌گرایی را که به شهید مزاری نسبت می‌دهند، من رد می‌کنم. نزدیک‌ترین و مهم‌ترین افراد

شهید مزاری هزاره نبودند. منشی شهید مزاری که نزدیک‌ترین فرد به استاد مزاری بود سید علی بود که سید بود. استاد مزاری مدام به شهید بلخی احترام خاص می‌گذاشت. شهید مزاری استراتژی و نقشهٔ راهی برای آینده سرنوشت مردمش ترسیم کرده بود و تعدادی که این نقشه راه را، یا درک نمی‌کردند یا مخالف آن بودند، با شهید مزاری مخالفت می‌کردند، این برچسب‌ها را به شهید مزاری می‌زدند که به‌کلی دروغ و اتهام واهی است. من اکیداً قوم‌گرایی را که به ایشان نسبت می‌دهند رد می‌کنم. در آن زمان جامعهٔ تشیع مطرح بود و علم آزادی این مردم محروم را شهید مزاری بلند کرده بود و مردم، خواست‌های برحقشان عدالت‌خواهی و حق‌طلبی‌شان را در سیمای مزاری می‌دیدند. مزاری خصوصیات و برجستگی‌های مختص به خودش را داشت که من این خصوصیات را در هیچ یک از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت ندیدم. او از آوان آغاز مبارزه‌اش تا روز شهادت به‌جز رسیدن مردم، به‌حق و عدالت و خواست‌های تاریخی مردم، هیچ خواست شخصی و فردی را مطرح نکرد. او یک روز نگفت: پول ندارم. یک روز نگفت: بستگانم شهید شده است. یک روز نگفت: سختی کشیدم و بدبختی کشیدم. مزاری مدام برای تغییر سرنوشت مردم، تلاش کرد. بعد از شهادت مزاری وقتی که استاد خلیلی برای خداحافظی به خانه‌ام آمد، تعارف کرد و گفت: بیا پیش‌قدم شو و رهبری حزب را در دست بگیر، با آنکه من می‌دانستم که این تعارف است، ولی صادقانه گفتم: «من شایستگی این کار را ندارم. من مزاری شده نمی‌توانم. پیشبرد این کار را کسی می‌تواند که مثل مزاری باشد. اندیشهٔ مزاری داشته باشد. از زندگی شخصی‌اش بگذرد، از منافعش بگذرد، جز منافع مردمش به هیچ‌چیزی فکر نکند تا بتواند این کار را بکند. من این‌گونه نیستم و نمی‌توانم». به نظر من مزاری شخص منحصر به فرد و شخصیت استثنایی تاریخ مردم ما بود که هرگز در جامعهٔ ما تکرار نخواهد شد. من بارها در سخنرانی‌هایم گفته‌ام که تاریخ دیگر مرگ رهبری را تکرار و تجربه نخواهد کرد که در زمان مرگش یک افغانی و یک متر زمین سرمایه شخصی نداشته باشد، زیرا هیچ کسی مانند مزاری فرد پاک‌نفس نبوده و نخواهد بود.

با آنکه من با ایشان خیلی صمیمی و نزدیک بودم، ولی خدا شاهد است که حتی دانهٔ نخودی از ایشان دریافت نکردم. در

مسائل مالی وبیت المال بسیار سخت‌گیر بود، ولی در شرایط سخت که قرار می‌گرفتیم، از وی قرضه طلب میکردیم. در حادثهٔ ترافیکی‌ای که موترم خرابی پیدا کرده بود و خودم نیز آسیب دیده بودم، که تا حالا اثرات آن باقی است، به شهید مزاری مراجعه کردم و گفتم: «در راه آمدن از سمینار دانشگاه کابل تصادف کرده‌ام، پول بدهید تا موتر را ترمیم کنم». او گفت: باید از شورای مرکزی در بامیان اجازه بخواهم». فردای آن روز که پیشش رفتم گفت: «شورای مرکزی خواستهٔ شما را رد کره است؛ و این تصمیم حزب است». گفتم: «شخصی پول قرض می‌دهی؟ گفت: «بلی قرض می‌دهم». از روزی که من را به وزارت معرفی کرد، معاشات ما را از شورای مرکزی حزب وحدت قطع کرد؛ لذا شهید مزاری سخت‌گیر و پاک‌نفس بود.

بلاغی: مهم‌ترین میراث شهید مزاری چیست؟

بلاغی: اگر امروز یک قانون اساسی کثرت‌گرا، نظام سیاسی مشارکت ملی نسبی، تساوی حقوق شهروندی داریم، این‌ها را من میراث اندیشه و عملکردهای عدالت‌خواهانه استاد مزاری می‌دانم. اگر امروز سقف انحصار ترک برداشته است، نتیجه عملکرد شهید مزاری بوده است. من شهید مزاری را شکنندهٔ سقف محکم حصار انحصار می‌دانم. گفتمان عدالت، برابری و برادری، حقوق اقلیت‌ها، حقوق زنان، ایجاد حکومت با قاعدهٔ وسیع، انتخابات با مشارکت وسیع شهروندان، از میراث های مزاری است.

بنیاد عدالت امید
تاسیس ۱۳۹۵

عدالت امید: شهادت شهید مزاری در هالهٔ از ابهام است و روایت‌های مختلف در این مورد وجود دارد. با توجه به اینکه شما در آن زمان در پاکستان بودید و موضوع دستگیری رهبر شهید را تعقیب می‌کردید در این زمینه چه اطلاع دارید؟

بلاغی: هرچند حرف و حدیث‌ها در این مورد زیاد است. من مدتها بود که از گلودردی مزمن رنج زیاد میبردم دراواخربرج میزان ۱۳۷۳ و در هماهنگی با شهید مزاری می‌خواستم به خارج بروم، ولی شهید مزاری گفت صبر کنید و با استاد خلیلی که در اسلام‌آباد می‌آید، مأموریت مشترک دارید. با آمدن استاد خلیلی من و ایشان و آقای ییلاقی به لندن رفتیم تا در گردهمایی‌ای که توسط هواداران حزب وحدت از سراسر جهان به خاطر سالگرد افشار برگزار شده بود، شرکت کنیم. بعد از بیست روز ما به اسلام‌آباد برگشتیم و در هتلی به نام پاکستان مستقر شدیم. فردای آن روز در وقت صبحانه کسی به نام منگل حسین نمایندهٔ حزب اسلامی در اسلام‌آباد آمد و استاد خلیلی را بیرون خواست. استاد خلیلی خیلی زود برگشت و گفت: حادثهٔ بدی رخ داده و امشب آقای حکمتیار چهارآسیاب را ترک کرده است. ما فوری به دفتر پیشاور تماس گرفته گفتیم که سریعا به کابل مخابره کنید و شهید مزاری را در جریان قرار دهد. استاد مزاری بعد از مدت کوتاهی پیام داد که ما در این جا در خطوط مقدم جبهه، استوارهستیم، شما چرا دراسلام ترسیده‌اید؟ ما به پیشاور رفتیم ودراثرمسدود شدن راه، در آنجا بودیم که دستگیری و شهادت شهید مزاری اتفاق افتاد.

البته با اتکا به گفتهٔ یکی از دوستان شهید مزاری و اولین بار این را به شما می‌گویم: من از ایشان پرسیدم که چرا شما نتوانستید استاد مزاری را از کابل خارج کنید؟ او گفت: استاد مزاری غافل‌گیر شد. او گفت: امنیت شهید مزاری را کسانی دیگر برعهده گرفته بودند که درآن وقت، غایب شدند شهید مزاری در رفتن به چهارآسیاب دچار تردید بوده است. به گونه‌ای که مقداری از راه را، می‌رفت و گاهی منصرف می‌شد و دوباره می‌رفت، ولی به باور من که شهادت مزاری را اولین بار خبرگزاری‌های عربستان گزارش کرد. شهید مزاری در چهارآسیاب و در همان اوان دستگیری‌اش شهید شده بود. آن‌ها فکر می‌کردند که با کشتن شهید مزاری هزاره‌ها کشته خواهد شد. صحنه‌های شهادت مزاری را بعداً صحنه‌سازی کردند و اعلام کردند که شهید مزاری در درگیری در داخل طیاره کشته شده است. حتی قوماندان‌های ما که اولین بار جنازهٔ شهید مزاری را در غزنی تحویل گرفته‌اند، باورمند هستند که شهید مزاری در درگیری شهید شده است. ولی من باور ندارم که او در درگیری شهید شده باشد. منطقه‌ای که طالبان سنگری‌بندی کرده بود، دشت زیگ زار بود و نشانی از کشته شدن ایشان در درگیری نبوده است.

عدالت امید: یعنی شما باورمند هستید که شهید مزاری در چهارآسیاب شهید شده است؟ در جریان دستگیری استاد مزاری کدام خواستی از جانب طالبان مطرح شده؟

بلاغی: تا جایی که من در دفتر پیشاور بودم و استاد خلیلی هم از ایران به پاکستان آمده بود و در آنجا بود، هیچ خواستی مطرح نشده بود. طالبان بزرگ‌ترین خواستشان دستگیری و کشتن مزاری بود. چه خواستی می‌تواند از این بزرگ‌تر باشد؟

عدالت امید: با توجه به این‌که شهید مزاری طالبان را خوب می‌شناخت و باورهای ایدئولوژیک آن‌ها را نیز می‌دانست با چه تضمینی با طالبان وارد مذاکره شد؟

بلاغی: این سؤال برای همه گنگ است اینکه شهید مزاری به اتکا به چه تضمینی و با اطمینان چه کسی به چهارآسیاب رفت؟ گاهی این برداشت پیش می‌آید که او دل را به دریا زده و به چهارآسیاب رفته است. سندی باقی مانده است که استاد مزاری نامه‌ای به ملا برجان نوشته و گفته که به تعهداتتان عمل نکرده‌اید و از او خواسته بود که سلاح‌های ما را پس بدهید که ما از مردم خویش دفاع کنیم. این سند را آقای مقصودی بعداً به پیشاور آورد.

عدالت امید: استاد شفق در مصاحبهٔ خویش با عدالت و امید از مذاکره‌ای در میدان شهر نام برده که طالبان در مورد شهادت استاد مزاری گفته: «ما استاد مزاری را نکشته‌ایم، بلکه کسانی مسئول شهادت ایشان است که زورشان خیلی زیاد است». در این مورد نظر شما چه است؟

بلاغی: بلی کاملاً تأیید می‌کنم.

عدالت امید: یکی از شاه‌بیت‌های سخنان شهید مزاری طرح «گفتمان عدالت» اجتماعی است. با گذشت بیست‌وپنج سال از شهادت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ایشان چقدر به عدالت اجتماعی نزدیک شده‌ایم و چند در صد از خواست‌های شهید مزاری تحقق پیدا کرده است؟

بلاغی: تاریخ معاصر افغانستان را اشرف غنی، ریس جمهور کشور تاریخ انقطاع‌ها گسست‌ها، پادشاه گردشی‌ها می‌داند. برداشت شهید مزاری نیز این بود که این گسست‌ها و انقطاع‌ها ناشی از تبعیض انحصار و تمامیت‌خواهی و بی‌عدالتی است. وقتی که کشور متعلق به تمام مردم باشد، نظام سیاسی مبتنی و متکی به جباریت باشد، انقطاع پدید می‌آید. به باور شهید مزاری راه‌حل این انقطاع‌ها را، تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد ساختار اساسی عادلانه بود. رفع تبعیض بر اقلیت‌ها، تأمین حقوق برابر شهروندی، برگزاری انتخابات و حضورفراگیرملی وتشکییل حکومت با قاعده وسیع‌مردمی است که ثبات پایداررا درکشور، بوجود میآورد. با تلخی بایدی یاد کنیم که حتی در امرخانه سازی درشرق وغرب وشمال و جنوب شهر کابل، ما شاهد قطب‌بندی‌ها و قومی ساختن خانه‌های مسکونی هستیم که اقوام هرکدام در یک گوشه ساکن شده اند و این ناشی از رنج وستم تاریخی بوده که براین ملت وکشور رفته است.

خواست‌ها و طرح شهید مزاری، مشارکت ملی متناسب، عدالت اجتماعی به این معنی که هزاره‌ها انسانند و برابر با دیگران، تعدیلات واحدهای اداری را ازین جهت مطرح می‌کرد که مناطق مرکزی، بصورت ظالمانه و جابرانه تقسیم شده بود؛ مثلاً قسمتی هزاره‌جات به غزنی قسمتی به وردک، قسمتی به ارزگان، قسمتی هم به هلمند و غور تقسیم شده بود؛ لذا ایشان خواهان تعدیل واحدهای اداری کشور بود.

عدالت امید: برای تعقیب آرمان‌های شهید مزاری چه باید کرد؟

بلاغی: در هیچ نشستی بزرگان ما نقشهٔ راه برای بیرون رفت مردم ازبحران را نشنیده‌ایم. در جلسات کابینهٔ مجاهدین آقای حکمتیار مدام از تخلفات ربانی شکایت داشت. واستاد ربانی شهید از آقای حکمتیارشاکی بود هیچ کسی برای نجات مردم افغانستان حرف نمی‌زد. تنها کسی که در سیاست هم طرح و هم حرف داشت شهید مزاری بود. ایشان طرح حکومت چهارجانبه را مطرح کرد. فدرالیسم را مطرح کرد. تعدیل واحدهای اداری را مطرح کرد تا بتوانیم ریشه‌های بحران را بخشکانیم. حالا نیزباید دنبال راه چاره‌ای باشیم که تضمین کنندهٔ عدالت اجتماعی باشد.

عدالت امید: یک خاطره که از شهید مزاری دارید با خوانندگان ما شریک کنید، ممنون می‌شویم.

بلاغی: ازیک حلقه نزدیک به اقای شهید مسعود با من ارتباط گرفت که شهید مسعود آماده است تا با شهید مزاری مذاکره کند، ولی شهید مسعود گفته: «استاد مزاری درجلسه بدماشی نکند که تحمل کرده نمی توانم». من این موضوع را با استاد مزاری مطرح کردم، شهید مزاری به من به دقت نگاه کرده وازین گفته، کمی ناراحت شد. با اشاره به جاکت هزاره‌گی که در تنش بود گفت: «من از جایگاه نمایندگی مردمم مذاکره می‌کنم و دشمنی و گفتنی شخصی با کسی ندارم و شخصی حرف نمی‌زنم و اگر روزی با غرور حرف می‌زنم نمی‌خواهم مردمم تحقیر شود».

خاطرهٔ دیگر اینکه زمانی با پیش‌آمد مشکلی به استاد مزاری مراجعه کردم و گفتم: استاد بعضی ها بخاطر امتیاز با شما مشکل دارند می‌خواهم استعفا بدهم. شما همین چوکی را به کسی بدهید که ناراضی است. شهید مزاری به من گفت: «بلاغی! من با خدایم تعهد کرده‌ام که آگاهانه به مردمم خیانت نکنم. با شناختی که از تودارم به مردمت خیانت نمی‌کنی برو و به کارهایت برس»! لذا استعفای من را قبول نکرد.

عدالت امید: شما به‌عنوان کسی که به یک نسل متعهد و آرمانی تعلق دارید چه پیامی به رهروان جریان عدالت‌خواهی دارید؟

بلاغی: از نسل جدید می‌خواهم که اندیشه‌ها و باورهای شهید مزاری را تئوریزه، تجزیه و تحلیل کرده و به غنامندی آن بیفزایند. راه عدالت‌خواهی شهید مزاری را تعقیب کنند. هرگاه راه عدالت‌خواهی مزاری، تعقیب شود، به عدالت اجتماعی یک گام نزدیک‌تر می‌شویم. نگذاریم که پرچم مزاری به زمین بماند.

عدالت امید: استاد بلاغی از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید تشکر می‌کنیم.

بلاغی: خواهش می‌کنم. خداوند نگهدار و یاورتان باشد.

شهید مزاری و یک عمر جهاد و مقاومت

گفتگو با استاد ناطقی شفایی کَیُو

یادآوری: خادم‌حسین ناطقی کَیُو، مورخ، مبارز و از چهره‌های بنام جهادی است که خاطرات و خطرات دوره‌های جنگ و جهاد را در کارنامهٔ زندگی خود به همراه دارد. همچنین وی یکی از قدیمی‌ترین چهره‌های مبارزان سیاسی است که سرنخ آن به دههٔ پنجاه خورشیدی برمی‌گردد. با این وصف، وی نزدیک به شش دهه خاطرات سیاسی و مبارزات مردم افغانستان را در سینه دارد؛ از جمله آشنایی با شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری و آشنایی نزدیک وی با مبارزات سیاسی آن شهید. استاد ناطقی شفایی هم‌چنین یک مورخ نامدار نیز است که تا کنون مجموعه چهارجلدی نامه تورانیان باستان را در کارنامه خود دارد. وی اکنون تمام وقت خود را وقف تحقیق و نگارش در عرصه تاریخ افغانستان کرده است.

عدالت و امید: جناب استاد! شما یکی از شخصیت‌های مبارز چهل‌سالهٔ اخیر مردم ما هستید و یکی از یاران نزدیک رهبر شهید، شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری رهبر مردم ما که خاطرات و خطرات بسیاری را در سینه دارید. اینک ما از طرف مجلهٔ عدالت و امید در آستانهٔ بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری خدمت شما آمده‌ایم تا گفتگویی با شما دربارهٔ خاطرات و دیدگاه‌های شما دربارهٔ شهید مزاری داشته باشیم. مجلهٔ عدالت و امید در پنجمین شمارهٔ خودش به سراغ چند تن از یاران نزدیک شهید مزاری خواهند رفت و روایت دست‌اول راویان دسته اول را دربارهٔ این بزرگ‌مرد تاریخ سیاست کشور و مردم را با مردم خود شریک ساخت. حال، نخستین بار چگونه با شهید مزاری آشنا شدید و از نظر شما ایشان چه ویژگی‌هایی داشت که در دیگر یارانش نبود و یا کمتر دیده می‌شد؟ همچنین از دید شما

نقش شهید مزاری در تشکیلات سازمان نصر چه بود و چگونه این سازمان، تشکل یافته‌تر از دیگر احزاب جهادی تبارز کرد؟

ناطقی: با درود و تحیات به روان پاک شهدای راه عدالت و آزادی، دربارهٔ پرسش‌های شما ناگزیر باید خاطرات سال ۱۳۵۶ خود را دربارهٔ اولین دیدار خویش با جناب استاد عبدالعلی مزاری در شهر کابل مراجعه مرور کنم. گفتنی‌های در آن مورد خیلی زیاد است. تلاش می‌کنم که موجز و کوتاه اشاره کنم تا بتوانم در توضیح جان‌مایهٔ انگیزهٔ ایشان که سراغ بنده را گرفته بود مفید افتد.

استاد مزاری مرا نمی‌شناخته است. وی در سفری که از سوریه به عراق رفته بود و با آقایان عرفانی، شهید حسینی و سید غلام‌حسین موسوی دیدار داشته، در ضمن مذاکرات پیرامون چگونگی قیام عدالت‌خواهانه و جذب افراد با کیفیت نجفی‌ها از این‌جانب یاد می‌کنند که او دارای روحیهٔ انقلابی است، وجود ایشان در جمع ما، به سهم خود توانایی تحمل بخشی از مسئولیت‌های را دارد. هم چنان در سفری که استاد در مشهد مقدس داشته با آقایان شهید موحدی و مصطفی اعتمادی در مشهد صحبت می‌کند، استاد از سیمای آنان متوجه می‌شود که آنان هریک چهره‌های هدفمند و انقلابی‌اند. استاد از آنان می‌پرسند: از کجای دایکندی هستید؟ آنان گفتند: از دره‌خودی. سپس استاد سؤال می‌کند: ناطقی شفایی را می‌شناسید؟ آنان گفتند: آری او استاد ماست. سپس تصمیم می‌گیرد تا از هر طریق ممکن ما را ببینند.

این‌جانب در زمستان ۱۳۵۶ در کابل برای درمان آمده بودم و با آیت‌الله پروانی آشنایی حاصل شده بود. استاد از آیت‌الله پروانی می‌شنود که ناطقی شفایی در مدرسهٔ جامعه‌الاسلام است. آدرس اتاق مرا می‌گیرد و به مدرسه می‌آید و یک‌راست سراغ اتاق مرا گرفته وارد اتاق می‌شود. پس از سلام و احترامات معمولی از من پرسید: آقای ناطقی شمایید؟ گفتم: آری. گفت: نام من عبدالعلی است و مزاری تخلص من است. از زبان دوستان نجفی‌تان و از شاگردانتان در مشهد اوصاف شما را شنیدم. علاقه‌مند شدم تا شما را از نزدیک ببینم. از آیت‌الله پروانی سپاس‌گزارم که ایشان گفت ناطقی شفایی از دایکندی برای درمان خویش به کابل آمده و در مدرسه است. بر اساس علاقهٔ غائبانه خود خدمت رسیدم. من از الطافشان سپاس‌گزاری کردم که منت گذاشته از ما خبر گرفته است. پس از صرف چای پرسیدم: چه گفتنی‌هایی دارید؟ ایشان گفت: گفتنی‌های من همان موضوعاتی است راجع به تغییرات اوضاع کشور که در اثر همبستگی اعتقادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، اگر شرایط مساعد گردد، ایجاد یک بازوی نظامی را هم در نظر گفته با روحیهٔ انقلابی جریانی را به وجود آوریم. این همان دیدگاه نظری شما است که در عراق با یارانتان داشته‌اید. اکنون شرایط مساعد است می‌خواهیم مسائل نظری را تبدیل به امور عملی کنیم. ما با نجفی‌ها و مشهدی‌ها هم‌پیمان شده‌ایم و توسط علی‌اکبر مهدوی سنگتخت تفاهمی به وجود آمده تا هنوز قطعی نشده است. با کابلی‌ها در تماس جدی هستیم. از علمای شمال کشور چهره‌هایی از نسل جوان آن‌ها با ما هم‌فکرند، چه آن‌هایی که در منطقه‌اند چه کسانی که در شهرهای قم و مشهد به سر می‌برند. این‌جانب به عرض‌شان رساندم که شما دو محور مهمی که عبارت‌اند از کابل و نجف به‌صورت کلی هماهنگ کنید، ما بیچاره‌ها در خدمت خواهیم بود. در اخیر ایشان فرمود: ان‌شاءالله همدیگر را خوب‌تر می‌بینیم. بنابراین استاد مزاری را در کابل ملاقات کردم. در گفتار و رفتار و جناب ایشان چهرهٔ شخصیت بزرگ و انقلابی را که داعیهٔ نهضت را داشت به روشنی خواندم.

جناب استاد مزاری شخصیت قاطع و پرتلاش بود. قبل از اینکه من با جناب ایشان آشنا شوم، او قبل از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ با آقایان هریک سید عباس حکیمی، آقای محمدکریم خلیلی، استاد عزیزالله شفق، آیت‌الله پروانی، سید احمد عالم و... در کابل تماس داشته، از موضوع حزب «حسینی» اطلاع یافته بود. با صوابدید کابلی‌ها مرامنامهٔ حزب حسینی را گرفته بوده و برای مطالعهٔ حضرت امام به دست احمد خمینی سپرده بوده و گفته بوده: جریانی تحت این عنوان در افغانستان به وجود آمده است. حضرت امام لطفاً مطالعه کرده، پس از مطالعه نظر مبارکش را در این مورد بررسی بیان کند که آیا صحیح است یا اصلاح شود یا اینکه تبدیل کنیم. سید احمد آقا پس از مدتی مرام‌نامهٔ را برمی‌گرداند، می‌گوید که حضرت امام فرموده: کلیاتی در این برگ آمده است که هرگونه ایده‌ای را می‌توان از آن فهمید. برای جنبش شیعی باید مرامنامه صراحت داشته باشد و به جزئیات پرداخته شود که مورد سوءاستفاده اغیار قرار نگیرد.

از مساعی ایشان برمی‌آید که قبل از اقدامات استاد مزاری، کابلی‌ها مجمعی فرهنگی، سیاسی و انقلابی داشته‌اند. دیگر اینکه مزاری در جهت انسجام مجامع و محافل انقلابی و هدفمند تحت عنوان یک جریان قدرتمند اعتقادی، فرهنگی و انقلابی سعی ورزید هماهنگ کند. او در تشکیل سازمان سیاسی و انقلابی از همه جلوتر با دوستان کابل نزدیک بود.

بنیاد اندیشه

پس از آن زمانی که عازم سفر مکه بود، در سوریه موفق به گرفتن ویزای زیارتی از سفارت سعودی نگردید، وارد نجف اشرف می‌شود. در گام نخست با علمای انقلابی افغانستانی امثال استاد عرفانی، سید حسینی، سید غلام‌حسین موسوی و... در تماس می‌شود. بعد خدمت حضرت امام خمینی و سایر مراجع می‌رسد. با نجفی‌ها در جهت همکاری در تشکیل یک جریان واحد به توافق می‌رسند. در ایران علاوه بر قم با نسل جوان روحانی مشهد همسویی‌های توسط اکبر مهدوی سنگ‌تخت به وجود می‌آورد. از چهره‌های آموزش‌دیده در فلسطین فقط با آقای ضامن‌علی واحدی و یاران او هم‌پیمان می‌شود.

او توانست با این مساعی مستمر خویش با توافق آیت‌الله میرحسین پروانی، استاد قربانعلی عرفانی، سید حسینی با باز کردن قرآن شریف با آیهٔ مبارکهٔ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ برمی‌خورد. کلمهٔ مقدس «نصر» را برای تشکیلاتشان عنوان قرار می‌دهند. شما می‌بینید که استاد مزاری شخصیت‌های مبارز و انقلابی را از نجف اشرف از تیپ علمای نامدار مردم در آنجا و همچنان از کابل، قم و مشهد در امر به وجود آوردن تشکیل جریان مقتدر و پیشتاز و غیروابسته به کدام قدرت استعماری با تلاش پیگیر و زحمات فروانی متقبل گردیده بود.

او با این مساعی جمیلهٔ خویش نشان می‌دهد که توانایی محوریت سازمان را دارد و مع‌الوصف روی شورای رهبری تکیه می‌کرد. او دوستان صمیمی خویش را در کویتهٔ پاکستان، شخصیت‌های مردم هزاره را در پرتو موقف انقلابی خود مجذوب ساخته بود و پایگاهی را به وجود آورده بود. در پیشاور با رهبران احزاب جهادی افغانستانی ملاقات سیاسی داشته، به‌ویژه با جناب استاد ربانی، انجنیر حکمتیار و صبغت‌الله مجددی در ابعاد همکاری جهادی و همسویی در سنگرها به توافق رسیده بود. او با این رنج‌هایی ممتد و پیگیر خویش به تشکیلات مورد نظرش رونق بسزای بخشید محسود دیگران قرار گرفت و رقبای جدی و سخت‌گیری علیه ایشان دست به کار گردیدند.

عدالت امید: سازمان نصر به‌صورت شورایی اداره می‌شد؛ اما نقش شهید مزاری در این تشکل سیاسی بسیار برجسته بود، به‌طوری که در برخی از موارد از شهید مزاری به‌عنوان رهبر سازمان نصر یاد می‌گردید، دربارهٔ نقش شهید مزاری در رهبری این تشکل سیاسی توضیح بدهید ممنون می‌شویم.

ناطقی: از دیدگاه من در تشکیل و انسجام سازمان، کابلی‌ها با اقدامات مؤثری که داشتند که «حزب حسینی» را شکل داده بودند؛ پیشگام‌اند. در مرحلهٔ دوم نجفی‌ها نقش تعیین کننده داشتند. استاد مزاری با طرح شورای مرکزی به تعبیر دیگر شورای رهبری با توافق و همکاری آیت‌الله پروانی، استاد عرفانی و آقای حسینی، چنانچه اشاره شد، توانست سازمان را تشکیل بدهد. آقای ضامن‌علی واحدی و آقای واعظی در ایران حضور داشتند به آقایان فوق‌الذکر صلاحیت دادند تا هر عنوانی را که شما پسندید از طرف ما پذیرفته است. به این‌جانب که در پاکستان موظف بودم، استاد عرفانی، بعداً استاد مزاری تلفنی از من دعوت کردند که برای اعلام موجودیت یک نهضت انقلابی حضور شما در ایران لازم است که هرچه زودتر بیایید خوب است. پاسپورت نداشتم. به‌طور قاچاق عازم ایران شدم. در منطقهٔ «نوشکی» توسط موظفین آنجا زندانی شدم تا این‌که دوستان ما در پاکستان اطلاع یافتند و آمدند ضمانت کردند.

سپس به کویته برگشتم. به استاد از قضیهٔ زندانی شدنم اطلاع دادم و گفتم: شما، آیت‌الله پروانی و آقایان عرفانی، حسینی و واعظی صلاحیت عام و تام دارید. آن‌ها با اطمینان خاطر اعلام موجودیت کردند. استاد مزاری با آیت‌الله پروانی اعتماد کامل داشت. زمانی که به داخل کشور مسافرت کرد به جمع ما توصیه کرد که تحت قیادت آیت‌الله پروانی جلسه دایر کنید و با حفظ شورای رهبری به لحاظ سنی و سابقهٔ مبارزاتی، احترام ایشان حفظ شود. استاد کلمهٔ رهبری یا دبیر کل را نمی‌خواست. همیشه می‌گفت: سازمان رهبری جمعی دارد و من به حیث یک عضو در شورا در خدمت هستم، هر عنوانی که برایم راجع به ادارهٔ یکی کمیته‌ها می‌دهید، ایفای وظیفه می‌کنم. پس از این‌که وی به ریاست هیئت‌رئیسهٔ حزب وحدت تعیین گردید، برای اولین بار ایرانی‌ها در مکتوبشان عنوان «دبیرکل» را دربارهٔ ایشان به کار بردند و بعد از آن هواداران و مردم ما از واژهٔ دبیرکل و رهبری استفاده کردند. رقبای داخلی حزب وحدت ناراحتی کردند که ما در مقرراتمان دبیرکل نداریم و رهبر را نمی‌شناسیم. وقتی که این اعتراض جدی واکنش مردم را برانگیخت بعد از آن در برخی از مکاتبات دبیرکل آمد و مردم کلمهٔ رهبر را استعمال کردند و استاد مزاری در برابر مردم حساسیت نشان نداد. کلمهٔ رهبر شایع شد و همه از این واژه

کار گرفتند. باید پذیرفت استاد مزاری صلاحیت‌هایی را از خود تبارز داد که واقعاً شایستهٔ رهبری بود، به‌ویژه در کابل و بامیان همهٔ اعضای حزب و جامعهٔ ما از عمق باورشان ایشان را رهبر می‌دانستند و رهبر می‌خواندند.

عدالت امید: یکی از اهداف شهید مزاری وحدت و همگرایی مردم افغانستان به‌خصوص جامعهٔ شیعه و هزاره بود. روی این جهت در کمتر مناطق افغانستان است که استاد شهید مسافرت نکرده باشد؛ از جمله یک سفر استاد شهید مزاری در سال ۱۳۶۵ به مناطق مرکزی داشت. شما نیز در این سفر همراه استاد بودید. دربارهٔ اهداف این سفر و موانع و چالش‌هایی که در این سفر استاد شهید با آن مواجه شد برایمان بگویید.

ناطقی: اجمالاً خاطرنشان می‌کنم که بر اساس سفارش‌های اکید سید مهدی هاشمی آقایان شیخ هاشم جواهری، سید حسین نریمانی، سید محمدحسین جعفرزاده به‌عنوان هیئت بیت آیت‌الله منتظری با جمعی از علمای افغانستانی به شمول استاد خلیلی جهت قطع جنگ‌های داخلی و ایجاد صلح با تمام صلاحیت قضایی از قبیل اعدام شخصی خاطی و اجرای حدود داخل کشور آمدند. دو شب یکی در قریهٔ «وودمه» و مرکز ولسوالی خدیر مهمان ما بودند. سپس آن‌ها در نیلی رفتند و آقای صادقی نیلی را به‌عنوان عضو هیئت با خود طرف بهسود و یکه ولنگ و شمال بردند. ما دوستانی در میان آن‌ها داشتیم که عبارت بودند از شیخ مسلم عارفی و سید عبدالخالق جاغوری. در بهسود با حضور داشت آقای محمد کریم خلیلی قضیهٔ صلح به نحوی میان حرکت اسلامی و سازمان صورت گرفت.

در درهٔ صوف آقای محقق احتمال داشت که به جرم خاطی محکوم شود. استاد خلیلی از این‌که فضا را برخلاف مراد خود می‌دانست از عضویت در هیئت مستعفی شده بود؛ زیرا تمام جرم‌هایی را که حرکت اسلامی در چارکِنت از جمله قتل پدر و برادر استاد مزاری و پدر استاد محقق و کشتار سی نفر از مجاهدین سازمان انجام داده بود، هیئت سطحی برخورد کردند، جرم صدرالدین قرین را عمده کردند و با یک فرمالیته (ظاهرسازی) جلسه‌شان را ختم کردند و سعی نمودند که استاد خلیلی از استعفا درگذرد. آقای صادقی نیلی در این سفر

مورد احترام فوق‌العادهٔ شیخ هاشم جواهری و جعفرزاده بوده است و بقیهٔ اعضای شماره دوم محسوب می‌شدند.

با این‌که صادقی نیلی در نیلی هیئت را دو ساعت حبس کرده بود، مع‌الوصف به آقای صادقی به لحاظ این‌که ایشان سازمان نصر را در ولایت دایکندی (ارزگان سابق) قلع و قمع کند، بهایی بیشتر قائل بودند. مرحوم شیخ مسلم عارفی زمانی که از هیئتی خود از شمال برگشته بود، طرف کِیسَو رفت و در قریهٔ کَیُو به منزل این‌جانب وارد شد و تمام مسائل را با من در میان گذاشت. استعفای استاد خلیلی را در رفع اقدامات خشن و خاطی شمردن آقای استاد محقق مؤثر خواند و به من هشدار داد که مواظب خود باشید که جناب آقای صادقی در درهٔ صوف بارها گفت که ما فریب بچه‌های وزارت امور خارجه به نام‌های حسین یاوری و داوود را خورده‌ایم و الا در گام اول به‌حساب ناطقی کَیُو و افراد مسلح او می‌رسیدیم. مسلماً با قلع و قمع سازمانی‌های ولایت ارزگان نوبت به غور و بامیان می‌رسید. به کمک پاسداران آنجا یک هفته فاتحهٔ سازمان نصر را می‌خواندیم، آنگاه نوبت شمال می‌رسید و بهسود و ما کوتاه نمی‌آمدیم.

کوتاهِ مطلب، آقای صادقی به قوماندانی آقای کاظم افکاری، قاضی گری، سرور صادقی پالیج جنگ را در شهرستان آغاز کرد و در طی سه ماه جنگ مستمر سازمان نصر را در شهرستان پاک‌سازی کردند. تعداد زیادی از جوانان کشته شده بود. در آن زمان استاد مزاری از ایران آمده بودند، هرقدر از استاد اکبری تقاضای آتش‌بس در شهرستان کرده بود مؤثر نیفتاد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نوبت دوم اقدامات آقای صادقی قلع و قمع سازمان در ولسوالی قدیم دایکندی بود. ایشان در گام اول شروع به خلع سلاح کرد و سازمانی‌های مناطق زیادی را خلع کردند. ما سه نفر هریک حاجی مصطفی اعتمادی، شهید موحدی و اینجانب با هم جلسه کردیم و از خلع سلاح شدن اِبا ورزیدیم و تصمیم به مقاومت گرفتیم. آقای صادقی امر لشکر چوب به دست و نان‌خور را صادر کرد تا به دو قریهٔ کَیُو که من در آنجا ساکن بودم و قریهٔ خشکاب که استاد موحدی سکونت داشت حمله کنند و این دو نفر را اسیر و گرفتار کرده به نیلی ببرند.

اهالی قریه‌های نیلی، دشت و سنگموم، حتی تمزان و قوم‌احمدبیگ را طرف کَیُو بسیج کرد. مردم قریه‌های کُورگه، سیادره شیخمیران، خدیر، پس‌بند، تسقول طرف خشکاب سوق داده شدند. ما در مسیر آنان سنگر احداث کردیم. گفتیم: اگر لشکر نان‌خور چوب به دست از خط ممنوع عبور کنند کشته می‌شوند. یک نفر آن‌ها در نزدیکی خشکاب از خط عبور کرد و کشته شد؛ اما نان‌خورانی که به قریهٔ کیو می‌آمدند از خط عبور نکردند و برگشتند. در همین زمان که استاد مزاری و استاد عرفانی و هیئت معیتی‌شان وارد دایکندی شدند، شب در سیاه‌چوب و شب دیگر مهمان استاد موحدی در قریهٔ خشکاب بودند. شب سوم در منزل این‌جانب در قریهٔ کیو آمدند. ما تازه لشکر چوب به دست و نان‌خور را از سر گذرانده بودیم، وضعیت خوب نداشتیم که از استاد و همراهانش استقبال مقتضی به عمل آوردیم. مع‌الوصف جمعیت انبوهی از مردم قریهٔ کیو، وُوپیرو بَرمَل به استقبال استاد شتافتند. علما و موی‌سفیدان هر کدام جداگانه استاد را در بغل گرفتند و با خوشحالی و شادمانی زائدالوصف استاد را به منبر کیو بردند.

ما خبر تشریف آوری استاد را به آقایان مصطفی اعتمادی و عوض مظفری دادیم و گفتیم که هرچه زودتر به محضر استاد در کیو تشریف بیاورند. به لحاظ امنیتی نظامیان در سنگرهای قبلی‌شان که در برابر اردوی چوب به دست و نان‌خور احداث کرده بودند مستقر شدند. جمعی از موی‌سفیدان برای پذیرایی استاد و همراهانش عهده‌دار گردیدند. برای این‌که استاد خستگی سفر داشت، کسی در نزد ایشان رفت وآمد نکرد.

روز دوم با جناب استاد موحدی خدمت استاد رسیدیم که از جناب ایشان گزارش بگیریم و ما هم گزارش بدهیم. استاد از منبر بیرون گردید و همراه با استاد عرفانی طرف «غرغره» «چهاردار» رفتیم. در آنجا استاد مزاری گزارشی را به ما داد که اجمال آن را در اینجا می‌گویم.

استاد گفت: در ایران احزاب شیعی اغلب استقلال خود را از دست داده‌اند. بیت آقای منتظری به‌عنوان مرکز قایم مقام رهبری و مجری ولایت‌فقیه در احزاب شیعی صلاحیت‌ها را در دست گرفته است. سید مهدی هاشمی توسط ابوشریف (از انقلابی‌های اهل سنت) آیت‌الله محسنی را با جناب آیت‌الله منتظری آشتی داده، طرح توحید احزاب را به شکل یک اتحاد روی دست گرفته است. اکثراً از ترس این‌که مخالف ولایت‌فقیه قرار نگیرند، تحت امر سید مهدی هاشمی که برادرش داماد آقای منتظری است قرار گرفتند. سید مهدی هاشمی طرف اعتماد آقای منتظری است. طرح فوق را سازمان نپذیرفت، مورد خشم ایشان قرار گرفت. آنان بدون اعتنا به موضع سازمان به ترتیب مراتب تحقق اتحاد پرداختند و می‌خواستند یکی از کسانی را که به رتبهٔ اجتهاد رسیده است، مسئول امور احزاب جدید قرار بدهند. سه نفر سرِ زبان‌ها بود تا احتمالاً مسئول امور گردد: ۱. آیت‌الله محسنی، ۲. آیت‌الله فاضل، ۳. آیت‌الله محقق که بیشتر احتمال می‌رفت که آقای فاضل را بیاورد. همه این حرف را می‌زدند که اتحادی در خارج تحت اشراف سید مهدی صورت بگیرد، ضمانت اجرایی ندارد؛ لذا بنده و

او با این مساعی جمیلهٔ خویش نشان می‌دهد که توانایی محوریت سازمان را دارد و مع‌الوصف روی شورای رهبری تکیه می‌کرد. او دوستان صمیمی خویش را در کویتهٔ پاکستان، شخصیت‌های مردم هزاره را در پرتو موقف انقلابی خود مجذوب ساخته بود و پایگاهی را به وجود آورده بود.

بنیاد اندیشه
۱۳۹۴

جناب استاد عرفانی تصمیم گفتیم که در داخل کشور آمده، اتحاد توسط مردم، قوماندان‌ها، علمای اعلام و مسئولین احزاب از داخل به وجود بیاید تا پشتوانهٔ ملی و مردمی داشته باشد. ان‌شاءالله. از برادران اهل سنت هم تقاضا می‌کنیم تا آن‌ها نیز به همدیگر و جامعهٔ تشیع در تشکیل دولت موضع واحد بگیرند. استاد مزاری پس از گزارش ایران به ما (موحدی و اینجانب) توصیه‌های لازم را فرمودند که عبارت‌اند از:

۱. شما با خوانین درگیری و مخالفت نداشته باشید. تاریخ خانی و مَلِکی به سر رسیده است. آنان دیر یا زود به مصلحت خود خواهند دید که به مردم خویش بپیوندند. به مال و جان آن‌ها تعرض نکنید. در خانه‌های آن‌ها پایگاه فعال نکنید. به آنان اطمینان دهید و حیات آن‌ها را تضمین کنید. آوارگان آن‌ها به وطن برگردند. ۲. با شورای اتفاق اسلامی سر دشمنی نداشته باشید. در بادی امر هم شورای اتفاق اشتباهاتی داشته‌اند از سویی ما هم بی‌تجربه بودیم. سعی کنیم باهم نزدیک شده و متحد شویم. ۳. دربارهٔ ستمی‌ها و شعله‌ای‌ها از راه تفاهم مشکلاتتان را حل کنید. آن‌ها با دولت خلقی موضع خصمانه دارند. آن می‌تواند وجه مشترک شما با آن‌ها باشد. از این وجه برای آرامی منطقه استفاده کنید. به مصلحت است که حالت نه صلح نه جنگ داشته باشید. بفرمودهٔ مولا علی در نامهٔ به مالک اشتر آمده است: «آن‌ها یا مسلمان‌اند یا این‌که در آفرینش با شما یکی است. به این معنا که آن‌ها انسان‌اند، مورد احترام شما باشند». سپس استاد عرفانی فرمود: در این سفر مساعی‌مان را نهایتاً به‌کار می‌گیریم تا با پاسداران مسئله را حل کنیم و شما هم از جنگ داخلی فارغ شوید. البته استاد عرفانی به همگامی استاد اکبری اطمینان داشت.

۴. استاد مزاری افزود: با حرکت اسلامی سر جنگ نداریم. ما سعی می‌ورزیم که با دادن امتیاز به آن‌ها به وحدت برسیم. ۵. با جبههٔ متحد و نهضت اسلامی که در این مناطق هوادار دارند، به تمام معنا همکاری داشته باشید. ۶. نفر آماده کنید تا نامهٔ را به آقای صادقی نیلی برساند، از ایشان دعوت به صلح، وحدت و برادری کنیم تجربه ثابت کرده است هیچ حزبی نمی‌تواند برای همیشه حزب دیگری را منهدم کند. مسئلهٔ افغانستان یک موضوع عام است ما و شما در یک کشتی سواریم. خطر و پیروزی هردو در خط سیر ما محتمل است بهتر است که مساعی خویش را در جهت پیروزی به کار ببریم. ما نفر را آماده کردیم نامهٔ به قلم استاد عرفانی تحریر یافت نامه طرف نیلی برای آقای صادقی برد. ۷. از آقای مصطفی اعتمادی و دوستانش بخواهید که بیایید تا اندک آزردگی‌ای که در اردوگاه صورت گرفته مرفوع گردد. بنده خاطرنشان کردم که نامه‌ای فرستاده‌ام و از تشریف آوری شما اطلاع داده‌ام که به‌زودی می‌رسد.

در ختم جلسه به استاد عرفانی گفتم که از بیانات شما استفاده نکردیم. موصوف فرمود: سخنان ما همه یکی است. اگر گپ بزنیم همان سخنان ایشان را می‌زنیم. معظم له فرمود: ما موضع شما چهار نفر هریک اعتمادی، موحدی، مظفری و ناطقی را تحسین می‌کنیم که در جهت بقای خود هماهنگ هستید. این اتحاد شما را در زندگی سیاسی، اجتماعی‌تان بیمه می‌کند. ما و جناب استاد تصمیم قاطعانه گرفته‌ایم تا با منطق انسانی و اسلامی جامعهٔ تشیع و هزاره را به‌سوی وحدت کامل هدایت کنیم. شما کمر را ببندید کار کنید، کار را از هر نقطه که آغاز کنید به خیر است.

در اخیر از استاد عذرخواهی کردیم که از شما به شایستگی پذیرایی نتوانستیم. استاد فرمود: در این سفر در ساحهٔ هرات در کمین دولت برابر شدیم امکانات را از دست دادیم. جان سالم از مهلکه کشیدیم، متأسفانه که به شما کمک اقتصادی نمی‌توانیم. طرف منبر برای صرف غذا می‌رفتیم که آقایان هریک مصطفی اعتمادی، عوض مظفری از دره‌خودی رسیدند. استاد را به نوبت در بغل گرفتند. استاد مزاری به آن‌ها گفت: خوشحالم که با شما ملاقات می‌کنم. پس از صرف غذا استاد مزاری به من گفت: حالا که آقایان آمده‌اند طرف کَومَی و تِمران برویم. سفارش کنید وقتی که نامه‌رسان از نیلی برگشت، جواب نامه را در تِمران یا سرتِیغُو به ما برساند. بنده و جناب آقای اعتمادی تا تِمران همراه استاد بودیم و استاد موحدی به خاطر حساسیت اوضاع به خانه برگشت.

ناگفته نماند که جناب آقای استاد محمد کریم خلیلی به لحاظ سیاسی که در نظر داشت. به ویژه خاموشی جنگ‌های که قوماندان فیضی علیه سازمان نصر در بهسود راه انداخته بود، پایگاه‌های سازمان را بخصوص پایگاه شهید قاسمی را در هم کوبیده بود، استاد شفق در تنگناه جنگ حرکتی‌ها قرار داشت، ناگزیر به عضویت هیئتی که جواهری داشت در آمده بود، خوب شد هم جنگ بهسود مهار شد و هم در دره صوف با استعفای استاد محمد کریم خلیلی فشار هیئت علیه سازمان صفر گردید.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری و مبارزه برای برابری

گفتگو با استاد محمد کاظم جعفری

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

یادآوری: استاد محمدکاظم جعفری یکی از روایت‌گران صحنه‌های عینی و زندهٔ مبارزات سیاسی و جهاد و مقاومت مردم ماست که کوله‌باری از خاطرات چندین دهه مبارزات سیاسی سال‌های پسین افغانستان را بر دوش دارد. این شخصیت سرشناس، دوره‌های تاریخ سیاسی کشور را از دههٔ پنجاه خورشیدی تا به اکنون به سر دیده و خودش یکی از بازیگران سیاست و مبارزه نیز بوده است، همچنین وی یکی از نزدیکان و دوستان نزدیک شهید وحدت ملی، استاد عبدالعلی مزاری نیز بوده است. بنابراین ما در بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری به پای سخنان استاد جعفری نشستیم تا دیدگاه‌ها، خاطرات و تجربیات خود او را از مبارزات سیاسی شهید مزاری با خوانندگان عدالت و امید شریک بسازد.

عدالت و امید

عدالت امید: استاد جعفری! خوشحالیم که فرصت دست داد تا خدمت شما برسیم. شما در جریان هستید که ما در سالگرد شهادت شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری قرار داریم، بنابراین خدمت شما که یکی از رادمردان دورهٔ جهاد و سیاست هستید، رسیدیم تا دیدگاه‌ها و خاطرات و چشم‌دیدهای شما را دربارهٔ رهبر شهید مزاری بشنویم تا از این طریق با مردم شریک ساخته شود. از اینکه وقتتان را در خدمت ما گذاشتید و با وجود کسالت، حاضر به مصاحبه شدید، سپاسگزاریم. نخستین پرسش ما این است که نخستین بار چگونه با شهید مزاری آشنا شدید و از نظر شما ایشان چه ویژگی‌هایی داشت که در دیگر یارانش نبود یا کمتر دیده می‌شد؟

جعفری: آشنایی من با استاد شهید به سال ۱۳۵۱ برمی‌گردد. آن زمان من طلبهٔ جوان، حدود بیست‌ویک ساله بودم. استاد شهید نجف آمده بود و دربارهٔ وضعیت طلاب، مهاجرین و اوضاع افغانستان با ایشان صحبت‌های مختصری کردیم. من قبلاً با ایشان آشنایی نداشتم. صحبت‌های که دربارهٔ اوضاع افغانستان، مهاجرین و وضعیت هزاره‌ها و شیعیان انجام دادیم، برایم جالب بود؛ زیرا من نیز قبلاً دربارهٔ این مسائل علاقه‌مند بودم و معلومات داشتم و با هزاره‌ها و شیعه‌هایی که در نجف بودند روابط داشتم. به همین دلیل استاد شهید نیز با من ملاقات کرده بود. در آن زمان تلاش‌هایی به نام «شباب‌الهزاره» و امثال آن‌ها وجود داشت. غیر از این‌ها، گروه‌های دیگری نیز تلاش‌های داشتند. دلایل اصلی این فعالیت‌ها نخست، اوضاع و محیط عراق بود. ثانیاً تأثیر اوضاع مهاجرت بود. برداشت من این است که انسان‌های مهاجر جسم‌شان در دنیا مهاجرت، ولی روح و فکرشان به وطن‌شان هستند. من خودم نیز چنین احساس داشتم. احساس می‌کردم که من، افغانستانی و هزاره هستم. وضعیت هزاره چگونه شود؟ دنبال این مسائل بودم و سایر هزاره‌ها مهاجر نیز چنین وضعیت داشتند. استاد شهید نیز دنبال چنین مسائل بود و به خاطر چنین مسائلی آنجا آمده بود.

البته من بعداً متوجه شدم که استاد شهید به خاطر سبک و سنگین کردن اوضاع و تشخیص افراد آمده بوده بود و بررسی کرده بود که با چه کسانی می‌تواند کار کند. ایشان در جستجوی گمشده‌ای بود. ایشان زمینهٔ هماهنگی میان مردم و زمینهٔ ظهور و بروز حرکت‌ها و نهضت‌های مردمی را فراهم ساخت. دیگر تا سال‌های ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ ملاقات نداشتیم و ایشان را ندیدم تا اینکه دوباره ایشان را در کابل دیدم. این خاطره شاید جالب باشد تا در اینجا یادآوری کنم: من در سال ۱۳۵۸ زمانی که «سازمان نصر» تشکیل شد، تعهدنامهٔ سازمان را امضا کردم و استاد شهید نیز در آنجا حضور داشت و گفت: من شما را از ۱۳۵۱ در جمع خود گرفته بودم. اشاره استاد به دیدار ما در نجف بود.

عدالت امید: نقش شهید مزاری در تشکیلات سازمان نصر چه بود و چگونه این سازمان، تشکل‌یافته‌تر از دیگر احزاب جهادی تبارز کرد؟

جعفری: در افغانستان فضای سیاسی بسته بود. در زمان ظاهر شاه و داوود خان فضای سیاسی تنگ، سخت و بسته بود؛ اما فضای خارج بازتر بود. دوستانی که سازمان نصر را تشکیل دادند بیشتر در عراق، قم، مشهد و تعدادی در داخل افغانستان بودند. در اوایل، مبارزات بیشتر فرهنگی و فکری بود تا مسلحانه. استاد شهید نیز مبارزاتش را با فعالیت‌های روشنفکرانه و فرهنگی آغاز کرد. سازمان نصر نیز از چندین مجموعه فرهنگی تشکیل شد. یک مجموعه فرهنگی را آقای عرفانی یک مجموعه را آیت‌الله پروانی یک مجموعه را استاد شهید یک مجموعه را آقای شفق داشتند. وقتی تحولات جدید در کشور به وقوع پیوست و تجاوز شوروی پیش آمد، این‌ها کنار هم آمدند و بر محوریت کارهای فرهنگی و اتکا به هویت و احقاق حقوق مردم گرد هم جمع شدند. این‌ها قبلاً از یکدیگر براساس فعالیت‌هایشان آگاهی داشتند. سازمان نصر در سال ۱۳۵۸ ایجاد شد و پیشنهاد کنندهٔ این هماهنگی استاد شهید بود. استاد شهید می‌گفت: فعالیت‌ها، نظریه‌ها و افکار یکسان است. بیاید یکجا شویم. سازمان نصر اعضای مرکزی داشت. در ولایات و ولسوالی‌ها نمایندگی داشت. نمایندگی‌های ولسوالی‌ها تحت ادارهٔ نمایندگی ولایات و نمایندگی ولایات تحت ادارهٔ ادارهٔ مرکزی بودند. شبیه تشکیلات ادارات دولتی، تشکیلات داشت. اوامر، برنامه‌ها و امکانات از مرکز به ولایات و سپس به ولسوالی‌ها انتقال می‌یافت. این‌طور نبود که هر جمع و جماعت به‌تنهایی و مستقیم با مرکز رابطه داشته باشد. بعد از مزاری متأسفانه، آن برنامه‌ها و تشکیلات به هم خورد. روابط

بنیاد اندیشه

شخصی شد. یک زمان ادارات سمتی نیز به وجود آمد بود. من خودم یک زمان مسئول زون شمال بودم.

عدالت امید: دربارهٔ نقش شهید مزاری در دوران جهاد در شمال افغانستان توضیح بدهید، ممنون می‌شویم.

جعفری: در شمال افغانستان، گروه‌ها و احزاب سیاسی شیعه و سنی وجود داشت. همکاری جبهه‌ای و سنگری وجود داشت، حتی گروه‌ها و سنگرهای مشترک ایجاد می‌شد. عملیات بالای نیروهای دولتی صورت می‌گرفت و نیروهای احزاب جهادی مشترکاً عملیات را علیه آن‌ها انجام می‌دادند. جهاد در شمال افغانستان، به‌وسیلهٔ یک گروه انجام نشده است. این ادعا درست نیست که برخی می‌گویند: در جهاد ما نقش برجسته داشتیم. اصلاً جهاد به‌وسیلهٔ تشکلات مردمی آغاز شد و احزاب سیاسی بعداً پیدا شدند. این درست است که برخی افرادی که در احزاب سیاسی چهره‌های برجسته شدند در جهاد حضور داشتند، ولی جهاد مردمی بود. امکانات حزبی نبود و تمویل حزبی وجود نداشت. هیچ یکی احزاب سیاسی افغانستان تشکلات آزادی‌بخش نبودند که به هدف رهایی مردم مبارزه کرده باشند. این مردم بودند که مبارزات را آغاز کردند و احزاب بعداً در این کاروان یکجا شدند. حرکت مردمی بود.

عدالت امید: کارنامهٔ فرهنگی بابه مزاری تحت‌الشعاع مسائل سیاسی- نظامی قرار گرفته و کمتر معرفی شده است. دربارهٔ مسائل فکری و فرهنگی وی کمی توضیح بدهید ممنون می‌شویم.

جعفری: اساس سازمان نصر کار فرهنگی بود. وقتی استاد مزاری در «چارکنت» آمد با فعالیت فرهنگی آغاز به‌کار کرد. جوانان طلاب را اطرافش جمع کرد و به آن‌ها تدریس می‌کرد. کاظمی و حاجی عبده از جمله شاگردان آن زمان وی است. کاظمی چیزهایی نوشته است و اکثریت درست است؛ چون استاد مزاری بچه‌های ده ساله و پانزده ساله را جمع می‌کردند، مردم عام وی را «بابه» لقب دادند. فعالیت‌های من نیز در دره‌صوف متمرکز به آموزش، بالا بردن سطح فرهنگی مردم بود. نهج‌البلاغه، آثار مطهری و غیره را تدریس می‌کردم. انقلاب تکاملی اسلام از جلال‌الدین فارسی یکی از بهترین کتاب‌هایی بود که در آن دوره تدریس کردم. این کتاب دربارهٔ نهضت‌ها است ویکی از مهم‌ترین کتاب‌هاست. یکی از دلایلی که سازمان نصر را کافر می‌گفتند همین بود که سازمان نصر به کارهای فرهنگی، تربیتی و آموزشی جوانان اهمیت می‌داد. در میان جوانان جزوه‌های کوچک دربارهٔ سرداران اسلام و مسائل اسلامی توزیع و پخش می‌کرد. افراد نادان و برخی رقبای سیاسی تبلیغ می‌کردند که سازمان نصر کتاب‌های کمونیستی پخش می‌کنند، در حالی که آن‌ها کتاب‌های اسلامی بودند. دلیل کافر بودند سازمان نصر، اهمیت دادن به آموزش و تربیت بود؛ زیرا در آن آموزش‌ها چیزهای جدید و نو گفته می‌شد. برداشت حرف‌های جدید برای برخی سنگین بود. آن‌ها می‌گفتند که کمونیستی‌ها نیز کتاب پخش می‌کنند و چنین مبارزه می‌کردند. منظور اینکه استاد مزاری به کارهای فرهنگی اهمیت می‌داد. استاد مزاری در چارکنت و شولگره با فعالیت فرهنگی آغاز کرد. واقعاً در این باره کمتر توجه شده است. نظام‌گری فرعی بود و بعداً به وجود آمد. ولی وقتی جنگ شدید شد فعالیت‌های فرهنگی کمی کمتر شد. همچنان یکی از نمونه‌های فعالیت‌های فرهنگی نشریاتی چون «پیام مستضعفین» و برخی نشرات دیگر بودند که نمونه‌های بارز از فعالیت‌های فرهنگی آن دوران است.

عدالت امید: از دید شهید مزاری دولت‌سازی اولویت داشت یا ملت‌سازی؟ از نظر شهید مزاری چگونه امکان دارد افغانستان با هویت‌های قومی مختلف به یک ملت تبدیل شود؟

جعفری: تصور استاد شهید این بود که سلسلهٔ شاهی از نام یک قوم استفاده کرده و بر مردم حکمروایی می‌کند، در حالی که خواست آن قوم نیز چنین نیست. نظر استاد این بود که اقوام یکدیگر را تحمل کنند، یکدیگر را بپذیرد و سپس با یکدیگر هماهنگ شود. یکی از اساسات حزب وحدت که جزء اساسنامهٔ حزب وحدت به شمار می‌رود، هماهنگی با ملیت‌های محروم است. استاد مزاری بر این اساسات تأکید داشت. استاد شهید علاقه فراوان به هماهنگی میان اقوام داشت. بد نیست یاد کنم که در شورای مرکزی بامیان مسئلهٔ قیام جنرالان شمال مورد بررسی قرار گرفت. استاد شهید گفت باید با مسعود در میان بگذاریم. با مسعود در میان گذاشت. من از طرف استاد شهید نماینده شدم و از طرف جنرالان شمال و مسعود نیز نمایندگانی روان شدند و برای گسترش جهاد هماهنگی کردیم. در آن جلسه

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

من به برادران اوزبیک پیشنهاد کردم که شما در جریان‌های گوناگون پراکنده هستید، باید یک تشکیلات منسجم بسازید. اولین کسی که از طرف استاد شهید به برادران اوزبیک پیشنهاد تشکیلات کرد، من بودم. بعد از چند وقت داکترارغون به من زنگ زد که جعفری صاحب! شد. من گفتم: چه شد؟ گفت: جنبش شد. استاد شهید می‌خواست تمام عدالت خواهان باید صاحب تشکیلات شود.

عدالت امید: چرا عدالت اجتماعی در اندیشهٔ شهید مزاری جایگاه ویژه‌ای دارد؟

جعفری: همه می‌دانیم که بر ملیت‌های محروم چون هزاره، اوزبیک، تاجیک و ترکمن از طرف برخی کسانی که به‌دروغ ادعا نمایندگی از یک قوم را داشتند، ظلم و ستم‌های می‌شدند. همین محرومیت و احقاق حقوق مساوی به تأمین عدالت اجتماعی بود؛ بنابراین طرح کنندهٔ اصلی این نظریه در افغانستان استاد مزاری بود. او می‌گفت: ما چیزی دیگر را نمی‌خواهم. خواست ما این است که همه برادر باشیم. به یاد دارم که در کابل من از طرف استاد شهید با طالبان مذاکره کردم. بعد از صحبت‌های تعارفی گفتم: شما ما را به حیث برادر قبول دارید یا نه؟ یکی‌شان گفت: ما جواب شما را داده نمی‌توانم. من گفتم: من شما را به حیث برادر می‌شناسم. ولی آن‌ها جواب نداشت. قضیه به فردا موکول شد. فردا وزیر خارجه‌شان و ملاحسن آمدند و سپس حوادث دیگر پیش آمد.

عدالت امید: چرا شهید مزاری در برابر حکومت وقت ایستاد و جنگ سه ساله غرب کابل به وجود آمد؟

جعفری: استاد شهید علاقه‌مند به هماهنگی میان اقوام بود. همدیگرپذیری و تحمل یکدیگر شعار وی بود؛ اما متأسفانه، حکومت آن زمان حاضر به رسمیت شناختن حقوق مذهبی، سیاسی و فرهنگی ما نبود؛ بدین ترتیب جنگ‌های ناگوار سه ساله غرب کابل رخ داد.

عدالت امید: دلایل ائتلاف شهید مزاری با جریان‌های مختلف مانند جنبش ملی و حزب اسلامی چه بود؟

جعفری: در اساسنامهٔ حزب جنبش ملی درج است که مذهب شیعه و مذهب اسماعیلیه را به رسمیت می‌شناسد. جنرال دوستم حقوق سیاسی و مذهبی ما را به رسمیت می‌شناخت و استاد شهید نیز با وی متحد شد. حتی گلبدین حکمتیار به یک ورق تعهد داده بود که مذهب ما را به رسمیت می‌شناسد. او گفت بود که اگر به قدرت برسد مذهب جعفری را به رسمیت می‌شناسد. اینکه چقدر این گپ عملی بود یا نبود، ولی حداقل به زبان تعهد کرده بود. برعکس، حکومت آن زمان چنین حقوقی را برای ما قائل نبود.

عدالت امید: به‌عنوان یکی از نزدیک‌ترین اشخاص به رهبر شهید، لطفاً در مورد جایگاه زن عرصه‌های مختلف در دیدگاه شهید مزاری برایمان بگویید.

جعفری: مسئلهٔ زنان فعلاً موضوع تعارفی شده است. هرکس اکنون از حقوق زن حرف بزند، برایش کمک مالی می‌رسد. زمانی که استاد مزاری از حقوق زن حرف می‌زد، همه حساسیت نشان می‌دادند. استاد مزاری در صحبت‌هایش از حقوق زن دفاع می‌کرد. انسانیت مرد و زن را یکسان می‌دانست. بارها گفته است که زن هم می‌تواند انتخاب کننده و انتخاب شونده باشد. زنان روشنفکران با وی در رفتار و آمد بود؛ اما آن زمان شرایط سخت بود و فعالیت‌های جنگی بود، حضور زنان امکان‌پذیر نبود؛ ولی از لحاظ اداری کدام ممنوعیت وجود نداشت.

عدالت امید: شهادت شهید مزاری در هالهٔ از ابهام است و روایت‌های مختلف در این مورد وجود دارد در این زمینه شما چه روایت دارید؟

جعفری: متأسفانه من در این باره معلومات دقیق ندارم و به یک نتیجه صحیح و روشن نرسیده‌ام. دلیلش این است که من آن زمان مزار شریف بودم و استاد کابل بود. ولی برخی بر این مسئله رقابت کردند. استاد مزاری عدالتخواه بود و برخی عدالتخواهی را نمی‌پذیرد و برایشان قابل قبول نیست. برخورد با استاد مزاری از این نگاه شده است. استاد مزاری عنصر بیدارگر بود. او بر مردم روحیه داده است. او اقوام را بیدار کرده است و هماهنگ کرده است. دشمنان وی با شهادتش کینهٔ خود با عدالت‌خواهی و مردم افغانستان را نشان داده است.

عدالت امید: جناب استاد از دیدگاه و یادآوری خاطراتتان دربارهٔ رهبر شهید و دوره‌های مبارزات سیاسی به‌ویژه سمبل مبارزه رهایی‌بخش یعنی رهبر پشمینه‌پوش مردم خیلی سپاسگزاریم. برای شما آرزوی تندرستی داریم

جعفری: ممنونتان. خوش آمدید.

بنیاد اندیشه

تغییر نگاه هزاره‌ها از گذشته به آینده

گفتگو با معلم عزیز رویش

اشاره: عزیزالله رویش یا معلم عزیز از فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از جمله از نزدیکان شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری است که در دوره مقاومت غرب کابل با لحظه لحظه مبارزات سیاسی و دفاعی شهید مزاری بوده است. او تاریخ گویای عصر مقاومت و جریان عدالت‌خواهی است و تجربه‌ها و چشم‌دیدهای خود را از این رخداد تحت عنوان «بگذار نفس بکشم» به نگارش درآورده و منتشر کرده است. به همین دلیل که وی یکی از راویان زندگی و همراه مبارزات شهید مزاری در دورهٔ مقاوت غرب کابل بوده است، گفتگویی با ایشان ترتیب یافته است.

عدالت و امید

عدالت امید: جناب آقای رویش! از این‌که وقت خود را در اختیار ما گذاشته‌اید سپاسگزار شما هستیم. موضوع از این قرار است که مجلهٔ عدالت و امید همه ساله در سالگرد شهادت شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری و رهبر حزب وحدت، ویژه‌نامه‌ای را دربارهٔ جایگاه رهبری سیاسی و نقش آن شهید اختصاص می‌دهد، او که برای تحکیم وحدت ملی و عدالت اجتماعی و دولت سازی در افغانستان دارای اندیشه و راهکار و برنامه بود؛ بنابراین عدالت و امید در شماره‌ای که روی دست دارد، به سراغ یاران و نزدیکان شهید مزاری که در مبارزات و جنگ غرب کابل همراه و همگام با ایشان بوده است خواهند رفت و خاطرات و دیدگاه‌های آنان را دربارهٔ نقش و جایگاه سیاسی و رهبری شهید مزاری پرسان خواهند کرد که اینک با استفاده از فرصتی که فراهم شده خدمت شما رسیده‌ایم تا از شما بشنویم. بنابراین نخستین پرسش من این است که مزاری با توجه به تأثیرگذاری خود تبدیل به یک الگو و نشانه‌ی راه شده است. سؤال من از شما این است که مزاری در چه زمینه و زمانه‌ای اجتماعی و سیاسی و تاریخی ظهور کرد؟

رویش: خیلی خوشحالم که با شما دربارهٔ بابه مزاری صحبت می‌کنم. ما هنوز هم با زمانی که مزاری در بین ما بود، خیلی فاصله نداریم. چیزی در حدود بیست و پنج سال می‌شود که مزاری از میان ما رفته است. این مدت زمان زیادی نیست. افراد زیادی هستند که خاطراتشان دربارهٔ مزاری تازه و زنده است. افراد دیگری که در زمان مزاری نبودند، دربارهٔ او و کارنامهٔ او از دیگران شنیده‌اند. برای این‌ها هم مزاری بخشی از خاطرهٔ زنده و تازه محسوب می‌شود. به همین علت، سخن گفتن دربارهٔ مزاری خیلی سخت نیست.

من بابه مزاری را در غرب کابل مثل نقطه‌عطف در تاریخ سیاسی و اجتماعی هزاره می‌دانم. این نقطه‌عطف جامعهٔ هزاره را متحول کرد و تغییری شبیه تغییر پارادایمیک در نگاه هزاره‌ها اتفاق افتاد. این حادثه در دقیقاً با حضور مزاری در غرب کابل صورت گرفت. از آن زمان هرچه بیشتر فاصله می‌گیریم، دو رویهٔ تاریخ یعنی گذشته و آینده از هم فاصله می‌گیرند. هر چه این فاصله بیشتر می‌شود، نقش و اهمیت کار مزاری را که در غرب کابل انجام داد، بیشتر درک می‌کنیم؛ مثلاً در زمان بابه مزاری زبان همهٔ کسانی که زیرچتر یک جامعه قرار داشتند، زبانی مشترک بود، موضع‌گیری‌ها شبیه هم بود، همه از نگاه واحد به جهان و سیاست و فرهنگ و رهبری و جنگ می‌دیدند. همه شیعه بودند. تفاوت مزاری و سید فاضل و اکبری و محسنی و مصطفی کاظمی برجسته نبود. کافی بود که همه را بگویید «رهبران جهادی» یا «رهبران حزب وحدت» یا «آخوند» و... از هم تفکیک نمی‌شدند. جنگ‌هایی که در غرب کابل اتفاق افتاد، در اساس خود فرق خاصی با جنگ‌های دوران جهاد نداشت. نگاه‌های افرادی که در یک جبهه یا دو در دو سوی جبهه با هم قرار داشتند، خیلی خیلی فرق نداشت. در ظاهر همهٔ آدم‌ها دنیا و روابط و مناسبات خود را یک گونه می‌دیدند و یک گونه تفسیر می‌کردند؛ اما از آن زمان هرچه بیشتر فاصله می‌گیریم، می‌بینیم که تفاوت‌ها برجسته می‌شود.

سؤال این است که چه چیزی زمان بابه مزاری را با زمان قبل از آن متفاوت می‌کرد؟ برای من پاسخ این سؤال در جهت دید و نگاهی است که مزاری در بین هزاره‌ها خلق کرد. پیش از مزاری جهان و مناسبات قدرت و رهبری و سیاست را به‌گونه‌ای دیگر می‌دیدیم. مزاری این نگاه را تغییر داد. به‌طور مشخص، پیش از مزاری نگاه ما به مناسبات اجتماعی و سیاسی «گذشته‌گرا» بود. از یک خاطرهٔ تلخ و دردناک به‌خصوص بعد از جنگ‌های دوران عبدالرحمن رنج می‌بردیم. در این جنگ به‌سختی زخم خورده بودیم. پس از آن در حکومت‌های وارث امیر عبدالرحمان این رنج دوام کرد و در مناسبات سیاسی و اجتماعی افغانستان به‌صورت سیستماتیک و نظام‌مند فشار دیدیم. در دوران جهاد با وجود آنکه یک وضعیت شبه استقلال و آزادی نسبی را تجربه کردیم باز هم حس تلخ محرومیت و بی‌عدالتی و رنج را با خود حمل می‌کردیم. مزاری برای اولین بار این نگاه «گذشته‌گرا» را تغییر داد و «آینده‌نگری» را جایگزین آن ساخت.

نقطه‌عطف سخن مزاری همان حرف معروف او بود که گفت: «هزاره بودن جرم نباشد»؛ اما مزاری این حرف را به‌عنوان یک «خواست» مطرح کرد. «خواستی» که معطوف به «آینده» است. مزاری با طرح این «خواست» گفت که باید «وضعیت موجود» هزاره‌ها به «وضعیت مطلوب» تغییر کند. او گفت که ما در آینده چیز متفاوتی را می‌خواهیم. همین تفاوت در جهت نگاه

بنیاد اندیشه

مزاری او را از دیگران متمایز کرد. هرچه زمان می‌گذرد، می‌بینیم که این تفاوت برجسته‌تر می‌شود. درواقع، مزاری هزاره‌ها را با شیوهٔ نگاه کردن به آینده آشنا ساخت. او برای هزاره‌ها یاد داد که چیزی را آرزو کنند که خود در ساختن آن سهم داشته باشند. دوست دارم از این نقش او با تعبیر «رؤیاپردازی» یاد کنم و او را اولین رهبری در بین هزاره‌ها بگویم که صاحب «رؤیا» بود. مزاری در کابل دیر نماند. دو سال و ده ماه به لحاظ تقویمی زمان زیادی نیست؛ اما وقتی عمق حادثه‌ای را که اتفاق افتاد، ما نمی‌خورد. آن مزاری هیچ دردی از درد امروزی ما را درمان نمی‌کند. مزاری را نه تقدیس کنیم نه معصوم بدانیم. او کسی بود مثل همهٔ ما. خصوصیت‌های فردی او را برجسته نکنیم که جز تحقیر و توهین به خود ما اثر دیگری ندارد.

مزاری راست‌گو، صادق، شجاع، امانت‌دار، مردم‌دوست و با مناعت، تنها دارندهٔ صفات نیکویی از یک انسان نیکواست. داشتن این صفت‌ها برای مزاری افتخار نبود. او به‌عنوان یک انسان باید این صفت‌ها را می‌داشت که داشت. هر انسان

مزاری زمان و زمانهٔ خود را درک کرد. او «مسألهٔ» مبتلابه زمان خود را شناسایی کرد و برای این «مسأله» راه‌حل پیدا کرد. مزاری زیربار دانش و اطلاعات و معلومات خم نشده بود. بینایی و بصیرت داشت. هوشمند بود. به‌اصطلاح هزارگی «پی موفتاد» و می‌دانست که با چه «مسأله»‌ای طرف است و برای این «مسأله» چه راه‌حلی در پیش گیرد.

ببینیم، متوجه می‌شویم که این زمان اندک، زمان بس ارزشمند و پرباری بوده است. حالا بعد از بیست‌وپنج سال وقتی به حوادث و رویدادهای آن زمان نگاه می‌کنم، حس می‌کنم نسل امروزی و جامعهٔ ما به شناخت مزاری و درک تحولاتی که با نام و رهبری مزاری بخیه خورده‌اند، بسیار ضرورت دارند. نسل امروزی و جامعهٔ ما خوب است مزاری را به‌عنوان نقطه‌عطف در تاریخ نگاه کند و با این نگاه تفاوت خود را با عصر مزاری بسنجد. مزاری را با نگاه نوستالژیک نبینیم. حسرت زمان مزاری یا کاری که مزاری کرد، نخوریم. مزاری دوباره زنده نمی‌شود. مزاری سال هفتادویک تا هفتادوسه به درد امروز معمولی که خود را واجد خصوصیت‌های انسانی بداند، باید این صفت‌ها را داشته باشد. برجسته کردن این صفت‌ها در مزاری به معنای این است که خود ما از این صفت‌ها محرومیم. نداشتن این صفت‌ها برای ما کاستی و عیب است. مزاری با خصوصیت‌های فردی خود مزاری و الگونشد. با ویژگی‌های رهبری سیاسی خود الگوسازی کرد. در این جنبه مزاری را گنجینهٔ پرباری می‌یابیم که فکر و نگاه متفاوتی را برای ما عرضه می‌کند و ما را به بودن متفاوت، به کارکرد متفاوت و به نقش‌آفرینی متفاوتی رهنمون می‌شود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مزاری زمان و زمانهٔ خود را درک کرد. او «مسألهٔ» مبتلابه زمان خود را شناسایی کرد و برای این «مسأله» راه‌حل پیدا کرد. مزاری زیر بار دانش و اطلاعات و معلومات خم نشده بود. بینایی و بصیرت داشت. هوشمند بود. به‌اصطلاح هزارگی «پی موفتاد» و می‌دانست که با چه «مسأله»ای طرف است و برای این «مسأله» چه راه‌حلی در پیش گیرد.

اگر این ویژگی را در مزاری توجه کنیم، بعد از بیست‌وپنج سال که از مزاری فاصله گرفته‌ایم، با خود فکر می‌کنیم که «مسألهٔ» ما در زمانی که قرار داریم، چیست؟ وقتی به زندگی و ماحول خود نگاه می‌کنیم، چه نکات خاصی را می‌بینیم که وجه تمایز «مسألهٔ» ما با «مسأله»ای است که مزاری در زمان خود داشت؟ بعد، با خود فکر می‌کنیم که راه‌حل ما برای این «مسأله» چیست؟ روشن است که وقتی «مسألهٔ» ما فرق کند، راه‌حل ما نیز فرق می‌کند. از ارزش‌های عام و کلی مانند عدالت و حق و آزادی و امثال آن حرف نزنیم. مصداق‌های روشن و انضمامی این ارزش‌ها را در نظر گیریم و به‌صورت مقایسوی به آن‌ها نگاه کنیم؛ مثلاً مزاری می‌خواست که ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشیم، فعلاً ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک هستیم. مزاری می‌گفت که مذهب ما در قانون رسمیت داشته باشد، حالا مذهب ما رسمی است. مزاری می‌گفت که همهٔ ما از حقوق بیت‌المال سهم مساوی داشته باشیم، حالا همهٔ ما در چارچوب قانون از شأن و حقوق شهروندی یکسان برخورداریم. پس چه چیزی است که ما را در زمانی که زندگی می‌کنیم، باز هم به‌عنوان یک مبارز خواهان تغییر هویت می‌بخشد و هزاره هنوز هم احساس می‌کند که زندگی مطلوب و عاری از جرم را شاهد نیست و در روابط سیاسی و اجتماعی کشورش احساس خفقان و تحقیر و اهانت می‌کند؟ این سؤال، زمان و مسأله و رویکرد ما را با زمان و مسأله و رویکرد مزاری متفاوت می‌سازد. دقت کنیم که حالا ما افراد زیادی را داریم که در پارلمان حضور دارند. فردی را در سطح معاونت ریاست جمهوری داریم. افراد زیادی را در مراجع تصمیم‌گیری در سطوح مختلف کابینه و شورای امنیت ملی و ارگان‌های دولتی داریم. با این وجود خلأ در کجاست؟ باید این خلأ را پیدا کنیم و راه‌حل آن را نشان دهیم. این همان درسی است که از مزاری می‌آموزیم. او با چشمانی باز و بینا به زمان و زمانهٔ خود نگاه کرد و مسألهٔ زمان خود را درک کرد و برای آن راه‌حل نشان داد. آیا ما از این چشم بهره‌مند نیستیم که بتوانیم مسألهٔ زمان خود را بشناسیم و راه‌حل آن را نشان دهیم؟

عدالت امید: مزاری حزب وحدت را بر محور دو هدف تشکیل داد: یکی انسجام سیاسی هزاره‌ها، دیگر خواست و مطالبات اساسی و اجتماعی هزاره‌ها. شما به‌عنوان کسی که در آن زمان در غرب کابل بودید و در حزب وحدت حضور داشتید، مزاری چقدر با استفاده از حزب وحدت برای مطالبات سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها موفق بوده است؟

رویش: فکر می‌کنم نسبت دادن حزب وحدت به مزاری، حداقل در حد اختصاص و انحصار، خیلی واقع‌بینانه نیست. مزاری یکی از افرادی بود که در تأسیس حزب وحدت سهم داشت. گروه‌های زیادی بودند که در هزاره‌جات باهم جنگ داخلی داشتند و هرکدام برای خود قلمرو جداگانه‌ای ایجاد کرده بودند و برای خود اعتباری قائل بودند. جنگ داخلی هم که می‌گوییم، دقیقاً جنگ همین قدرت‌ها بود که وقتی به نتیجه رسیدند که با جنگ به‌جای خوبی نمی‌رسند، به هم نزدیک شدند و از جنگ دست کشیدند و حزب وحدت را تأسیس کردند. تعبیر «انسجام بخشیدن هزاره‌ها» را که شما یاد می‌کنید، در زبان مزاری به‌عنوان مقولهٔ جدی مطرح شد و در قالب حزب وحدت تبلور سیاسی یافت. مزاری نقش مهم و برجسته‌اش این بود که انسجام هزاره‌ها را به‌عنوان یک تز و نظریهٔ سیاسی مطرح کرد و در مورد آن با نگاهی منسجم و دقیق سخن گفت و بر اساس آن عمل کرد.

سایر رهبران حزب وحدت، هیچ‌کدام نتوانستند وحدت و انسجام هزاره‌ها را در قالب یک نظریه منسجم سیاسی بیان کنند. این مزاری بود که گفت ما گرفتار جنگ داخلی بودیم و در این جنگ به دنبال ایجاد حکومت انقلابی شیعی و امثال آن بودیم و وقتی حکومت راولپندی تشکیل شد و در این حکومت ما را نادیده گرفتند و گفتند که حرف هزاره‌ها را بعداً می‌زنیم، ما تکان خوردیم و دیدیم که موجودیت ما در خطر است. وقتی موجودیت ما در خطر است، اول باید خود را تثبیت کنیم. بعد از آن سهم خود را در حکومت و تصمیم‌گیری سیاسی مشخص کنیم و در گام سوم بیاییم بگوییم که نوع حکومتی که تأسیس

بنیاد اندیشه

می‌کنیم انقلابی یا ولایت‌فقیه و اسلامی و غیراسلامی باشد یا چیزی دیگر.

مزاری با این سخن، حرکتی را که در قالب حزب وحدت به راه افتاده بود، صاحب ایده و تفکر سیاسی ساخت. در بین رهبران حزب وحدت، این مزاری بود که «تفکر سیاسی» را در بین هزاره‌ها معنا کرد. تفکر سیاسی، تفکر معطوف به قدرت سیاسی و مدیریت قدرت سیاسی است. مزاری بود که گفت ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشیم. او بود که از رسمیت مذهب شیعه در چارچوب قانون سخن گفت و از سهم مساوی در بیت‌المال یاد کرد. این حرف‌ها تماماً حرف‌های سیاسی بودند. قبل از آن، هزاره‌ها با این زبان آشنایی زیادی نداشتند. سیاستشان مذهبی بود. با صلوات و دعا و اجر و پاداش اخروی سیاست می‌کردند. مزاری در تأسیس حزب وحدت به هدف انسجام یا وحدت هزاره‌ها متوقف نماند. او در گام دومی که بلافاصله پس از تأسیس حزب وحدت برداشت، خواست سیاسی هزاره را مطرح کرد. قبل از آن هزاره خواست داشت؛ اما خواستی مبهم، کلی و مذهبی؛ مثلاً اینکه هزاره‌ها شعار حکومت اسلامی یا حکومت شیعی یا حتی حکومت شیعی ولایت‌فقیهی سر می‌دادند، همه حرف‌های کلانی بودند که با واقعیت هزاره‌ها انطباق نداشتند. مزاری در کابل این خواست هزاره‌ها را به زبان خود و به شکل انضمامی و روشن سیاسی مطرح کرد. خواست اشتراک در تصمیم‌گیری سیاسی، یا رسمیت مذهب در چارچوب قانون یا سهم مساوی از بیت‌المال ملهم از یک جوهرهٔ تفکر سیاسی بود. عامل اینکه مزاری توانست هزاره‌ها را به انسجام سیاسی نائل سازد، پیام واضح و شفاف سیاسی و ایجاد خط مشی سیاسی بود. مزاری با همین رویکرد مرزهای ایدئولوژیک و مذهبی و قشری و طبقاتی و جنسیتی در بین هزاره‌ها را در هم شکست و همه را در حول یک رویای مشترک به هم پیوند داد.

مزاری در ختم جنگ‌های کابل سخنرانی معروفی ایراد کرد که در واقع برای هزاره‌ها حیثیت یک مانیفیست سیاسی را گرفت. چکیدهٔ اصلی این سخنرانی همان جملهٔ صریح او بود که گفت «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی‌اند». حالا شما می‌توانید این شعار را تصحیح کنید و بگویید که در افغانستان شعارها مذهبی و ایدئولوژیک‌اند، اما اهداف و عملکردها سیاسی. متوجه می‌شوید که این حرف با سیاست و قدرت و حکومت و توزیع امکانات و فرصت‌ها ارتباط می‌یابد. مزاری این سخن را به‌طور صریح گفت و با این سخن نقاب ضخیمی را از روی سیاست افغانی، حداقل از روی سیاستی که جامعهٔ هزاره قربانی آن بود، دور زد. مزاری گفت که وقتی می‌خواهند انحصار خود را بر دستگاه قدرت حفظ کنند، از پوشه استفاده می‌کنند. فرقی نمی‌کند این پوشه مذهبی باشد یا غیرمذهبی. مزاری این نکته را برای هزاره‌ها و از طریق هزاره‌ها برای دستگاه سیاسی افغانستان بازخوانی کرد و در نتیجهٔ آن یک نگاه متفاوت خلق کرد. بعد از این‌گونه سخن‌ها بود که هزاره‌ها جهت حرکت سیاسی خود را کشف و پیدا کردند.

بعد از بیست‌وپنج سال شما می‌بینید که جبهه‌گیری‌ها چقدر شفاف شده و زبان و پیام‌ها چقدر مشخص و واضح شده‌اند. این تحول در بین هزاره‌ها به دلیل زبان سیاسی مزاری ایجاد شد. مزاری زبان روشنی داشت که می‌گفت ما در این مُلک زندگی می‌کنیم. وقتی در هزینه‌های آن سهیم هستیم، در دستاوردهای آن نیز باید سهم داشته باشیم. حکومت، برجسته‌ترین دستگاهی است که انسجام سیاسی جامعه، مدیریت قدرت و رهبری مناسبات قدرت در جامعه را عهده‌دار است. ما حق داریم که بر این دستگاه مالکیت داشته و خود را در مدیریت و جهت‌دهی آن شریک بدانیم. این مطالبهٔ سیاسی در زبان مزاری مطرح شد و هزاره‌ها در روشنایی آن راه جدیدی را در عرصه‌ی سیاست خود تجربه کردند.

عدالت امید: ما در آستانهٔ بیست‌وپنجمین سال از شهادت مزاری قرار داریم. چیزی که در صحبت‌های شما برجسته بود، مزاری الگوی سیاسی را مطرح کرد. با توجه به نارضایتی کنونی و مطالبات گستردهٔ مردم از دستگاه قدرت، آیا ضروری است که آن الگو همچنان به‌عنوان یک نشانهٔ راه توجه شود یا الگویی که مزاری در عصر خود مطرح کرد، امروز کارایی ندارد؟

رویش: الگوهای رفتار از شرایط و بسترهای اجتماعی و سیاسی خود متأثرند. هیچ الگوی رفتاری بریده از زمانهٔ خود قابل درک نیست. مزاری در اوایل سال هفتادویک به کابل آمد و در اواخر

بنیاد اندیشه

او می‌گفت که حق ما این است که دیگر هزاره بودن جرم نباشد. منظور او از این حرف، تأکید بر حق و حرمت انسانی هر فرد هزاره بود. این هزاره در کابل زندگی می‌کند یا در بغلان و بادغیس و بامیان، فرق نمی‌کند. او مثل هر هم‌وطنی دیگرش که در خوست و پکتیا و قندهار زندگی می‌کند، از حقوق فردی انسانی خود برخوردار باشد.

سال ۱۳۷۳ از کابل بیرون شد و اندکی بعد هزاره‌ها پیکر سلاخی شده‌اش را در میان کوه‌پایه‌های پربرف هزاره‌جات بر دوش خود حمل کردند و در مزار به خاک سپردند. در فاصلهٔ سال‌های هفتادویک و هفتادوسه با یک سری واقعیت‌های خاص در افغانستان و در سطح منطقه و جهان روبرو شدیم. در همین دوران مزاری آمد و به‌عنوان یک فرد که کنش فعال و آگاهانه‌ای را تمثیل می‌کرد، حرف زد، موضع گرفت و نقش‌آفرینی کرد. حالا وقتی بعد از بیست‌وپنج سال می‌خواهیم کاری کنیم؛ باید ببینیم که بازهم با همان واقعیت‌ها و زمینه‌ها مواجهیم یا همه چیز تغییر کرده است.

اهداف کلان سیاسی ما همچنان باقی است. ما همچنان در جست‌وجوی عدالت، مصونیت و حقوق بشری خود هستیم؛ اما واقعیت‌هایی که در زمان خود داریم، با گذشته خیلی متفاوت‌اند. در نتیجه الگوهای سیاسی و شیوه‌های عمل سیاسی ما هم فرق می‌کند. به‌طور مثال، سال هفتادویک وقتی وارد کابل شدیم، تازه از جهاد بیرون آمده بودیم، واقعیت‌هایی که در اطراف خود داشتیم، همه واقعیت‌های جنگی بودند. آدم‌ها تفنگ بر دوش داشتند. شعارها مذهبی و مملو از احساسات و عواطف بعد از چهارده سال جهاد پیروزمند بود. آدم‌ها پر از نفرت و عقده بودند. کسی با تجربهٔ حکومت‌داری، جنگ، مدیریت قدرت و روابط و مناسبات بین‌المللی شناختی نداشت. مزاری در همین زمان آمد و الگوی سیاسی خود را متناسب با واقعیت‌های زمانش مطرح کرد. او تفنگ گرفت و جبهه ایجاد کرد و مردم را به مقاومت و بسیج و ایستادگی در آستانهٔ ورود به یک تاریخ جدید دعوت کرد. طرف مزاری، سیاف و مسعود و محسنی و ربانی و گلبدین حکمتیار و جنرال دوستم بود. در کنارش کسانی مانند اکبری و سید فاضل و سید مصطفی کاظمی قرار داشتند. روس‌ها شکست خورده بیرون رفته بودند. کسی دیگر در میدان نبود. ایران و پاکستان و عربستان همه‌کارهٔ ملک بودند. اکثریت مردم هم در سراسر کشور دلی داشتند پر از عقده و نفرت و نخوت، اما سری خالی از فکر و تجربه و آگاهی. سواد نبود. اطلاعات نبود.

بنیاد اندیشه

روابط محدود بود و همه در حصاری بسته قهرمان بی‌رقیب دنیای خود بودند.
بعد از بیست‌وپنج سال می‌بینید که همه چیز تغییر کرده است. نیروهای جنگی نیستند. حرف و سیاست با پشتوانهٔ جهاد و تفنگ از مد افتاده است. کشور بستر دموکراتیکی پیدا کرده، قانون اساسی دموکراتیک دارد، چهار دوره انتخابات را تجربه کرده و با انتقال مسالمت‌آمیز قدرت آشنا شده است.

رسانه‌های اطلاعات جمعی همه چیز را زیر و رو کرده، فیس‌بوک صفحهٔ سخن مفت و سریع همه شده. جهان با اینترنت داخل خانه‌های مردم شده. دیوارها فرو ریخته و حصارهای بسته به میدانی باز تبدیل شده است. سواد و آگاهی در انحصار نخبگان نیست. قدرت در ارگ و حکومت خلاصه نمی‌شود. قدرت‌های جهانی با تمام امکانات و ویژگی‌هایی که در جهان مدرن خلق کرده‌اند، در کشور حضور دارند. در نتیجهٔ تغییر این واقعیت‌ها، الگوها و شیوه‌های عمل سیاسی نیز تغییر کرده است. مزاری برای هزاره‌ها نشان داد که چگونه در زمان و زمانه‌ی خود افراد معنایاب و معنا بخش باشند. چگونه اهل درک زمان و زمانهٔ خود باشند و بفهمند و متناسب با زمان خود الگوهای خود را انتخاب کنند. اگر هزارهٔ امروز همین هویت مبتکر و خلاق را برای خود قائل شود، هر فرد آن مزاری زمان خود می‌شود. چه‌بسا که پررنگ‌تر و مؤثرتر از مزاری ظاهر می‌شود. مزاری را اگر به نوستالژی خود تبدیل کنیم و برای او مرثیه بخوانیم و حسرت دوران و کارهای او را بخوریم، هم به مزاری جفا کرده‌ایم و هم به خود.

مزاری راه و مسیر را برای ما نشان داد. نشریات «امروز ما» و «عصری برای عدالت» درواقع تجربه‌های مردم در دوران مقاومت غرب کابل را با تجربه‌های صد سال زندگی بعد از شکست در جنگ‌های امیر عبدالرحمن ربط داد و آن را بازخوانی کرد؛

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

عدالت امید: حکومت برای مزاری لقب شهید وحدت ملی داد، با توجه به آشفتگی‌های سیاسی و شکاف‌های گستردهٔ قومی، آیا می‌شود مزاری را به‌عنوان نمادی در راستای تقویت وحدت و انسجام ملی و ساختن دولت و ملت مطرح کرد؟

رویش: دقت کنید که مزاری چه گفت و چه چیزی را مطرح کرد. در زمان مزاری افغانستان کشور متفرق و پراکنده‌ای بود که هویت‌های اتنیکی و قومی برجسته‌ترین نمادهای هویتی آن به‌مثابهٔ یک ملت به شمار می‌رفت. این هویت‌های اتنیکی در قالب گروه‌های سیاسی و جبهه‌بندی‌های سیاسی تبارز کرده بود. حزب وحدت مصداق یکی از این هویت‌ها بود که هزاره‌ها در اطراف آن جمع شده بودند. پشتون‌ها در

اطراف حزب اسلامی گلبدین حکمتیار جمع شده بودند و تاجیک‌ها دور جمعیت اسلامی و ازبیک‌ها دور جنبش ملی با محوریت جنرال دوستم. مزاری همین واقعیت‌ها را به‌عنوان واقعیت‌های سیاسی در قالب ملت افغانستان نشان‌دهی کرد و گفت که برای برون‌رفت از انحصار، تبعیض و برتری‌طلبی بیاییم واقعیت‌های قومی و اتنیکی افغانستان را احترام کنیم. اما مزاری به این حد کلی بسنده نمی‌کرد. او در تداوم این حرف خود، به حقوق فرد انسان توجه می‌کرد. او هیچ وقت به دنبال آن نبود که از آدرس حزب وحدت با دیگران بنشیند و به مردم پشت کند. این کاری بود که آقای محسنی انجام می‌داد. او به‌طور صریح گفت که در مذاکره با احزاب هفت‌گانهٔ پیشاور، به‌حق تنظیمی خود رسیده و چیزی بیشتر از آن نمی‌خواهد. با همین نگاه او خواست مزاری را همیشه با زبانی طعنه‌آمیز مسخره می‌کرد که گویا او زیاده‌طلب است و به خاطر چوکی کلیدی می‌جنگد.

مزاری حرفش از محسنی فرق داشت. او می‌گفت که حق ما این است که دیگر هزاره بودن جرم نباشد. منظور او از این حرف، تأکید بر حق و حرمت انسانی هر فرد هزاره بود. این هزاره در کابل زندگی می‌کند یا در بغلان و بادغیس و بامیان، فرق نمی‌کند. او مثل هر هم‌وطنی دیگرش که در خوست و پکتیا و قندهار زندگی می‌کند، از حقوق فردی انسانی خود برخوردار باشد. تأکید مزاری بر آنچه ذکر شد، در واقع پایه‌گذاری چیزی به نام وحدت ملی می‌شود. وحدت ملی اگر ما را در ایجاد برابری و مساوات، در استفاده‌ی برابر از امکانات و فرصت‌ها، در تأمین عدالت اجتماعی و مشارکت در قدرت کمک نکند، سخن از وحدت ملی شعار فریبنده‌ای بیش نیست. در نگاه مزاری، وحدت ملی‌ای را که عبدالرحمن ایجاد کرد، وحدت ملی نبود، بلکه ساکت کردن مردم و ایجاد قبرستان بود.

حکومت‌های بعد از عبدالرحمن نیز وحدت ملی داشتند، اما آن وحدت از پشت یک استبداد و دیکتاتوری می‌آمد و با مفکورهٔ کاملاً فاشیستی بر جامعه تحمیل می‌شد. مزاری این وحدت ملی را قبول نکرد. او می‌گفت که اگر می‌خواهیم وحدت ملی ایجاد کنیم، باید به حقوق برابر همدیگر احترام بگذاریم و کرامت انسانی را به‌عنوان یک اصل نقض نکنیم. این همان چیزی است که در قانون اساسی جدید ما درج شده است. هر کسی که در این مُلک زندگی می‌کند، باید از حقوق و امتیازات شهروندی خود بهره‌مند باشد. همه بدون تبعیض و در وضعیت برابر زندگی کنند. با درنظرداشت نکاتی که یادآور شدم، نقش مفکورهٔ مزاری در انسجام و تأمین وحدت ملی را درک می‌کنیم. با این وجود، اگر حالا بخواهیم وحدت ملی را با سازوکارهای عصر مزاری یا حتی با استفاده از زبان و ادبیاتی که او به کار برد، دنبال کنیم، به انحراف می‌افتیم. اگر بگوییم که وحدت ملی یعنی وحدت هزاره، پشتون، تاجیک و ازبیک، متوجه می‌شویم که این ادبیات دیگر کارآمد نیست. امروز ما قوم نداریم. به‌جای آن شهروند داریم. اگر بخواهیم با گردآوردن چند نفر از اقوام مختلف و یکجا ساختن آن‌ها ادعای وحدت ملی کنیم، به انحراف می‌افتیم. وحدت ملی امروز وحدت شهروندانی است که با حقوق برابر زندگی کنند. جوهر این کلام را از پیام مزاری گرفته‌ایم؛ اما تفسیر و بازخوانی آن مربوط به نسل ما و زمان ما است.

عدالت امید: شما یکی از کسانی هستید که فعالیت‌های فرهنگی زیادی را در حزب وحدت انجام داده و در مبارزات فرهنگی جبههٔ غرب کابل نقش برجسته‌ای داشتید. دربارهٔ فعالیت و استراتژی فرهنگی بابه مزاری برای ما بگویید.

رویش: مزاری پیش از این‌که به غرب کابل بیاید، فعالیت‌های فرهنگی‌اش با سایر گروه‌های جهادی تفاوت زیادی ندارد. در دوران جهاد، فرهنگ عمدتاً دنباله‌رو سیاست بود. سیاست هم سیاست مذهبی بود. مزاری وقتی به غرب کابل آمد، به دلیل پیام تازه‌ای که با خود آورده بود، کار فرهنگی‌اش نیز از دوران جهاد متفاوت شد. این کار در کابل با امکاناتی ناچیز و فقیرانه شروع شد، اما به‌زودی جان گرفت. دلیل جان گرفتن فعالیت‌های فرهنگی در غرب کابل نیز جوهرهٔ پیامی بود که مزاری در زیربنای سیاست و مقاومت غرب کابل خلق کرده بود. شعارهایی از جنس این‌که «هزاره بودن جرم نباشد»، «ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشیم» و «حقوق و امتیازات برابر و مساوی داشته باشیم»، از دل پیامی برمی‌خاست که مزاری در سیاست و مقاومت غرب کابل خلق کرده بود. در آن زمان تمام این شعارها در کارهای فرهنگی بازتاب می‌یافت و این

بنیاد فرهنگی

شعارها بود که پیام مقاومت غرب کابل را بارور کرد. از طرفی دیگر سخنان مزاری در مجموع بار و محتوای روشن فرهنگی داشت. در واقع او بود که با سخنان خود فعالیت‌های فرهنگی را سمت‌وسو می‌داد. به همین دلیل، مزاری در نگاه من، در غرب کابل فردی بود با سه چهرهٔ سیاسی، نظامی و فرهنگی. او در مقام رهبر سیاسی مواضع سیاسی حزب وحدت و مقاومت غرب کابل را تبیین می‌کرد. در مقام فرمانده نظامی سوق و ادارهٔ جبه‌ها را برعهده داشت و در مقام پیش‌کسوت فرهنگی خط‌مشی فعالیت‌های فرهنگی را تعیین می‌کرد.

ما درواقع چیزی بیشتر از یک عملهٔ فرهنگی نبودیم. کار ما را در غرب کابل نمی‌شود کار فرهنگی خطاب کرد. ما خط فرهنگی خلق نمی‌کردیم. همان نکته‌های را بازخوانی می‌کردیم که مزاری جوهرهٔ‌ی آن‌ها را در سخنان خود بیان می‌کرد. این حرف که می‌گویم تعارف نیست. واقعیت همین بود. یک سخنرانی مزاری برای سه چهار ماه جهت خلق می‌کرد و دیدگاه‌های مردم را روشن می‌کرد و ما هم هرچه می‌گفتیم شرح و بازگویی همین سخنان بود. بعد از مزاری، وقتی به پاکستان رفتیم، بازهم کار مهم ما این بود که پیام مزاری را به شکل روشمند و با نگاهی مدرن از یک تجربه به شعور جمعی تبدیل کردیم. اساس این کار را هم مزاری گذاشت. او بود که رنج و درد و آلام هزاره‌ها را در قالب سخنان و مواضع سیاسی خود به آگاهی و شعور نوینی تبدیل کرد. در پاکستان، ما فعالیت فرهنگی خود را بر پایهٔ همان سخنان مزاری استوار کردیم که گفت «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی است» یا گفت «هزاره بودن جرم نباشد».

مزاری راه و مسیر را برای ما نشان داد. نشریات «امروز ما» و «عصری برای عدالت» درواقع تجربه‌های مردم در دوران مقاومت غرب کابل را با تجربه‌های صد سال زندگی بعد از شکست در جنگ‌های امیر عبدالرحمن ربط داد و آن را بازخوانی کرد؛ مثلاً «امروز ما» بود که گفت: آیا ما به دنبال حق سیاسی هستیم یا حق مذهبی؟ «امروز ما» و «عصری برای عدالت» بود که گفت: «جامعهٔ هزاره با جامعهٔ تشیع یکی نیست». این حرف امروز غریب و نامفهوم است که بیاییم از تفکیک جامعهٔ سیاسی و جامعهٔ مذهبی حرف بزنیم؛ اما بیست‌وپنج سال قبل چنین نبود. در ابتدای مقاومت غرب کابل تمام ادبیات ما با اصطلاح «شیعه» و «جامعهٔ شیعه» و «جامعهٔ تشیع» و «حقوق شیعه» و امثال آن موج می‌زد. در ابتدا وقتی اسم «هزاره» در کنار «شیعه» استفاده می‌شد، ترکیب غریب و نامأنوسی بود. رفته رفته اصطلاح «شیعه و هزاره» راه افتاد، اما مثلاً در حد ده درصد و کمتر از آن. این وضع ادامه یافت تا رسید به‌جایی که دو اصطلاح «شیعه و هزاره» هم‌وزن شدند و در گام بعدی جایشان تعویض شد. از ترکیب «شیعه و هزاره» به ترکیب «هزاره و شیعه» انتقال یافتیم و رفته رفته بار هزاره بیشتر شد تا رسیدیم به‌جایی که مزاری گفت: «چرا هزاره بودن ننگ باشد» یا «چرا دیگران از گفتن هزاره بیم و نفرت دارند». در «امروز ما» وقتی اولین بار بحث «حق سیاسی یا حق مذهبی؟» مطرح شد، آمدند و مقاله را از اول تا آخر خواندند تا بگویند که «این‌ها در یک مقاله ۲۰۴ مرتبه هزاره گفته‌اند». ما دوباره این اعتراض را در نشریه چاپ کردیم و گفتیم که «بلی، ۲۰۴ مرتبه مرتکب جرم شده‌ایم!»

می‌بینید که این تحول نکته‌های ظریف و جالبی را در تاریخ معاصر جامعهٔ ما بازگو می‌کند. در «امروز ما» و «عصری برای عدالت» وقتی گفته شد که «هزاره» یعنی هزارهٔ سنی، شیعه و اسماعیلیه یک هویت اتنیکی است؛ اما «شیعه» یک هویت مذهبی است که قزلباش، سید، هزاره، پشتون، تاجیک و گروه‌های اتنیکی مختلف را شامل می‌شود، این سخن مانند یک پتک بر مغزها فرود آمد و حساسیت زیادی خلق کرد. وقتی مطرح شد که اگر مشکل ما با حکومت آقای ربانی مشکل سیاسی و قومی است، در غیر آن، چهره‌های برجسته‌ای در این حکومت وجود دارند که همه شیعه‌اند؛ مثلاً از آقای محسنی و سید فاضل گرفته تا رده‌های پایین‌تر که همه چهره‌های برجستهٔ شیعه‌اند، عضو حکومت آقای ربانی‌اند، حال آن که هزاره‌ها با قتل عام و نسل‌کشی مواجه‌اند. این حرف را ابتدا مزاری در سخنرانی خود مطرح کرد و پس از آن «امروز ما» و «عصری برای عدالت» جنبه‌های تئوریک آن را در تاریخ، سیاست، فرهنگ و مناسبات اجتماعی و مذهبی و اقتصادی جامعه بازخوانی کرد. در همین جریان بود که این سؤال بدیهی

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

مطرح شد که وقتی بحران ما بحران سیاسی است، چرا زبان و ادبیات و اصطلاحات خود را سیاسی انتخاب نکنیم که آن را با اصطلاحات مذهبی مغشوش سازیم.
برای نسل امروز ما بحث سید، قزلباش، شیعه و سنی و امثالهم تقریباً به یک بحث کلاسیک تبدیل شده است، حال آن که سی سال پیش این بحث‌ها فوق‌العاده مهم و حساس تلقی می‌شدند. امروز ادبیات رهبران سیاسی هزاره را مرور کنید، می‌بینید که کلمات مذهبی به‌ندرت در سخنانشان رخنه می‌کند. این بدان معنا نیست که این‌ها از مذهب دور شده یا باورهای مذهبی‌شان تغییر کرده است. بلکه به معنای آن است که ادبیات رایج در جامعه تغییر کرده است. ادبیات سیاسی روشن و شفاف در جامعه راه‌یافته که ابهام و گنگی‌های آن زایل شده است. به همین دلیل، در خط تحول فرهنگی جامعه هزاره نیز مزاری را می‌توان نقطه‌عطف خواند که از هم‌نسلان و همتایان خود خیلی تفاوت دارد. این تغییر را هم می‌توان تغییر پارادایمیک گفت. ارزش‌ها و نگاه هزاره‌ها به جهان و زندگی دچار تحول و دگردیسی شده و این دگرگونی ناشی از کاری است که مزاری در جامعه انجام داده و بعد از او در جامعه امتداد یافته است.

عدالت امید: فعالیت‌های فرهنگی مزاری در غرب کابل برای بسیج مردم در جبهه‌های جنگ چقدر تأثیر داشت؟

رویش: گفتم که مزاری نگاه جامعه را تغییر داد. متناسب با این نگاهِ تغییریافته، الگوهای رفتاری جامعه نیز تغییر می‌کند. روش پیام‌رسانی در جنگ کابل نیز در جریان جنگ تغییر کرد؛ مثلاً از مساجد به‌عنوان سکوی تبلیغاتی برای بسیج مردم استفاده شد. پیش از آن مسجد عمدتاً جای نماز، روضه، نوحه و مراسم مذهبی بود. در دوران جنگ‌های کابل مساجد تبدیل به‌جاهایی شدند که در آن سخن گفته می‌شد. جای سخنگوها تغییر کرد. افرادی که صرفاً روضه می‌خواندند، جای خود را به کسانی دادند که می‌آمدند و سخن سیاسی می‌گفتند. بعضی از این افراد در آخر صحبت‌های خود روضه هم می‌خواند، اما هدف اصلی سخن سیاسی بود نه روضه‌خوانی. در اواخر مقاومت غرب کابل از این حد فراتر رفتیم. از مساجد برای نشر فیلم‌های مقاومت استفاده کردیم. در این دوران از لحاظ

> **مزاری نگاه جامعه را تغییر داد. متناسب با این نگاهِ تغییریافته، الگوهای رفتاری جامعه نیز تغییر می‌کند. روش پیام‌رسانی در جنگ کابل نیز در جریان جنگ تغییر کرد؛ مثلاً از مساجد به‌عنوان سکوی تبلیغاتی برای بسیج مردم استفاده شد. پیش از آن مسجد عمدتاً جای نماز، روضه، نوحه و مراسم مذهبی بود.**

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مزاری با بودنش برای خیلی از همتایانش مایهٔ رنج و ناراحتی شد. خیلی‌ها را هم در زمان حیات خود و هم بعد از آن تا امروز اذیت می‌کند. او برای خیلی از همتایان خود معیار آزاردهنده‌ای شد که هیچ‌گاه از زیرسایهٔ آن فرار نتوانستند. او هزاره‌ها را با مطالبه‌گری آشنا کرد. این مطالبه‌گری هرروز جدی‌تر می‌شود.

تبلیغاتی تحت فشار بودیم. جبههٔ مقابل ما امکانات زیادی در اختیار داشت مانند رادیو، تلویزیون، جریده، زبان‌های تبلیغی قوی، شبکه‌های امنیتی همه فعال بودند و در کوچه‌ها و درون خانه‌ها تبلیغ می‌کردند. ما تنها وسیلهٔ تبلیغی که در اختیار داشتیم، خبرنامه‌ای در قطع آچار با هفت هشت صفحه بود. چند نفر مبلغ داشتیم که همه آخوند بودند و سخنرانی‌هایشان بیش از حد تکراری شده بود و در بین مردم تأثیری نداشت. با خود فکر کردیم که از مساجد برای تبلیغی مؤثرتر استفاده کنیم. فیلم‌های مقاومت را که خاطرهٔ بچه‌های مردم بود، نشان دهیم و آهنگ‌های داوود سرخوش را پخش کنیم.

این طرح را ابتدا در شورای مشورتی فرهنگی که جمعی از شخصیت‌های فرهنگی کابل بودند، مطرح کردیم. اکثراً مخالفت کردند و می‌گفتند که این کار واکنش منفی برمی‌انگیزد. وقتی برای مزاری گفتیم، خیلی راحت گفت که اگر فکر می‌کنید مؤثر است، انجام دهید. هراس اعضای شورای مشورتی فرهنگی را بازگو کردم. گفت: اگر از تکفیر سید فاضل تکفیر و محسنی می‌ترسید، آن‌ها قبلاً هم تکفیر کرده‌اند. مهم این است که سخنان خود را با مردم شریک کنید. وقتی برنامه را اجرا کردیم، با استقبالی باورنکردنی مواجه شدیم. پنج هفته متواتر برنامه گرفتیم و پنج شش مسجد را پوشش دادیم. مردم می‌آمدند با اصرار نوبت می‌گرفتند تا به مسجد آن‌ها برویم و فیلم نشان دهیم. اغلب وقتی موتر تبلیغات ما در سرکاریز قلعه‌شاده عبور می‌کرد، مردم در دو طرف سرک خامه صف می‌کشیدند و با ریتم آهنگ داوود سرخوش کف زده و آن را زمزمه می‌کردند. این خاطره‌ها را به این دلیل یادآوری می‌کنم که بگویم مزاری به سیاست و فرهنگ با یک دید واقع‌گرایانه و پراگماتیست نگاه می‌کرد. فردی ذهن‌گرا نبود. در تمام سخنرانی‌های خود هم واقع‌گرایانه صحبت می‌کرد؛ مثلاً می‌گفت که محسنی یا آیت‌الله فاضل یا سید هادی و جاوید شیعه و مذهبی و عالم شیعه‌اند، اما این‌گونه موضع می‌گیرند. مزاری در بیان مواضع و دیدگاه‌های خود نیز از کلمات دقیق و رسا استفاده می‌کرد؛ مانند اغلب این رهبران دیگر چندپهلو و مبهم سخن نمی‌گفت. اصل حرف را می‌گفت و روی آن تأکید می‌کرد. اثرات این‌گونه سخن گفتنش همان بود که مردم به‌سرعت می‌توانستند قضاوت کنند و موضع خود را مشخص

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

کنند. او هیچ‌گاهی حرفش را دیکته نمی‌کرد؛ مثلاً برای ما در کمیتهٔ فرهنگی نمی‌گفت که چه بگویید و چه نگویید. اغلب در چندین ماه هم ضرورتی نمی‌افتاد که نزد او برویم و از او مشورت یا رهنمود بگیریم. هرکسی می‌فهمید که خط اصلی چیست و چه کاری را می‌توان انجام داد که در جهت اهداف کلان جبهه و حزب و مقاومت باشد.

عدالت امید: شما خاطرهٔ خود را از شهید مزاری بگویید، خاطره‌ای که حداقل از یاد شما نمی‌رود؟

رویش: خاطره‌های آموزندهٔ زیادی دارم که فکر می‌کنم برای جهت دادن دیدگاه‌هایم خیلی مؤثر بودند؛ مثلاً ما گاهی به‌صورت کلی حرفی را به جمعیت اسلامی یا شورای نظار نسبت می‌دادیم. راحت تذکر می‌داد و می‌گفت که نگویید «جمعیت اسلامی»، بگویید «آقای ربانی». چرا که جمعیت اسلامی یک حزب کلان است که افراد زیادی در آن هستند. همهٔ آن‌ها مقصر نیستند. شما وقتی کلی‌سازی می‌کنید و به‌صورت کلی می‌گویید «جمعیت اسلامی»، همهٔ این افراد را به‌ناحق به دشمن خود تبدیل می‌کنید. به همین ترتیب می‌گفت: نگویید پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک. بگویید: امیرعبدالرحمان، بگویید ظاهرشاه، بگویید گلبدین حکمتیار یا احمدشاه مسعود. این حرف‌ها خیلی آموزنده بودند و برای ما که در آغاز فعالیت‌های جدی سیاسی قرار داشتیم، جهت روشنی را تبیین می‌کردند.

در سیاست و کارهایش جدی بود. هیچ چیزی برایش بازی و شوخی تلقی نمی‌شد. حرفش را سنجیده می‌گفت. رفتارش سنجیده بود. خشم و محبتش سنجیده بود. تصنعی نبود. چشمانش را به‌ناحق ابلق نمی‌کرد. چشمانش را به‌ناحق گردش نمی‌داد. به‌طرف مخاطبان خود با اکت و ساختگی نگاه نمی‌کرد. حس می‌کنم چشمان مزاری خیلی حرف‌ها برای گفتن دارد. هنوز هم با چشمان خود سخن می‌گوید. اگر به‌صورت مقایسوی عکس او را کنار عکس خیلی از همتایانش بگذارید و به آن‌ها نگاه کنید، تفاوت مزاری را با همتایانش پیدا می‌کنید.

مزاری با بودنش برای خیلی از همتایانش مایهٔ رنج و ناراحتی شد. خیلی‌ها را هم در زمان حیات خود و هم بعد از آن تا امروز اذیت می‌کند. او برای خیلی از همتایان خود معیار آزاردهنده‌ای شد که هیچ‌گاه از زیر سایهٔ آن فرار نتوانستند. او هزاره‌ها را با مطالبه‌گری آشنا کرد. این مطالبه‌گری هرروز جدی‌تر می‌شود. مزاری عمر طبیعی کوتاهی داشت؛ اما عمر تاریخی بلندی را برای خود کمایی کرد. او در یک اوج که رو به بلندی داشت، محو شد. نگاه هزاره امروز او و خاطره‌های او را در همین سیر رو به اوج دنبال می‌کند. هزاره هنوز به این تصور است که اگر مزاری تا کنون می‌بود بلندی‌ها و اوجناهای بیشتری را برای همه باز می‌کرد. این تصویر کوچکی نیست که مزاری از خود در ذهن هزاره‌ها باقی گذاشته است. تصور می‌کنم مزاری، به‌رغم آنکه در دوران جنگ نقش‌آفرینی کرد و برجسته شد، در دوران صلح بازخوانی می‌شود و لایه‌های بیشتری از اثرگذاری خود را برای هزاره‌ها قابل خواندن می‌سازد. من مزاری را به همین دلیل، نقطه‌عطف مهمی در تاریخ معاصر هزاره می‌دانم و حس می‌کنم که مطالعه و بازخوانی او ذهن هزاره را به دریافت نکته‌های ظریف و قشنگی هدایت می‌کند.

عدالت امید: در مورد ماجرای شهادت استاد مزاری حداقل روایت‌های مختلف را به‌عنوان کسی که از نزدیک قضایا را بررسی می‌کردید؟

رویش: در مورد شهادت استاد مزاری من هیچ چیزی خاصی ندارم که بگویم. برای من این معنا هیچ‌گاهی حل نشده است که چرا مزاری ترجیح داد در آن شرایط دشوار به‌طرف چهار آسیاب برود و در چنگ طالب بیفتد. هنوز حس می‌کنم که مزاری راه‌های زیادی برای مصون ماندن در کابل داشت. مزاری خیلی راحت می‌توانست از کوه قوریغ بالا برود و خود را به بهسود برساند. او با کوه‌نوردی و کوه‌گشتی بیگانه نبود. این معما برایم حل نشده است که چرا جانشینان مزاری در مورد آخرین روزهای مقاومت و اسارت و کشته شدن او تحقیق نکردند. اینکه بگوییم جانشینان او اهل این حرف‌ها نبودند و ذهنشان به این حرف‌ها قد نمی‌داد، همهٔ ماجرا را حل نمی‌کند؛ اما چون دسترسی به هیچ معلومات تازه یا معتبری در این زمینه ندارم نمی‌توانم هیچ قضاوتی داشته باشم. شاید زمان این معما را هم باز کند و بالاخره دو سه لب یا در توجیه از خودشان یا در مخالفت با حریفانشان، باز شود و چیزی از این معمای سربسته برای تاریخ بگوید.

بنیاد اندیشه

مردی از تبار هابلیان

گفتگو با حجت الاسلام جانعلی اعتمادی

اشاره:

حجت‌الاسلام علی اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها سابقهٔ چهل سال مبارزهٔ سیاسی و فرهنگی دارد، در تشکیلات سازمان نصر با استاد مزاری همکار بوده است و با تأسیس حزب وحدت، از جریان عدالت‌خواهی و رهبری شهید مزاری حمایت کرد. پس از شهادت رهبر شهید نیز همواره اهداف و آرمان آن مرد تاریخ‌ساز را فریاد کشیده است و بر تداوم راهش با تمام توان تلاش کرده است. زمانی که موضوع مصاحبه را مطرح کردیم با این‌که کسالت داشت و بدون آمادگی قبلی بود به گرمی استقبال کرد و خاطرات و گفتنی‌هایش را از رهبر شهید با ما در میان گذاشت.

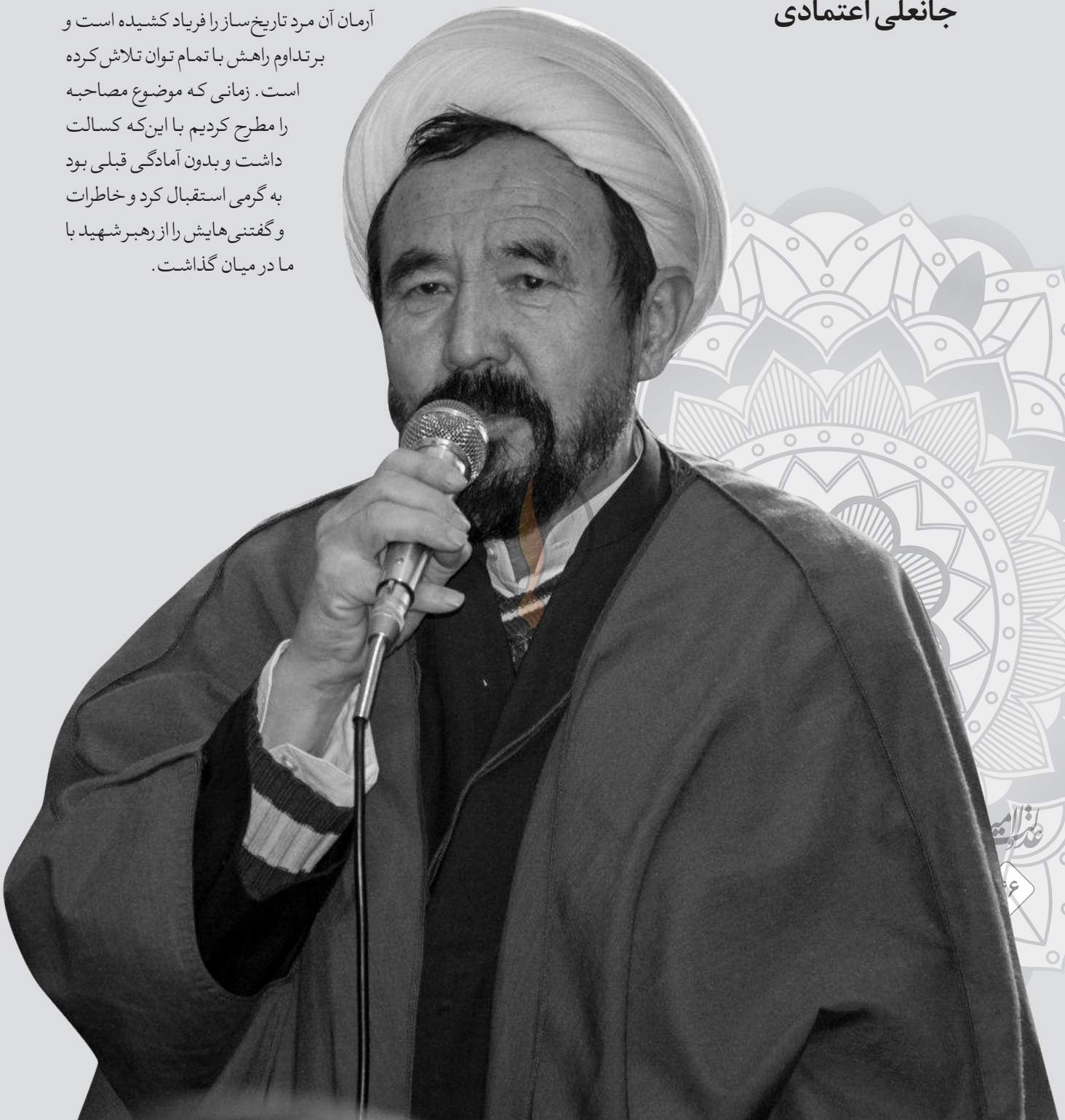

عدالت امید: به عنوان اولین سوال، بفرمایید جنابعالی چه زمانی با رهبر شهید مزاری آشنا شدید؟

اعتمادی هزاره‌ها: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. با درود و سلام به روح شهید مزاری رهبر و پیشوای بزرگ ملی و مردمی ما. این جانب اولین بار در سال ۱۳۵۶ خورشیدی با شهید مزاری در شهر مشهد آشنا شدم. آن زمان ما یک مجموعه‌ای از دوستان همفکر همسو بودیم که روی مسائل و موضوعات سیاسی اجتماعی جلسات و نشست‌هایی داشتیم. مرحوم مصطفی اعتمادی، شهید امان‌الله موحدی، مرحوم حاج علی‌اکبر مهدوی سنگتخت از جمله اعضای مهم این جلسات بودند. در این دوره در حلقات فرهنگی و مبارزاتی دو نفر خیلی نام‌شان مطرح بود؛ یکی شهید مزاری و دیگری شهید ضامن علی واحدی. شهید مزاری آن زمان افغانستان بود و ما فقط با نام ایشان آشنا بودیم و علاقه داشتیم که ایشان را از نزدیک ببینیم. شبی آقای امان الله موحدی و علی‌اکبر مهدوی به اتاق ما در مدرسهٔ باقریه آمد و گفتند عبدالعلی مزاری از افغانستان آمده است، جوان فعال و پرشوری است؛ با این آدم می‌شود کار کرد. خیلی هم روحیهٔ ملی دارد، با لباس افغانستانی آمده است و... قرار شد فردایش مهدوی و موحدی با شهید مزاری به اتاق من بیایند. آمدند و یک سری صحبت‌هایی شد. من یک پوستری در اتاقم داشتم که آیهٔ قرآن «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال و النساء. نساء / ۷۵ » را با تصاویری از انسان‌های فقیر و مستضعف ترکیب کرده بودند، پیام کلی پوستر مبارزه برای نجات مستضعفین بود. شهید مزاری بسیار با دقت به این پوستر نگاه کرد و انگار برایش خیلی جالب بود. گفت این را از کجا تهیه کرده‌ای ؟ گفتم فلان کتابفروشی. بعد گفت: ماشاالله کتاب خیلی زیادی داری! گفتم: بله. ولی بنا دارم کتاب‌ها را به کابل بفرستم؛ چون آقای عوض بصیر از کابل نامه فرستاده است که کتاب‌هایت را توسط پست به نام چهار نفر(خودش، شهید عبدالعلی قاسمی، شهید غلام علی ایمانی و شهید احمدعلی احمدی) بفریست. شهید مزاری کمی جا خورد و گفت با آن‌ها ارتباط داری؟ گفتم بله. گفت دیگه در کابل که را می‌شناسی؟ گفتم من قبلاً کابل بودم با آقای بصیر مالستانی، شفق و... آشنایی دارم و نیز در سخنرانی‌های محمد اسماعیل مبلغ شرکت می‌کردم. گفت سن و سالت کم معلوم می‌شود؛ اما ماشاالله خوب فعال بوده‌ای. این اولین دیدار ما بود. در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در افغانستان کودتا شد، در ایران نیز فضا تغییر کرد، انقلاب اسلامی ایران پیروز شده بود و ما احساس امنیت کردیم؛ لذا فعالیت‌های خود را منسجم‌تر کرده و تشکل فرهنگی، سیاسی و نظامی «گروه مستضعفین» را ایجاد کردیم. اطلاع یافتیم که در قم نیز گروهی به نام«نصر» اعلام موجودیت کرده است. آقای مهدوی سنگتخت این خبر را آورد و گفت: «در قم افرادی مثل استاد عرفانی یکه‌ولنگ، ضامن‌علی واحدی، حسینی دره‌صوفی در این گروه هستند؛ اما کاش مزاری بودی (آن زمان شهید مزاری در داخل بود.) اگر ایشان بودی، خیلی خوب بود. الان فرصت یک سازمان سراسری فراهم شده است. بعدی‌ها این دو گروه توافق کردند تحت نام سازمان نصر فعالیت کنند و مجموعه‌هایی که در داخل کشور فعال بودند، مثل حزب حسینی، این‌ها را نیز شهید مزاری هماهنگ کرد و به سازمان نصر پیوستند.

در جوزای ۱۳۵۸ خورشیدی من شهید امان الله موحدی به عنوان عضو شورای مرکزی در دفتر مرکزی سازمان نصر در تهران رفتیم. در این مرحله بیشتر با شهید مزاری آشنا شدیم؛ چون ایشان و شهید واحدی جزء کسانی بودند که بیشترین فعالیت و ارتباطات را داشتند. ساده‌زیستی، بی‌آلایشی، تدیّن و پاکی ویژگی‌هایی بودند که در رفتار و روش شهید مزاری به وضوح نمایان بود.

برای تقویت بینش و آگاهی اعضای سازمان، یک برنامهٔ سیر مطالعاتی در دفتر طرح گردید که همهٔ اعضا زیر نظر شهید مزاری و واحدی یک سری منابع مشخصی در موضوعات اعتقادی، نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری، جنگ‌های چریکی، مبارزهٔ مخفیانه در شهرها... را مطالعه و بحث می‌کردند در این برنامه یکی از مسائلی که برای ما آشکار شد، احاطهٔ وسیع و اطلاعات گستردهٔ شهید مزاری در موضوعات مطرح شده بود. ایشان روی باورهای مذهبی نیروها خیلی تأکید داشت و معتقد بود وقتی ایمان به معنی واقعی در وجود یک انسان نفوذ و رسوخ کند؛ یک مؤمن واقعی مسئولیت خود را نیز درک می‌کند و دوست و دشمن خود را درست تشخیص می‌دهد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

طرح‌های دیگری هم داشتیم مثل اعزام کارگر به کشورهای عربی و ایجاد شبکه‌های اقتصادی برای تقویت سازمان و تهیهٔ اسلحه، شناساسایی نیروهای تحصیل کرده در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و... از این حیث سازمان نصر واقعاً یک تشکیلات نمونه و نماد اصیل یک سازمان مکتبی و مبارز بود.

شهید مزاری و شهید واحدی با این‌که در آن برهه از تاریخ، به لحاظ فکری، فرهنگی و تأمین منابع و امکانات، روح سازمان

نصر بودند؛ اما با اخلاص و صداقت تمام مثل یک عضو عادی کار و فعالیت می‌کردند دو سه بار دیدم که شهید مزاری و شهید واحدی چندین مترموکت را لوله کرده مثل یک کارگر بر سرشانه گذاشته به دفتر می‌آوردند. خیلی وقت‌ها جابه‌جایی کتاب‌ها و محصولات فرهنگی پیش میآمد؛ شهید مزاری و واحدی جزء اولین نفرها بودند که کارتن‌های سنگین کتاب‌ها را بغل کرده منتقل می‌کردند. برخی تبلیغ می‌کردند که این دو نفر با هم رقابت دارند و... در حالی که چنین نبود و خاطرات شهید مزاری که بعدها توسط حاج مصطفی محمدی نشر شد نیز نشان می‌دهد این دو چقدر به همدیگر اعتماد داشتند و چقدر همفکر و همسو بودند.

در سال ۱۳۶۰ خورشیدی با جمعی از دوستان و (استاد حسین صابری، شهید سید عبدالحمید سجادی، شیرحسین اخلاقی، مصطفی اعتمادی، استاد عرفانی نوید و شهید سید جوادی از میدان، رجب یورش از ترکمن و...) با یک مقدار کتاب و امکانات نظامی و فرهنگی به داخل افغانستان رفتیم. در این سفر ماجراها و گرفتاری‌هایی پیش آمد از جمله زندانی شدن ما توسط آقای بهشتی در ورس و... که داستان طولانی دارد.

اواخر ۱۳۶۲ راهی ایران شدم. آن زمان از جمله پایگاه‌های قدرتمند سازمان نصر در بهسود و درهٔ ترکمن بود. در بهسود نزدیک دهن آودله پایگاه «اوبه سید» بود که شهید مزاری با

برای تقویت بینش و آگاهی اعضای سازمان، یک برنامهٔ سیر مطالعاتی در دفتر طرح گردید که همهٔ اعضا زیر نظر شهید مزاری و واحدی یک سری منابع مشخصی در موضوعات اعتقادی، نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری، جنگ‌های چریکی، مبارزهٔ مخفیانه در شهر ها... را مطالعه و بحث می‌کردند.

نیروهایش مدت‌ها در آن جا بودند و نیز شخصیت‌های بزرگ دیگر سازمان نصر مدت‌ها آن‌جا اقامت کرده است. ما هم در برگشت مدتی آن‌جا ماندیم و آقای شهید عید محمد ابراهیمی که با رهبر شهید یک‌جا شهید شد و نیز استاد نوید از مسئولان پایگاه اوضاع و احوال منطقه را طی نامه‌های مفصلی به دفتر سازمان نوشتند. من از راه پاکستان به ایران برگشتم و در تهران رفتم و در دفتر سازمان نصر، شهیدمزاری را ملاقات کردم، خیلی خوش شد و با محبت و صمیمیت بسیار استقبال کرد و بعد با خنده گفت: «آتیمه خوب که پیرتو(آیت الله بهشتی) تو ره نکشته! چرا به آقای بهشتی نگفتی من از گروه مستضعفین هستم نه نصری؟!» دوستانی که با ما رفته بودند، اکثراً پیش از ما برگشتند و شهید مزاری در جریان ماجراهای سفر ما قرار

بنیاد اندیشه

داشت. من نامه‌ها را به ایشان دادم و اوضاع و احوال وطن و جبهات را برایش تعریف کردم.

عدالت امید: ظاهراً در سازمان نصر شهید مزاری به کار در عرصهٔ فرهنگی خیلی تأکید داشت.

اعتمادی هزاره‌ها: بله واقعا چنین بود. شهید مزاری در این دوران بسیار با جدیت کار می‌کرد، هم در عرصهٔ سیاسی و نظامی تلاش می‌کرد و هم طرح‌های بسیار مهمی در حوزهٔ فرهنگی داشت. یکی از طرح‌های جالب ایشان که در آن زمان خیلی تأکید داشت معرفی و زنده کردن نام و یاد بزرگان و شخصیت‌های تاریخی ما بود. برای همین بود که در دومین شمارهٔ مجله «پیام مستضعفین» دربارهٔ ابراهیم خان گاو سوار یکی دو مقاله منتشر شد؛ اما متأسفانه بر اثر جهالت‌ها و مخالفت‌های یک عده‌ای ادامه نیافت. می‌گفتند: «گاوسوار یک «خان» بوده است و فلان و بهمان»!

مزاری، واحدی، علی اکبر مهدوی شخصیت‌های فوق‌العاده ارزشمند و آگاه بودند و فقر و محرومیت، شلاق و ستمِ به جان مردم شان را با تمام وجود لمس کرده بودند. طرح این بود که هرکسی از این مردم که علیه ظلم و ستم یک گلوله شلیک کرده و یا در فضای خفقان و اختناق صدا بلند کرده و یک سخن مؤثری به نفع مردمش گفته باشد، باید به یک شکلی مطرح شود. کاتب هزاره، شهید عبدالخالق، خداداد آخوند لورو، فقیر بچه سرجنگل، فرقه مشرفتح محمد، سعید احمدخان شاه نور، برات‌علی تاج، سرور جویا و... این‌ها همه در لیست بودند. همان طور که دربارهٔ سید علی اصغر شعاع من خودم مقاله نوشتم و عکسش را از پیام وجدان آوردیم. شهید مزاری روی شخص شهید بلخی خیلی تأکید داشت که باید مطرح شود و میگفت یک شخصیت علمی فرهنگی بوده و مبارزه کرده است. در همین راستا سخنرانی‌های شهید بلخی با نام« فریادهای جاویدان» چاپ شد. اشعار بلخی با چه زحمتی جمع‌آوری شد، به‌نام «چکامه‌ها». اولین بار بود که سمینارهای علمی و سالگردهای باشکوه برای شهید بلخی گرفته شد. عکس‌های کاتب، شهید عبدالخالق و گاوسوار را واحدی پیدا کرد.

چهل سال پیش شهید مزاری، واحدی و امثالهم تأکید داشتند که باید این چهره‌ها معرفی شوند دربارهٔ شان شعر، مقاله، داستان و کتاب نوشته شود. این نشان از یک بینش عمیق و تعهد محکم ملی دارد برخلاف حالا که نیروی تحصیل کرده زیاد داریم؛ اما اکثراً پروژه‌ای کار می‌کنند و پولی می‌اندیشند و متأسفانه ایمان و تعهد خیلی تضعیف شده است. در کنار این مسائل، بحث «شخصیت‌سازی» و تربیت کادر و نیرو برای آینده خیلی جدی مطرح بود.

عدالت امید: از شهید واحدی زیاد یاد کردید در حالی که برای نسل امروز ما ایشان چهرهٔ ناآشنا است.

اعتمادی هزاره‌ها: بله متأسفانه. شهید واحدی یکی از عناصر بسیار دردمند و متعهد و درعین حال با درایت، تدبیر و همکار و همگام شهید مزاری بود. وی بعدها در کابل رفت و چریک‌های شهری را سازماندهی می‌کرد که در همین جریانات دستگیر و سرانجام شهید شد. تعبیر«نسل ریسمان به دوشان» از شهید واحدی است که در سارنوالی دادگاه نظامی در متن دفاعیه‌اش آورده بود. بخش‌هایی از این دفاعیه با تیزهوشی شهید واحدی توسط آشپزهای زندان که از مردم بهسود بودند به بیرون فرستاد شد. اتهامات به صورت مکتوب به متهمین داده می‌شده است و آن‌ها دفاعیات‌شان را می‌نوشتند. شهید واحدی نوشته است: «شما ما را متهم به فئودال زاده‌هایی می‌کنید که عاجز از درک حقیقت انقلاب ثور هستیم. در حالی که ما نسل ریسمان به دوشانی هستیم که تمام در و دیوار کشور شاهد محرومیت ما است و مبارزهٔ ما برای عدالت و آزادی است.»

عدالت امید: یکی از رخدادهای مهم و سرنوشت‌ساز برای مردم ما تأسیس حزب وحدت بود. رهبر شهید در رأس هیأتی برای ادغام دفاتر به ایران آمدند، از این دوران چه خاطراتی دارید؟

اعتمادی هزاره‌ها: شهید مزاری خود را وقف مردم کرده بود و شب روز تلاش میکرد و از آن‌جا که راه رسیدن به عزت و اقتدار را در گرو وحدت و همبستگی میدید، برای تحقق این هدف بسیار کوشش کرد. خدا رحمت کند شهید صادقی نیلی را، ایشان هم در این راه زحمت زیاد کشید و بزرگان دیگر که اکنون فرصت نیست به کارنامهٔ همه شان بپردازیم. سرانجام در پی تلاش‌های بی‌وقفهٔ دلسوزان و دردمندان قوم، حزب وحدت در داخل کشور تأسیس شد؛ اما گام بعدی که خیلی مهم بود، ادغام دفاتر احزاب در ایران و پاکستان بود. هیأتی که به ایران آمد، شهید مزاری و صادقی نیلی در رأس بودند. در ایران با این‌که استقبال مردمی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بسیار فوق‌العاده بود؛ اما متأسفانه یک تعداد نیروها مقاومت کردند و حاضر نبودند دفاتر حزب و تابلوی تشکیلات‌شان را جمع کنند. این مسئله را آن قدر کش دادند که هیأت داشت مأیوس می‌شد؛ اما در پی حمایت گستردهٔ طلاب بیدار و هشیار، علما و مردم از هیأت اعزامی، سرانجام شهید مزاری و همراهانش این مرحله را نیز با موفقیت پشت سر گذاشتند.

در همین سفر بود که ما در قالب یک مجموعه از اعضا و هواداران سازمان نصر در کتابخانهٔ رسالت مشهد با شهید مزاری جلسه رسمی گرفتیم و در آن‌جا سئوالات و ملاحظاتی که داشتیم، مطرح کردیم. یکی از حرف‌ها این بود که برخی از مجموعه‌هایی که نام حزب و تشکیلات بر خود نهاده‌اند، نه مبارزه کرده‌اند و نه جبهه دارند، نه طرفدار و هم نه چندان تأثیرگذاری، تمام حزب‌شان خلاصه در یک دفتر ساده می‌شود؛ اما همین عناصر در امتیازطلبی و سهمگیری در حزب وحدت، خودشان را یک حزب نامگذاری می‌کنند و کلی ادعا دارند و این‌ها به هیچ وجه با سازمان نصر و پاسداران که نیرو دارند، شهید داده‌اند قابل قیاس نیست.

شهید مزاری به تفصیل سخن گفت اشاراتی به رنج‌ها و حرمان‌های تاریخی داشت، از رویکرد حذفی دولت پیشاور سخن گفت و از ضرورت وحدت هزاره‌ها. ایشان گفت من در حزب وحدت سوگند یاد کرده‌ام؛ اما در سازمان نصر چنین سوگندی نداشتیم. همچنین من با خدای خود عهد کرده‌ام که اگر وحدت به سامان نرسد، من دیگر کار سیاسی نکنم؛ چون کار سیاسی برای مدیریت اجتماع و تأمین منافع مردم است. وقتی این اهداف برآورده نشود، کار سیاسی فایده ندارد. می‌روم کار حوزوی می کنم. روحانی، دانشجو کارگر و... همه بدانید که قدرت و عزت و عظمت تان در وحدت است.

عدالت امید: مقاومت شکوهمند غرب کابل نقطهٔ عطفی در تاریخ هزاره‌ها بود که دستاوردهای بی‌شماری برای جامعه ما داشت؛ اما چالش‌ها و مشکلات زیادی نیز در برابر حزب وحدت و رهبری شهید مزاری وجود داشت. شما در این دوران از نزدیک پیگیر این جریانات بودید، برای ما از آن دوره بگویید.

اعتمادی هزاره‌ها: متأسفانه جوامع عقب‌مانده هیچ گاهی آن‌گونه که باید قدر شخصیت‌ها و دلسوزان‌شان را نمی‌دانند. تبلیغ و تقدیری که شهید مزاری بعد از شهادتش شد، اگر یک هزارم آن در دوران حیاتش اتفاق می‌افتاد وضعیت به گونهٔ دیگر رقم می‌خورد. دشمن خوب شناخته بود و متأسفانه هر روز از داخل و خارج علیه جریان عدالت‌خواهی و شخص شهید مزاری توطئه راه می‌افتاد؛ اما او درواقع فرزند اسلام و قرآن بود. براساس همان باور عمیقی که به اسلام و درکی که از تاریخ کشور داشت و ایمان محکمی که به هدفش داشت، بدون توجه به توطئه‌ها، با دلیری و سرافرازی به راهش ادامه داد. ما که در آن زمان اوضاع را رصد می‌کردیم و با هریکی از مسئولان حزب که از داخل می‌آمدند، گفت‌وگو میکردیم؛ به نظر می‌رسید که برخی از این بزرگواران، شخصیت، اندیشه و آرمان مزاری را درک نتوانسته‌اند و یک روز می‌گفتند ژنرال خداداد را وزیر معرفی کرده است و روزی دیگر می‌گفتند از قومندان شفیع و نصیر حمایت کرده است و... بهانه‌های مختلف. با تمام این گپ و سخن‌ها، چون آن ابهت و عظمت شهید مزاری و حمایت وسیع مردمی بر فضا غالب بود و تا حدی زیادی جلو برخی تخریب‌ها گرفته می‌شد تا این‌که سال ۱۳۷۲ خورشیدی زمان تعیینات حزب وحدت فرا رسید. به وضوح احساس می‌شد که توطئه‌ای در کار است؛ چون می‌دیدیم یک هیاهوی عجیبی راه افتاده است و تأکیدها نسبت به انتخابات و تعیینات حزب کاملاً غیرمعمول است، آن هم در شرایطی که غرب کابل زیر بمب و باروت بود و یک وضعیت اضطراری و شرایط کاملاً حاد جنگی حاکم بود.

در چنین وضعیتی ما تصمیم گرفتیم در حد توان در این زمینه دست به کار شویم، از جمله خودم با مجموعه‌ای از جوانان بیدار و هشیار، کارگران، خیاط‌ها و... دو توپ پارچه سفید برای طومار نویسی تهیه کردیم و متنی را عنوانی شورای مرکزی نوشتیم که باتوجه به شرایط خاصی که وجود دارد، انتخابات حزب باید به تعویق بیفتد و دبیرکلی استاد مزاری تمدید شود. نکته عجیب دیگری که یادم آمد و واقعاً آدم بسیار متأسف می‌شود از برخی حسادت‌ها و جهالت‌ها و برخی کج‌فهمی‌ها، یک عده آن زمان انتقاد می‌کردند: آقایان! چرا مزاری را رهبر می‌گویید! اصرار می‌کردند که «رهبر» نگویید! «رهبر» ننویسید! چنین چیزی در اساسنامهٔ حزب نیامده است، مافقط دبیرکل داریم و بس. مرحوم زاهدی غزنی سال ۱۳۷۲ از کابل به مشهد آمده بود و در مسجد ابوالفضلی گلشهر سخنرانی کرد. ایشان گفت من در زندگی‌ام دوبار گریه کرده‌ام یکبار که دولت موقت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

در پاکستان تشکیل شد و هزاره‌ها را حذف کرد. گفتم خدایا! بعد از این همه مبارزه و خون دادن و خون دل خوردن امروز باز هم ما طرف محاسبه نیستیم و حذف شدیم! بار دیگر زمانی که مردم در غرب کابل تظاهرات کردند و فریاد مزاری رهبر سر دادند من در آن‌جا از شوق گریستم و گفتم خدایا شکر! هزاره امروز به این سطح از بلوغ فکری، درک و شعور سیاسی رسیده است که مزاری رهبر می‌گویند.

به هرحال ما این طومار را در جاهای مختلف برای امضا بردیم در مساجد، دفتر آیت‌الله کابلی، کتابخانهٔ رسالت و... اقشار مختلف مردم امضا کردند. مرحوم آقای شیخ یوسف واعظی آن زمان عازم کابل بود و من خودم طومار را داخل ساک جاسازی کردم و بردم به آقای واعظی دادم و به شوخی گفتم: «استاد این امانت مهمی است حتماً به شورای مرکزی برسانید و مواظب باشید به جای دیگه ندهید».

در همین ایام بود که تعدادی از نیروهای حزب وحدت در جبههٔ منطقه مرزی «خرماکه» شهید شدند. در مشهد قرار شد مراسم باشکوهی برای تجلیل از شهدا برگزار شود و ما دیدیم فرصت خوبی است برای دفع تبلیغات مسموم توطئه‌گران، لذا فوراً دست به کار شدیم و حضرت آیت‌الله خراسانی را به عنوان سخنران انتخاب کردیم، خدا رحمت کند، آن شخصیت دلسوز و دردآشنا را، ایشان هم در آن مجلس مثل همیشه بسیار قوی ظاهر شد و انصافاً حق مطلب را ادا کرد. خراسانی عین عباراتش که با صلابت عجیبی ادا می‌کرد این بود: «مردم! الیوم استادنا المزاری اَیَدَه الباری در رأس این ملت قرار گرفته است؛ وظیفهٔ ملی دینی و مذهبی یکایک ما و شما است که از این بزرگمرد حمایت کنیم.»

بعد گفت: «مردم شما فریب خناسان را نخورید. این‌ها یا آله دست دشمن هستند و مأموریت دارند، یا درک نمیکنند. در جنگ اعراب و اسرائیل، پس از شکست اعراب جمال عبدالناصر استعفا داد. آن روز دنیای عرب یک مرد داشت و آن جمال بود. امروز هم در افغانستان هم شما مستضعفان و ستمدیدگان یک مرد دارید و آن مرد؛ استادنا المزاری ایّده الباری است. (این تعبیر را خیلی وقت‌ها به کار می‌برد). دشمن به شیوه‌های مختلف می‌کوشید این سرمایه را از شما بگیرد؛ لذا باید ایشان را حمایت کنید.»

محقق خراسانی در همین مراسم به داستان دیگری نیز اشاره کرد و گفت: «همین قماش آدم‌هایی که امروز علیه مزاری حرف می‌زنند، شهید بلخی را نیز قبول نداشتند. یک روزی می‌گفتند بلخی سبیلش بلند است، گاهی می‌گفتند رفیقش کفترباز و قمارباز است و... شما فریب این وسوسه‌های شیطانی را نخورید.»

تبلیغ و تقدیری که شهید مزاری بعد از شهادتش شد، اگر یک هزارم آن در دوران حیاتش اتفاق می‌افتاد وضعیت به گونهٔ دیگررقم می‌خورد. دشمن خوب شناخته بود و متأسفانه هرروز از داخل و خارج علیه جریان عدالت‌خواهی و شخص شهید مزاری توطئه راه می‌افتاد؛ اما او درواقع فرزند اسلام و قرآن بود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

به هرحال تلاش‌های گسترده اقشار مختلف تاحدی نتیجه داد و تعیینات حزب یک سال به تأخیر افتاد؛ اما متأسفانه سال بعدش دوباره قضایا دامن زده شد. باز هم ما به خاطر نگرانی‌ای که داشتیم پیگیر اوضاع بودیم، مخصوصاً که اطلاع یافته بودیم دشمنان مردم ما روی این موضوع خیلی کار کرده‌اند و پول توزیع کرده‌اند. با دوستان داخل تماس گرفتیم، آن‌ها هم دغدغه داشتند و می‌گفتند ما به استاد مزاری پیشنهاد کردیم حالا که شرایط این گونه پیش آمده است، شما هم اجازه دهید که به خاطر منافع و مصالح مردم به برخی افراد امتیازات ویژه و حتی پول پیشنهاد کنیم؛ اما شهید مزاری موضوع را با قاطعیت رد می‌کند و می‌گوید: «من وجدانم نمی پذیرد که با پول برنده شوم به هیچ وجه این کار را نمیکنم؛ اما این را بدانید که من چه برنده شوم، چه نشوم، تا زنده هستم جلو خائن را میگیرم». با ذکر این خاطرات به یاد سخنان امام علی علیه‌السلام می‌افتم که فرمود: «فرداکه جای مرا خالی دیدید و دیگری به جای من نشست مرا خواهید شناخت و قدر مرا و راز درونم را آن موقع درک می‌کنید نه حالا. (غَداً تَرَوْنَ أَیَّامِی وَ یُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرَائِرِی وَ تَعْرِفُونَنِی بَعْدَ خُلُوِّ مَکَانِی وَ قِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی../ نهج البلاغه: خطبه ۱۴۹)» درد و دغدغه شهید مزاری را نیز آن زمان خیلی‌ها درک نتوانستند.

عدالت امید: روزهای آخر مقاومت غرب کابل برای مردم ما دشوار و دردناک بود؛ شما که برای حزب وحدت و رهبری مقاومت سراز پا نمی‌شناختید، از این ایام بگویید.

اعتمادی هزاره‌ها: خیلی سخت بود؛ خیلی سخت، شرایط خیلی سنگین و دشوار بود. روز به روز حلقهٔ محاصرهٔ غرب کابل تنگ‌تر می‌شد. به تدریج می‌دیدیم تعداد قابل توجه از کسانی که عضویت شورای مرکزی حزب وحدت را داشتند و یا از افراد شاخص بودند نیز به بهانه‌های مختلف صحنه را ترک می‌کردند و این برای ما خیلی پرسش‌برانگیز بود و پیام‌های خوبی نداشت. ما در آن شرایط چون دفتر حزب در اختیار نیروهای مخالف شهید مزاری بود، در کتابخانهٔ رسالت هم تجمع و جلسات محدودیت داشت. خدمت آیت‌الله خراسانی می‌رفتیم و ایشان می‌گفت من نگران جان استاد هستم، وضعیت جغرافیایی کابل و هزاره‌جات را می‌پرسید و این‌که راه برون رفتی وجود دارد یا نه.

خوبست به مناسبت، اظهارات دو تن از فعالان سیاسی آن دوره را یادآوری کنم که تا حدی برخی ابهام‌ها را روشن می‌کند. یکی شهید عبدالحسین مقصودی و دیگری سید رزمجو از قومای آقای انوری که بعد از شهادت شهید مزاری هر دو در مشهد آمدند. رزمجو می‌گفت ما از طرف شهید مزاری هیأت بودیم که به مسعود بگوییم بیا در مقابل طالبان جبههٔ مشترک تشکیل بدهیم و مسعود هم تا حدی متمایل بود؛ اما آقای انوری و کاظمی گفته بودند مزاری حالا در شرف سقوط است و بر لبهٔ پرتگاه رسیده است، ائتلاف و جبههٔ مشترک را چه می‌کنی؟ باری، وقتی شهید مزاری به اسارت رفت، واقعاً اوضاع منقلب شد. ما با مجموعه‌ای از دوستان، علما و مردم رفتیم در مسجد امام زمان گلشهر جلسه دعا و نیایش برگزار کردیم. در همان جلسه آقای سرور جوادی از قم آمده بود و ایشان صحبت کرد و ما ها واقعاً به لحاظ روحی و روانی سخت تحت فشار بودیم و حال صحبت نداشتیم، جزء تلخ‌ترین و سخت‌ترین لحظات و روزهای عمر ما بود. فردایش که آن فاجعهٔ بزرگ اتفاق افتاد، برای همهٔ ما یک شوک سنگین بود. من تا هنوز هر وقت یادی از آن ایام می‌کنم حالم تقریباً دگرگون می‌شود. ما کسی را از دست داده بویم که در تاریخ ما تک بود، سه سال مثل کوه در برابر دنیای از مشکلات استوار ایستاد و هویت فراموش شدهٔ ما را زنده کرد، عزت و غرور ما را بازگرداند. من باز هم به سخنی از امیرالمومنین علی(ع) استناد می‌کنم حضرت وقتی خبر مرگ مالک اشتر را شنید در اندوه عمیقی فرو رفت و فرمود:

«آخ مالک! چه مالکی! اگر کوه بود، کوهی بی‌نظیر بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت بود. آیا زنان، مانند مالک را می‌زایند؟ آیا در روزگار ما کسی چون مالک هست؟ لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فِنداً ولَو کانَ حَجَراً لَکانَ صَلداً. للهِ مالِکٌ! وما مالِکٌ! وهَل قامَتِ النِّساءُ عَن مِثلِ مالِک! وهَل مَوجودٌ کَمالِک (نهج البلاغه حکمت ۴۴۳ و امالی شیخ مفید).»

مزاری شهید هم در تاریخ سیاسی ما یک همچون جایگاهی داشت و البته از آن‌جا که کارش خدایی و برای رهایی و عزت و عظمت مردمش بود نه برای کسب شهرت و انباشت ثروت، بعد از شهادتش نیز فوق‌العاده در بیداری و همبستگی مردمش تأثیر گذاشت. موج وسیعی راه افتاد، تجمع‌های سنگینی برگزار شد. در مناطق مختلف راه افتاد و سالروز شهادت او برای مردم ما مهمترین فرصت برای اندیشیدن دربارهٔ سرنوشت مان شده است.

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش دوّم

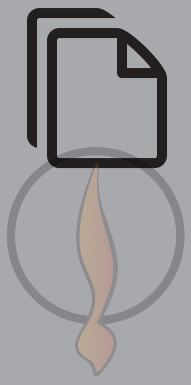

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

پرونده ای در باب دولت - ملت سازی در اندیشه شهید مزاری

فرایند ملت‌سازی در افغانستان از نظر شهید مزاری
با نگاهی به تجارب جهان

عباس بصیر

مقدمه

ساختار جامعهٔ افغانستان، یک ساختار قومی و قبیله‌ای است. هویت‌های قومی و قبیله‌ای در این کشور بر هویت ملی غالب‌اند. در کنار آن، مبنای رسیدن به قدرت و حکومت در افغانستان همواره سیاست قومی بوده است. باتوجه به قومی بودن سیاست در افغانستان این نگرانی همواره وجود داشته است که تنش‌ها و بحران‌های سیاسی ممکن است شکاف‌های اجتماعی را تشدیدکرده، همبستگی اجتماعی شهروندان را متأثر سازد. این‌جا است که ضرورت بحث ملت‌سازی در افغانستان آشکار می‌شود.

برخلاف تصور غالب، ملت‌سازی پروسه‌ای نیست که با پایان یک دورهٔ جنگ و یا سایر اشکال اغتشاش و خشونت شروع شود. ملت‌سازی یک پروسهٔ مداوم در همه کشورها است که هدف آن ایجاد و یا تقویت یک جامعهٔ ملی منسجم و مبتنی برارزش‌ها و اهداف مشترک است. از این جهت، ملت‌سازی همواره می‌تواند از مهم‌ترین موضوعات بحث‌های روز باشد و برای ایجاد یا تقویت آن می‌بایست همواره برنامه‌های مشخصی را طراحی و عملی‌کرد. در واقع، ایجاد و تقویت ملت‌سازی از وظایف مهم و اساسی هر نظام سیاسی است.

در این نوشته، پس از تبیین مختصر مفاهم ملت‌سازی و دولت‌سازی به بررسی تجارب ملت‌سازی در جهان و افغانستان پرداخته و سپس موضوع را با تحلیل دیدگاه شهید مزاری در این زمینه دنبال می‌کنیم.

چارچوب مفهومی

اصطلاح ملت‌سازی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، در میان اندیشمندان علوم سیاسی که رهیافتی تاریخی داشتند، رواج یافت. از میان مهم‌ترین بانیان نظریهٔ ملت‌سازی از جمله می‌توان از کارل دویچ (۱۹۱۲-۱۹۹۲)، چارلز تیلی (۱۹۲۹-۲۰۰۸) و راینهارد بندیکس (۱۹۱۶-۱۹۹۱) نام برد.

نظریهٔ ملت سازی، نخست به منظور توصیف فرایندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجربه استقرار دولت .ملت‌های مدرن که از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فئودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری

متمایز است، به کار رفته است.[1] اما امروزه، با وجود کاربرد زیاد، اصطلاح ملت‌سازی دارای مفهوم واضح و غیرقابل مناقشه نیست. در بسیاری از اسناد پالیسی از ورود به بحث مفهومی و ارائهٔ تعریف واضح از آن پرهیز شده است و آن را یک امر مفروض تلقی‌کرده‌اند. آن چه بر ابهام این مفهوم افزوده مداخلات و یا همکاری‌های بین‌المللی است که تحت این نام صورت می‌گیرد. بسیاری از این اقدامات با شعار ملت‌سازی توجیه می‌شود و در آن‌ها امکانات و منابع بیشتر به ایجاد و تقویت نهادهای دولتی هزینه می‌گردد و هدف اصلی تغییر رژیم و دموکراتیک‌سازی حکومت است تا ملت‌سازی به معنای خاص. به عنوان مثال، از تلاش‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و متحدین برای تبدیل آلمان غرب و ژاپان به یک دولت دموکراتیک به‌طورمعمول به حیث یک تجربه موفق «ملت‌سازی» یاد می‌شود. حمایت‌های ایالات متحده از افغانستان نیز با همین توجیه صورت می‌گیرد. این نشان می‌دهد که در مفهوم ملت‌سازی توافق نظر وجود ندارد. در حالی که برخی مایل‌اند ملت‌سازی را با دولت‌سازی همسان تعریف کنند؛ اما بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند ملت‌سازی و دولت‌سازی دو پروسهٔ جدا از هم هستند. از نظر آنان، دولت‌سازی فرایندی است که به ایجاد سازمانی که قادر به انجام وظایف اساسی یک دولت در جهان معاصر باشد، می‌انجامد؛ اما ملت‌سازی از سوی دیگر به فرایندی اشاره دارد که به ایجاد هویت مشترک یا وجدان جمعی واحد در میان گروه‌های مختلفی که جمعیت یک دولت خاص را تشکیل می‌دهند، کمک می‌کند. دولت‌سازی به ساختن یا تقویت نهادهای دولتی تمرکز می‌کند؛ اما ملت‌سازی بیشتر به تنظیم روابط بین شهروندان از یک سو (تقویت همبستگی ملی) و دولت و شهروندان از سوی دیگر می‌پردازد. دولت‌سازی روندی است که ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انتقال از سنت به توسعه را رهبری می‌کند؛ اما ملت‌سازی روندی است که به ابعاد فرهنگی و روانی انتقال مرتبط می‌شود و بیشتر توجه خود را به پالیسی‌های آموزشی و فرهنگی متمرکز می‌کند. از این جهت دولت‌سازی، دست‌کم در ظاهر امر، نتایج زودرس دارد، در حالی که ملت‌سازی با پیچیدگی‌های بیشتری روبه‌رو است و زمان بیشتری را برای حصول نتیجه می‌طلبد؛ در حوزهٔ ملت‌سازی تلاش بر آن است تا هویت جامعه تغییر یابد. هویت ملی فراگیرترین و در عین حال مشروع‌ترین سطح هویت در تمام نظام‌های اجتماعی است.[2] هویت چیزی ذاتی، طبیعی و از پیش موجود نیست؛ بلکه همیشه باید ساخته شود. بنابراین، با تغییر ارزش‌ها، اسطوره‌ها و سنت‌ها هویت جامعه تغییر می‌کند و با تحول در هویت، ملت جدیدی شکل می‌گیرد که با ملت پیشین متفاوت است.[3]

به این ترتیب «ملت سازی»، یک روند جامعه‌شناختی ـ تاریخی است که از طریق آن، با کم رنگ شدن تمایزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی، جنسیتی، زبانی و...، تعداد معتنابهی از مردم، در سرزمینی مشخص، به هویت مشترک تاریخی دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن را از وظایف حیاتی خود تلقی می‌کنند. به تعبیر دیگر، ملت‌سازی عبارت است از ایجاد یک فرهنگ مشترک ملی در سطح کشور. در این حالت، فرهنگ‌های فرعی بومی در حالی که خصوصیات فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، پیرو یک فرهنگ گسترده‌تر در سطح کشور می‌شوند.[4] در واقع، ملت‌سازی تلاشی است برای ایجاد زمینه‌های لازم در جهت تثبیت هویت سیاسی مشترک و احساس تعلق ملی و سراسری به یک واحد سرزمینی مشخص. با وجود تفکیک مفهومی بین دو اصطلاح ملت‌سازی و دولت‌سازی، این دو مفهوم با یکدیگر در ارتباط نزدیک‌اند و پیوند عمیق بین آن‌ها وجود دارد. دولت برای تثبیت و تداوم خود به ملت و همبستگی ملی نیاز دارد و ملت نیز برای حفظ قدرت و هویت مستقل و متمایز خود به دولت نیرومند نیازمند است. دولت ناکارا به همبستگی ملی آسیب می‌زند و از سوی دیگر در فقدان همبستگی ملی تلاش‌ها برای ایجاد یک دولت مقتدر و نیرومند نیز ناکام می‌ماند. کسانی که در یک جامعهٔ

بنیاد اندیشه

1 Karl Deutsch and William Foltz, Nation Building (New York: Atherton, 1963); Charles Tilly, The Formation of National States in Europe (Princeton: Princeton University Press, 1975); Reinhard Bendix, Nation building and Citizenship (Berkeley: University of California Press, 1977).

۲ . علی‌خانی، علی اکبر (۱۳۸۸)، مبانی نظری هویت و بحران هویت، تهران: جهاد دانشگاهی، ص. ۳۴۳.

۳ . نای، جوزف (۱۳۷۸)، قدرت نرم، ترجمهٔ محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ص. ۴۴.

۴ . دکترمجتبی مقصودی (۱۳۸۰)، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، چاپ اول، تهران، مؤسسهٔ مطالعات ملی، صفحهٔ ۳۲.

چند قومی بر ایجاد دولت قوی و مقتدر تأکید می‌کنند؛ ولی همزمان برای تقویت همبستگی ملی طرحی و انگیزه‌ای ندارند به طور ناخودآگاه و ناخواسته در تله سیاست قومی می‌افتند و تلاش‌های شان برای دولت‌سازی به شکاف اجتماعی و سرانجام به بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد. براین اساس، روندهای دولت‌سازی و ملت‌سازی باید همزمان به پیش برده شوند.

تجارب ملت‌سازی در جهان

نگاه به گذشته دولت–ملت‌سازی در قرون ۱۹ و ۲۰ به خصوص تحولات بعد از جنگ جهانی دوم نشاندهندهٔ دو نوع تجربه در روند ملت‌سازی است. در جوامع اروپایی و توسعه‌یافته تشکیل ملت‌ها قبل از ایجاد دولت‌ها اتفاق افتاده است. آن‌ها براساس تجربه‌های تاریخی نخست به یک خودآگاهی جمعی رسیده‌اند و ضرورت همبستگی جمعی در قالب یک ملت را درک کرده‌اند، پس از آن تلاش کرده‌اند که دولت را به مفهوم مدرن آن بسازند. در این تجربه، روند ملت‌سازی مبتنی بر تفکر قومی و این اعتقاد نشنالیستی بود که هر گروه قومی مستحق یک دولت مستقل است. این تفکر به اتحاد ایتالیا در ۱۸۶۱ و آلمان در سال ۱۸۷۱ و انشعاب اتریش از هنگری در سال ۱۹۱۸ منجر شد.

تجربهٔ ملت‌سازی اما در کشورهای در حال توسعه به‌طورکامل با آن‌چه در اروپا اتفاق افتاد متفاوت بود. شیوهٔ ایجاد دولت در این کشورها در شکل‌گیری چالش‌های بعد از استقلال نقش عمده‌ای داشته است. در جریان قرون هژده، نوزده و نیمهٔ اول قرن بیستم قدرت‌های غربی در مناطق تحت استعمار شان مرزبندی‌های دلبخواهانهٔ زیادی را ایجاد کردند، که به‌نوعی گروه‌های بی‌شماری از قومیت‌ها و جوامع نامتجانس با سابقهٔ رقابت‌ها و درگیری‌های طولانی را در بر می‌گرفت. دولت‌های مستعمره‌ای که برای کنترل و مدیریت حوزه‌های جدید سیاسی ایجاد شدند، به گونه‌ای ساختاربندی شدند که اهداف سیاسی و اقتصادی قدرت‌های استعماری را تأمین نمایند و ایجاد احساس و درک مشترک در میان جوامع ناهمگون نه تنها در آجندای این دولت‌ها قرار نداشت؛ بلکه حاکمان با الهام از قدرت‌های استعماری برای تداوم حاکمیت‌شان همواره از سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بهره می‌گرفتند. در این جوامع، احساس هویت مشترک و همبستگی ملی وجود نداشت و اگر احیاناً گاهی شاهد همبستگی بودیم به دلیل مخالفت با قدرت‌های اشغالگر بوده است. در نتیجه، با گسترش موج استقلال خواهی بعد از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری شمار زیادی از دولت‌های مستقل ما شاهد دولت‌هایی هستیم که ملت ندارند. تعداد اندکی از این کشورها برای چالش‌ها و مسئولیت‌های بعد از استقلال به عنوان یک دولت–ملت مستقل آمادگی داشتند. در بسیاری از این کشورها دولت‌های مستقل در حالی شکل گرفتند که آن‌ها آمادگی و انسجام لازم برای پیشبرد یک ادارهٔ مدرن دولتی را نداشتند. برخلاف تجربهٔ اروپا، شکل‌گیری دولت در بسیاری از کشورهای تحت استعمار و پسااستعمار از ملت‌سازی پیشی گرفته است و به گفتهٔ بسیاری این روند عامل اصلی چالش‌های امروزی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه است.

نظریه‌های ملت‌سازی

مطابق به ادبیات توسعه سیاسی ملت‌سازی مستلزم اقدامات آتی است: استقرار قدرت دولت در حدود سرزمینی معین؛ یکسان‌سازی فرهنگی از طریق آموزش؛ ترویج مشارکت عمومی در سیاست؛ تقویت همبستگی و هویت ملی از طریق توزیع برابر خدمات رفاهی.[1] گسترش اقتدار عمومی دولت، گسترش حقوق شهروندی و خلق ارزش‌های مشترک از مهم‌ترین عناصر ملت‌سازی است. براساس مدل استین روکن ملت‌سازی دارای چهار مرحله است: مرحله اول یکسان‌سازی اقتصادی و فرهنگی در سطح نخبگان؛ مرحلهٔ دوم وارد کردن بخش‌های بزرگ‌تر جامعه در سیستم از طریق شمولیت در اردو و ثبت‌نام در مدارس اجباری و رشد رسانه‌های عمومی که موجب ارتباط نخبگان و افراد پیرامون و خلق احساس هویت جمعی در سطح عموم می‌شود؛ مرحلهٔ سوم مشارکت فعال توده‌ها در

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

۱ . امینیان، بهادر و کریمی قهروردی، مائده (۱۳۹۱) استراتیژی دولت – ملت سازی آمریکا در افغانستان، دو فصلنامهٔ علمی – پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص. ۷۲.

فعالیت سیستم سیاسی محلی؛ و سرانجام گسترش دستگاه اجرائی دولت و تسهیل خدمات عمومی برای همه.[1]

یکی از موضوعات مربوط به ملت‌سازی که در قرن نوزده و بیست موجب مناقشات جدی بین صاحب‌نظران شده است و پیامدهای سیاسی و اجتماعی عمده داشته است، چگونگی ادغام جوامع متفرق و پراکنده با یکدیگر و ایجاد یک ملت واحد است. ما در این زمینه شاهد ظهور دو نظریهٔ مختلف و متضاد هستیم.

مطابق به یک نظریه، ملت‌سازی مستلزم تحلیل و تجزیهٔ فرهنگ و زبان اقلیت‌ها و ادغام آن‌ها در فرهنگ برتر است. به باور طرفداران این نظریه از جمله جان استوارت میل، انحلال فرهنگ‌ها و زبان‌های اقلیت‌ها در فرهنگ برتر نه تنها یک امر اجتناب‌ناپذیر است؛ بلکه به نفع اقلیت‌ها نیز هست. از این پروسه به «همسان‌سازی» نیز تعبیر شده است.[2] این نظریه موجب شده است که تعدادی از دولت‌ها با تلقی کردن تنوع قومی و فرهنگی به عنوان یک تهدید، به صورت آگاهانه و کارگزارانه سعی کنند که با محوریت بخشیدن به قومیت، فرهنگ و زبان یک قوم، به همسان‌سازی قومی و فرهنگی مطابق با الزامات سیاسی، اداری و امنیتی خود مبادرت ورزند. یک چنین رویکردی به ملت‌سازی در برخی از کشورها با سرکوب سیاسی و نظامی جنبش‌های سیاسی متعلق به جوامع غیر حاکم همراه بوده است. آلمان نازی الگوی بارز اقلیت‌ستیزی است که سیاست ملت‌سازی آن به حذف ساختاری و فاجعه بار یهودیان از جامعه آلمان منجر شد. با این حال، آن‌گونه که تجربه نشان داده است، همین سیاست‌گذاری آگاهانه از سوی دولت‌ها با مقاومت آگاهانه از طرف جامعه روبه‌رو بوده و موجب رشد خودآگاهی و هویت قومی شده است. برهمین اساس می‌توان گفت که پروژهٔ ملت‌سازی بر پایهٔ همسان‌سازی خود به شکلی به ملی‌گرایی قومی منجر شده است.[3]

بر این اساس و با توجه به حذف‌ناپذیری تفاوت هویتی و امکان سیاسی شدن آن در صورت استمرار و تداوم سیاست همسان‌سازی، امروزه الگوی چند فرهنگی بیش از پیش مورد توجه دولت‌های چند قومی-فرهنگی قرار گرفته است.[4] تعداد زیادی تنوع فرهنگی را یک موهبت برای جامعه و یک حفاظ در برابر استبداد تلقی‌کرده، باورمندند که وجود ملیت‌های مختلف در قلمرو دولت واحد، موجب تعادل منافع و مشارکت وسیع می‌شود.[5] از جمله لورد اکشن می‌گوید ایجاد یگانگی و یک نواختی راه حل نیست؛ بلکه باید تنوع و سازگاری در جامعه حاکم شود.[6] فلسفهٔ وجودی طرح الگوی چند فرهنگ گرایی، به مثابه مبنای سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های مدرن ملی دارای تنوع قومی-فرهنگی، تأمین و تقویت یکپارچگی اجتماعی و همنوایی ملی است. یک تعریف کثرت‌گرایانه از هویت ملی و بسترسازی قانونی و نهادی برای حفظ تفاوت‌های فرهنگی و زبانی بیشتر می‌تواند موجب تقویت حس همگرایی ملی در جامعه شود. سابقهٔ اجرای سیاست‌های چند فرهنگی در کشورهایی همچون سوئیس، کانادا، استرالیا و امریکا به عنوان کشورهای در حال توسعه و در کشورهایی همچون هند و مالزی و سنگاپور به مثابه جوامع درحال توسعه نشان از موفقیت نسبی این رویکرد در روند ملت‌سازی است.

روند ملت‌سازی در افغانستان

با توجه به آن‌چه بیان شد، الان می‌توانیم درک بهتری از روند ملت‌سازی در افغانستان داشته باشیم. در افغانستان تلاش برای دولت‌سازی مقدم بر ملت‌سازی بوده است. ما در گام

بنیاد اندیشه

---

1 - Peter Flora et al, (1999) State Formation, Nation-building and Mass Politics in Europe: The Theory of Stein Rokkan (UK: Clarendon Press), p. 245-260.

2 - John Stuart Mill, On Liberty, and Considerations on Representative Government (Oxford: Blackwell, 1946), p. 294-95.

۳ . آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸)، ایران بین دو انقلاب، ترجمهٔ احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، چاپ چهارم، صص-۲۰۷-۲۰۱۶.

4 - T.K. Oommen (1997), Citizenship, Nationality and Ethnicity: Reconciling competing identities (Cambridge: Polity Press), pp 23 – 28; Sheilal. Gvoucher (2004), Globalization and Belonging: The Politics of Identity in a Changing World (Lanham: Rowman Littlefield Publishers), pp. 24 – 28, 35 – 42.

5 John Emerich Edward Acton (1967), Essays in the Liberal Interpretation of History (Chicago: University of Chicago Press), p. 149.

6 - Ibid.

نخست تلاش کرده‌ایم که دولت را براساس معیارها و الگوهای مدرن غربی بسازیم، در حالی که هنوز به خود آگاهی جمعی نرسیده و هویت‌های قومی و مذهبی ما بر هویت ملی مان غالب است. این‌گونه بوده است که فرایند ملت‌سازی در افغانستان همواره با چالش مواجه بوده است.

امیر عبدالرحمان، که از ۱۸۸۰تا ۱۹۰۱ بر افغانستان حکومت کرد، بنیانگذار دولت متمرکز و در واقع کشور موجود افغانستان با این حدود و ثغور تلقی می‌شود؛ زیرا در زمان سلطنت یا امارت او بود که افغانستان کنونی به عنوان یک کشور شکل گرفت، مرزهایش تعیین و تثبیت یافت و حاکمیت متمرکز با زور و خشونتِ امیر مذکور بنیان گذاری شد.

تا قبل از سلطنت امیرعبدالرحمان، دولت در افغانستان کنفدراسیونی از قبایل بود که از اتحاد قبایل مختلف پشتون و حتی خوانین و میرهای قبایل اقوام دیگر شکل گرفته بود. دولت مرکزی در واقع کشور را از طریق سران قبایل اداره می‌کرد و رابطهٔ سران قبایل با سلطان بر مبنای اقتدار موازی قرار داشت؛ اما امیر عبدالرحمان این ساختار قدرت را برهم زد و در جهت شکستن اقتدار سران قبایل و اقوام، جنگ‌های خونین قومی و مذهبی را به راه انداخت؛ جنگ‌هایی که با کشتار بی‌رحمانه در میان اقوام همراه بود و منجر به حذف فزیکی شصت و دو درصد جمعیت جامعهٔ هزاره گردید.

امیر عبدالرحمان خان به دولت نامتمرکز قبیله‌ای پایان داد؛ اما در عوض دولت متمرکز قومی را جایگزین آن ساخت و سیاست و عملکرد وی در جهت شکل‌دهی یک دولت، تنها به ایجاد یک دستگاه اداری مستبد انجامید؛ اداره‌ای که بر پایهٔ زور استوار بود، با سیاست سرکوب و تبعیض و ستم قومی مدیریت و با دستگاه جاسوسی گسترده کنترل می‌شد. دیگر هیچ نشانه‌ای از دولت مدرن ملی از قبیل توسعهٔ سیاسی، انکشاف اقتصادی، تسهیل خدمات عامه در دولت وی به چشم نمی‌خورد. او حتی مکتبی را برای تعلیم و تربیت نگشود و هیچ نشانی از مطبوعات در سلطنت او پدیدار نشد. ادبیات قوم گرایانهٔ امیر عبدالرحمان خان به روشنی نشان می‌دهد که وی در صدد ایجاد دولت- ملت قومی بوده است. این ادبیات در گفتارها و نوشته‌های امیر عبدالرحمان خان به وفور یافت می‌شود. وی همواره از قوم افغان و پادشاه افغان (به مفهوم قومی آن) سخن می‌گفت.

هرچند حکومت‌های بعد از امیرعبدالرحمان خان گام‌هایی را در جهت ایجاد دولت شبه مدرن برداشتند؛ اما از آن زمان تا کنون اقدامات اندکی در راستای ملت‌سازی به آن معنایی که در بالا ذکر شد، صورت گرفته است. با کمال تأسف، سیاست در افغانستان همواره از ناسیونالیسم قومی به جای ناسیونالیسم ملی الهام گرفته است. ناسیونالیسم قومی به استبداد و انحصار سیاسی، تبعیض و نابرابری اجتماعی انجامید و نتیجه این روند، بی‌اعتمادی اجتماعی و شکنندگی روابط و مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان اقوام کشور بود. از این جهت، به رغم ادعاهایی که صورت می‌گیرد، ما تا هنوز اقوام پراکنده‌ای هستیم که در یک جغرافیا به نام افغانستان زندگی می‌کنیم. تا هنوز سیاست ما قومی است، احزاب سیاسی ما ساختار قومی دارند، انتخابات ما رنگ و بوی قومی دارد و... به همین دلیل است که ما در جریان یک قرن از تشکیل دولت- ملت در جغرافیای کنونی افغانستان جنگ‌های قومی خونین را در ادوار مختلف تجربه کردیم. به مجرد این‌که اقتدار دولت مرکزی تضعیف و تهدیدات خارجی زائل می‌گردید، تنش‌های قومی دوباره دهان می‌گشود. دههٔ ۱۹۹۰ برای افغانستان دههٔ فاجعهٔ جنگ‌های قومی بود که به کشتار و آوارگی صدها هزار نفر و تخریب کابل و ولایات مهم افغانستان منجر گردید و پای دنیا به رهبری ایالات متحده را به افغانستان کشید تا با ایجاد یک دولت فراگیر روند ملت‌سازی در این کشور را از سر بگیرد. باید به خاطر سپرد که

> **اولین رکن فرایند ملت‌سازی در افغانستان پذیرش همه ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان به عنوان صاحبان اصلی این سرزمین است. شاید درک این مسئله برای کسانی که با تاریخ افغانستان آشنایی ندارند، مشکل باشد؛ ولی این موضوع برای ما که با افسانه‌های مرتبط به تاریخ پنج هزار ساله و مباحث مرتبط به سابقهٔ سکونت اقوام در این جغرافیای سرزمینی آشنا هستیم، یک مسئلهٔ جدی است.**

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اقدامات جهان برای کنترل اوضاع در افغانستان تحت عنوان «ملت‌سازی» صورت گرفت!

شهید مزاری و فرایند ملت‌سازی در افغانستان

با توجه به آن‌چه بیان شد، ما به روشنی می‌توانیم دیدگاه و موضع شهید مزاری در زمینهٔ فرایند ملت‌سازی را درک و تحلیل کنیم. شهید مزاری نخست تاریخ سیاسی افغانستان را مرور می‌کند و مظالمی را که در طی بیش از صد سال بر مردم افغانستان به نام قوم و مذهب گذشته است، برمی‌شمارد و آنگاه با درنظرداشت شرایط افغانستان راه‌حل و رهنمود ویژه‌ای را برای ملت شدن معرفی می‌کند. وی می‌گوید: «وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شدند، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می‌شود، ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم... هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود که ما را مکتب نگذارند، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت و آن‌چه امتیاز به حساب می‌رفت، ما از آن محروم بودیم.[۱] به خاطر داریم که نابودی ۶۲٪ مردم هزاره و اسارت و بردگی عده‌ای دیگر هزینه ایجاد دولت-ملت جدید در افغانستان نوین بود. همسان‌سازی قومی و فرهنگی عمق استراتیژیک این رویکرد نسبت به ملت‌سازی را تشکیل می‌داد؛ اما برخلاف این رویکرد که شکست آن پس از صد سال بر هیچ کسی پنهان نمانده، هرچند تا هنوز طرفدارانی در افغانستان دارد، شهید مزاری با رویکرد دیگر به فرایند ملت‌سازی می‌نگرد و چارچوب دیگری را برای ملت‌سازی در افغانستان مطرح می‌کند. شهید مزاری که از فرایند ملت‌سازی تحت عنوان «وحدت‌ملی» یاد می‌کند، روی اصول زیر به عنوان سنگ بنای فرایند ملت‌سازی و رسیدن به وحدت ملی تأکید می‌نماید.

افغانستان برای همه

اولین رکن فرایند ملت‌سازی در افغانستان پذیرش همه ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان به عنوان صاحبان اصلی این سرزمین است. شاید درک این مسئله برای کسانی که با تاریخ افغانستان آشنایی ندارند، مشکل باشد؛ ولی این موضوع برای ما که با افسانه‌های مرتبط به تاریخ پنج هزار ساله و مباحث مرتبط به سابقهٔ سکونت اقوام در این جغرافیای سرزمینی آشنا هستیم، یک مسئلهٔ جدی است. ما تا هنوز با مردمانی سر و کار داریم که در زمینهٔ سابقهٔ سکونت اقوام در افغانستان افسانه می‌بافند تا برای سیاست انحصار و برتری طلبی‌های قومی توجیهی فراهم نمایند. از این جهت شهید مزاری می‌گوید افغانستان خانهٔ مشترک همهٔ افغانستانی‌ها است. این سرزمین خانهٔ اختصاصی هیچ قوم و گروه قومی نیست. ما سرزمین افغانستان را سرزمین مان می‌دانیم. برای آزادی این خاک بیش از یک میلیون شهید دادیم، از وجب به وجب این میهن دفاع می‌کنیم.[۲] «ما از افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است، و دیگر اقوام هستند. همهٔ آن‌ها بیایند در افغانستان برادروار زندگی کنند.[۳]» در جای دیگر تأکید می‌کند: «این را به مردم افغانستان با صراحت بیان می‌کنم که مردم افغانستان از اقوام مختلف تشکیل شده‌اند و همه برادر و همه از یك سرزمین‌اند و می‌خواهند در یك سرزمین زندگی بکنند و مردم، هیچکدام دشمن دیگری نیستند و هیچکس نمی‌تواند قوم یا اقوام دیگر را حذف بکند.» بدون شک، اگر ما نتوانیم ذهن خود را از افسانه‌های تاریخی به منظور توجیه برتری طلبی‌های خویش فارغ سازیم و افغانستان را خانهٔ اصلی همه اقوام افغانستان ندانیم نمی‌توانیم از ملت واحد سخن بگوییم.

مشارکت سیاسی

پس از تعیین این‌که افغانستان خانهٔ مشترک همهٔ اقوام ساکن در آن است، سخن از چگونگی ادارهٔ آن به میان می‌آید. تقویت مشارکت سیاسی یکی از پیش نیازهای اصلی ایجاد یک جامعهٔ منسجم و یک پارچه است. مدل‌های مختلف برای تأمین مشارکت سیاسی وجود دارد: از جمله مدل «دولت شهروند» که در آن هر شهروند صرف نظر از تعلقات قومی و فرهنگی به عنوان یک شهروند از طرق مکانیزم‌های قانونی تعریف شده نقش خود را در تعیین سرنوشت ایفا می‌نماید؛ و

۱ . مرکز فرهنگی افغانستان (۱۳۷۳)، احیای هویت (مجموعه سخنرانی های رهبر شهید)، انتشارات سراج، چاپ اول، ص. ۱۱۶.
۲ . همان، ص.۹.
۳ . همان، ص. ۱۶.

دیگری مدل «دولت چند ملیتی» که حکومت متشکل از چند گروهی قومی خاص است و هر گروه قومی به تناسب حجم جمعیتی خود در تصمیمات سیاسی نقش ایفا می‌کند.[1] از لحاظ ساختاری مشارکت سیاسی می‌تواند از طریق ایجاد سیستم غیرمتمرکز اداری یا فدرالی به هدف تقویت دسترسی به حکومت و پاسخگویی آن به نیازهای محلی صورت گیرد. مدلی که با شرایط همه کشورها به طور یک‌سان قابل تطبیق باشد وجود ندارد. هر کشوری باید با درنظرداشت شرایط خود دست به انتخاب مدلی بزند که به توقعات موجود در میان گروه‌های مختلف جامعه برای مشارکت سیاسی پاسخ مثبت فراهم کند.

شهید مزاری، یکی از مؤلفهٔ اصلی فرایند ملت‌سازی را مشارکت همگانی می‌دانست و حکومت مشروع و مقبول را حکومتی می‌دانست که همهٔ اقوام ساکن کشور براساس تناسب حضور ملی خود، در حکومت شرکت داشته و از حقوق مدنی خود به طور مساوی و برابر برخوردار باشند. موضع وی در این زمینه خیلی صریح و روشن بود: افغانستان خانهٔ مشترک همهٔ افغانستانی‌ها است؛ خانهٔ مشترک ادارهٔ مشترک می‌طلبد و بر این اساس وی حضور مؤثر و نه سمبلیک در ادارهٔ سیاسی کشور را می‌خواست. وی می‌گوید: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم... کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند... و آن‌ها بتوانند متناسب با حضور و نقش شان در جهاد چهارده سالهٔ ضد روسی در تعیین سرنوشت شان سهم بگیرند.»[2] از نظر شهید مزاری یکی از ساختارهایی که می‌تواند این هدف را به خوبی تأمین کند، نظام فدرالی است. وی در عین حال بر نقش انتخابات و برابری ارزش رأی مردم تأکید و به این منظور تعدیل واحدهای اداری براساس کمیت نفوس را طرح می‌کند.

تنوع و سازگاری به جای حذف و همسان‌سازی

یکی دیگر از مولفه‌های مهم ملت‌سازی از دیدگاه شهید مزاری پذیرش تنوع و تکثر و احترام به هویت‌های متکثر قومی و فرهنگی و تعامل و تفاهم میان آن‌ها است. از نظر وی برای شکل‌گیری یک ملت، پذیرش هویت‌های کوچک قومی، مذهبی و زبانی همه شهروندان کشور، تعامل و تفاهم آن‌ها و رعایت حقوق شهروندی همهٔ آن‌ها یک ضروت است. هویت‌های قومی قابل داد و ستد نیستند، نه کسی می‌تواند آن‌ها را بفروشد و نه کسی دیگری می‌تواند خریدار آن‌ها باشد و نه می‌شود آن‌ها را کنار گذاشت و دور انداخت. بنابراین جز پذیرش و احترام هویت‌های متکثر راهی برای ملت شدن وجود ندارد. تلاش برای ایجاد یک هویت کلان به نفع یک هویت قومی و به بهای حذف و یا تحقیر هویت‌های کوچک دیگر جز گسترش نفاق قومی نتیجه‌ای به همراه ندارد. شهید مزاری می‌خواست هزاره بودن جرم نباشد، مذهب شیعه قاچاق نباشد، اوزبیک بودن طعنه نباشد و بلوچ بودن محرومیت نیاورد. از نظر شهید مزاری گرفتاری بشر به خاطر همین مسئله حذف یکدیگر و ضایع ساختن حقوق یکدیگر است. مشکل افغانستان هم بر سر این مسئله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در

> **ملت‌سازی یک پروسهٔ مداوم است که به هدف ایجاد و یا تقویت یک جامعه ملی منسجم و مبتنی بر ارزش‌ها و اهداف مشترک صورت می‌گیرد. از این جهت، ملت‌سازی می‌تواند همواره از مهم‌ترین موضوعات بحث‌های روز باشد.**

بنیاد اندیشه

1 - Rogers Brubaker (1996) , Nationalism Reframed. Nationhood and the national question in the New Europe (Cambridge: Cambridge University Press) p. 104.105.

۲ . غفاری لعلی، عبدالله (۱۳۹۶)، فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری)، کابل: بنیاد اندیشه، ص.۶۸.

این‌جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئلهٔ امتیازطلبی و حذف همدیگر است.

برخلاف نظام فکری حاکم که طرح هویت‌یابی اقوام را تجزیه‌طلبی و نقاق‌افگنی قومی تلقی می‌کرد و ملت‌شدن را در محو هویت اقوام می‌دید، شهید مزاری که دانش آموختهٔ علوم اسلامی بود، همه را به قرآن به عنوان فصل‌الخطاب جهان اسلام ارجاع می‌دهد: «اسلام می‌آید این را که قیافه‌ها فرق دارند و نژادها فرق دارند، صحه می‌گذارد و می‌گوید که ما شما را قبیله قبیله خلق کردیم... تا یکدیگر را بشناسید. پس در این‌جا می‌بینیم که اسلام، این قوم و آن قوم را و این را که هرکس به نام قوم و طایفه‌اش یاد شود، صحه گذاشته و این جرم نیست. اگر ما می‌گوییم: هزاره، یا تاجیک، یا پشتون، یا ازبک؛ این امر از نظر اسلام هیچگونه محدودیتی ندارد.»[1]

شهید مزاری همان‌گونه که پذیرش هویت‌های کوچک را پیش شرط شکل‌گیری هویت کلان ملی می‌دانست، برجسته‌شدن هویت‌های کوچک به قیمت نفی یا تضعیف هویت کلان ملی را نیز نمی‌پذیرفت و تفرقه و خصومت بین اقوام و سیاست حذف را یک فاجعه می‌دانست. از این منظر، خرده هویت‌های قومی و هویت کلان ملی با هم در تعارض و تضاد نیستند؛ بلکه شکل‌گیری هویت کلان ملی منوط به پذیرش هویت‌های متکثر و تفاهم و تعامل مثبت و سازنده بین آن‌ها است. در نتیجه تعامل و تفاهم خرده فرهنگ‌ها و هویت‌های کوچک است که هویت کلان ملی شکل می‌گیرد. برای تقویت روند ملت‌سازی حکومت موظف است زمینهٔ تعامل مثبت بین هویت‌های قومی و فرهنگی را ایجاد نماید.

عدالت‌اجتماعی و انکشاف متوازن

عدالت‌اجتماعی و انکشاف متوازن خواستهٔ اصلی و بنیادین شهید مزاری بود. تمامی‌خواسته‌های شهید مزاری از این خواست بنیادین الهام می‌گرفت. از نظر شهید مزاری تاریخ گذشته این سرزمین هیچگاه شاهد تحقق عدالت نبوده است؛ نه ساختار سیاسی، عادلانه بوده است و نه ساختار اداری و نه رفتار عدالت محور با شهروندان صورت گرفته است. از این جهت، وی همواره از عدالت‌اجتماعی، انکشاف متوازن، تعدیل واحدهای اداری و انتخابات عادلانه سخن می‌گفت و آن را برای تمامی مردم افغانستان می‌خواست.

بر همه روشن است که بدون وجود عدالت و با حاکمیت تبعیض و یا استبداد و انحصار، سخن گفتن از وحدت ملی و ملت واحد یک شعار بی‌محتوا است که فقط به درد فریب می‌خورد و کتمان حقایق. وحدت ملی واقعی زمانی تأمین می‌شود که روابط بین دولت و ملت و ارتباط بین شهروندان بر مبنای عدالت و برادری تنظیم شود و همهٔ اقوام و بلکه همه افراد از حقوق برابر برخوردار باشند.

جمع بندی

ملت‌سازی یک پروسهٔ مداوم است که به هدف ایجاد و یا تقویت یک جامعه ملی منسجم و مبتنی بر ارزش‌ها و اهداف مشترک صورت می‌گیرد. از این جهت، ملت‌سازی می‌تواند همواره از مهم‌ترین موضوعات بحث‌های روز باشد. ما باید همواره روند ملت‌سازی در افغانستان را مورد بررسی قرار داده، تهدیدها و فرصت‌هایی را که در برابر آن قرار دارد به گونه علمی شناسایی و برای تحکیم وحدت ملی برنامه‌ریزی کنیم. این‌که ما ملت واحدیم و دارای سابقهٔ طولانی، هرگز از ضرورت این بحث علمی نمی‌کاهد.

شهید مزاری اولین کسی است که به این موضوع پرداخته است. وی ضمن نقد روند تاریخی ملت‌سازی در افغانستان با رویکرد جدید به فرایند ملت‌سازی نگریسته و اصول جدیدی را برای ملت‌سازی در افغانستان مطرح می‌کند، که مشارکت سیاسی، عدالت‌اجتماعی، پذیرش و احترام هویت‌های متکثر و تعامل و تفاهم این هویت‌ها از جمله مهم‌ترین آن‌ها است. بدون شک، تنها با یک چنین رویکرد است که ما می‌توانیم فرایند ملت‌سازی در افغانستان را به اتمام برسانیم و به همین جهت است که اگر شهید مزاری را «شهید وحدت ملی» بخوانیم، گزافه نگفته‌ایم.

بنیاد اندیشه

۱ . جاوید، محمد جاوید، (۱۳۹۳) احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبرشهید)، کابل: انتشارات امیری، ص. ۲۷۴.

چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان

محمد شفق خواتی

اشاره

سال‌ها تقلای جامعهٔ افغانستانی برای نیل به یک دولت با ثبات تاکنون به نتیجهٔ رضایت‌بخشی منتهی نشده است. به رغم اقدامات متنوع درونی و بیرونی در مقاطع گوناگون تاریخی افغانستان برای اعمار دولت مدرن، هنوز جامعهٔ افغانستانی در عرصهٔ دولت‌سازی به توفیق قابل توجهی دست نیافته است. مفهوم دولت و دولت‌سازی چیست و دولت‌سازی به چه نوع پروسه یا پروژه‌ای اطلاق می‌شود؟ افغانستان چه مسیری را در این عرصه پیموده و چه چالش‌هایی در برابر پدیدهٔ دولت‌سازی در افغانستان وجود داشته و دارد؟ سرانجام، راه عبور از این چالش‌ها چیست؟ در ذیل، این پرسش‌ها به صورت بسیار مختصر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱. مفهوم دولت: از دولت تا رژیم و حکومت

آن‌چه در ارتباط با مفهوم دولت قابل یادآوری است، تفکیک این مفهوم از دو مفهوم رژیم و حکومت و نیز کاربردهای متفاوت مفهوم دولت است. دولت در تعریف معمول و جاافتاده به لحاظ حقوقی-سیاسی، عبارت از پدیده‌ای است که شامل چهار عنصر است: حکومت، حاکمیت، سرزمین و جمعیت، اما مفهوم رژیم به مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای بنیادین سیاست اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، رژیم شامل اهداف دراز مدت مربوط به آزادی فردی و برابری جمعی است. این اهداف هم‌چنین ناظر بر این است که قدرت باید در کجا واقع و چگونه استفاده شود. این قواعد و هنجارها در قانون اساسی یک دولت، درج و تسجیل می‌شود و قانون اساسی نوع رژیم سیاسی یک کشور را مشخص می‌سازد. در اصلی‌ترین سطح، می‌توان رژیم را به دو قطب اقتدارگرا و دموکراتیک تقسیم کرد (اونیل، ۱۳۹۴: ۳۲). حکومت نیز عبارت از رهبران و نخبگانی است که به ادارهٔ امور دولت می‌پردازند. اگر دولت را ماشین سیاست دانسته و رژیم را برنامه‌نویسی یا نرم‌افزار سیاست بنامیم، حکومت در واقع کاربر، مجری و گردانندهٔ سیاست خواهد بود که شامل اعضای قوهٔ مقننه، رؤسای جمهور منتخب، نخست‌وزیران و یا شماری از دیکتاتورها که مراکز حکومتی را با زور و یا دیگر شیوه‌های غیردموکراتیک به دست آورده‌اند، می‌شود (اونیل، ۱۳۹۴: ۳۴).

با این حال، مفهوم دولت در ادبیات فارسی‌دری امروز، کاربردهای متنوعی یافته است که گاه ممکن است سبب ابهام و خطا در تعیین مراد شود. یک کاربرد دولت در ادبیات فارسی امروز، کاربرد در همان تعریف فوق است که ذکر شد؛

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اما علاوه براین، در افغانستان و ایران، مفهوم دولت، گاه به معنای کلیت نظام سیاسی شامل هرسه قوهٔ مجریه، مقننه و قضائیه به کار می‌رود. این کاربرد دولت، معادل کاربرد آن در زبان و ادبیات عربی است. در ادبیات امروز سیاسی عربی‌زبانان، دولت معادل نظام سیاسی و هرسه قوه است؛ اما در در کشور همسایهٔ ما، ایران، دولت در معنای اخص خود، به هیأت دولت یا قوهٔ مجریه و کابینه اطلاق می‌شود، چیزی که ما در ادبیات سیاسی خود به حکومت تعبیر می‌کنیم و دولت را اعم از حکومت تلقی می‌کنیم. در حقوق اساسی افغانستان و مطابق کاربرد مفهوم «دولت» و «حکومت» در قانون اساسی ما، دولت اعم از حکومت است؛ اما در ایران، در کاربرد اخص مفهوم دولت، حکومت اعم از دولت است.

نکتهٔ دیگری که باید اشاره کرد، اشکال دولت و حکومت است. اشکال دولت اغلب به انواع کشور اشاره دارد و بیشتر ناظر به جمعیت و جغرافیا است. از این جهت، بشر در طول تاریخ سیاسی خود، پنج نوع دولت را تجربه کرده است: دولت قبیله، دولت‌قصبه، دولت‌شهر، امپراطوری و دولت ملی، اما اشکال حکومت به نوع نظام سیاسی اشاره دارد و بیشتر ناظر به نوع رژیم است. انواع رژیم‌ها طیف بلندی را در بر می‌گیرد که یک سر طیف حکومت‌های استبدادی و در سر دیگر آن، حکومت‌های دموکراتیک است و هرکدام می‌تواند انواعی داشته باشد. حکومت‌های تیرانی، مشروطه، مطلقه، خلافت اسلامی، امارت اسلامی، حکومت کمونیستی، ولایت فقیه و... هرکدام بسته به میزان حضور عناصر دموکراتیک و استبدادی، در یک نقطه از این طیف ممکن است قرار گیرد.

مراد ما از دولت در این بحث، دولت مدرن و دولت ملی است. دولتی که از قرن پانزدهم به بعد و به خصوص بعد از قرارداد وستفالیا (۱۶۴۸) در اروپا ظهور کرد و به سراسر جهان تسری یافت. مراد ما از مفهوم دولت‌سازی نیز بیشتر ناظر به نهادسازی و اقداماتی مرتبط با سه عنصر حکومت است که در عین حال، از مبحث ملت‌سازی نیز نمی‌تواند، جدا تلقی شود.

در ارتباط با تعریف دولت مدرن، معروف‌ترین تعریف، تعریف ماکس وبر است. از منظر وبر، دولت عبارت است از یک اجتماع انسانی که (به گونهٔ موفقیت‌آمیز) ادعای انحصار استفادهٔ مشروع از زور فیزیکی درون یک سرزمین مفروض را دارد. هدف دولت وضع قواعد و اجرای مقررات است که برای اجرای مقررات، نیازمند استفاده از زور نیز است. از نظر میکدال، تعریف وبر از دولت، یک تعریف آرمانی است. میکدال در تعریف خود از دولت می‌گوید: «دولت یک میدان قدرت است که به وسیلهٔ استفاده یا تهدید به استفاده از خشونت مشخص می‌شود و با دو عامل شکل می‌گیرد: ۱. تصویر ذهنی (تصور سازمانی منسجم و کنترل‌گر در یک سرزمین، که نمایندهٔ ساکن در آن سرزمین است. ۲. اقدامات عملی بخش‌ها و اجزاء مختلف آن که گوناگون است (میکدال، ۱۳۹۵: ۲۴).

۲. نظریه‌های دولت

به منظور فراهم شدن زمینه برای بحث از چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان، اشاره بسیار مختصر در باب شکل‌گیری دولت به صورت عموم و دولت مدرن به صورت خاص، نیز نیاز است.

۲-۱. نظریه‌های عام دولت

نظریات عام دولت که به چگونگی ظهور پدیدهٔ دولت در جامعهٔ بشری پرداخته‌اند، به دو دسته قابل تقسیم‌اند: ۱. نظریات ارگانیک دولت و ۲. نظریات مصنوعی دولت.

نظریات ارگانیک دولت، دولت را یک پدیدهٔ طبیعی تلقی کرده‌اند که بدون طرح پیشین یا تصمیم فرد و یا گروه خاص، به صورت طبیعی پا به پای رشد زندگی بشر به وجود آمده است. چنان‌که از ازدواج یک زن و مرد خانواده به وجود می‌آید و سپس اجتماع بزرگ‌تر، ظهور و شکل‌گیری دولت نیز تداوم همین فرایند طبیعی است.

اما نظریات مصنوعی دولت، معتقدند که دولت به منظور رسیدن به اهداف و منافع خاصی، توسط انسان‌ها ساخته شده است و یک نیاز طبیعی نبوده است که طی فرایند طبیعی به وجود آمده باشد. خود این نظریات، به دو دسته قابل تقسیم‌اند: یکی نظریهٔ قرارداد اجتماعی است. اصحاب قرارداد (مانند ژان ژاک روسو، جان لاک و توماس هابز) معتقدند که انسان‌ها براساس یک قرارداد اجتماعی و به منظور تأمین امنیت و خروج از وضع طبیعی و جنگ بالفعل همه علیه همه (مطابق نظریهٔ هابز) و یا برای پیش‌گیری از ظهور جنگ و

بنیاد اندیشه

استیلای ناامنی و تلاش برای بهبود زندگی جمعی خود (مطابق دیدگاه لاک و روسو)، به تأسیس دولت پرداخته‌اند. بر این اساس، دولت نمایندهٔ منافع عمومی و وکیل مردم‌اند و انسان‌ها طی قراردادی، اختیار دفاع از خود را به دولت واگذارده‌اند.
در مقابل، مارکس نیز هرچند دولت را پدیدهٔ مصنوعی می‌داند؛ اما معتقد است که دولت ساخته‌شدهٔ دست انسان‌های معمول و برایند تصمیم جمعی و ارادهٔ همگانی نیست؛ بلکه ساختهٔ طبقات فرادست (سرمایه‌داران، فئودال‌ها و اربابان) است و به منظور تسلط بر طبقات فرودست (کارگران، سرف‌ها و دهقانان و برده‌ها) ساخته شده است.

۲-۲. نظریه‌های دولت مدرن

در باب ظهور دولت مدرن یا شیوه‌های دولت-ملت‌سازی نیز دو نوع نظریه وجود دارد که می‌تواند پیشینی تلقی شود و یا پسینی و ناظر به واقعیت‌های بیرونی که در عرصهٔ دولت‌سازی رخ کرده است:
الف. دولت‌سازی با نیروی درونی: اغلب کشورهای اروپایی و به خصوص اروپای غربی، ایالات متحدهٔ آمریکا، کانادا و بسیاری از کشورهای آسیایی، از جمله همسایگان ما مانند ایران، هندوستان، پاکستان، کشورهای آسیای‌میانه و...، با خواست، تصمیم، اراده، مدیریت، پتانسیل و ظرفیت درونی به دولت‌های کنونی تبدیل شده‌اند.
ب. دولت‌سازی با نیروی بیرونی: بسیاری از دولت‌های پسامنازعه، با کمک و هدایت کشورهای دیگر به دولت‌سازی پرداخته‌اند. ایالات متحدهٔ آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، به دولت‌سازی در اروپای غربی از جمله آلمان و نیز در آسیا (مانند ژاپان، کوریای جنوبی و...) کمک یا مداخله داشته است. پروسهٔ دولت‌سازی در عراق پساصدام و افغانستان پساطالبان نیز با مداخله و رهبری ایالات متحده و اتحادیه اروپا و ناتو آغاز شد که هنوز با چالش‌های جدی مواجه است. این چالش‌ها عمدتاً ریشه در ظرفیت پایین درونی و مشکلات داخلی دارد و تا حدودی نیز ممکن است متأثر از عوامل خارجی باشد.

۳. پیشینهٔ دولت ملی و پیشینهٔ مفهوم دولت‌سازی

چنان‌که اشاره شد، دولت مدرن ملی، از قرن پانزدهم تا نوزدهم در اروپا و غرب گسترش یافت و در قرن بیستم نیز در سراسر جهان تسری یافت. اکنون بیش از ۱۹۰ کشور در جهان وجود دارند که خود را دولت ملی می‌خوانند. اصطلاح دولت‌سازی (State – Building) نیز هرچند اصطلاحی است که از گذشته های دور مطرح بوده و پس از جنگ جهانی دوم و مداخلات ایالات متحده در بازسازی و رفرم کشورهایی مانند آلمان، کوریای جنوبی و حتا ژاپان به کار گرفته شد؛ اما از دههٔ ۱۹۹۰ به بعد، به ویژه هنگامی که ایالات متحده در سومالیا، بوسنی، کوزوو، افغانستان و عراق مداخله نظامی کرد، این مفهوم و اصطلاح بیشتر متداول شد.

۴. پیشینهٔ دولت‌سازی در افغانستان

در افغانستان، پدیدهٔ دولت‌سازی در دوران معاصر در چند مرحله آغاز شده و هر مرحله با چالش‌های مواجه بوده و به توفیقی دست نیافته است.

۴-۱. احمدشاه ابدالی و دولت در جامعهٔ قبیله‌ای

مؤسس دولت افغانی، احمدشاه ابدالی است؛ اما دولت وی، دولت به مفهوم دولت ملی یا مدرن نبود. از یک‌سو، به لحاظ قلمرو، این دولت یک امپراطوری بود و حتا داعیهٔ خلافت در سر داشت و این داعیه از نامهٔ احمدشاه به سلطان مراد عثمانی آشکار است (احمدشاه بابا، ۱۳۴۶) از سوی دیگر، به لحاظ ماهیت، سلطنتی که توسط احمدشاه ابدالی پایه‌گذاری شد، در واقع سلطنت مشترک سران و بزرگان قبایل و عمدتاً زیرشاخه‌های قبیلهٔ ابدالی بود، چیزی که بسیاری از

بنیاد اندیشه

دولت مدرن ملی، از قرن پانزدهم تا نوزدهم در اروپا و غرب گسترش یافت و در قرن بیستم نیز در سراسر جهان تسری یافت. اکنون بیش از ۱۹۰ کشور در جهان وجود دارند که خود را دولت ملی می‌خوانند.

محققین غربی مانند الفنستون، گریگوریان و روآ از آن به درستی به «کنفدراسیون قبایل» تعبیر کرده‌اند. گریگوریان می‌گوید: «پادشاهی درانی بیشتر به کنفدراسیون قبایل و خان‌ها شبیه بود تا به یک پادشاهی متمرکز. در نتیجه، سلطنت به وسیلهٔ سران گوناگون قبایل افغان و غیرافغان اداره می‌شد که اجرای پادشاهی فقط گله‌گشادبازی اقتدار بر روی آن‌ها بود» (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۹). الیور روآ نیز می‌گوید «دولت افغانستان در قرن هژدهم با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد. احمدشاه از طایفهٔ سدوزایی از قبیلهٔ پوپلزایی در سال ۱۷۴۷ کنفدراسیونی از قبیلهٔ ابدالی (درّانی) را برای فتح فضای میان ایران و شبه قارهٔ هند به دنبالش به راه انداخت» (روآ، ۱۳۶۹: ۲۹).

این دولت که با منازعهٔ دو قبیله درانی نهایتاً به دست برادران محمدزایی افتاد، به تدریج به مجموعه‌ای ملوک‌الطوایف تبدیل شد. پس از خانه‌جنگی‌های سدوزایی‌ها و ظهور ملک‌الطوایفی تمام عیار در عصر پس از امیر دوست‌محمدخان، عبدالرحمان برای دولت مقتدر ملی، تلاش کرد تا به قلع و قمع یا ادغام حریفان در حکومت مرکزی بپردازد که باز هم یک تجربهٔ ناکام بود.

۲-۴. پروسهٔ ناکام عبدالرحمان در عرصهٔ دولت‌سازی

عبدالرحمان نیز با منطق قبیله‌ای و رویکرد قومی در پایان قرن نوزدهم، با قتل‌های فجیع اقوام غیرپشتون و تا حدودی نیز سرکوب پشتون‌های غلجایی، استبداد را به تکامل رساند و به عنوان «امیرآهنین» و سنگ‌دل‌ترین سلطان در تاریخ افغانستان معروف شد. وی با اهدای بخشی از خاک افغانستان به هند بریتانوی، با کمک‌ها و حمایت‌های انگلستان توانست بر مابقی خاک افغانستان چرخ استبداد مطلقه و بی‌رحمانه‌ای را به گردش درآورد. رویکرد قوم‌گرایانه و قبیله‌محورانهٔ عبدالرحمان و نسل‌کشی بی‌سابقهٔ وی در مسیر تحکیم استبداد مطلقه، ملوک‌الطوایفی را تا حد زیادی تضعیف کرد؛ اما سبب ایجاد یک ملت واحد نشد؛ بلکه خود باعث ایجاد چرخهٔ دیگر از خصومت‌ها و کینه‌های قومی و قبیله‌ای در افغانستان گردید و پیامدهای آن تا امروز دامن جامعهٔ افغانستانی را رها نکرده است. حتی کینه‌ها و خصومت دو قبیلهٔ قدرت‌مند پشتون (ابدالی و غلجایی) نیز فروکش نکرده است.

۲-۴. پروسهٔ ناتمام امان‌الله خان در عرصهٔ دولت‌سازی

پروسهٔ ایجاد یک دولت ملی به صورت دقیق‌تر و دولت‌سازی از درون، توسط امان‌الله خان و محمود طرزی از سال ۱۹۱۹ شروع شد. امان‌الله هم‌گام و هم‌سو با شاهان و حاکمان تجددطلب معاصر خود مانند رضاخان در ایران و آتاتورک در ترکیه، تجددطلبی و اصلاحات از بالا را شروع کرد. وی اولین قانون اساسی افغانستان را با عنوان «نظام‌نامهٔ دولت علیه افغانستان» منتشر کرد و به تأیید لویه‌جرگه رساند؛ اما حرکت بی‌باکانهٔ او که از رضاخان و آتاتورک هم سریع‌تر حرکت می‌کرد، جامعهٔ سنتی، نهادهای مذهبی و سران قبایل را که امتیازات سنتی خود را از دست می‌دادند، در مقابل وی قرار داد. سران با نفوذ قبایل با همراهی تعدادی عالمان دینی، امان‌الله را تکفیر کردند و سپس با حمایت حبیب الله کلکانی معروف به بچه‌سقا، بساط سلطنت امانی را در سال ۱۹۲۹م برچیدند و مشروطهٔ دوم را نیز عقیم ساختند.

پس از آن، چندین رژیم دیگر (سلطنت مطلقه، مشروطه، نظام کمونیستی، دولت اسلامی و امارت اسلامی) در افغانستان یکی پی دیگری به سقوط و نابودی سوق داده شده‌اند و هیچ دولت فراگیری در افغانستان پا نگرفته است.

۳-۴. اجلاس بن و پروژهٔ ناتمام: دولت‌سازی با نیروی بیرونی

بعد از حادثهٔ یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و متعاقب آن حملهٔ ایالات متحده و متحدینش به افغانستان و سقوط امارت اسلامی طالبان، پروژهٔ دولت‌سازی توسط نیروی بیرونی آغاز شد. جامعهٔ جهانی به رهبری ایالات متحده، ضمن کمک‌های نظامی و نیز تلاش برای نهادسازی به صورت افقی (تشکیل دولت موقت، دولت انتقالی، تصویب قانون اساسی و فراهم شدن زمینهٔ حقوقی مناسب برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری) و عمومی (بازسازی اقتصادی، بازسازی اردوی ملی، پروسه DDR یا خلع سلاح عمومی، ادغام مجدد نیروها و سایر اقدامات) را در افغانستان برنامه‌ریزی و اجرا کردند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

با این حال، اکنون پس از گذشت دو دهه از فرایند دولت‌سازی با کمک خارجی، هنوز این فرایند ناتمام و مواجه با چالش‌های فراوان است. در ادامه، به چالش‌های عمده‌ای که برسرراه دولت‌سازی در افغانستان وجود دارد، به اختصار اشاره خواهد شد.

۵. چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان

چالش‌های عمدهٔ دولت‌سازی در افغانستان را به دو دسته عوامل درونی و بیرونی باید تقسیم کرد.

۵-۱. چالش‌های درونی

چالش‌های درونی و عوامل جامعه‌شناختی، از وزن و اهمیت بیشتری در عرصهٔ دولت‌سازی و ناکامی این پروسه در افغانستان برخوردار است که در ذیل به صورت گذرا در خصوص این چالش‌ها بحث خواهیم کرد.

۵-۱-۱. عوامل ذهنی

چنان‌که قبل اشاره شد، عوامل ذهنی دولت‌سازی، عبارتند از تصور سازمانی منسجم و کنترل‌گر در یک سرزمین، که نمایندهٔ ساکن در آن سرزمین است. جامعهٔ افغانستانی از لحاظ عوامل ذهنی لازم برای دولت‌سازی موفقانه، با مشکلات چندی مواجه است.

الف. عقل قومی-قبیله‌ای

اولین مشکل جامعهٔ افغانستانی در عرصهٔ دولت‌سازی، حاکمیت عقل سیاسی قومی-قبیله‌ای بر این جامعه است. این نوع عقلانیت، هیچ نسبتی با دولت مدرن و دولت ملی ندارد و در برابر روحیهٔ ملی و ملت شدن قرار می‌گیرد و ذاتاً با نهادهای مدرن و در تضاد است. عقل قومی و قبیله‌ای مبتنی بر روابط خونی و خویشاوندی است و نسب در آن تعیین‌کننده است. این مبنا، با دولت مدرن که شهروند محور است و در آن افراد انسانی با فردیت خود اصالت دارند و محور حکومت‌داری هستند، نسبتی برقرار نمی‌تواند.

ب. کنفدراسیون قبایل: سنجاق یا منگنهٔ حکومت‌داری

اسارت حکومت در چنگال سران قبایل، یکی از چالش‌های اصلی حکومت‌داری در افغانستان پس از ۱۷۴۷ بوده است. گریگوریان در مورد چالش‌های حکومت احمدشاه ابدالی که از ناحیهٔ سران قبایل ایجاد می‌شد، می‌گوید: «وی در منگنهٔ تضاد دشواری گیرآمده بود که نمی‌توانست خود را از آن رهایی بخشد. برای دوام قدرت و تقویت سلطنت به حمایت عشایر بزرگ افغان ضرورت داشت؛ اما در عین حال منافع درازمدت سلطنت ایجاب می‌کرد تا یک دولت متمرکز و قوی بر اساس مدل ایران تشکیل شود تا بر قبایل حکومت کند، نه این‌که ابزار دست آن‌ها باشد». (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۷۰) جانشینان احمدشاه در سال‌های بعد، دقیقا با همین منگنه مواجه بوده‌اند و حتی تا عصر کنونی این وضعیت یکی از خصایص اصلی حاکمیت در افغانستان است.

ج. مافیای سیاسی و اربابان قومی

در مقطع پساطالبانی، در ماهیت منگنه قبلی (سلطه سران قبایل بر حکومت) تغییری پیش نیامده است؛ اما دایرهٔ آن گسترش یافته و سران اقوام و اربابان قومی بر آن حلقه افزوده شده است. حامد کرزی و اشرف غنی دقیقاً در همان منگنه گرفتار بوده‌اند که احمدشاه و تیمورشاه گیر مانده بودند. تنها تفاوت عصر کرزی و غنی آن است که حامد کرزی به مثابهٔ یک ارباب و خان قبیله‌ای، نه تنها هیچ‌گاه تلاش نکرد این مناسبات را به هم بریزد؛ بلکه به تقویت آن پرداخت. از هر قوم و قبیله، تعدادی را با امتیاز دادن‌های متفاوت سیاسی و گاه با امتیاز سطحی مانند مشاورت، در اطراف خود به عنوان یک حلقه گرد آورد و فرهنگ عصر احمدشاه و تیمورشاه را بازتولید کرد؛ اما اشرف غنی تلاش ورزیده است تا خود را از این دام رها کند؛ اما هنوز موفق نگردیده و با چالش‌های جدی از سوی سران قبیله‌ای و اربابان قومی مواجه است.

بنابراین، در وضعیت کنونی، مشارکت سیاسی نیم‌بند و محدود سایر اقوام، در قالب ارباب‌سالاری قومی تجلی یافته است. به این مفهوم، که اربابان قومی کم و بیش در قدرت سهیم‌اند و نمایندهٔ اقوام تلقی می‌شوند. شهروندان متعلق به هر قومی، پس از عبور از این دروازه‌بان‌های قومی و تنها با تأیید و حمایت ایشان می‌توانند

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

به مناصب دولتی راه یابند. روندها در واقع تکرار همان منطق عصر احمدشاه و تیمورشاه است، با این تفاوت که سران اقوام غیرپشتون به سران قبایل پشتون افزوده شده است و تا حدودی شریک قدرت شده‌اند. تغییر ماهوی خاصی رخ نداده است، اگر تغییری هم به میان آمده باشد، درواقع، کنفدراسیون قبایل، به کنفدراسیون قومی–قبیله‌ای تغییر ماهیت داده است. دروازه‌بانی و نمایندگی از اقوام و قبایل هم‌چنان ماهیت وراثتی دارد. نهادهای صوری دموکراتیک (انتخابات، احزاب سیاسی و...) ایجاد شده است؛ اما ماهیت نظام سیاسی هنوز سنتی و متکی بر ارزش‌های قبیله‌ای است و سران اقوام و قبایل، به جهت‌دهی قومی و قبیله‌ای آرا می‌پردازند. برای ورود به یک پست اداری، شایستگی و توانایی هیچ دردی را درمان نمی‌کند و متقاضی باید حداقل چندین ماه و گاه بیش از یک‌سال مکرر دروازه به دروازهٔ اربابان رفته و دور دفتر یا منزل آنان چندین بار طواف کنند تا مورد رأفت و حمایت یک ارباب یا چند ارباب قرار گرفته و نهایتاً در پستی که ثبت نام کرده‌اند، قرار گیرند. این فرایند کاملاً به یک امر طبیعی و نهادینه تبدیل شده و به صورت اتوماتیک، افراد از فردای ثبت نام برای یک پست اداری، به گردش نزد اولیای سنت و اربابان صاحب‌نفوذ آغاز می‌کنند.

بنابراین، در دولت‌های شکننده مانند افغانستان، اربابان قومی و قبیله‌ای یا به تعبیر لوتار بروگ، نخبگان خودمحور، یکی از چالش‌های اساسی دولت است. این طیف در قالب مافیای سیاسی و اربابان قومی، خود معیار زندگی‌شان را براساس معیار کشورهای توسعه‌یافته تنظیم می‌کنند؛ اما سطح زندگی مردم‌شان بسیار اسف‌بار است. بنابراین، خصوصیت این نوع جوامع، حکومت ضعیف، نخبگان فاسد و مردم بدون مرجع و پاسخگو است (بروک، ۱۳۹۴).

اولین مشکل جامعهٔ افغانستانی در عرصهٔ دولت‌سازی، حاکمیت عقل سیاسی قومی-قبیله‌ای بر این جامعه است. این نوع عقلانیت، هیچ نسبتی با دولت مدرن و دولت ملی ندارد و در برابر روحیهٔ ملی و ملت شدن قرار می‌گیرد و ذاتاً با نهادهای مدرن و در تضاد است.

د. شخصی شدن و خانوادگی شدن سیاست

علاوه بر این، سیاست در افغانستان به یک امر شخصی و خانوادگی تبدیل شده است. شخصی شدن و خانوادگی شدن سیاست، از شخصی شدن و خانوادگی شدن تحزب نشأت می‌گیرد. احزاب قومی امروز به دستگاه تأمین منافع شخصی و خانوادگی افراد تبدیل شده است. رهبری حزب وراثتی است و پس از مرگ هر رهبر حزبی، به صورت اتوماتیک فرزند رهبر قبلی جای‌گزین پدرش می‌شود و حتا در حیات رهبر، فرزندش نقش ولی‌عهدی حزبی را به عهده دارد. اگر رهبر حزبی فرزند بزرگ و بالغ نداشته باشد، برادر جای برادر متوفی را می‌گیرد. مناصب دولتی هر رهبر حزبی نیز پس از مرگش به فرزند یا برادرش منتقل می‌شود. بحث تناسب، تخصص و شایستگی به هیچ وجه در میان نیست. آن‌چه تعیین‌کننده است، تنها یک عنصر است که همانا نسبت و رابطهٔ خونی است. اغلب فرزندانِ اربابان قومی در مناصب سیاسی و گلوگاه‌های قدرت حضور دارند و این نمایندگی از اقوام تلقی می‌شود و هیچ عضو عادی یک قوم نمی‌تواند جای فرزندان اربابان قومی را اشغال کند.

هـ. فقدان قرارداد اجتماعی: وضعیت شبه طبیعی و جنگ همه علیه همه

مبنای دولت‌های مدرن ملی و دموکراسی‌های کنونی، قرارداد اجتماعی است. قرارداد اجتماعی بر این فرض استوار است که افراد جامعه پس از درک منافع و ضرورت‌های معطوف به بقای حیات خود، تصمیم می‌گیرند دولت را به عنوان نمایندهٔ منافع جمعی، به رسمیت بشناسند. مطابق نظریه، دولت محصول کوشش سنجیدهٔ انسان جهت برقراری نظم، امنیت و آزادی است و این دولت اقتدار خود را از رضایت مردمی می‌گیرد که از راه یک قرارداد اجتماعی به او اعطاء شده است. این قرارد هرگز ممکن است رسمی و در یک مقطع زمانی و مکان مشخص نباشد؛ اما یک امر ذهنی است. به لحاظ ذهنی و فکری،

بنیاد اندیشه

ساکنان یک سرزمین به این درک می‌رسند که از وضعیت جنگ همه علیه همه یا خوف از چنین وضعیتی، برخی اصول را بپذیرند که اغلب در قانون اساسی تجلی پیدا می‌کند و در واقع، قانون اساسی محصول چنین قراردادی است. در افغانستان تاکنون چنین قراردادی شکل نگرفته است. به رغم آن‌که از یک قانون اساسی مناسب برخوردار هستیم، هنوز به هنجارها، اصول و قواعد موجود در آن، تمکین نداریم. نه تنها گروه‌های مخالف مسلح دولت، بلکه حتا منسوبین به نظام کنونی و کارگزاران نظام و سیاست‌ورزان و شهروندان به ظاهر وفادار به قانون اساسی و نظام مبتنی برآن، متعهد به اصول مندرج در قانون اساسی و پای‌بند به اصول و محتوای قرارداد اجتماعی نیستند. این عدم وفاق ذهنی، خود یکی از چالش‌های بنیادین سامان‌یابی دولت در افغانستان است.

و. مرکزگریزی یا منازعهٔ مرکز - پیرامون

از زمان احمدشاه ابدالی تا اکنون، یکی از چالش‌های اصلی دولت‌سازی، مرکزگریزی و منازعهٔ مرکز- پیرامون بوده است. در عصر احمدشاه و تیمورشاه، به رغم مرکزگریزی‌های سران قبایل، تا حدودی سلطهٔ دولت مرکزی بر قلمرو تحت حاکمیتش محقق شد؛ اما پس از مرگ تیمورشاه و در عصر محمدزائیان، مرکزگریزی شدت یافت و به ملوک‌الطوایفی تمام عیار منجر شد. عبدالرحمان به این ملوک‌الطوایفی پایان بخشید؛ اما ناکامی او در ملت‌سازی و رویکرد قبیله‌محورانه موجود در دولت، سبب شد که به تدریج دوباره جزیره‌های قدرت و ملوک‌الطوایفی به اشکال گوناگون ظهور کند و دولت‌های بعدی نتوانستند بر این چالش فایق آیند. اکنون نیز جزایر قدرت پابرجاست و سیاست‌مردان افغانستان اغلب در خارج از رینگ و میدان به بازی پرداخته‌اند و قانون اساسی دور زده شده است. ارتباطات خارجی خارج از ساختار دولت، مذاکرات خارج از ساختار با مخالفان مسلح دولت و بسا اقدامات خارج از چارچوب قانون اساسی، مصادیق این نوع بازی در خارج از رینگ است که همواره به تضعیف دولت منجر شده است.

> **مبنای دولت‌های مدرن ملی و دموکراسی‌های کنونی، قرارداد اجتماعی است. قرارداد اجتماعی بر این فرض استوار است که افراد جامعه پس از درک منافع و ضرورت‌های معطوف به بقای حیات خود، تصمیم می‌گیرند دولت را به عنوان نمایندهٔ منافع جمعی، به رسمیت بشناسند.**

ز. استعمارنشدگی

بر خلاف تصور رایج، افغانستان هیچ وقت به صورت کامل استعمار نشد و همین استعمارنشدگی، یکی از عوامل شکست در عرصه دولت‌سازی است. دلیل این امر آن است که در بسیاری جوامعی که پتانسیل و ظرفیت درونی برای خلق نهادهای مدرن وجود نداشته است، عامل استعمار در کنار زیان‌های اقتصادی و استثمار آن‌ها، پس از ختم استعمار، میراث نسبتاً مفیدی را نیز برجای گذاشته‌اند. به عنوان مثال، وجود نهادها و یک فرهنگ اداری، زیرساخت‌هایی مثل خط آهن، کارخانه‌ها و مراکز تولیدی و از جمله کارخانه‌های تولید اسلحه، چیزی بود که از بریتانیا برای هند به میراث ماند. هند امروزی بر اساس همان بنیادها دولت مستقل خود را پایه‌گذاری کرد و به توسعه دست یافت؛ اما افغانستان در عصر عبدالرحمان سیاست خارجی خود را به بهای بخشش بخشی از خاک خود به هند بریتانوی، در کنترل بریتانیا قرار داد؛ اما آن بریتانیا به جز کمک نقدی ماهانه به دربار، هیچ تعهد یا اقدامی در زمینهٔ ساختن زیرساخت‌های لازم در درون افغانستان نداشت. بر این اساس، افغانستان ماند و امیر مستبدش که با ظرفیت‌ها و رویکرد او، هیچ نوع توسعه، پیشرفت و نهادسازی در درون ممکن نبود و تنها به تحکیم یک حکومت مستبد منجر شد. وقتی بریتانیا از منطقه خارج شد، برعکس وضعیت در هند، در افغانستان هیچ اثر مثبتی در عرصه نهادسازی، زیرساخت و لوازم یک دولت مقتدر، بر جای نگذاشت.

ح. چالش انحصار و رویکرد خودیاری

چالش انحصار کاربرد خشونت و رویکرد خودیاری در تأمین امنیت از چالش‌های دیگر دولت‌سازی در افغانستان بوده

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

است. فقدان انحصار کارآمد برای اعمال قدرت مشروع، راه را برای توسل به خودیاری به عنوان روشی برای تأمین امنیت باز می‌کند. خودیاری برای تأمین امنیت، به نوبهٔ خود موجب ناامنی می‌شود و ناامنی نیز به سهم خود منجر به اتخاذ سیاست‌هایی می‌گردد که مبتنی بر قبیله‌گرایی، حامی پروری و کسب پشتیبانی از طریق بسیج هویت‌های قومی یا مذهبی است. مشخص است که این اقدامات ویژگی‌های ساختارشکنندگی این دولت‌ها را تقویت می‌کند. بدین ترتیب، مشکل انحصار خشونت موجب ایجاد و بقای دولت‌های شکننده می‌شود. خشونت و شکنندگی در این دولت‌ها، رابطهٔ هم‌افزایی دارند؛ به این معنا که خشونت موجب شکنندگی دولت و شکنندگی دولت هم به نوبه خود زمینهٔ گسترش خشونت را فراهم می‌آورد و دولت‌سازی را به تعویق می‌اندازد.

۲-۱-۵. عوامل محیطی

موقعیت ژئوپلیتیکی خطیر و منازعه منطقه‌ای و خارجی بر سر منابع و فقدان ظرفیت حکومت‌های ناکارآمد و ضعیف برای استفاده از این موقعیت و منابع، از مشترکات دولت‌های شکننده از جمله افغانستان است. لوتار بروک، از نفرین منابع و چالش معادن و بازار در این نوع کشورها سخن می‌گوید. تجارت منابع طبیعی برای تهیهٔ سلاح و اعمال خشونت توسط نخبگان خودمحور، نفرین منابع است که در فرایند آن، موهبت و نعمت منابع سرشار طبیعی تبدیل به یکی از ریشه‌های مصیبت و نقمت برای مردم می‌شود. با در نظر گرفتن این موضوع که بزرگ‌ترین دلالان سلاح، کشورهای عضو دائم شورای امنیت هستند. موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان، معادن سرشار آن و اخیر هم متغیر مواد مخدر و تریاک، یکی از عوامل شکنندگی دولت و ظهور گروه‌های مافیایی ضد ثبات شده است.

> **نکتهٔ ضروری آن است که از برداشت سنتی به مفهوم یک‌پارچه‌سازی مردمان این سرزمین برای ملت شدن، پرهیزکنیم. به این معنا که لزوماً ملت به معنای یک دست شدن هویتی و زبانی افراد نیست.**

۲-۵. عامل خارجی

چنان‌که لوتار بروک اشاره کرده است، در دورهٔ استعمار نظام‌های مختلف پیشااستعماری در مناطقی که امروزه به عنوان دولت‌های شکننده می‌شناسیم، مورد دستکاری و تغییرات اقتدارگرایانه قرار گرفت و مرزهای استعماری کلیت و انسجام سیاسی و اجتماعی آن‌ها را فروپاشید. با پایان استعمار و آغاز موج استقلال‌طلبی، ناگزیر در این مناطق کشورهایی به ظهور رسیدند که نه هویت ملی منسجم در چارچوب مرزهای سیاسی تعیین‌شده داشتند و نه دولت‌های حاکم در آن‌ها از توانمندی لازم برای اعمال کنترل سرزمینی و انحصار اعمال خشونت در معنای وبری برخوردار بودند. در دورهٔ جنگ سرد نیز هرکدام از بلوک‌های قدرت شرق و غرب منافع خاص خود را در دولت‌های شکننده، از جمله افغانستان، که حالا کشورهای جهان سوم نام گرفته بودند، دنبال می‌کردند و از این روی، کمک‌های آن‌ها به این دولت‌ها که اغلب ماهیت نظامی داشت، نه در خدمت ترمیم شکنندگی این دولت‌ها، بلکه عمدتاً در خدمت گسترش خشونت و تقویت قدرت نخبگان خودمحوری قرار می‌گرفت که منافع کوتاه‌مدت خود و حامیان‌شان را بر منافع درازمدت کشور و توسعهٔ پایدار آن ترجیح می‌دادند؛ لذا در این دوره، دولت‌های شکننده شاهد برخی ناآرامی‌ها، درگیری‌های مسلحانه و کودتاهایی بود که با هدایت و حمایت قدرت‌های خارجی صورت می‌پذیرفت. با فروپاشی اتحاد شوروی و به ویژه بعد از یازدهم سپتامبر نگاه قدرت‌های خارجی به دولت‌های شکننده از یک رویکرد مبتنی بر بی‌ثباتی داخلی به گفتمان امنیت‌محور تغییر یافت. در این دوره، دخالت‌های خارجی در حد وسیعی از طریق حکومت‌ها و رسانه‌ها در دولت‌های شکننده دنبال شده و در این میان، ماهیت خشونت‌های موجود در این دولت‌ها را دستمایهٔ توجیه نوع خاصی از دخالت قرار داده‌اند. امروزه این دخالت‌ها زیر نام نگرانی‌های بشرودوستانه صورت می‌پذیرند.

بنیاد اندیشه

۶. راهکارهای دولت‌سازی در افغانستان

بحث تفصیلی در باب راهکارهای دولت‌سازی در این یادداشت مختصر ناممکن است و تنها به سه نکته به صورت مختصر اشاره می‌کنیم.

۶-۱. عبور از ملیت به شهروندی

نکتهٔ ضروری آن است که از برداشت سنتی به مفهوم یک‌پارچه‌سازی مردمان این سرزمین برای ملت شدن، پرهیز کنیم. به این معنا که لزوماً ملت به معنای یک دست شدن هویتی و زبانی افراد نیست. تلاشی که نه تنها در افغانستان، بلکه حتا در ایران و ترکیه تا حد زیادی ناکام بوده است و هنوز پیامدهای یک‌پارچه‌سازی در این دو کشور در قالب مبارزات مسلحانه PKK و گرایش پان‌ترکیسم یا چالش کردها در ایران قابل انکار نیست. عمدتاً عقلانیت قومی-قبیله‌ای تمایل به یک‌پارچه سازی دارد و برای عبور از عقلانیت قبیله‌ای و منطق قومی، نیازمند به رسمیت شناختن تکثر هویتی هستیم. البته ملی‌گرایی و وطن‌پرستی لزوما با تقلا برای ملت‌سازی از مسیر یک‌پارچه‌سازی و پروژهٔ محو و ادغام مساوی نیست. روحیهٔ ملی با تکثرگرایی و احترام به تنوع میسور است و این جزو لوازم عصر جهانی‌شدن و دنیای امروزی است. تجارب تاریخی ثابت ساخته است که یک‌پارچه‌سازی ناممکن است و منجر به تنش و تضاد بیشتر خواهد شد. امروز ایالات متحده آمریکا به لحاظ هویتی، یک جامعه متکثر است؛ اما ارزش‌های مبتنی بر حقوق بشری و حقوق شهروندی (ارزش آزادی و پلورالیزم) و تعهد به یک قانون اساسی، از جامعهٔ آمریکایی یک ملت قدرت‌مند ساخته است، بدون آن‌که محو هویتی، ادغام و یا یک‌پارچه‌سازی در آن شکل گرفته باشد.

۶-۲. عبور نسلی: از ارباب‌سالاری به سوی شایسته‌سالاری

تا زمانی‌که اربابان قومی در قالب مافیای سیاسی و احزاب خانوادگی دست شان از سیاست افغانستان کوتاه نشده و شایسته‌سالاری و مشارکت نسل جدید و تحصیل‌یافته به عنوان شهروند، تحقق نیابد، دولت‌سازی نیز ره به جایی نخواهد برد. شایسته‌ها نه به خاطر تعلق به این قوم یا آن قوم و از کانال دروازه‌بان‌های قومی، بلکه بر اساس لیاقت و شایستگی خود باید وارد حکومت شوند و جای‌گزین اربابان قومی گردند. در طول پنج سال گذشته، اقدامات رئیس جمهور غنی در این عرصه، تا حدود به لحاظ وجه سلبی (به حاشیه کشاندن نسبی اربابان قومی)، اقدامات رو به پیش بوده است؛ اما به لحاظ وجه ایجابی (مشارکت عادلانهٔ شایسته‌گان) هنوز اقدامات مؤثری انجام نیافته است. بسیاری از شایسته‌گان نسل جدید هنوز خود را در دولت نیافته‌اند و احساس بی‌عدالتی می‌کنند.

۶-۳. عدالت ابزاری

عدالت حتاً اگر نه به عنوان یک فضیلت اخلاقی و با توجیه فلسفی، حداقل با نگاه ابزاری هم که باشد، به عنوان یک عامل کارآمد برای دولت‌سازی، ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی، نیاز جدی جامعهٔ افغانستانی است. ارزش ذاتی و اخلاقی عدالت را هم اگر کنار بگذاریم، به لحاظ کارآمدی، تا زمانی‌که افراد و گروه‌های اجتماعی احساس محرومیت، تبعیض و بی‌عدالتی داشته باشند، ثبات سیاسی و دولت‌سازی، ناممکن خواهد بود و هر روز چالش جدیدی بر سر راه حکومت ایجاد خواهد شد. تجربهٔ سه قرن اخیر و به خصوص چهل سال اخیر، نشان می‌دهد که احساس محرومیت و حس بی‌عدالتی یکی از سرچشمه‌های اصلی بحران در کشور بوده است.

منابع

۱. ابدالی، احمدشاه (۱۳۴۶). نامه احمدشاه بابا به نام سلطان مصطفی ثالث عثمانی و تفسیر آن، به اهتمام غلام‌جیلانی جلالی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

۲. اونیل، پاتریک (۱۳۹۴). مبانی سیاست تطبیقی، ترجمهٔ سعید میرترابی، چ۱، تهران: نشر قومس.

۳. بروک، لوتار و همکاران (۱۳۹۴). دولت‌های شکننده، ترجمه احمد رشیدی، چ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۴. روآ، الیور (۱۳۶۹). افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: انتشارات قدس رضوی.

۵. گریگوریان، وارتین (۱۳۸۸). ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.

۶. میکدال، جوئیل (۱۳۹۵). دولت در جامعه، ترجمه محمدتقی دلفروز، چ۱، تهران: انتشارات کویر.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری
و نفی تبعیض به عنوان استراتژی ملت‌سازی

صادق باقری

چکیده

تبعیض یکی از پدیده‌های منفور و چالش برانگیز کشور ما است. شاخص‌ترین نوع تبعیض که اقلیت‌های کشور، به خصوص هزاره‌ها به طور مداوم از آن رنج برده‌اند، تبعیض قومی است. تبعیض قومی در کشور ما همواره با انگیزه‌های پست و نژادگرایانه اعمال نشده است؛ در مقاطع مختلف قرن بیستم دولت مردان و نخبگان کشور ما، در پوشش ملت‌سازی و تقویت عناصر نرم‌افزاری دولت-کشور، سیاست تبعیض پیشه کرده‌اند. شهید مزاری در کمال همسویی با نظریه‌های علمی قرن نوزدهم در مورد ملت‌سازی و الزامات عصر جهانی شدن، علیه این سیاست سخن گفته است. به باور شهید مزاری تنها راه موجود پیش روی اقوام افغانستان برای تبدیل شدن به ملت واحد قبول موجودیت همدیگر است. استقرار دولت-کشور با ثبات و پایدار در گرو مشارکت عادلانهٔ اقوام در قدرت عمومی است. ملت‌سازی در افغانستان از طریق استحالهٔ هویت‌ها در هویت واحد، جابه‌جایی‌ها، اکثریت‌سازی و توسل به تبعیض سیستماتیک ممکن نیست. این کار در عمل هم نتیجهٔ عکس داده است. علاوه بر این، سیاست تبعیض یا تبعیض سیستماتیک در نظم جهانی امروز مصداق یکی از جرایم بین‌المللی است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱. کلید واژهٔ «تبعیض» در ادبیات شهید مزاری

تبعیض یکی از کلید واژه‌های مهم در ادبیات شهید مزاری است. واژهٔ تبعیض و آن‌چه به این حوزهٔ معنایی مرتبط است بیشترین کاربرد را در بیانات و سخنرانی‌های ایشان داشته است؛ واژه‌ها و عباراتی چون بی‌عدالتی، ظلم، برتری‌جویی، قدرت‌طلبی، افزون‌خواهی، ستم‌های چندین قرنه، سیاست حذف، مقابله با منطق حذف، انحصارطلبی، حقوق همهٔ

ملیت‌ها، برادری همهٔ ملیت‌ها، تثبیت حقوق همهٔ ملیت‌ها، حق شرکت در تعیین سرنوشت برای همه، مشارکت همگانی، عدالت‌اجتماعی، تأمین عدالت‌اجتماعی، قانونی که حقوق همه را در نظر بگیرد، نظام مبتنی بر مشارکت همگانی و....

کاربرد زیاد واژهٔ تبعیض و معادل‌ها و متضادهای آن در ادبیات گفتاری شهید مزاری حکایت از واقعیت‌های تلخ و تأسف‌بار گذشتهٔ افغانستان دارد. ایشان دریافته بود که تاریخ افغانستان قصهٔ بی‌پایان درد و رنج تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ستم‌کاری‌های مسلسل و مکرر بوده است. البته ایشان به تبعیض و بی‌عدالتی‌های گذشته نگاه عاطفی و اخلاقی نداشته است. تمرکز بر تاریخ گذشته کشور از زاویهٔ تبعیض، ستم، انحصارطلبی، حذف قومی و... نتیجهٔ نگاه ژرف آسیب‌شناسانه سیاسی وی است. صرف نظر از ابعاد اخلاقی، عاطفی و انسانی تبعیض، شهید مزاری بر این باور بود که تبعیض سیستماتیک قومی به لحاظ سیاسی بزرگ‌ترین ضربه را به منافع جمعی و رشد ملی مردم افغانستان وارد آورده است. تبعیض و بی‌عدالتی گسترده و مداوم در افغانستان باعث شده است اقوام از هم فاصله بگیرند، کینه‌جویی‌ها و دشمنی‌های قومی حالت تاریخی به خود بگیرد و شکاف‌های عمیق اجتماعی به وجود آید. تداوم این وضعیت شوم و نامبارک، آیندهٔ سیاسی افغانستان را با خطر تباهی مواجه می‌سازد. تا زمانی که این بحران مهار نشود، هیچ استراتژی و پلان عملیاتی نمی‌تواند، امنیت، ثبات و توسعه این کشور را تضمین کند. بنابراین، انگیزه، نگاه ژرف، دقیق و عمیق شهید مزاری به پدیدهٔ تبعیض و پیامدهای منفی ناشی از آن در تاریخ گذشته، یافتن راه حل برای آیندهٔ سیاسی کشور است.

۲. اعمال سیاست تبعیض به عنوان استراتژی ملت‌سازی

تبعیض و بی‌عدالتی در تاریخ معاصر افغانستان اولاً تنها در مورد هزاره‌ها اعمال نشده است؛ تنوع قومی و تکثر فرهنگی و مذهبی از یک طرف و استفادهٔ ابزاری بسیاری از حاکمان از ابزار قومیت و مذهب از جانب دیگر، باعث شده است اعمال تبعیض به طور وسیع، متنوع، مداوم و در سطوح و لایه‌های مختلف، صورت گیرد. دلیل عمدهٔ استفادهٔ ابزاری از عنصر قومیت و مذهب تعلق حاکمان تبعیض پیشه به قوم خاص و توارثی بودن حاکمیت آن‌ها بوده است. میراث‌داران ناتوان و فاقد هنر و مهارت‌های حکمرانی بایسته، برای تحکیم پایه‌های قدرت‌شان مدام از عنصر قومیت و مذهب به صورت ابزاری سود جسته‌اند؛ مدام حس برتری‌جویی و انحصارطلبی قومی را تحریک و از نفرت و نفاق اجتماعی حاصل از آن، بهرهٔ سیاسی برده‌اند. به همین دلیل تبعیض، بی‌عدالتی و حق‌کشی تنها در مورد هزاره‌ها اعمال نشده است. قومیت‌های مختلف و اقلیت‌های دینی، مذهبی و فرهنگی گوناگون، هرکدام از این رنج و عذاب فراگیر سهم خود را داشته‌اند؛ اما در این میان هزاره‌ها به دلیل تمایز و دوگانهٔ قومی و مذهبی، رنج مضاعف متحمل شده‌اند؛ تبعیض مذهبی و بیشتر تبعیض قومی، هم با انگیزه‌های پست و غیرانسانی و هم با نیت خیر، در حق‌شان روا داشته شده است.

> **تبعیض و بی‌عدالتی در تاریخ معاصر افغانستان اولاً تنها در مورد هزاره‌ها اعمال نشده است؛ تنوع قومی و تکثر فرهنگی و مذهبی از یک طرف و استفادهٔ ابزاری بسیاری از حاکمان از ابزار قومیت و مذهب از جانب دیگر، باعث شده است اعمال تبعیض به طور وسیع، متنوع، مداوم و در سطوح و لایه‌های مختلف، صورت گیرد.**

ثانیاً، تبعیض و ناروایی‌های قومی همیشه با انگیزه‌های پست و نژادگرایانه اعمال نشده است؛ در تاریخ افغانستان بخشی از بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها نتیجهٔ انحطات اخلاقی بوده‌اند و با انگیزه‌های منفعت‌طلبی، افزون‌خواهی، خوی غارتگری و اندیشهٔ توسعهٔ سلطهٔ قومی انجام شده است. در بخشی از این نوع اعمال تبعیض احتمالاً دولت مردان وقت، نقشی نداشته‌اند. این یک امر طبیعی است؛ در هر جامعهٔ رشد نایافته

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

که تکثر قومی و تنوع فرهنگی وجود دارد، اقلیت‌ها کم و بیش در معرض تبعیض و بی‌عدالتی قرار می‌گیرند؛ اما بدبختانه دلایل و شواهد قطعی حاکی از آن است که در افغانستان حداقل بخشی از این نوع تعرضات، تعدی‌ها و محروم سازی‌های قومی و تباری در اثر دستورات، تشویق‌ها و تحریک‌های مستقیم و غیرمستقیم حاکمان تبعیض‌پیشه صورت گرفته است. علاوه براین، یک بخش قابل توجهی از تبعیض‌های ناروا در مقاطع مختلف تاریخ نوین افغانستان به طور سیستماتیک و با نیت خیر اعمال شده است. در مقاطع مختلف قرن بیستم دولت مردان و نخبگان کشور، در پوشش ملت‌سازی و تقویت عناصر نرم‌افزاری دولت-کشور، سیاست تبعیض پیشه کرده‌اند. بنابراین، این نوع تبعیض اولاً، با انگیزهٔ شرافت‌مندانه اعمال شده است. ثانیاً، اعمال‌کنندگان براین باور بوده‌اند که اعمال این‌گونه تبعیض نه تنها به نفع قوم ذینفع و دارای اکثریت نسبی، بلکه به نفع قوم محروم و قربانی تبعیض هم ختم می‌شود. ثالثاً، به همین دلیل نظریه‌پردازان و اعمال‌کنندگان این‌گونه تبعیض تنها به قومیت ذینفع تعلق ندارند. چه بسا که نخبگانی از اقوام قربانی نیز جزء نظریه‌پردازان، تشویق‌کنندگان و یا مجریان این نوع تبعیض بوده باشند. رابعاً، این‌گونه تبعیض به طور سیستماتیک و به صورت یک استراتژی اعمال می‌شود. منظور از سیستماتیک بودن تبعیض این است که بر اساس فکر قبلی، در مقیاس وسیع و در قالب یک پلان عملیاتی خاص انجام شود. طراحان و مجریان این نوع تبعیض قاعده در رأس هرم قدرت قرار داشته و از صلاحیت اجرایی کافی برخوردار بوده و کار را به طور سازمان یافته انجام می‌دهند. اعمال این نوع تبعیض ابتکار دولت مردان افغانستان در قرن بیستم نبود. تفکر و رویهٔ اعمال تبعیض سیستماتیک به منظور ملت‌سازی و تحکیم پایه‌های دولت-کشور، ریشه در تجربهٔ ناکام کشورهای اروپایی در قرن نوزده و قبل از آن دارد.

۳. دکترین انحلال فرهنگی اقلیت‌ها در فرایند ملت‌سازی

پدیدهٔ دولت-ملت به اواسط قرن هفدهم میلادی در اروپا باز می‌گردد. بعد از صلح وستفالیا رؤیای استقلال‌طلبی تعدادی از مردمان سرزمین‌های اروپا عملی شد. بخش‌هایی از قارهٔ اروپا که مردم آن از یک پارچگی فرهنگی و همبستگی اجتماعی بیشتر برخوردار بودند دولت-کشورهای مستقل تشکیل دادند. دامنهٔ تأثیرگذاری این تحول که نتیجهٔ روشن‌اندیشی و نوگرایی در اروپا بود، به تدریج وسعت یافت و سرانجام بعد ازحدود یک قرن، اندیشهٔ ملی‌گرایی و تشکیل دولت-کشور براساس شعاع وجودی ملت واحد، فراگیرشد. فراگیر شدن ایدهٔ دولت-کشور و دولت ملی، اندیشه ملت‌سازی را به همراه داشت.

پدیدهٔ دولت-ملت به اواسط قرن هفدهم میلادی در اروپا باز می‌گردد. بعد از صلح وستفالیا رؤیای استقلال‌طلبی تعدادی از مردمان سرزمین‌های اروپا عملی شد. بخش‌هایی از قارهٔ اروپا که مردم آن از یک پارچگی فرهنگی و همبستگی اجتماعی بیشتر برخوردار بودند دولت-کشورهای مستقل تشکیل دادند.

ملت‌سازی در سرزمین‌هایی که به لحاظ قومی، زبانی و فرهنگی جمعیت همگون را در خود جای داده و در زیست جمعی از سابقهٔ تاریخی طولانی برخوردار بودند، با دشواری خاصی مواجه نبود. دولت مردان و نخبگان عموماً از طریق کار فرهنگی و برنامه‌های آموزشی و تربیتی، حالت جامعه‌پذیری افراد را تقویت و همبستگی اجتماعی و روح جمعی ملی را ارتقاء می‌بخشیدند. درنتیجه، موانع موجود برسرراه استقرار دولت ملی و تداوم ثبات و پایداری دولت-کشورهای مورد نظر برطرف می‌شد.

چالش جدی در سرزمین‌هایی مطرح بود که تکثر قومی و تنوع فرهنگی و زبانی وجود داشت. در جوامع متکثر، ایجاد انسجام و همبستگی کافی برای سامان دادن یک دولت-کشور با ثبات، پایدار و مستحکم کار دشوار می‌نمود. در نتیجه، صاحب‌نظران برای عبور از این چالش، نظریات و

دیدگاه‌های متفاوتی را پیش‌کش کردند. یکی از این دیدگاه‌ها دکترین انحلال فرهنگی اقلیت‌ها و ادغام آن‌ها در فرهنگ بزرگ‌تر بود. طرفداران دکترین انحلال و ادغام فرهنگی بر این باور بودند که راه ایجاد انسجام و همبستگی گسست‌ناپذیر ملی و فراهم ساختن زمینهٔ شکل‌گیری و تکامل روح واحد ملی، یکسان‌سازی فرهنگی است. ادغام هویت‌های تباری، فرهنگی و زبانی با محوریت نژاد یا قوم بزرگ‌تر می‌تواند وحدت و یک پارچگی مردم را بیمه کند.

۳-۱. ناکامی پروسهٔ ملت‌سازی بر اساس دکترین انحلال فرهنگی

دکترین انحلال فرهنگی و تقویت فرهنگ مربوط به اکثریت قومی در قرن هژدهم، دکترین رایج بود. این نظریه در قرن نوزدهم نیز به طور جدی مطرح بود. حتی در قرن بیستم، برخی از دانشمندان نامدار حوزهٔ علوم سیاسی و روابط بین‌الملل چون «کارل ولفگنگ دویچ» بر اعتبار علمی و مؤثریت عملی این نظریه پا فشاری داشتند؛ اما در عمل، در پروسهٔ ملت‌سازی کشورهای اروپایی از قرن نوزدهم به این طرف، از این نظریه استقبال کافی به عمل نیامد. در مواردی که از آن کار گرفته شد، نتیجهٔ مثبت نداد. بنا به تحلیل برخی از صاحب‌نظران (به طور مثال، والکرکونور) نتیجهٔ اقدام به ملت‌سازی براساس این نظریه، ساختن ملت نه، بلکه تخریب ملت بود. ادغام فرهنگی که نتیجه آن محو و ناپدیدسازی برخی از هویت‌ها و جایگزین کردن هویت خاص به جای آن‌ها باشد، اولاً، با حساسیت شدید و مقاومت مواجه می‌شود، ثانیاً، در صورت تحمیل اجباری، شکاف‌های اجتماعی را بیشتر می‌سازد. در نتیجه نه تنها روح ملی و همبستگی اجتماعی به درستی شکل نمی‌گیرد، بلکه تنش و ناسازگاری را دوام‌دار می‌سازد. به این ترتیب می‌توان گفت پروسهٔ ملت‌سازی براساس این نظریه، در همان آغاز، در محل ابتکار آن، پروسه ناکام بود. به همین دلیل در اروپای قرن نوزدهم برای ملت‌سازی از دکترین‌های علمی واقع‌گرایانه‌تر و سازگارتر با اصول حقوق‌بشری استفاده شد. یکی از این نظریات نظریهٔ خلق ارزش‌ها و باورهای مشترک ملی بود. براساس این نظریه، ارزش‌های مشترک باید به کمک سیستم آموزش عمومی اجباری، نظام عسکری همگانی اجباری، آموزش همگانی زبان رسمی و انواع مختلف کارهای فکری و فرهنگی ایجاد می‌شد.

در اروپای قرن نوزدهم آموزش اجباری، خدمت عسکری اجباری، تقویت زبان رسمی و هر اقدام دیگری که در جهت ملت‌سازی صورت می‌گرفت، نوعاً، به دور از هرگونه اعمال تبعیض و غلبهٔ اکثریت بر اقلیت‌ها بود. به همین دلیل توانستند، بدون تحریک احساسات مردمی اقوام و اقشار گوناگون، ارزش‌های مشترک ملی خلق کنند و نسل جدید خود را به این ارزش‌ها معتقد و وفادار بار بیاورند و روح ملی واحد را برجسته و بارور سازند. حتی در انتخاب زبان رسمی آن‌ها آگاهانه و براساس معیارهای علمی عمل کردند؛ بیشتر به بعد ظرفیت و غنای زبان توجه داشتند تا به میزان کمیت افرادی که به آن تکلم می‌کردند. به طور مثال، قبل از انتقلاب کبیر فرانسه تنها دوازده تا سیزده درصد مردم این کشور به زبانی تکلم می‌کردند که بعداً به عنوان زبان رسمی این کشور تثبیت گردید. در ایتالیا هم وضعیت از همین قرار بود؛ زبانی رسمیت یافت که فقط ده درصد مردمان این سرزمین بدان تکلم می‌کردند. رمز موفقیت اروپائیان در پروسهٔ دایمی ملت‌سازی صداقت، سخت کوشی و کار براساس فرمول‌های علمی بوده و هست.

> **طرفداران دکترین انحلال و ادغام فرهنگی بر این باور بودند که راه ایجاد انسجام و همبستگی گسست‌ناپذیر ملی و فراهم ساختن زمینهٔ شکل‌گیری و تکامل روح واحد ملی، یکسان‌سازی فرهنگی است. ادغام هویت‌های تباری، فرهنگی و زبانی با محوریت نژاد یا قوم بزرگ‌تر می‌تواند وحدت و یک پارچگی مردم را بیمه کند.**

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۳-۲. تکرار تجربهٔ ناکام در افغانستان

از نظر ملت‌سازی یا ملت شدن، کشورها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: الف.کشورهایی که ناخودآگاه ملت

شده‌اند و در عین حال برای حفظ و تقویت وحدت و انسجام ملی کار مستمر کرده‌اند. ب.کشورهایی که آگاهانه و براساس برنامه، ملت شده‌اند. ج.کشورهایی که علی‌رغم تلاش آگاهانه، در پروسهٔ ملت‌سازی ناکام مانده‌اند. افغانستان در جمع کشورهای دستهٔ ج قرار دارد.

در افغانستان در مقاطع مختلف تلاش شده است برای تقویت پایه‌های دولت- کشور از مدل مبتنی بر نظریهٔ انحلال و ادغام فرهنگی کار بگیرند. این سنگ بنا را برای اولین بار محمود طرزی گذاشت. وی تلاش کرد بنای ملت‌سازی در افغانستان را بر بنیاد ناسیونالیزم قومی استوار سازد. برخی از نخبگان و سیاست‌مردان بعدی نیز پا جای پای وی گذاشتند و در نتیجه ناسیونالیزم ملی را که در کشورهای دیگر مبنای ملت‌سازی بوده است، به ناسیونالیزم قومی تقلیل بخشیدند. تطبیق این مدل توام با اعمال تبعیض و سیاست حذف اقلیت‌ها، به خصوص هزاره‌ها بوده است. این نوع تبعیض در مواردی حالت سیستماتیک، خشن و خصومت‌آمیز به خود گرفته است که خود می‌تواند مصداق جنایت بین‌المللی قرار گیرد. این نوع رفتارهای تبعیض آمیز سیستماتیک با هدف ملت‌سازی کم و بیش در چند مرحله انجام شد؛ رفتارهایی چون: کوچ اجباری، تصرف سرزمین، جابه‌جایی‌های برنامه‌ریزی شدهٔ جمعیت، تجزیهٔ مناطقی که جمعیت قومی یک پارچه در آن‌ها ساکن بوده‌اند، از لحاظ واحدهای اداری، اختلاط جمعیت‌های قومی به طور برنامه‌ریزی شده، تعیین سمبل‌ها، نشانه‌ها و نمادهای قومی به عنوان سمبل‌ها، نشانه‌ها و نمادهای ملی و...

تلاش ملت‌سازی براساس عنصر قومیت خاص تکرار تجربهٔ ناکامی بود که در کشورهای دیگر آزموده شده بود. بر این اساس، زحمت‌هایی که با هدف یکسان‌سازی فرهنگی، ایجاد ارزش‌ها و باورهای ملی، خلق سمبل‌ها و نمادهای ملی و تثبیت زبان پشتو به عنوان زبان ملی رسمی و... کشیده شد، نتیجهٔ مطلوب را در پی نداشت. برعکس، برخی از این اقدامات احساسات قوم‌گرایی متقابل را تحریک کرد و تقابل فرهنگی را شدت بخشید. نتیجهٔ این مقاومت افزایش تضادها و عمیق‌تر شدن شکاف‌ها بود. نتیجهٔ این استراتژی خام و نسنجیده برای ملت‌سازی و تحکیم پایه‌های اقتدار دولت-کشور، این شد که ما در پایان دومین دهه از قرن بیست‌ویکم، در اوج تنش‌های قومی قرار داشته باشیم؛ شرایطی که سیاست‌گران فرصت‌طلب و خودکامه بتوانند تحت پوشش شعارهای قومی حداکثر بهره را از این تضادها و شکاف‌ها ببرند.

در افغانستان در مقاطع مختلف تلاش شده است برای تقویت پایه‌های دولت- کشور از مدل مبتنی بر نظریهٔ انحلال و ادغام فرهنگی کار بگیرند. این سنگ بنا را برای اولین بار محمود طرزی گذاشت. وی تلاش کرد بنای ملت‌سازی در افغانستان را بر بنیاد ناسیونالیزم قومی استوار سازد.

۴. مسیر اطمینانی ملت‌سازی و فرایند تکامل دولت-کشور

نظریات علمی و تجارب عملی کشورهای مختلف در قرن نوزدهم نشان می‌دهد که مسیر اطمینان‌بخش برای ملت‌سازی و رفتن به سمت استقرار دولت-کشور، یکسان‌سازی، تبعیض سیستماتیک، استحالهٔ فرهنگی و ناسیونالیزم براساس عنصر قومیت نیست. تجربهٔ جوامع بشری به طور مکرر نشان داده است که ناسیونالیزم قومی به جای این‌که وحدت ملی، همبستگی اجتماعی و دولت-کشور مقتدر به ارمغان بیاورد، از هم گسیختگی اجتماعی و فروپاشی ملی به بار می‌آورد. کشورهای اروپایی که در قرن نوزدهم موفقیت لازم را در پروسهٔ ملت‌سازی به دست آوردند، بدون استثنا، از فرانسه گرفته تا ایتالیا، سعی کردند به دور از هر نوع اعمال تبعیض و اقدام در جهت انحلال و ادغام هویت فرهنگی اقلیت‌ها در فرهنگ اکثریت، عمل کنند. هیچ یک از کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم در پروسهٔ ملت‌سازی و تحکیم پایه‌های دولت-کشور،

بنیاد اندیشه

عنصر قومیت را مبنا قرار ندادند. سعی نکردند ناسیونالیزم قومی و نژادی را جایگزین ناسیونالیزم ملی سازند و ارزش‌ها، باورها و نمادهای قوم خاصی را تعمیم بدهند و بر دیگران تحمیل نمایند. برعکس، مبنای ملت‌سازی در قرن نوزدهم ایجاد و تقویت ارزش‌های ملی، به دور از هر نوع تبعیض، تحمیل و استحالهٔ فرهنگی بود. ارزش‌ها و باورهای مشترک از طریق آموزش‌های عمومی، از اعماق تاریخ مردمی استخراج می‌شد که قرن‌ها در جغرافیای سیاسی مورد نظر به‌طور جمعی زیسته بودند. ارزش‌ها و باورهای مشترک با امانت‌داری، صداقت و بی‌طرفی استخراج، تدوین و در اختیار همگان قرار می‌گرفت و به نسل جوان آموزش داده می‌شد. زبان رسمی براساس ارزش‌یابی علمی انتخاب می‌شد، نه عصبیت قومی. زبان رسمی به طور اجباری جایگزین زبان‌های مادری نمی‌شد؛ بلکه به عنوان یک ارزش مشترک و ابزار مفید، با هزینهٔ دولت و در کنار زبان‌های مادری، به همگان آموزش داده می‌شد. خدمت عسکری هم دورهٔ تربیت جوانان با روحیهٔ ملی بود. به همین دلیل همگانی و اجباری بود. این سنت را کشورهای دیگر از کشورهای اروپایی تقلید کردند.

در قرن بیستم، دورهٔ جهانی شدن، الزامات دیگری بر مسئولیت خطیر ملت‌سازی افزوده شد؛ دکترین پذیرفته شدهٔ قرن بیستم در عرصهٔ ملت‌سازی در حقیقت دکترین حقوق بشری و حقوق شهروندی است. ملت و دولت -کشور باید براساس ارزش‌های بنیادین حقوق بشری و اصول اساسی حقوق شهروندی عیار شود. در این دوره اصولاً نظام بین‌المللی بر تنوع فرهنگی و تأکید بر احیا و تقویت خرده فرهنگ‌ها استوار است. آن‌چه که می‌تواند مردم یک سرزمین را به ملت واحد تبدیل کند برخورداری کامل از حقوق سیاسی و حقوق مدنی است که زمینهٔ برابری را برای همهٔ شهروندان فراهم می‌سازد. به قول قوام، عناصر سازندهٔ هویت ملی در دنیای جهانی شده، امور ذیل است:

الف. حقوق شهروندی؛

ب. ناسیونالیزم ملی؛

ج. توسعه و ثبات سیاسی؛

د. نهادسازی: جایگزینی نهادها به جای اشخاص در سیستم اعمال قدرت عمومی و حکومت داری؛

هـ. دموکراسی با تمام اقتضائات و لوازم آن.

در قرن بیست‌ویکم از انسجام و هماهنگی اجتماعی که مقدمهٔ ملت شدن یک جامعه است، تعریف جدید ارائه شده است. براساس این تعریف، جامعهٔ منسجم و هماهنگ جامعه‌ای است که شرایط ذیل در آن تحقق یافته باشد: الف. هر نوع نابرابری، تبعیض، محدویت و محرومیت براساس نژاد، قوم، جنسیت، طبقه، سن، وضعیت جسمانی و یا هر نوع تفاوت دیگر، در آن به شدت کاهش یافته و یا ریشه کن شده باشد. ب. هر نوع تفرقه، بی‌اعتمادی و تعارضات و تنش‌های اجتماعی، براساس یک برنامهٔ دوام‌دار، به شدت کاهش یافته و یا ریشه کن شده باشد. د. اعضای آن در سطحی از بلوغ اجتماعی رسیده باشند که به‌طور فعال با همدیگر برای تقویت شرایط زندگی در جامعه کار کنند. براساس این رویکرد، ملت‌سازی پروسه‌ای است که از طریق آن یک جامعهٔ دارای ریشه‌ها، تاریخ‌ها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب مختلف بر محوریت دولت حاکم گرد آمده تا به کمک قانون اساسی، نظام آموزش عمومی، سیستم منسجم اقتصادی، سمبل‌ها و ارزش‌ها و باورهای مشترک، برای ریشه کن کردن تعارضات و بی‌عدالتی‌های گذشته کار کنند؛ وحدت‌ملی را تقویت بخشند، وجدان‌جمعی را در سراسر کشور توسعه دهند، روح ملی و تعهد به کشور را ارتقا ببخشند.

دیدگاه شهید مزاری با اقتضاء عصر جهانی شدهٔ قرن بیست‌ویکم و نظریهٔ علمی غالب قرن نوزدهم در همسویی کامل قرار دارد. ایشان بر این باور است که موجودیت قومیت‌های مختلف تحت حاکمیت واحد سیاسی در صورتی مفید و سازنده است و ثبات و دوام دولت را تضمین می‌کند که منافع آن‌ها متعادل شود، تمام اقوام به حقوق و منافع‌شان برسند، هیچ یک از آن‌ها حذف نشود. به باور شهید مزاری تنها راه موجود پیش روی اقوام افغانستان برای تبدیل شدن به ملت واحد، قبول موجودیت همدیگر است. استقرار دولت-کشور با ثبات و پایدار در گرو مشارکت عادلانهٔ اقوام در قدرت عمومی است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

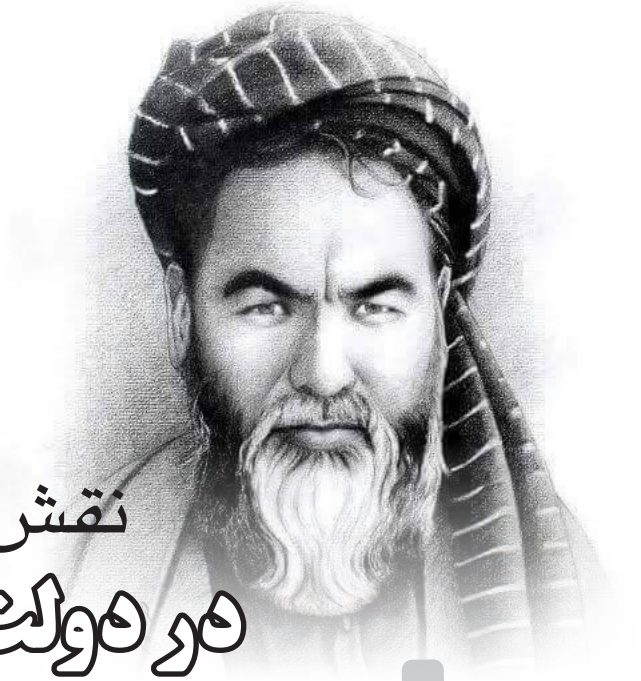

نقش کثرت‌گرایی هویتی در دولت‌سازی و ملت‌سازی از نظر شهید مزاری

محمدحسین خلوصی

توجه به مقولهٔ هویت در فلسفه سیاسی و کلاً در علوم اجتماعی از دههٔ هفتاد بیشتر گردید. عبور از پوزیتویسم به رویکردهای تأویل‌گرا و تفسیرگرا، مسائلی بسیاری را تغییرداد و مسائل جدیدی را در فلسفهٔ سیاست وارد کرد. هویت اگرچه از گذشته وجود داشته است؛ اما بحث‌های عمیق فلسفی دربارهٔ آن مربوط به فلاسفه متأخر است. به‌عنوان نمونه در الگویی که کمیلیکا (Kymlica) از شهروندی چند فرهنگی در قالب دولت ملی ارائه داده و از مقبولیت فراوانی نیزبرخوردار شده است، نقش هویت‌های درون ملتی بسیار حائزاهمیت است. کمیلیکا در اصل نگران اقلیت‌های ملی در دولت‌های لیبرال است که از دههٔ هفتاد به بعد به دنبال رسمیت بخشی وضعیت خاص قومی خود در نهادهای عمومی بوده‌اند (استیونسون ۱۳۹۲: ۱۱۸). کمیلیکا معتقد است که هم‌اکنون دولت‌های غربی به معنای دقیق کلمه، دولت ملی نیستند؛ بلکه این دولت‌ها به جهت وجود اقلیت‌های متعدد در قلمرو سرزمینی‌شان درواقع دولت‌های چندملیتی هستند(Kymlica,1995; 10). وی در نظریه خود تلاش دارد با حمایت از حقوق اقلیت‌ها در برابر اکثریت و پذیرش کردهای فرهنگی گروه‌ها و اقلیت‌های متعدد، مُدلی چند فرهنگی و کثرت‌گرا از شهروندی ارائه کند (Ibid; 7). کمیلیکا چند دلیل مهم برای چنین الگوی از شهروندی ارائه داده است: نخست آن‌که از منظر حقوقی همه شهروندان برابر است و برابری میان اقلیت و اکثریت تفاوت نمی‌گذارد. افزون برآن از منظر تاریخی در مورد توافق و قرارداد، در قرارداد اجتماعی که بنیان شهروندی را شکل می‌دهد، میان اکثریت و اقلیت، تساوی برقرار است و تخطی اکثریت در نشناختن هویت‌ها و حقوق اقلیت‌ها، تخطی از قرارداد اجتماعی است. افزون برآن‌که این‌گونه تکثرها و تنوع‌ها در درون شهروندی، باعث ایجاد جذبه تنوع و زیبایی نیز می‌گردد (فابر، ۱۳۹۲: ۱۱۶– ۱۲۰).

اگر با چنین رویکردی، هویت را در اندیشهٔ شهید مزاری موردتوجه قرار دهیم، کثرت‌گرایی فرهنگی را می‌توان در نظریات وی ارائه کرد. این جستار کوتاه درصدد طرح مسائلی انتزاعی و فلسفی هویت از نظر شهید مزاری نیست؛ بلکه در پی طرح مسئله هویت و جمع‌بندی آن در قالب یک راهکار حقوقی و

سیاسی است. این مهم است که شهید مزاری میان هویت قومی و هویت ملی رابطه برقرار می‌کرد و هویت قومی را مغایر با هویت ملی نمی‌دانست. باتوجه به چنین رویکردی می‌توان سه نکته مهم را نسبت به مسئله هویت حقوقی و سیاسی در اندیشهٔ شهید مزاری مشخص کرد. در تبیین نگاه شهید مزاری نسبت به هویت؛ سطح حداقلی، سطح حداکثری و سطح هویت بهینه را می‌توان چنین طبقه‌بندی کرد:

الف. سطح حداقلی

در این سطح، حداقل‌هایی از الزامات هویتی مدنظر است که در نبود آن هویت ملی در یک دولت ملی به وجود نمی‌آید. به نظر می‌رسد جرم زدایی از مقولهٔ هویت که شوربختانه هم در تاریخ سیاسی افغانستان و دیگر کشورها در قرن هژده و نوزده وجود داشته است، مهم‌ترین عنصر هویت ملی است. جرم‌زدایی از هویت با این استدلال همراه است که هویت‌های تباری در افغانستان بیرون از محدودهٔ اختیار افراد است و به همین جهت نمی‌تواند جرم باشد. اصرار زیادی در بیان‌های شهید مزاری نسبت به این سطح از هویت وجود دارد. او مصر بود که هویت کسی مایهٔ تمسخر استهزا، تحقیر و فرودستی اجتماعی نباید باشد. چنین پنداشته نگردد که تفاوت‌های هویتی، طبقات اجتماعی به وجود آورد و طبقه فرودست به لحاظ پیوندهای هویتی خویشی به چنین سرنوشتی گرفتار شده باشد. می‌توان گفت هویت در نبود سطح اقلی به‌صورت توتالیتری؛ سیاسی اجتماعی و فرهنگی سرکوب شده است. در واقع با جرم پنداشته شدن هویت‌های کوچک‌تر، نگاه تک هویتی بعد ایدئولوژیک به خود گرفته است. این سطح از هویت حتی در پی به حاشیه راندن دیگر هویت‌ها نیست؛ بلکه می‌کوشد با ابزارهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی هویت دیگری را حذف می‌نماید. جامعه تک‌صدایی است و به دو قطب مشخص خود و بیگانه تفکیک شده است. تمایز میان خود و بیگانه مصنوعی‌ترین سیمای هویت است و فاجعه‌های زیادی در تاریخ ازجمله در تاریخ معاصر افغانستان به وجود آورده است. جملهٔ مشهور شهید مزاری که من می‌خواهم دیگر هزاره بودن جرم نباشد(که جرم در معنای موسع‌تر از کاربرد حقوقی آن به کار رفته است)، و هم‌چنین موضع‌گیری او در حمایت از جنبش که به‌عنوان ملیشه‌های رژیم گذشته، سرکوب می‌گردیدند، به همین سطح حداقلی از تکثرهای هویتی نظر دارد.

این مهم است که شهید مزاری میان هویت قومی و هویت ملی رابطه برقرار می‌کرد و هویت قومی را مغایر با هویت ملی نمی‌دانست. باتوجه به چنین رویکردی می‌توان سه نکته مهم را نسبت به مسئله هویت حقوقی و سیاسی در اندیشهٔ شهید مزاری مشخص کرد.

ب. سطح حداکثری

این سطح در پی ترسیم سقف تکثرهویتی است. در واقع به دنبال پاسخ به این پرسش است که به چه میزانی هویت‌های متکثر وجود داشته باشد. هویت‌ها چنان‌که متکثر هستند، ناگزیر باید به نقطهٔ وحدت نیز باید برسند و در نبود این نقطه اتحاد، هویت بازهم دچار فرسایش گردید و کثرت‌ها به اختلافات گسترده منتهی می‌شود. سطح معقولی که شهید مزاری به آن نظر دارد این است که تکثرهای هویتی منتهی به ایجاد دشمنی نگردد؛ چون دشمنی اقوام فاجعه است. سطح حداکثری به مرزهای هویتی توجه دارد و به نبودهای الزامی نظر دارد؛ یعنی هویت‌های خصمانه و منازعه برانگیز نباید وجود داشته باشد یا این‌که هویت‌ها علی‌رغم تکثیر که دارند پیامدهای سیاسی و اجتماعی را نیز مدنظر داشته باشند. شهید مزاری در تجربهٔ سیاسی خود به این درک رسیده بود که یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چندین سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند، صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور، احترام گذاشتن به حق‌وحقوق تمام ملیت‌های با هم برادر است (غفاری، ۱۳۷۳: ۷۴).

بنیاد اندیشه

ج. سطح بهینه

سومین سطح از هویت به دنبال نقطه مطلوب است. این سطح در پی پاسخ به این پرسش است که در کشوری مثل افغانستان که تکثرهای هویتی وجود دارد، هویت مطلوب چیست؛ مکانیسم دستیابی به چنین هویت کثرت‌گرا چگونه صورت‌بندی می‌گردد؟ در پاسخ به این پرسش، رابطهٔ هویت ملی و هویت قومی و مذهبی این نقطهٔ مطلوب را منظر استاد مزاری مشخص می‌کند. عدالت‌اجتماعی و برابری، یعنی هر قومیت به‌صورت منصفانه نگرش خود را نسبت به هویت دیگران اصلاح کند. قومیت‌های در پی سرکوب و تحقیر هویت‌های دیگر نباشند؛ بلکه با تعامل حداکثری و جود هم دیگر را به‌صورت برابر پذیرا باشند. شهید مزاری چون متعلق به هویت‌های فرودست زمانه خویش بود به نگرش‌های هویتی حاکمیت دیدگاه انتقادی داشت و ورود عدالت به عرصهٔ هویت را راهبرد اصلاح نگرش‌های سیاسی و اجتماعی دربارهٔ هویت می‌دانست. در این سطح تناسب در اندیشهٔ شهید مزاری از کلیدواژه‌ها است. او تأکید داشت که هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.» (همان، ۲۵). مکانیسم که شهید مزاری برای رسیدن به تناسب مطرح می‌کند، نظام سیاسی مبتنی بر فدرالیسم است. او احساس می‌کرد که با فدرالیسم هم هویت‌های قومی تأمین می‌شود و هم هویت ملی محقق می‌گردد: «اکنون با این وضعیت که در افغانستان و به‌ویژه در کابل وجود دارد، تنها راه ثبات و به وجود آوردن مرکزیت، اعمال سیستم فدرالی است، ما آن را تنها راه‌حل می‌دانیم که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان را در پی دارد» (همان، ۳۷).

شهید مزاری از تحولات سیاسی دیگر کشورها در خصوص تجربهٔ فدرالیسم آگاه بود و به‌عنوان یک تجربهٔ انسانی که توانسته مشکلات هویتی را حل کند، می‌نگریست. با چنین مکانیسمی شهید مزاری میان هویت و عدالت نیز رابطه برقرار می‌کرد و سیستم فدرالی تأمین‌کنندهٔ حقوق اقوام، کثرت‌گرایی فرهنگی و تأمین عدالت اجتماعی می‌دانست: «حکومت فدرالی فعلاً در کشورهای پیشرفته و آزادی‌خواه دنیا وجود داشته و موجب جذب و وصل ملیت‌های متعدد است. ما معتقدیم تنها راه جلوگیری از تجزیهٔ افغانستان و تأمین وحدت ملی و ارضی، این است که همهٔ ملیت‌ها به حقوق‌شان برسند.... اگر ملیتی حقوق خود را طلب کرده و خواستار عدالت باشد به معنی تجزیه نیست، این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشد.» (همان، ۴۵).

> **شهید مزاری چون متعلق به هویت‌های فرودست زمانه خویش بود به نگرش‌های هویتی حاکمیت دیدگاه انتقادی داشت و ورود عدالت به عرصهٔ هویت را راهبرد اصلاح نگرش‌های سیاسی و اجتماعی دربارهٔ هویت می‌دانست.**

به‌عنوان جمع‌بندی، شهید مزری به هویت نگاه عمیق داشت و برای احیای هویت‌های محروم مبارزه کرد. او پذیرش کثرت‌های هویتی را به‌صورت عادلانه و منصفانه راه‌حل بحران دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان می‌دانست و معتقد بود که چنین نگاهی با سیستم فدرالی در افغانستان تأمین می‌شود.

منابع

۱. استیونسون، نیک (۱۳۹۲). شهروندی فرهنگی، ترجمهٔ افشین خاکباز، تهران، تیسا.
۲. غفاری، عبدالله (۱۳۷۳). فریاد عدالت، مؤسسهٔ شهید سجادی، قم.
۳. فابر، سیسل (۱۳۹۰). عدالت در جهان متحول، ترجمه رستم فلاح، تهران، دانشگاه امام صادق.
4. Kymlicka, Will (1995), Multicultural Citizenship, Oxford, Oxford University.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

دولت‌سازی
در اندیشهٔ شهید مزاری با رویکرد عدالت اجتماعی

توسلی غرجستانی

پیش‌درآمد

در برههٔ زیست کوتاه سیاسی رهبر شهید استاد مزاری و تحولات سریع منطقه و افغانستان باعث شد که علیرغم زکاوت و تیزبینی رهبر شهید، وی به عنوان یک فرد عملگرا ظاهر شود تا یک تئوری‌پرداز. به سخن دیگر، تئوری رهبر شهید آمیخته و همراه با عملگرایی ایشان محقق می‌شد. از این‌رو رهبر شهید استاد مزاری، همان‌سان که دیگران را تشویق به فراگیری دانش و افزایش آگاهی سیاسی، اجتماعی و تاریخی می‌کرد، در دورهٔ تحصیل بیشترین تلاش را انجام می‌داد تا علاوه بر فراگیری دانش رایج و معمول، به مطالعهٔ آثار سیاسی، تاریخی و روش‌های مبارزاتی مبارزان موفق بپردازد. آن‌چه از رهبر شهید برای ما باقی مانده است، دو چیز ارزشمند است:

یک. عملکرد میدانی ایشان از سطح یک طلبهٔ علوم دینی تا حضور مستقیم در جبهه‌های مبارزاتی به عنوان یک سرباز و تا احیاگر هویت سیاسی مردم خود در قالب بنیانگذاری حزب فراگیر و متشکل از هشت جریان سیاسی به نام «حزب وحدت اسلامی» و برگزیده شدن به عنوان «دبیرکل» این حزب و ایستادگی جانانه برای احقاق حق به تاراج رفتهٔ مردم خود در مقابل حذف و بایکوت مردم توسط برخی از گروه‌های تنگ‌نظر مجاهدین.

دو. آثار صوتی از قبیل سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها. رهبر شهید در این بخش‌ها ایده‌ها و آرمان‌ها و اندیشه‌های خود را بسیار با زبان ساده و همه فهم با مخاطبان خود شریک ساخته است. سخنان و گفته‌های استاد مزاری تفسیر همان عملکرد میدانی ایشان است. وقتی ایشان در مقام سخن به عنوان رهبر یک جریان مقتدر که سه سال به خاطر احقاق و ثبوت حق مردم خود حکومت نوبنیاد آقای ربانی و همپیمانش را به چالش کشید، هیچگاه حقوق مردم خود را در عمل معامله نکرد و زمانی‌که در مقابل مصرف بیت‌المال در مقام سخن

بنیاد اندیشه

سختگیرانه ابراز نظر می‌کرد در مقام عمل حتی یک هزار افغانی را برای خود یا خانواده خود ذخیر نکرد. یعنی گفتار و کردار رهبر شهید بدون کم‌ترین زاویه منطبق بر یکدیگر بود.

از این‌رو، رهبر شهید هم در مقام گفتار و سخن و هم در مقام عمل و کردار نشانه‌ها و نمایه‌هایی را از خود به یادگار گذاشته‌اند که می‌توان در ماورای آن، اندیشه رهبر شهید را در موضوعات گوناگون رصد و استخراج کرد. درست است که رهبر شهید به صورت تئوریزه شده بحث دولت‌سازی و ملت‌سازی را در آن مقطع تاریخی مثل سایر موضوعات بیان نکرد؛ اما از درون سخنان وی که اینک برای ما و تاریخ به یادگار مانده است، می‌توان مفاهیم جدید و مدرن را واکاویی کرد و با شرح و بسط بیشتر بیرون داد.

پیش از این‌که «دولت‌سازی» را در اندیشه‌ها و افکار شهید وحدت ملی جست‌وجو کنیم، برخی ویژگی‌هایی بارز دولت‌سازی را در اندیشه‌های نوین امروزی برجسته می‌سازیم و سپس سراغ اندیشه‌های شهید مزاری در این حوزه خواهیم رفت که دولت‌سازی در اندیشه ایشان چه جایگاهی دارد.

تبیین مفهوم «دولت‌سازی» به صورت همه فهم نیاز به کار و تلاش بیشتر دارد؛ اما به تناسب موضوع، در نوشته کوتاه کنونی به مناسبت بیست‌وپنجمین سالگرد شهادت رهبر شهید و درک اجمالی از مفهوم دولت‌سازی اشاره گذرا به مفهوم «دولت‌سازی» و پیش‌نیاز آن خواهد شد.

برای درک درست از مفهوم دولت‌سازی نخست لازم است انواع دولت‌ها از جمله دولت مدرن، دولت تمدنی، دولت ناکام، دولت ورشکسته، دولت شکننده و ویژگی‌هایی برخی از آن‌ها به صورت گذرا تبیین گردد تا به درک درست از واژه «دولت‌سازی» در اندیشهٔ شهید مزاری برسیم.

انواع دولت‌ها

در باب حکومت و دولت، اندیشمندان انواع دولت‌ها و حکومت‌ها را چنین دسته‌بندی کرده‌اند:

۱. دولت مدرن،
۲. دولت تمدنی،
۳. دولت ممتنع،
۴. دولت ناکام یا ورشکسته،
۵. دولت شکننده،
۶. دولت فروپاشیده،
۷. دولت بحرانی.

هر کدام از عناوین واحدهای سیاسی فوق ویژگی‌هایی خود را دارد که تبیین آن‌ها در این‌جا از حوصله این نوشته خارج است. از این‌رو در نوشتهٔ مختصر کنونی تنها به بیان برخی «شاخصه‌ها و معیارهای دولت‌های ناکام و مدرن» به صورت گزاره‌های کوتاه اشاره می‌گردد.

دولت ناکام

یکی از انواع دولت‌ها و واحدهای سیاسی دولت ناکام است. ویژگی‌های دولت‌های ناکام را می‌توان چنین برشمرد:

۱. کم‌بود یا نبود توانایی جهت تأمین امنیت شهروندان،
۲. ناتوانی دولت مرکزی بر اعمال حق حاکمیت،
۳. عدم حق انحصاری بر اعمال حاکمیت،

محدودیت مشروعیت.

به سخن دیگر، مهم‌ترین شاخصه‌های که در دولت ناکام وجود دارند عبارت‌اند از:

۱. اختلاف گستردهٔ قومی،
۲. اختلاف مذهبی،
۳. اختلاف اقتصادی،
۴. اختلاف اجتماعی،
۵. اختلاف منطقه‌ای،
۶. فقدان حس هویت ملی واحد،
۷. فقدان پیوند میان ساختار قدرت سیاسی و ساختار اجتماعی.

بنیاد اندیشه

درجه‌بندی شاخصه‌های دولت ناکام

برای این‌که از دایرهٔ دولت ناکام فاصله گرفته شود، شناخت و درجه‌بندی این نوع دولت‌ها ضروری است که می‌توان آن را چنین خلاصه کرد:

الف. میزان شدت اختلاف و شقاق در هویت ملی،

ب. میزان کارآمدی دولت مرکزی.

در نتیجه دولت ـ ملت‌سازی یکی از مهم‌ترین گام‌ها برای ایجاد ثبات در این کشورها محسوب می‌شود. البته لازم نیست تمام این شاخصه‌ها در یک دولت وجود داشته باشند تا دولت ناکام

صدق کند بلکه شماری از آن‌ها نیز می‌توانند هستی بخش دولت ناکام باشند.

دولت مدرن

چیستی دولت مدرن به گونه‌های مختلف بیان شده است؛ اما مهم‌ترین چیستی آن در فرهنگ آکسفورد چنین تبیین شده است: «دولت مدرن یک اجتماع سازمان یافته سیاسی است که دارای یک دولت، یک رفاه عمومی و یک ملت است.»

وِیرویژگی‌های دولت مدرن را چنین بر شمرده است:

۱. دارای نظم قانونی و اجرایی است،
۲. تغییرات از طریق قانون‌گذاری کارآمد اعمال می‌شود،
۳. از طریق نظم قانونی فعالیت‌های کارکنان اداری سازمان‌دهی و جهت‌دهی می‌شود،
۴. این سیستم نظم، خواهان یک اقتدار انسجام‌بخش برروی تمامی اعضای جامعه است،
۵. یک سازمان سیاسی با قلمرو سرزمینی مشخص است،
۶. استفاده از نیروی فیزیکی تنها به دولت اختصاص دارد،
۷. استفاده انحصاری از قدرت از ویژگی‌هایی بنیادی و ضروری آن است.

به عبارت دیگر مهم‌ترین شاخصه‌های دولت مدرن عبارت‌اند از:

۱. حاکمیت،
۲. قانونمندی،
۳. بوروکراسی،
۴. شهروندی،
۵. مالیات ستانی،
۶. ملت‌سازی،
۷. اقتدار و مشروعیت،
۸. استفاده از قدرت غیرشخصی،
۹. قلمرو سرزمینی معین،
۱۰. کنترل انحصاری ابزارهای خشونت.

قدرت انحصاری و اعمال مشروع آن در چارچوب قانون یکی از خصوصیات بنیادی و ضروری دولت مدرن است و تا زمانی‌که قدرت و اعمال قدرت در چارچوب خاص تعریف نشده و اعمال نگردد، دولت مدرن محقق نمی‌شود و دولت‌سازی نیز اتفاق نخواهد افتاد.

باتوجه به توضیحات پیشین، مفهوم «دولت‌سازی» نه نفی بنیادی دولت‌ها و حکومت‌های گذشته است و نه ایجاد یک دولت جدید گسسته از گذشته، بلکه مفهوم دولت‌سازی، رسیدن از دولت‌های «ناکام، ورشکسته و شکننده» به «دولت مدرن» است که در آن شاخصه‌هایی هفتگانه یا دهگانه که در توضیح شاخصه‌های «دولت مدرن» مطرح شد، است.

حال باتوجه به آن‌چه بیان شد، باید سراغ اندیشه‌های شهید مزاری برویم که این مفاهیم و مقولات از نگاه ایشان در افغانستان چه جایگاه و پایگاهی دارد.

> **از دید ایشان در حکومت‌های گذشته و زمان ایشان شاخصه‌های حکومت ناکام، ورشکسته و شکننده از قبیل اختلاف قومی، مذهبی، اقتصادی، طبقاتی، منطقه‌ای و سمتی، فقدان حس هویت ملی واحد و فقدان پیوند میان ساختار قدرت سیاسی و ساختار اجتماعی به شدت و ضعف وجود داشت.**

دولت‌سازی در اندیشه‌های شهید مزاری

آن‌چه مسلم این است که شهید مزاری حکومت‌های گذشته و حکومت مجاهدین را که پس از سقوط حکومت داکترنجیب قدرت را به دست گرفت، حکومت‌های ناکام، ورشکسته و شکننده می‌دانست. از دید ایشان در حکومت‌های گذشته و زمان ایشان شاخصه‌های حکومت ناکام، ورشکسته و شکننده از قبیل اختلاف قومی، مذهبی، اقتصادی، طبقاتی، منطقه‌ای و سمتی، فقدان حس هویت ملی واحد و فقدان پیوند میان ساختار قدرت سیاسی و ساختار اجتماعی به شدت و ضعف وجود داشت و از این‌رو ایشان مکرراً به این مسائل اشاره می‌کرد و راه‌حل بنیادی برای رسیدن به یک دولت و حکومت قابل قبول برای تمام اقشار جامعه که در آن هر کتلهٔ

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اجتماعی به صورت برابر به حقوق و امتیازات شهروندی خود برسند، ارائه می‌داد.

کلید واژه‌های دولت‌سازی بر بنیاد عدالت اجتماعی در سخنان شهید مزاری

یکی از مسائل و موضوعات بنیادی که رهبر شهید روی آن بسیار تکیه می‌کرد و در واقع این موضوع خمیرمایهٔ دولت‌سازی و حرکت به سمت دولت مدرن را تشکیل می‌دهد، عدالت‌اجتماعی و موضوعات مرتبط با آن بود. بخشی از کلید واژه‌های سخنان ایشان به‌خصوص در سه سال مقاومت غرب کابل بر محور عدالت‌اجتماعی، اصلاحات اساسی، انتخابات، حق مشارکت در تعیین سرنوشت، آزادی برابر و حقوق زن‌ها واقلیت‌ها می‌چرخید. مهم‌ترین کلید واژه‌های مرتبط با دولت‌های ناکام برای رسیدن به دولت مدرن ـ که مفهوم دولت‌سازی است ـ در سخنان شهید مزاری عبارت‌اند از:

۱. عدالت‌اجتماعی،
۲. عدم وجود حاکمیت ملی و مشروع،
۳. احترام به حق تعیین سرنوشت،
۴. احترام به شعور سیاسی مردم،
۵. احترام به آزادی عقیده و مذهب،
۶. احترام به حق عمومی تمام ملیت‌ها،
۷. آزادی، برادری و برابری همه شهروندان،
۸. انتخابات عمومی،
۹. تعدیل واحدهای اداری،
۱۰. رعایت حقوق زنان،
۱۱. رعایت حقوق اقلیت‌ها،
۱۲. احترام متقابل،
۱۳. دسترسی برابر به امکانات اقتصادی، سیاسی و اداری.

از این‌رو شهید مزاری در موارد مختلف روی تحقق عملی مفهوم «عدالت‌اجتماعی» در افغانستان تأکید می‌کرد. واژه‌های کلیدی «حق تعیین سرنوشت»، «شعور سیاسی مردم»، «حق گرفتن»، «تثبیت حقوق همهٔ ملیت‌ها»، «دسترسی به مناصب براساس نفوس»، «رعایت حقوق ملیت‌های محروم»، «آزادی و حقوق برابر برای همه»، «به رسمیت شناخته شدن مذاهب و اعتقادات مردم»، «برادری و برابری ملیت‌ها»، «برادری، نه دشمنی»، «تحقق عدالت اجتماعی از طریق انتخابات عمومی»، «تعدیل واحدهای اداری»، «رعایت حقوق زنان» و «دفاع از حقوق ملیت‌ها» در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و طرح‌های استاد شهید مزاری و حزب وحدت اسلامی افغانستان که ایشان دبیرکل آن بود، به ویژه در کتاب احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید، بابه مزاری، ۱۳۹۳) و فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، ۱۳۹۶) به وفور می‌توان یافت. برخی از مصادیق که در سخنان رهبر شهید به صراحت و به طور مصداقی مشخص شده عبارت‌اند از:

شهید مزاری نسبت به حقوق از دستهٔ رفته مردم اشاره کرده چنین می‌گوید:

«ما عاشق قیافهٔ هیچ کسی نیستیم؛ حقوق ملت خود را می‌خواهیم. هرکس این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم» (احیای هویت، ۱۳۹۳، ۱۰۶).

شهید وحدت ملی برادری و برابری شهروندان افغانستان را یک اصل دانسته و آن را گم‌شدهٔ مردم افغانستان معرفی کرده چنین می‌گوید:

«... با ملیت تاجیک برادر هستم، با ملیت پشتون برادر هستم. شما هرراهی که بروید تا بین ملیت‌ها دشمنی نباشد، برادری باشد؛ ما از این مسئله استقبال می‌کنیم.» (همان، ۱۲۷).

وی ضمن برشمردن چالش‌های تاریخی مردم افغانستان از لحاظ نداشتن یک حکومت ملی، نسبت به تحقق عدالت‌اجتماعی و حرکت به سمت دولت‌سازی و ایجاد یک دولت نسبتاً مدرن مبتنی بر عدالت اجتماعی چنین می‌گوید:

«من معتقدم در این‌جا در طول تاریخ گذشتهٔ افغانستان، حکومت ملی و اسلامی به وجود نیامده؛... اگر ما در این‌جا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما می‌خواهند، به وجود آوریم که در آن، حق همهٔ ملیت‌ها تعیین شده باشد، این باور باور درستی می‌باشد. این‌جا برای شما واضح می‌گویم که در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعهٔ بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها.» (همان، ۱۴۶).

بنیاد اندیشه

شهید مزاری با درک عدم عدالت و برابری نسبت به واحدهای اداری در گذشته و ظالمانه خواندن آن نسبت به بخشی از جامعه، با ارئه راهکار مشخص در این زمینه چنین اظهار می‌دارد:

«همه می‌دانیم که در گذشته، واحدهای اداری افغانستان عادلانه نبوده‌اند. اولاًامروز در سطح بین‌المللی مسئله نفوس معیار و اصل پذیرفته شده است که تمام برنامه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی... برمبنای آن صورت می‌گیرد... مسئله دیگر، واحدهای اداری است؛ طبق همین سروی ناقصی که (در سال ۱۳۵۱) صورت گرفته است، یک واحد اداری را از سه هزار گرفته تا صد و شصت هزار نفر تشکیل کرده‌اند؛ به این مبنا اگر بنا باشد که انتخابات دایر شود، نتیجه‌اش این می‌شود که از سه هزار نفر هم یک نماینده بیاید و از صد و شصت هزار نفر هم یک نماینده! شما می‌بینید که در این معیار از نگاه عدالت‌اجتماعی و در عرف سیاسی، حتی در قرن هژدهم مورد قبول واقع نمی‌شد، چه رسد به امروز که قرن بیست است.» (همان، ۱۹۰-۱۹۱).

در این‌جا دیده می‌شود که شهید مزاری موضوعاتی را مطرح کرده است که برخی ویژگی‌های دولت ناکام است و برخی دیگر هم ویژگی‌های دولت مدرن و این‌گونه به نحوی به راه‌حل دولت‌سازی نیز اشاره کرده است. استاد مزاری به عنوان یک رهبر و یک سیاست‌مدار معتدل و روشن‌اندیش در زمینهٔ حقوق زنان در آینده اجتماع، سیاست و اقتصاد چنین ابراز نظر می‌کند:

«مسئله دیگر که در این طرح (طرح حزب وحدت در مورد انتخابات) گنجانیده شده است؛ رعایت حقوق همهٔ مردم اعم از زن و مرد و پیر و جوان است. شاید بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران، تا حالا نتوانسته باشند یکبار اعتراف کنند که نصف این جامعه را زن‌ها تشکیل می‌دهند و حق دارند که در تعیین حق سرنوشت آیندهٔ شان شرکت کنند و تصمیم بگیرند؛ در طرح حزب وحدت این مسئله رعایت شده است.» (همان، ۱۹۵).

در این فراز نیز رهبری شهید هم‌زمان برخی ویژگی‌هایی دولت مدرن و دولت ناکام یا شکننده را بیان کرده است.

در فراز دیگر رهبر شهید چنین می‌گوید:

«همان طوری که در مقدمهٔ صحبت‌هایم توضیح دادم، مبنای سیاست حزب وحدت این است که همهٔ مردم و اقوام مختلف افغانستان، در جهاد و آزادی این کشور سهم داشته‌اند؛ باید در تصمیم‌گیری‌های آینده‌اش هم شریک باشند. حزب وحدت مصمم است که از حقوق ملیت‌های ساکن در افغانستان و همهٔ اقشار مردم .اعم از زن و مرد .در سیاست آیندهٔ کشور دفاع کند... و می‌خواهد که در این‌جا حق هیچ ملیتی، هیچ حزبی، هیچ قومی و نژادی ضایع نشود و در حق کسی ظلم صورت نگیرد.» (همان، ۱۹۷).

یکی از مسائل و موضوعات بنیادی که رهبرشهید روی آن بسیار تکیه می‌کرد و در واقع این موضوع خمیرمایهٔ دولت‌سازی و حرکت به سمت دولت مدرن را تشکیل می‌دهد، عدالت‌اجتماعی و موضوعات مرتبط با آن بود.

این سخنان و به ویژه بخش اخیر سخن رهبر شهید نشاندهندهٔ نگاه ژرف به مسئله حکومت، مردم، برابری قومی، نژادی و حزبی است که می‌توان از آن‌ها به عنوان ستون‌های ارزشی و بنیادی یک حکومت ملی و مدرن که بر قواعد و شاخصه‌های عدالت‌اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایجاد زمینهٔ دسترسی برابر و متوازن شهروندان به امکانات و فرصت‌های برابر و همگانی را طبق معیارهای قانونی و در چهارچوب تعریف شده، نام برد که دقیقاً مفهوم دولت‌سازی امروزی است.

بنیاد اندیشه

شهید مزاری در اوج بی‌ثباتی و هرج‌ومرج امنیتی، سیاسی، اجتماعی و قانون‌شکنی تأکید بر تشکیل حکومت مبتنی بر قانون دارد؛ اما قانونی را مؤثر و قابل حمایت می‌داند که براساس ارادهٔ آزاد مردم شکل‌گیرد و تأیید آن به رفراندوم گذاشته شود.

ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری و بازتاب آن در قانون اساسی

سید علی مطهری

مقدمه

گذشتهٔ تاریخ افغانستان، گواه روشن بر این امر دارد که این سرزمین از زمان ایجاد و تأسیس کشوری به نام افغانستان نوین در سال ۱۷۴۷ میلادی تاکنون به دلیل اختلافات داخلی مبتنی بر قبیله‌سالاری، تبارگرایی، قوم‌مداری، سمت‌گرایی، زبانی و حتی مذهبی و... فاقد ملتِ واحد و منسجم بوده است و در عین‌حال، هیچ‌گونه اقدامات سیاسی، قانونی و ساختاری در راستای ملت‌سازی صورت نگرفته است. جنگ‌های خانمان‌سوز دوامدار داخلی که عامل بدبختی و عقب‌ماندگی افغانستان گردید، جریان داشته است. حیاتِ سیاسی افغانستان نوین با تجربهٔ نظام‌های سیاسی مختلف، روایت‌گرِ نابسامانی‌های سیاسی، گُسست‌های اجتماعی و رویدادهای تلخ و تاریک تاریخی از حکومت‌داری نامطلوب و دولت‌داری‌های غیرمدرن و غیرمردمی است که ملت‌سازی با موانع و چالش‌های جدی روبه‌رو بوده و هست. اکنون، نیز در کنار ده‌ها بُحران عمیق و خطرناک، با بُحران ملت‌سازی مواجهیم. برای عبور از بحران‌های شکننده، به سازوکارها و مکانیزم‌های قانونی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیاز است. یکی از مهم‌ترین عامل ایجاد هویت‌واحد ملی که زمینهٔ دستیابی به بسیاری از موضوعات اساسی دیگر؛ چون ثبات، امنیت، اقتدار سیاسی انسجام اجتماعی و پیشرفت اقتصادی می‌شود، مسئله ساختن ملت یکپارچه، یعنی حرکت در مسیر ملت‌سازی است تا در پرتوِ آن بتوانیم صاحب دولت ملی، وحدت‌ملی، اقتدارملی، منافع تعریف شدهٔ ملی، حاکمیت‌ملی، استراتیژی مدون سیاست خارجی و در نهایت صاحب تمام ارزش‌های شویم که پسوند ملی دارد.

بنیاد اندیشه

دربارهٔ ملت‌ـدولت، ملت‌سازی و دولت‌سازی و سایر اصطلاحات از این نوع، مباحثِ نظری و تئوری نسبتاً کافی صورت گرفته است؛ لذا ضرورت پرداختن به آن نیست. اکنون‌که در آستانهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید مزاری قرار داریم، ترجیح بر این است که مؤلفه‌های ملت‌سازی را به صورت تلفیقی در اندیشهٔ شهید مزاری و بازتاب آن در قانون اساسی جست‌وجو و مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛ اما، این پرسش وجود دارد که چرا بحث «ملت‌سازی» را به صورت موازی و مقایسه‌ای از دیدگاه شهید مزاری و قانون اساسی مطرح می‌کنیم؟ چه نسبت و سنخیت بین قانون اساسی و اندیشهٔ شهید مزاری در این مسئله وجود دارد؟ در پاسخ به سئوال یادشده، ذکر چند نکته لازم است: اول، شهید مزاری از معدود رهبران سیاسی و جهادی معاصر افغانستان، به شمار می‌رود که در بدترین شرایط امنیتی، سیاسی و نظامی وقت؛ سخن از یک‌پارچگی مردم، انسجام و اتحاد اقوام، برابری و برادری ساکنان این سرزمین می‌زند که قانون اساسی، نیز بر آن تأکید ویژه دارد. دوم، شهید مزاری از معدود رهبران سیاسی و مردمی بود که خود را مدیون خدمت به مردم و حامی حقوق و مشارکت آنان در قدرت و سیاست می‌دانست و حتی زندگی و جانِ خویش را در این مسیر قربانی کرد که فلسفهٔ وضع قانون اساسی، نیز حمایت از حقوق شهروندان است. سوم، شهید مزاری بزرگترین چالش و بُحران در کشور را مربوط به انحصارطلبی و تبعیض می‌دانست و می‌گفت؛ راه‌حل آن، همدیگرپذیری و عدالت‌اجتماعی است که قانون اساسی، نیز به خاطر ایجاد یک جامعهٔ مبتنی بر ارزش‌های حقوق بشری و یک حکومت دموکراتیک تسجیل یافته است. چهارم، شهید مزاری دربارهٔ سیاست و اداره، حقوق و قانون، فرهنگ و اجتماع، دولت و ملت، تاریخ و زنان، اقتصاد و توسعه، چنان فریاد سرداد و سخن گفت که اکنون در قانون اساسی همهٔ آن ارزش‌ها و گزاره‌ها، به خوبی انعکاس یافته‌اند. پنجم، در بیست‌وچهارمین سالیاد آن قافله سالار عدالت‌خواهی در سال ۱۳۹۷، مقالهٔ تحتِ عنوان «دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری و بازتاب آن در قانون اساسی» تدوین و در شمارهٔ قبلی مجلهٔ «عدالت و امید» نشر شد.

بنابراین، اکنون که در آستانهٔ بیست‌وپنجمین سالگرد شهید وحدت‌ملی قرار داریم، نیز شایسته است که موضوع ملت‌سازی که روی دیگری از سکهٔ «ملت‌ـدولت» است، از نظر شهید مزاری و قانون اساسی به صورت تطبیقی مورد بحث و ارزیابی قرار گیرد. طبیعی است که مؤلفه‌ها و اصول دولت‌سازی و ملت‌سازی تا حدودی با یکدیگر مشترک‌اند و مجموعهٔ واحد به‌شمار می‌روند؛ اما در عین‌حال، محور اصلی در این نوشته، مردم، ملت و راهکارهای ملت‌سازی است که با الگوگیری از دیدگاه‌های مردم‌محور شهید مزاری در مطابقت با موادی از قانون اساسی به آن پرداخته می‌شود.

مؤلفه‌های ملت‌سازی

در دنیای مدرن و نظام‌های سیاسی دموکراتیک مردم؛ به‌عنوان نقطهٔ پَرگار برای مقبولیت و مشروعتِ دولت‌ها یاد می‌شود و فلسفهٔ وجودی دولت‌ها و حتی بقای آن‌ها در مردمی بودن آن‌ها است. دولت‌هایی که از پشتیبانی مردم و ملت برخوردارند و مردم را با خود دارند، خوب‌ترین حکومت‌ها و دموکراتیک‌ترین نظام‌ها به‌شمار می‌روند. دولت و ملت یکپارچه؛ قوی‌ترین نظام‌سیاسی و دولت مقتدر را تشکیل می‌دهند. حاکمیت‌قانون، عدالت‌اجتماعی، انکشاف‌متوازن، وحدت‌ملی، مشارکت‌سیاسی، حق شهروندی و همدیگرپذیری؛ به عنوان مهم‌ترین عواملی ملت‌ساز محسوب می‌شود و کارآمدی حکومت؛ به مثابهٔ تضمین و مکانیزم تحقق آن مؤلفه‌ها مطرح است که به‌صورت فشرده در ذیل به همهٔ آن‌ها پرداخته می‌شود.

حاکمیت‌قانون

قانون و قانون‌گذاری از اساسی‌ترین مسائلی است که در تمام حکومت‌ها و دولت‌های مدرن مورد اهتمام و توجه جدی قرار داشته و دارد؛ چون قانون است که چارچوب حرکت یک جامعه را به سوی اهداف تعریف شدهٔ آن تعیین می‌کند و براساس آن، بنیادها ساخته می‌شود. قانون‌مداری امر پسندیده است که از خصوصیات جامعهٔ دموکراتیک و از شاخص‌های اصلی دولت‌مدرن محسوب می‌شود؛ اما حاکمیتِ‌قانون؛ یعنی هیچ نهاد و شخصی برتر از قانون وجود نداشته و همه به صورت یکسان و برابر و بدون تمایز تابع الزامات ناشی از قانون باشند. براین اساس، معیار اصلی در جامعه، قانون‌گرایی و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

برابری در برابر قانون است. قانون معیار ارزیابی عملکردها و تصمیم‌های نهادها و رفتار شهروندان در جامعه است. بنابراین، قانون و حاکمیتِ‌قانون می‌تواند زمینه‌ساز تشکیل هویت‌ملی و انسجام‌بخش یک ملت واحد و یکپارچه باشد.

شهید مزاری در اوج بی‌ثباتی و هرج‌ومرج امنیتی، سیاسی، اجتماعی و قانون‌شکنی تأکید بر تشکیل حکومت مبتنی بر قانون دارد؛ اما قانونی را مؤثر و قابل حمایت می‌داند که براساس ارادهٔ آزاد مردم شکل‌گیرد و تأیید آن به رفراندوم گذاشته شود. از نظر شهید وحدت ملی، مردم نه تنها صلاحیت داوری قوانین عادی را، بلکه باید صلاحیت تأیید مهم‌ترین سند حقوقی و سیاسی‌کشور، یعنی قانون اساسی را داشته باشند. به باور وی، تنها قانون برآمده از ارادهٔ آزاد مردم می‌تواند سبب تأمین حقوق همه، ایجاد وحدت‌ملی و تحقق امنیت‌ملی شود و در این باره چنین می‌گوید: «باید قانون اساسی از طرف قاطبهٔ مردم و نماینده‌های آنان تدوین شود و در معرض همه گذاشته شود. یک قانون، زمانی قانون است که پیش‌نویس و تدوین آن توسط نمایندگان تمامی مردم صورت گرفته باشد و بعد کلیهٔ مردم، نیز به آن رأی داده باشند... حال در مورد قانون اساسی باید کلیهٔ مردم در تنظیم پیش‌نویس آن حضور داشته باشند و پس از آن که در اختیار مردم قرار گرفت مورد همه‌پرسی گذارده شود در غیر این‌صورت این قانون نیست.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۴۶) حتی جایگاه و ارزش حقوقی و شرعی قانون اساسی در پرتوِ رضایت و تأیید ملت نهفته است: «در دنیا مرسوم است که قانون اساسی وقتی ارزش پیدا می‌کند که قاطبهٔ مردم به آن قانون رأی موافق دهند. قانونِ بدون رأی موافق مردم هیچ ارزش حقوقی و ارزش شرعی ندارد.» (همان، ۱۳۹۶: ۷۶).

قانون اساسی، نیز بر حاکمیتِ‌قانون و برابری همه شهروندان در برابر قانون صراحت دارد و مبنای برخورداری از حقوق و مسئولیت‌ها را قانون می‌داند و بر ممنوعیت نابرابری در امتیازگیری تأکید می‌کند؛ چنان‌که در ماده بیست‌ودوم آمده

شهید مزاری در اوج بی‌ثباتی و هرج‌ومرج امنیتی، سیاسی، اجتماعی و قانون‌شکنی تأکید بر تشکیل حکومت مبتنی بر قانون دارد؛ اما قانونی را مؤثر و قابل حمایت می‌داند که براساس ارادهٔ آزاد مردم شکل‌گیرد و تأیید آن به رفراندوم گذاشته شود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

انتقادات و پیشنهادات‌شان گرفته و در معرض رفراندم عمومی گذاشته شود؛ چون یکی از اسناد تاریخی ملی که تمامیت ارضی و حریم یک مملکت را حفظ می‌کند، قانون اساسی آن است.» (حیدربیگی و فصیحی، ۱۳۹۷:۱۳۲) ایشان همچنین تأکید می‌کند: «ما طرفدار جنگ نیستیم؛ از راه مسالمت‌آمیز اعتراض کردیم... ولی برای این برادرها توصیه می‌کنیم که قانونی نسازند که وحدت‌ملی را در خطر بیندازد. این یک اصل است.» (همان، ۱۳۹۷: ۱۳۵) قانون بودن یک سند تقنینی و اعتبار آن منوط به تأیید مردم است: «همان‌طورکه می‌دانید است: «هرنوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.» در مقدمهٔ این‌قانون به ایجاد جامعهٔ عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی تأکید شده است و در مادهٔ پنجم، نیز مقرره شده است: «تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و... از وظایف اساسی دولت می‌باشد.»

بنابراین، می‌توان گفت که برایند حکومت قانون و قاعده‌مندی رفتار اجتماعی و سیاسی، تشکیل یک ملت واحد و

انسجام‌بخش واحدهای پراکنده به نام قوم، مذهب، زبان و جغرافیا در زیرچتر واحد کلی و مشترک به نام هویت‌ملی است. افزون براین‌که اصل قانونِ خوب، بسترمناسب برای ملت‌سازی و حاکمیت درست آن، عامل تحقق ملت واحد است، قانون‌گذاری و قوانین اصلی‌ترین، بستر برای انکشافِ‌متوازن، تأمین عدالت‌اجتماعی، تضمین مشارکتِ‌سیاسی، تحکیم وحدت ملی، رعایت حقوق‌شهروندی، نفی انحصارطلبی و تعیین‌کنندهٔ خط‌مشی برای کارایی و مؤثریت حکومت، نیز است که هریک از مقولات فوق، خود به‌مثابهٔ مؤلفه‌ها و عوامل مهم ملت‌سازی به‌شمار می‌رود.

عدالت‌اجتماعی

برای عدالت‌اجتماعی، به عنوان یکی از مهم‌ترین آرمان‌های بشری، دیدگاه‌ها و برداشت‌های متعدد ارائه شده است. این واژهٔ ترکیبی، بیانگر مفهوم خاصی از عدالت است که با اقسام دیگر آن از قبیل، عدالت طبیعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت فردی و اخلاقی، تفاوت‌هایی دارد. تساوی، مساوات، درستی و حقانیت؛ به عنوان مهم‌ترین معنا برای واژهٔ عدالت در کتاب‌های لغت ذکرشده است. (راغب اصفهانی،۱۴۱۲ق: واژهٔعدل / ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: واژهٔعدل) چنان‌که مهم‌ترین تعابیر و برداشت‌ها برای عدالت‌اجتماعی در حوزه‌های مختلفی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معانی؛ چون رعایت تناسب، استحقاق‌ها، شایستگی‌ها، مساوات و انصاف و برابری فرصت‌ها نقل شده است (مشکات‌بیات، ۱۳۹۶: ۳۷۳)؛ اما مهم نیست که چه برداشت و یا تعریفی از عدالت‌اجتماعی داشته باشیم؛ بلکه آن‌چه که مسئله و هدف اصلی به‌شمار می‌رود، تحقق عدالت‌اجتماعی و از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی است. عدالت‌اجتماعی و برابری؛ اصل‌ترین و محکم‌ترین پایه برای زیست مسالمت‌آمیز انسانی برای جامعه، کتله‌ها و مجموعه‌های ساکن در یک سرزمین اعم از قوم، حزب، مذهب و زبان به شمار می‌رود و عدالت‌اجتماعی است که پیوند عمیق و مستحکم برای هم‌زیستی جمعی را در بین مجموعه‌ها و توده‌ها ایجاد می‌کند و مسیر ملت شدن را هموار می‌سازد.

در قانون اساسی افغانستان به این امر مهم به صورت ویژه توجه شد است. مادهٔ ششم؛ دولت را به ایجادِ یک جامعهٔ مرفه و مترقی براساس عدالت‌اجتماعی و برابری ملکف می‌داند. بدون‌شک، وحدت‌ملی بدون تأمین عدالت‌اجتماعی شکل نخواهد گرفت. به همین‌جهت، عدالت‌اجتماعی؛ به عنوان شاه‌بیت ملت‌سازی و عامل مهم برای هویت‌ملی از سوی شهید مزاری به تکرار مطرح شد و این امر، مسئله اصلی شهید مزاری در سیاست و قدرت بود. به باور وی؛ تاریخ گذشتهٔ این سرزمین هیچ‌گاه شاهد تحقق عدالت نبوده است؛ یعنی هم ساختار سیاسی غیرعادلانه بوده است و هم ساختار اداری آن. هم‌چنین هیچ‌وقت با شهروندان رفتار عادلانه صورت نگرفته است. در این‌باره می‌گوید: «هدف ما تشکیل یک حکومتِ‌اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۸۲) قانون و عدالت‌اجتماعی؛ به مثابهٔ دو بنیاد مهم برای حکومت که حافظ حقوق همه مردم باشد، به شمار می‌رود: «ما خواستار یک حکومت اسلامی مبتنی بر قانون و عدالت‌اجتماعی در افغانستان هستیم که در آن حقوق همهٔ مردم افغانستان به تناسب نفوس و میزان حضورشان در حیات سیاسی و اجتماعی کشور تأمین گردد.»

بنابراین، تحقق و رعایت عدالت‌اجتماعی در حوزهای گوناگونی چون؛ در سیاست و اداره، اقتصاد و اموال عمومی، تعلیم و تحصیل، حقوق و قوانین، امکانات و منابع ملی، انکشاف و توسعه، صحت و سلامت و... می‌توانند بستر مناسب برای شکل‌گیری ملت واحد و هویت واحد باشند و مسیر پرپیچ وخم ملت‌سازی را هموار سازند.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

مشارکت‌سیاسی

مطابق دائرهٔ المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی؛ مشارکت‌سیاسی، فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاست‌گذاری عمومی است. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۲) پس، مشارکت‌سیاسی؛ همانا کوشش سازمان‌یافتهٔ مردم دربارهٔ حکومت و سیاست است و این‌که در انتخاب رهبران سیاسی جامعه و سیاست‌گذاری‌ها فعالانه حضور داشته و خود

را نسبت به‌حکومت و سیاست‌های آن، بیگانه احساس نمی‌کنند. اصولاً، نظام‌های سیاسی بر پایهٔ اعتماد عمومی و ارادهٔ مردم استوار می‌گردند و استمرار و اقتدار آن‌ها وابسته به مشارکت و دخالت مردم است. این مشارکت در قالب‌های مختلفی شکل می‌گیرد؛ از جمله شرکت مردم در انتخابات و همه پرسی‌ها و حساسیت نسبت به نوع جریان امور در کشور و میزان دلبستگی آن‌ها به نظام حاکم بر جامعه و حمایت از آن. بر این اساس، در نظام‌های مردم سالار، مشارکت‌سیاسی یک‌نوع مشارکت‌ملی و از پایه‌های دموکراسی شمرده می‌شود. حضور همهٔ اقوام در ساختار سیاسی در کشورهای کثیرالاقوام؛ به‌معنای قائل شدن هویت‌سیاسی برای آنان است.

مطابق قانون اساسی کنونی، «افغانستانِ واحد و یکپارچه به همهٔ اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد» طبق مادهٔ چهارم این قانون: «حاکمیت‌ملی در افغانستان به‌ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند» برابر مواد ۶۹ و ۸۱ به ترتیب رئیس‌جمهور در برابر ملت پاسخگو و شورای ملی تمثیل کنندهٔ ارادهٔ مردم هستند. براساس مادهٔ ششم این سند برابری در همهٔ امور؛ از جمله مشارکت‌سیاسی لازم است: «دولت به ایجاد یک‌جامعهٔ مرفه و مترقی بر اساس عدالت‌اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق‌بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت‌ملی، برابری بین همهٔ اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همهٔ مناطق کشور مکلف است.

شهید مزاری نیز با تأکید بر مشارکت همهٔ اقوام در تصمیم‌گیری سیاسی در حکومت، اظهار می‌دارد: «ما می‌خواهیم که کلیهٔ ملیت‌های این سرزمین هویت‌سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده سازماندهی گردد. ما مصمم هستیم که یک حکومت با شرکت همهٔ اقوام به وجود بیاوریم. ما معتقد هستیم که هرکس روی تمامیت‌اِرضی افغانستان و روی وحدت‌ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریانات سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۳۴۲) «اگر اقوام ساکن در افغانستان هویت، شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئلهٔ امتیازطلبی و حذف همدیگر است» (جاوید، ۱۳۹۶: ۲۱۳) «ما عاشق قیافهٔ هیچکس نیستیم، فقط می‌خواستیم مردم ما در تصمیم‌گیری سیاسی این کشور سهیم باشند.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۱۷؛۷۴)

بنابراین، قدرت و سیاست در یک کشور زمانِ مشروعیت و مقبولیت پیدا می‌کند که برخاسته از ارادهٔ آزاد شهروندان و حکومت تمثیل کنندهٔ مشارکت تمام مجموعه‌ها به‌صورت برابر در ساختار آن باشد. محرومیت‌سازی و عدمِ مشارکتِ کتله‌ها، اقوام و ملیت‌های موجود در افغانستان در سیاست و قدرت، یکی از اصلی‌ترین و جدی‌ترین مانع برای ملت‌سازی، هویت سیاسی‌ملی و یک ملت واحد، به‌شمار می‌رود.

بدون‌شک، وحدت‌ملی بدون تأمین عدالت‌اجتماعی شکل نخواهد گرفت. به همین‌جهت، عدالت‌اجتماعی؛ به عنوان شاه‌بیت ملت‌سازی و عامل مهم برای هویت‌ملی از سوی شهید مزاری به تکرار مطرح شد و این امر، مسئله اصلی شهید مزاری در سیاست و قدرت بود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

انکشاف‌متوازن

انکشاف‌متوازن در برگیرندهٔ توزیع عادلانهٔ ثروت و تقسیم برابر سرمایهٔ‌ملی در میان قلمروِ جغرافیایی کشور اعم از ولایات، اُلسوالی‌ها و قریه‌ها است. همچنین توسعهٔ متوازن شامل به کارگیری برابرِ نیروهای انسانی در مناطق مختلف و ایجاد

استراتژی‌ها، پالیسی‌های و پروگرام‌های توسعه‌ساز است. برایند چنین انکشاف در حوزهٔ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، همان ملت‌سازی و انسجام یکپارچگی و یافتن هویت‌ملی است. اما، بررسی شاخص‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اداری، صحت و سلامت در افغانستان حکایت از یک توزیع نامتعادل و نامتوازن بین ولایات و حتی اُلسوالی‌های کشور دارد. هرچند افغانستان در کلیتِ خودکشور، توسعه نیافته و دست‌نخورده محسوب می‌شود؛ اما درعین‌حال، اندک فعالیت‌ها و تلاش‌های توسعه‌محورکه به صورت نسبی صورت گرفته است، غیرعادلانه و نامتوازن بوده است. تخصیص بودجه‌ها به‌صورت‌عام و تخصیص پروژه‌های انکشافی به صورت خاص هیچ‌کدام براساس نیاز، ظرفیت و ضرورت، اختصاص نیافته و برنامه‌ریزی نشده است. به همین جهت است که برنامه‌های دولت در حمایت از انکشاف و توسعهٔ تمامی مناطق کشور درعرصهٔ تولید، صنعت، زراعت و مالداری، تعلیم، ورزش، سرک‌سازی و... ناموفق بوده است. طبیعی است که چنین مسئله ضمن این‌که سبب عقب‌ماندگی کشور می‌شود، همچنین می‌تواند مانع جدی فرا روی ملت‌سازی باشد.

در قانون اساسی، انکشاف متوازن، یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی است که قانون‌گذار به آن توجه داشته و در عرصه‌های مختلف به آن پرداخته است. در مادهٔ ششم چنین مقرر شده است: «دولت به ایجاد یک جامعهٔ مرفه و مترقی براساس عدالت‌اجتماعی... برابری بین همهٔ اقوام و قبایل و انکشافِ‌متوازن در همهٔ مناطق‌کشور مکلف می‌باشد.»

همچنین در مواد سیزدهم، چهاردهم، شانزدهم، چهل و چهارم، پنجا و دوم و یکصد و سی و هفتم این‌قانون، دولت برای انکشاف و توسعهٔ صنعت و تولید، زراعت و مالداری، زبان‌های افغانستان، تعلیم برای زنان، ورزش‌های ملی و محلی و حیات‌ملی مکلف به‌ساختن طرح‌ها و برنامه‌ها و تطبیق آن‌ها می‌باشد.

شهید مزاری، همیشه از گذشتهٔ پر از ظلم و بیدادِ روا داشته شده بر اقوام و ساکنانِ جغرافیای این سرزمین روایت می‌کند و بر اصلاح سیستم تشکیلات اجتماعی و سیاسی‌کشور تأکید می‌نماید: «در گذشته، هیچ‌گاه نظام عادلانه‌ای خالی از تبعیض و ظلم در افغانستان وجود نداشته و پایه‌های تبعیض و ظلم و بی‌عدالتی، در نظام‌های گذشته کشور گذاشته شده است... باید در تشکیلات اجتماعی و سیستم‌سیاسی آیندهٔ کشور هم انقلابی به وجود بیاوریم تا عدالت جایگزین نظام‌های آینده غیر عادلانه شود.» (حیدربیگی و فصیحی، ۱۳۹۷: ۱۲۴) در جای دیگر شهید وحدت‌ملی، به معرفی یک دولتِ می‌پردازد و از شاخص‌های اصلی آن سخن می‌گوید که مردم در آن حکومت، نقطهٔ پَرگار و عدالت‌اجتماعی خط اتصال شمرده شده و این نوع حکومت را پایان تاریخ بیداد و تبعیض می‌داند: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گرایی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم، نژاد، با هر رنگ و

با وجودی که وحدت‌ملی در تمام کشورهای که اقوام مختلف در آن ساکن هستند؛ به مثابهٔ کلیدی‌ترین اصل برای حکومت و اقتدار آن مطرح بوده است؛ اما در عین حال، یکی از بغرنج‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقهٔ تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۸۲)
بنابراین، تحقق انکشاف متوازن و برخوداری همهٔ مردم در تمام ولایات افغانستان از توزیع برابر سرمایه و منابع ملی در سایه یک حکومت کارآمد و تأمین کنندهٔ عدالت امکان‌پذیر است. پس، در پرتوِ انکشاف متوازن می‌توان به ملت‌سازی و انسجام همه اقوام و مجموعه‌ها رسید.

وحدت‌ملی

با وجودی که وحدت‌ملی در تمام کشورهای که اقوام مختلف در آن ساکن هستند؛ به مثابهٔ کلیدی‌ترین اصل برای حکومت و اقتدار آن مطرح بوده است؛ اما در عین حال، یکی از بغرنج‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. فارغ از بحث‌های مفهومی و نظری، وحدت‌ملی را می‌توان به اتحاد و همبستگی تمام اقوام ساکن در کشور با داشتن هویت واحد ملی معنا کرد که تمام افراد کشور با در نظرداشت هویت قومی، زبانی، دینی و مذهبی دارای هویت‌ملی واحد بوده و ملت‌واحد را تشکیل می‌دهند. برهمین اساس، مطابق مادهٔ چهارم قانون اساسی «ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد.» وجه و مخرج مشترک اقوام افغانستان، وطن واحد و هویت‌ملی واحد است که بر هر فرد از افراد جامعه افغانستان کلمهٔ افغان اطلاق می‌شود.
از «اصل کلیدی و بنیادی وحدت‌ملی» در مقدمهٔ و مواد ششم و پنجاه و نهم قانون اساسی نام برده شده است و بر تحکیم و تأمین وحدت‌ملی و حراست از آن تأکید شده است و هیچ شخص نمی‌تواند با سوءاستفاده از حقوق و آزادی‌های مندرج این قانون اساسی، بر ضد استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت و وحدت ملی عمل کند. شهید مزاری، نیز وحدت‌ملی را یک اصل و محور اقتدار و توان ملی می‌دانست و بر همبستگی ملی در جهت حل بحران‌های سیاسی و نظامی کشور تأکید داشت. تفرقه بین اقوام را یک فاجعه می‌دانست و بر تدوین قانون مبتنی بر وحدت‌ملی اصرار داشت. دامن زدن به اختلافات مذهبی را بازی می‌پنداشت: «ما وحدت ملی را یک اصل می‌دانیم. برای برادرها توصیه می‌کنم، قانونی نسازند که وحدت‌ملی را در خطر بیندازد. (جاوید، ۱۳۹۶: ۱۶۱) ما معتقدیم که حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود آید. دشمنی ملیت‌ها فاجعهٔ بزرگی در افغانستان است. این‌جا باید برادری ملیت‌ها مطرح گردد. من هیچ وقت نه شیعه گفته‌ام و نه سنی، بعد از این نیز نخواهم گفت. مطرح کردن شیعه و سنی یک بازی است.» (همان، ۱۳۹۶: ۱۱۸؛ ۲۰۰) ما با همهٔ تنظیم‌ها سر جنگ نداریم، دوست هستیم؛ با همه ملت‌ها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت‌ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم. (حیدربیگی و فصیحی، ۱۳۹۷: ۱۶۴)
بنابراین، همان‌طوری که معیار قرار گرفتن مصالح و منافع‌ملی در مسائل کلان سیاسی و اجتماعی می‌تواند، تأمین کنندهٔ وحدت‌ملی و تضمین کنندهٔ آن باشد؛ به‌همان پیمانه می‌توان گفت‌که با داشتن وحدت‌ملی می‌توانیم به توسعهٔ اقتصادی، انکشافِ‌متوازن، ثباتِ‌سیاسی، امنیتِ‌ملی، اقتدارِملی، پیشرفت، ترقی و آبادانی کشور نایل آییم.

همان‌طوری که معیار قرار گرفتن مصالح و منافع‌ملی در مسائل کلان سیاسی و اجتماعی می‌تواند، تأمین کنندهٔ وحدت‌ملی و تضمین کنندهٔ آن باشد؛ به‌همان پیمانه می‌توان گفت‌که با داشتن وحدت‌ملی می‌توانیم به توسعهٔ اقتصادی، انکشافِ‌متوازن، ثباتِ‌سیاسی، امنیتِ‌ملی، اقتدارِملی، پیشرفت، ترقی و آبادانی کشور نایل آییم.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۶

حقوق شهروندی

حقوق شهروندی، به تابعان یک کشور فارغ از رنگ، قومیت، نژاد، دین و طبقه‌شان تعلق می‌یابد و همگان، به صورت برابر و مساویانه از آن برخودار می‌شوند. معیار شهروند بودن، همانا داشتن تابعیت که یک‌نوع رابطهٔ سیاسی، معنوی و حقوقی افراد نسبت به کشور متبوع است، می‌باشد. هرچند در افغانستان باوجود قانون اساسی کنونی، ساختارهای سیاسی و اجتماعی هنوز با شهروندی و شهروندباوری فاصله دارد و به صورت مطلوب فرهنگ شهروندی نهادینه نشده است؛ اما می‌توان گفت که تأمین و تثبیت حق‌شهروندی و شهروندمداری از سازوکارهای خوب برای ملت‌سازی به‌شمار می‌رود. تنها با احترام به شهروندی و رعایت حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اداری و اقتصادی مبتنی بر شهروندی است که امکان ملت شدن و برمحور واحد جمع شدن همهٔ مجموعه‌ها را آسان می‌سازد و سبب همبستگی درونی و اتحاد بیرونی همه اقوام، مذاهب، زبان‌ها و جغرافیا می‌گردد.

در فصل دوم قانون اساسی با رویکرد شهروندمحوری، بیش از سی و پنج مادهٔ آن، به حق‌ها و مسئولیت‌های شهروندی اختصاص یافته و موارد و مصادیق از این حقوق، به‌خوبی احصا شده است. از نظر شهید مزاری عدم تأمین حقوق شهروندی اتباع، ملیت‌ها و نادیده گرفتن آن‌ها در افغانستان، ریشهٔ بحران و مشکلات در این سرزمین دانسته شده است، چنین اظهار می‌دارد: «تا وقتی‌که حقوق ملیت‌های کشور تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی‌گردد. ریشهٔ اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور، انحصارطلبی و نادیده‌گرفتن حقوق دیگران است.» همچنین می‌گوید: «حق طبیعی همهٔ مردم و ملیت‌های افغانستان این است که در تعیین سرنوشت آیندهٔ شان مشارکت داشته باشند و تصمیم بگیرند. حکومت‌های گذشته حکومت‌های مردمی و مبتنی بر اراده و انتخابات آزاد مردم نبودند.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۷۴؛۱۳۱)

بنابراین، با برخورداری از حق‌ها و امتیازاتِ شهروندیِ پیش‌بینی شده در قانون اساسی و ایده‌های راهبردی شهید مزاری مبتنی بر رعایت حقوق ملیت‌ها و همهٔ اقوام ساکن در کشور، می‌توان در راستای ملت‌سازی و یک‌پارچگی همهٔ شهروندان، گام برداشت و بر ثبات‌سیاسی و اجتماعی این سرزمین کمک کرد و شاهد پیشرفت، ترقی و شکوفایی اقتصادی، زیربنایی و توسعهٔ همه‌جانبهٔ کشور شد.

همدیگرپذیری

در سال‌های اخیر اصطلاح همدیگرپذیری؛ مانند سایر مقولات از این دست، بیشتروارد ادبیات نخبگان و سیاسیون کشور شده است که در سطح کلان و مباحث حکومت‌داری، مصالح کلان‌ملی از آن به‌وفور استفاده می‌شود. این اصطلاح در حوزهٔ علوم اجتماعی و سیاسی بیانگر معنای ژرف و در عین‌حال،کاربردی است که می‌توان هویت‌های متکثر قومی، مذهبی، زبانی و سمتی را در ذیل آن، به‌هویت واحد ملی و جمعی تبدیل کرد. پذیرش و قبول دیگری که متعلق، به‌تبار دیگر، مذهب دیگر، زبان دیگر، ولایت دیگر است در کنار خود، می‌تواند سرنوشت جمعی، مصالح و منافع جمعی را بهتر و قوی‌تر رقم زند. بدون‌شک، انحصارگرایی، تفرقه‌افکنی و تبعیض‌مداری ناشی از روحیهٔ دیگرزدایی و نفی دیگران می‌شود و اکنون تنش‌های قومی، زبانی و انحصارسازی که برخاسته از روحیه دیگرناپذیری است، مانعی اصلی ملت‌سازی محسوب می‌شود.

بنابراین، یکدیگرپذیری تمام اقوام، مجموعه‌های فرهنگی، هویت‌های مذهبی، گروه‌ها و جناح‌های سیاسی می‌تواند نوید بخش ملت‌سازی و بلکه از عوامل مهم برای ملت‌شدن و هویت واحد ملی باشد؛ اما باید دانست که دست‌یابی به همدیگرپذیری تنها در ذیل باور و توافق همه هویت‌ها، به برابری همه در برابر قانون، برخوداری همه از حقوق شهروندی و حق مشارکت‌سیاسی و توسعهٔ عادلانه امکان‌پذیر است و با چنین باور در جامعه می‌توان شاهد وحدت‌ملی و عدالت‌اجتماعی با هویت‌ملی شد.

شهید مزاری، نیزیکی از عوامل مهمی تنش‌ها و جنجال‌ها را در افغانستان دقیقاً همین دیگرناپذیری می‌دانست: «اگر اقوام ساکن در افغانستان هویت، شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئلهٔ امتیازطلبی و حذف همدیگر است» (جاوید، ۱۳۹۶: ۲۱۳) وی انحصارگرایی را به هر شکل که باشد، غیرقابل قبول می‌داند و بر مشارکت همه در

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

تعیین سرنوشت جمعی تأکید می‌ورزد: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوهٔ آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیهٔ مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سرنوشت‌سیاسی‌شان هستیم.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۴۱)، «حقوق مردم خود را خواهانیم، عدالت‌اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصارطلبی را نفی می‌کنیم، هرکس که باشد.» (حیدربیگی و فصیحی، ۱۲۹۷: ۶۹)

در قانون اساسی، نیز در مواد مختلف؛ از جمله مقدمه، مواد ۴، ۳۳، ۵۰ آن، بر مصادیق و موارد همدیگرپذیری؛ از قبیل مساوات همه در برابر قانون، مشارکت همه در تعیین سرنوشت‌سیاسی شان، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، نفی تبعیض و انحصار در استخدام و مشارکت در ادارات و ساختار دولت پرداخته شده است که بیانگر نفی ادعای مالکیت و انحصارقدرت، امتیازطلبی، تفاخر و زیاده‌خواهی است؛ زیرا

مؤثریت و کارآمدی حکومت

بدون‌شک، آن‌چه که تاکنون، به عنوان مؤلفه‌های ملت‌سازی یاد شد، هرکدام به تنهایی از پایه‌ها و ارکانِ مهم ملت‌سازی در افغانستان به شمار می‌رود؛ اما مسئلهٔ دیگرکه مهم‌ترین و بلکه به مثابهٔ تضمین و تحقق همه مؤلفه‌های دیگرمحسوب می‌شود و حتی بدون آن، رسیدن به سایر مؤلفه‌ها امکان‌پذیر نیست، عبارت از «مؤثریت و کارآمدی حکومت» است. باید اذعان کرد که ساختار جامعهٔ افغانستان، یک ساختار قومی و قبیله‌ای است و متأسفانه هویت‌های قومی و قبیله‌ای همیشه بر هویت‌ملی غالب و حتی تصاحب قدرت و حکومت در افغانستان همواره مبتنی بر سیاست‌های قومی بوده است. تاریخ افغانستان گواه این است که حاکمان و حکومت‌های گذشتهٔ افغانستان، نه تنها به ملت‌سازی توجه نکرده‌اند؛

یکدیگرپذیری تمام اقوام، مجموعه‌های فرهنگی، هویت‌های مذهبی، گروه‌ها و جناح‌های سیاسی می‌تواند نوید بخش ملت‌سازی و بلکه از عوامل مهم برای ملت‌شدن و هویت واحد ملی باشد.

حاکمیت‌ملی، به ملت افغانستان تعلق دارد که شامل تمام اقوام شریف افغانستان می‌شود و قوم خاص نمی‌تواند خود را مالک همه چیز قلمداد کند.

بنابراین، همدیگرپذیری؛ یعنی پذیرش مساوات همه گروهای قومی، مذهبی، زبانی، سمتی و حزبی در برابر قانون، قائل شدن حق برای همه در تصاحب مناصب و مشاغل سیاسی، قبول کردن این‌که افغانستان واحد و یکپارچه متعلق به همهٔ مردم افغانستان است. حاکمیت‌ملی به همهٔ ملت تعلق دارد و همه بدون تبعیض بلکه براساس شایستگی و اهلیت می‌تواند در ادارات افغانستان استخدام شود. همدیگرپذیری با چنین محتوا می‌تواند عامل و زمینهٔ خوب برای ملت‌سازی باشد و در پرتوِآن می‌توان جنجال‌ها و بحران‌های قومی، زبانی، مذهبی و سمتی را خاتمه داد.

بلکه هر ازگاهی باعث تنش‌های قومی، سمتی و زبانی، نیز شده‌اند؛ اما در دورهٔ معاصر، از وظایف اساسی دولت‌داری و یک نظام‌سیاسی ایجاد و تقویت ملت‌سازی دانسته شده است. مشروعیت و مقبولیت دولت‌ها ناشی از ارادهٔ آزاد مردم و بقای آن، نیز وابسته به وجود همبستگی اجتماعی و شکل‌گیری هویت‌ملی است. طبیعی است که فقدان راهبردها و پالیسی‌های ملت‌سازی به سادگی دولت‌ها را با بحران‌های اجتماعی و تنش‌های قومی و سیاسی مواجه و حتی با سقوط روبه‌رو می‌سازد.

بنابراین، حکومت کارا و قوی می‌تواند با تعریف و ایجاد سازوکارها، مکانیزم‌ها و پالیسی‌های درست و دقیق، همه مؤلفه‌های فوق‌الذکررا به منصهٔ ظهور و تحقق برساند و برایند آن، همانا ملت‌واحد با هویت‌ملی با در نظرداشت هویت‌های متکثر قومی، مذهبی، زبانی و سمتی خواهد شد.

بنیاد اندیشه

آن‌چه که اکنون در قانون اساسی از مکلفیت‌های اصلی دولت یاد شده و فصل جداگانهٔ به آن اختصاص یافته است، تأمین حقوق اساسی و شهروندی اتباع است. همچنین ایجاد ادارهٔ سالم و حکومت‌داری مطلوب، ساختن برنامه‌های انکشافی در همه عرصه‌ها، توزیع عادلانهٔ ثروت و اموال عمومی، اتخاذ تدابیر برای تأمین عدالت‌اجتماعی، وحدت‌ملی، مشارکت سیاسی، نیز از وظایف اساسی دولت به شمار رفته است که در صورت عملی شدن آن تدابیر و برنامه‌ها، روند ملت‌سازی تقویت و به ثمر خواهد نشست و پاسخ‌گو بودن و کارا شدن حکومت به منصهٔ ظهور خواهد رسید.

شهید مزاری نیز به صورت مکرر و مداوم بر تشکیل حکومت فراگیر، مردمی، مبتنی بر قانون و انتخابات عمومی تأکید کرده است: «پایه‌های اساسی و مردمی برای یک حکومت وقتی به وجود می‌آید که انتخابات عمومی برگزار شود و مردم آزادانه سرنوشت خود را تعیین کرده قدرت‌سیاسی را به‌کسی و کسانی تحویل دهند... دولت مردمی وقتی به‌وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی دهند که در این صورت دولت پایهٔ مردمی پیدا می‌کند و قانونی است.» (غفاری‌لعلی، ۱۳۹۶: ۲۹) «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به‌وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گرایی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم، نژاد، با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقهٔ تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد.» (همان، ۱۳۸۶: ۸۲)

بنابراین، باتوجه به ناکامی و تقصیر حکومت‌های گذشته در روند ملت‌سازی، اکنون وجیبه و وظیفهٔ دولت و حکومت فعلی افغانستان است که با درنظرداشت ارزش‌های مندرج در قانون اساسی و الگوگیری از اندیشه‌های شهید مزاری کارایی و مؤثریت خود را نسبت به پروسهٔ ملت‌سازی به اثبات برساند و اقدامات و تدابیر ملت‌سازی خود را تطبیق و عملی سازد.

نتیجه‌گیری

به‌طورکلی می‌توان گفت؛ عوامل فوق، به‌عنوان راهبردهای مهمی ایجاد و تدوام بخش و مکانیزم‌های تقویت کنندهٔ ملت‌سازی به‌شمار می‌رود که فقدن آن‌ها همواره باعث به وجودآمدن شکاف‌های اجتماعی شده و روند ملت‌سازی را با چالش مواجه کرده است. اندیشه‌های روشن و رهکردی شهید مزاری دربارهٔ مردم و حکومت هموارکنندهٔ مسیر ملت‌سازی و دولت‌سازی است؛ زیرا ارزش‌های مطرح در اندیشهٔ شهید مزاری ناشی از باور عمیق و برداشت درست وی بود که از مسائل سیاسی و اجتماعی، حکومت و مردم زمان خودش داشت و راه بیرون رفت از وضعیت آن دوره را با شکل‌گیری ملت یکپارچه و دولتِ مدرن برآمده از ارادهٔ آزاد مردم می‌دانست. اکنون تمام ایده‌ها و شعارهای ماندگار شهید وحدت‌ملی به‌صورت عینی و روشن در اصلی‌ترین سند حقوقی و سیاسی کشور، یعنی قانون اساسی تبلور و تسجیل یافته و برماندگاری آن اندیشه‌ها مهر تأیید زده شده است. فرجام کلام این‌که؛ نتیجه واقعی‌شدن مشارکتِ سیاسی، تحققِ عدالت‌اجتماعی، تحکیمِ وحدت‌ملی، احترام به حاکمیت قانون، پاسداری از انکشاف متوازن، عینی‌شدن همدیگرپذیری، رعایتِ حقوق شهروندی، همانا تشکیل و به وجود آمدن ملت واحد با هویت ملی خواهد بود.

منابع

۱. جاوید، محمد جاوید (۱۳۹۶). احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری) کابل، نشرواژه.
۲. غفاری لعلی، عبدالله (۱۳۹۶). فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های شهید وحدت‌ملی استاد عبدالعلی مزاری)، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق. ۱۹۹۲م). المفردات فی غریب القرآن، بیروت–لبنان، دارالشامیه.
۴. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق.). لسان العرب، بیروت–لبنان، دار صادر.
۵. حیدربیگی، حسین و امان الله فصیحی (۱۳۹۷). احیای هویت، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.
۶. قانون اساسی افغانستان، جریدهٔ رسمی شماره مسلسل ۸۱۸، مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۸.
۷. ساروخانی، باقر، دایرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
۸. مشکات بیات، عبدالرسول (۱۳۹۶). فرهنگ واژه‌ها (درآمدی برمکاتب و اندیشه‌های معاصر) تهران، انتشارات سمت.

بنیاد اندیشه

سازه‌های ملت‌سازی

در اندیشهٔ شهید مزاری

سید آصف حسینی

یک، مفاهیم و مبانی ملت‌سازی

تعریف اصطلاحی رایج از واژهٔ ملت (nation) عبارت است از: «مجموعه افرادی که تشکیل یک دولت - کشور دهند و به عنوان کلیت اجتماعی مشخص در برابر حکومت در نظر گرفته شوند»[1]. این تعریف نیز خیلی واضح نیست. برای این‌که برخی مفاهیم به صورت حسی و تجربی درک می‌شود و آن‌گاه که در قالب الفاظ درآید گنگ‌تر می‌شود. مفاهیم چون جنگ، صلح، خوش‌بختی و ملت نیز از مفاهیمی‌اند که مردم به صورت حسی و تجربی بیشتر می‌توانند آن را درک کنند.

باید اذعان کرد که در علوم اجتماعی، مفاهیم همواره تابع شرایط و احوالات اجتماعی و جغرافیایی‌اند. از این‌رو هیچگاه نمی‌توانیم برای مفاهیم، یک معنای ثابت در نظر بگیریم. البته که در برخی از مقاطع تاریخی در مورد مفهوم ملت نیز سعی شده است که یک بار معنایی ثابت برای آن تعیین شود که باز هم با از بین رفتن رژیم و شرایط خاص حاکم، این تلاش منجر به شکست شده است. با همین رویکرد حتی نمی‌توان عناصر فرهنگی، اجتماعی، تاریخ و ادبیات را از سازه‌های اصلی و فراگیر برای ملت‌سازی عنوان کرد. چه آن که این امر باعث می‌شود که اولاً خرده فرهنگ‌ها به کلی احساس بیگانگی کنند و ثانیاً جامعه یک پارچهٔ فرهنگی و تباری که دارای اتنیک واحد و سنت مشترک واحد باشد نیز وجود ندارد.

کشورهای بزرگ و یا متکثرالهویه مانند افغانستان بهتر آن است که در سازهٔ ملت‌سازی بیشتر به عناصر فرهنگی، زبانی و اتنیکی تمرکز نکنند. بایسته است که این کشورها بیشتر در یک سپهری پناه ببرند که خودشان ساخته باشند و قدرت تغییر و تحول آن را نیز داشته باشند. سازه‌های فرهنگی و اتنیکی خارج از ارادهٔ انسان‌ها است و نمی‌توان به راحتی از آن گذشت و یا انتخاب کرد. سازهٔ اقتصاد و سیاست دارای ماهیت انعطاف‌پذیر و یک امر برساخته است و تابع ارادهٔ جمعی است و به راحتی بدون کدام حساسیت و حیثتی شدن موضوع، همه می‌توانند که در زیر چتر آن گرد هم بیایند.

البته دولت‌ها گاهی تلاش کرده‌اند که با همگانی کردن فرهنگ و مسلط ساختن آن به تمام افراد جامعه، زمینهٔ ایجاد ملت واحد را از طریق بنیادهای فرهنگی فراهم سازد؛ ولی این تلاش‌ها حداقل در افغانستان منجر به شکست شد و حافظهٔ تاریخی افغانستان تا هنوز آن را به یاد دارد. این تلاش‌ها در افغانستان از زمان حاکمیت محمد هاشم خان بیشتر به صورت عریان تطبیق شد. خرده فرهنگ‌ها در افغانستان به جای این‌که به عنوان تنوع فرهنگ ملی مطرح شود، بیشتر حالت قومی و قبیله‌ای را به خود گرفته است که به جای ایجاد

انسجام جمعی باعث اختلافات شدید قومی در افغانستان شده است. بنابراین، با تکیه بر عناصر فرهنگی هیچگاهی نمی‌توان سازه‌های ملت‌سازی را در افغانستان ایجاد کرد.

در دورهٔ مدرن، به نظر می‌رسد که ملت‌سازی با رویکرد فرهنگی یا همان رویکرد مکتب فرانسوی چندان قابلیت تطبیق و موفقیت را ندارد. تنها می‌توان گفت که تلاش‌های فرهنگی می‌تواند باعث تقویت ملت‌ها شود نه این که خود به تنهایی باعث ملت‌سازی گردد. به همین دلیل است که عناصر چون سرزمین، جمعیت و حکومت و حاکمیت با بن‌مایهٔ سیاسی بیشتر در امر ملت‌سازی کارکرد مؤثر داشته‌اند. موقعیت سرزمینی مشترک، اراده و آرای مشترک مردم و حکومت فراگیر که باعث ارائه خدمات به همه مردم شود، باعث منافع و سرنوشت مشترک می‌شود که به آن منافع ملی یا فراگیر نیز می‌توان گفت.

من نقش فرهنگ، خاطرات مشترک، علایق تاریخی مشترک را در ایجاد همبستگی میان افراد یک ملت رد نمی‌کنم و آن را بسیار تأثیرگذار می‌دانم. درست با همین رویکرد می‌توان نظریهٔ جامعه‌شناسان ساختارگرا را در نقش و تأثیر دین و مذهب در انسجام و وحدت میان افراد جامعه درک و تأیید کرد. نقش خون و نژاد که سرانجام باعث شکل‌گیری هویت جمعی و خانوادگی و قومی می‌گردد نیز در مقولات فرهنگی و هویتی قابل بررسی است. هرکدام این‌ها از عناصری‌اند که ملت‌سازی را مستحکم و استوار می‌سازند؛ ولی باید پذیرفت که در دنیای معاصر موضوع بسیار تفاوت یافته است.

درست در دنیـــــای کلاسیک برای مردم موضوعات هویتی و فرهنگی - دینی محور همهٔ دیدگاه‌ها و تصمیم‌های جمعی بود؛ چون در زندگی‌شان موضوع هویتی و فرهنگی اساس همه چیز بود. در دنیای کنونی اما رویکرد به زندگی عوض شده است و تنها موضوع هویتی و فرهنگی برای مردم همه چیز نیست. این نگاه زمانی درست درک می‌شود که مواجهه مردم را با یکدیگر و با دولت مورد دقت قرار بدهیم که مطالبهٔ اصلی‌شان چیست؟

بدون شک که مطالبهٔ اصلی آن‌ها حقوق مساوی است. در دنیای اکنون معیشت و فرصت‌های عینی که باعث رشد افراد در عرصه‌های مختلف زندگی و افزایش رفاه آنان شود، مطالبهٔ اصلی آنان را تشکیل می‌دهد. از این‌رو، حتی حکومت‌ها نمی‌توانند پاره‌ای از افراد جامعه را صرف با رسمیت یافتن زبان، قومیت، دین و مذهب و یا هویت‌شان قانع کنند و بخواهند این‌گونه آنان را در یک کلیت بزرگ ملی جذب کند. به همین دلیل است که حتی مردمی که از لحاظ فرهنگی و زبانی و مذهبی باهم مشترک‌اند؛ ولی چون از فرصت‌ها و خدمات یکسان برخوردار نیستند، خودبه‌خود احساس بیگانگی می‌کنند و کم‌کم زمینهٔ جدای‌طلبی و انگیزه برای ایجاد یک دولت و ملت جدید شکل می‌گیرد. برای این دیدگاه ممکن است اصطلاح و یا مفاهیم خاص شکل نگرفته باشد؛ ولی این برداشت را می‌توان با مفاهیم عمومی نیز تبیین کرد. مفهوم عدالت‌اجتماعی و نفی تبعیض دقیقا همین رویکرد را در ملت‌سازی مطرح می‌کند.

عدالت‌اجتماعی و نفی تبعیض دیگر در مقوله‌های فرهنگی و هویتی چندان جایگاه ندارد؛ زیرا بحث هویت حتی در مفهوم کلان خودش امروز دیگر مطرح بحث ملت‌ها نیست. فردگرایی و مفهوم شهروندی در کشورها و زمانهٔ اکنون در بسیاری از کشورها، افراد را از درگیری‌های دنیای سنتی و بند ماندن در هویت قومی و قبیله‌ای و مذهبی دارد کم‌کم

در دورهٔ مدرن، به نظر می‌رسد که ملت‌سازی با رویکرد فرهنگی یا همان رویکرد مکتب فرانسوی چندان قابلیت تطبیق و موفقیت را ندارد. تنها می‌توان گفت که تلاش‌های فرهنگی می‌تواند باعث تقویت ملت‌ها شود نه این که خود به تنهایی باعث ملت‌سازی گردد.

بنیاد اندیشه

نجات می‌دهد. تنها چیزی که آنان را با همدیگر ادغام و خودی می‌سازد همان عدالت‌اجتماعی و نفی تبعیض در برابر فرصت‌ها است.
بی‌عدالتی اجتماعی و تبعیض سیستماتیک، هیچگاهی نخواهد گذاشت که رشته‌های مؤثر در انسجام اجتماعی و پیوند افراد ساکن در یک سرزمین تبدیل به ساختار کلان به نام ملت شود. حتی مقولهٔ تابعیت که یک عنصر قانونی است، فقط از لحاظ اداری و ظاهری می‌تواند مفهوم و مصداق اتباع را شکل بدهد؛ ولی هرگز نمی‌تواند رابطهٔ عمیق و علایق جمعی را میان افراد فراهم بسازد؛ زیرا با این هم ذهنیت خودی و غیرخودی در میان این اتباع همچنان باقی بماند. از دیگر جانب اما عدالت فراگیر و دسترسی همهٔ اتباع به منافع ملی، علاوه براین‌که روابط را مستحکم می‌سازد و ملت واحد را پدید می‌آورد، باعث یک حرکت و انگیزهٔ جمعی نیز می‌شود و برعکس فقدان دسترسی همهٔ اتباع به منافع و سرمایه‌های ملی، انگیزه‌ها را برای حرکت به سوی آینده کاهش می‌دهد.
طبیعی است مردمی که از منافع و سرمایهٔ ملی خودشان را محروم احساس کنند، خود را بیگانه و جدا از ساختار کلی به نام ملت و دولت می‌پندارند. حس بیگانگی از ملت بودن، به صورت اتوماتیک حس بیگانی از یک دولت واحد را نیز فراهم می‌سازد. دولت سپهر کلان یک ملت است که در نبود آن، ملت مانند خانه‌ای است که سقف آن فروریخته باشد.
تعجب این است که در افغانستان نیز، اگر به درونمایهٔ اصلی سخنان شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری دقت کنیم، ایشان نیز عدالت‌اجتماعی و نفی تبعیض را در روند ملت‌سازی در افغانستان یک امر ذاتی و اساسی می‌پندارد. شاید ایشان به این صراحت مطرح نکرده باشد؛ ولی می‌توان این برداشت را از محتوای سخنان آن رهبر فقید به دست آورد.

دو. سنگ‌بنای ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری

شهید مزاری از جمله رهبرانی است که برای ملت‌سازی و ملت‌شدن ساکنان این سرزمین بیشتر از همه فریاد کشیده و این مفهوم را بیشتر از همه مطرح کرده است. اگر مجموع سخنان عمومی رهبران جهادی افغانستان به صورت محتوایی مقایسه و بررسی شود، این برداشت صادق خواهد بود.
اما راجع به رویکرد شهید مزاری برای ملت‌سازی در افغانستان بیشتر دو دیدگاه مطرح شده است.
یک؛ بسیاری از نوشته‌ها و تحلیل‌ها از سخنان و دیدگاه شهید وحدت‌ملی در راستای ملت‌سازی در افغانستان به مفهوم هویت گره خورده است. این دیدگاه ضعیف است و کم‌کم جایش را به مقولهٔ دیگر می‌سپارد. در این دیدگاه، بیشتر این برداشت تقویت شده است که گویا از دیدگاه رهبر شهید، شناسایی هویت اقوام یگانه عامل اصلی ملت‌سازی در افغانستان است. در این مورد تحلیگران و نویسندگان زیاد، به کرات پاره‌ای از سخنان آن رهبر شهید را مطرح و بیان کرده‌اند. این فرمودهٔ آن رهبر شهید معروف است که دیگر نباید هزاره بودن در افغانستان جرم باشد. مفهوم این سخن بار هویتی دارد.
اما صرف با پذیرش هویت اقوام نمی‌توان پایه‌های ملت‌سازی را در افغانستان مستحکم کرد. تأکید آن رهبر شهید در زمان خودش بارمعنایی دقیق داشت و طبق شرایط زمان خودش باید هم آن قدر تأکید و تکرار می‌شد تا واقعاً هویت هزاره‌گی دیگر جرم باقی

طبیعی است مردمی که از منافع و سرمایهٔ ملی خودشان را محروم احساس کنند، خود را بیگانه و جدا از ساختار کلی به نام ملت و دولت می‌پندارند. حس بیگانگی از ملت بودن، به صورت اتوماتیک حس بیگانی از یک دولت واحد را نیز فراهم می‌سازد.

نمی‌ماند؛ ولی اکنون آن مرحله سپری شده است. برای من خیلی سنگین و آزاردهنده است که رهبران سیاسی برای این‌که علایق روحی و حس عاطفی مردم هزاره را تحریک کنند تاهنوز به این جمله اتکا می‌کنند که هزاره بودن نباید دیگر در افغانستان جرم باشد و یا این‌که هزاره بودن دیگر جرم نیست و افتخار است. به نظرم پس از آن همه فداکاری و قربانی دادن و رسیدن به قرن بیست‌ویک، شاید خوب نباشد که برای مرهم نهادن به آن دردهای تاریخی، بگوییم که دیگر هزاره بودن جرم نیست. البته از نگاه روان‌شناختی مردمی که سال‌ها به خاطر هویتش محکوم و تحقیر شده است از این ناحیه نیز نیاز به بازسازی هویتی دارد؛ ولی اگر قرار بر عدالت‌اجتماعی است، صرف یادآوری و تأکید بر مسائل و مفاخر هویتی جبران مافات نیست. جبران مافات آن است که از آن جایگاه واقعی که یک عده انسان‌ها به جرم هویتش، به صورت تاریخی محروم شده پس به همان جایگاه شایسته‌اش بتواند بنشیند، نه این‌که این بار هم در چوکی مناسبش نتواند تقرر یابد و دیگران بنشینند؛ ولی از آن‌ها و هویت تاریخی‌اش صرف به احترام یاد شود. این پسندیده است؛ اما بسنده نیست. سیاه‌پوستان آمریکایی وقتی در ملت آمریکا مدغم و یکی شد که دیگر کسی نتوانستند آنان را از چوکی‌های خودشان در فضای عمومی محروم کنند.

در یک کلام، در دنیای مدرن، هویت‌های قومی دارد رنگ می‌بازد و هویت‌های فردی جاگزین می‌شوند. مفهوم شهروندی دقیقاً یک مفهوم حقوقی است که جاگزین هویت‌های جمعی در جوامع مدرن شده است و افغانستان هم دیر یا زود در همین مسیر حرکت خواهد کرد و حتی امروز هم این مفهوم برای جامعهٔ جهانی نسبتاً واضح‌تر و قابل دفاع بیشتر است.

دو؛ پس از موضوع هویت، دو مفهوم دیگر بیشتر در اندیشهٔ شهید مزاری راجع به روابط افراد ساکن در افغانستان و موضوع ملت‌سازی مطرح شده است که هم بار معنایی دقیق دارد و هم با جامعهٔ امروز و فردا قابل تطبیق و پیگیری است. این دو مفهوم عبارتند از مفهوم «عدالت‌اجتماعی و مشارکت‌ملی.» دقیقاً عدالت‌اجتماعی زمینه‌ساز مشارکت ملی است. در صورت فقدان و بحرانی شدن این دو مفهوم، حتی اگر هویت‌های قومی در افغانستان با تمام وجود به رسمیت شناخته شده باشد بازهم، سازه‌های ملت‌سازی از هم فرو خواهد پاشید. حتی می‌توان گفت که مفهوم حقوق شهروندی امروز یک مفهوم واحد و بسیط از عدالت‌اجتماعی است.

اگر مفهوم عدالت‌اجتماعی را بشکافیم از دل آن مفاهیم کلیدی دیگر پدید می‌آید که هریک باعث شکل‌گیری ملت‌سازی و یا استحکام یک ملت می‌شود و به دیگر سخن هریک از آن‌ها، از ضروریات تحقق عدالت‌اجتماعی‌اند. باری رهبر شهید گفته بود: «ما حقوق همهٔ مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه‌های جهاد می‌خواهیم... هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.»[2]

در اصل عدالت‌اجتماعی همان بن‌مایهٔ دموکراسی است. دموکراسی برای این است که عدالت‌اجتماعی تحقق پیداکند و زمینه برای مشارکت همگانی فراهم شود و وحدت ملی شکل بگیرد. وی در یکی از سخنان معروفش گفته بود: «یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چهارده سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور، احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملیت‌های با هم برادر و کسب رضایت تمام قوت‌ها است.»[3]

شهید مزاری در پرتو عدالت‌اجتماعی و اصل مشارکت همگانی حذف هیچ یک از بخش‌های جامعه افغانستان را قبول نداشت و به شدت آن را رد می‌کرد.

واضح‌ترین و دقیق‌ترین سخن رهبر شهید که حسن ختام است، این است که گفت: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود باید سهیم باشند.»[4]

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

منابع

۱. ابوالفضل قاضی،(۱۳۷۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول، سمت، تهران، چاپ دوم، ص ۲۰۵.

۲. فریاد عدالت، نشریهٔ حزب وحدت اسلامی، کابل، ۱۳۷۱/۴/۱۹ ص ۶-۲۵.

۳. همان ص ۷۴.

۴. مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (۱۳۷۳)). (موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ص ۲۵.

الگوهای ملت‌سازی در جوامع چند قومی

محمد سخی رضایی

مقدمه

ملت‌سازی روندی است که طی آن افراد جامعه با خاستگاه‌ها، تواریخ، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، مذاهب مختلف در محدودهٔ یک دولت با یک قانون اساسی واحد و امتیازات حقوقی، یک سیستم آموزش عمومی ملی، یک اقتصاد واحد، نمادها و ارزش‌های مشترک، به عنوان شهروندان برابر گردهم می‌آیند تا در راستای از بین بردن اختلافات و نابرابری‌های گذشته باهم کار کنند؛ وحدت خود را تقویت کنند و یک درک مشترک از خود در سطح کشور ایجاد و به آن افتخار نمایند و به کشور خود متعهد باشند و با جهان تعامل سازنده داشته باشند.

کثرت‌گرایی؛ الگوی مناسب ملت‌سازی از نظر شهید مزاری

الگوی مناسب ملت‌سازی از دید شهید مزاری کثرت‌گرایی با هدف ایجاد دوستی اقوام و مذاهب به شمار می‌رود؛ وقتی شهید مزاری می‌گوید: «دشمنی اقوام فاجعه است.»، دقیقاً تأکید بر ایجاد چنین میکانیزمی توسط حکومت دارد. کشمکش‌های قومی یکی از چالش‌های جدی در برابر ملت‌سازی در کشورهای چند قومی به شمار می‌رود.[1] قوم به یکی از ابزارهای موفق بسیج مردم و عنصر ثابت ارتباطات سیاسی در افغانستان و بسیاری از کشورهای دارای گروه‌های قومی تبدیل شده است. رهبران سیاسی با سازماندهی بسیج قومی و گفتمان سیاسی برمحور آن توجه مردم را جلب و زمینهٔ سیاسی را چانه زدن با حکومت‌ها فراهم می‌سازند. شهید مزاری با آگاهی شناخت از این پدیدهٔ اجتماعی که امروزه در بسیاری از کشورهای جهان به عنوان بخشی از ادغام اجتماعی و اعتراف به در نظرگرفتن تقاضاهای قومی در مقام موضوعی قابل نگرانی برای اقلیت‌های قومی در روند ملت‌سازی به آن می‌نگرند، در طول حیات خود همواره تأکید ورزیده است. این امر مستلزم اصلاحات نهادی و خلق مفاهیم جدید در امر «ملت» است. براین اساس، رهبران قومی یا نمایندگان اقلیت باید به طور روزافزونی در تدوین قوانین اساسی جدید شامل باشند؛ زیرا این گروه‌ها متحمل بیشترین و فاجعه بارترین آسیب‌های جانی و مالی از این ناحیه در طول تاریخ رویکردهای تبعیض‌آمیز و حذف محور در کشورهای خود شده‌اند. مهمتر از آن تطبیق احکام قوانین اساسی و سایر قوانین ناظر بر رفع تبعیض، تبعیض مثبت و تحقق برابری بین شهروندان با در نظرداشت پیشینهٔ تاریخی است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ JPC https://www.uni-bielefeld.de/soz/personen/pfaff/downloads/Pfaff_Demokr_und_Nationb_eng.pdf

قومیت و ملت‌سازی

تحقیقات متعددی در زمینهٔ نقش و جایگاه قومیت در ملت‌سازی در کشورهای چند قومی انجام شده است. به نظر می‌رسد یک خود آگاهی شایع دربارهٔ قومیت در کشورهای چند قومی در حال شکل گرفتن است که با مظالمی همچون آپارتاید در جنوب آفریقا، تصفیهٔ قومی در اروپا (کشتار ارمنی‌ها توسط ترک‌ها، قتل‌عام یهودیان توسط نازی‌ها، اخراج ژرمن‌ها از پولند و چکسلواکی بعد از جنگ جهانی دوم)، نسل‌کشی قوم توتسی در راوآندا[1] در آفریقا، نسل‌کشی در کشورهای آسیایی و نسل‌کشی هزاره‌ها و دیگر اقوام در افغانستان گره خورده است. به قومیت[2] در مقام علت[3] و نه نشانه[4] نابهنجاری اجتماعی نگریسته می‌شود. تبارز خشن قومیت این موضوع را در بعد منفی آن تعریف کرده است که در نتیجه ماهیت بحث احتمالی در این زمینه را مخدوش ساخته است. این امر از نگرش‌های نژادی در مورد آفریقا و آسیا سرچشمه می‌گیرد که ملت‌های طرفدار داوروینیزم اجتماعی به آن دامن زده‌اند؛ آن‌ها به سیستم‌های قبیله‌ای به عنوان سیستم‌های کاملاً بربری و سبوعانه می‌دیدند. در حالی‌که لازم است سیستم‌های قومی در امر ملت‌سازی مورد مطالعه قرار بگیرند و به دلیل آگاهی غیرعقلانی و غلط نباید در این روند نادیده گرفته شوند.

بررسی مدل‌های ملت‌سازی در کشورهای چند قومی

الگوی ادغام اجتماعی در تانزانیا

حکومت تانزانیا پس از کسب استقلال تلاش کرد تا یک وحدت اجتماعی را در این کشور ایجاد کند تا هویت قومی تحت‌الشعاع آن قرار بگیرد. تانزانیا مانند دیگر کشورهای آفریقایی، دارای گروه‌های قومی مختلف است. حکومت کنترول شدید بر جامعهٔ مدنی داشت، هم از بعد ایدئولوژی سوسیالیستی و هم از بعد ایجاد هویت ملی. ماهیت تک حزبی TANU در سطح محلات همراه مشارکت گسترده در حیات سیاسی ملت منجر به کسب اعتبار Nyerere شد. حزب TANU از آغاز تأکید بر مشارکت مردم داشت و بر این اساس تاحدی زمینهٔ ادغام منصفانهٔ اجتماعی را فراهم ساخت. برای مثال، تمام نهادهای مسیحی در دو نهاد عمده تنظیم شدند: شورای مسیحیان تانزانیا (CCT) برای تمام شاخه‌های پروتستان و کنفرانس اسقفی تانزانیا (TEC) یا کاتولیک‌های تانزانیا. براین اساس، هرگروه مذهبی که ادعای مسیحی بودن داشت باید به وابسته به یکی از این دو نهاد می‌بود تا هم تحت تأثیر آن‌ها باشد و نیز سیاست مسالمت‌آمیز با حکومت داشته باشد. نهادهای مسلکی نیز باید خود را در قالب نهادهای ملی تنظیم کنند با این‌که این امر یک موضوع داوطلبانه خوانده می‌شود.

صاحب‌نظرانی مانند اوجیامبو و شلاتر[5] خطر این رویکرد تانزانیا را در مقام «تلقین فکری»ای خاطرنشان ساخته‌اند که می‌تواند در جایی که دولت در صدد هدایت ایده‌های شهروندان خود با هدف تعمیم اتوریته و اقداماتش باشد، شکل بگیرد. با این حال انتخابات چند حزبی در سال ۱۹۹۲ منجر به نگرش ملایم‌تری به این مسئله شد و مردم به کسب آزادی بیان بیشتر امیدوار شدند.

الگوی همسان‌سازی در غنا

کوام کروماه[6]، اولین رئیس جمهور غنا قانونی را تصویب کرد که براساس ایجاد حزب برمبنای قومیت، مذهب و منطقه ممنوع بود.[7] در سال ۱۹۶۹ و ۱۹۷۹ قوانین اساسی این کشور دارای احکام مشخصی با هدف جلوگیری از سیاست قومی بود و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

---

۱ Ejovi et all (2016) Ethnicity and Nation Building in Africa, Journal of Political Science and Leadership Research P1, Vol. 2 No.2 2016 WWW.IIARDPUB.ORG

۲ ethnicity

۳ Cause

۴ symptom

۵ Ojiambo and Schluter

۶ Kwame Nkrumah

۷ Ejovi et all (۲۰۱۶) Ethnicity and Nation Building in Africa, Journal of Political Science and Leadership Research P ۳ ,Vol. ۲ No. ۲ ,۲۰۱۶ WWW.IIARDPUB.ORG

شورای ملی رستگاری (NRC) غنا به کاربردن واژهٔ قبیله را در تمام اسناد، به عنوان گامی در راستای از بین بردن نیروهای تفرقه‌انگیز و قبیله‌ای که در ستیز با هویت‌ملی به شمار می‌رفت را، ممنوع قرار داد. شورای ملی رستگاری همچنین تلاش گسترده‌ای را برای دادخواهی جهت از بین بردن تخلص‌های قبیله‌ای آغاز کرد. علاوه براین، حکومت کروماه تلاش کرد پیوندهای سیاسی ملی را بین مردم و حکومت ایجاد کند تا تعهد ملی در این کشور تقویت شود. با این حال، این استراتیژی ناکام ماند و اعتماد مردم به حکومت از بین رفت، که بخشی از آن ناشی از عملکرد بسیار نهاد اداری و بخشی دیگر ناشی از این حقیقت بود که نگرش اکثر مردم به حکومت به عنوان یک نهاد ملی نبود.

بنابراین، برخلاف تلاش‌های حکومت مبنی بر از بین بردن هویت و وابستگی قومی، نقطه مقابل آن در غنا روی داد. هررژیم در غنا متهم به کاربست قومی و تشدید آن در زمان‌های مختلف در دوران قدرت خود شده‌اند. این امر منجر به خلق چنان خودآگاهی‌ای در این زمینه در بین مردم غنا شده است که آن‌ها در زمان صحبت در مورد قومیت به شکل رمزیا طفره رفتن صحبت می‌کنند و بنابراین از مطرح ساختن پرسش‌های اساسی از ترس متهم شدن به قومیت‌گرایی خودداری می‌کنند. این موضوع در این اواخر در پارلمان غنا مورد بحث قرار گرفته است و نشان می‌دهد اقدامات انجام شده برای از بین بردن یا خنثی ساختن قومیت از زمان کسب استقلال در این کشور ناکام بوده است. آگاهی امیدوارند این موضوع اکنون در پارلمان به گونه‌ای مورد بررسی قرار بگیرد که تأثیرات منفی روی ثبات ملی غنا نداشته باشد.

الگوی کثرت‌گرایی فرهنگی در استرالیا

استرالیا از سال ۱۹۵۰ به بعد به تدریج پالیسی استرالیای سفید[1] را کنار گذاشت. پالیسی مهاجرت آزاد شد و پالیسی طبیعی‌سازی تعدیل شد و در اواسط دهه ۷۰ میلادی استرالیا رسماً متعهد به حذف تبعیض نژادی از پالیسی‌های مهاجرت و پالیسی‌های اجتماعی گردید.[2] پالیسی‌سازان و سیاست‌مداران استرالیا به این نظر رسیدند که سیاست شبیه سازی در حال شکست خوردن است و در طول دههٔ هفتاد پدیدهٔ چند فرهنگی در مقام بهترین پالیسی برای مدیریت ادغام مهاجرین در جامعهٔ استرالیا مورد تأیید هردو حزب این کشور قرار گرفته است. درست همان گونه که مهاجرت جمعی همیشه به عنوان ملت‌سازی در استرالیا به کار رفته است، همان طور به پالیسی چند فرهنگی به عنوان روشی همچون ملت‌سازی دیده می‌شد.

زمانی که پالیسی چند فرهنگی در اوایل دههٔ هفتاد میلادی رونما شد، بیانیه‌های رسمی استرالیا را به عنوان یک «جامعهٔ چند فرهنگی» توصیف می‌کرد؛ معنای این رویکرد برای هویت ملی گنگ بود. این ابهامات در بیانات بعدی پالیسی واضح شد. چند فرهنگی برای تمام استرالیایی‌ها؛ روند رو به رشد ملت شدن در استرالیا تأکید می‌کرد که چند فرهنگی شامل تمام جامعه می‌شود، نه فقط مهاجرین

هند از جمله بزرگترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌رود که ثابت ساخته است که موتور محرک تنوع در پذیرش ارزش‌ها در راستای طرح پالیسی‌های حقوق بشری دولت تاریخ و فرهنگ مشترک است.

۱ White Australia Policy

۲ Anthony Mora (2011), Multiculturalism as nationbuilding in Australia: Inclusivenational identity and the embrace of diversity, P 9 , Routledge.

براساس یافته‌های تحقیقاتی، بعد از دهۀ ۹۰ میلادی، تنها یک چهارم استرالیایی‌ها دارای دیدگاه‌های سنتی، محافظه‌کارانه هویت استرالیایی بوده است و بقیۀ مردم آن بیشتر دارای دیدگاه کثرت‌گرای مدنی بوده‌اند.

غیر انلگو. بنابراین، پدیدۀ چند فرهنگی تنها برای مدیریت کثرت در استرالیا نبود؛ بلکه همچنین، اهمیت بارزی برای هویت رو به تحول استرالیا داشت.

براساس یافته‌های تحقیقاتی، بعد از دهۀ ۹۰ میلادی، تنها یک چهارم استرالیایی‌ها دارای دیدگاه‌های سنتی، محافظه‌کارانه هویت استرالیایی بوده است و بقیۀ مردم آن بیشتر دارای دیدگاه کثرت‌گرای[1] مدنی بوده‌اند.[2] متغییرهای مختلفی سبب تغییر رویکرد احساس هویت همه شمول‌تر کثرت‌گرا در استرالیا گردیده‌اند؛ نقش حکومت فدرال، دولت مرکزی و دولت‌های محلی در مقام رهبران نمادین کثرت‌گرایی از دهۀ هفتاد به بعد، نقش سکتور آموزش و پرورش در سطوح مختلف اجتماعی‌سازی دانش‌آموزان در یک جامعۀ چند فرهنگی، ظهور سطوح مختلف آموزشی به شمول تحصیلات دانشگاهی و تجارب زندگی روزمره و مختلط برای بسیاری از مردم این موضوع را آشکار ساخته است که آن‌ها در یک جامعۀ چند فرهنگی استرالیا زندگی می‌کنند. آن‌چه در ارتباط به مورد آخر است، نرخ بلند ازدواج بین بومی‌ها و غیر بومی‌های استرالیا و نیز ازدواج‌های بین گروه‌های قومی و مذهبی، به ویژه در نسل دوم و سوم پس از مهاجرت است.

الگوی گذشته قابل استفاده در هند

روند ملت‌سازی در هند استوار بر خلق یک تاریخ ملی بوده است. براساس این دیدگاه، یک روند موفق ملی‌سازی در گذشته می‌تواند دو نیاز اساسی ملی‌گرایی و مدرنیته را در یک جامعه برآورده بسازد؛[3] این نیازها عبارتند از تاریخ‌های ملی که همیشه تلاش بر اثبات منحصربه فرد بودن ملت دارد و داستان‌های بزرگ تاریخی قرن نوزده که ارائه‌کنندۀ نظم موجود سیاسی به عنوان نتیجۀ جانفشانی‌های بزرگ ملی‌اند و سبب تقویت مشروعیت رژیم در زمان فعلی در بعد ملی می‌شود.

به کارگیری «گذشته قابل استفاده» در ملت‌سازی یکی از روش‌های مؤثر و کارآمد در روند ملت‌سازی در هند بوده است. این مفهوم توسط کارازمین[4] ابداع گردید. مفهوم گذشته قابل استفاده[5] دربارۀ رژیم‌های اقتدارگرا در گذار به دموکراسی در روند ملت‌سازی در هند به کار رفته است. این مفهوم معمولا ناظر به جست‌وجوهای تجارب تاریخی است که ممکن است براساس آن‌ها بتوان یک سیستم جدید را مشروعیت بخشید و تثبیت کرد. در این بستر خاص، تجارب تاریخی در جست‌وجوی نشانه‌های دموکراسی و نوعی میراث دموکراتیک در ادوار گذشته

---

۱ civic pluralist

۲ Anthony Mora (2011), Multiculturalism as nationbuilding in Australia: Inclusivenational identity and the embrace of diversity, P 13 , Routledge.

۳ Raphael Utz (2005)Nations, Nation–Building, and Cultural Intervention: A Social Science Perspective, p11, Max Planck UNYB.

۴ Karamzin had been appointed official historiographer in 1803, and in 1818,

۵ usable past

است.[1] براساس این رویکرد، برای خلق فرهنگ سیاسی ملی تمام عناصر موجود اجماع در صورتی که سازگار با نظم موجود باشند، باید در نظر گرفته و تشدید گردند. از جانب دیگر، تمام جنبه‌های مخالف تجارب تاریخی وضعیت موجود، بدیل‌ها یا تضادها باید به شکل مؤثر از قرائت‌های ملی کنار گذاشته شوند. به این هدف می‌توان از طریق تاریخ نگاری، ادبیات، هنر، زراعت یا موسیقی و تمام ابزارهایی‌هایی بتوانند روابط بین گذشته و حال را به عنوان روابط طبیعی، ارگانیک و توسعه غیرقابل اجتناب در راستای تحقق سرنوشت ملی نشان بدهند، امکان‌پذیر است.

هند از جمله بزرگترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌رود که ثابت ساخته است که موتور محرک تنوع در پذیرش ارزش‌ها در راستای طرح پالیسی‌های حقوق بشری دولت تاریخ و فرهنگ مشترک است. در هند منطق طراحی قانونی[2] شدید متکی به گفت‌وگو دربارهٔ ارزش‌های شهروندی است که تأیید بر پذیرش تفاوت‌های مثبت گروهی و حق تفاوت اقلیت‌های گروهی از طریق اقتباس شخصی قوانین در یک جامعهٔ کثرت‌گرا و از نظر تاریخی نابرابر است. به همین دلیل، احکام قانون اساسی و سایر قوانین در زمینهٔ تبعیض مثبت به نفع گروه‌های محروم با اصول برابری لیبرال در هند در تناقض است.[3]

در زمینهٔ دین، آداب و رسوم اجتماعی و فلسفهٔ سیاسی، هند همیشه علیه ساختارهای یک پارچه[4] ایستاده است از نظر تاریخی، چالش حکومت‌داری در هند اساساً واداركردن مردم به زندگی همراه با منازعات از طریق پذیرش آن‌ها در مقام واقعیت‌های زندگی و شناسایی عرصه‌های وحدت نظر بوده است. مذهب همیشه یک نیروی پیشرانه در هند بوده است؛ به همین دلیل است که دو رکن به طور برابر در هند مدرن نقش داشته است: الف. احترام به روح ذاتی تنوع و ب. مرکزیت سکولاریزم در ایجاد احساس یگانگی.[5]

درس‌ها، چالش‌ها و پیشنهادات

قضایای ملت‌سازی در کشورهای تانزانیا، غنا، استرالیا و هند دارای شباهت‌ها و نیز تفاوت‌های بارزی‌اند. به طور مشخص کشورهای یاد شده گذاری آرام از حاکمیت مستعمره‌ای به دموکراسی نمایندگی در خلال نیمهٔ دوم قرن بیستم داشته‌اند. چالش اساسی این کشورهای پسااستعماری آشتی دادن نیروهای افتراقی مختلفی بوده است که توسط رژیم‌های استعماری برای حفظ منافع خود ایجاد کرده بودند. این کشورها موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای در ایجاد تغییرات لازم، البته با استفاده از رویکردهای متفاوت در هر کشور، کسب کرده‌اند. این بدان معنا است که الگوی ملت‌سازی در هر کشور باید مطابق اقتضائات تاریخی، جغرافیایی، قومی، مذهبی و فرهنگی آن کشور اتخاذ شود؛ اما هرکشور اگر نتواند یک محور اجماع برای ملت‌سازی در بین گروه‌های قومی شناسایی و ایجاد نماید، به احتمال زیاد روند ملت‌سازی در آن جا با شکست مواجه می‌شود. با در نظرداشت بافت گروه‌های قومی و مذهبی در افغانستان، کثرت‌گرایی می‌تواند الگوی مناسب ملت‌سازی در کشور باشد؛ زیرا براساس این دیدگاه، سازماندهی پیگیر سیاسی یک کشور به نحوی صورت می‌گیرد که در آن هر خانوادهٔ فکری-عقیدتی هم امکان حراست از ارزش‌های خاص خود را دارد و هم به احقاق حقوق خود نایل می‌شود. در چنین فرایندی زمینهٔ لازم جهت مشارکت فعالانه در عرصه‌های سیاسی فراهم می‌شود. تحقق این نوع سیستم متضمن پذیرش نوعی بی‌طرفی از جانب قدرت حاکم و مشارکت نهادها و گروه‌های موجود در جهت اعتلای مصالح عمومی و ملی است.

بنیاد اندیشه

---

۱ Raphael Utz (2005)Nations, Nation –Building, and Cultural Intervention: A Social Science Perspective, p12, Max Planck UNYB.

۲ constitutional design

۳ Lidija R. Basta Fleiner (2007) Nation Building and Diversity,p12, WWW.Forumfed.org

۴ monolithic

۵ ibd

دولت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری

محمد شریف عظیمی

مقدمه

«دولت ـ ملت» که با معاهدهٔ وستفالیا در ۱۶۴۸ میلادی پدید آمده است (افضلی، ۱۳۸۶: ۳۷) در یک رابطهٔ دوسویه، به هم وابسته و نیازمند است. «دولت‌سازی» به مفهوم حکومت‌سازی جهت توسعهٔ ظرفیت‌های سه‌گانهٔ سیاسی، نهادی و کارکردی (سردار نیا، ۱۳۹۲: ۲۷) انجام می‌شود. «شهید مزاری» در شأن یک رهبر سیاسی و اجتماعی که تکاپوهای جدی برای نجات ماهیت و ساختار سیاسی افغانستان از تفکرات عصبی و قومی انجام داده است، اقداماتی را بر بنیاد آموزهٔ «عدالت» جهت نیل به مطالبات ملی روی دست گرفت و از آن‌جا که مخاطب مزاری، دولت و هیأت حاکمهٔ افغانستان بود، این اقدامات را می‌توان در راستای دولت‌سازی و ملی کردن حکومت، قلمداد کرد. اینک بازخوانی اندیشه‌های سیاسی شهید مزاری، ضمن ارائه تصویر واقعی از حقیقت ایده و عمل سیاسی او، می‌تواند سرمشق امروز سیاست‌ورزان شده و اقدامات و مطالبات او، تیترهای اندیشه و منش سیاسی حال و جهت‌بخش افکار و رفتار حاضر ما باشد.

گذشته، حال و آیندهٔ دولت‌سازی در نگاه شهید مزاری

«شهید مزاری» که مصداق رسمی برای عنوان «شهید وحدت‌ملی» در افغانستان است، استبداد دولت را ریشهٔ رنج‌های تاریخی ملت و موجب دشمنی ملیت‌ها دانسته است: «من معتقدم در این‌جا در طول تاریخ گذشته افغانستان، حکومت ملیِ ـ اسلامی به وجود نیامده، اما یک خاندان و تعدادی قدرت‌طلب، بالای مردم، ظلم کرده است... اگر ما در این‌جا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما می‌خواهند به وجود بیاوریم که در آن حق همهٔ ملیت‌ها تعیین شده باشد، این باور درستی می‌باشد... این‌جا برای شما واضح می‌گویم که دشمنیِ ملیت‌ها فاجعه بزرگی است.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۸۶-۸۷) درک درست شهید مزاری از ماهیت و موجبات فاجعه، ارائهٔ نسخه درمان را نیز برای ملت تسهیل می‌کند. اگر انحصار و استبداد در دیدگاه او، ریشه رنج‌ها و دلیل دشمنیِ ملیت‌ها درافغانستان است، اینک: ۱. ملی و مردمی‌کردن حاکمیت تنها راهکار بنیادین

برای حل مناقشات قومی است. ۲. اسلامی کردن حکومت نیز می‌تواند به لحاظ ضمانت وحدت و عدالت، راهکار دوم باشد. البته که سطح و سویهٔ اسلامیت نظام در اندیشهٔ شهید مزاری می‌تواند از طینت تا صورت اسلامیِ نظام، متغیر باشد، چنان‌چه مردمی کردن حکومت نیز از دموکراسی اکثری تا حکومت تسهیمی و فدرالیسم قومی و... را شامل می‌شود.

«شهید مزاری» در شأن یک رهبر سیاسی و اجتماعی که به تاریخ و جاری سیاست افغانستان معترض است، مبتنی بر فهم خویش از ریشه رنج‌های ملی، هرگز یک استراتژی را در مواجهه با دوگانهٔ دولت و ملت به کار نگرفته است؛ بلکه با دو راهبردی کاملاً ناهمگون در صدد دولت‌سازی و ملت سازی برآمده است: ۱. راهبرد شهید مزاری در برابر استبداد تاریخی دولت، ابطال رویّه و شیوهٔ گذشتهٔ حکومت‌داری و طرحی از نو برای ملی کردن حکومت است؛ زیرا «تشکیلات گذشته، ظالمانه بوده و باید تغییر کند» (چراغ راه، ۱۳۸۸: ۱۰۰). ۲) راهبرد او اما در تعامل با دیگر اقوام، ننوشتن گناه اشخاص به پای اقوام و تعامل و طرح برادری، همپذیری و تحمّل است؛ چرا که «ظلم اشخاص، ظلم قوم نیست... و مردم افغانستان از اقوام مختلف، تشکیل شده و همه برادر و از یک سرزمین‌اند... و هیچ‌کس نمی‌تواند قوم یا اقوام دیگر را حذف بکند» (چراغ راه، ۱۳۸۸: ۲۵۸) در این مقاله به پروسهٔ دولت‌سازی و مراحل و مطالباتی که شهید مزاری در برابر دولت به عنوان مجری انحصار و استبداد، طی و طرح کرده است، خواهیم پرداخت.

تبیینی از اوضاع عصر مزاری

مزاری با اعتراض بر گذشته و حال حکومت افغانستان، جنبش حق‌خواهی را برای جلوگیری از تکرار گذشته در حال افغانستان راه انداخته بود واینک باید تصویری از گذشته افغانستان و عصر مزاری ارائه شود.

الف. گذشتهٔ افغانستان

پس از شورش میرویس هوتکی علیه امپراطوری صفوی در ۱۷۰۹ میلادی و سپس تولد نخستین حکومت «افغانی» از ۱۷۴۷ در قندهار، سلطنت شیرعلی خان(۱۸۶۷– ۱۸۷۹م) را به لحاظ تشکیل ارتش، نظام مالیات، راه‌اندازی پست و نخستین نشریهٔ وطنی با عنوان «شمس‌النهار» آغاز گاه دولت‌سازی مدرن باید دانست، حضور سید جمال‌الدین افغانی و اندیشه‌های اصلاحی او نیز غنیمتی ارزنده برای این عصر به شمار می‌آمد.(غبار، بی‌تا: ج۲، ص۹۵۰ –۹۵۱ و فرهنگ، ۱۳۸۰: ج۱، ص۳۴۰) پایان بخشیدن به کنفدراسیون قبایلی و اقتدارهای موازی با هفده جنگ، تجمیع قدرت در حکومت متمرکز قومی و تثبیت مرزهای حال افغانستان، اما با جسارت «عبدالرحمان خان جابر» (۱۸۸۰.۱۹۰۱ م) صورت گرفته و ظهور دولت افغانستان به معنای واحد سیاسی که دارای حکومت مرکزی، ارتش و نظام قضایی حاکم بر جمعیت معین باشد، از زمان او محقق گردیده است. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، ۱۳۸۶: ص۱۵۶ و طنین، ظاهر، ۱۳۸۴: ص۲۰) اما استبداد، خودکامگی و خون‌ریزی عبدالرحمان (ر.ک: فرهنگ، ۱۳۸۰: ج۱، ۴۲۶ –۴۲۷)، مانع عمده برای ظهور دولت مدرن بود تا آن‌که حبیب‌الله خان (۱۹۰۱– ۱۹۱۹م) در تداوم سلطنت عبدالرحمان طعم‌های بسیار اندک توسعه‌ای همچون گشودن چند مکتب و گشایش غیرقابل توجه در اقتصاد، گام کوتاهی به سمت شبه مدرن‌سازی دولت برداشت و البته که حضور محمود طرزی، ظهور جنبش مشروطه با آرمان های دموکراتیک و متجددانه و نشر جریدهٔ «سراج النهار» در راهبری دولت‌سازی مدرن و حرکت به سمت جمهوریت، نقش‌های اثرگذار داشتند (غبار، همان، ۱۱۴۵ و حبیبی، ۱۳۷۲: ۸۸ –۸۹) تا آن که امان‌الله خان(۱۹۱۹. ۱۹۲۹م) قدم های مهم اما نافرجام، همچون اعلام استقلال افغانستان، تدوین قانون اساسی، الغای قانون بردگی، اصلاح ساختار سیاسی به صورت تفکیک قوا و با تبدیل نظام مطلقه به سلطنتی مشروطه، سکولاریزه کردن حکومت، تشکیل ارتش، تدویر لویه‌جرگه، لغو امتیاز بستگان قبیله محمد زایی، اشتراک دادن هزاره‌ها در لویه‌جرگه، پیشنهاد رسمیت مذهب تشیّع، توسعهٔ فضاهای آموزشی، تغییرات فرهنگی و تحولات عمرانی را برداشت و در تداوم آن با موانع سنتی برخورده و اصلاحات او در مسیر ناتمام به شکست انجامید. (ر.ک: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، پیشین، ص۱۵۸– ۱۵۹ و طنین، ظاهر، پیشین، ص۴۱–۴۵ و ۵۴ و ۵۸) سلطنت خاندان نادرشاه، پدر و پسر(۱۹۲۹– ۱۹۳۳ – ۱۹۷۳م) اغلب با

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

تأمل در تاریخ حکومت‌های افغانستان، به شکل آشکارا، غیبت «مردم» و به تبع آن، «حقوق» و «قانون» از صحنهٔ سیاست را برملا می‌کند. عطف به دو نقطهٔ تاریخی دورهٔ امان‌الله خان و دههٔ آخر ظاهرشاه که تکانه‌ها و نشانه‌هایی از توسعهٔ سیاسی ظهور کرد؛ اما مردم تا آغاز جهاد علیه دولت کمونیستی، غایب بزرگ سیاست و حکومت افغانستان بودند.

تبعیض، سرکوب و محدودیت آزادی‌ها مدنی و مطبوعاتی گذشت (غبار، همان: ۶۰ و ۸۶) و قانون اساسی عصر نادرشاه، بازگشت به عقب و آمیزه‌ای از سلطنت خودکامه با اتحاد سنتی و مذهبی بود که مذهب حنفی، به عنوان تنها مذهب رسمی کشور به رسمیت شناخته شد. (مرکز فرهنگی قوانین اساسی افغانستان، ۱۳۷۴: ۹۷) سلطنت ظاهرشاه در صدارت هاشم خان نیز با استبداد، سرکوب، خفقان و دیکتاتوری آغاز و تداوم یافت. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج۲، ص۶۵۳ و۶۵۶) سلطنت ظاهرشاه در زمان صدارت شاه‌محمود گرچه با ظهور احزاب و آزادی مطبوعات متحول شد؛ اما پس از دورهٔ کوتاهی، نقاب دموکراسی از صورت شاه‌محمود هم بر افتاد و از ۱۹۵۱ میلادی، نشر جراید مستقل، ممنوع و قانون آزادی مطبوعات، لغو شده و بسیاری از رهبران احزاب و روشنفکران به زندان افتادند (تنویر، ۱۳۷۸: ۱۳۲) دههٔ آخر سلطنت ظاهرشاه با تحولات مترقی همچون تدوین قانون اساسی، تشکیل پارلمان منتخب، تکوین نیم‌بند جامعهٔ مدنی، تشکیل احزاب سیاسی، گشایش‌هایی در آزادی بیان و انتشار مطبوعات سه‌گانه دولتی، حزبی و آزاد، انتقال قدرت اجرایی از حصر خانوادهٔ سلطنت و تعیین صدراعظم از اقوام دیگر و اختلاط اجتماعی اقوام همراه بود؛ اما کودتای داوود خان، این تغییرات آرام را متوقف کرد و جمهوری دیکتاتوری او (۱۹۷۳-۱۹۷۸م)، با استبداد داخلی و اعمال محدودیت‌های مدنی، مطبوعاتی و سیاسی، به تمام نشانه‌های جامعهٔ مدنی پایان داد (ر.ک: فرهنگ، همان، ج۲، ص۷۰۰ و طنین، ظاهر، پیشین، ص ۱۹۶ و ۲۰۲- ۲۰۳ و ۲۱۶-۲۱۷). دولت ایدئولوژیک کمونیستی (۱۹۷۸-۱۹۹۲م) سیستم تمامیت‌خواه، توتالیتر، دیکتاتوری، اختناق‌آلود و سرکوبگر را به نمایش گذاشت که هرچند ساختار انحصاری قومی در آن درهم شکسته بود؛ اما هیچ نشانی از توسعه و دموکراسی و آزادی بیان و مطبوعات در آن دیده نمی‌شد (ر.ک: تنویر، همان: ۳۰۲ و طنین، ظاهر، پیشین، ص۲۳۱-۲۳۶ و ۲۴۰ و۲۴۷ و۴۶۲ و ۴۹۳ و دفترمطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، پیشین، ص ۱۷۶ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۳ و ۱۹۴).

تأمل در تاریخ حکومت‌های افغانستان، به شکل آشکارا، غیبت «مردم» و به تبع آن، «حقوق» و «قانون» از صحنهٔ سیاست را برملا می‌کند. عطف به دو نقطهٔ تاریخی دورهٔ امان‌الله خان و دههٔ آخر ظاهرشاه که تکانه‌ها و نشانه‌هایی از توسعهٔ سیاسی ظهور کرد؛ اما مردم تا آغاز جهاد علیه دولت کمونیستی، غایب بزرگ سیاست و حکومت افغانستان بودند.

ب. عصر مجاهدین

در دوران جهاد و دولت پرکشاکش مجاهدین نیز با آن که هزینه، رنج و بنیان دگرگونی حکومت بر دوش مردم بود؛ اما بازهم از متن و مصدر حکومت، مردم پس زده شدند تا آن که طالبان از ۱۳۷۳ پدیدار شدند و سیطرهٔ امارت متحجّر و متعصب طالبانی (۱۳۷۵-۱۳۸۰ش) به تمام آرزوهای دموکراتیک و مطالبات مدنی و مدرن مردم پایان بخشیده و امید آنان را به زنده ماندن، تقلیل داد.

چنین گذشته و حالی سرشار از انحصار و منازعهٔ قومی، خلاهایی را در گسل‌های هویتی ایجاد کرده بود که مداخلهٔ خارجی را نیز جذب می‌کرد و اینک مثلث انحصار، منازعه و مداخلهٔ خارجی در هم افزایی هم بیش از همه،

زمینه را برای بروز موانع دولت ـ ملت‌سازی فراهم کرد و به شکل اشتراکی درجهت ویرانی آیندهٔ افغانستان، عمل می‌کردند.

اقدامات شهید مزاری

دال مرکزی و مبنای محوری شهید مزاری، آموزهٔ «عدالت» است و او بر بنیاد این اصل غیرقابل اغماض، نظامی از مطالبه تا سیاست‌گذاری، اقدام و انجام را طراحی و پیگیری می‌کند. اینک عطف به نابسامانی‌های گذشته و حال افغانستان، هر اقدام اصلاحی و دولت ـ ملت‌سازانه باید عوامل سه‌گانهٔ انحصار، منازعه و مداخله را خنثی و موانع دولت ـ ملت‌سازی را برطرف می‌کرد. با نظر به اندیشه و منش شهید مزاری، روشن می‌شود که او برای تحقق دولت ملی و کارآمد از سه اقدام، در طول هم و به ترتیب بهره برد:

اقدامات مصالحه‌جویانه شامل مذاکره، معاهده، اعتراض و بی‌طرفی در جنگ‌های دیگران: از گفت‌وگو با ائتلاف مقیم در «پیشاور» تا گفت‌وگوها و معاهدات متعدد همچون معاهدهٔ «جبل السراج» و «جلال‌آباد» و «آتش‌بس» و «شورای قیادی» و... با جمعیت، جنبش و حزب اسلامی و طالبان (چراغ راه، ۱۳۸۸: ۸۴ و ۸۶ و ۱۰۴ و ۲۹۱ و مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، احیای هویت، همان: ۵۸ و (چراغ راه، همان: ۱۵۸ و ۲۰۱ و ۲۷۲ و ۲۸۰).

اقدامات ابتکاری و پیشنهادی: همچون ارائه نسخهٔ بدیل برای حکومت شامل حکومت اسلامی یا حکومت فدرالی، تأکید بر برگزاری انتخابات، پیشنهاد قانون اساسی، پیشنهاد اصلاحات ساختاری، (ر.ک: چراغ راه، همان: ۳۵ و ۷۳ و ۲۵۸ و ۲۶۶)

اقدامات دفاعی و مبارزاتی: آخرین راهبرد مزاری از سر اضطرار و ضرورت، انتخاب راه مبارزه بود. دفاع از حقوق و حیثیت و حتی اثبات وجود و احیای هویت مردم با خنثی بودن راهبردهای پیشین در اثر پاسخگو نبودن دولت، داعیه‌های عقلانی و انسانی برای گزیدن راه مبارزه بود. البته که مزاری باز هم تصریح می‌کند که آغازگر هیچ جنگی نبوده است؛ اما در دفاع از ملت در جنگ‌های تحمیلی نیز اهمال نکرده است. (ر.ک: چراغ راه، همان:۵۹ و ۹۳– ۹۵ و۱۰۲ و۲۰۰ و ۲۱۴ و ۲۷۶).

مطالبات شهید مزاری در بسترپروسهٔ دولت‌سازی

شهید مزاری در مواجهه با دولت، سه اقدام مصالحه‌جویانه، ابتکاری و مبارزه را روی دست گرفت تا ظرفیت‌های سه‌گانهٔ سیاسی، نهادی و کارکردی دولت به عنوان مولفه‌های دولت‌سازی، توسعه یابد تا در بستر آن، مطالبات ملی که از اصل «عدالت» پایه گرفته‌اند، از سوی دولت تحقق یابند:

یک. اثبات موجودیت و احیای هویت قومی شیعیان افغانستان در کنار سایر اقوام که مزاری، تشکیل حزب وحدت را اساساً برای چنین غرضی عنوان می‌کند.(چراغ راه، همان: ۸۴ و ۱۱۰) دو. حق تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری هر ملیت برای سرنوشت خود که پیشنهاد فدرالیسم، بدین منظور انجام می‌شود (چراغ راه، همان: ۷۳). سه. تقسیمات عادلانهٔ اداری کشور که تعیین معیار نفوس، پیشنهاد مشخص مزاری برای تعدیلات در این بخش است(چراغ راه، همان: ۷۱–۷۵). چهار. تشکیلات عادلانه و متناسب با حضور متناسب تمام اقوام در مدیریت کشور باز هم بر معیار نفوس (چراغ راه، همان: ۷۲ و ۱۰۰ و ۱۵۹). پنج. رسمیت مذهب تشیّع در کنار مذهب حنفی براساس حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی (چراغ راه، همان: ۱۰۰ و ۲۶۹) شش. شرکت شیعه در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان کشور (چراغ راه، همان: ۱۰۰). هفت. رعایت حقوق همه ملیت‌ها در قانون اساسی، نحوهٔ مدیریت و امتیازات و توزیعات (چراغ راه، همان: ۷۰). هشت. شکستن انحصار مناصب مهم و سهیم شدن ملیت‌ها در وزارت‌های کلیدی که مطالبهٔ وزارت امنیت در این راستا بود (چراغ راه، همان:۶۶) نُه) رسمیت حقوق سیاسی و اجتماعی زنان (چراغ راه، همان: ۲۷۸) ده) عدم دخالت کشورهای دیگر در امور داخلی افغانستان (چراغ راه، همان: ۱۶۳–۱۶۴). یازده. تحمّل و همپذیری اجتماعی (چراغ راه، همان: ۱۵۶) دوازده. تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی (چراغ راه، همان: ۳۶) سیزده. ختم جنگ (چراغ راه، همان: ۲۵۲ و ۲۷۰ و ۲۹۵ و ۲۹۸) چهارده. وحدت‌ملی (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، احیای هویت، همان: ۸۷).

نتیجه‌گیری

تحقق این مطالبات با اقداماتی در راستای دولت‌سازی، ضمن برآوردن توسعه‌های سیاسی، نهادی و کارکردی: الف.

بنیاد اندیشه

زدودن تمرکز قدرت. ب. ایجاد دولت ـ ملت. ج. قانون‌مداری. د. تأمین حقوق. هـ. استقرار صلح و ثبات. و. عدالت. ز. توسعه. ح. حکومت ملّی. ط. وحدت‌ملی را در پی داشته و نظام منسجم نظری و عملی مزاری که از اصل «عدالت» ریشه وپایه گرفته بود، به وحدت، همبستگی ملی وحکومت ملی، انجامیده و دولت شکننده را از فروپاشیدگی نجات بخشیده و به حکومت ملی و یا «دولت ـ ملت» خواهد رساند.

منابع

۱. افضلی، رسول، (۱۳۸۶ ش). دولت مدرن در ایران، قم، دانشگاه‌مفید.
۲. تنویر، محمّد حلیم، (۱۳۷۸ش). تاریخ روزنامهٔ نگاری افغانستان، بی‌جا، انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان درهلند.
۳. ضیایی، رضا، (زمستانِ ۱۳۸۸ش). چراغ راه، برگزیده‌ای از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید بابه مزاری، اروپا، نمایندگی بنیاد رهبرشهید بابه مزاری.
۴. همان منبع.
۵. حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۲ش). جنبش مشروطیّت در افغانستان، قم، نشراحسانی.
۶. حق‌شناس، محمد جواد، (۱۳۹۳ش). دولت ملی در عصر جهانی شدن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی.
۷. خدادادی، محمد اسماعیل، (۱۳۸۱ش). مبانی علم سیاست، قم، انتشارات یاقوت.
۸. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، افغانستان، (۱۳۸۶ش). تهران، انتشارات وزارت امورخارجه.
۹. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۵۱ش). لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
۱۰. زرگر، افشین، «مدل‌های دولت ـ ملت‌سازی، از مدل اروپایی تا مدل اورآسیایی» فصلنامهٔ تخصصی علوم سیاسی، سال ۴، شماره ۷، ۱۳۸۶ش.
۱۱. سردارنیا، خلیل‌الله، (۱۳۹۲ش). جامعه‌شناسی خاورمیانه، تهران، میزان.
۱۲. سردار نیا، خلیل‌الله و حسینی، سید مهدی، «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان» فصلنامهٔ علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره سوّم، شماره سوّم، پاییز ۱۳۹۳ش.
۱۳. طنین، ظاهر، (۱۳۸۴ش). افغانستان در قرن بیستم، تهران، عرفان.
۱۴. عرفانی، محمد، (۱۳۹۷ش). جمهوری‌خواهی در افغانستان، کابل، امیری.
۱۵. غبار، میرغلام محمّد، افغانستان در مسیر تاریخ، به کوشش حشمت الله خلیل، ج۲، آمریکا، بی‌تا.
۱۶. فرهنگ، میرمحمّد صدیق، (۱۳۸۰ش). افغانستان در پنج قرن اخیر، ج۱ وج۲، بی‌جا، انتشارات دار التفسیر.
۱۷. قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین، (۱۳۸۸ش). «دولت‌سازی ـ ملت‌سازی و نظریهٔ روابط بین‌الملل، چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعهٔ جهان دولت‌ها. ملت‌ها»، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات.
۱۸. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، قم، انتشارات سراج، ۱۳۷۴ش.
۱۹. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، قم، نشرمرکزفرهنگی، ۱۳۷۴ش.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری و ارزش‌های حقوق‌بشری،

پیش‌شرط دولت‌سازی

عبدالحمید عارفی

صیانت از ارزش‌های حقوق‌بشری و آزادی‌های عمومی افراد در نظام‌های سیاسی مبتنی بر دموکراسی به عنوان پیش‌شرط موفقیت این نوع نظام‌ها محسوب شده است. به عبارت دیگر احترام به ارزش‌های حقوق‌بشری در جوامع بشری از عناصر جمهوریت و دموکراسی بودن نظام‌های مبتنی بر ارادة مردم، تلقی شده و حتی قانونگذاری در یک چنین کشورهایی باتوجه به این نوع ارزش‌ها صورت می‌گیرد. قانونگذاران مکلف هستند که اسناد تقنینی را در راستای محافظت از این نوع حقوق تدوین، تصویب و تعدیل کنند. در افغانستان نیز تدوین، تعدیل و تصویب اسناد تقنینی به هدف حمایت و دفاع از ارزش‌های حقوق بشری صورت گرفته و در حال انجام است. این امر از اهداف بزرگ و یکی از آرمان‌های مهم شهید وحدت‌ملی و مورد تأکید ایشان بوده است. به همین لحاظ بررسی صیانت از ارزش‌های حقوق‌بشری به عنوان پیش‌شرط موفقیت دولت‌سازی در افغانستان از نگاه رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری، قابل مطالعه و دقت بوده است و از اهمیت خاصی برخوردار است.

از نظر ایشان کرامت ذاتی انسان و ارزش‌های حقوق‌بشری مربوط به همة افراد بشر اعم از زن و مرد است و تمامی نژادها، اقوام و قبائل را شامل است. تفاوت‌های قومی، نژادی و زبانی و امثال آن، معیار فضیلت نیستند و صرفاً جهت شناخت همدیگر است؛ لذا همة افراد در جامعه باید بدون در نظرداشت مقام، موقعیت، وابستگی‌های سیاسی و فرهنگی از این نوع حقوق و آزادی‌ها بهره‌مند شوند. چنان‌چه که در قانون اساسی افغانستان نیز این نوع ارزش‌ها برای همة افراد به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت قرار گرفته است و باید از طرف نظام سیاسی و جامعه مورد احترام قرار گیرد.

شهید وحدت‌ملی معتقد بود که حرمت گذاشتن به این نوع حقوق و آزادی‌ها برای تمامی اقوام ساکن در افغانستان تنها راه مبارزه با تعصب و تبعیض خواهد بود و باعث خواهد شد که فرصت‌های اجتماعی و امتیازات شهروندی به صورت یکسان در اختیار همگان قرار گیرد. به باور ایشان درج و انعکاس این نوع حقوق و ارزش‌ها در قانون اساسی ضروری است و حمایت جدی و مؤثر نظام سیاسی از آن، تضمین‌کنندة این ارزش‌ها است. حفظ ارزش‌های حقوق‌بشری افراد در جامعه، کاملاً نتیجة مطلوب داشته و توانایی‌هایی را برای افراد به همراه دارد که به موجب آن، هر فردی در زندگی اجتماعی‌شان می‌توانند نسبت به اعمال و رفتارهای خویش حق انتخاب داشته باشند و به وسیلة حقوق موضوعه از حمایت مستحکمی قانونی برخوردار شوند.

از نظر ایشان تبیین و انعکاس این ارزش‌ها در تمام اسناد تقنینی کشور نیز مهم و لازم است، محدودیت‌های آن‌ها باید در قوانین

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

منعکس شده و به صراحت بیان شود و باتوجه به چارچوب‌ها و معیارهای قانونی ترتیب و تنظیم گردد. شهید وحدت‌ملی به حاکمیت قانون سخت باورمند بود و تأکید داشت که همهٔ افراد باید در جامعه برخوردها و رفتارهای‌شان را در چوکات قانون انجام دهند تا موجب سلب حقوق دیگری نشده و به حقوق و ارزش‌های دیگران زیان‌آور نباشند. افرد باید از تعرض دولت باتوجه به معیارها و احکام قانونی مصؤون باشند و حوزهٔ اقتدار و حاکمیت نظام‌های سیاسی نسبت به رفتارهای افراد نیز در قانون اساسی و قوانین عادی تعیین و محدود شود. نباید هیچ قوم، گروه و یا فردی به بهانه داشتن این نوع حقوق، دیگران را از حقوق و ارزش‌های بشری‌شان محروم سازند. شهید مزاری در مناسبت‌های مختلف بر اصل احترام به کرامت انسانی و عزت انسان‌ها بارها تأکید کرده و کرامت را ملاک و معیار استفاده از این نوع حقوق و ارزش‌ها دانسته است.

ایشان همواره در صحبت‌های‌شان به صورت جدی تأکید می‌کردند که برخوردارشدن افراد از آزادی اندیشه، عقیده و آزادی‌بیان، آزادی مذهبی، آزادی اجتماعات، برگزاری انتخابات، تعیین سرنوشت جمعی و آزادی شرکت همهٔ شهروندان در پروسهٔ ملی انتخابات، آزادی رفت‌وآمد و مانند آن از حقوق ذاتی و بشری افراد هستند و باید در جامعه نهادینه شود. همهٔ اقوام باید به صورت برابر از این نوع آزادی‌ها بهره‌مند شده و در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، فعالیت‌های سیاسی بتوانند اعمال و رفتار خویش را انتخاب و اختیار کنند. انعکاس این آزادی‌ها به صورت واضح در قانون اساسی که مهمترین سند و وثیقهٔ ملی است از خواست‌های مهم و ماندگار شهید وحدت‌ملی بوده است که خوشبختانه در فصل دوم قانون اساسی کشور به صورت برجسته ترتیب، تنظیم و منعکس شده و باعث شده است که در سطح منطقه و در مقایسه با قوانین اساسی کشورها به عنوان یک قانون متفاوت و با ویژگی‌های خاص مطرح گردد و توجه اندیشمندان به ویژه توجه دانشمندان حقوقی و قانونگذاران معاصر را به خود جلب کند.

حق زندگی اولین حق از حقوق بشری است که مدام از طرف شهید وحدت‌ملی یادآوری شده است و براساس آن همهٔ شهروندان این کشور باید به صورت مساوی از آن برخوردار باشند. به باور ایشان مهمترین حق دیگر از حقوقی بشری افراد در هر جامعه‌ای به ویژه در افغانستان حق امنیت و تأمین حق امنیت شخصی است. وظیفهٔ نظام سیاسی و جامعهٔ حفاظت از این حق است و باید برای همگان محترم شمرده شود و باید توسط حکومت از آن دفاع صورت گیرد. تأکید ایشان در ارتباط با این حق چنین بوده است که افراد در جامعه نباید نسبت به حفظ جان، حیثیت و حقوق مادی و معنوی خود، بیم و هراسی داشته باشند و باید در مقابل هر نوع تعرض از سوی دولت و جامعه مصئونیت داشته باشند. باید همهٔ افراد در برابر اعمال و رفتارهای مغایر با حیثیت انسانی در امان ¬باشند. آزادی دین و مذهب نیز یکی دیگر از مصادیق حقوق بشری است که مورد توجه و تأکید شهید وحدت‌ملی بوده است. براساس این حق هر فردی حق دارد که در امور دینی و مذهبی، دارای عقیدهٔ خاصی بوده و در انجام مراسم دینی و مذهبی‌شان آزاد باشد. باتوجه به اهمیت موضوع و برای تضمین و تأمین این حق، تأکید داشتند که آزادی دینی و مذهبی باید در قانون اساسی درج شده و به رسمیت شناخته شود. در قانون اساسی فعلی این موضوع درج و به صراحت بیان شده است. علاوه بر حقوق و آزادی‌های فوق، آزادی رسانه و بیان نیز مورد تأکید ایشان بوده است. در مورد آزادی‌های اساسی دیگر مردم همچون آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، حق دسترسی به عدالت، حق اشتغال، برخوردار شدن از تعلیمات و تحصیلات و مانند آن نیز بیانات داشته و موارد فوق را از حقوق ذاتی بشری افراد در جامعه دانسته است که باید همهٔ اقوام و شهروندان از آن برخوردار و مستفید شوند.

به باور شهید وحدت‌ملی رعایت مصادق فوق در دولت‌سازی مهم است و روحیهٔ همپذیری و احترام متقابل اقوام و شهروندان را نسبت به همدیگر تقویت خواهد کرد و باعث حفظ وحدت‌ملی خواهد شد؛ لذا لازم است که در جهت تأمین و تحکیم پایه‌های وحدت‌ملی نیز توجه و تلاش‌های جدی صورت بگیرد.

از نظر ایشان وحدت‌ملی و حفظ آن در افغانستان لازم و ضروری است و باعث جمع شدن اقوام و گیردهم آمدن تمام گروه‌های اجتماعی می‌شود، علاوه بر آن در مسائل همچون مبارزه با تبعیض و انحصارطلبی، مؤثر است و زمینهٔ ایجاد

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ثبات و صلح دائمی، عدالت‌اجتماعی، رشد اقتصادی، توسعهٔ فرهنگی و مشارکت سیاسی را فراهم خواهد کرد. بنابراین، احترام گذاشتن به حقوق بشری افراد و ترویج روحیهٔ تحمل‌پذیری، زندگی مسالمت‌آمیز، جمع‌شدن بر محور منافع مشترک از بهترین راهکارهای وحدت‌ملی است و از پیش‌شرط‌های موفقیت در دولت‌سازی شمرده می‌شود. همچنان احترام به قانون اساسی که به صراحت حفظ وحدت‌ملی در افغانستان را مورد تأکید قرار داده است و به منظور ایجاد جامعهٔ عاری از ظلم و استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی و عدالت‌اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم تدوین و تصویب شده است.

باتوجه به تأکیدات رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری؛ افغانستان متعلق به همهٔ اقوام با هم برادر و برابرساکن آن است؛ لذا همهٔ افراد در این کشور وظیفه دارند که برای ترقی، پیشرفت، رشد، توسعه، آبادانی در این کشور تلاش کنند و در برابر هر نوع تجاوز و تعرض استادگی کنند و از انحصارطلبی، تبعیض و برتری‌طلبی‌های نژادی و قومی که عوامل اصلی بحران و منازعه‌اند، پرهیز کنند. برابری اقوام و قبائل در حقوق و تکالیف و برابری آنان در برابر قانون در اندیشهٔ شهید مزاری از اهمیت و جایگاه خاص برخوردار است و یکی از اصول بنیادی و اساسی نظام‌های مبتنی بر دموکراسی دانسته شده است.

به عقیدهٔ شهید وحدت‌ملی مردم و احزاب سیاسی در این جامعه ناگزیرند همدیگر را تحمل بکنند و در صدد حذف یکدیگر نباشند چون کشوری که در آن تنوع دینی، مذهبی، قومی، نژادی، زبانی وجود داشته و پیشینه‌ای دارای تبعیض و برتری‌طلبی‌های نژادی و قومی بوده است، لازم است که حقوق برابر شهروندی و بشری؛ در نظر گرفته شود. منابع و فرصت‌های ملی در اختیار همهٔ اقوام قرار داشته باشد.

از نظر ایشان حق برگزاری انتخابات یک حق مهم از حقوق بشری افراد در جامعه است. سهم داشتن اقوام و قبائل و نقش داشتن آنان در تعیین سرنوشت جمعی و اجتماعی‌شان موجب تحکیم وحدت‌ملی شده و حقوق سیاسی این مردم را تثبیت و نهادینه خواهند کرد و اعتماد آنان را برای ادامهٔ زندگی در این سرزمین جلب خواهند کرد. به همین جهت تأکید همیشگی ایشان چنین بوده است که باید همه مردم حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند.

به باور رهبر شهید؛ هیچ‌گاه با روحیهٔ تبعیض و امتیازطلبی نمی‌توان به دولت‌سازی دست یافت و به هیچ عنوان با افکار و عملکردهای مغایر با روحیه وحدت‌ملی نمی‌توان زمینهٔ دولت‌سازی را فراهم کرد. آن‌هایی که به خاطر منفعت شخصی و قومی خویش در تلاش هستند تا کشور را به سمت و سوی بی‌نظمی و فاجعه سوق دهند به هیچ وجه نمی‌توانند به دولت‌سازی اعتقاد داشته و باورمند باشند.

بنابراین، در اندیشهٔ شهید وحدت‌ملی؛ توجه به ارزش‌های حقوق بشری و آزادی‌های عمومی افراد در دولت‌سازی از جایگاه و اهمیت ویژه برخوردار است. تلاش‌های مسؤلانهٔ رهبر شهید در این ارتباط قابل قدر و ستایش است و نقش و درخشش برجستهٔ‌شان انکارناپذیر است.

از نظر ایشان وحدت‌ملی و حفظ آن در افغانستان لازم و ضروری است و باعث جمع شدن اقوام و گیردهم آمدند تمام گروه‌های اجتماعی می‌شود، علاوه برآن در مسائل همچون مبارزه با تبعیض و انحصارطلبی، مؤثر است و زمینهٔ ایجاد ثبات و صلح دائمی، عدالت‌اجتماعی، رشد اقتصادی، توسعهٔ فرهنگی و مشارکت سیاسی را فراهم خواهد کرد.

بنیاد اندیشه

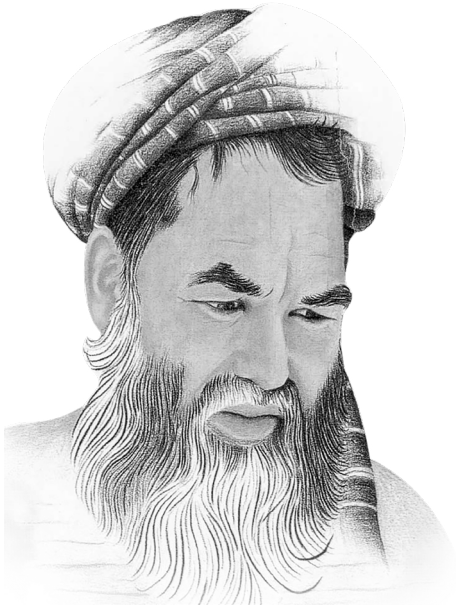

دولت‌سازی
در اندیشهٔ شهید مزاری

یوسف عارفی

اشاره

به دست دادن فهم دقیق و روشن از اندیشهٔ سیاسی رهبر شهید، به ویژه در موضوع «دولت‌سازی» بدون توجه و در نظرداشت «فرهنگ سیاسی» حاکم بر«مناسبات قدرت» و «رفتارهای سیاسی» در افغاستان معاصر، امکان‌پذیر نیست. تأمل در زمینه‌های شکل‌گیری این اندیشه و فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات اقوام و هویت‌های مختلف در کشور، راهی است که می‌تواند افق‌های تازه‌ای را برای ادراک اهمیت و ژرفنایی آن بگشاید و شیوه‌های خاص از ادراک و صورت‌بندی را سامان دهد. بدین جهت، سزاوار است به عنوان پیش درآمد بحث از اندیشهٔ رهبر شهید در این زمینه، تصویر و تصوری- هرچند کلی - از فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات اقوام و فرهنگ سیاسی حاکم بر مناسبات سیاسی در افغانستان معاصر ارائه شود.

۱. فضای فرهنگی مسلط بر مناسبات قومی و سیاسی در افغانستان معاصر

بحران سیاسی افغانستان پس از پیروزی مجاهدین، فقط معلول و محصول اختلاف چند قومندان یا چند حزب سیاسی نبود. تقلیل و فروکاست این بحران به چنین چیزی، خطای استراتژیک در تحلیل و ساده‌سازی صورت مسئله است و ما را از واقعیات تاریخی و عینیت‌های جاری دور می‌کند. افغانستان از جوامع چند قومی و چند هویتی است. اکثر قریب به اتفاق منازعات و گسست‌ها در این کشور، ریشه در هویت و قومیت دارد و از جمله کشورهایی است که در تجربه سیاسی معاصر خود با دوره‌های متوالی از منازعات و کشمکش‌های قومی و هویتی دست به گریبان بوده است. ساختار ناهمگن انسانی از نگاه قومی و شیوع و شدت تعصب در مناسبات میان اقوام، سبب شکل‌گیری نوعی پیش‌داوری و بدگمانی نسبت به همدیگر شده، و به دنبال آن راه‌های تعامل، همپذیری و خویشتن‌داری متقابل میان اقوام را به حداقل رسانده بود. با این حال، عدم وجود نظام سیاسی مردمی و فراگیر در تاریخ افغانستان، به ویژه در حکومت مجاهدین و نبود ساختارهای مدنی و نهادهای مشارکت سیاسی وقانونی، موجبات پایداری و تداوم عوامل به وجود آورنده تنش و منازعه میان اقوام را تقویت می‌کرد و سبب رسوب بیش از پیش سوءظن‌ها، عدم اعتماد، خصومت‌ها و انتقام‌جویی‌ها در مناسبات میان اقوام می‌شد. هرچند، نشانه‌های بسیاری از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام و مذاهب در تاریخ افغانستان وجود دارد؛ اما این تمام واقعیت

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

تاریخ این کشور نیست. از زاویه دیگر، تاریخ افغانستان معاصر، آکنده از خاطرات قتل عام‌ها، نابرابری‌ها، جنگ‌ها و خشونت‌ها و مملو از تعصبات و تصلبات ایدئولوژیک و تصفیه‌های قومی است، واقعیتی که مناسبات اقوام را با دنیایی از بی‌اعتمادی، انعطاف‌ناپذیری، تصلب، تعارض و ناخویشتن داری همراه ساخته است. در فرهنگ برساخته‌ای قومی، اقوام دیگر، به عنوان «غیر» و «دیگری» و محور شر و بدی بازنمایی می‌شوند و هدف از چنین «بازنمایی‌ها» و «دیگرسازی‌ها» معمولا تحقیر، ایجاد نفرت و جداسازی میان اقوام و فرهنگ‌ها است. این «دیگری‌سازی» در فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، شیوه‌ای بود که قوم «مسلط» برای دسته‌بندی اقوام و گروه‌های فرهنگی «حاشیه‌ای» انجام می‌داد تا هویتی را برای آنان برسازند و شناختی را از آن‌ها به عنوان «دیگری» سازماندهی کنند. این درحالی بود که هویت «برساخته» اغلب با هویت «واقعی» آنان هیچ ارتباط و تناسبی نداشت. به عبارت روشن‌تر، «دیگری‌سازی» فرایندی بود که در آن به دلیل وجود تفاوت‌های نسبتاً کوچک و یا نه چندان مهم، «افراد»، «جریان‌ها» یا «گروه‌های قومی» تبدیل به «دیگری» می‌شد و از طریق سازوکارهای رسمی و غیررسمی، ذهنیتی منفی نسبت به آن‌ها ایجاد می‌گردید. در واقع در دیگری‌سازی، «ما» و «دیگری» در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند که نوعی گرایش به متفاوت دانستن گروه‌های قومی مسلط و گروه‌های قومی حاشیه‌ای را نشان می‌دهد و در بطن خود، مفاهیمی چون «برتر» یا «بهتر» بودن گروه‌های مسلط و در مقابل «فروتر» بودن گروه‌های حاشیه‌ای را به همراه دارد.

در رویکرد مفهوم‌شناختی، «دیگری‌سازی» را می‌توان «فرایند تقلیل‌گرایانه خامی تعریف کرد که هویت برترخیالی را به خود و هویت ترس آفرین یادون پایه خیالی را به دیگری منتسب می‌کند و هدف از آن، تقویت و تشدید تفاوت و فاصله میان خود و دیگری به منظور از میان بردن هرگونه فرصت برای دیگری در بیان کردن خود، و در واقع، مغلوب کردن دیگری درون گفتمان قومی است.» (عاملی، ۱۳۹۵: ۱۹۲– ۱۹۳) در چنین فرهنگی بود که گروه قومی مسلط، خود را یک «استثنا» و «متمایز» از بقیه تصویر و تصور می‌کرد و حقوق و جایگاه استثنایی برای خویش قائل می‌شد. اقدامات خشن و سرکوب‌های فاجعه‌بار خود را نوعی «حق» و «فعل اخلاقی» دانسته، در قالب برساخته‌ای «ملت‌سازی» توجیه و حتی تقدیس می‌کرد.

وجود این واقعیت در فضای فرهنگی حاکم برمناسبات میان اقوام، دلیل بر این است که زیربنای تخاصمات و تنازعات سیاسی در افغانستان معاصر، خصوصاً در دوران مجاهدین، فضای فرهنگی حاکم برمناسبات اقوام و مناسبات سیاسی است، نه روبنای اختلاف میان چند قومندان یا حزب سیاسی، زیرا میان الگوهای فرهنگی غالب در یک جامعه ازیکسو، و شکل و کارکرد نظام سیاسی و رفتارهای سیاسی از سوی دیگر، رابطه‌ای آشکار وجود دارد. اساساً سیاست و رفتارهای سیاسی ماحصل ویژگی‌های بنیادین در فرهنگ است. (محمدی، ۱۳۷۱) فرهنگ سیاسی «انحصارگرایی» و «تمامیت‌خواهی» در افغانستان که منشأ درگیری‌ها و منازعات پس از جهاد بود، دقیقاً ریشه در «عصبیت قومی»، «غیریت‌سازی»های فرهنگی و فرهنگ «غیریت‌ساز در طول دهه‌ها و سده‌ها داشت. در واقع، فرهنگ سیاسی حاکم برمناسبات قدرت به شدت از دیگری‌سازی‌های خصمانه، رنگ و تأثیرپذیرفته بود. فرهنگ سیاسی، در برگیرندهٔ مجموعه‌ای از نگرش‌ها، ایستارها و جهت‌گیری‌های یک ملت نسبت به نظام سیاسی، نخبگان و قدرت سیاسی است (محمدی، ۱۳۷۱) و در شکل دادن به ساختار نظام‌های سیاسی و در نگرش مردم نسبت به سیاست‌های دولت، مبنای مشروعیت، آزادی، و حقوق شهروندی عاملی تأثیرگذار و محوری است. بنابراین، از طریق شناخت و توجه به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی هر جامعه و عوامل مؤثر برآن، افزون بر فهم ماهیت بسیاری از تحولات سیاسی آن جامعه می‌توان رفتارهای سیاسی نخبگان سیاست را شناخت. (پناهی و کردی، ۱۳۸۹) و از اندیشه‌های سیاسی که تحت تسلط چنین فرهنگی شکل گرفته است، پرده افکند و روشن ساخت که این اندیشه‌ها در توافق و همراهی با فرهنگ سیاسی رایج و حاکم بوده است یا تقابل، به این معنا که اندیشه‌ورزی‌های نخبگان سیاسی در مسیر حفظ و نگه‌داری فرهنگ سیاسی حاکم بوده است و یا به دنبال ایجاد تغییر و تحوّل در فرهنگ سیاسی ویا این‌که در سطح بالاتر، خلق یک فرهنگ سیاسی متناسب با واقعیت‌های کشور و جهان امروز اساس اندیشه‌ورزی‌ها بوده است. حال سؤال این است که رهبر

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید در موضوع دولت‌سازی چگونه می‌اندیشید؟! اندیشه او در این موضوع چه نسبت یا تناسبی با فرهنگ سیاسی حاکم داشت؟

جهت ارائه پاسخ به سؤالات مذکور، ضرورت دارد تصویری از «ماهیت دولت»، «مفهوم دولت‌سازی»، «منشأ دولت» و «نقش فرهنگ سیاسی بر دولت‌سازی» داشته باشیم.

۲. ماهیت و چیستی دولت

با این‌که دولت از پایدارترین نهادهای زندگی اجتماعی و شاید مهم‌ترینِ آن‌ها به شمار می‌آید؛ اما موضع چندان روشنی دربارهٔ ماهیت یا چیستی آن وجود ندارد. این در حالی است که دولت از پایدارترین هستی‌های زندگی اجتماعی و از تأثیرگذارترین نهادهای تاریخی به شمار می‌آید. دولت خواه ناخواه وجود دارد و زندگی اجتماعی ما را کم و بیش و به اشکال مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد. اقتضای چنان جایگاه مهمی، تعریفی نسبتاً روشن، موجه و معتبر از دولت است؛ فلذا دولت را باید تعریف کرد، هرچند این تعریف به دلیل هستی بسیار پیچیده دولت، مبهم و بسیار دشوار باشد. (گل محمدی ۱۳۹۴) به هر حال، پاسخ به سؤال از چیستی دولت، بستگی به ربط مفهومی دولت با مفاهیم مثل «حاکمیت»، «حکومت»، «جامعه»، «اجتماع» و «عامه مردم» دارد، به این معنا که بسته به نوع روابطی که میان این مفاهیم فرض شده است، تعاریف و دیدگاه‌های مختلفی راجع به دولت شکل گرفته است. (شجاعی زند ۱۳۷۶, ۴۳) در گفت‌وگوهای عمومی، مفهوم دولت را در معناهای گوناگون به کار می‌برند. بسیاری از نویسندگان، مفاهیم «دولت» و «حکومت» را به یک معنا استعمال می‌کنند. (وینسنت ۱۳۷۶, ۵۶) به عبارتی، در پاره‌ای از تعاریف، دولت مترادف با حکومت و در برخی تعاریف، صفت مشخص‌کننده و یکی از عناصر آن بیان شده است. (عالم ۱۳۸۴, ۱۳۶) از نقطه نظر حقوقی دولت، واحدی است که ویژگی‌های جمعیت، حکومت، سرزمین و حاکمیت را داشته باشد. (همان) دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است. اگر مفهوم دولت را به معنای گسترده‌تر از نهادهای اجرایی حکومت به کار بریم، مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت، قانون‌گذاری و اجرای قوانین در جامعه است. در این حالت، دولت، مجموعه نهادهای لازم برای اجرایی حاکمیت و اخذ تصمیم و سیاست است. بدین‌سان دولت مفهومی انتزاعی و غیرشخصی است که به گفته ماکس وبر «انحصار کاربرد مشروع قدرت» را در سرزمین خاصی در اختیار دارد. (عالم و پورپاشاکاسین، ۱۳۹۶)

برای به دست آوردن معنا و مفهوم دولت، می‌توان آن را به «دولت خاص» و «دولت عام» تقسیم کرد. دولت به معنای خاص در زبان عامه‌ی مردم، عبارت از «هیأت دولت»، «کابینه» یا «تشکیلات و اداره‌های دولتی» است؛ اما مفهوم دولت در علم سیاست و روابط بین‌الملل، بسیار فراتر از این معنا است. از این منظر، دولت بزرگ‌ترین سازمان‌بندی گروه انسانی و عالی‌ترین تجلی قدرت است که قدرت سیاسی در آن به جریان می‌افتد. در نزد علمای علم سیاست، دولت عبارت است از: «عده‌ای از مردم که در سرزمین مشخص به‌طور دائم اسکان دارند و دارای حکومتی هستند که به وضع و اجرای قانون اقدام می‌کنند و از حاکمیتی برخوردارند که به صورت روح حاکم و قدرت عالی آن‌ها را از تعرضات داخلی و خارجی مصون می‌دارد. (جمالی ۱۳۸۰, ۲۳۶) بنابراین، دولت از چهار عنصر تشکیل شده است: مردم، سرزمین، حکومت، و حاکمیت. روی هم رفته دولت در ادبیات سیاسی به سه معنا به کار رفته است:

۱. کشور؛ کشور متشکل از چهار مؤلفه سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت است.

۲. هیأت دولت؛ منظور از آن قوهٔ مجریه حکومت (کابینه) است.

۳. حکومت؛ دولت به این معنا، هر سه قوهٔ قضائیه، مجریه و مقننه را شامل می‌شود. (شفیعی ۱۳۸۳) بنابراین، منظور از «دولت» در مبحث «دولت‌سازی»، «حکومت» است که شامل هر سه قوه می‌شود و «دولت‌سازی» حکایت از ساختن دولت به شیوه‌ای خاص دارد و به معنای ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت بلند مدت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در هر سه قوهٔ مقننه، قضائیه و مجریه به شکل خاص است.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

۳. دولت محصول قرارداد اجتماعی و ابزاری برای تأمین اهداف

معمولاً، گروه‌ها و جریان‌های ساکن در یك سرزمین و محدودهٔ مشخص به نام کشور، اقدام به تشکیل دولت جهت تأمین اهداف خود می‌کنند؛ از این‌رو، دولت نتیجه قرارداد اجتماعی و برای تأمین نظم و امنیت در یك محدودهٔ خاص و حاصل توافق بین افراد یك کشور است. دولت چیزی را تأمین می‌کند که طبیعت تأمین نکرده است و آن صلح، امنیت و آزادی است. به عبارت دیگر، دولت محصول عمل ارادی انسان و ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خاصی آن را ساخته‌اند. بنابراین، دولت، اولاً، بازتابی است از خواسته‌های ساکنان یك کشور که با توجه به نیازها و مشکلاتی فراروی خویش آن را ساخته‌اند و باید در مسیر تأمین اهداف و رفع مشکلات کشور و مردمی باشد که آن را به وجود آورده‌اند. ثانیاً، دولت محصول مجموعه‌ای از فرایندهای پیچیده اجتماعی است که یك مسیر طبیعی را طی کرده است و کارکرد ویژه آن تقلیل منازعه و کشمکش میان بخش‌های مختلف جامعه است (بیلیس و اسمیت ۱۳۸۳:, ۵۸۳)

۴. نقش فرهنگ سیاسی بر دولت‌سازی

فرهنگ سیاسی حاکم بر یک کشور از این جهت که در شکل‌دهی و سمت و سو دادن به رفتارهای سیاسی تمام بخش‌های جامعه، نقش آفرین است، به طور قطع در شکل‌دهی و صورت‌بندی دولت و نظام سیاسی نیز نقش مؤثر و انکارناپذیر خواهد داشت. در کشورهای برخوردار از تکثر قومی و فرهنگی، اگر فرهنگ سیاسی بر اساس ارزش‌ها، باورها و احساسات قبیله شکل بگیرد، مسلما، نهادها و رفتارهای سیاسی را متأثر می‌سازد، به این معنا که نهادها و ساختارهای سیاسی، همسو با فرهنگ سیاسی مسلط و معطوف به ارزش‌ها ایستارها و احساسات قومی- قبیله‌ای ساخت می‌یابد. طبیعی‌ترین اثر چنین میراث نهادی و فرهنگی‌ای، مقابله با تکثر و عدم پذیرش دیگران است، اساساً، نطفه فرهنگ سیاسی قومی- قبیله‌ای بر عدم پذیرش تکثر بسته می‌شود و بر اقتدار قوم و قبیله، محوریت آن‌ها و نقش انحصاری ایدئولوژی قومی- قبیله‌ای یا ایدئولوژی خاص در شکل‌دهی قدرت و سیاست تأکید و اصرار دارد. فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، چنین سرشت و ماهیتی داشت، یعنی مبتنی بر ایدئولوژی قومی- قبیله‌ای و یا متکی بر ایدئولوژی خاص بود. در این سرزمین، حتی «دین»، «خدا»، «جهاد» و مفاهیم مقدس از این قبیل، تبدیل به ابزاری برای تکمیل دایره انحصار و ترویج فرهنگ سیاسی انحصاری گردید. باز تولید ایدئولوژی قومی و تمامیت‌خواهی در دوران مجاهدین، همان چیزی بود که بحران را تشدید و اختلافات را تعمیق کرد. بدون هیچ تردیدی، جنگ‌های داخلی و نزاع‌های گسترده قومی- هویتی در کشور پس از پیروزی مجاهدین، فراورده بازتولید ایدئولوژی قومی، انحصار و تمامیت‌خواهی گروه‌های مجاهد است. در چنین فضایی، اساساً انتظار ظهور و بروز اندیشه‌های که بر عدالت و تأمین حقوق همه اقوام و فرهنگ‌ها تأکید کند و بر دولت‌سازی بر اساس عدالت، برابری و مشارکت همه اقوام اصرار ورزد، وجود ندارد. اگر چنین اندیشه‌های وجود یابد، در برابرش مقاومت صورت می‌گیرد و تلاش می‌گردد این نوع اندیشه‌ها در نطفه خفه شود.

۵. جایگاه رهبر شهید در تولید اندیشهٔ جدید در الگوی حکومت

رهبر شهید، همانگونه که از تاریخ و جامعه چند قومی افغانستان، شناخت گسترده و بصیرت‌های عمیق داشت، از چالش‌ها و معضلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که روابط اقوام و قبایل افغانستانی را تحت تأثیر قرار می‌داد و در نوع مناسبات مردم و حکومت(دولت) نقش آفرین بود، نیز به خوبی آگاه بود. تلاش می‌کرد برای هر مشکلی راه‌حل مناسب ارائه کند. در واقع، آگاهی‌ها و بصیرت‌های گسترده و عمیق او از گذشته و حال کشور، تفکر و اندیشه‌اش را به آینده معطوف ساخته بود، از همین‌رو، بحرانی‌ترین شرایط نمی‌توانست او را از فکر آینده کشور منصرف سازد. رهبر شهید در گرما گرم جنگ‌ها و در شرایطی که چرخهٔ اهریمنانه خشونت‌های قومی و ایدئولوژیکی تمام کشور را فراگرفته بود و احزاب جهادی به چیزی جز به دست آوردن قدرت بیشتر و موقعیت برتر، نمی‌اندیشید، در جست‌وجوی راهکارهای علمی و عملی،

برای حل بحران افغانستان بود و به ساختن دولتی می‌اندیشید که بر پایه عدالت و مشارکت برابر مردم استوار باشد و با تأمین حقوق اقوام کشور، سربلندی و پیشرفت برای کشور و مردم را به ارمغان آورد. نکته مهم در اندیشهٔ سیاسی رهبر شهید: «پایه‌گذاری شالودهٔ یک نگاه جدید بر مبنای مفاهیم نو در الگوی حکومت‌داری و دولت‌سازی است» (عارفی ۱۳۸۹) که می‌تواند زیربنای نظام مردم‌سالار و عدالت‌محور در افغانستان را شکل دهد و تصویر معقول از دموکراسی در جامعه چند قومی افغانستان را به نمایش بگذارد. در نظر او «انعطاف‌ناپذیری» و «انحصارگرایی»، نوعی قلدوری و ضد علم و فرهنگ بود که نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی و تداوم روابط خصمانه ندارد و با آن به شدت مخالفت و مقابله می‌کرد: «ما معتقدیم که دنیای تنگ‌نظری و جهل بسته است و میدان ندارد، امیدوار هستم که در افغانستان قهرمان و سربلند، هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ‌نظری، قلدری و بی‌ثباتی را بگیرد.» (جاوید بی‌تا, ۲۰۳)

۶. روند انتقال سیاسی در دوران مجاهدین و خواسته‌های رهبر شهید

در فرصت انتقال سیاسی که پس از پیروزی مجاهدین ایجاد گردید، احزابی مانند حزب وحدت به رهبری رهبر شهید به دنبال تعریف جدید از ساخت قدرت و سیاست و ایجاد تعادل در سهم گروه‌های مختلف قومی سیاسی در حکومت مرکزی بودند: «ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم؛ اما هیچ‌گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای تأمین آن نبوده‌ایم و بعد ازاین نیز نخواهیم بود؛ ولی هرگاه بر ما تجاوز شود و دیگران بخواهند مواضع انحصارطلبانه‌شان را بر ما تحمیل کنند آماده دفاع از مردم خود هستیم.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۶۹) حضور مسلط و تعریف شده یک قومیت در قدرت ونقش انحصاری آن در شکل‌دهی قدرت و سیاست را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا تجربهٔ تاریخی نشان از سرکوب شدید گروه‌های سیاسی و قومی و ایجاد فضای وحشت و ترور در نتیجه انحصار داشت. چنین چیزی، پس از پیروزی مجاهدین و نقش آفرینی همه اقوام در این پیروزی، اصلا قابل قبول و معقول نبود و با توجه به تغییرات منطقه‌ای و بین‌المللی و شرایط حاکم بر کشور، انتظار می‌رفت که روند انتقال سیاسی، به بازتعریف نقش گروه‌های قومی سیاسی در ساختار قدرت انجامد و از این طریق تعادل و تناسب میان گروه‌های قومی و سیاسی حفظ کردد. این مطالبات و انتظارات، همانطور که می‌توانست زمینه را برای دولت‌سازی و ملت‌سازی فراهم سازد و فرصتی برای همبستگی اجتماعی و ثبات سیاسی در کشور باشد، با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور، می‌توانست یکی از چالش‌های جدی در روند دولت‌سازی وبه تبع آن ملت‌سازی، باشد؛ زیرا هرگونه عدم توافق و بن‌بست سیاسی منجربه تشدید گسست میان اقوام و مذاهب و توسعه خشونت‌های قومی نژادی می‌شد، که چنین هم شد. از سوی دیگر، در فرصت پیش آمده برای انتقال سیاسی، باید روابط منطقه‌ای و بین‌المللی افغانستان باز تعریف می‌شد تا کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از عدم تهدید منافع خویش مطمئن می‌شدند. ویژگی‌های ژئوپولوتیکی و ژئواستراتژیکی افغانستان به علاوه ساخت مذهبی و فرهنگی و منابع انسانی آن، به گونه‌ای است که هیچ یک از کشورهای منطقه و قدرت‌های بین‌المللی نمی‌تواند این کشور را در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه نادیده بگیرند؛ به همین جهت، هرکدام از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در تلاش بود برای محافظت از منافع و مطامع خود، ساخت مورد نظرخویش از قدرت و سیاست در افغانستان را بسازد. بدین منظور، هرکدام قوم، مذهب یا جریان سیاسی خاص را حمایت و پشتیبانی می‌کرد. این آن چیزی بود که تنش‌ها و اختلافات میان گروه‌های قومی- مذهبی در کشور را مضاعف می‌ساخت. اتفاقاً در سه دولتی که از سوی جریان‌های سیاسی پیشاور نشین تشکیل شد، نقش پاکستان بسیار آشکار و برجسته بود و در این سه دولت، برای احزاب دیگر، زنان و گروه‌های شیعی هیچ سهم و حقی منظور نشده بود.

کشورهای منقطه و قدرت‌های بین‌المللی در ایجاد گسست در روابط اقوام و جریانات سیاسی نقش اساسی داشت و این نقش مداخله‌جویانه و به شدت مخرب و منفی بود؛ از همین‌رو، رهبر شهید در برابر مداخلات‌شان حساسیت نشان می‌دهد و به صراحت موضع می‌گیرد: «ما به هیچ‌کسی اجازه

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

نمی‌دهیم که در تصمیم‌گیری‌های ما، در جنگ ما یا صلح ما دخالت نماید.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۲۴)

۷. دولت و دولت‌سازی در اندیشهٔ رهبر شهید

رهبر شهید از دولتی سخن می‌گوید که بر پایهٔ مشارکت برابر همه اقوام ساکن در کشور ساخت یافته باشد و چنین دولتی را اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین می‌داند: «در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهیم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۱۲۴) روند دولت‌سازی در افغانستان تحت تأثیر مؤلفه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی قرار داشت. پس از پیروزی مجاهدین به جهت درگیری‌های قومی و قومی‌شدن جنگ، دولت‌سازی به صراحت با نشانه‌هایی از چالش‌های ایدئولوژیکی، قومی و هویتی روبه‌رو شد. بحران سیاسی افغانستان شرایطی را تولید کرد که تضاد سیاسی و برخوردهای نظامی میان گروه‌های مختلف فرهنگی، قومی و سیاسی را، اجتناب‌ناپذیر ساخت. در محیطی که تضادهای قومی، هویتی و مذهبی وجود دارد، بسته به شدت و قلمرو تضادها، دولت‌سازی با چالش و دشواری روبه‌رو می‌شود. به همین دلیل روابط جدید دولت سازی در کشور بدون توجه به سازوکارهای کنترل قالب‌های احساسی و قومیتی امکان پذیر نبود. در این وضعیت، دولت سازی با مشارکت عادلانه همه اقوام و به تناسب نفوس و حضور اقوام، می‌توانست از جمله سازوکارهای اساسی و لازم برای کنترل تضادهای قومی و گامی برای کنترل بحران سیاسی و ایجاد ثبات سیاسی باشد. در واقع، ساختن چنین دولتی در آن اوضاع و احوال و در کشوری با شرایط و وضعیت افغانستان، عملی‌ترین و بهترین طرح برای توزیع قدرت و مشارکت سیاسی و در نتیجه ایجاد ثبات سیاسی در کشور بود.

۸. دولت‌سازی بر پایهٔ عدالت و مشارکت برابر مردم

دولت در اندیشهٔ سیاسی رهبر شهید بر دو پایه «عدالت» و «مردم» استوار شده است. در این نگرش، عدالت از یکسو، بنیاد و اساس رفتار حکومت با شهروندان را شکل می‌دهد و از سوی دیگر، دو عنصر «عدالت» و «مردم» خاستگاه مشروعیت دولت را بازتاب می‌دهد، به این معنا که اگر دولت بر پایه‌های عدالت و مشارکت برابر مردم استوار نشده باشد اساساً، مشروعیت ندارد. نکته مهم در اندیشهٔ رهبر شهید پایه‌گذاری شالودهٔ یک نظریه جدید بر مبنای مفاهیم نو در الگوی حکومت است که می‌تواند زیر بنای نظام مردم‌سالار و عدالت‌محور در افغانستان را شکل دهد. (عارفی ۱۳۸۹) ساخت دولت با این پایه‌ها در واقع معقول‌ترین شیوه دموکراتیزه شدن در جامعه چند قومی افغانستان است. عدالت به عنوان یک اصل هیچگاه نتوانست در ساختار فکری نظام سیاسی افغانستان، به ویژه دولت مجاهدین نفوذ کند. چنان‌که مردمی بودن نظام سیاسی با توجه به انحصارگرایی قومی و گرایش‌های ناسیونالیستی، هیچ‌گاه تحقق نیافت و متناسب با یک نظام سیاسی مردم سالار مورد توجه قرار نگرفت.

الف. عدالت

در نگرش رهبر شهید به دولت و دولت‌سازی، «عدالت» یک عنصر بنیادی است: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۶۸)

عدالت در این نگرش، منحصر به حوزهٔ سیاسی نیست؛ بلکه حوزهٔ بسیار وسیع دارد و تمام ابعاد حیات جمعی را در برمی‌گیرد:

۱. عدالت سیاسی؛ مشارکت برابر همهٔ اقوام و فرهنگ‌ها در دولت؛

۲. عدالت اجتماعی؛ بهره‌مندی برابر و به دور از تبعیض شهروندان از حقوق شهرندی و منابع عمومی؛

۳. عدالت فرهنگی؛ برگزاری آزادانهٔ مراسم مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی؛

۴. عدالت اداری؛ تعدیل تقسیمات اداری به تناسب توزیع جمیعت در گسترده جغرافیایی کشور. (عارفی ۱۳۸۹)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

سخن معروف رهبر شهید که گفت: «ما عاشق قیافهٔ کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، دیگر این‌که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند. سوم این‌که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (جاوید بی‌تا, ۱۰۳– ۱۰۴) نشان از گستردگی عدالت در اندیشهٔ رهبر شهید دارد.

ب. مردم

بدون هیچ تردیدی، رهبر شهید از بزرگ‌ترین طراحان «دولت مردم‌سالار» و «عدالت‌محور» در دههٔ ۱۳۷۰ است. او می‌گوید: «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است.» (جاوید بی‌تا, ۶۶) و تصریح می‌کند: «ما سیستم انحصار را به هرشکل و شیوهٔ آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیهٔ مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سرنوشت سیاسی‌شان هستیم.» (ضیایی ۱۳۸۸, ۳۲) رهبر شهید اشتراک اقوام و هویت مختلف در حکومت را یک حق طبیعی برای افراد جامعه می‌داند، نه حق وضعی و بر اساس قرارداد اجتماعی: «حق طبیعی همهٔ مردم و ملیت‌ها است که در سرنوشت آینده‌شان سهیم باشند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۱۲۰) اگر اشتراک در حکومت حق طبیعی باشد، پیروزی و شکست نظامی نمی‌تواند باعث اثبات و یا سلب حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و ملیت‌ها گردد. (عارفی ۱۳۸۹)

۹. ساختار دولت در اندیشهٔ رهبر شهید

ساختار دولت در نظر رهبر شهید، اساساً ابزاری برای تأمین «عدالت» و «مردم‌سالاری» است. او از دو نوع ساختار برای دولت که در نظرش تأمین کنندهٔ عدالت و مردم‌سالاری است، سخن گفته است:

۱. ساختار فدرالی

رهبر شهید در سال ۱۳۷۱ طرح سیستم فدرالی را برای ادارهٔ سیاسی کشور پیشنهاد کرد: «ما سیستم فدرالی را که در آن حقوق همه مردم افغانستان رعایت شده و سیستم انحصاری قدرت را درهم می‌شکند، مناسب‌ترین ساختار سیاسی برای آیندهٔ سیاسی افغانستان می‌دانیم» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۱۱۳) این سیستم به دلیل اعطای حق خودمختاری نسبی به اقوام در ایالات، می‌توانست حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیت‌ها را تأمین کند. اقوام و ملیت‌ها می‌توانستند در این ساختار سیاسی در جهت احیای هویت و تقویت پلورالیسم فرهنگی و حقوقی که از مطالبات اساسی رهبر شهید بود، آزادانه فعالیت کنند. از این جهت فدرالیسم مناسب‌ترین ساختار در جامعه چند قومی افغانستان تلقی می‌شد. رهبر شهید معتقد بود: «در سیستم فدرالی حقوق ملیت‌ها بهتر تأمین خواهد شد وحدت ملی نیز به صورت اصولی تحقق خواهد یافت.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۶۹)

۲. ساختار تسهیمی و متمرکز

ساختار دیگری که رهبر شهید از آن نام می‌برد ساختار تسهیمی و متمرکز است. رهبر شهید بر اصلاحات لازم در مکانیسم توزیع قدرت، شیوهٔ مشارکت ملیت‌ها و ساختار اداری دولت، اصرار داشت و با توجه به طرحی که برای اصلاحات داشت، ساختار تسهیمی و متمرکز را مطرح کرد. در این ساختار قوه‌های سه گانه به صورت مستقل و بر اساس اصول جمهوریت منظور شده بود؛ اما قدرت میان گروه‌های سیاسی قومی به تناسب حضور و نفوس‌شان تقسیم می‌شد. (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۱۳۴) نگرشی که به طور مشخص می‌توان آن را به رهبر شهید نسبت داد، نگرش «دولت چند قومی» است. با توجه به این مبنا، ساختار مبتنی بر مذهب و نژاد خاص که منجر به استبداد مذهبی و قومی می‌شود و نظام سیاسی ایدئولوژیک را رقم می‌زند، از دیدگاه رهبر شهید، مردود شناخته می‌شود او می‌گوید: «ما معتقدیم حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود بیاید. در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین‌المللی است معتبر می‌دانیم.» (همان)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

رهبر شهید ساختار چند قومی را مطرح ساخت و از این ساختار که معمولاً با شیوه‌های دموکراتیک انجام می‌شود، حمایت می‌کرد. شورای هماهنگی برای پیاده ساختن این ساختار شکل گرفت. قرار این بود که چهار گروه قومی اصلی کشور به تناسب جمیعت خود، ساختار را شکل دهد و در قدرت مشارکت پیدا می‌کند: «در افغانستان ملیت‌ها و نژادهایی وجود دارد که هیچ کدام دارای اکثریت نمی‌باشند؛ ولی در مجموع چهار تا قوم عمده وجود دارد هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک که ما نیز به عنوان یکی از اقوام عمدهٔ کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم‌گیری ها نقش داشته باشیم.» اما این بدان معنا نبود که بقیهٔ اقوام در قدرت شرکت نداشته باشد: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند» (غفاری لعلی ۱۳۷۳, ۲۵-۲۶) در این ساختار سیاسی، چنان‌که در سخنان رهبر شهید انعکاس یافته است، بر «مشارکت» و «برابری» به عنوان دو امر به هم پیوسته تأکید می‌شود: «ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنی برابری و برادری ملیت‌ها است.»(همان: ۲۱۳» و علت این تأکید این است که بدون برابری، مشارکت کامل امکان وقوع ندارد. باید شرائط و زمینه‌های برابر برای همه‌ی افراد ایجاد شود تا بتوانند به صورت مساوی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند و از منابع عمومی بهره‌مند شوند. برابری، آزادی و عدالت از اصول و بنیان‌های این ساختار سیاسی است. به طور کلی، ساختار سیاسی تسهیمی بر محور سازش، تفاهم، مشارکت و همکاری اقوام مختلف در یک ساختار فراگیر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گیرد و برای ایجاد ثبات در کشورهای چند پارچه از نظر قومی مذهبی و جلوگیری از استبداد اکثریت عملی‌ترین و بهترین ساختار است.

۱۰. سازگاری و تناسب دموکراسی چند قومی و ساختار تسهیمی با شرایط افغانستان

در این‌که در دورهٔ معاصر دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در سراسر جهان در حال گسترش است شکی نیست. واقعیت این است که ایدئولوژی دموکراسی به عنوان ایدئولوژی ایده‌آل حکومت‌گری در عرصهٔ جهانی یکه تاز است؛ اما در افغانستان چند پاره و درگیر جنگ به دلیل محدودیت‌های که وجود داشت دموکراسی به معنای حکومت اکثریت، نمی‌توانست عدالت را تأمین و صلح را تضمین کند:

۱. دموکراسی نظام سیاسی است که بر پایه «رقابت» استوار شده است، در مناسبات سیاسی‌ای که «فرهنگ انحصار» رفتارها و مواضع سیاسی را شکل می‌دهد و ذهن و ضمیر نخبگان سیاسی را در اختیار دارد، رقابت امکان وقوع ندارد. چنین فرهنگی اساساً رقابت‌های سیاسی را برنمی‌تابد و امری ناپسند تلقی می‌شود؛ زیرا قدرت و حکومت حق انحصاری قوم و قبیله دیده می‌شود و سخن از رقابت برای تصاحب قدرت، دست‌درازی به حق تلقی می‌شود و هزینه‌های سنگین را موجب می‌گردد.

۲. در کشورهای درگیر جنگ و چند پاره از نظر قومی فرهنگی، به ویژه اگر جنگ‌ها قومی و قبیله‌ای باشد، به دلیل نفرت‌ها و بدگمانی‌های که جنگ تولید می‌کند، زمینه رقابت میان اقوام و قبایل فراهم نیست؛ زیرا رقابت، ممکن است همکاری‌ها و همسویی

«هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است».

میان اقوام، مذاهب و قبایل را با دشواری مواجه سازد و با تعمیق شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی، امکان صلح را تقلیل دهد و مانع ایجاد یک نظام باثبات کردد.

۳. از همه مهم‌تر، دموکراسی به معنای «حکومت اکثریت» در کشورهای چند قومی، نمی‌تواند عدالت‌اجتماعی را تضمین کند و راه مطمئن برای تأمین حقوق اقلیت‌های قومی مذهبی باشد؛ زیرا در چنین نظام سیاسی‌ای باز هم قوم برخوردار از اکثریت نسبی با امکان‌ها و راه‌های که دموکراسی به این معنا در اختیارشان قرار می‌دهد، می‌تواند سلطه‌اش را حفظ کند و مانع دست‌یافتن اقلیت‌ها قومی مذهبی به حقوق‌شان شود.

رهبر شهید، با تفطن به این واقعیت، طرحی را برای ساختار سیاسی ارائه می‌کند که عدالت‌اجتماعی را نتیجه دهد و از رهگذر تأمین عدالت‌اجتماعی به صلح پایدار و ثبات در کشور منتهی شود، به این معنا که نظام سیاسی به نحوی ساخت یابد که به طور آشکار نتیجه و ره آوردش صلح عادلانه و تأمین حقوق تمام ملیت‌های ساکن کشور باشد.

بنابراین، طرح رهبر شهید برای ساختار نظام سیاسی نوعی تلاش برای تأمین عدالت در کشور است و به طور آشکار مقابله با انحصار، تبعیض و استبداد را در خود مستتر دارد: «در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهیم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۱۲۴)

۱۱. منبع مشروعیت نظام سیاسی در اندیشهٔ رهبر شهید

از دیدگاه رهبر شهید، آن چیزی که مشروعیت نظام سیاسی را تأمین می‌کند عدالت است: «در زمانی که همه‌ای مردم مسلح هستند و در حکومت عدالت‌اجتماعی رعایت نمی‌شود و آن حکومتی که روی کار است همه‌جانبه نیست، طبیعی است که جنگ پیش می‌آید و حل ریشه جنگ‌های فعلی در تشکیل یک حکومت وسیع‌البنیاد است و در صورتی که برای مردم افغانستان حقوق عادلانه در نظر گرفته شود، جنگ به کلی خاتمه می‌یابد» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۲۴۹) براین اساس، نظام‌های گذشته و هم‌چنین دولت مجاهدین، به دلیل این‌که فاقد عدالت بوده است؛ لذا مشروعیت نداشته‌است. به اعتقاد رهبر شهید، عدالت در جامعه افغانستان برپایه مشارکت برابر و برادرانه قومیت‌ها با در نظر داشت اعتقادات و باورهای فرهنگی آن‌ها در ساختار دولت تحقق می‌یابد و تنها در این صورت است که تفسیر روشن از عدالت به دست می‌آید.

روی هم رفته، بر اساس داده‌ها و اطلاعات موجود، می‌توان مدعی شد که رهبر شهید طراح اصلی دولت چند قومی در افغانستان است. براین اساس، او نه تنها به دنبال ایجاد تغییر در فرهنگ سیاسی، بلکه به دنبال ایجاد فرهنگ سیاسی جدید و متناسب با وضعیت کشور و شرایط جهان امروز بود.

۱۲. مؤلفه‌های مهم دولت‌سازی در اندیشهٔ رهبر شهید

در اندیشهٔ سیاسی رهبر شهید «ثبات سیاسی» و «همبستگی اجتماعی» جایگاه منحصر به فرد دارد و به عنوان دو مؤلفهٔ اساسی در دولت‌سازی و ملت‌سازی، مطرح است. اساساً، طرح‌های ایشان در موضوع دولت و ساختار دولت به ویژه ساختار تسهیمی و دموکراسی چند قومی، معطوف و مبتنی به این دو مؤلفه است.

الف. ثبات سیاسی

در اندیشهٔ رهبر شهید، «دولت‌سازی» دموکراتیک بدون «ثبات سیاسی» حاصل شدنی نیست و ثبات سیاسی نیز واقعیتی است که از طریق مشارکت دموکراتیک به وجود می‌آید. بنابراین، لازم است زمینه‌های گذار از انحصارگرایی و اقتدارگرایی به سوی مشارکت سیاسی فراگیر فراهم شود: «تنها مسئله‌ای که در افغانستان باعث اختلافات و درگیری‌ها شده است انحصارطلبی‌ها و عدم پذیرش یکدیگر است.» (غفار لعلی ۱۳۷۳, ۲۲۵) و: «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور؛ انحصارطلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است.» (ضیایی ۱۳۸۸, ۳۷) رهبر شهید برای شکل‌گیری ثبات سیاسی و رفع اختلافات و درگیری‌ها، مشارکت سیاسی فراگیر را پیشنهاد می‌کند: «ما می‌خواهیم که کلیه ملیت‌های مسلمان این سرزمین، هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

حکومت آیندهٔ کشور، سازمان‌دهی شود.» (ضیایی ۱۳۸۸, ۳۵)

برمبنای چنین نگرشی، «ثبات سیاسی»، «نظم عمومی» را نتیجه می‌دهد و «نظم عمومی» به «اقتدار ساختاری» منتهی می‌شود و این سه مؤلفه، زیربنای دولت‌سازی دموکراتیک است. برای شکل‌گیری چنین دولتی، باید از سازوکارهایی بهره گرفته شود که زمینه را برای شکل‌گیری این سه مؤلفه، به وجود آورد. مشارکت مردم، مهم‌ترین سازوکار شکل‌گیری این مؤلفه‌ها است، به این معنا که تحقق چنین اهدافی بدون مشارکت مردم و همه اقوام ساکن در کشور شدنی نیست؛ لذا رهبر شهید تأکید می‌کند: «تا وقتی‌که حقوق ملیت‌های مسلمان کشور، تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی‌گردد. این‌که یک حزب یا یک ملیت، سر دیگران حکومت کرده و بر آنان زور بگوید دورانش گذشته است و باید همه احزاب، این حقیقت را درک کنند که تنها با تفاهم و احترام به حقوق یکدیگر، می‌توان بحران کنونی را مهار کرده، یک حکومت مردمی و اسلامی به وجود آورد.» (ضیایی ۱۳۸۸, ۳۶) اندک دقت و واقع‌بینی وجود داشته باشد، واقعیت‌های موجود به ما می‌آموزد که زندگی ما با زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد و زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی اقوام دیگر ساکن کشور پیوسته است، گویی زندگی تمام اقوام ساکن در کشور با رشته‌ای نامرئی به یکدیگر وابسته است.

بر این اساس، باید اقوام و فرهنگ‌های مختلف در کشور، در مسیر تعامل قرار گیرند و از انحصارطلبی که هم نادرست، هم غیراخلاقی و هم خطرناک است، دست بردارند و ضمن بازشناسی واقعیت‌های کشور که اقوام متعددی در آن وجود دارند و خودداری از برتری طلبی و تمامیت‌خواهی، روی تقویت روابط دوستانه میان اقوام و ایجاد فضای که برابری، همدلی و تفاهم در مناسبات اقوام را نتیجه دهد، متمرکز شوند. در دیدگاه رهبر شهید، دست‌یابی به ثبات سیاسی و نظم عمومی، منحصرا از راه کنار نهادن یک‌سونگری‌ها، تمامیت‌خواهی و احترام به حقوق همدیگر، امکان پذیر است، فقط با کنار نهادن انحصارطلبی‌ها است که می‌توان به ثبات سیاسی و نظم عمومی دست یافت. در این نگرش، با نوعی جامعه‌ی کلان و متکثر قومی یا به مفهوم فلسفی‌تر حیث‌های التفاتی جمعی مواجه‌ایم که به شدت و حدت انحصارطلبی‌های قومی و مذهبی را نفی می‌کند و خواستار عدالت‌اجتماعی، تأمین حقوق اقلیت‌ها، تفاهم و پذیرش همدیگر است.

ب. انسجام اجتماعی

دولت‌سازی دموکراتیک تحت شرایط همبستگی اجتماعی، حاصل می‌شود. انسجام اجتماعی در کشورهای متکثر از نظر قومی فرهنگی، نیز مربوط به شرایطی است که زمینه برای نقش‌یابی نیروهای فرهنگی و هویتی مختلف فراهم باشد، به این معنا که هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف در چنین کشورهای هرکدام مطالبات خاص خود را دارند. همبستگی اجتماعی به مفهوم شکل‌گیری شرایطی است که زمینه برای هماهنگی گروه‌ها، هویت‌ها و لایه‌های اجتماعی مختلف فراهم شود. یکی از پیامدهای دولت انحصاری و ایدئولوژیک مجاهدین تشدید تعارض و تضاد میان نیروهای فرهنگی هویتی افغانستان بود. به همین دلیل امکان دولت‌سازی دموکراتیک اندک و تلاش برای ایجاد چنین دولتی با چالش‌های جدی مواجه بود. رهبر شهید برای توفیق در دولت‌سازی دموکراتیک، همبستگی اجتماعی و همکاری‌های فراگیر میان اقوام را پیشنهاد می‌کند: «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است.» (جاوید بی‌تا, ۶۶)

هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف در کشورهای چند قومی هرکدام مطالبات خاص خود را دارند. همبستگی اجتماعی به مفهوم شکل‌گیری شرایطی است که زمینه برای هماهنگی گروه‌ها، هویت‌ها و لایه‌های اجتماعی مختلف فراهم شود. رابطهٔ همبستگی اجتماعی و دولت سازی دموکراتیک در کشور را براساس چگونگی ارتباط ساخت سیاسی، نهادهای اجتماعی و نهادهای قدرت می‌توان تبیین کرد. روشن بود که دولت‌سازی در افغانستان نیازمند همبستگی اجتماعی و همکاری‌های

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

در اندیشهٔ رهبر شهید، اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین، نظام سیاسی و دولتی است که بر پایهٔ مشارکت برابر همه اقوام کشور ساخت و سامان یافته باشد. در نظر او چنین دولتی در صورتی تحقق می‌یابد که روی دو پایه عدالت (اعم از عدالت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری) و مردم استوار شده باشد.

فراگیر میان اقوام تأثیر گذار است. پس از دهه‌ها حکومت‌های غیردموکراتیک و استبدادی که از طریق یک گروه یا قوم اداره می‌شد و به حکومت‌های توتالیتر و اقتدارگرای انحصاری انجامیده بود، انتظار می‌رفت همه گروه‌های قومی و سیاسی به این نتیجه برسند که افغانستان نباید توسط یک گروه قومی یا حزب واحد اداره شود؛ اما متأسفانه چنین نشد و گروه‌های مجاهدین هرکدام تلاش داشتند قدرت را به شکل انحصاری تصاحب کنند. روشن است که با شکست روند دولت‌سازی دموکراتیک در کشوری متکثر از نظر قومی و مذهبی و تشدید تضادهای هویتی، ایدئولوژیک و فرهنگی، شرایط برای ظهور نیروهایی به وجود می‌آید که زمینه‌های دولت سازی دموکراتیک را ویران می‌کند. طالبان در افغانستان چنین نیروی بود.

۱۳. تغییر ساخت اجتماعی و بنیاد نهادن فرهنگ سیاسی جدید هدف راهبردی رهبر شهید

به عنوان نکته پایانی باید متذکر شد که هدف راهبردی رهبر شهید از ارائه چنین طرحی برای نظام سیاسی، تغییر در ساخت اجتماعی بود. حاکمیت‌های انحصاری قبیله‌ای در کشور برای تحکیم پایه‌های حکومت خویش، موقعیت‌های اجتماعی را به نحوی تحدید و تعریف کرده بودند که ناگزیر اقوام دیگر را در مرتبه فرودین قرار می‌داد تا سلب حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان آسان‌تر باشد. تمام طرح‌ها، برنامه‌ها و مبارزات سیاسی رهبر شهید معطوف به تغییر ساخت اجتماعی و تعریف صورت‌بندی بود که همه را در تراز واحد قرار دهد. هدف راهبردی رهبر شهید این بود که کلا ساختارهای اجتماعی موجود را به هم بریزد و موقعیت‌های اجتماعی را از نو تعریف و تحدید کند. راه رسیدن به این هدف، عدالت و برابری بود. عدالت و برابری واقعیت‌های است که هم با ارزش‌های مدرن سازگار است و هم با آموزه‌ها و ارزش‌های دینی. او می‌گفت: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳, ۶۸-۶۹)

به طور قطع، دستیابی به این هدف، بدون همسوی و همراهی نیروهای سیاسی اجتماعی و هویت‌های متفاوت امکان پذیر نبود. باید از عناصر پراکنده و متنوع، نظم اجتماعی جدیدی شکل می‌گرفت و همه نیروها رسیدن به این هدف را به عنوان یک پروژه عام پیگیر می‌شدند. رهبر شهید جهت به وجود آوردن چنین وضعیتی هماهنگی میان چهار قوم بزرگ و تأثیرگذار پشتون، هزاره، تاجیک و ازبیک را پیشنهاد می‌کند و شورای هماهنگی را بدین منظور تدبیر می‌کند: «در افغانستان ملیت‌ها و نژادهایی وجود دارد که هیچ کدام دارای اکثریت نمی‌باشند؛ ولی در مجموع چهار تا قوم عمده وجود دارد هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک که ما نیز به

عنوان یکی از اقوام عمده کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم‌گیری ها نقش داشته باشیم.»

۱۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در اندیشهٔ رهبر شهید، اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین، نظام سیاسی و دولتی است که برپایهٔ مشارکت برابر همه اقوام کشور ساخت و سامان یافته باشد. در نظر او چنین دولتی در صورتی تحقق می‌یابد که روی دو پایه عدالت (اعم از عدالت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری) و مردم استوار شده باشد. از این منظر، عدالت، از یک‌طرف مبنای رفتار دولت با شهروندان است و از جهت دیگر، دو عنصر عدالت و مردم مبنای مشروعیت دولت به حساب می‌آید. دولتی که روی این دو اساس استوار نباشد اساساً، مشروعیت ندارد. دو نوع ساختار سیاسی که از سوی رهبر شهید پیشنهاد شده است، هماوردی آشکار با سیستم انحصار و تلاش مؤکد برای تأمین عدالت و شراکت مردم در تصمیم‌گیرها است؛ از همین‌رو، هر دو ساختار فدرالی و تسهیمی برپایه عدالت و اشتراک مردم در تصمیم‌گیری بنا شده است. ساختار فدرالی به این دلیل که می‌تواند حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام را تأمین کند و سیستم انحصار قدرت را در هم بشکند، پیشنهاد می‌شود. چنان‌که ساختار متمرکز و تسهیمی از این جهت که مکانیسم توزیع قدرت را اصلاح می‌کرد و قوه‌های سه گانه را به صورت مستقل و براساس اصول جمهوریت منظور می‌کرد، مورد تأکید و اصرار رهبر شهید بود. تقلا برای تأمین و تضمین عدالت و حقوق مردم افغانستان، بنیاد اندیشه و عمل رهبر شهید را شکل می‌داد و تأمین عدالت و حقوق مردم را تأمین کنندهٔ ثبات سیاسی و انسجام اجتماعی در افغانستان می‌دانست.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینهٔ تاریخی و نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)؛ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۲. جاوید، محمد جاوید (بی‌تا). احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید بابه مزاری)؛ کابل: انتشارات امیری.

۳. جمالی، حسین (۱۳۸۰). تاریخ و اصول روابط بین‌الملل، تهران: نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۴. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶). مشروعیت دینی و اقتدار سیاسی دین. تهران: تبیان.

۵. ضیایی، رضا (۱۳۸۸). چراغ راه (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های برگزیدهٔ رهبر شهید)؛ اروپا: نمایندگی اروپا.

۶. عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۴). بنیادهای علم سیاست؛ تهران: نشرنی.

۷. غفار لعلی، عبدالله (۱۳۷۳). فریاد عدالت(مجموعه مصاحبه‌های حجت‌الاسلام استاد مزاری)؛ قم: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.

۸. وینسنت، آندرو (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت؛ ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

ب) مقالات

۹. حاتمی، عباس (۱۳۹۰). نظریه‌های مختلف دولت‌سازی؛ به سوی چارچوب بندی؛ پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۳.

۱۰. سنائی، وحید (۱۳۹۵). فرایند ناتمام دولت- ملت‌سازی و از رشدماندگی همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس؛ فصلنامه دولت‌پژوهی، سال دوم، شماره ۵.

۱۱. شفیعی، نوذر شفیعی (۱۳۸۳). بررسی سیاست خارجی امریکا در افغانستان در پرتو خاورمیانه بزرگ؛ فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۷- ۱۸.

۱۲. عارفی، اکرم(۲، ۱۱ ، ۱۳۸۹)؛ https:// /www.facebook. com.

۱۳. عالم، عبدالرحمان و علی پورپاشاکاسین (۱۳۹۶). مفهوم دولت در اندیشهٔ سیاسی ایران دوران قدیم؛ فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۱.

۱۴. گل محمدی، احمد (۱۳۹۴). مفهوم‌بندی وبری دولت؛ فصلنامه دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۱.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

گفتمان عدالت‌اجتماعی و دولت‌سازی

در اندیشهٔ شهید مزاری

مصطفی شفیق

طرح مسئله

به صورت کلی، در حیات فردی و جمعی جوامع بشری، عناصر «عدالت» و «عقلانیت» برای استقرار و استحکام بنیادها و پایه‌های نظام سیاسی دموکراتیک و حاکمیت قانون در جامعهٔ انسانی و اخلاقی، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌ها و مؤلفه‌های عدالت‌اجتماعی در حیات سیاسی و اجتماعی جامعهٔ دموکراتیک و آرمانی به حساب می‌آید؛ زیرا پژوهش دربارهٔ عدالت و به ویژه عدالت‌اجتماعی، از آن دست مباحثی است که به رغم برخورداری از قدمت و تاریخ کهن، هنوز تازگی خویش را حفظ کرده است؛ به گونه‌ای که امروزه به اصلی‌ترین و مهم‌ترین مبحث فلسفهٔ سیاسی بدل شده است. گره خوردن موضوع عدالت‌اجتماعی با مباحث مختلف ارزشی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، بر دشواری عدالت پژوهی افزوده است و آن را با مباحث رشته‌های گوناگونی دانش و تأمل نظری، مانند فلسفهٔ سیاسی، فلسفهٔ اخلاق و فلسفهٔ حقوق و انسان‌شناسی فلسفی پیوند داده است. بنابراین، در نظام‌های سیاسی دموکراتیک و مردم‌سالار، علاوهٔ بر عناصر عدالت‌اجتماعی و عقلانیت سیاسی، عناصر دیگر مانند دولت و ملت‌سازی، جزء مقوّمات اساسی نظام برآمده از آراء شهروندان در تأسیس نظام سیاسی و حاکمیت قانون در جوامع گوناگون و اقوام مختلف در یک اجتماع سیاسی‌اند؛ اما نقطهٔ مشترک و پیوند دهندهٔ این عناصر با یک دیگر، در جهت اجرایی و عملیات شدن آن به عنوان فصل‌الخطاب در جامعهٔ انسانی، قانون اساسی کشور که تأمین‌کنندهٔ تمام ارزش‌های حاکم و مندرج در آن و زیست مسالمت‌آمیز اجتماع انسانی را امکان‌پذیر می‌کند و به جامعهٔ عادلانه و حاکمیت قانون در پرتو عدالت اجتماعی نزدیک‌تر است. اگرچه گفتمان عدالت‌اجتماعی و مشارکت سیاسی عادلانه در نظام سیاسی دموکراتیک در همهٔ جوامع بشری، در امر حکومت‌داری خوب و حاکمیت قانون در نظام حکومتی، تبدیل به یک گفتمان غالب و مسلط میان متفکران و سیاست‌مداران برای تحقق عدالت و عقلانیت و تأمین کلیهٔ حقوق شهروندان، برای زیست بهتر و عاری از تبعیض و بی‌عدالتی و انحصارطلبی سیاسی یک قوم خاص بر سایر اقوام یکی از دغدغه‌های اصلی متفکران و مصلحان بزرگ سیاسی و اجتماعی بوده است. بنابراین، دولت و نظام سیاسی افغانستان از جمله کشورهایی است که اقوام گوناگونی را در خود جای داده است و ساکنان این دیار، مردمانی هستند

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

که اگر از جهتی با یک دیگر مشترکند از جهاتی از هم متمایزند. تنوع و تمایز میان مردم ساکن در افغانستان به حدی است که یافتن نقطهٔ مشترک میان ایشان کاری به نسبت دشوار به نظر می‌رسد. گفتمان عدالت‌اجتماعی که شهید وحدت‌ملی استاد عبدالعلی مزاری در نظام سیاسی حاکم در افغانستان مطرح کرد، معلول همان انحصارگرایی قدرت سیاسی، تسلط بر منابع طبیعی و انسانی، نابرابری در توزیع امتیازات اجتماعی، خودخواهی و نفی سایر اقوام از تمام مناصب حکومتی و سایر موارد که تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان پر است از ستم‌ها و تبعیض‌های علنی و آشکار یک قوم خاص بر دیگر اقوام این سرزمین روا داشته شده‌اند، تاریخ گواه این مطلب است. هر حرکت و جنبش سیاسی و اجتماعی و فلسفهٔ شکل‌گیر آن برای اصلاح امور و رهایی برای انسان‌هایی آزاده و تحت ستم ملی است، جنبش عدالت‌خواهی و اصلاح‌طلبی شهید وحدت‌ملی، دقیقاً بر همان سیاست‌ها و بنیادهای نابرابر و ناعادلانه و تبعیض‌آمیز در نظام سیاسی، دولت و ملت‌سازی در ساختار قدرت حاکم در جامعهٔ افغانستانی که تبدیل به یک فرهنگ و نهادینه شده‌اند، است.

گفتار یکم: عدالت‌اجتماعی به مثابهٔ برابری همهٔ شهروندان در ساختارنظام سیاسی

هر نظریه پرداز عدالت اجتماعی، به طور دقیق باید روشن کند که مراد او از عدالت‌اجتماعی چیست و چه تصوری از آن دارد و ثانیاً تلاش برای طرح ایده‌ای دربارهٔ عدالت‌اجتماعی و بیان اصول محتوایی آن موجه و معقول است. سرّ نیاز به این بحث آن است که نزد گروهی از اندیشه‌وران، اساساً طرح ایدهٔ عدالت‌اجتماعی و تلاش برای معرفی الگویی از مناسبات اجتماعی که در بردارندهٔ معیارهایی برای تحقق عدالت‌اجتماعی باشد، کاری ناموجه، نامعقول و بیهوده است و باعث برهم زدن بی‌دلیل مناسبات طبیعی اجتماعی می‌شود. بنابراین، کاربست روش مناسب، رکن اساسی دستیابی به اصول عدالت است، از این‌رو، نظریه‌پرداز عدالت باید بتواند حقانیت و معقول بودن روش پیشنهادی خویش را برای دستیابی به معیارهای هنجاری عدالت اثبات کند. به طور طبیعی، درستی و اعتبار هر نظریهٔ عدالت و پشتوانهٔ منطقی اصول آن، در گرو استواری روش‌شناختی آن نظریه است. برای مثال، جان رالز در نظریهٔ عدالت خویش هرگز به طور مستقل در باب حقانیت و درستی اصول عدالت پیشنهادی خود استدلال نمی‌کند؛ بلکه بر روش دستیابی به اصول عدالت پیشنهادی خود تکیه می‌کند و چون معتقد است که روش قراردادگرایانهٔ وی، منصفانه‌ترین راه دستیابی به اصول عدالت است و افراد موجود در وضع اصیل در منصفانه‌ترین وضع داوری و تصمیم‌گیری دربارهٔ اصول عدالت به سر می‌برند، پس آن‌چه افراد در این وضعیت به منزلهٔ اصول عدالت‌اجتماعی قرارداد می‌کنند و مورد توافق آن‌ها قرار می‌گیرد، معتبر و حق است.(واعظی، ۱۳۸۸، ۷۰) با این تحلیل و تفسیر از اصول دستیابی به عدالت‌اجتماعی، این گمانه تشدید می‌شود که قراردادگرایی، عقل‌گرایی و شهودگرایی، از روش‌های متداول دستیابی به اصول عدالت‌اجتماعی به شمار می‌روند؛ اما گفتمان عدالت‌اجتماعی که شهید وحدت‌ملی استاد عبدالعلی مزاری در جامعهٔ افغانستانی که سراسر تبعیض و ستم در تار و پود نظام سیاسی حاکم در جامعهٔ سیطره داشت، امکان دستیابی به عدالت‌اجتماعی به سبک و روش متداول عقلانی و قراردادگرایی نه عملی است و نه امکان‌پذیر. زیرا دستیابی به اصول عدالت که در گفتمان عدالت‌اجتماعی شهید وحدت‌ملی مطرح شد، اولین و اساسی‌ترین شرط‌ها و زمینه‌ها، این بود که ساختار نظام سیاسی در افغانستان عادلانه نیست، باید این ساختار ظالمانه از بین برود و مشارکت عادلانهٔ همهٔ اقوام ساکن در افغانستان فراهم شود. بنابراین، در گفتمان عدالت‌اجتماعی شهید وحدت‌ملی، مفاهیم مانند: مشارکت سیاسی و عادلانهٔ همهٔ اقوام در افغانستان یک اصل است که در گذشته این اصل به طور کلی از نظام سیاسی افغانستان طرد و به فراموشی سپرده شده است، حقوق شهروندی، حقوق زنان، آزادی و برابری همهٔ شهروندان در برابر قانون به شعاع وجودی شان، برگزاری انتخابات شفاف، آزاد و عادلانهٔ، تعیین نظام سیاسی و تعیین سرنوشت مردم براساس تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی همهٔ اقوام ساکن در افغانستان در ساختار نظام سیاسی و تعدیل واحدهای اداری در فضای برابری و برادری در جامعهٔ افغانستانی قابل دستیابی و امکان‌پذیر است؛ زیرا دستیابی به عدالت‌اجتماعی، دولت‌سازی، تأمین حقوق

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۱

ملت، مفهومی است که بیان‌گرهویت جمعی اعضای یک جامعهٔ سیاسی است؛ اما ناگفته نباید گذاشت که ملت، مفهوم ساده و بسیطی نیست که برای تأسیس یا تبیین آن بتوان بر عامل معینی انگشت نهاد و با وجود آن، ازوجود ملت سخن به میان آورد، ملت پدیدهٔ پیچیده و چند عضوی است که در اثر تجمع عوامل گوناگون سیاسی، فرهنگی و روان‌شناختی شکل می‌گیرد.

شهروندی با نگاه مالکانه و برتری‌خواهی و انحصارگرایی در قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نادیده گرفتن حقوق سیاسی و اجتماعی سایر اقوام، بنیادها و پایه‌های اساسی نظام سیاسی دموکراتیک و مردم‌سالار را سست و لرزان می‌کند و اساساً با چنان نگاه عدالت‌اجتماعی و دولت‌سازی مفهوم و معنای خود را از دست می دهد و امکان عملیاتی شدن آن در جامعهٔ افغانستانی به صفر می‌رسد و متأسفانه این فرایند دولت‌سازی و دستیابی به عدالت‌اجتماعی هم‌چنان در نظام سیاسی فعلی افغانستان ساری و جاری است. بنابراین، باتوجه به این که از لحاظ تاریخی، دولت افغانستان ریشه در بخشی از جامعه یعنی کنفدراسیون قبایل دارد، این قبایل به ویژه درانی‌ها و غلجایی‌ها، قدرت مرکزی را دست نشاندهٔ خود دانسته و در نتیجه خود را در مرکز و دولت را در پیرامون خود می‌دیدند. از این منظر، عنصر قومیت و تفوق‌طلبی قومی، محور و مدار قدرت سیاسی و مبنای مشروعیت آن به شمار می‌آید و در واقع، دولت همان چیزی است که قومیت می‌خواهد و قومیت، همان عنصری است که دولت به آن نیاز دارد. عنصر قومیت در شکل‌گیری و بقای دولت در افغانستان از چنان موقعیتی برخوردار بوده است که حتی دولت دورهٔ مشروطیت (۱۳۴۳– ۱۳۵۲) نیز از این گزند مصون نبوده و از دید برخی صاحب‌نظران، این دولت نیز، دولت قبیله‌ای و قومی بوده در اثر نفوذ عمیق عنصر قومیت در لایه‌ها و آرایه‌های سیاست و قدرت، نمایندگان مردم در پارلمان به نحوی رفتار می‌کردند که گویی وکیل و نمایندهٔ قوم خود هستند و به این منظور به پارلمان آمده‌اند تا امتیاز و منافع مادی و معنوی برای قوم خود به دست آورند.(محمدی،۱۳۹۵، ۴۶) و اما مسئله اصلی این است که: آیا گفتمان عدالت‌اجتماعی، آن گونه که فیلسوفان حقوق و متفکران سیاسی و اجتماعی در حوزهٔ عدالت و برابری به مثابهٔ ساختار نظام سیاسی عادلانه در یک جامعهٔ دموکراتیک و انسانی مطرح می‌کند، تا چه اندازه با ساختار نظام سیاسی و عدالت‌اجتماعی که شهید وحدت‌ملی در جامعهٔ افغانستانی، برای عادلانه ساختن نظام حکومتی پایه‌گذاری می‌کند مطابقت و همخوانی دارند؟ آیا حق‌های انسانی که در پرتو عدالت‌اجتماعی، به عنوان حقوق بنیادین انسان‌ها در جامعه، نظام حقوقی و سیاسی که تضمین کنندهٔ آن حق‌ها است، به لحاظ نظری، عقلی و منطق امری سیاسی قابل دستیابی و تحقق طرح ساختار نظام‌مند در قالب دولت‌سازی و ملت‌سازی در جامعه و نظام سیاسی متکثر از اقوام گوناگون و متفاوت ساکن در یک مدینه هستند، قابلیت و امکان منطقی آن وجود دارند؟ به نظر می‌رسد جواب این‌گونه سؤالات و طرح آن در حوزهٔ عدالت‌اجتماعی، در ساختار معیوب و ناعادلانهٔ نظام سیاسی با تأکید بر گفتمان عدالت‌اجتماعی که شهید مزاری بنیانگذار آن در نظام سیاسی و جامعهٔ افغانستانی است، اگر نگوییم قابل تصور نیست، می‌توان ادعا کرد که با ساختار نظام موجود خیلی فاصلهٔ عمیق وجود دارند و در حقیقت با نظام سیاسی قومی و قبیله‌ای، اساساً سازگاری ندارد و جواب به صورت طبیعی منفی خواهد بود که واقعیت امر هم همین است.

بنیاد اندیشه

گفتار دوم: دولت‌سازی به مثابهٔ مقدمهٔ صلح پایدار در جامعهٔ افغانستانی

ملت، مفهومی است که بیان‌گر هویت جمعی اعضای یک جامعهٔ سیاسی است؛ اما ناگفته نباید گذاشت که ملت، مفهوم ساده و بسیطی نیست که برای تأسیس یا تبیین آن بتوان بر عامل معینی انگشت نهاد و با وجود آن، از وجود ملت سخن به میان آورد، ملت پدیدهٔ پیچیده و چند عضوی است که در اثر تجمع عوامل گوناگون سیاسی، فرهنگی و روان‌شناختی شکل می‌گیرد. بنابر قانون اساسی «ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند» تابعیت، بیان‌گر وضع حقوقی و سیاسی است که به موجب آن، فرد دارندهٔ تابعیت دارای حقوق و تکالیفی دانسته می‌شود، پیوندی است که فرد را به یک دولت متصل می‌کند و در اثر آن، فرد به حاکمیت دولت در می‌آید و در مقابل، از امتیازات و تمتعات موجود در جامعهٔ سیاسی بهره‌مند می‌شود. (محمدی،۱۳۹۵، ۱۳۴) بدون تردید «دولت» از پر کاربردترین مفاهیم در علوم اجتماعی است؛ زیرا از یک سو، دولت، سیاست و قدرت مفاهیمی مرتبط و از یک نظر هم خانواده هستند و از سوی دیگر، هر سه مفهوم در ظرف واحد اجتماع، معنا و هویت می‌یابند. هرچند ممکن است میان این مفاهیم، رابطه و نسبت «این همانی» قابل تصور و تعریف نباشد؛ اما در عین حال، به خصوص در دوران معاصر، نمی‌توان میان این مفاهیم، آن‌گونه جدایی انداخت که بتوان یکی را بدون دیگری معنا و فهم کرد. احتمالاً به همین ملاحظه، نویسندگان و صاحب‌نظران در تعریف دولت و تبیین مفهوم آن بر عناصر تکیه و تأکید می‌کنند که با مفاهیم سیاست، قدرت و اجتماع پیوند تنگاتنگ دارند. واژهٔ «دولت» در ادبیات حقوقی و سیاسی یک مفهوم به شدت مورد منازعه و اختلافی است، علی‌رغم این که دولت در زمان حاضر یک مفهوم عام و یک پدیدهٔ جهانی است؛ اما در عین حال، یک معما است. (محمدی، ۱۳۹۵، ۴۱) بنابراین، تحلیل و تفسیر، از ملت و دولت افغانستان با استناد به قانون اساسی و حقوق اساسی و با تعریف و تبیین در قالب نظام سیاسی، می‌توان این‌گونه استنتاج کرد، که ملت افغانستان دارای هویت و سرزمین معین و قلمرو مشخص و تابعیت افغانستانی و دولت مستقل و غیرقابل تجزیه در مطابقت به قانون اساسی تعریف و جایگاه مشخص و ممتاز دارد؛ زیرا در غیر آن می‌تواند عوامل متعدد تهدید کنندهٔ امنیت، صلح و ثبات سیاسی و نظام حکومتی کشور را دچار مخاطره کند، یعنی نظم سیاسی را برهم بزند؛ یعنی به عبارت دیگر، هویت و فرهنگ مشترک به نام ملت افغانستان و نظام سیاسی به نام دولت مستقل و غیرقابل تجزیه، یکی مهم‌ترین عوامل بقاء، استمرار و استحکام نظام سیاسی و تأمین کنندهٔ کلیهٔ حقوق اتباع افغانستان و حافظ منافع صلح پایدار و امنیت نظام سیاسی و حقوقی در جامعهٔ افغانستانی است. بنابراین، عدالت‌اجتماعی اساس و بنیادهای صلح عادلانه و پایدار را تشکیل می‌دهد؛ زیرا صلح با همهٔ اهمیتی که دارد، خود زمینه‌ساز تأمین امنیت و تحقق عدالت است که در آن همهٔ شهروندان یک کشور زندگی آرامی را تجربه کرده و به حقوق عادلانهٔ خود برسند. مهم‌ترین نکته‌ای که شهید وحدت‌ملی استاد مزاری به عنوان پایان جنگ و استقرار صلح عادلانه و پایدار در افغانستان بیان کرده است و سخت بر آن تأکید داشته است، تحقق عدالت‌اجتماعی است که هم پشتوانهٔ دینی دارد، هم قانون اساسی فعلی بر اجرای آن اصرار دارد، هم جامعهٔ جهانی از آن حمایت و پشتیبانی می‌کند و هم مردم افغانستان خواهان اجرا و عملیاتی کردن آن هستند. شهید مزاری در یکی از سخنرانی‌های خود به صراحت بیان می‌کند که «مردم افغانستان بیش از یک میلیون شهید برای تحقق عدالت‌اجتماعی، امنیت و سربلندی مردم افغانستان دادند، نه برای قدرت‌طلبی یک عدهٔ ریاست‌طلب که در آن طرف مرزها بودند و امروز با کمال تأسف آمدند و دیگران را نفی می‌کنند و به مردم ما تهمت می‌زنند.» (برهانی، ۱۳۹۸: ۱۸۱)

گفتار سوم: عدالت‌اجتماعی؛ پیش‌زمینهٔ بنیادهای صلح در اندیشهٔ شهید مزاری

در گفتمان عدالت‌اجتماعی که شهید وحدت‌ملی استاد عبدالعلی مزاری، در جامعهٔ افغانستانی برای خروج از بن بست‌ها و انسداد سیاسی و اجتماعی و برای رسیدن به صلح عادلانه و پایدار، مطرح کردند و احترام گذاشتن به عزت و کرامت انسانی، جزء اولین مؤلفهٔ مهم که در صلح عادلانه مطرح است، صلح عزت‌مندانه است. صلحی ارزش دارد که در آن کرامت انسانی قوم و ملتی حفظ و حقوق شهروندی آن مد

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نظرباشد، اگرصلحی به قیمت ذلت وخواری قومی به دست آید، این صلح نوعی تسلیم و برده‌برداری است که به هیچ وجه از مصادیق صلح عادلانه شمرده نمی‌شود. صلح، امنیت، عدالت وحفظ کرامت انسانی جزء حقوق اولیه وذاتی بشراست، هیچ کس وبه هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند این حق را از ابنای بشرسلب کند؛ اما درعمل کرامت انسانی آسیب زیادی دیده است. در افغانستان بیش از هر کشوری در حق شهروندان افغانستانی ستم روا داشته شده و عزت و کرامت آن‌ها پامال گردیده است. شهید مزاری دو دستگی، جنگ و اختلاف قومی را باعث سرافکندگی و اتحاد و رسیدن به یک توافقی که درآن حقوق اقوام وملیت‌ها رعایت شود را، باعث عزت می‌داند. درگفتمان عدالت‌اجتماعی که برای برابری و پذیرفتن وجود وحقوق مخالفان که شهید وحدت‌ملی در صدد احیایی مجدد آن است و به مثابهٔ عنصروقوام صلح عادلانه وپایدار می‌دانست، پذیرفتن مخالفان است، اگر وجود مخالفان انکار شود، در این صورت صلح عادلانه که بر بنیادهای عدالت‌اجتماعی و عزت و کرامت انسانی استوار است، نه تنها امکان‌پذیرنیست؛ بلکه تحقق چنان صلحی قابل تصور در جامعهٔ متکثر اقوام افغانی نیست. انکار گروه قومی خود باعث تداوم جنگ و مخالفت با صلح است، آن‌گونه که در دههٔ شصت در سال ۱۳۶۷ پس از خروج شوروی از افغانستان و در دههٔ هفتاد در سال ۱۳۷۱ پس از فروپاشی دولت کمونیستی، رهبران پیشاورنشین شیعیان و هزاره‌های افغانستان را نادیده گرفتند و اعلان کردند که شیعه در افغانستان بیش از سه درصد وجود ندارد. درگفتمان عدالت شهید مزاری، با درک این واقعیت که وجود آن‌ها مورد انکار است، تلاش کردند تا در قدم اول وجود خود را در افغانستان تثبیت کنند، بنابراین، در نظر گرفتن واقعیت‌های جامعه و نادیده نگرفتن قوم و گروهی، یکی از اصول مهم رسیدن به صلح عادلانه است.(برهانی، ۱۳۹۸: ۱۷۹) در مسائل کلان سیاسی که اغلب نخبگان سیاسی و اجتماعی نقش برجسته دارند، با ارادهٔ جدی خود می‌توانند در جامعهٔ جنگ زده‌ای چون افغانستان، صلح ایجاد کنند و با پایبندی به مفاد صلح از طریق گفت‌وگو و جست‌وجوی راه حل منطقی، به نزاع‌ها پایان داده، زندگی مسالمت‌آمیزرا برای شهروندان به ارمغان آورند. شهید مزاری در مورد استقبال از صلح در جمع اعضای شورای صلح در غرب کابل در تاریخ ۱۳۷۲/ ۸/ ۱ ضمن تأکید بر حقوق همهٔ اقوام ساکن در افغانستان و ضمن تأکید بر این که جنگ راه‌حل نیست، از پیشنهاد صلح استقبال کرده و از آن حمایت کرده می‌گوید: «ما چون از روز اول طرفدار جنگ نبودیم، هر صدایی که برای قطع جنگ بلند شده است، ما به آن صدا جواب مثبت داده‌ایم و هر دستی که دراز شد، ما دست برادری داده‌ایم». (برهانی، ۱۳۹۸، ۱۸۰)

در مسائل کلان سیاسی که اغلب نخبگان سیاسی و اجتماعی نقش برجسته دارند، با ارادهٔ جدی خود می‌توانند در جامعهٔ جنگ زده‌ای چون افغانستان، صلح ایجاد کنند و با پایبندی به مفاد صلح از طریق گفت‌وگو و جست‌وجوی راه حل منطقی، به نزاع‌ها پایان داده، زندگی مسالمت‌آمیزرا برای شهروندان به ارمغان آورند.

منابع

۱. واعظی، احمد، (۱۳۸۸). نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، چاپ اول، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲. محمدی، عبدالعلی، (۱۳۹۵). حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، چاپ دوم، کابل، انتشارات دانشگاه خاتم‌النبیین.
۳. برهانی، محمد جواد، (۱۳۹۸). مؤلفه‌ها، موانع و راه رسیدن به صلح عادلانه در اندیشهٔ شهید عبدالعلی مزاری، فصلنامهٔ اندیشه معاصر، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، سال چهارم، شمارهٔ پانزدهم.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ارزش‌های حقوق بشری
در اندیشهٔ شهید مزاری

عبدالله فکور

شهیدمزاری با اندیشهٔ مدرن وارد سیاست افغانستان شد، او ارزش‌های حقوق بشری را به خوبی تحلیل کرده و پیش‌شرط دولت‌سازی می‌دانست. در یک جامعهٔ سنتی و با تکثر قومی و همچنان در کشوری که چندین سال جنگ جریان داشته است و در آن همه چیز نابود شده‌اند، باید راه حل ارائه می‌شد. راه حل مسئله این بود که ارزش‌های حقوق بشری باید مراعات شوند. ارزش‌هایی مانند «کرامت انسانی»، «تعیین سرنوشت»، «آزادی بیان و عقیده و مذهب»، «برابری همهٔ مردم و اقوام» و «عدالت‌اجتماعی و سیاسی» از ارزش‌های بشری هستند که در تحقق شکل‌گیری یک دولت لازمی‌اند. دولتی که ارزش‌های حقوق بشری را نداشته باشد، دولت مردمی نیست.

ارزش‌های حقوق بشری و انسانی، سازمان‌اجتماعی عادلانه‌ای انسانی را به ارمغان می‌آورد. وقتی یک جامعه سازمان اجتماعی عادلانه داشته باشد، دولت عادلانه‌تری را شکل خواهد داد. در این نوشتار شماری از مهم‌ترین ارزش‌های حقوق بشری در اندیشهٔ شهید مزاری به تحلیل و تبیین گرفته شده است.

کرامت انسانی

شهید مزاری ارزش‌های حقوق بشری را مقدم بر این مطلب می دانست که انسان‌ها تابع کدام فرهنگ، دین و یا مذهب هستند، چه قومی و چه ملیتی دارند و در کدام جای زندگی می‌کنند. شهید مزاری می‌گفت: «در این سرزمین همه حق زندگی سیاسی و اجتماعی دارند، در این‌جا اقوام و مذاهب مختلف است، همه باید آزاد زندگی کنند و هیچ کس حق ندارد زندگی‌اش را بگیرد.» او ارزش‌های حقوق بشری را به این خاطر مهم می‌دانست که تا به ستمگری‌ها، خصومت‌ها و جنگ‌های که در طی چندین قرن بر جامعه افغانستان واقع شده پایان داده شود.

شهید مزاری معتقد بود که جامعهٔ امروزی افغانستان، جامعهٔ گذشته‌ای را دارد، وقتی به تاریخ گذشته‌ای این جامعه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تجاوز و ستمگری‌های افراد و اقوام بر یکدیگر شکل‌های عجیب و غریب و متفاوتی داشته‌اند. دولت باید شکل بگیرد و این دولت ارزش‌های بشری را ارزش قائل شود.

او باورمند بود که انسان شریف خلق شده است و باید کرامت انسانی زیر پا نگردد. این اندیشهٔ شهید مزاری اندیشهٔ حقوق بشری است او معتقد بود که ما باید انسان دوستانه بیندیشیم و انسان دوستانه عمل کنیم، باید قواعد تعیین شود که دولت نتواند بر مردم‌اش ستمگری کند.

شهید وحدت ملی از آگاهی مردم سخن می زد، آگاهی که بنیاد شناخت حقوق انسان‌ها است، می‌گفت که مردم به آگاهی خوبی رسیده‌اند، او می‌فرمود که مردم الحمدالله در آگاهی به امورات از مسئولان کرده پیش‌تر است، مردم ما تجربه‌های زیادی در کشورش دارند که در پرتو آن می‌توانند به حقوق‌شان برسند.

ارزش‌های حقوق بشری ارزش‌هایی است که لزوم نظام سیاسی و اجتماعی دموکراتیک تأکید دارند. باور به حقوق بشری از باور به حکومت مردمی و دموکراسی نمی‌تواند جدا شود. شهید مزاری می‌گفت که بیاییم ساختار سیاسی زندگی را، خودمان معین کنیم و آگاهانه آن را بپذیریم و به آن رأی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بدهیم و در آن تکلیف نهادهای سیاسی و حدود اختیارات آن را مشخص کنیم. همهٔ این‌ها را هم براساس عدالت و حقوق انسانی مشخص کنیم.

تعیین سرنوشت

شهید مزاری می‌گفت که همه ما و همه اقوام در افغانستان باید از حق تعیین سرنوشت‌شان برخوردار باشند، انتخابات برگزار شود که همه بتواند در آن اشتراک کند. او برای این‌که همه مردم برابرانه در تعیین سرنوشت‌شان اشتراک بتواند انتخابات‌های ریاست جمهوری و پارلمانی را مطرح کرد.

نحوه و چگونگی انتخابات را به صورت شفاف بیان می‌کرده و می‌گفت که راه بیرون رفت مسئله افغانستان برگزاری انتخابات است، آن هم به نحوه‌ای که حقوق همه اقوام و ملیت‌ها و احزاب در نظر گرفته شود. شهید مزاری روی معیار نفوس در انتخابات تأکید می‌کرد، او می‌گفت که امروز برنامه‌ریزی روی مسائل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی روی برنامه نفوس یک اصل پذیرفته شده بین‌المللی است.

آزادی بیان، عقیده و مذهب

آزادی بیان و عقیده و مذهب در کشور چند مذهبی از اهمیت اساسی و بنیادی برخوردار است، در افغانستان مذاهب با پیروانی که دارند حق دارند که آزادی داشته باشند، مذهب‌شان به رسمیت‌شان شناخته شود و هیچ نوع جرمی در امور مذهب مردم وجود نداشته باشد، افغانستان خانهٔ مشترک همه اقوام و مذاهب کشور است. او می‌گفت که من هیچ وقت نه شیعه گفتم، نه سنی. نه بعد از این می‌گویم؛ چون شیعه، سنی و این مسائل، بازی است. این بازی قدرت‌ها است و الا در این کشور هم شیعه بوده و هم سنی، در این جا (باهم) زندگی کرده. روی این جهت به همه مذاهب احترام قائل بود.

برابری و مساوات

شهیدمزاری از همه مهم‌تر، برابری همه مردم و اقوام را مهم می‌دانست، امروزه مردمان دیگر کشورها با برابر دانستن و با مراعات کردن برابری‌شان توانسته اختلاف‌های نژادی و قومی را حل کنند، این مسئله برای افغانستان بسیار مهم است که همه مردم و اقوامش در یک برابری و مساوات زندگی کنند، از حقوق برابر برخوردار باشند و هیچ کسی تحت هیچ شرایطی شهروند درجه‌دار محسوب نشود.

عدالت‌اجتماعی و سیاسی

عدالت‌اجتماعی و سیاسی از دیگر ارزش‌هایی است که شهید مزاری برای‌شان ارزش قائل بود، سهم اقوام برابر با اشاعهٔ نفوس‌شان در امورات سیاسی از دیدگاه شهید وحدت ملی بسیار مهم بود، از این‌رو، تعدیل واحدهای اداری را در افغانستان مطرح می‌کرد. می‌گفت این ناعادلانه است که یک واحد اداری پنج هزار نفوس داشته باشد و یک واحد اداری دیگر ۱۶۰ هزار نفوس داشته باشد، از یک اُلسوالی ۱۶۰ هزار نفری هم یک نماینده در پارلمان بیاید و از یک اُلسوالی ۵ هزار نفری هم یک نماینده بیاید. وی می‌گفت که خط مشی و استراتژی حزب وحدت تفاهم بین ملیت‌ها و اقوام افغانستان است، که طبق نفوس و شعاع وجودی خود، در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشد، براساس نفوس مجلس تشکیل شود و براساس نفوس هم دولت روی کار بیاید، این خط مشی حزب وحدت است.

شهید مزاری، مرد بزرگ دادخواهی در افغانستان بود، کشور که در آن استبداد بیداد می‌کرد. او با همه کشمکش‌های داخلی که موجود بود ارزش‌های حقوق بشری را، وارد حوزهٔ سیاست و اجتماع افغانستان کرد و جایگاه آن را در ردیف رسالت حقوق بشری، به مثابه تکلیف بشری و ثابت برای مطالبات حقوق فردی، اجتماعی، انسانی و سیاسی ملیت‌های محروم کشور، تعریف و بازگو کرد.

سیاست قبل از شهید مزاری؛ با مفاهیم ضد حقوق بشری چون ظلم، استبداد، ستم، قتل، حق تلفی و حذف همراه و همسرشت شده بود و گذاره‌های ارزش بشری و انسانی توسط شهید مزاری ظهور گردیده است.

عدالت در در دیدگاه شهید مزاری، در قالب الفاظ و کلمات نبوده است او عدالت را برای همه می خواست. تنها از موضع رئیس یک حزب و رهبر جامعه عدالت برایش مهم نبود؛ بلکه عدالت را در حوزهٔ شخصی و نفسی خود عملی و جاری کرد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری
و دولت-ملت‌سازی در افغانستان

محمد قاسم محسنی

شهید مزاری از جمله رهبران دردمند سیاسی جامعهٔ ما بود که با منش و رفتار خود به توسعهٔ سیاسی در چوکات دولت و ملت واحد افغانستان همت گماشت و بر این باور بود که با کتمان هویت سیاسی و اجتماعی برخی اقوام نمی‌توان مشکل این کشور را حل کرد. به عقیده او، افغانستان در صورتی میتواند امنیت و آرامش را به آغوش کشیده و به سوی دنیای جدید، رفاه و آسایش و پیشرفت علم و دانش قدم بردارد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند و هویت سیاسی یکدیگر را کتمان نکنند و «کلیهٔ ملیت‌های مسلمان این سرزمین اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، قزلباش و... هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آیندهٔ کشور ساماندهی شود.» (۱)

ملت واحد و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در هر جامعه، یک ضرورت است و زمانی تحقق مییابد که افراد آن جامعه به ارادهٔ مشترک رسیده و احساس تعلق به سرزمین واحد و مشترکات تاریخی، فرهنگی و سنتی، آنان را گردهم آورده باشد. تا زمانی‌که روحیهٔ همگرایی و باور به زندگی مشترک و احترام به شخصیت حقیقی و حقوقی یکدیگر، به خاطر عوامل حقیقی و یا معنوی در این افراد جامعه احیاء نشود، بعید است که ملت واحد و مستقلی در افغانستان شکل بگیرد. شهید مزاری به این نقطه واقف بود و می‌خواست از طریق رعایت حقوق برابر افراد در جامعه، عرصه را برای ایجاد ملت واحد، انسجام ملی و تأمین حقوق شهروندی آماده کند و ملتی را به وجود بیاورد که در آن تفاوت‌های زبانی و نژادی مطرح نباشد و هیچ یک «از اقوام افغانستان هیچگونه خصومت و دشمنی را با اقوام دیگر نداشته باشد و پشتون‌ها را برادرش بداند و ازبک‌ها را برادرش بداند و هزاره را برادرش بداند، همین‌طور بلوچ و نورستانی و باقی اقوام افغانستان، این‌ها برادرند، این‌ها در یک خانهٔ مشترک زندگی میکنند، دست به دست هم بدهند و مشترکاً این خانه خراب و جنگ زده خودشان را بسازند و بر این جهت از گذشته کرده، حالا امیدوار هستیم که خصومت‌ها کم شده و به سوی وحدت ملی پیش می‌رود.» (۲)

اظهار چنین دیدگاههایی نشان میدهد که شهید مزاری با درک درست از دردهای تاریخی جامعهٔ افغانستان به سرنوشت مشترک میاندیشید و باورمند بود. اگر ما خواسته باشیم سرزمین آباد و متحد و یک‌پارچه داشته باشیم، باید «منطق اصالت

۱ . مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی، موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۳۱۳۱، ص ۱۱۹.

۲ . مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی، موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۳۱۳۱، ص ۳۱۳

در مسائل کلان سیاسی که اغلب نخبگان سیاسی و اجتماعی نقش برجسته دارند، با ارادهٔ جدی خود می‌توانند در جامعهٔ جنگ زده‌ای چون افغانستان، صلح ایجاد کنند و با پایبندی به مفاد صلح از طریق گفت‌وگو و جست‌وجوی راه حل منطقی، به نزاع‌ها پایان داده، زندگی مسالمت‌آمیز را برای شهروندان به ارمغان آورند.

زور و حکومتهایی که می‌خواهند با زور بر مردم حکومت کنند نابود شود.»[1]، چون مقتضای حاکمیت سلطه و زور با ایجاد آشوب و افزایش تنش‌های قومی و منطقه‌ای در بین افراد جامعه است، تا بدین واسطه بتواند چند روزی بر حیات سیاسی خود ادامه دهد؛ اما با از بین رفتن منطق زور، فشارهای اجتماعی قهراً کاهش میابد و در نتیجه این فرصت برای اقوام مختلف پیش میآید که بر طبق لیاقت و شایستگی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... حضوری مشترک و فعال پیدا کنند. حضور مشترک اقوام در نهادهای سیاسی و اجتماعی حداقل این دستاورد را به همراه دارد که احساس همبستگی و پیوندهای اجتماعی افراد در جامعه افزایش پیدا کرده و هستهٔ اولیهٔ ملت و دولت متمرکز با هدف تأمین امنیت و حفظ منافع ملی شکل بگیرد.

شهید مزاری با ارائه طرح ملیت‌های برادر در افغانستان، مفهوم تئوری ملت‌سازی در این کشور را توسعه داد و می‌خواست با ایجاد ملت واحد و یک پارچه، دروازهٔ تمدن، پیشرفت، توسعهٔ سیاسی و دموکراسی را به روی افغانستان باز کند. روی این جهت با عواملی که تنش در کشور را افزایش می‌داد و به وحدت ملی و عدالت اجتماعی صدمه وارد میکرد، شدیداً مخالف بود و باور داشت که این‌گونه مسائل جلو پیشرفت کشور را میگیرد و لذا به طور شفاف و روشن اعلان کرد: «حزب وحدت اسلامی از هر طرحی که منجر به عدالت اجتماعی در جامعهٔ افغانستان گردد و حقوق ملیت‌های محروم را اعاده کند استقبال میکند. برای ما مهم نیست که لویه‌جرگه تشکیل شود و یا مجلس ملی، مهم این است که حقوق مردم در نظر گرفته شده، به تناسب حضور و میزان جمعیت‌شان در تصمیم‌گیری‌ها سهیم باشند.» [2]

این دیدگاه ایشان زیر ساخت‌های اولیهٔ ملت‌سازی در افغانستان را که برخورداری افراد از حقوق عادلانه در جامعه باشد پی‌ریزی میکند. شهید مزاری تنها به ارائه نظرات اصلاح گرایانهٔ خود در این جهت بسنده نکرده و بلکه خود عملاً راه کارهایی را برای رسیدن به ملت واحد و انسجام ملی دنبال کرد و ما در این‌جا به برخی از آن‌ها اشاره میکنیم:

۱. همبستگی ملی: وفاق و همگرایی ملی مهم‌ترین عنصر در پیدایش ملت واحد، همبستگی اقوام و ایجاد ساختار سیاسی عادلانه به شمار میآید. یک ملت وقتی میتواند ظهور مؤثر و قدرتمند در سطح جهانی داشته باشد که گرایش‌های قومی، زبانی و منطقوی را مهار کرده و به تفاهم و تعامل کامل رسیده باشد. البته وجود یک چنین ملت متحد و یک پارچه همان‌گونه که در رفع منازعات داخلی مؤثر است، برای دشمنان خارجی و مخالفان وحدت ملی آن کشور نیز نگران کننده است؛ لذا برخی عناصر خارجی و داخلی سعی کرده‌اند که ملت‌سازی در افغانستان بر مبنای واقعیت‌های موجود در جامعه زیر سئوال برده و با استفاده سوء از ترکیب اقوام و بافت اجتماعی این کشور به جای «برادری ملیت‌ها»، «دشمنی ملیت‌ها» را مطرح کنند. شهید مزاری به این نقطه واقف بود و با آگاهی کامل از توطئه دشمنان مردم افغانستان و پیامدهای مخرب نفاق ملی، اصالت وحدت ملی را در سطح ملی و گروه‌های سیاسی مطرح کرد و

۱ . منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۳۱۳۹، ص ۱۳۳.
۲ . منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۹۳، ص ۱۳۴.

گفت: «ما با همهٔ تنظیمها سرجنگ نداریم، دوست هستیم، با همهٔ ملت‌ها سردشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم.» (۱)

شهید مزاری می‌خواهد بگوید نفاق ملی فاجعه بزرگی است و باید ریشه‌های آن را که سابقهٔ طولانی در جامعه دارد، خشکاند و ملت جدیدی را بر پایهٔ برادری و مشارکت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اقوام ساکن در کشور به وجود آورد.

در حوزهٔ ملت‌سازی شهید مزاری، تفکر و اندیشهٔ فراقومی و فراجناحی را دنبال میکرد و لذا روی واژه‌های؛ «حکومت ملی»، «عزت و کرامت ملی»، «منافع ملی»، «رعایت حقوق ملیت‌ها»، «عدالت‌اجتماعی» و... اصرار داشت. چون می‌دانست که این واژگان علاوه بر بار معنوی و مادی‌ای که دارد، در بطن‌شان اندیشهٔ سیاسی نهفته است که میتواند بستر خیزش دموکراسی و روی کار آمدن یک حکومت ملی در افغانستان شود؛ زیرا او به این واقعیت پی‌برده بود که «امروز جامعهٔ ملی در بین تمام گروه‌های انسانی از همه محکم‌تر است، بدین معنی که در صورت وجود تعارض بین همبستگی چند گروه اجتماعی، علایق ملی بر دیگران فایق آمد.» (۲)

شهید مزاری، اختلاف و نفاق ملی را مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد، توسعهٔ سیاسی و گسترش علایق ملی میدانست و معتقد بود، تا زمانی که نخبگان سیاسی جامعهٔ ما از دلبستگیهای نژادی و گروهی خود دست برندارند، محال است که وحدت ملی و یک ساختار سیاسی فراگیر و فراقومی و فراجناحی در افغانستان به وجود آید. بر این اساس رهبران سیاسی و حقوق‌دانان جامعهٔ ما باید توجه داشته باشند که، «حکومت را باید با سعهٔ صدر تشکیل دهند، تاهم مردم خود را شریک آن بدانند و هم برای تحکیم پایه‌های آن تلاش کنند و این ممکن نیست مگر این‌که از قالب‌های محدود حزبی بیرون رفته و روی منافع و مصالح ملی تفکر صورت گرفته و تصمیم گرفته شود.» (۳)

۲. مشارکت در نظام سیاسی کشور:

مردم‌شناسان و صاحب‌نظران مسائل افغانستان بر این عقیده‌اند که این کشور به علت تلاقی اقوام گوناگون در طول تاریخ، اقوام و نژادهای زیادی را به خود جای داده است. بدون شک افغانستان امروزه یکی از نادر کشورهایی است که ملیت‌های کثیری در آن زندگی میکنند؛ ولیکن روابط بین این‌ها همواره در طول تاریخ در نوسان و بعضاً خصمانه بوده است.

اگرچه مردم افغانستان مشترکات فراوان دارند و اسلام به عنوان دین اکثریت مردم جایگاه ویژه‌ای در جامعهٔ سنتی و قبایلی این کشور دارد؛ ولی آن‌گونه که از این اشتراکات دینی و فرهنگی برای وحدت و انسجام افراد جامعه استفاده میگردید، بهره‌برداری نشده است. بدین لحاظ مفاهیم همچون: سرنوشت مشترک، زندگی برادرانه، مشارکت سیاسی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

99

«هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است».

66

۱ . احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، قم، سال ۱۳۷۴، ص ۳۴۴.

۲ . احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، قم، سال ۱۳۷۴، ص ۳۴۴.

۳ . مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی، موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۳۱۳۱ ، ص ۳۱۳.

و ایجاد ملت واحد و... نه تنها برای اکثریت افراد این کشور ناشناخته باقی مانده‌اند؛ بلکه تعدد اقوام و گروه‌های نژادی باعث شد تا زمینه برای انحصارگرایی و برخوردهای خصمانه در جامعه فراهم شود.

شهید مزاری نهایت سعی خود را به کار برد تا برای تمام مردم افغانستان بفهماند که ما تاریخ، فرهنگ، ملیت و سرنوشت مشترک داریم و این مشترکات اقتضا دارد تا در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز و برادرانه داشته باشیم؛ یعنی در آینده کسی به خاطر تعلق داشتن به قوم خاصی مورد ستم و بی‌مهری قرار نگیرد و همانند دیگران از حقوق برابر و هویت‌ملی و سیاسی یکسان برخوردار باشد؛ یعنی ملتی در افغانستان شکل بگیرد تا ضمن بهره‌مندی از آزادی‌های اجتماعی، سیاسی، فردی و اجتماعی مبتنی بر دو ویژگی باشد:

۱. هیچ یک از گروه‌های قومی احساس نکنند که از ساختار سیاسی آینده حذف شده‌اند، روی همین جهت در شرایطی که بسیاری از گروه‌های مجاهدین بعد از پیروزی بر حکومت نجیب الله در سال ۱۳۷۱، مایل نبودند تا جنبش ملی اسلامی در دولت آینده حضور داشته باشد؛ ولی شهید مزاری قاطعانه از حقوق سیاسی جنبش حمایت کرد و گفت: «جنبش ملی اسلامی یک واقعیت نیرومند در جامعهٔ افغانستان است و از بخش عظیمی از مردم ساکن در کشور نمایندگی می‌کند؛ لذا هر طرحی که در زمینهٔ حذف جنبش از روند)مذاکره و تصمیمگیری‌های اساسی که مربوط به آیندهٔ کشور باشد، منجر به شکست خواهد گردید.» (۱)

۲. حضور و مشارکت در نظام سیاسی آینده باید بر اساس واقعیت‌های موجود در کشور صورت بگیرد. کسی و یا کسانی خیال نکنند حقوق و امتیازاتی در خور شأن برای آن‌ها در نظر گرفته نشده است. شهید مزاری، میزان نفوس اقوام و تناسب وجود فیزیکی آن‌ها را به عنوان یک راه‌حل در این زمینه مطرح کرد و گفت: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.» (۲)

کنار نهادن مسائل اختلاف برانگیز: مردم افغانستان در طور تاریخ گذشته با جنگ‌های داخلی و تجاوزات خارجی درگیر بوده است. عده‌ای از دشمنان خارجی مردم افغانستان همواره در این فکر بوده‌اند که با حاد کردن مسائل نژادی، زبانی، منطقه‌ای و مذهبی، نگذارند که اقوام ساکن در این کشور به وحدت و انسجام ملی دست یابند؛ زیرا این مسئله را به ضرر و منفعت ملی‌شان تلقی می‌کردند. شهید مزاری، به ظلمی که از این ناحیه بر مردم افغانستان رفته بود، رنج می‌برد و میخواست در این کشور وضعیت و فضای به وجود آید که دیگر، دست‌های خارجی و مسائل اختلاف برانگیز دیگر نتواند جلو پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی و دینی مردم این کشور را که سبب پیدایش ملت واحد و یک پارچه میشود، بگیرد. ایشان با آگاهی کامل از خطرات و پیامدهای منفی عوامل اختلاف برانگیز در آینده، سعی داشت تا جلو این‌گونه مسائل را سد کند و برای هیچ کسی اجازه داده نشود تا در بین مردم افغانستان تفرقه ایجاد نماید. «هرکس بیاید در بین شما، مسئله گروه، قوم، نژاد، تفرقه را تبلیغ بکند، جلو او را بگیرید.» (۳) «من هیچ وقت نه شیعه گفتم و نه سنی، نه بعد از این هم می‌گویم، چون شیعه، سنی و این مسائل بازی است.» (۴) «در اسلام نه هزاره مطرح است، نه پشتون، نه ازبک مطرح است، نه تاجیک مطرح است، فقط در اسلام مسئله لا اله الله و تقوا مطرح است.» (۵)

شهید مزاری در صدد این بود تا ملت‌سازی در افغانستان با نگرش نو و تحکیم پایه‌های وحدت ملی و عادلانه تحقق پذیرد و بر مبنای آن، «جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر)قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.» (۶)

بنیاد اندیشه

۱ . منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۱۹، ص ۱۳۳.
۲ . مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی، موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۱۳۱، ص ۲۵).
۳ . احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، قم، سال ۱۳۱۳۴، ص ۴۹).
۴ . منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۱۹، ص ۳۳۴.
۵ . منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۱۹، ص ۳۲.
۶ . مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی.

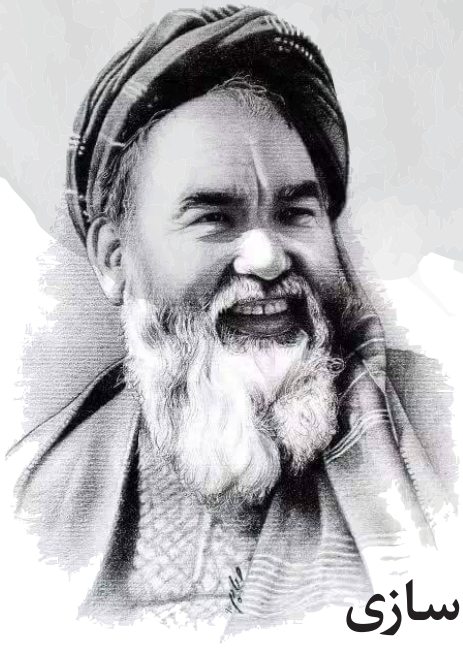

اندیشه‌های رهبر شهید
در ارتباط با ارزش‌های حقوق بشری و دولت‌سازی

جان‌محمد عسکری

این روزها و همزمان با بیست و پنجمین سالیاد شهادت استاد شهید عبدالعلی مزاری رهبر فقید بزرگترین حزب جهادی زمان و مردمش، بیش از هرزمانی دیگر نیاز به بازخوانی اندیشه‌ها، رفتارشناسی سیاسی و تأثیرات شخصیت او بر زعامت و رهبری قومی، تحولات سیاسی در سطح ملی، بیان ایدهٔ عدالت‌خواهی و ستم‌زدایی و همخوانی اندیشه‌های آن بزرگ مرد با ارزش‌های حقوق‌بشری، احساس می‌شود. هر ساله برخی از زوایای ناگشوده از اندیشه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی آن رهبر پشمینه‌پوش بر پیروان عدالت‌خواهی آشکارتر می‌شود. با گذر زمان جوهرهٔ شخصیتی و زوایای اندیشه‌های آن متفکر ناشناخته بر اندیشمندان و پژوهشگران معاصر بیشتر مکشوف می‌گردد. اندیشه‌های او با ارزش‌های حقوق‌بشری چون زندگی و کرامت انسانی، استقلال و آزادی، عدالت‌اجتماعی، همبستگی و وحدت‌ملی، صلح و امنیت، سلامت و محیط زیست که در تمام دوران زندگی رهبر شهید در گفتار و رفتارش به روشنی پدیدار گردید، همخوانی نزدیک دارد. با تحلیل ارزش‌های حقوق‌بشری در اندیشه‌های رهبر شهید می‌توان از آن ارزش‌ها به‌عنوان پیش‌شرط در دولت‌سازی نیز الهام گرفت. سیرهٔ عملی و سیاسی رهبر شهید و نحوهٔ مدیریت احزاب سیاسی تحت زعامتش گویای ظرفیت الهام‌بخشی در نحوهٔ مدیریت در قاعدهٔ وسیع‌تر و دولت‌سازی هم است. در نوشتار زیر به موضوع جدید شهید مزاری و «ارزش‌های حقوق‌بشری پیش‌شرط موفقیت دولت‌سازی» در حد امکان پرداخته شده است. این نوشتار در دو بخش ارزش‌های حقوق‌بشری و پیش‌شرط بودن آن ارزش‌ها در موفقیت دولت‌سازی نگاریده شده است. در ارزش‌های حقوق‌بشری محورهای اصلی عدالت‌اجتماعی، وحدت‌ملی، حقوق زن، صلح و خشونت پرهیزی است. در بحث دولت‌سازی که قسمت دوم موضوع را تشکیل می‌دهد، بحث از عوامل مؤثر بر دولت‌سازی (عوامل درونی) است.

بنیاد اندیشه

الف. ارزش‌های حقوق‌بشری، در اندیشه‌های رهبر شهید:

برای بررسی و تحلیل کوتاه، ارزش‌های حقوق‌بشری را باید به مؤلفه‌ها و محورهای مشخص، تقسیم و در حد امکان به تحلیل و تفسیر گرفت و به انعکاس آن ارزش‌ها، در اندیشه‌های

رهبر شهید اشاره کرد. محورهای زیر، کلی‌ترین ارزش‌های حقوق‌بشری است:

یک. زندگی:

زندگی به مثابه مهم‌ترین ارزش حقوق‌بشر که مبتنی بر کرامت انسانی و برابری است، مقتضی آن است که هیچ جریان، عامل و گروهی نباید به سلامتی جسمانی و روانی انسان آسیب وارد کرده و یا مسیر رشد آن را مسدود کنند. حفظ سلامتی جسمی و روحی ارزشی است که با هیچ کالایی قابل مقایسه و معاوضه نیست و نمی‌شود برای آن قیمتی را تعیین کرد. برای رهبر شهید نفس زندگی و کرامت انسانی صرف نظر از وابستگی‌ها و تعلقات قومی، زبانی و مذهبی دارای اهمیت بوده است که در برخوردها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی رهبر شهید به‌عنوان یک ارزش مطرح بوده است.

دو. عدالت‌اجتماعی:

عدالت‌اجتماعی که ناشی از مفهوم عدالت به‌طور کلی است، باتوجه به منزلت برابر انسان‌ها، خواهان شرایط زندگی انسانی برای همگان بوده و مقتضی ایجاد فرصت برابر و عادلانه برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و فردی و اجتماعی به دور از هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت، نژاد، اعتقادات دینی و مذهبی و طبقه اجتماعی است. عدالت به مثابه ارزش حقوق‌بشری خواستاری برخورداری افراد از محاکمهٔ عادلانه، حق اشتغال، حق تحصیل، حق مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی و حق برخورداری از خدمات طبی و بهداشتی هستند.

شهید مزاری به‌عنوان یک فردی که در جامعهٔ ستم‌زده زندگی می‌کند و خود رنج و درد ستم و بی‌عدالتی را تجربه کرده است، شیفتگی و دلبستگی عمیق و صادقانه به «عدالت» دارد. او به خوبی دریافته است که اولین چیزی که بر تمام زخم‌های تاریخی خودش و مردمش مرهم خواهد گذاشت «عدالت» است. به همین دلیل محور تمام اندیشه‌ها و ایده‌های شهید مزاری و جهت‌گیری‌های سیاسی و مبارزاتی‌اش «عدالت» به‌صورت عام و «عدالت اجتماعی» به گونه خاص است. مجموعه گفتارهای شهید مزاری در طول دوران مبارزات سیاسی و اجتماعی بر محور عدالت می‌چرخد. مزاری را بدون عدالت نمی‌توان تصور کرد. (دانش، ۱۳۹۶: ۱)[۲]

سه. آزادی و استقلال:

آزادی و استقلال از یک طرف مبتنی بر آزادی و استقلال همهٔ انسان‌ها از بندگی، بردگی، شکنجه، اتهامات، مجازات و اقدامات خودسرانه است. از سوی دیگر ارزش آزادی و استقلال مبتنی است بر آزادی و استقلال همهٔ انسان‌ها در طرح یک زندگی مستقل، آزاد و منطبق با کرامت و منزلت انسانی و متناسب با استعداد، علاقه و توانایی او. استقلال سیاسی و فکری از خصوصیات دیگر تفکر و مبارزات استاد مزاری بود. او هیچ نوع وابستگی و تحمیل و اجبار را از هیچ کسی مخصوصاً از خارجیان نمی‌پذیرفت. راه شهید مزاری راه افغانستان بود. او با استقلال کامل فکری عمل کرد و در سه سال اخیر عمرش در کابل با همه فشارهایی که متحمل شد، هرگز و به هیچ صورت و از هیچ کشور خارجی کمک نگرفت حتی از برخی کشورهای همسایه‌ای که همه تصور می‌کردند که با ایشان رابطهٔ دوستانه دارد. تمام هزینه و مصارف او از طریق کمک‌های مردم کابل و مهاجرین خارج تأمین می‌شد. (همان، ص ۲)[۳]

چهار. همبستگی:

همبستگی به‌عنوان یک ارزش، هدف مشترک همهٔ انسان‌ها برای زندگی آرام و مسالمت‌آمیز است. عوامل همبستگی: وطن، سرزمین، تاریخ، سرنوشت، فرهنگ، منافع و احساس مشترک است. همبستگی به‌عنوان ارزش حقوق‌بشری، زمانی ایجاد می‌شود که تمام مؤلفه‌های آن موجود باشد. هیچ فردی دیگری را بیگانه فرض نکرده و به سرزمین مشترک باور داشته و تاریخ مشترک بسازد. اشتراک منافع و احساس مشترک، از توزیع عادلانهٔ قدرت سیاسی، ثروت ملی و ایجاد فرصت‌های برابر اجتماعی به وجود می‌آید. اشتراک منافع بر اساس مصلحت‌های مقطعی نمی‌تواند منتج به همبستگی پایدار، به‌عنوان ارزش مورد توجه حقوق‌بشر شود.

شهید مزاری به خوبی بر این موضوع آگاهی داشت که در نبود وحدت ملی استقرار یک نظام سیاسی با ثبات غیرممکن است. نظام سیاسی وقتی در یک جغرافیای سیاسی استقرار می‌یابد که در آن جامعه تفاهم و وحدت‌ملی حاکم باشد. همهٔ شهروندان آن به گونه‌ای خود را مرتبط با یکدیگر بدانند. دارای سرنوشت مشترک باشند. در برابر سرنوشت مشترک احساس

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مسئولیت کنند. به همین سبب بود که شهید مزاری برداعیه «وحدت‌ملی» صادقانه تکیه می‌کرد و اعلام می‌داشت که: «ما به همه سردشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت‌ملی را ما در افغانستان یک اصل می دانیم.»)صبوری خسرو شاهی،۱۳۹۰: ۱) [۴].

پنج. باورمندی به حقوق زن:

او به‌عنوان یک رهبر فهیم سیاسی و اجتماعی می‌دانست که علاوه برارج نهادن به حقوق انسانی باید درک کرد که نیمی از پیکرهٔ جامعه را زنان تشکیل می‌دهند. جامعهٔ با ثبات و مترقی بدون حضور نیم دیگر آن غیرممکن است. او ستم و بی‌عدالتی را فقط در راستای ستم‌های قومی و طبقاتی و مذهبی نمی‌دید؛ بلکه او ستم جنسیتی را که نیمی از جامعه را نادیده می‌انگاشت یا به بردگی می‌کشاند، از نظر دور نداشت: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوهٔ آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیهٔ مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان، برای تعیین سرنوشت سیاسی‌شان هستیم. این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات داشته باشند؛ ولی زنان از این حق مسلم انسانی و اسلامی‌شان محروم باشند، همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند.» (همان،۱۳۹۰)[۵]

ب. ارزش‌های حقوق‌بشری پیش‌شرط دولت‌سازی

تمام ارزش‌های فوق به نوعی در اندیشه‌های شهید مزاری انعکاس یافته است؛ ولی برخی از ارزش‌های حقوق‌بشری به دلایل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در زمان خودش برجستگی بشتری داشته است؛ مثل وحدت‌ملی و عدالت‌اجتماعی. پیش‌شرط هایی که درموفقیت دولت‌سازی می‌تواند مؤثر باشد، باتوجه به تمامی محورهایی که به‌عنوان ارزش‌های حقوق‌بشری برشمرده شد و همخوانی آن ارزش‌ها به‌عنوان پیش‌شرط در موفقیت در دولت‌سازی محسوب می‌شود. مهمترین آن پیش‌شرط ها را به موارد و محورهای زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. زمینه‌سازی برای آزادی و مشارکت مردم:

حضور و مشارکت مردم در ساختار دولت از طریق انتخابات یکی از بسترها و شرایط دولت‌سازی است. شهید مزاری در آخرین روزها به‌عنوان یک دولت‌مرد ظاهر شد. با طرح‌ها و دیدگاه‌های خاص برای دولت‌داری و با چشم‌انداز ویژه برای آیندهٔ کشور و تأسیس افغانستان‌نوین و طرح ایجاد زمینه برای حضور حداکثری مردم در دفاع از ایدهٔ دولت‌ملی و انتخابات را، روی دست داشت.

۲. وحدت‌ملی و همبستگی مردم:

دومین پیش‌شرط موفقیت در دولت‌سازی، وحدت و همبستگی مردمان یک کشور است. همان وحدت نیروهای سیاسی و اتحاد و یکپارچگی مردم با همهٔ نحله‌های فکری و گرایش‌های متفاوت سیاسی، برای شهید مزاری یک هدف استراتژیک بود. او اگر برای مردم هزاره حقی می‌خواست در چوکات جغرافیایی به نام افغانستان و در کنار سایر اقوام باهم برادر افغانستان می‌خواست و به همین جهت در سخنان خود تأکید می‌کرد که تفرقه بین اقوام یک فاجعه است و یا می‌گفت وحدت ملی برای ما یک اصل است. او در بیرون آوردن اقلیت‌های قومی از انزوای تاریخی و فراهم کردن زمینه برای شنیده شدن صداهای آن‌ها برای مشارکت آن‌ها در قدرت سیاسی، از هیچ اقدامی فروگذار نکرد.

۳. تأمین عدالت‌اجتماعی:

عدالت برای همه از اساسی‌ترین اندیشه‌های شهید مزاری به شمار می‌رود. چنان‌چه وی در یکی از صحبت‌های خود به این صراحت در رابطه به عدالت‌اجتماعی تأکید می‌کند: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی برعدالت‌اجتماعی است.» عدالت‌اجتماعی، به‌عنوان پیش‌شرط موفقیت دولت‌سازی در اندیشه‌های رهبر شهید به صورت واضح مطرح می‌شده است. مبارزات عدالت‌خواهانهٔ ایشان در تمام دوره‌های زندگی نشان‌دهندهٔ عزم جدی‌شان برتشکیل دولت ملی است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۴. نقش زنان در دولت‌سازی:

شهید مزاری از معدود رهبرانی بود که با جسارت و شجاعت تمام بر حقوق شهروندی و انسانی زنان تأکید می‌کرد و اصل انتخاب شدن و انتخاب کردن را در انتخابات‌ها از حقوق مسلم و اساسی زنان به شمار می‌آورد. حضور زنان در انتخابات و سهم گرفتن در دولت از شرایط موفقیت تشکیل دولت است. مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌ها و سهم‌گیری در قدرت از پیش‌شرط های دولت‌سازی است. شهید مزاری به صراحت، بیان می‌دارد که زنان مثل مردان از تمام حقوق انسانی برخوردار است و محروم کردن نصف پیکر جامعه از حقوق سیاسی و اجتماعی، هرگز درست نیست. در گفتمان عدالت‌خواهی شهید مزاری، همان‌گونه که برتری قومی، زبانی، سمتی و نژادی مذموم بود، تبعیض جنسیتی و برتر انگاشتن مردان نسبت به زنان نیز قابل قبول نبود. چون مبنای اعطای امتیازات، دستاوردها و خصوصیات اکتسابی افراد است، نه خصوصیات انتسابی و زیستی و خارج از کنترل و اختیار انسان. (داکترامان فصیحی، ۱۳۹۴)

۵. باور به دولت مدرن و ارزش‌های دموکراتیک:

دولت ملی مدرن یا دولت مدرن ملی که در بستر بلوغ عقلانیت سیاسی یک جامعه و در مسیر توسعه و تحول عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی به ظهور می‌رسد و قوام می‌یابد، دولت شهروندی است که در آن، مفهوم و مقولهٔ ملت متبلور می‌شود و در فرایند دولت–ملت به وجود می‌آید. اتباع یک کشور در دولت ملی و مدرن علی‌رغم تعلقات مختلف و متفاوت تباری، زبانی، نژادی و دینی–مذهبی، خویش را شهروندان کشور و دولت می یابند. دولت ملی مدرن، مشروعیت خود را در کشور از انتخاب و ارادهٔ شهروندان که با دموکراسی و ساز و کارهای آن محقق می‌شود، کسب می‌کند و در مسئولیت و وجایب متقابل با شهروندان به سرمی‌برد. دولت ملی مدرن، دولتِ پاسخگو، مسئولیت‌پذیر، قانونمدار، خدمت‌گذار و عدالت‌گستر است. با استناد به پیام رئیس جمهور: «مزاری فقید در اوج جنگ‌ها و بی‌نظمی‌ها، به ارزش‌های دموکراتیک و اساس حکومت‌داری مدرن فکر و تأکید می‌کرد. وی تعدیل واحدهای اداری، سرشماری، برگزاری انتخابات، مشارکت عادلانهٔ سیاسی، مشارکت زنان و اقوام را در ساختار تصمیم‌گیری‌ها برای یک افغانستان مدرن و دموکراتیک مهم می‌دانست». [۶]

نتیجه‌گیری

باتوجه به ارزش‌های حقوق‌بشری و انعکاس آن در اندیشه‌های شهید مزاری و پیش‌شرط بودن آن ارزش‌ها در موفقیت دولت‌سازی در پیام رئیس جمهور اشرف غنی در بیست‌ودومین سالیاد رهبر شهید، که ارتباط اندیشه‌ها و سیرهٔ سیاسی آن رهبر فرزانه را با دولت‌سازی می‌رساند، استناد گردید. مثل باورمندی به دولت مدرن، روحیهٔ تعامل و هم‌پذیری، تأکید بر زندگی مسالمت‌آمیز همهٔ اقوام، عدالت‌اجتماعی و وحدت‌ملی (به دلیل دفاع و عملکرد قوی استاد شهید از وحدت‌ملی و تلاش‌های معاونت دوم ریاست جمهوری در ۲۱ (حوت) ۱۳۹۴ محمد اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان، عبدالعلی مزاری را در فرمان رسمی، ملقب به «شهید وحدت‌ملی افغانستان» کرد) و درپایان با جمله‌ای از رئیس جمهور «شهید مزاری از جمله سیاست‌مداران وطن ما است که جهت حرکت تاریخ را تغییر داد. بدون شک، او شخصیتی تأثیرگذار در سیاست بود.» مطالب هرچند کوتاه در موضوع یاد شده را به پایان می‌رسانیم.

منابع

۱. محمدی، جواد، (۱۳۹۵). ارزش‌های حقوق بشری، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، کابل.
۲. دانش، سرور، شهید مزاری پیوند امروز، دیروز و فردا، روزنامهٔ افغانستان، ۲۲ حوت ۱۳۹۶، ص ۱.
۳. صبوری خسروشاهی، حبیب، ویژگی‌های فکری و سیاسی شهید مزاری، ۲۱ روزنامهٔ افغانستان، ۲۱ کابل، ۲۱ حوت ۱۳۹۰.
۴. صبوری خسروشاهی، حبیب، ویژگی‌های فکری و سیاسی شهید مزاری، ۲۱ روزنامهٔ افغانستان، ۲۱ کابل، ۲۱ حوت ۱۳۹۰.
۵. اندیشمند، محمد اکرام، دولت–ملت‌سازی، سایت خراسان زمین، ۱۰ دلو ۱۳۹۵.
۶. پیام رئیس جمهور غنی در ۲۲ سالیاد رهبر شهید.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

نظام سیاسی مطلوب

در اندیشهٔ شهید مزاری

محمدعلی حامدی

شهید مزاری از معدود رهبران برجسته و برخاسته از حوزهٔ علمیه است که در برقراری مناسبات دین و سیاست کوشیده است و توانسته است در سطح جامعهٔ شیعه و هزاره که تا آن زمان نگاه طبقهٔ روحانیت یک نگاه تضاد و رویارویی با سیاست بود، رابطهٔ آشتی‌پذیری برقرار کند و کوششِ مبتنی بر رویکرد جامعهٔ فعال به جای جامعهٔ منفعل و انزواگرایانه را در دستور کار قرار دهد. او تلاش کرد نه تنها جامعهٔ هزاره به عنوان جامعهٔ فعال و پویا باشد؛ بلکه اقدام به اصلاح سیاست در نظام سیاسی در سطح ملی را نیز خواستار شد. بخش عمدهٔ مبارزات او را این ویژگی سیاسی تشکیل می‌دهد و البته تا آخر عمر بر اصلاح در نظام سیاسی افغانستان اصرار ورزید و نظام سیاسی مطلوب و متفاوت از نظم موجود در بستر تاریخ سیاسی را مطالبه کرد.

نظام سیاسی مطلوب در اندیشهٔ شهید مزاری

شهید مزاری به منظور برهم زنی مناسبات و ساختار ظالمانهٔ نظام سیاسی تاریخ افغانستان بسیار کوشید تا جریان عدالت‌خواهی در افغانستان جان گیرد و یک حکومت عادلانه برمبنای اصول اسلامی و انسانی که حقوق همهٔ اقوام را به رسمیت بشناسد، ایجاد شود، در واقع یک نظام سیاسی فراگیر که همهٔ اقشار جامعه در آن به صورت عادلانه سهیم باشند، مورد خواست ایشان بود.

شاه بیت تفکر و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی شهید مزاری را رفع ظلم و تبعیض و برقراری همه‌جانبهٔ عدالت تشکیل می‌داد در مجموعه مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی او در هیچ امری به پیمانهٔ عدالت و برابری و تأمین حقوق برای همهٔ اقوام ساکن در افغانستان تأکید نشده است.

از دیدگاه شهید مزای در افغانستان نظام سیاسی‌ای شایسته است که باتوجه به کثرت قومیت و اقلیت‌های قومی و نژادی بتواند برمبنایی ساختار سیاسی مناسب، حقوق همه را عادلانه در نظر گیرد و هیچ کس از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم نباشد. نظام سیاسی که از چنین ویژگی برخوردار است، می‌توان آن را در اندیشهٔ سیاسی شهید مزاری جست‌وجو کرد. طرح نظریهٔ عدالت در تاریخ سیاسی افغانستان و در نظام‌های گذشته عمدتاً برمبنای مذهب و قومیت استوار بوده است و در عمل در قالب انحصار و استبداد سیاسی- مذهبی نشأت گرفته از تبعیض و تعصب قبیله‌ای ظهور کرده است. به تعبیر

بنیاد اندیشه

شهید مزاری به منظور برهم زنی مناسبات و ساختار ظالمانهٔ نظام سیاسی تاریخ افغانستان بسیار کوشید تا جریان عدالت‌خواهی در افغانستان جان گیرد و یک حکومت عادلانه برمبنای اصول اسلامی و انسانی که حقوق همهٔ اقوام را به رسمیت بشناسد، ایجاد شود.

دیگر تفسیر عدالت بر معادلهٔ سه عنصری شریعت، سلطنت و قبیله شکل یافته بود؛ چنان‌که ما نمونهٔ تاریخی آن را در حکومت عبدالرحمان خان به وضوح مشاهده می‌کنیم. عبدالرحمان به عنوان سلطان با استفاده از نیروی معنوی شریعت و نیروی انسانی قبیله توانست ملت افغانستان را سرکوب و اقدام به کشتار جمعی کند.

همین معادله با تغییرات اندکی زیر بنای دولت مجاهدین را نیز رقم می‌زند. تفاوت جدی در دولت مجاهدین جابه‌جایی در عنصر سلطنت و قبیله است که جایی خود را به احزاب و قوم، می‌دهد. بر این اساس مبانی نظری دولت مجاهدین را سه عنصر شریعت، احزاب و قومیت تشکیل می‌دهد که این نیز از منظر شهید مزاری پذیرفته نیست؛ لذا ایشان در برابر یک نظام که برساختار فرسوده و ظالمانهٔ حاکمیت تاریخی و در عصر مجاهدین نیز با تغییر اندکی از نظر شکلی استوار است که البته ویژگی انحصارگرایی بسیار برجسته‌تر از گذشته در آن مشاهده می‌شود، ایستاد و آن را غیرقابل قبول دانسته و موضع جدی را مبتنی بر ساختاری که در آن عدالت رعایت شود و حقوق همهٔ ملیت‌ها در نظر گرفته شود، مطرح می‌کند.

موضوع عدالت‌اجتماعی محور و مدار تمامی اندیشه‌ها و کنش‌های اجتماعی و سیاسی ایشان را تشکیل می‌دهد. شهید مزاری بیش از همه و هر چیز دیگر سخن از عدالت‌اجتماعی می‌گوید و بن مایه‌های فکری او را در اندیشهٔ سیاسی سه عنصر شریعت، عدالت و مردم تشکیل می‌دهد و ایشان می‌فرماید که هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است.

عنصر شریعت: باتوجه به این‌که او خود در فضای حوزه‌ای رشد فکری و علمی پیدا کرده بود، طبیعی است که اندیشهٔ او نیز متأثر از همین فضای فکری هست و عنصر شریعت هویت دینی حکومت مورد نظر شهید مزاری را به نمایش می‌گذارد. در واقع نظام سیاسی مطلوب از دیدگاه شهید مزاری آن نوع نظام سیاسی‌ای است که عنصر دین و هویت دینی در آن مولّفهٔ تشکیل‌دهندهٔ اصلی به حساب آید.

عنصر عدالت: در نظام سیاسی مورد نظر شهید مزاری مفهوم محوری و اصلی و یکی از مفاهیم اصلی تشکیل‌دهندهٔ نظام سیاسی مطلوب ایشان است. مفهومی که هیچگاه نتوانسته است در تاریخ سیاسی افغانستان جایگاهی داشته باشد. بنای رفتار نظام‌های سیاسی گذشته را رفتار عادلانه با شهروندان تشکیل نمی‌دهد؛ بلکه بیشتر بر محوریت منافع قوم و قبیله‌گرایی تفسیر شده است.

عنصر مردم: نیز در نظام سیاسی مورد نظر شهید مزاری از جایگاه بلند و رفیع برخوردار است. او از معدود کسانی در تاریخ افغانستان است که بر سر حقوق مردم در برابر انحصارگرایی و بی‌عدالتی تاریخی در ساختار سیاسی کشور ایستاد و با آن هیچگاه معامله نکرد.

اگر در صفحات خونین تاریخ سه قرن اخیر کشور نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که مردم به معنای «ملت» معنا نشده است؛ بلکه نظام‌های سیاسی کاملاً یک نظام طبقاتی و قبیله‌ای بوده است و مراد از مردم نیز قوم و قبیلهٔ خاص منظور است. به جز قوم حاکم دیگر اقوام در تعریف ملت جای نداشته

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۹

است و به تعبیر دیگر مردم همان حاکمان در نظام سیاسی کشور است و حاکمانِ در حاکمیت همان مردم.
از این‌رو است که افغانستان همواره با بحران ملی روبه‌رو بوده است و ملیت به معنای واقعی آن در هیچ نظام سیاسی در افغانستان ازیک تعریف جامع و کامل برخوردار نبوده است.
شهید مزاری با مطالعهٔ دقیق وضعیت ناعادلانهٔ سیاسی در حاکمیت کهنه و استبدادی تاریخ کشور، در تعریف نظام سیاسی مورد نظر و مطلوب خود برای عنصر مردم به عنوان یکی از مفاهیم اصلی در نظام سیاسی خود، جایگاه مهم تعریف می‌کند، که یکی از مؤلفه‌های اساسی اندیشهٔ سیاسی او را تشکیل می‌دهد.
بنابراین، از دیدگاه شهید مزاری نظام سیاسی‌ای عادلانه تعریف می‌شود که بتواند سه عنصر فوق را در خود جای دهد؛ یعنی هم این نظام سیاسی ملی و مردمی باشد، به این معنا که همهٔ اقشار مردم و ملت افغانستان را فراگیرد نه این‌که تحت انحصار یک قوم و قشر خاص اداره شود.
هم عدالت‌اجتماعی و حقوق شهروندی در آن رعایت گردد، به این معنا که همهٔ مردم از امتیازات مساوی و عادلانه براساس شایستگی‌ها بهره‌مند باشد.
علاوه بر این، نظام سیاسی مورد نظر شهید مزاری بر مبنای اصول اسلامی نیز باید استوار باشد. یعنی نظام سیاسی مطلوب از دیدگاه شهید مزاری یک نظام اسلامی، مردمی و عدالت محور است.
از این‌رو است که شهید مزاری با نهضت آزادی‌خواهی در تاریخ معاصر کشور، اقدام به بهم زنی مناسبات غیرانسانی حاکم بر روابط حکومت و مردم افغانستان می‌کند. جامعه‌ای که نه تنها سلوك سیاسی حاکمان آن، بل تمام رفتار و روابط اجتماعی در آن از لحاظ انسانی مریض و معیوب است. از قریب سه قرن پیش که قدرت سیاسی در انحصار اندیشه‌های تبعیضی و نژادی درآمد، سعی شد که این مفکوره‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی توسعه یافته و برتمام شئون جامعه استیلا پیدا کند که نتیجهٔ آن نفاق اجتماعی در سایهٔ حاکمیت مطلق‌العنان طائفه‌ای بوده است. پروژهٔ استقرار حاکمیت یك طائفه بر اقوام و ملیت‌های مختلف و در مجموع بر ساکنان یك سرزمین توسط امیرعبدالرحمان در مرحلهٔ کمال تحقق پذیرفت.
آن‌چه که این امیر مستبد استقرار داده بود، اختناق بود. این اختناق سنت سیاسی هر حاکمیتی شد که پس از وی در عرصهٔ سیاسی این جامعه به ظهور نشسته است و از این پس تاریخ اجتماعی ما در کنش و واکنش یك سیستم منحط و غیرانسانی با مجموعه‌ای از نیروها و حرکت‌های پراکنده‌ای که به صورت معارضِ قدرت و سلطهٔ بی‌چون و چرای استبداد و ستم تظاهر یافته است، خلاصه می‌شود.
شهید مزاری فقدان رفتار و روابط انسانی و استیلاء جور و جهل و تبعیض بر مناسبات آدمیان در جامعه را یگانه معضل این جامعه می‌دانست؛. لذا با الهام از آموزه‌های توحیدی اسلام؛ پیام برادری، برابری و کرامت انسانی را با الگوگرفتن از پیام قرآن که می‌فرماید: «ولقدکرمنا بنی آدم»[1] سر می‌داد و حل مشکل را در گرو احیای انسانیت، احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسان می‌دید.
پیام او پیام کرامت انسانی و ارج و احترام گذاشتن به انسان است. و این پیام کهنگی‌ناپذیر است و نسل امروز جامعهٔ ما سخت به این پیام نیازمند است و اهمیت مزاری نیز در همین پیام او است. نه در این‌که او تنها یك رهبر جهادی یا یك فعال و کوشندهٔ سیاسی است که فخر و افتخار جهاد و یک حوزهٔ علمیه برای او کافی باشد. مزاری به عنوان یك انسان مظلوم، اما مؤمن و وفادار به انسانیت یك نظام ناعادلانه و غیرانسانی را زیرسؤال برد و کوشید که با احیای انسانیت و احترام به انسان، سیاست را در جامعهٔ افغانستان، انسانی کند و آن را پاسدار کرامت او قرار دهد.
بنابراین، نظام از دیدگاه شهید مزاری عادلانه تعریف می‌شود که بتواند سه عنصر شریعت، عدالت و مردم را در خود جای دهد. شریعت اسلامی به تناسب خواستگاه فکری‌اش اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، عدالت دال مرکزی اندیشهٔ سیاسی او را تشکیل می‌دهد. واژهٔ مردم همان چیزی است که مفاهیم فوق را قوام می‌بخشد و شهید مزاری با محوریت مردم عدالت و شریعت را تفسیر می‌کند.

بنیاد اندیشه

۱ اسراء آیه ۷۰

جمهوریت و اسلامیت

در اندیشهٔ رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری

امان الله فصیحی

یکی از مباحث عمده و اساسی در جوامعی چون افغانستان، بحث جمهوریت و اسلامیت است. در فضای گفتمانی سیاسی امروز ما نیز یکی از مباحث جدی است. از این رو لازم است که مفهوم و نسبت این دو مؤلفه به خوبی کاویده و تحلیل شود. با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی افغانستان اگر نسبت این دو مؤلفه روشن نشود، پروسهٔ دولت و ملت سازی با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد و دستیابی به یک نظام سیاسی مقتدر و با ثبات اگر نگوییم غیر ممکن است، اما یقیناً با چالش‌های زیادی مواجه خواهد گردید. تاریخ افغانستان نیز گواه این واقعیت است؛ برخی نظام‌ها با ادعای نهادینه سازی جمهوریت، اسلامیت را نادیده گرفته است. مثل جمهوریت داوود خان و یا حتی با اسلام و حضور آن در عرصهٔ سیاسی مخالفت ورزی نمود؛ مانند کارگزاران جمهوریت دموکراتیک خلق.

در مقابل افغانستان نظام‌هایی را نیز تجربه نموده است که گسترهٔ دین را آن‌قدر توسعه و عمق بخشیده بود که هیچ فضایی برای جمهوریت باقی نگذاشته بود و همه چیز از بالا بر مردم تحمیل می‌شد؛ گواین‌که مردم نه عقلی برای تدبیر دارد، نه بهره‌ای از مالکیت قدرت و نه سهمی در تعیین سرنوشت خویش. آیدیال تایپ این نوع نظام، امارت طالبان است. تاریخ نشان داد که در سایه این نوع نظام‌های سیاسی نه دولتی باثبات و مقتدر نهادینه شد و نه خرده هویت‌های اجتماعی به یک ملت و مای واحد مبدل گردید.

اگرچه نظام سیاسی فعلی افغانسان حاوی هردو عنصر است، اما باز هم لازم است که تفسیرهای روشن از این دو مفهوم ارائه شود. چون این مفاهیم نیز مانند دیگر مفاهیم حاکم بر جهان انسانی دارای معانی متکثر و متنوع است. گاه تفاسیری از مفاهیم مذکور تفاوت‌های زیادی را ایجاد نموده است. برای مثال ایران، عراق و پاکستان هر سه جمهوری اسلامی‌اند، اما تفاوت‌های بنیادی با همدیگر دارند. آنچه سه نظام مذکور را از همدیگر متمایز ساخته است، تفسیرشان از جمهوریت و اسلامیت است.

از جمله شخصیت‌های سیاسی که در افغانستان به هر دو مؤلفه به عنوان عناصر اصلی نظام سیاسی اشاره نموده است، رهبر شهید استاد مزاری است. ایشان در زمانهٔ خود راه نجات افغانستان را در تشکیل یک نظام سیاسی جمهوری اسلامی می‌دانست. از این رو، لازم است که فضای مفهومی این دو عنصر را در بیانات ایشان واکاوی کنیم تا مقصود شهید وحدت ملی از دو مؤلفهٔ مذکور روشن شود و این‌که چگونه این دو را جمع نموده است؟

۱. جمهوریت

جمهوریت به صورت مکرر در بیانات و مصاحبه‌های رهبر شهید ذکر شده است. از نظر رهبر شهید قدرت نه آسمانی است و نه قدسی، بلکه یک پدیدهٔ انسانی و عرفی است مانند دیگر پدیده‌های اینجایی و اکنونی که از سوی مردم به عنوان مالکان اصلی آن به حاکمان داده می‌شود. برهمین اساس، حاملان قدرت یا حاکمان نه ظل الله در زمین است و نه واسطه میان خلق و خالق و نه حامل کاریزما، بلکه انسان‌های معمولی است که تنها دارندهٔ ظرفیت و مهارت کاری بیشتر از برخی دیگر است. لذا حق مردم است که در سرنوشت‌شان دخالت داشته باشند و خودشان سرنوشت خویش را رقم زنند: «حق طبیعی همهٔ مردم و ملیت‌های افغانستان این است که در تعیین سرنوشت آینده‌شان مشارکت داشته باشند،.....ملیت‌ها خواسته‌هایشان را طبق آمار و میزان جمعیت می‌خواهند؛ یعنی هر ملتی در افغانستان طبق جمعیتش باید در سیاست‌گذاری، تشکیل دولت و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز سهمی داشته باشد.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۷۵).

از آنجایی که قدرت به مثابه یک امر انسانی از سوی مردم به حاکمان داده می‌شود، روندهای انسانی در اندیشهٔ رهبر شهید بسیار ارزشمند است. لذا قانون و انتخابات به عنوان سازوکارهای رایج و نرم چرخش قدرت حیاتی می‌شود. همان‌گونه که تبعیض جنسیتی منتفی شده و هر دو جنس انسان نقش یک‌سان در تعیین سرنوشت خود دارند؛ چون در نحوهٔ واگذاری قدرت در مباحث جدید، کمیت مطرح است؛ رهبر شهید میزان و مقدار جمعیت را در واگذاری حقوق سیاسی و امتیازات اجتماعی مهم می‌داند؛ نه مسائلی چون تقوا و فضیلت دینی و ایمانی که در برخی از نظام‌های دینی مبنای اعطای امتیازات اجتماعی قلمداد می‌شده است و می‌گردد: «ماخواستار حکومتی هستیم که طبق قانون و انتخابات میان آید و در آن مرد و زن شرکت داشته باشند و برای مردم خود بر اساس تعداد نفوس و وسعت جغرافیایی‌اش خواستار حقوق در آینده هستیم.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۱۳۸ و غفاری، ۱۳۹۶: ۴۷). برمبنای اندیشهٔ رهبر شهید، طلب حقوق شهروندی حق هر انسانی است و در برابر بی‌عدالتی باید مقاومت نماید؛ بر خلاف دیدگاه قدسی دانستن قدرت. از نظر آنان مردم فاقد زبان مطالبه‌گری هستند، بلکه آن‌ها باید به تکلیف خود عمل نمایند و حاکمان به عنوان تحفه یا بخشش امتیازاتی را بر اساس قاعده لطف به هر شخصی که خودش صلاح بدانند، اعطا می‌کند: «این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشد.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۵۳).

با توجه به فضای سنگینی که علیه زنان وجود داشته است، رهبر شهید به برخورداری زنان از حق برابر با مردان در مسائل سیاسی با صراحت بیان داشته است: «زنان از کلیهٔ حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همهٔ عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و انتخاب کنند.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۶۲). از آنچه تاکنون بیان شد، روشن می‌شود که حاکمی مشروعیت دارد که از مجرای قانونی و عقلانی قدرت را کسب کرده باشد نه کاریزما و سنت.

۲. اسلامیت

به همان میزانی که رهبر شهید بر جمهوریت تأکید داشته است، بر اسلامیت نیز توجه داشته و به صورت مکرر بیان کرده است که حکومت متناسب با واقعیت‌های عینی جامعهٔ افغانستان باید اسلامی باشد و نمی‌توان اسلام را در تشکیل حکومت ایزوله کرد؛ اما حکومت اسلامی مورد نظر ایشان دارای چند خصوصیت برجسته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. حکومت فرامذهبی: در گذشتهٔ افغانستان و در زمان رهبر شهید، وقتی از آمیختگی اسلام و حکومت سخن می‌رفت، به حکومت اسلامی تقلیل می‌یافت که فقه حنفی مبنای آن بود. اما در گفتمان شهید مزاری جوهر مشترک اسلام یا دین فراتر

بنیاد اندیشه

از مذهب مبنای شکل‌گیری نظام سیاسی است. ایشان بارها حکومت اسلامی مبتنی بر یک مذهب خاص را نفی کرده و آن را با واقعیت عینی جامعهٔ افغانستان سازگار نمی‌داند. از همین رو است که در اندیشهٔ استاد شهید، حکومت اسلامی، یک حکومت ملی است نه حکومتی که در آن گروهی از شهروندان از حضور در نظام قدرت محروم شود: «مردم افغانستان خواست قاطبه‌یشان حکومت اسلامی است. حکومت اسلامی برای مردم افغانستان یک حکومت صد در صد ملی تلقی می‌شود.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۱۸۹). حکومت اسلامی که در آن جایگاه همهٔ مردم افغانستان پذیرفته نشده باشد، مورد قبول رهبر شهید نبوده و عامل شکست حکومت‌های پیشین را نیز به همین خصوصیت ارجاع داده است: «راه حل اصلی را یک حکومت اسلامی مورد قبول همهٔ مردم افغانستان می‌دانیم؛ یعنی تا زمانی که این مسأله به وجود نیاید، افغانستان را یک حزب و دو حزب یا یک نژاد و دو نژاد نمی‌تواند اداره کند..... در غیر این صورت هر راه‌حلی که باشد منجر به شکست می‌شود، چنان‌که در این مدت این خواستهٔ به حق مردم را در نظر نگرفتند و دچار شکست شدند.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۷۶).

ب. رعایت عدالت: خصوصیت دیگر حکومت اسلامی مورد نظر رهبر شهید، تحقق عدالت در جامعه است؛ حکومت عادلانه نیز حکومتی است که در آن حقوق تک تک شهروندان تأمین شود؛ یعنی یک حکومت انسانی: «ما خواستار یک حکومت اسلامی مبتنی بر قانون و عدالت اجتماعی در افغانستان هستیم که در آن حقوق همهٔ مردم افغانستان به تناسب نفوس و میزان حضورشان در حیات سیاسی اجتماعی کشور تأمین گردد.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۸۸).

همچنین حکومت اسلامی با منطق غلبه و زور ناسازگار است. ویژگی مذکور، مبنای مشروعیت در یک حکومت اسلامی شمرده نمی‌شود و در آن خواسته‌های همهٔ شهروندان تأمین می‌گردد: «ما امیدواریم که در افغانستان حکومت اسلامی که خواسته‌های تمام مردم افغانستان را تأمین کند به وجود آمده و منطق اصالت زور و حکومت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم حکومت کنند نابود گردد.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۹۰). در جای دیگر به جنبهٔ سلبی موضوع نیز اشاره کرده است. یعنی هر نوع حکومتی که بر بی‌عدالتی استوار باشد، اسلامی نیست؛ «اگر روزی در این سرزمین حکومت اسلامی واقعی برقرار شود، در آن حکومت اسلامی نه تبعیض نژادی، نه تبعیض زبانی و مذهبی وجود دارد،.... بشریت هم تشنهٔ عدالت اسلامی است.... مردم انتظار و امید حکومت اسلامی را داشتند و دارند.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۱۵۰). در حکومت اسلامی مورد نظر رهبر شهید، حاکمیت به قشر و گروه خاصی اختصاص ندارد و انحصار با اسلامیت سازگاری ندارد: «مردم حکومت اسلامی می‌خواهد. ولی حکومت به نام اسلامی و در واقع انحصاری را نخواهد پذیرفت.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۵۳).

ج. اتکا بر قانون و عقلانیت: خصوصیت دیگر حکومت اسلامی از نظر رهبر شهید، اتکا به قانون و عقلانیت است؛ چون قانون عقلانی شدن زندگی انسانی است: «آنچه اهمیت دارد این است که حکومت از یک مرجع قانونی تشکیل شود.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۱۲۸). از این سخن رهبر شهید این‌گونه استنباط می‌شود که ایشان فقه را در حل مشکلات جامعه کافی نمی‌دانسته و عقل بشری و قوانین عرفی را در جامعه‌سازی و تمدن‌سازی لازم می‌دانسته است. در دیدگاه ایشان هیچ نقاری میان اسلامیت و عقلانیت وجود ندارد.

د. اتکا بر آرای مردم: با توجه به مطالبی که در بخش نخست بیان شد، در اندیشهٔ رهبر شهید، در حکومت اسلامی آرای مردم نادیده گرفته نمی‌شود و مردم هم در انتخاب زعیمان سیاسی و هم در نظارت بر آن نقش اساسی دارند: «رنج مشکل دیگر که همهٔ مردم افغانستان در آن شریک بودند، باید همهٔ ملت‌های کشور در حکومت اسلامی آینده برطبق نفوس‌شان سهیم باشند، در غیر این صورت، حکومت آینده حکومت اسلامی نخواهد بود و در افغانستان نمی‌تواند حکومت کند.» (غفاری، ۱۳۹۶: ۱۳۱).

باتوجه به آنچه بیان شد، حکومت اسلامی از نظر استاد شهید، یک حکومت جمهوری و دموکراتیک است که در آن قدرت از مردم است و اسلامیت به معنای اجرای دستورات اسلام در جامعه است؛ آن هم به تعبیر رایج در احوال شخصیه؛ اما فضای عمومی با قانون و عقلانیت اداره می‌شود. در الگوی حکومت اسلامی مورد نظر رهبر شهید، مردم صاحب قدرت و حکومت است؛ اما حکومت با توجه به شرایط عینی جامعه نباید مغایر آموزه‌های صریح اسلام عمل کند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مکانیزم‌های اعتماد عمومی به دولت از نگاه شهید مزاری

محمد یحیی وقار

درآمد

اعتماد عمومی یک مفهوم نسبتاً مهم و کاربردی در حوزهٔ سیاست و مدیریت دولتی است که نشان می‌دهد تا چه اندازه میان مردم و دولت پیوند برقرار است و بیانگر تحقق میزان سطح انتظارات طرفین از همدیگر می‌باشد. به بیان دیگر اعتماد عمومی ریشه و اساس یک نوع نظم اجتماعی متعامل بین دولت و شهروندان است که الزامات اجتماع و سیاست ایجاب می‌کند بین هردو طرف وجود داشته باشد؛ زیرا بنا به گواهی تاریخ، عدم اعتماد عمومی به دولت و سازمان‌های دولتی منجر به اضمحلال نظام‌های سیاسی شده است. بر همین اساس، بسیاری از صاحب‌نظران حوزهٔ سیاسی و مدیریت دولتی بین مقبولیت و مشروعیت نظام‌های سیاسی یک نوع تلازم و همبستگی دیده‌اند که به هر اندازه اعتماد عمومی افزایش یابد، مشروعیت و مقبولیت یک نظام سیاسی و دولت نیز افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، افزایش مشروعیت و مقبولیت نیز می‌تواند بهبود پاسخگویی حکومت و دولت را در پی داشته باشد و در نتیجه باعث ارتقای اعتماد عمومی شود. از طرف دیگر، اعتماد عمومی با پشتیبانی آحاد جامعه از پالیسی‌های حکومت، حل مسائل کلان در سطح یک کشور را تسهیل می‌کند؛ زیرا اعتماد عمومی به عنوان یک عامل غیررسمی در پذیرش قوانین، پرداخت مالیات، رعایت رویه‌های رسمی و پشتیبانی مردم از حکومت است که به صورت پنهان و در ضمن الزامات رسمی ایفای نقش می‌کند. صاحب‌نظران سیاسی و مدیریت دولتی علاوه بر مزایای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اعتماد عمومی، بر منافع اقتصادی آن نیز اشاره و تصریح کرده‌اند که اعتماد عمومی یکی از ابزارها و شاخص‌های پیش‌بینی پیشرفت اقتصادی کشورها است.

حال باتوجه به این‌که اعتماد عمومی یکی از بحث‌های مهم و اساسی در علوم اجتماعی و به‌ویژه در حوزهٔ سیاست و مدیریت دولتی بوده و است و از طرف دیگر باتوجه به این‌که شهید مزاری

بنیاد اندیشه

به عنوان یک رهبر و کنشگر سیاسی در موضوعات مختلف، نگاه‌های عمیق و خاص خویش را داشته است و در زمانه‌ای که می‌زیست، نسبت خویش را با بسیاری از مسائل و قضایای مهم روشن ساخته است، ایجاب می‌کند تا نگاه و طرح‌های شهید وحدت‌ملی، استاد عبدالعلی مزاری در مورد راهکارها و عوامل گسترش اعتماد عمومی به دولت، بررسی و تحلیل شود. شهید مزاری اگرچه به صورت مستقیم از واژهٔ اعتماد عمومی و در قالب یک ساختار نظام‌مند و رایج در این زمینه سخن نگفته است؛ اما مجموعهٔ سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ایشان در مورد مشارکت، انتخابات، عدالت، حقوق اقوام و اقشار به‌گونه‌ای است که بیشترین ارتباط را با مفهوم اعتماد عمومی دارد و در واقع طرح‌ها و نگاه‌های ایشان را نسبت به این موضوع بازتاب می‌دهد. به همین جهت فارغ از هرگونه مباحث مقدماتی دیگر، چند عامل و راهکار مهم که موجب اعتماد عمومی به دولت می‌شود، از نگاه ایشان بررسی می‌گردد.

عوامل مرتبط با اعتماد عمومی

۱. پاسخگویی دولت و اعتماد عمومی

پاسخگویی همه‌جانبهٔ دولت به مردم و جامعه از مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی خوب است که به هر میزان افزایش یابد موجب افزایش اعتماد عمومی نسبت به دولت می‌شود؛ زیرا پاسخگویی حکومت نقش تعیین‌کننده بر ارتقای عملکرد دولت و بهبود خدمات دولتی دارد و در نتیجه موجب افزایش رضایت و اعتماد عمومی به دولت می‌شود. از میان عوامل متعددی که زمینهٔ پاسخگویی حکومت‌ها را فراهم می‌کند، می‌توان به نقش تعیین‌کنندهٔ انتخابات و نظام انتخاباتی اشاره کرد؛ زیرا فقط در نظام‌های مردم‌سالار و مبتنی بر دموکراسی و متکی به آرای عمومی است که حکومت‌ها و احزاب سیاسی مدعی کسب قدرت، همواره به مردم و آرای‌شان احساس نیاز کرده و خودشان را در برابر مردم پاسخگو می‌دانند.

شهید مزاری در عصر و زمانه‌ای که بسیاری از احزاب و جریان‌های سیاسی توجه لازم به انتخابات نداشتند و معمولاً حکومت براساس شورای حل و عقد و یا تصمیم شورای رهبران جهادی تشکیل و تمدید می‌شد و به مردم و انتخابات وقعی نهاده نمی‌شد، بر انتخابات به عنوان اصلی‌ترین راه‌حل قضیهٔ افغانستان و تشکیل حکومت تأکید می‌کرد. از دیدگاه شهید مزاری هیچ‌گاه در افغانستان نظام عادلانه‌ای خالی از تبعیض و ظلم وجود نداشته و پایه‌های تبعیض و بی‌عدالتی در نظام‌های گذشتهٔ کشور گذاشته شده و موجب بی‌اعتمادی مردم به دولت و حکومت شده است. به همین خاطر ایشان در آن مقطعی از تاریخ، بر حق رأی مردم و انتخابات عمومی تأکید و اعلام داشت که دیگر دوران نظام‌های استبدادی و تشکیل حکومت مبتنی بر نظر عده‌ای از رهبران احزاب و قومی گذشته است و معتقد بود بعد از چهارده سال جهاد و مقاومت، زمان آن فرا رسیده است تا همهٔ اقشار و مردم افغانستان، نظام دلخواه‌شان را به وجود آورند و بدین ترتیب مشروعیت حکومت تأمین شده و حکومت پاسخگو به وجود آید تا در نتیجه موجب اعتماد عمومی به دولت شود.

۲. مشارکت عمومی و اعتماد عمومی

منظور از مشارکت عمومی، میزان آگاهی و تمایل مردم برای دخالت و اثرگذاری بر خط‌مشی‌های عمومی، ادارهٔ عامه و تعیین سرنوشت خود و کشور به‌صورت جمعی است. مشارکت عمومی و اعتماد عمومی دو مفهوم مرتبط با همدیگرند که وجود هرکدام می‌تواند تأثیر مثبت و مستقیم بر دیگری داشته باشد. در جامعه‌ای که مشارکت عمومی بالا است و مردم تمایل به تأثیرگذاری بر پالیسی‌های عامه، ادارهٔ عامه و تعیین سرنوشت خود و کشور به صورت جمعی داشته باشند، بیانگر افزایش اعتماد عمومی به دولت است و همچنین بالعکس وجود اعتماد عمومی به دولت، افزایش مشارکت عمومی را به دنبال داشته و خواهد داشت.

شهید مزاری با تأکید بر اصل برادری میان مردم افغانستان، از دشمنی ملیت‌ها به فاجعه تعبیر می‌کرد و افغانستان را خانهٔ مشترکی می‌دانست که همهٔ مردم افغانستان در آن حق و حقوق مساوی داشته باشند. شهید مزاری با اشاره به تشکیل حکومت انتقالی توسط مجاهدین در راولپندی پاکستان که بخش عظیمی از مردم افغانستان در آن نادیده گرفته شده بود، علت ناکامی آن را فقدان مشارکت عمومی می‌دانست؛ زیرا در آن دوره، بخش عظیمی از مردم افغانستان و بسیاری از نیروهای مقیم داخل افغانستان نادیده گرفته شده بود. حکومت‌های

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

تشکیل شده در تبعید، به همین خاطر هیچ‌گاه نتوانست از پشتیبانی ملت افغانستان برخوردار شود؛ بلکه برعکس به خاطر فقدان مشارکت عمومی و اعتماد عمومی با شکست مواجه شد. از نگاه شهید مزاری مشکل عدم مشارکت به همان اندازه که بستگی به تصمیم حکومت‌ها و دولت‌ها دارد، به عزم افراد یک جامعه نیز بستگی دارد. ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش که در مورد فاجعهٔ افشار ایراد کرده است با اشاره به آیهٔ « إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » بعد از واکاوی علت ظلم‌ها و ستم‌های تاریخی و نادیده‌گرفتن‌ها در حکومت‌های استبدادی گذشته، به اصل بیداری و مشارکت عمومی یک جامعه در سرنوشت جمعی اشاره می‌کند که چگونه بیداری و مشارکت عمومی می‌تواند باعث تغییرات در وضع جامعه و یک ملت گردد. شهید مزاری در پایان سخنرانی که دربارهٔ فاجعه افشار ایراد کرده است، برضرورت حضور مردم و مشارکت عمومی در تغییر سرنوشت‌شان به‌عنوان تنها راه‌حل اساسی مسئله افغانستان یاد کرده است.

ضرورت مشارکت عمومی و حضور در صحنه – که مورد تأکید شهید مزاری برای تغییر سرنوشت و ایجاد اعتماد عمومی بین ملت و حکومت بود – نسخهٔ حیات بخشی است که امروز نیز می‌تواند مرهم دردهای مردم و حل قضیهٔ افغانستان باشد. مثلاً در عصر کنونی نیز باتوجه به اقدامات و فعالیت‌هایی که در راستای صلح صورت می‌گیرد، لازم بود مردم افغانستان بیش از هر زمان دیگر در دو انتخابات اخیر پارلمانی و ریاست جمهوری شرکت می‌کردند تا مخالفان نظام سیاسی و هم جامعهٔ جهانی، عزم مردم افغانستان را برای تغییر سرنوشت‌شان مشاهده می‌کردند. در این صورت، قطعاً در اعلام مواضع دشمنان نظام سیاسی افغانستان و تعامل جامعهٔ جهانی با آنان تأثیرگذار بود؛ اما افسوس که مشکلات امنیتی و فقدان اعتماد عمومی به دولت، موجب کاهش مشارکت عمومی در تغییر سرنوشت جمعی گردید و مردم با حضور اندک خویش بر پای صندوق‌های رأی، دشمنان را امیدوار و برخی از کشورها را برای تعامل با دشمنان جمهوریت تشجیع کردند. برهمین اساس، ایدهٔ شهید مزاری در مورد حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان و ضرورت مشارکت عمومی برای اثرگذاری در پالیسی‌های حکومت تا هنوز الهام بخش بوده و از راهکارهای اساسی برای ایجاد و افزایش اعتماد عمومی محسوب می‌شود. البته در این میان، به‌رغم همهٔ سنگ‌اندازی‌ها و موانع در مسیر انتخابات، حتی همین مشارکت حداقلی و برگزاری انتخابات، یک موفقیت بزرگ برای جمهوریت و نظام سیاسی و مردم افغانستان بود و می‌باشد.

۳. عملکرد دولت‌ها و اعتماد عمومی

عملکرد دولت معمولاً طیفی وسیعی از حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، خدماتی، مدیریتی، صحی، اقتصادی، امنیتی، قضایی، نظامی، فرهنگی و امثال آن را شامل می‌شود و هرکدام می‌تواند برمیزان اعتماد عمومی به دولت تأثیر خاص و عینی داشته باشد؛ اما در مجموع عملکرد در حوزه‌های فوق مانند اجزای سیستم برهمدیگر تأثیرگذار است. بنابراین، اگر حکومت و دولتی می‌خواهد اعتماد مردم و جامعه را جلب کند، لازم است با نگاه سیستمی به حوزه‌های مختلف حکومت‌داری توجه داشته باشد؛ زیرا نگرش تک‌بعدی به حکومت‌داری نمی‌تواند اعتماد عمومی را به صورت کامل جلب کند. در تفکر سیستمی به همان اندازه که نگاه به درون سیستم ضروری به نظر می‌رسد، لازم است به متغیرهای بیرون از سیستم نیز توجه شود. با آن‌که اولویت شهروندان نسبت به خدمات عمومی متفاوت است و این تفاوت برمیزان اعتماد آنان نیز تأثیرگذار است؛ اما ایجاب می‌کند دولت در سطح کلان و حکومت در سطح کوچک‌تر عملکرد خود را در موارد مختلف اولویت‌بندی کرده و بهبود بخشد.

اهمیت عملکرد دولت در مورد شفافیت، مبارزه با فساد، استخدام مبتنی بر شایستگی، توسعهٔ متوازن، آزادی بیان، حقوق زنان، حقوق بشرو... بیش از هر مورد دیگر مورد قضاوت وجدان جمعی اجتماع قرار می‌گیرد و می‌تواند موجبات افزایش و یا کاهش اعتماد عمومی به دولت را فراهم کند؛ زیرا موارد مذکور هرکدام می‌تواند از شرایط لازم اعتماد عمومی به دولت باشد. مثلاً میزان شفافیت، مبارزه با فساد، استخدام مبتنی برشایستگی و امثال آن‌چه به‌صورت واقعی و چه حالت ادراک شده آن می‌تواند برمیزان اعتماد عمومی به دولت تأثیرگذار باشد.

صحبت‌ها و سخنرانی‌های شهید مزاری مملو از مفاهیم ارزشی مانند حقوق ملیت‌ها و اقوام، حقوق بشر، حقوق زنان،

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

پرهیز از قوم‌گرایی، آزادی بیان، و امثال آن است که خواهان رعایت آن موارد از سوی حکومت و دولت آیندهٔ افغانستان بود. به‌عنوان نمونه در مورد حقوق زنان با اشاره به این نکته که بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران جهادی حتی یک‌بار به حق تعیین سرنوشت زنان اعتراف نکرده‌اند، بر رعایت آن توسط طرح حزب وحدت اشاره کرده و بر تأمین حقوق همهٔ اقشار و از جمله زنان تأکید می‌کرد. همچنین ایشان در سخنرانی ۱۳۷۲/۷/۵ در کابل، در مورد رعایت حقوق بشر، این نکته را به صراحت اعلام کرد که اگر کسانی بیایند در مورد حقوق بشر- که یک سلسله ضوابط ارزشی و علمی پذیرفته شدهٔ بین‌المللی است - با این استدلال که این چیزها در زمان پیامبر اسلام نبوده و مخالفت کنند، درست نیست؛ زیرا اسلام یک مکتب پویا است و اگر با احکام صریح و نص اسلام مخالف نباشد، اسلام ظرفیت لازم برای پذیرش ایده‌های جدید را دارد. بدین ترتیب از نگاه شهید مزاری عملکرد حکومت آیندهٔ افغانستان در صورتی می‌تواند موجب اعتماد عمومی شود که کارنامه و عملکرد دولت در زمینهٔ حقوق بشر و حقوق زنان، حقوق اقوام، آزادی بیان و امثال آن مثبت باشد.

در اندیشهٔ شهید مزاری عملکرد انحصارگرایانهٔ دولت و حکومت به شدت نکوهش شده است. شهید مزاری در سخنرانی مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۳ در مسجد محمدیهٔ کابل، ضمن تأکید بر وحدت‌ملی و برادری ملیت‌ها، عملکرد انحصارگرایانهٔ حکومت دورهٔ استاد ربانی را سرزنش کرده و از انحصار سفارت‌خانه‌های افغانستان در اختیار یک قوم - به عنوان نمونه‌ای از انتخاب و انتصاب کارگزاران حکومتی - به عنوان مانع دولت‌سازی و ملت‌سازی یاد کرده است. شهید مزاری در همان سخنرانی، که از حذف قومی و انحصارگرایی سخن گفته است، تصریح کرده است که حق خواستن به معنای دشمنی با جمعیت یا حزب اسلامی و یا پشتون و یا تاجیک نمی‌باشد؛ زیرا به گفته خودش تنها برای مردم هزاره حق نمی‌خواست و هدف از سرزنش برخوردهای انحصارگرایانه حکومت آن دوره، تشکیل یک حکومت با قاعده‌های وسیع و همراه با اعتماد عمومی به دولت و برای دولت‌سازی بود.

خلاصهٔ کلام این‌که نگاه شهید مزاری در مورد عملکرد دولت که چگونه می‌تواند بر افزایش اعتماد عمومی به آن تأثیرگذار باشد، یک بحث تاریخی نیست؛ بلکه ضرورت و نیاز امروز ما نیز است؛ زیرا در شرایط امروزی نیز اگر بناست مسیر صلح درست پیموده شود و حکومت برخاسته از آن با قاعده‌های وسیع و استوار تشکیل شود و یا این‌که حکومت و دولت افغانستان بخواهد عملکرد اقتصادی و سیاسی و قضایی و... مثبت داشته باشد، نمی‌تواند فارغ از جلب اعتماد عمومی باشد و آن‌هم در صورتی امکان‌پذیر است که در عرصه‌های شفافیت، مبارزه با فساد، استخدام مبتنی بر شایستگی، توسعهٔ متوازن، آزادی بیان، حقوق زنان، حقوق‌بشر و... امثال آن کارکرد مثبت داشته باشد تا بدین ترتیب موجب اعتماد عمومی گردد.

۴. عدالت و اعتماد عمومی

عدالت مقولهٔ شناخته‌شده در ادبیات سیاسی و مدیریت دولتی است که هر یک از ابعاد آن؛ مانند عدالت توزیعی، عدالت تعاملی، عدالت اطلاعاتی و عدالت احساسی با اعتماد عمومی دولت، رابطهٔ معناداری دارد. در حقیقت همه متغیرهای دخیل در اعتماد عمومی به عدالت برمی‌گردد. مردم فقط به حکومتی اعتماد می‌کنند و آن را وکیل‌شان برای اعمال حاکمیت می‌پندارند که واقعاً عدالت را در عرصه‌های مختلف رعایت کند و یا تصور اجرای عدالت توسط دولت از نظر مردم بالا باشد. عدالت تا آن اندازه از اهمیت اساسی برخوردار است که به گفتهٔ امام علی علیه‌السلام «مُلک با کفر باقی خواهد ماند؛ اما با ظلم هرگز»؛ زیرا فاصلهٔ حکومت با ظلم و دوری از عدالت باعث سلب اعتماد عمومی و زمینه‌ساز سقوط آن می‌شود. یکی از عوامل پایداری و گسترش حکومت خلفای راشدین در صدر اسلام، رعایت عدالت و برخورد یکسان آنان با جامعه و افراد بوده است. در حکومتی که مردم متوجه تفاوت ظاهری خلیفه از سایرین نمی‌گردید و خلیفهٔ مسلمین از ظلم بر یک زن یهودی ناراحت می‌شد و می‌گفت اگر مسلمانی از این جهت غصه کند و بمیرد، نباید ملامت شود، قطعاً خیلی بیشتر از هر عاملی، باعث انگیزش مردم و موجب اعتماد آنان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

به حکومت می‌گردید. در دنیای امروز نیز یکی از عوامل اساسی اعتماد عمومی به حکومت‌های مترقی، اطمینان مردم نسبت به عدالت قضایی، اداری، اقتصادی و... دولت و حکومت بوده و می‌باشد.

مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری در طول چند سال مقاومت ایشان در کابل نشان می‌دهد که محور اقدامات و گفتمان سیاسی ایشان «عدالت‌اجتماعی» بود. اگر شهید مزاری در سخنرانی‌های خویش تبعیض نژادی را نفی می‌کرد، انحصارگرایی را نکوهش می‌کرد، رسمیت مذهب جعفری را خواستار بود، بر تعدیل واحدهای اداری تأکید می‌کرد، طرح سیستم انتخابات با رأی قابل انتقال را پیشنهاد می‌کرد، خواستار تأمین حقوق زنان بود، همه و همه به خاطر این بود که می‌خواست عدالت با همهٔ ابعاد آن در کشور تحقق یابد تا در نتیجه حکومت افغانستان با برخورداری از سرمایهٔ اعتماد عمومی موجبات رشد و ترقی کشور و وحدت‌ملی را فراهم سازد.

جمع‌بندی

۱. باتوجه به اهمیت اعتماد عمومی به دولت – که موجب پیوند ملت و دولت گردیده و از اضمحلال دولت و کشور جلوگیری و مسیر دولت‌سازی را هموار می‌کند – در این یادداشت، بخشی از سخنان و گفتار شهید وحدت‌ملی، استاد مزاری (به عنوان یک رهبر و کنشگر سیاسی تأثیرگذار در تاریخ افغانستان) در مورد برخی از متغیرهای مرتبط با ایجاد اعتماد عمومی به دولت بررسی شد.

۲. در این بررسی‌ها آشکار شد که به رغم عدم استفاده شهید مزاری از اصطلاح «اعتماد عمومی»، با استفاده از مباحث مطرح شده در سخنرانی‌های‌شان، چندین راهکار اساسی برای ایجاد اعتماد عمومی به دولت استنباط می‌شود که عبارتند از:

- پاسخگویی دولت در اثر پذیرش اصل انتخابات عمومی بر پایهٔ دموکراسی؛
- افزایش مشارکت عمومی در مورد سرنوشت جمعی در سایهٔ آزادی و احترام به نظر مردم؛
- ارتقای عملکرد دولت در حوزه‌های سیاسی، خدماتی، مدیریتی، صحی، اقتصادی، امنیتی، قضایی و... با تأکید بر شایسته‌سالاری، حقوق زنان، حقوق بشر و توسعهٔ متوازن و امثال آن؛
- تأمین عدالت با همه ابعاد آن در سایهٔ نفی تبعیض نژادی و انحصارگرایی، تعدیل واحدهای اداری، پذیرش سیستم انتخابات عادلانه، مبارزه با فساد و اصل شفافیت.

۳. مکانیزم‌های مورد اشاره در سخنان شهید وحدت‌ملی، استاد مزاری برای ایجاد و افزایش اعتماد عمومی به دولت، صرفاً یک بحث تاریخی نیست؛ بلکه ضرورت امروز و فردای کشور برای دولت و ملت‌سازی نیز می‌باشد. بدون شک دولت‌سازی بدون توجه به اصل پاسخگویی، افزایش مشارکت عمومی و بهبود عملکرد اقتصادی، صحی و... و از همه مهم‌تر بدون توجه به عدالت اجتماعی میسر نیست. همچنین صلحی در افغانستان پایدار خواهد بود که بتواند موجب افزایش اعتماد عمومی به دولت شود و رابطهٔ دولت و ملت را بهبود بخشد. با قاطعیت می‌توان گفت اگر متغیرهای مذکور برای اعتماد عمومی در مکانیزم صلح نادیده گرفته شود، زمینهٔ اعتماد عمومی به دولت برآمده از صلح، فراهم نخواهد شد؛ زیرا با نفی انتخابات و نفی مشارکت عمومی در سرنوشت جمعی و نادیده گرفتن عدالت‌اجتماعی، چرخهٔ باطل حرکت بر مدار استبداد، تکرار شده، حقوق افراد و اقشار مختلف نقض گردیده و هیچ‌گاه اعتماد عمومی به دولت فراهم نخواهد شد. بنابراین، برای دولت‌سازی و برای تحکیم پایه‌های صلح در کشور لازم است به متغیرها و عوامل مورد اشاره از نگاهٔ شهید مزاری در این مقاله، توجه شود تا موجبات اعتماد عمومی به دولت بیش‌ازپیش فراهم و مسیر دولت‌سازی تسهیل و هموار گردد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

منابع

۱. احیای هویت: مجموعه سخنرانی‌های شهید وحدت‌ملی، استاد عبدالعلی مزاری.

نقش مردم در دولت مدرن ملی

از دیدگاه شهید مزاری

محمدسالم حسنی

مقدمه

«مردم»، محوری‌ترین کلیدواژه در گفتمان عدالت‌خواهی شهید وحدت‌ملی استاد مزاری است. در دیدگاه رهبر شهید، مشارکت مردم در قدرت از سویی احقاق حقوق انسانی آنان است و از دیگر سو، موجب ثبات قدرت است. اگر مردم و جریان‌های سیاسی را به انسجام و تشکیل حزب واحد مقتدر دعوت می‌کرد، هدف غایی‌اش فراهم‌سازی ابزار مؤثر مشارکت مردم در تعیین سرنوشت و سهم عادلانهٔ آنان در قدرت بود. رهبر شهید، رسیدن به دولت مدرن را بدون نقش دادن و سهیم ساختن مردم در مراحل مختلف شکل‌گیری دولت و اعمال قدرت، ناممکن می‌دانست. او سیاست‌ورزی در قرن بیست را با معیارهای قرون هفده و هژده نادرست و غیرعملی می‌خواند و سیاست‌مداران را به رعایت حقوق اساسی شهروندان با معیارهای نوین بین‌المللی دعوت می‌کرد.

رهبر شهید با اشاره به رویهٔ ناعادلانهٔ تقسیم‌بندی‌های اداری در گذشته می‌گوید: «این معیار از نگاه عدالت اجتماعی و در عرف سیاسی حتی در قرن هژدهم مورد قبول کسی واقع نمی‌شد؛ چه رسد به امروز که قرن بیست است». (احیای هویت، ۱۳۹۷: ۱۲۵) او بر استفاده از نوآوری اداری و حقوقی بشر تأکید می‌کرد و رد آن‌ها را انحطاط می‌دانست. در همین راستا از حقوق زنان دفاع می‌کرد و آزادی بیانِ روشنفکران و دگراندیشان را لازمهٔ زندگی در عصر جدید برمی‌شمرد. (همان، ۱۳۰)

در این نوشته، ابتدا نکاتی را در مورد نحوهٔ سلوک رهبر شهید با مردم یادآور می‌شوم و در بخش دوم به راهکارهای شهید برای مشارکت مردم در شکل‌گیری دولت مدرن ملی خواهم پرداخت.

الف. سلوک رهبر شهید با مردم

شهید مزاری، برخلاف دیگر سیاست‌مداران و مدعیان رهبری، از مردم برای منافع فردی و شخصی خود سپر نمی‌ساخت؛ بلکه تمام هستی خود را در راه احقاق حقوق مردم و انسانی‌سازی سیاست و قدرت، قربانی کرد. رفتار رهبر شهید با مردم به گونه‌ای بود که رابطهٔ او و مردم را هر روز بیش از پیش تقویت می‌کرد و بر پایداری نهضت عدالت‌خواهی او می‌افزود. برخورد رهبر شهید به مردم را در چند نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱. تقدیر از نقش‌آفرینی مردم

شهید مزاری، از دردهای تاریخی مردم افغانستان به خوبی آگاه بود و نقش آنان را در مبارزات آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه به شایستگی قدر می‌نهاد. هرچند تقدیر لفظی از مردم، مختص رهبر شهید نیست؛ اما آن‌چه تقدیر او از مردم را از دیگران تمایز

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

می‌دهد، زبان بی‌تکلف و روحیهٔ صادقانهٔ او است. شهید مزاری با لحن صمیمی و دلنشین، خطاب به مردم می‌گوید: «مبارزات مردم با شهامت افغانستان، نه تنها باعث آزادی افغانستان گردید؛ بلکه نصف جهان را از لوث وجود آن‌ها {شوروی‌ها} پاک کرد. اگر دیوار بین آلمان شرق و غرب فرو ریخت در اثر مبارزات مردم افغانستان بود». (همان، ۴۴) او به مردم غیور کابل که تنها پشتوانهٔ نهضت حق‌طلبانهٔ او بودند، بارها گفته بود: «... یکی فداکاری شما مردم که من معتقدم در تاریخ هیچ ملت سابقه ندارد... خون شما مردم دادید، نان شما مردم دادید و شهید شما دفن کردید... من کوچک‌تر از آن هستم که برای احسان شما و فداکاری شما از شما تشکر کنم». (همان، ۱۱۶)

۲. مشوره با مردم

شهید مزاری به شیوه‌های گوناگون نظرات و دیدگاه‌های مردم را دریافت می‌کرد. در دوران جهاد و مبارزه علیه اشغال ارتش سرخ، مسیرهای طولانی را همراه با مجاهدین پیاده طی می‌کرد. از آن‌جایی که پوشش بی‌نهایت ساده و عاری از تجمل داشت و عمداً خود را به دیگران معرفی نمی‌کرد، به راحتی پای حرف‌های مردم می‌نشست و دردها و رنج‌های آنان را با تمام وجود حس می‌کرد.

در دوران مقاومت غرب کابل، رهبر شهید، بیشترین مشوره را با مردم داشت. رهبر شهید در دیدارهای فردی و گروهی مردم، از آنان نظر می‌خواست و به نظرات و دیدگاه‌های آنان به دقت گوش فرا می‌داد. به روایت یاران و همراهان رهبر شهید، یکی از خصوصیات او این بود که وقتی مشکلی از سوی جمع یا فردی مطرح می‌شد، نظر خود آنان را در مورد راه حل می‌پرسید. اگر راه حل ارائه شده معقول و عملی بود، به سادگی می‌پذیرفت و دستور می‌داد انجام شود.

۳. طرح جزئیات مبارزه با مردم

شهید مزاری که خود را مدافع منافع مردم و مبارز راه احقاق حقوق آنان می‌دانست، دانستن جزئیات رویدادها را یکی از حقوق اساسی مردم می‌شمرد. استاد مزاری در سخنرانی‌های عمومی و دیدارهایش با افراد متعدد، به دو منظور جزئیات را در میان می‌گذاشت: یکی ثبت حوادث در تاریخ، تا آیندگان و نسل‌های بعدی بدانند مبارزات او و مردمش در چه شرایطی قرار داشته است و دیگری، آگاهاندن مردم. شهید مزاری معلومات بیشتر رویدادها را با صداقت و جزئیات برای مردم شرح می‌داد. هیچ‌گاه نخواست برای مردم روایت دروغین بسازد و از روایت‌سازی موج خلق کند و خود سوار بر آن موج به سوی ساحل منافع فردی پیش رود.

شرح جزئیات تحولات با مردم، یک شیوهٔ استراتژیک و از مختصات سیرهٔ سیاسی رهبر شهید بود که میان او و مردمش پلی محکم و استوار از اعتماد به وجود آورده بود. مردم در لحظه لحظهٔ حوادث خود را شریک می‌دانستند و در مقابل صداقت رهبرشان، با تمام وجود در مبارزات عدالت‌خواهانه او مشارکت می‌کردند.

۴. استفاده از توان‌مندی مردم

استاد شهید برای این‌که زمینهٔ مشارکت واقعی مردم را در امر مبارزه فراهم کند، بدون هیچ قید و محدودیتی از توان‌مندی تشکل‌ها و افراد استفاده می‌کرد. این شیوهٔ عمل، دو جنبه داشت: یکی شایسته‌سالاری در سیرهٔ مدیریتی رهبر شهید و دیگری سهیم ساختن حد اکثر نیروها در مبارزه. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، در حلقهٔ خاصی محصورند که همهٔ کارها به آن‌ها و افراد مورد نظر آنان واگذار می‌شود؛ اما بسیاری از افراد توانمند و دارای انگیزه، از حیطهٔ توجه خارج می‌مانند. در نتیجه یا به گونهٔ غیر مؤثر در بخش‌های نامربوط به کار گرفته می‌شوند یا دلسرد شده و به گوشهٔ عزلت پناه می‌برند. شیوهٔ مدیریتی شهید مزاری به گونه‌ای بود که در انجام امور، به متخصصان مردم خود اعتماد می‌کرد و از هر فرد، متناسب با توانمندی او در راستای مبارزهٔ عدالت‌خواهانه بهرهٔ لازم می‌گرفت.

محسن نجاشی، یکی از مبارزین دورهٔ مقاومت غرب کابل در خاطرات خود از شهید مزاری می‌گوید: «پیش استاد{مزاری} رفتم و گفتم: استاد لوی ۷۲ تشکیل شده است؛ موقف من در این‌جا چیست؟ استاد بسیار واضح و پوست‌کنده گفت: تو در این‌جا جای نداری. گفتم: لوایی که تشکیل شده همه نیروهایش از من است. چطور در این‌جا نقشی ندارم و گفتم من خیانت کردم، کدام ضعف دارم و یا به من اعتماد ندارید؟

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

استاد گفت: آن‌طور نیست. تو نظامی و کادر نیستی، ما کسانی را در این‌جا جذب می‌کنیم که کادر و تحصیل کرده نظامی باشد. تو در این‌جا مناسب نیستی و تو را در هرجای دیگر که خودت بگویی جذب می‌کنیم». (عدالت و امید، ۱۳۹۷، ۱۸۳)

رهبر شهید، دیدگاه وسیع داشت و حضور افراد توان‌مند را هرگز برای خود خطر احساس نمی‌کرد. او توانست با به کارگیری نخبگان و جوانان توان‌مند، یکی از به یادماندنی‌ترین مقاومت‌ها در تاریخ تحولات کشور را رقم بزند.

۵. توان‌مند سازی مردم

نگاه شهید مزاری به مبارزه، بلند مدت بود. وی با تمام مشکلاتی که او و نهضت عدالت‌خواهی‌اش را احاطه کرده بود، هرگز اسیر روزمرگی نشد. مشکلات ناشی از جنگ‌های سیاسی، او را از اندیشیدن به فردا و دورنمای مبارزات عدالت‌خواهی باز نداشت. در بحبوبهٔ جنگ‌ها که هر سنگر به افراد بیشتر نیاز داشت، رهبر شهید تلاش می‌کرد جوانانی را از میان مردم شناسایی و برای تحصیلات به خارج از کشور بفرستد. محور دیگر توانمندسازی مردم توسط رهبر شهید، فراهم‌سازی زمینهٔ تحصیل و کسب تخصص‌های لازم برای مهاجرین افغانستانی در خارج از کشور از جمله ایران بود. بیشترین کدرهای ارزش‌گرا و توان‌مند امروز ما حاصل این رویکرد شهید مزاری است. این امر، نشانگر دلسوزی و آینده‌نگری او نسبت به مردم و کشور است. استاد شهید، تنها به مشارکت مردم در زمان خود نمی‌اندیشید؛ بلکه او می‌خواست در فردای پیروزی، کدرهای توان‌مند در میان مردم باشند تا هم مشارکت معنادار مردم در قدرت را ممکن سازند و هم برای بازسازی افغانستان پساجنگ، مؤثر واقع شوند.

باتوجه به شرایط موجود در دههٔ هفتاد، شهید مزاری، نظام فدرالی را بهترین راه حل برای تشکیل دولت ملی می‌دانست. از دیدگاه رهبرشهید، نظام فدرالی بهترین سیستمی بود که می‌توانست زمینهٔ مشارکت عادلانهٔ مردم را در قدرت سیاسی و هم‌چنین رسیدن به انکشاف متوازن را فراهم سازد.

۶. هشدار به مردم

استاد شهید، به معنای واقعی کلمه یک رهبر بود. او به خوبی می‌دانست در کجا مردم را تشویق و از فداکاری‌های شان تقدیر کند و در چه موقع نسبت به کم‌کاری و بی‌توجهی‌ها هشدار دهد. او با آگاهی از حساس بودن آن مقطع تاریخی، مردم را نسبت به کوتاهی در مبارزه هشدار می‌دهد.

استاد شهید پس از رویداد المناک افشار، دردمندانه از کوتاهی و مسئولیت‌گریزی برخی نظامیان گلایه می‌کند و بر ضرورت مقاومت تأکید می‌کند. «من از دشمن و از فجایع دشمن زیاد رنج نمی‌برم، دشمن دشمن است. از دشمن انتظاری غیر از بدی نیست؛ اما آن رنجی که من امروز می‌برم این است که امروز مردم ما مسلحش بی‌غیرت شده که به ناموسش تجاوز می‌شود؟... من خیلی خوشبخت و راضی بودم که کشته می‌شدم؛ ولی این حرف را نمی‌شنیدم. برای من بسیار ناگوار است». (احیای هویت، ۱۳۹۷: ۷۶)

شهید مزاری بارها از مردم می‌خواست نسبت به سرنوشت‌شان حساس

باشند. او این حقیقت را فریاد زد که: ملتی که نسبت به سرنوشت حساس نباشد، مرده است.

۷. تعهد به منافع مردم

بدون تردید، شهید مزاری از رهبران کم‌نظیر انقلابی است که هیچ امتیاز و امکاناتی برای خود نمی‌خواست. تمام هم و غم او منافع مردم و رهاندن مردم از محرومیت بود. او با صداقت تمام می‌گفت که من هیچ منافعی جز منافع شما مردم ندارم. رهبر شهید این امر را فقط نگفت؛ بلکه عملاً هم به اثبات رساند. او به عنوان یک رهبر، ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین زندگی را داشت و هیچ ثروت شخصی نیندوخت و از خود به میراث نگذاشت؛ اما در عوض، الگوی ماندگاری از ایستادگی بر سر عهد و پیمان با مردم و آرمان‌های عدالت‌خواهانهٔ آنان را ثبت تاریخ کرد.

ب. راهکارهای شهید مزاری برای مشارکت مردم در تشکیل دولت مدرن ملی

هر چند شهید مزاری برخاسته از حوزهٔ علوم دینی بود و انتظار می‌رفت اندیشهٔ سیاسی‌اش، در حکومت دینی که حاکمیت را انحصاراً حق خداوند می‌داند، منجمد باشد؛ اما در واقع او یک جمهوری‌خواه بود و تشکیل دولت مدرن ملی با مشارکت عادلانهٔ مردم، از اهداف محوری او بود. هم‌چنان که حضور مردم مهم‌ترین عنصر و جان‌مایهٔ جمهوریت است، شهید مزاری نیز تمام تمرکز خود را بر احقاق حقوق اساسی مردم گذاشته بود. برای این‌که حضور مردم در تشکیل دولت ملی مؤثر، عادلانه و معنادار باشد، شهید مزاری چند راهکار را در مرکز خواست‌هایش قرار داده بود.

۱. برگزاری انتخابات

باتوجه به محوریت مردم در دولت مدرن، برگزاری انتخابات و مراجعه به آرای مردم مهم‌ترین گام در شکل‌گیری آن است. شهید مزاری با آگاهی از این امر در بحبوحهٔ جنگ به برگزاری انتخابات تأکید داشت. رهبر شهید به انتخابات به عنوان یک شعار نه که به عنوان تنها راه حل گذار از بحران می‌نگریست. از همین رو حزب وحدت اولین طرح انتخاباتی منسجم را در دههٔ هفتاد آماده کرد و برای بررسی در معرض منتقدان و صاحب‌نظران قرار داد.

۲. تعدیل واحدهای ادرای یا تغییر حوزهٔ انتخاباتی

شهید مزاری، روش انتخاب نمایندگان مردم براساس ولایت را غیرعادلانه می‌دانست. برای رعایت عدالت در این زمینه، شهید مزاری دو راهکار بلند مدت و کوتاه مدت پیشنهاد کرد. راهکار دراز مدت، تعدیل واحدهای اداری بود که باید مناطق مرکزی از ولایات و اُلسوالی‌های بیشتر برخوردار باشد تا حوزه‌های انتخاباتی عادلانه تنظیم شود و مضاف بر آن، امکانات براساس واحدهای اداری نیز به صورت متوازن تخصیص یابد. راهکار کوتاه مدت و قبل از تعدیل واحد های اداری، تنظیم سیستم نمایندگی براساس تعداد نفوس بود. شهید مزاری همیشه بر نقش داشتن اقوام در قدرت، براساس تعداد و درصدی نفوس شان تأکید داشت.

این راهکار رهبر شهید، یکی از کلیدی‌ترین راه‌های نقش دادن به مردم در تشکیل دولت مدرن ملی بود که خوشبختانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، به خوبی تسجیل یافته است. هرچند متأسفانه آمار دقیقی از میزان و درصدی نفوس در کشور نداریم؛ اما اصل نمایندگی براساس تعداد نفوس در هر ولایت، نهادینه شده است.

۳. پیشنهاد نظام فدرالی

باتوجه به شرایط موجود در دههٔ هفتاد، شهید مزاری، نظام فدرالی را بهترین راه حل برای تشکیل دولت ملی می‌دانست. از دیدگاه رهبر شهید، نظام فدرالی بهترین سیستمی بود که می‌توانست زمینهٔ مشارکت عادلانهٔ مردم را در قدرت سیاسی و هم‌چنین رسیدن به انکشاف متوازن را فراهم سازد. از نگاه نظریه‌پردازان سیاست و قدرت، نظام فدرالی می‌تواند، با حفظ تمامیت ارضی کشور، آزادی‌ها و خودمختاری‌های متناسب با خورده فرهنگ‌های موجود و روحیات اقوام را مجاز شمارد و راه مشارکت شهروندان را در قدرت سیاسی هموار سازد. رهبر شهید با اشاره به کشورهایی که با نظام فدرالی، از بحران‌های سیاسی-اجتماعی عبور کرده و روند رو به رشد گرفته‌اند، مخالفت‌ها با این نوع نظام را ناموجه می‌دانست. (همان، ۴۹-۵۲)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

۴. حضور ملیت‌ها در روند تدوین قانون فدرالی

یکی از به یادماندنی‌ترین پیام‌های رهبر شهید، تأکید بر حق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت بود. در نگاه شهید مزاری، حضور نمایندگان همهٔ اقوام در گام‌های اولیهٔ قانون‌گذاری، از اهمیت زیاد برخوردار است. رهبر شهید تأکید داشت که هیأت‌ها، کمیسیون‌ها و کمیته‌هایی که برای تنظیم لوایح، مقررات و طرزالعمل‌های نظام فدرالی تشکیل می‌شوند، باید فراگیر باشند. او متوجه خشت اول بود که باید به گونهٔ عادلانه و فراگیر گذاشته شود. رهبر شهید، به خوبی متوجه بود که «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و بر همین اساس تأکید داشت هیأت‌های این چنینی، باید متشکل از نمایندگان همهٔ اقوام ساکن در کشور باشد تا نتیجهٔ برآمده از تصمیمات آن عادلانه و برای همگان قابل پذیرش باشد.

استاد شهید در این رابطه تصریح می‌کرد: «اگر نمایندگان ملیت‌های مختلف، در ساختن قوانین دولت فدرالی سهم نداشته باشند، باز هم آن قانون طوری تدوین خواهد شد که ملیت‌ها از حقوق خود محروم شوند و اگر سهم داشته باشند، قانونی تدوین خواهد شد که حقوق همه را در نظر بگیرند». (همان، ۵۲) استاد شهید، با تأکید بر این امر، در پی آن بود تا مشارکت مردم در تشکیل دولت مدرن ملی، به گونه واقعی و مؤثر نهادینه شود.

۵. میدان دادن به احزاب سیاسی و چهره‌های مستقل

شهید مزاری وجود احزاب سیاسی را در شکل‌گیری دولت ملی مؤثر و مهم می‌دانست. از این‌رو، در انتخابات خواستار سیستمی بود که احزاب سیاسی بتوانند نقش فعال و کاندیداهای متعدد داشته باشند و رای کاندیدهای آنان قابل انتقال باشد. مضاف بر احزاب سیاسی، رهبر شهید می‌خواست، چهره‌های مستقل نیز زمینه و فرصت نامزدی سیاسی و اداری داشته باشند و در کنار کاندیداهای احزاب، به صورت فردی یا گروه‌های ائتلافی، به رقابت انتخاباتی بپردازند. شهید مزاری روی سیستمی در انتخابات تأکید داشت که حتی رای یک نفر هم بی‌تأثیر نباشد. (همان، ۱۲۶-۱۲۷)

این راهکار رهبر شهید، نیز در امر نقش دادن به مردم در تشکیل دولت مدرن ملی، دارای اهمیت به سزا است. در واقع تمام تمرکز او این بود که چگونه می‌توان قدرت را از انحصار چند چهرهٔ خاص خارج و در اختیار مردم قرار دهد.

۶. به رسمیت شناختن تکثر قومی و مذهبی

شناخت شهید مزاری از کشور واقعی و جامع بود. براساس همین شناخت جامع، بر به رسمیت شناختن تکثر و تنوع در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تأکید داشت. «مبنای سیاست حزب وحدت این است که همهٔ مردم و اقوام مختلف افغانستان در جهاد و آزادی کشور سهم داشته‌اند؛ باید در تصمیم‌گیری‌های آینده‌اش هم شریک باشند». (همان، ۱۹۲)

تکثر مذهبی یکی از راهکارهای مورد تأکید رهبر شهید در راستای نقش دادن به مردم در شکل‌گیری نظام سیاسی بود. از آن‌جا که مردم افغانستان به شدت دینی هستند و دین بر تمامی مناسبات اجتماعی آنان حاکم است، به رسمیت شناختن مذاهب اسلامی در قانون اساسی از اهمیت ویژه برخوردار است. از این‌رو، رهبر شهید بر رسمیت یافتن مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب مهم اسلامی تأکید داشت.

سخن آخر

شهید وحدت‌ملی استاد عبدالعلی مزاری، تشکیل دولت مدرن ملی را بدون مشارکت عادلانهٔ مردم و مشارکت عادلانهٔ مردم در قدرت را بدون تشکیل مدرن ملی، ناممکن می‌دانست.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

منابع

۱. احیای هویت، (۱۳۹۷). (مجموعه سخنرانی‌های شهید وحدت‌ملی، استاد عبدالعلی مزاری)، به کوشش امان‌الله فصیحی و حسین حیدربیگی، بنیاد اندیشه، کابل.
۲. عدالت و امید، شمارهٔ سوم حوت ۱۳۹۷، بنیاد اندیشه، کابل.

جست‌وجوی نو در حاشیه‌های نظام

دموکراتیک

با الهام از دیدگاه‌های شهید مزاری

محمد اسحاق عارفی

مقدمه

برداشت و فهم اولیه از حضور و مشارکت هزاره‌ها بعد از شهادت استاد شهید مزاری، در ساختارهای سیاسی جامعهٔ افغانستان، این است که این مردم جایگاه شایسته خود را در موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باز نیافته و به سمت انکشاف و توسعه که استحقاق‌شان بوده است، نرفته‌اند. این فهم را که تا چه حدودی به واقعیت نزدیک است و یا نه، به داوری نگرفته و در این نوشته تلاش می‌شود تا فرصت‌های مغفول که در حاشیهٔ یک نظام دموکراتیک ایجاد شده است و تأثیر فوق‌العاده و شگرف در ارتقای جایگاه سیاسی، اجتماعی و رفاهی هزاره‌ها در ساختار نهادهای جامعه و کشور افغانستان دارد، مورد توجه قرار بگیرد. این نوشته بر بنیاد دیدگاه‌های الهام‌بخش شهید مزاری و به مناسبت تجلیل از سالیاد شهادت آن شهید حق و عدالت، تدوین یافته است.

الف. حاشیه‌های نظام دموکراتیک!

یکی از آرمان‌های بنیادین و استراتژیک شهید مزاری، تأسیس و ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک و مردم‌سالار در افغانستان است. این مطالبه بدون مبالغه به مثابه آرمان بنیادین شهید مزاری مورد توجه و عنایت ایشان در تمامی مراحل مقاومت عدالت‌طلبانهٔ‌شان در غرب کابل بوده است و ایجاد و انجام این امر را به عنوان رویکرد اساسی حزب وحدت اسلامی افغانستان و هزاره‌های کشور می‌دانستند. نظام سیاسی دموکراتیک و مردم‌سالار دارای وجهه‌ها و جلوه‌های مستقیم و تأثیرگذار است که اجرا و عملیاتی سازی ساز وکارهای آن، تحولات جدی و تغییرات اساسی را در محتوا و شیوه‌های سیاست، مدیریت و رهبری جامعه به وجود می‌آورد. حضور و مشارکت در فرایندهای ملی چون انتخابات از جلوه‌های مستقیم نظام دموکراتیک است که حضور و تأثیرگذاری شهروندان را در تعیین مقدرات سیاسی و اجتماعی‌شان تمثیل می‌نماید. مشارکت در انتخاب و گزینش اساسی‌ترین مدیران

بنیاد اندیشه

احترام به کرامت بشری، رعایت آزادی‌ها و احترام به حقوق و امتیازات شهروندی، پذیرفته شدن تکثر و هم‌پذیری‌های اجتماعی، از همه مهم‌تر قانون‌گرایی و قانون‌مداری و رعایت بسیاری از ارزش‌های دموکراتیک و انسانی در نظام‌های مردم‌سالار زمینه‌ای را ایجاد می‌نماید که شهروندان کشور به سمت ارتقای جایگاه خویش شتافته و به دور از مزاحمت‌های نظام سیاسی به ارتقای جایگاه و ظرفیت‌های توانمندانه خویش بپردازند.

سیاسی چون؛ رئیس جمهور، اعضای قوهٔ مقننه، اعضای مجالس شاروالی و شوراهای ولایتی و اُلسوالی و مانند آن، از جلوه‌های شگفت‌انگیز و مستقیم چنین نظام‌هایی است که جایگاه و موقعیت واقعی شهروندان را در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تأمین می‌کند.

در این میان اما؛ جلوه‌های حاشیه‌ای نظام‌های مردم‌سالار، یکی از طلایی‌ترین فرصت‌هایی است که زمینهٔ ارتقای ظرفیت و بازفرآوری موقعیت‌های واقعی شهروندان را به صورت عینی تمهید می‌کند. احترام به کرامت بشری، رعایت آزادی‌ها و احترام به حقوق و امتیازات شهروندی، پذیرفته شدن تکثر و هم‌پذیری‌های اجتماعی، از همه مهم‌تر قانون‌گرایی و قانون‌مداری و رعایت بسیاری از ارزش‌های دموکراتیک و انسانی در نظام‌های مردم‌سالار زمینه‌ای را ایجاد می‌نماید که شهروندان کشور به سمت ارتقای جایگاه خویش شتافته و به دور از مزاحمت‌های نظام سیاسی به ارتقای جایگاه و ظرفیت‌های توانمندانه خویش بپردازند. درحاشیهٔ نظام‌های دموکراتیک، ظرفیت‌های بسیار نهفته‌ای وجود دارد که با تلاش و سعی‌ورزی‌های اشخاص، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی به فعلیت رسیده و جایگاه‌های اقتصادی، رفاهی، علمی و سیاسی اشخاص ارتقا می‌یابد. تجربه حضور همگانی مردم ما در عرصهٔ علم و سواد آموزی، اسکان‌یابی در کلان شهرهای کشور، ایجاد و تأسیس نهادهای علمی و آکادمیک خصوصی و مانند آن از مصادیق فرصت‌های نهفته‌ای است که در حاشیه نظام دموکراتیک و در مدت بسیار کوتاهی به ثمر نشسته است.

بر بنیاد همین تحلیل بوده است که شهید مزاری تأکید استراتژیک بر تأسیس نظام حاکمیتی مردم‌سالار داشته و اصل انتخاباتی بودن نهادهای حکومتی را تنها راه حل شکستن سیستم انحصار می‌داند. شهید مزاری در یکی از مصاحبه‌های‌شان تأکید می‌کند که: «ما تنها راه حل مسئله افغانستان را در انتخابات می‌دانیم... ما معتقدیم که انتخابات باید به‌طورکامل آزاد باشد و همهٔ مردم افغانستان بتواند در آن شرکت کنند، ما سیستم انحصار را به هرشکل و شیوه‌شان رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیهٔ مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و...برای تعیین سرنوشت سیاسی‌شان هستیم». شهید مزاری در همین مصاحبه بر التزامات همه شمول و فراگیر انتخابات تأکید داشته و حضور همهٔ شهروندان کشور را در اعمال حق رأی‌شان مهم می‌داند و در همین راستا، بخش وسیع از جامعه شهروندی کشور را جهت استفاده از حق رأی‌شان نیز ترغیب می‌کند. شهید مزاری با تأکید برحضور زنان در عرصهٔ انتخابات اعلام می‌کند: «این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات داشته باشند؛ ولی زنان از این حق مسلم انسانی- اسلامی‌شان محروم باشند، همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند».

تأکیدات صریح و قاطعانهٔ استاد شهید بر بنیادی بودن تأسیس نظام دموکراتیک و متکی بر انتخابات و حضور قاطعانه و همه شمول شهروندان افغانستان اعم از زن و مرد، حاکی از عمق اشراف و مطالعه شهید مزاری جهت دست‌یابی به هدف مهم شکستن سیستم انحصار و متمرکز، نظام چندین قرنهٔ سیاسی برافغانستان است که مشارکت همهٔ شهروندان را ضامن این مهم دانسته و بر حضور همهٔ مردم در تعیین سرنوشت‌شان تأکید داشته است. تأکید شهید مزاری بر تأسیس نظام دموکراتیک و انتخابی، تنها ناظر به جلوه‌ها و

بنیاد اندیشه

تأثیرات مستقیم آن در نهادینه‌سازی ارزش‌های دموکراتیک و رعایت حقوق شهروندی نبوده و نمی‌باشد؛ بلکه وجهه و جلوهٔ حاشیه‌ای نظام دموکراتیک و مردم‌سالار نیز یکی از محورهای مورد دقت و توجه شهید مزاری نیز بوده است. به همین دلیل برایجاد و تأسیس نظام دموکراتیک پافشاری کرده است.

ب. عدم برنامه‌ریزی دقیق جهت بهره‌وری از حاشیه‌های نظام مردم‌سالار

شهید مزاری بدون شک این فهم را به صورت دقیق از وضعیت سیاسی اجتماعی کشور داشته اشت که نظام انحصار، نظام صرفاً سیاسی نیست؛ بلکه دارای عقبه‌های اجتماعی و فرهنگی قدرتمند است که در مدت کوتاه قابل شکستن نمی‌باشد؛ بلکه یک مبارزهٔ مستمر اجتماعی و فرهنگی لازم دارد تا لایه‌های درونی جامعه از رسوبات غیراخلاقی انحصار و ستم تصفیه گردیده و قانون‌مداری به عنوان یک ارزش اخلاقی، مورد توجه قرار بگیرد. ممکن است که از منظر اسناد تقنینی و ایجاد ساختارهای نهادی، چینش‌های عادلانه و مشارکت‌پذیر صورت گرفته باشد و حتی رهبری نظام سیاسی نیز برآن تأکید کرده باشد؛ ولی اجرای آن به موانع سنگین اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی که در لایه‌های اداری و سیاسی کشور لانه گزیده است، برخورد نموده و پلان‌ها، برنامه‌ها و پالیسی‌های تقنینی و اجرایی رهبری حکومت و دولت را به شکست مواجه گرداند. به همین اساس، شهید مزاری بر ایجاد و تأسیس نظام دموکراتیک تأکید داشته است که تا اجرایی شدن نهادهای عادلانه و ساختاری دموکراتیک، حاشیه‌های پر از فرصت این نظام مورد بهره‌برداری قرار گرفته و شهروندان تحت ستم کشور از چنین فرصت‌های نهفته و طلایی جهت تأمین ارتقای ظرفیت‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خویش استفاده کنند.

به نظر می‌رسد که یکی از دلایل عدم ارتقای ظرفیت‌های سیاسی هزاره‌ها عدم استفاده دقیق و برنامه‌ریزی شده از حاشیه‌های نظام دموکراتیک در کشور بوده است، به گونه‌ای که از طریق آن بتواند به منابع اصلی اقتدار هم چون؛ علم، اقتصاد و سیاست کشور نزدیک شود. هرچند در برخی از موارد، بدون برنامه و پالیسی و بر اساس جبر و الزامات معیشتی و ذهنیت‌های بلند پروازانه فردی جهت دسترسی به برخی از منزلت‌های اجتماعی، به دستاوردهای نایل شده‌ایم؛ ولی ما نیازمند حرکت و سرمایه‌گذاری‌های بیشتر جهت استفاده از حواشی نظام دموکراتیک و حتی بیشتر از برنامه‌ریزی برای بهره‌وری از ظرفیت‌های مستقیم نظام مردم‌سالار، هستیم. حضور در این حوزه به دلیل وجود موانع و چالش‌های کمتر، نتایج سریع و پر دستاوردی را به ارمغان خواهد آورد.

ج. ضرورت برنامه‌ریزی جهت بهره‌وری از حاشیه‌های نظام مردم‌سالار

ما در عرصهٔ آموزش علم و تحصیل به گونه‌ای نیازمند برنامه‌ریزی هستیم که فارغان ما با اتکاء به تلاش شخصی و تحصیل که انجام داده است در رده‌های مهم از منزلت‌های شغلی و اجتماعی قرارگرفته و رهبری علم و عمل خویش را خود به عهده داشته و دیگران را نیازمند به علم، تکنولوژی و فناوری‌های دست داشته شان بنماید. تحصیل کرده‌های ما نیاز نداشته باشدکه برای امرار معاش و تأمین حداقل‌های زندگی‌شان تن به ادارات دولتی و غیردولتی

شهید مزاری بدون شک این فهم را به صورت دقیق از وضعیت سیاسی اجتماعی کشور داشته اشت که نظام انحصار، نظام صرفاً سیاسی نیست؛ بلکه دارای عقبه‌های اجتماعی و فرهنگی قدرتمند است که در مدت کوتاه قابل شکستن نمی‌باشد.

سپرده و کارمندی را تنها فرصت زندگی خویش به شمار آورد. در عرصهٔ اقتصادی، لازم است که برنامه‌ریزی‌های دقیق انجام گردیده و با توان مدیریت و خلاقیت‌های فردی و جمعی خویش، جایگاه اقتصادی مردم خود را هم‌سطح سایر شهروندان کشور ارتقا بخشیده و در درون نظام اقتصادی مملکت خویش حضور و بروز قدرتمند داشته باشند. در عرصهٔ سیاسی نیز لازم است که در پروسه‌های ملی به صورت وسیع و جدی شرکت کرده و تهدیدهای این مسیر را به فرصت تبدیل کنند. تجربهٔ عدم حضور مردم ما در انتخابات شورای ملی میزان سال ۱۳۹۷ یکی از شکست‌های جدی بود که مردم ما در این زمینه متحمل شدند. فرصت انتخابات فرصت‌های طلایی است که لازم است با برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده در این عرصه‌ها حضور به هم رسانده و پروسه‌های ملی را تا جایی که امکان داشته باشد، به نفع مردم خویش هدایت کنیم.

بهره‌وری از فرصت‌های مستقیم نظام مردم‌سالار تا هنوز که هنوز است با مشکلات، موانع و پیچیدگی‌های جدی همراه است، به گونه‌ای که حضور مردم ما را با مشکل حتی با بن‌بست‌ها و گره‌های عدیده‌ای مواجه کرده است. حضور مردم ما در ادارات دولتی درعین حال که اصلاحات ساختاری جدی در این زمینه به وجود آمده است، هم‌چنان با مانع روبه‌رو است. هم‌چنان در عرصه‌های توسعه‌ای برنامه‌ها و پلان‌های اساسی ریخته شده است؛ ولی باز هم با موانع جدی برخورده و عملیاتی شدن آن، خود معضل دیگری شده است. نبود تشکل مقتدر سیاسی نیز بر مشکل ما افزوده و هم‌چنان در عرصه‌های سیاسی دچار واگرایی‌هایی قابل توجه هستیم. بنابراین، لازم است که در جهت استفاده از فرصت‌های حاشیه‌ای با پلان و برنامه مشخصی حرکت کرده و با استفاده از فرصت نهفته و پنهانی نظام دموکراتیک و مردم‌سالار، در جهت ارتقای جایگاه‌های شهروندی خویش استفاده کنیم.

بهره‌وری از فرصت‌های مستقیم نظام مردم‌سالار تا هنوز که هنوز است با مشکلات، موانع و پیچیدگی‌های جدی همراه است، به گونه‌ای که حضور مردم ما را با مشکل که حتی با بن‌بست‌ها و گره‌های عدیده‌ای مواجه کرده است.

د. نتیجه‌گیری

با این تحلیل به این نتیجه می‌رسیم که حمایت از ساختار سیاسی مردم‌سالار موجود و سازمان و نظم مبتنی بر قانون اساسی کشور، یکی از ضرورت‌های حیات سیاسی و اجتماعی شهروندان کشور و به خصوص اقلیت‌های تحت ستم است. نکتهٔ مهم دیگر این است که؛ اقلیت‌های تحت ستم تا هنوز که هنوز است از جلوه‌های مستقیم نظام مردم‌سالار کشور، در جهت ارتقای جایگاه شهروندی خویش به صورت کامل و قابل توجه دست نیافته و هنوز درگیر یک مبارزهٔ طولانی و دراز مدت است تا رعایت حقوق شهروندی و توزیع منابع و فرصت‌های برابر ملی به صورت یک هنجار اخلاقی و انسانی درآمده و موانع بهره‌مندی از حقوق و امتیازات شهروندی برداشته شود. به همین سبب لازم است که با برنامه‌ریزی دقیق‌تر جهت استفاده از فرصت‌هایی که در حاشیه نظام مردم‌سالار و دموکراتیک سیاسی ایجاد می‌شود، سرعت حرکت به سمت ارتقای جایگاه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش را بیشتر کرده و در این زمینه سرمایه‌گذاری بیشتری را انجام بدهیم.

منابع

۱. غفاری لعلی، عبدالله، فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری)، کابل، بنیاد اندیشه، ۱۳۹۷، صفحهٔ ۴۱.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

وحدت‌ملی و فدرالیسم در اندیشهٔ شهید مزاری

محمد باقر حسنی

مقدمه

افغانستان کشوری است که اقوام، طوایف و ملیت‌های بسیاری با نژاد، زبان، رسومات و فرهنگ‌های متفاوت در آن زندگی می‌کنند و این ساختار اجتماعی قومی و قبیله‌ای را، کسی نمی‌تواند انکار کند. وحدت‌ملی و فدرالیسم در کشورهای مثل افغانستان، که با چندگانگی فرهنگی و ملیتی روبه‌رو است، در درجهٔ اول از اهمیت قرار دارد؛ برای این‌که با ایجاد ملت واحد با این تعریف نه تنها از هرج‌ومرج داخلی پیشگیری می‌شود؛ بلکه در اکثر موارد از زمینهٔ نفوذ دشمن خارجی نیز جلوگیری می‌گردد که پیش از آن امکان‌پذیر بود و سبب می‌شود تا اقوام به جای تشدید رقابت‌های منفی و تنش‌های قومی و نژادی، به هویت‌ملی، توسعهٔ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و پیشرفت کشورشان فکر کنند.

در این نوشتار به دو نکتهٔ مهم و اساسی در اندیشهٔ شهید مزاری (ره) یعنی وحدت‌ملی و فدرالیسم اشاره می‌شود:

۱. شهید مزاری و وحدت‌ملی

شهید مزاری بر این باور بود تا زمانی که وحدت‌ملی در کشور افغانستان به وجود نیاید و منافع ملی بر منافع شخصی و قومی حاکم نشود، بحران و بی‌ثباتی در افغانستان ادامه خواهد داشت. شهید مزاری در مورد وحدت‌ملی می‌گوید: «ما با همهٔ تنظیم‌ها سر جنگ نداریم دوست هستیم، با همهٔ ملت‌ها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت‌ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم». (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۱۴۶)

مؤلفه‌های وحدت ملی از دید ایشان بسیار روشن و صریح‌اند که بدون در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها و رعایت نکردن این‌ها وحدت‌ملی بیش‌ازپیش دچار بحران و زیان خواهد شد.

مؤلفه‌های وحدت‌ملی

۱. ایجاد سیستم و حاکمیت که بتواند حقوق تمام ملیت‌های ساکن کشور را به نحوی عادلانه تأمین کند. در تعیین و نصب وزرا، معاونین، والیان ولایات، اُلسوالی‌ها، قضات، ثارنوالی‌ها، اردو و پلیس ملی، استخدام در ادارات دولتی و حکومتی بر

اساس عدالت و شایستگی باید انجام شود نه براساس قوم و قبیله و منطقه. استاد شهید برای این منظور ایجاد سیستم فدرالی را راه مناسب می‌دانست و از آن ایده دفاع می‌کرد. «تنها راه‌حلی که هم افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق‌شان را در دست‌های‌شان می‌دهد، سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعناتش در نظر گرفته شود، و خودشان تصمیم‌گیر باشند. یک حکومت مرکزی هم داشته باشد. این چطور می‌شود که این قانون فدرالی برای پاکستان خوب است برای آلمان خوب است، در هند خوب است در آمریکا خوب است، وقتی در افغانستان آمد بد است. این‌طور نباید باشد».» (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۳۸)

۲. تقسیمات اداری کشور باید برمبنای نفوس باشد. امری که تاکنون، حدود چندین سال است که از عمر حکومت، بعد از طالبان می‌گذرد، هنوز جامهٔ عمل نپوشیده و ادارات کشور برمبنای همان تقسیمات فرتوت و ظالمانهٔ قدیم به کار خود ادامه می‌دهد. حتی دولت‌مردان امروزی نمی‌دانند که نفوس فلان ولایت یا اُلسوالی چند نفر است. باتوجه به این‌که در امر برنامه‌ریزی و خدمت‌رسانی یکی از فاکتورهای مهم، آمار دقیق و شفاف‌سازی تعداد ساکنین حوزهٔ خدمات‌رسانی است تا براساس آن به نحوی مطلوب ارائه خدمت در ساحهٔ معارف، صحت‌عامه و کارآفرینی صورت گیرد. شهید مزاری با درک حساسیت این موضوع چنین می‌گوید: «در رابطه با مسئلهٔ آینده چیزی روشن است که از نگاه بین‌المللی همه روی این مسئله قناعت دارند که حکومت آینده را رأی مردم باید تعیین کند و با هرکس که در این روزها مطرح می‌سازیم می‌گویند خوب اگر مردم شما زیاد بود، نفوس شما زیاد بود در آینده مردم برای‌تان رأی می‌دهد؛ ولی ما و شما می‌دانیم که در کشورهای آسیایی و کلاً در شرق رأی مردم تعیین‌کننده نیست. قدرتی که در رأس حکومت است، تعیین‌کننده است. ما در زمان ظاهرشاه چهار دوره رأی‌گیری داشتیم. وکیل در پارلمان می‌آمدند، از تمام هزاره‌جات که هر اُلسوالی‌اش یک‌صدوشصت هزار نفر داشت، سه نفروکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرقی که نفوس هر اُلسوالی‌اش پانزده هزار نفربود، یک یک وکیل می‌آمد تا دو هزار و هشت‌صد نفرهم یک وکیل داشت. در منطقهٔ دره‌صوف که یک اُلسوالی است قبل از انقلاب در زمان ظاهرشاه چهل‌وسه هزار نفوس داشت. ولایتش که مرکز بود هژده هزار نفر نفوس داشت، آن وقت یک نماینده از ولایت می‌آمد و یک نماینده از اُلسوالی. در کنار این چهل‌وسه هزار نفوس یک اُلسوالی دیگر از برداران اهل تسنن بود که دوازده هزار باشنده داشت. پس دوازده هزار هم یک رأی داشت و چهل‌وسه هزار هم یک رأی». (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۳۶و۳۷)).

شهید مزاری در مورد وحدت‌ملی، تأکید می‌کند: «ما مردم افغانستانیم. هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همهٔ آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است. این برخلاف رسوم بین‌المللی است. بناءً ما تکرار می‌کنیم ما نیاز به این همبستگی داریم و نیاز به این کمک داریم» (همان، ۳۳).

۲. شهید مزاری و طرح فدرالیسم

شهید مزاری با علم به وضعیت انحصاری و سیستم متمرکز ریاستی در افغانستان که بحران عمیق ملی را به وجود آورده است، راهکار سیستم فدرالیزم را برای حل بنیادی بحران کشور، که منجر به تغییر سیستم ریاستی متمرکز، غیرعادلانه و مطلق‌العنان مرکزی می‌شود، ارائه داد: «ما تنها راه‌حل مشکلات افغانستان را تشکیل یک حکومت فدرالی در این سرزمین می‌دانیم و معتقدیم که بدون ایجاد یک ساختار فدرالی که تأمین‌کنندهٔ خواست‌ها و اهداف کلیهٔ اقوام، مذاهب و گرایش‌های سیاسی است، بحران افغانستان حل نخواهد شد». (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۳۹)؛ زیرا ایشان معتقد بود که یگانه راه‌حل برای جلوگیری از حاکمیت متصلب و متمرکز ریاستی، همانا تحقق سیستم فدرالیزم در کشور است. در حقیقت، پایهٔ اصلی اندیشهٔ فدرالیزم همانا جلوگیری از فربه‌شدن و تمرکز قدرت حاکمیت، در یک چوکات متمرکز ریاستی است که در چنین سیستم حکومتی، حاکمیت برپایهٔ اصل تقسیم قدرت به زون‌های مختلف، برابری مشارکت همهٔ

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اقوام و اقشار کشور را در ساختار ادارهٔ سیاسی تأمین می‌کند. به همین علت صراحتاً اعلان فرمود که:

«حزب وحدت معتقد است و اعلان هم کرده است که آیندهٔ افغانستان توسط سیستم فدرالی اداره شود تا هر ملیت احساس کند که دربارهٔ سرنوشت خود، خودشان تصمیم می‌گیرند. حالا عملاً مناطق در دست مردم است. اگر در ایجاد یک دولت فدرالی توافق نشود، اصلاً مرکز در شمال تمرکز ندارد. در هرات تسلط ندارد و در هزاره‌جات تسلط ندارد. هم در آن‌جا تشکیلات دارند، هم سلاح دارند، هم امکانات دارند و هم وسیله. تنها راه‌حل که هم افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق‌شان در دست‌های‌شان می‌دهد، یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعنات در نظر گرفته شود و خودشان تصمیم‌گیر باشند. یک حکومت مرکزی هم داشته باشند. این چطور می‌شود که این قانون فدرالی برای پاکستان خوب است، برای آلمان خوب است، در هند خوب است، در آمریکا خوب است، وقتی در افغانستان آمد، بد می‌شود. این‌طور نباید باشد. ملیت‌هایی که محروم بوده‌اند و تحت‌فشار بوده‌اند، اگر قانون فدرالی نیاید، هیچ‌گونه تضمین وجود ندارد که در آینده قتل‌عام نشوند، در آینده کشته نشوند و در آینده تحت فشار قرار نگیرند. تنها اطمینان‌شان این است که سرنوشت‌شان را خودش باید تعیین می‌کنند». (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۳۸).

هدف شهید مزاری از فدرالیسم رفع مظالم گذشته بود. او باتوجه به شرایط پیش‌آمده که نتیجهٔ عملکرد احزاب سیاسی در پیشاور و کابل بود، از تجربیات گذشته ترس داشت. او در جای خاطره‌ای را نقل می‌کند که روایتگر هراس او از تکرار تجربه گذشته است: «در پیشاور با برادران صحبت کردم، در همان‌جا بود که احوال آمد، شمال سربلند قیام کرده‌اند، دره‌صوف قهرمان قیام کرده‌اند، به دنبالش چهارکنت قیام کرد. طول نکشید که مردم هزاره‌جات در مناطق قهرمان‌پرور مرکزی، ظرف سه ماه چند اُلسوالی را آزاد کردند، یادم هست، همین افرادی که امروز آمده‌اند و بر سر سفرهٔ پهن‌شده، نشسته‌اند و دیگران را می‌خواهند نفی کنند، آن روز را فراموش کرده‌اند، همان روزها در پیشاور برای ما می‌گفتند که بعد از این انقلاب اسلامی تضمین پیداکرده و شکست نمی‌خورد چرا؟ برای این‌که مردم شمال و مردم هزاره‌جات قیام کرده‌اند. من همان روز در جواب آن‌ها خندیدم و گفتم که در وقتی‌که مردم ما با انگلیس مبارزه کردند و علمدار قیام بودند و این اشغالگران انگلیسی بیگانه را از کشور بیرون راندند، در وقت مبارزات علیه انگلیس‌ها برای مردم ما لقب «غیرت زی» داده بودند؛ ولی بعداً وقتی‌که آمدند، حکومت کردند و بر جان و مال مردم مسلط شدند، دیگر ما آن روز «غیرت زی» نبودیم، اتفاقاً آن مسئله امروز هم پیش‌آمده است، متأسفانه تاریخ تکرار می‌شود». (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۷-۱۶)

نتیجه‌گیری

رهبر شهید وحدت‌ملی را در همبستگی اساسی اقوام، مذاهب و احزاب کشور که نمایانگر پلورالیزم و کثرت‌گرایی سازنده و عقلانی در فرایند جامعهٔ ما است، می‌دانست و معتقد بود که در کشورهای کثیرالمله امکان ندارد وحدت‌ملی را جدا از هویت‌های متکثر قومی مطرح کرد. به خاطر این‌که وحدت‌ملی بر مبنای مشارکت نمادهای مختلف قومی در بستر حاکمیت واحد سیاسی تعریف می‌شود و هر قوم از آن به‌مثابهٔ تبلور دهندهٔ آرمان‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی‌شان به دفاع برمی‌خیزند و هم‌چنین ایشان راهکار سیستم فدالیزم را برای حل بنیادی بحران کشور، که منجر به تغییر سیستم ریاستی متمرکز، غیرعادلانه و مطلق‌العنان مرکزی می‌شود، ارائه داد.

فرجام این نوشتار را با سخنان از شهید مزاری که در آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم بیان کرد؛ به پایان می‌برم:

از خدا خواسته‌ام که خونم در کنار شما بریزد:

«اما امروز چرا آمدم شما را در وقت روزه مزاحم شدم و خواستم با شما صحبت بکنم، برای شما من این‌جا می‌گویم که من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم، خواستم که در کنار شما خونم این‌جا بریزد، در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد» «احیای هویت، ۱۳۷۴: ۲۲۲).

بنیاد اندیشه

شهید مزاری و تلاش برای نهادینه‌سازی

الگوهای نظام سیاسی در افغانستان

عارفه پیکار

تجلیل از بیست و پنجمین سالروز شهادت شهید مزاری و پرداختن به اندیشه‌های آن مرد مبارز نشانگر آن است که آرمان و اندیشهٔ شهید مزاری کتابِ خواندنی در امتداد تاریخ است. تا زمانی که عدالت فریاد انسان این سرزمین باشد، مزاری کتابی است خواندنی و داستان تلخی شنیدنی است. تحول‌طلبی در ساختار قدرت و نظام اساس خط فکری مبارزات سیاسی- مدنی شهید مزاری را تشکیل می‌داد، داعیه‌ای که هنوز محوری‌ترین گفتمان سیاسی افغانستان را تشکیل می‌دهد.

افغانستان میدان تجربه نظام‌ها و رژیم‌های گوناگون بوده است و تا قبل از دههٔ هفتاد ما شاهد مبارزهٔ هدفمند گروه‌ها و جریان‌هایی که بر مبنای یک طرح برای آیندهٔ افغانستان مبارزه کنند، نبودیم. یک تعداد شاهد بودند و نسلی که من به آن تعلق دارم با مطالعه دریافتم که افغانستان تا اواخر دههٔ هفتاد به میدانی می‌ماند که گروه‌ها با شعار اصلاحات اما با رویکرد حذفی مبارزه می‌کردند، قدرت را تصاحب می‌شدند و سپس گروه‌های دیگر برای شکست آنان مبارزه می‌کردند، به قدرت می‌رسیدند و گروه‌های دیگر مبارزه را شروع می‌کردند. این دور باطل مبارزه هیچگاه بر اساس طرح قابل دفاع نمی‌چرخید. از دوران حکومت شاهی تا امارت اسلامی طالبان، منطق غالب در گفتمان سیاست و قدرت افغانستان منطق حذف و انحصار قدرت بود.

شهید مزاری در عصری بحث اصلاح نظام و عدالت اجتماعی را مطرح کرد که نفاق قومی، مذهبی و حزبی افغانستان را به جزیره‌های قومی و حزبی مبدل کرده بود و ماهیت و فلسفه وجودی دولت زیر سؤال رفته بود و پیشداوری‌های قومی و حزبی نیز باعث می‌شد طرح‌های اصلاح‌طلبانه شنونده فراگیر نداشته باشد؛ اما زمانی که رقابت‌ها فروکش کرد و بر اساس تعهدات جامعه جهانی ادارهٔ موقت ایجاد شد، فضا برای گفتمان دولت مدرن با مشارکت مردم فراهم شد و شهید مزاری را می‌توان معمار فکری گفتمان دولت مدرن نامید. طرح نظام فدرالی، تشکیل دولت مرکزی توسط انتخابات آزاد و مشارکتی تناسبی اقوام در قدرت سیاسی کشور از جمله راه‌حل‌هایی بودند که شهید مزاری برای پایان دادن به حکومت‌های نیمه خودمختار قومی آن زمان افغانستان ارائه کرد. شهید مزاری آن‌چه را به عنوان راه‌حل ارایه می‌کرد، طرح خیال پردازانه نبود و کسانی که از آن روز تا امروز از افکار و آرمان شهید مزاری حمایت می‌کند، بر مبنای تبار مشترک نیست. گرچه فلسفهٔ دولت فعلی مبنای انتخاباتی دارد؛ ولی بحث تمرکز قدرت، مشارکت عادلانهٔ اقوام، انکشاف متوازن و تعدیل واحدهای اداری عناوین

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

برجسته و پرطرفدار گفتمان‌های سیاسی را تشکیل می‌دهد. در این یاداشت به مناسبت سالیاد اسطورهٔ عدالت‌خواهی می خواهم روی سه مطالبهٔ مهم شهید مزاری که می‌تواند به پویایی نظام سیاسی مردم محور منجر شود، تمرکز کنم.

محور اول، اصلاح نظام

آن‌چه شهید مزاری را وادار به مطالعه نظام‌ها در جهان کرد و در نهایت طرح نظام فدرالی را همچون راه‌حل ارائه کرد، تمرکز قدرت در مرکز، توزیع ناعادلانهٔ منابع و فروریختن شیرازهٔ دولت مقتدر مرکزی بود که در نتیجهٔ آن حکومت‌های نیمه خودمختار غیررسمی در چهار سمت کشور به وجود آمده بودند؛ اما چندین دهه جنگ افغانستان که با عصبیت‌های قومی و نژادی عجین شده بود احزاب و جریان‌های سیاسی را نیز به شدت متأثر ساخته بود و با احزاب قومی دشوار بود طرح دولت فدرال شهید مزاری مورد استقبال واقع شود. هدف اساسی شهید مزاری ایجاد دولت ملی، فراگیر و مردمی که متضمن عدالت‌اجتماعی در افغانستان باشد، بود و ایجاد دولت فدرال را همچون ابزار برای تحقق عدالت‌اجتماعی می‌دانست؛ اما متأسفانه احزاب و جریان‌های سیاسی تفسیرهایی چون تجزیه‌طلبی را از طرح دولت فدرال شهید مزاری استنتاج کردند. راهکار دوم که شهید مزاری برای اصلاح نظام در آن زمان پیشنهاد کرد، تشکیل دولت مرکزی توسط انتخابات آزاد و سری بود که در نتیجه رقابت احزاب، حزبی که اکثریت آرای مردم را داشته باشد، دولت جدید را ایجاد می‌کند.

محور دوم، مشارکت عادلانهٔ اقوام در حکومت

مشارکت عادلانه محوری‌ترین بحث در گفتمان عدالت اجتماعی است. شمولیت اجتماعی (social inclusion) یک بحث جهانی است و حتی در تطبیق پروژه‌های بزرگ انکشافی توسط نهادهای بین‌المللی در کشورهای مختلف جهان به عنوان یک پالیسی در نظر گرفته می‌شود. شهید مزاری داعیهٔ مشارکت عادلانه را در قدرت با سنجش درصدی حضور اقوام در افغانستان پیوند داد. شهید مزاری باور داشت اگر تمام اقوام بر اساس شعاع وجودی‌شان در افغانستان در ساختار حکومت حضور داشته باشند، منازعات چندین دهه بر سر قدرت را می‌توان حل کرد. سنجش نفوس بر اساس ابزارهای قابل اعتماد، موردی بود که شهید مزاری برای ختم داعیه اکثریت و اقلیت در افغانستان مطرح کرد.

محور سوم، تغییر ساختار اداری

ساختار اداری افغانستان نه تنها که ناعادلانه و سلیقه‌ای است؛ بلکه بر اساس اصول توسعه و مدیریت، این ساختار را می‌توان یکی از موانع جدی در مقابل توسعه و رسیدن به توسعه پایدار دانست. معیارهایی چون نفوس، مساحت و پوتانسیل شهر شدن در ساختار اداری افغانستان به ندرت رعایت شده است. از ساختار اداری باقیمانده از گذشته آن‌چه استنتاج می‌شود، تبعیض و بی‌عدالتی است. اُلسوالی‌هایی که بیشتر از ولایت نفوس و مساحت دارند و ولایت‌هایی که کوچک‌تر از یک اُلسوالی ظرفیت دارند. این موارد را شهید مزاری در آن زمان به صورت جدی برجسته کرد و برای حل این چالش راهکار اداری را پیشنهاد کرد.

الگوهای نظام‌سازی شهید مزاری در افغانستان پس از بُن

هدف غایی برای شهید مزاری عدالت‌اجتماعی بود. شهید مزاری هیچ یک از راه‌حل‌های خود را خط قرمز ندانست. اگر طرح نظام فدرالی را مطرح کرد و یا انتخابات آزاد، این موارد را وسیله‌ای می‌دانست برای تحقق عدالت‌اجتماعی و برای خاتمه بخشیدن به سیستم حکومت‌داری متمرکز مطلق. مواردی را شهید مزاری در مبارزات سیاسی‌اش مطرح کرد گرچه مجال تحقق نیافت؛ اما همین مبارزات باعث شد در کنفرانس بُن در مورد جایگاه هزاره‌ها بحث شود و موضوع مشارکت تناسبی اقوام نیز درج فیصله‌نامه کنفرانس بُن شود. با ایجاد افغانستان پس از بُن فرصت برای پیگیری آرمان‌های شهید مزاری فراهم بود. رهبران احزاب و جریان‌های سیاسی که در سه دهه جنگ و جهاد نقش داشتند به سرعت در نقش مدیران ظاهر شدند و رهبری افغانستان نوین را به عهده گرفتند. از سه محور مهمی که در مبارزات سیاسی شهید مزاری برجسته بود، خبری نبود. نه مشارکت عالانهٔ اقوام بر اساس فیصلهٔ بُن رعایت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

آن‌چه شهید مزاری را وادار به مطالعه نظام‌ها در جهان کرد و در نهایت طرح نظام فدرالی را همچون راه‌حل ارائه کرد، تمرکز قدرت در مرکز، توزیع ناعادلانهٔ منابع و فروریختن شیرازهٔ دولت مقتدر مرکزی بود که در نتیجهٔ آن حکومت‌های نیمه خودمختار غیررسمی در چهار سمت کشور به وجود آمده بودند.

شد و نه هم راهکارهای قانون اساسی برای مشارکت عادلانه رعایت شد. نه ساختار اداری تعدیل شد و نه هم طرحی در این راستا ارائه شد و در سنجش نفوس اتباع افغانستان هم همان تخمین‌های سیاسی تعیین کننده بود.

با ایجاد دولت انتقالی و استقرار نیروهای خارجی و برگزاری انتخابات فرصت سیاست‌ورزی برای مشارکت در رهبری افغانستان جدید فراهم شد. برای احزابی که سه دهه قومی اندیشیده بودند، قومی مبارزه کرده بودند و مطالبات قومی را مطرح کرده بودند دشوار بود به یکبارگی ملی اندیش شوند؛ لذا انتخابات‌ها نیز با رقابت احزاب قومی برگزار شد. در کنار این چالش‌ها فرصت‌های زیادی وجود داشت تا فضای رقابت دموکراتیک میان احزاب و جریان‌های سیاسی شکل بگیرد و جریان‌های سیاسی نیز می‌توانست بستر را برای رقابت حزبی سالم، ایجاد سیستم‌های شفاف انتخاباتی و حکومت‌داری فراهم نمایند. احزاب بزرگ به زیرمجموعه‌های منشعب شده از احزاب بزرگ تقسیم شدند و احزاب نوظهور زیادی پا به میدان مبارزات سیاسی گذاشتند؛ اما الگوی بد بازی با رویکرد قومی فرهنگ غالب در رقابت احزاب را نمی‌توان نادیده گرفت. احزاب پس از بُن در افغانستان گرچه بر اساس قوانین جدید شکل گرفت؛ اما قواعد دموکراتیک در ساختار و فرهنگ مبارزات سیاسی آن‌ها هرگز رعایت شد. احزابی که یک عمر برای تمرکز قدرت مبارزه کردند در افغانستان پس از بُن خود رهبران مدام‌العمر احزاب‌شان شدند و هر چه از آدرس احزاب خواستند برای خود و مجموعه متعهد به خود خواستند و آرمان شهید مزاری و سایر شخصیت‌هایی که عدالت را فراتر از شعار فریاد زدند فقط در مراسم سالگرد آن‌ها برای امتیازگیری‌های بیشتر یادآوری می‌شد.

با ختم دورهٔ طویل حکومت کرزی مردم افغانستان به درک روشن‌تری از حکومت‌داری و توسعه رسیدند. نسل جوانی که به تازگی از دانشگاه‌های داخل و خارج از افغانستان مدارک تخصصی در دست داشتند به نیروی بزرگ منتقد تبدیل شدند و اشرف غنی در دوره‌ای از انتخابات در کنار احزاب و جریان‌های سیاسی با نسل جوان و چیزفهم افغانستان مخاطب شد. حکومت وحدت ملی نیز همانند دورهٔ سیزدهٔ ساله حامد کرزی قابل نقد است به آسانی نمی‌توان از فرصت‌های از دست رفته در دورهٔ حکومت وحدت ملی چشم پوشی کرد؛ اما از آن‌جایی که محوریت بحث حاضر پرداختن به آرمان شهید مزاری است، به اصلاحات نیز از همین منظر نگریسته می‌شود. چند موضوع محوری در خصوص اصلاحات، مشارکت عادلانه و تغییر ساختار اداری، آن‌چه شهید مزاری برای آن مبارزه می‌کرد می‌شود برجسته کرد که مقدمه‌هایی برای آن در دورهٔ کار اشرف غنی چیده شده است.

مشارکت عادلانه

تعدیلات در قانون کارکنان خدمات ملکی، برگزاری آزمون کانکور عمومی برای استخدام‌های ادارات، شامل‌سازی پروسهٔ استخدام کارمندان عالی رتبهٔ دولتی الی سطح معینیت از حالت گزینش سیاسی به یک پروسهٔ رقابتی، استفاده از تکنالوژی در پروسهٔ استخدام و به حداقل رساندن دخالت انسانی در این پروسه. هنوز نگرانی‌ها و نارضایتی‌های جدی از ناعادلانه

بنیاد اندیشه

بودن مشارکت اقوام در ساختار حکومت وجود دارد. موارد فوق را می‌توان همچون مقدمه‌های ابتدایی برای سیستم‌سازی به هدف مشارکت عادلانه و مبتنی بر ظرفیت خواند؛ اما تعدیل قوانین در خصوص استخدام‌ها نشانگر تعهد حکومت و زیرکی استاد دانش است که تاریخ در مورد آن قضاوت خواهد کرد. تجربهٔ حکومت‌داری در کشورهای درگیر منازعات نشان داده است که فقط ایجاد سیستم‌های شفاف است که می‌تواند وحدت ملی و زیست مسالمت‌آمیز را تضمین کند. با کم کردن دخالت انسانی در استخدام بست‌های پایین و متوسط خدمات ملکی رضایت عمومی تا حد زیادی جلب شده است؛ اما در گزینش‌های سیاسی هنوز به جای دانش و توانمندی افراد، علایق سیاسیون تعیین کننده است. شهید مزاری مشارکت عادلانه را با سنجش نفوس پیوند داده بود و خوشبختانه با وجود رقابت‌های سیاسی پروسهٔ توزیع تذکره‌الکترونیک از دو سال بدینسو آغاز شده است و اکنون این پروسه به یک روند غیرقابل بازگشت، با گذشت هر روز سرعت می‌گیرد. با فراگیر شدن توزیع تذکرهٔ الکترونیکی پروسهٔ اصلاحات نیز سرعت خواهد گرفت.

تغییر در ساختار اداری و اصلاحات

گرچه با گذشت بیست سال از عمر حکومت جدید هنوز تأثیرات ساختارهای تبعیض‌آمیز و سلیقه‌محور از افغانستان برچیده نشده است؛ اما تعهد حکومت جدید در قبال دسترسی شهروندان به معلومات و به رسمیت شناختن و حمایت از آزادی‌های مدنی شهروندان فرصت نظارت را از عملکرد حکومت برای قوهٔ قضاییه، مقننه و مردم افغانستان فراهم کرده است. در گذشته اگر مردم برای عدالت می‌جنگیدند، امروز برای عدالت فریاد مدنی سر می‌دهند و از رسانه‌ها برای انتقال پیام‌شان استفاده می‌کنند. گرچه حکومت هنوز در تطبیق قانون شاروالی‌ها، برگزاری انتخابات شورای اُلسوالی و تعدیل واحدهای اداری موفق نبوده است؛ اما در خصوص تدوین قوانین و تعدیلات در قوانین قبلی اقدامات لازم را روی دست گرفته است. باوجودی که برای تمرکززدایی قدرت، نهادهای مختلف ایجاد و صلاحیت ولایت‌ها در تدوین و تطبیق برنامه‌ها بیشتر شده است؛ اما هنوز نگرانی از عدم توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها میان مرکز و ولایات وجود دارد. برچیدن سایهٔ ساختارهای تبعیض‌آمیز، وضع سیستم‌ها است تا در تعدیل واحدهای اداری به جای سلایق اساسی معیارهای تعریف شده در قوانین تصمیم بگیرد و برای اصلاحات نیز ایجاد سیستم عدالت پایدار را تضمین می‌کند.

امیدوارم تجلیل از بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری برای سیاسیون افغانستان و برای سیاسیون هزاره‌گی فرصت تجدید نظر را فراهم کند. بیست سال اخیر ذهنیت و نگرش شهروندان افغانستان را متحول کرده است. لازمهٔ رقابت در چنین فضا تجدید نظر بر روش مبارزات فعلی است. در سالروز شهادت شهید وحدت ملی اکثریت سیاسیون و رهبران احزاب از آرمان شهید مزاری سخن می‌زنند؛ اما کارنامهٔ احزاب و جریان‌های سیاسی که خود را بانی اندیشه‌های شهید مزاری می‌دانند، نشان می‌دهد که تعهد لازم در این مجموعه‌ها وجود ندارد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

باوجودی که برای تمرکززدایی قدرت، نهادهای مختلف ایجاد و صلاحیت ولایت‌ها در تدوین و تطبیق برنامه‌ها بیشتر شده است؛ اما هنوز نگرانی از عدم توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها میان مرکز و ولایات وجود دارد.

راهکارهای دست‌یابی به هویت ملی در اندیشهٔ شهید مزاری

غلام سخی حلیمی بلخابی

در آمد

بعد از اشغال نظامی افغانستان در ۶ جدی ۱۳۵۸ه.ش. توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق؛ مردم قهرمان و مسلمان افغانستان متحد و یک پارچه و در یک اقدام هماهنگ و شجاعانه، علیه متجاوزین و حکومت کمونیستی و دست‌نشاندهٔ روس‌ها در این کشور، دست به قیام و مبارزات مسلحانه زدند. در آن ایام مجاهدین افغانستان اسلحه و تسلیحات نظامی کافی نداشتند و دست خالی و با توکل به خداوند به جنگ با مسلسل و ارتش تا دندان مسلح اتحاد جماهیر شوری رفتند؛ ولکن صفا و صمیمیت و خلوص نیت در بین مبارزین حاکم بود و به مسائل قومی، نژادی، قبیله‌ای و... توجهی نمی‌شد و در واقع شناسنامهٔ هر افغانستانی جهاد و مبارزه بود و همین مقدار که می‌دانست تو مجاهدی دیگر همه چیز برایش حل بود و احساس آرامش و خودی می‌کرد.

بدون شک ایمان به خدا و وحدت رویه، زیربنای اصلی جهاد رهایی بخش مردم افغانستان را تشکیل می‌داد و مردم با اتکا به این دو امر و برای تحقق نظام اسلامی در افغانستان، شهدای زیادی را تقدیم کردند و از جان و مال‌شان گذشتند.

در آن شرایط که کشور ما مورد تجاوز ارتش سرخ قرار گرفته بود و ارزش‌های حاکم بر فضای جامعه، اسلامی، دینی و ملی بود. چون خطر بزرگی کشور ما را تهدید می‌کرد و ابرقدرت شرق با تمام توان نظامی و سلاح‌های پیشرفته و مدرن آن روز، کشور ما را اشغال کرده بود و می‌خواست با ایجاد تغییرات در جغرافیای سیاسی افغانستان، برای همیشه در این کشور بماند؛ اما چهارده سال مقاومت مسلحانهٔ مجاهدین علیه متجاوزین ادامه پیداکرد و در این مدت توان متجاوزین به تحلیل رفت و ابهت و افسانهٔ شکست‌ناپذیری ارتش سرخ به دست مجاهدین شکستانده شد و سرانجام ارتش سرخ بعد از ۹ سال اشغالگری و در ۱۳۶۷ه.ش. مجبور به خروج از افغانستان شد.

با خروج ارتش سرخ از افغانستان که همراه با افق‌های روشنی از پیروزی مجاهدین علیه حکومت دست‌نشانده دکتر نجیب الله بود، نهضت مقاومت دچار تنش و اختلافات داخلی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

گردید؛ زیرا در زمان حضور ارتش سرخ در این کشور، جهاد و مبارزه ذهن همه مجاهدین را به خود مشغول کرده بود و کمتر به نحوهٔ تشکیل حکومت در این کشور فکر می‌کردند؛ اما خروج ارتش سرخ تأثیری منفی روی مجاهدین گذاشت و حس قدرت‌طلبی و روحیهٔ انحصارگرایی و... جوانه کشید و موجب فاصلهٔ مجاهدین از هم دیگر شد. گروه‌های مجاهدین و به خصوص آن‌هایی که مقیم پیشاور پاکستان بودند تنها خود را ذی‌حق در قضیهٔ افغانستان می‌دانستند و به زعامت سیاسی و اقتدار خود می‌اندیشند. این مسئله سبب شد که اختلافات روز به روز اوج بگیرد و تنش در سطح بالای مقاومت و در بین مجاهدین شعله‌ور شود.

آغاز جنگ‌های داخلی و انحصارگرایی

جنگ‌های داخلی و یا منازعه برسر تصاحب قدرت یکی از ننگین‌ترین فصل از تاریخ معاصر افغانستان به شمار می‌آید. در این برهه از تاریخ کشور که بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان و سقوط دولت دکتر نجیب‌الله اتفاق افتاد، تعصب و نژادگرایی با نفی برخی اقوام کشور و به خصوص هزاره‌ها، چهرهٔ واقعی خود را به نمایش می‌گذارد.

البته وجود برخی تنش‌ها و ناملائمات در هر انقلاب همگانی و عمومی که از رهبریت قابل قبول و واحدی برخوردار نیست، طبیعی به نظر می‌رسد و دور از انتظار هم نمی‌باشد. متأسفانه در انقلاب اسلامی افغانستان روند منازعات ذات‌البینی بسیار دردناک‌تر از آن چیزی بود که پیش‌بینی می‌شد. در سال ۱۳۷۱ هم زمان با سقوط دولت دکتر نجیب‌الله، حکومت موقت مجاهدین در کابل استقرار پیدا کرد. با ورود مجاهدین در کابل دامنهٔ اختلافات گسترش پیدا کرد، روحیهٔ قدرت و ریاست‌طلبی منجر به کتمان حقایق و جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی گردید. شعارهای دوران جهاد؛ اسلام، امنیت و وحدت ملی به فراموشی سپرده شد و در بین سران نهضت مقاومت کمتر کسی پیدا می‌شد که برای افغانستان آزاد، مستقل و یک پارچه بیندیشد. در این بین گروه-های شیعی و هزاره‌ها مثل گذشتهٔ تاریخ، مورد بی‌توجهی بی‌مهری قرار گرفتند. گروه‌های شیعی که زمانی به عنوان نیروی محرکه، موتور جهاد را به حرکت در می‌آوردند و موجب افتخار دنیا و پیشاور نشینان قرار داشتند و حالا از قربانیان اصلی تعصب و جهل به شمار می‌آمدند.

در این فصل از تاریخ انقلاب اسلامی، هویت ملی به فراموشی سپرده شد و زمینه‌های دست‌یابی به یک حکومت فراگیر ملی از بین رفت. بسیاری از گروه‌های متعصب قومی دنبال احیای نظام انحصاری خود بودند و به همین خاطر با جوسازی و فرافکنی سعی داشتند که دیگران را از عرصهٔ سیاسی و اجتماعی افغانستان محو کنند؛ اما در مقابل بودند شخصیت‌های ممتازی همانند رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری که دنبال هویت‌سازی ملی بود و می‌خواست افغانستان جدیدی را عاری از هرگونه جهل و تعصب پی ریزی کند. افغانستانی که دیگر وابستگی قومی، سرزمینی، زبانی و... در آن جرم نباشد و افغانستانی که باید همه در یک واحد کل که مبین هویت ملی تمام ملیت‌های ساکن در کشور است گردهم آیند. شهید مزاری بر این باور بود که با تنگ نظری و تعصب کور جاهلی نمی‌توان مسیر واقعیت‌های تاریخ را عوض کرد و سرنوشت ملتی را به دلخواه خود تغییر داد؛ زیرا آن‌چه که ملت‌ها را می‌سازد و هویت جمعی را شکل می‌دهد، فرهنگ همگانی و سرنوشت مشترک و رشادت‌های سترگ تاریخی است که بلا استثناء همه مردم و اقوام در آن سهیم بوده‌اند. شهید مزاری در این فصل از تاریخ کشور، در مقابل زیاده‌خواهی‌ها خوب درخشید و رشادت‌های فراوانی را از خود برجای گذاشت. روحیهٔ سازش‌ناپذیری، ظلم‌ستیزی و مقاومت‌های شهید مزاری در غرب کابل و ستیز با کتمان‌کنندگان هویت ملی، موجب شد که امروز تا حدودی مشارکت سیاسی مردم ما در ادارهٔ کشور لحاظ شود؛ اما هنوز هم مشکلات و دشواری های فراوانی وجود دارد که باید در یک پروسهٔ هویت‌سازی ملی و دولت فراگیر ملی حل شود. در این پروسهٔ ملی، لازم است به جای قهرمان‌سازی، به ثبت واقعی رویدادهای تاریخی جامعه خود بپردازیم و به جای تعمیق بخشیدن به شکاف‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایجاد جوی بدبینی و خصومت بین اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور؛ زمینهٔ همگرایی و هویت‌سازی ملی و دولت‌سازی را فراهم آوریم.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

کشور ما امروزه بیش از هر زمان دیگر نیاز به ثبات، آرامش، همگرایی ملی و امنیت همگانی دارد و تحقق این امر تنها با تشکیل یک دولت مقتدر و با پایه‌های وسیع مردمی و متکی بر هویت ملی امکان پذیرخواهد بود.

در این بین توجه به این نکته لازم و ضروری است، تا زمانی که مردم ما به یک هویت ملی نرسند و احساس هویت ملی در آن‌ها به وجود نیاید، بسیاری از مشکلات لاینحل باقی خواهند ماند؛ ولی امکان دارد در کوتاه مدت برخی مشکلات مرتفع شود، و این همانند آتش زیر خاکستر خواهد بود. بر این اساس، باید تمام اقوام و نژادها، با هر گرایش سیاسی، اجتماعی و مذهبی در کنار هم گرد آیند و دیگرپذیری را خوی و خصلت ملی خود قرار دهند و بدانند که با خلق بحران و ایجاد تنش و انحصارگرایی نمی‌توان یک هویت ملی پایدار و همه شمول را به وجود آورد.

کشور ما امروزه بیش از هر زمان دیگر نیاز به ثبات، آرامش، همگرایی ملی و امنیت همگانی دارد و تحقق این امر تنها با تشکیل یک دولت مقتدر و با پایه‌های وسیع مردمی و متکی بر هویت ملی امکان پذیرخواهد بود. بدون شک با سیاست تک‌روی، خود محوری و قدرت‌طلبی، بحران سازی هویتی ادامه خواهد داشت و در چنین وضعیتی هیچ گروه قومی، ولو اکثریت هم داشته باشد از مشروعیت سیاسی برخوردار نخواهد بود. تئوری زندگی در سایهٔ حاکمیتی قدرت غالب، یک تئوری توجیه‌گرانه و از سر درماندگی است و الا، «در دولت‌سازی، اقلیت بودن هیچ ربطی به تعداد جمعیت ندارد. مثلاً ترک‌ها در ایران در زمان رضا شاه ۴۱ درصد بودند؛ ولی فارس‌ها ۲۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند؛ اما زبان رسمی فارسی بود و فارس‌ها در اکثریت بودند و ترک‌ها در اقلیت، یعنی کلمه اقلیت و اکثریت دیگر ربطی به تعداد ندارد؛ بلکه ربطی به قوه و ارادهٔ معطوف به قدرت دارد؛ یعنی اگر یک جمعیتی دیپلماسی قوی داشته باشند که بتوانند آگاهی خاصی در این دخالت‌های بیگانگان داشته باشند، خیلی راحت می‌توانند به یک اکثریت تبدیل شوند که در اکثر کشورها چنین اتفاق افتاده است». (مجلهٔ سراج، فیرحی، ص۷۷).

شهید مزاری به عنوان یک رهبری که از متن مردمش برخواسته و دردهای مردمش را خوب درک و احساس کرده بود، بر این باور بود که تنها راه نجات افغانستان از خطر از وابستگی و اغتشاش و خون‌ریزی، همبستگی ملت‌ها و دست‌یابی هویت ملی است. «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همهٔ آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ما است». (لعلی، ۱۳۹۸:۳۳)

بیشترین دغدغهٔ شهید مزاری از این ناحیه بود که مردمش بعد از یک دوره جهاد و مبارزه و دادن هزاران شهید و آواره، در راه استقلال و آزادی کشور، بازهم در فردای افغانستان هیچ‌گونه

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نقشی نداشته باشند. روی این جهت ایشان دنبال یک دولت و هویت ملی بود که بتواند حقوق همه ملیت‌های کشور را به طور یکسان تأمین کند و دیگر کسی به خاطر وابستگی به قوم خاص مورد ظلم و ستم قرار نگیرد. «ما می‌خواهیم که کلیهٔ ملیت‌های مسلمان این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آیندهٔ کشور سازماندهی شود. در گذشته مردم ما از یک محرومیت تاریخی رنج می‌برده و در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی برآن‌ها ستم روا داشته شده است و انواع گوناگون تبعیض و مظالم وجود داشته است که همه آن‌ها نتیجهٔ حکومت قبایلی و سیستم انحصاری قدرت بوده است». (همان، ص۱۰۱)

در اندیشهٔ رهبر شهید، هویت‌سازی در چهار ملی، بدون اقدامات عملی در این راستا غیر ممکن بود و لذا ایشان برای رسیدن به هویت ملی با حمایت‌های عملی از ملیت‌های محروم در کشور، گام‌های اساسی را برداشت و راهکارهایی را برای وصول به «هویت ملی» و «همبستگی ملی» مطرح کرد. ما در این فرصت کوتاه به دیدگاه‌های آن شهید بزرگوار که در رابطه با راهکارهای دست‌یابی به هویت‌سازی ملی مطرح نموده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۱. رفع انحصار و برتری جویی

انحصار و تفوق طلبی آفت بزرگ کشورهای عقب مانده و جهان سومی به شمار می‌آید و بسیاری از مشکلات که در کشورهای جهان سوم وجود دارد به همین مسئله برمی‌گردد. شهید مزاری درد اصلی جامعه خودش را همین مسئله می‌دانست و سعی داشت تفکر تبعیض و برتری جویی را در کشور از بین ببرد و تا زمانی که این نوع نگرش در کشور ریشه کن نگردد، هویت ملی شکل نخواهد گرفت. چون شهید مزاری بزرگ، تنها منادی وحدت و کسی بود که هویت‌سازی ملی و دولت قانونی فراگیر را برهمه چیز ترجیح می‌داد؛ زیرا او یک انسان دردمند، کم نظیر، شجاع و درخور ستایش بود، او که کوله بار چندین دهه، رنج و فلاکت ریسمان به دوشان شلاق خورده و ستمدیدگان حکام زر و زور و تزویر را با خود حمل می‌کرد و آرمان بزرگ یک ملت را با خود همراه داشت. «دعوای مزاری برسر چند چوکی و وزارتخانه هم نبود - چنان‌که عده‌ای سبک مغز و ساده لوح چنان پنداشتند - چوکی هدف و آرزوی کسانی است که از همهٔ جامعه فقط «خود» را در نظر دارند و متناسب با قد و قواره‌شان هم «هدف» دارند. نوک پیکان مزاری در قدم اول از بین بردن اندیشهٔ استیلاطلبی بود که هنوز در کله‌های سنگی بعضی از خود بینان جا خوش کرده است. کسانی که هنوز حلاوت بهره‌کشی انسان‌های بی دفاع از مذاق‌شان نرفته است. «اگر حرف برسرچند چوکی بود که مارکسیست‌ها هم آن‌ها را داده بودند، پس دیگر دعوایی نبود. این جا است که حرف آن «مرد تنها» را کسی نفهمید و هر کسی از ظن خود یارش گشت». (مظفری، ۱۳۹۵: ۱۳).

پس هدف اصلی شهید مزاری تنها دفاع از حقوق هزاره‌ها نبود و بلکه ایشان فراتر از آن و در سطح ملی فکر می‌کرد و دنبال از بین بردن یک باور بود؛ باور به انحصارگرایی، باور به برتری جویی، باور به نفی دیگران و باور به تبعیض و ستم ملی و... از این نظر شهید مزاری از جمله نادر شخصیت‌هایی است که به هویت ملی و همبستگی ملیت‌ها اهمیت ویژه می‌داد و خود عملاً در این راه گام برداشت و تا آخرین لحظات، حقوق همگانی ملیت‌ها و هویت ملی را فریاد زد: «ما معتقد هستیم تنها راه جلوگیری از تجزیهٔ افغانستان، تأمین وحدت ملی و ارضی این کشور است که همه ملیت‌ها به حقوق‌شان برسند.» (فریاد عدالت، ۱۳۹۷: ۴۵).

۲. تحقق عدالت اجتماعی

در اندیشهٔ شهید مزاری یکی از مشکلات بزرگ جامعه افغانستان، بی‌عدالتی و حق کشی‌های بود که سالیان متمادی توسط حکام ستم پیشه بریک عده‌ای در جامعه اعمال می‌شد و به گونه‌ای که آن‌ها از هیچ‌گونه حق و حقوق اجتماعی و شهروندی برخوردار نبودند. از نظر رهبر شهید حکام ستم‌پیشه دیواری را در جامعه و بین ملیت‌های ساکن در کشور ترسیم کرده بودند که بر پایهٔ نظام قبیله سالاری و انحصاری بنا شده و ملت‌ها از ارتباط با هم هراس داشتند. شکست این دیوار و تشکیل مکانیزم عادلانه سیاسی بر پایه هویت ملی و همبستگی تمام اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور، جزء ایده‌های همیشه جاوید شهید مزاری در جامعهٔ مفلوک و رنجور افغانستان بود. ایشان همواره روی یک حکومت جامع، مشروع و فراگیر که

بنیاد اندیشه

ممثل حضور تمام اقوام و گروه‌های سیاسی باشد و از حقوق آن‌ها دفاع کنند تأکید داشت و معتقد بود:
«تا وقتی که یک حکومت عادلانهٔ مردمی به شمول همهٔ ملیت‌های افغانستان تشکیل نگردیده است و اردوی ملی از کلیهٔ قوت-های مربوط به احزاب سیاسی سازمان نیافته است، هیچ کس حاضر نخواهد شد سلاح خود را بر زمین گذاشته و سرنوشت را به دست تقدیر بسپارد.» (منشور برادری، ۱۳۷۶: ۳۱۷)

از جمله ایده‌های شهید مزاری که برگرفته از آموزه‌های قرآنی و اسلامی است، مقابله بازورگویان و ستمگران بود. ایشان بر این باور بود که نباید در مقابل تبعیض‌های اجتماعی، سیاسی و کتمان کنندگان هویت ملی، آرام نشست و بلکه حرکت کرد و صدای مظلومیت خود را بلند کرد و فریاد زد و به قول شاعر فارسی زبان صاحب تبریزی:
«مازنده به آنیم که آرام نگیریم؛ موجیم که آسودگی ما عدم ماست».

هدف از قیام ملت مظلوم و ستمدیدهٔ افغانستان دست‌یابی به زندگی بهتر و حقوق شهروندی از طریق دولت ملی و در چوکات یک ساز و کاری هویت بخش ملی بود. شهید مزاری نیز می‌خواست عدالت اجتماعی را در یک چوکات ملی نهادینه کند. چون معتقد بود؛ «اگر ظلم‌های گذشته که بر مردم صورت می‌گرفت بعد از این انجام نگیرد مشکلات افغانستان حل می‌گردد، زیرا نه خداوند و نه رسول آن، برظلم و ظلم پذیری صحه می‌گذارند [و بلکه] مبارزه را علیه ظلم تأکید کرده‌اند و تا ظلم از بین نرفته است، با تعهد و مذاکره مشکلات حل نمی‌شود.» (همان، ص۳۷۸)

اقدامات عملی برای رفع ستم ملی مهم‌ترین مسئله‌ای است که استاد شهید برآن تأکید داشت و آن را ضامن بقاء جامعه و زمینه‌ساز هویت ملی می‌دانست. برای او فرق نمی‌کرد که شما از چه قوم یا وابسته به کدام جناحی سیاسی هستید و آن‌چه که مهم بود، حرکت در راستای تحقق عدالت اجتماعی و رفع ستم ملی بود. مقاومت شهید مزاری در غرب کابل و ایستادن در مقابل زیاده‌خواهی و زورگویی شورای نظار و گروه‌های تمامیت‌خواه، نمود عینی از اقدامات عدالت‌خواهانهٔ آن شهید وحدت ملی بود که از آرمان بلند او حکایت داشت. ایشان به حق از محدود رهبران سیاسی و دینی جامعهٔ ما بود که درد مردمی داشت و مردم به او عشق می‌ورزیدند و او را تجسم آمال و آرزوی دیرینهٔ خود می‌دانستند؛ چون در چهرهٔ او تاریخ کهن یک ملت با رنج‌های فراوان نهفته بود و او به سرنوشت و آیندهٔ مردمش اندیشید. برای او رسیدن به مقام و ریاست مهم نبود و آن‌چه که مزاری به دنبالش بود، اصلاح ساختار سیاسی و اجتماعی در چوکات حکومت فراملیتی و از بین بردن نظام قبیله‌ای و انحصاری بود.

شهید مزاری بر این مسئله افسوس می‌خورد! چگونه است عصری که صدای عدالت‌خواهی و حمایت از حقوق بشر و اقلیت‌های قومی و مذهبی گوش جهانیان را کرکرده و مجامع و سازمان‌های زیادی در این راستا به وجود آمده و کار می‌کنند؛ اما در سرزمین افغانستان همه چیز رنگ و بوی دیگری دارد و حتی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی که حق حیات، تعلیم و تربیت، آزادی عقیده و... در این کشور باشد رعایت نمی‌شود و انتساب به یکی از قبایل محروم می‌تواند مجوز هر نوع رفتار ضد بشری و غیرانسانی بر او باشد. به همین جهت ایشان در جست‌وجوی تثبیت هویت ملی و رفع منازعات قومی و نژادی در راستای هویت ملی بود. مزاری اختلافات نژادی را فاجعهٔ بزرگ برای مردم افغانستان و علت افزایش معضلات کشور می‌دانست و باور داشت: «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این‌جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها برسر همین مسئله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک دفعه در چهرهٔ مذهب است، یک دفعه در چهرهٔ نژاد است؛ اما ما معتقدیم آن‌چه که فعلاً در افغانستان جریان دارد، به خاطر مسئله نژادیست. تضاد مذهبی است؛ اما کم رنگ است. تضاد اصلی به خاطر نژاد است.» (لعلی، ۱۳۹۸: ۱۶۷)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۳. اخوت و برادری ملیت‌ها

افغانستان از زمان استقلال از تحت‌الحمایگی استعمار پیر انگلستان در ۱۹۱۹م. تا کنون دولت قانونی و مردمی که همهٔ اقوام در آن سهم داشته باشد، تجربه نکرده است. دولت‌هایی که در این کشور بعد از استقلال به وجود آمده‌اند یا با جنگ و

حکومت‌های اقتدارگرا معمولاً از آگاهی و همبستگی مردم هراس دارند و برادری ملیت‌ها را به نفع و صلاح حکومت فاشیستی و قبیله‌ای خود در جامعه نمی‌بینند. روی این جهت حکومت‌های اقتدارگرایی افغانستان با استفاده از حربهٔ نژاد و مذهب، سعی کردند تا شکاف‌های ملیتی را در جامعه گسترش دهند و با ایجاد خصومت و تنش بین اقوام ساکن در افغانستان، پایه‌های هویت‌ملی و همپذیری ملی را متزلزل کنند.

خون‌ریزی بوده و یا به ارث و میراثی رسیده است. برای همین آن دولت‌ها هیچ‌گونه پشتیبانهٔ مردمی نداشتند و تنها ضامن بقای آن‌ها سیاست‌های فاشیستی و انحصاری آن‌ها با زور و سرنیزه بود. روشن است در این نوع حکومت هدف خدمت به مردم و عمران و آبادانی کشور مطرح نیست؛ چون کسی وجود ندارد که در مقابل مردم پاسخگو بوده و احساس مسئولیت کند و بلکه هدف اقتدار سیاسی، عیاشی و خوشگذارنی بود.

حکومت‌های اقتدارگرا معمولاً از آگاهی و همبستگی مردم هراس دارند و برادری ملیت‌ها را به نفع و صلاح حکومت فاشیستی و قبیله‌ای خود در جامعه نمی‌بینند. روی این جهت حکومت‌های اقتدارگرایی افغانستان با استفاده از حربهٔ نژاد و مذهب، سعی کردند تا شکاف‌های ملیتی را در جامعه گسترش دهند و با ایجاد خصومت و تنش بین اقوام ساکن در افغانستان، پایه‌های هویت‌ملی و همپذیری ملی را متزلزل کنند. آن‌چه که از معضلات قومی، نژادی و غیره در کشور ما وجود دارد و مردم ما امروزه با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، آثار و پیامدهای شوم حکومت‌های فاشیستی در گذشته بوده است و متأسفانه امروز مردم افغانستان تاوان آن را پس می‌دهند.

شهید مزاری با علم و آگاهی از پیامدهای ویرانگر نژادپرستی چه در گذشته و چه در امروز، مسئله اخوت و برادری ملیت‌ها را مطرح کرد و اعتقاد داشت که باید ساختار سیاسی و اجتماعی تغییر کند و بعد از این کسی به خاطر نژاد و مذهب مورد تحقیر و توهین قرار نگیرد. برای تحقق این ایده، احترام متقابل ملیت‌ها و شکست انحصارگرایی را با یک ساختار ملی و دولت فراگیر ملی دنبال کرد و معتقد بود: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است. ما می خواهیم ستم‌های چندین قرنه برمردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌جویی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقهٔ تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین شده و آن‌ها بتوانند متناسب با میزان حضور و نقش‌شان در جهاد چهارده سالهٔ ضد روسی در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان سهم بگیرند.» (فریاد عدالت، ۱۳۷۶: ۶۸-۶۹)

در قاموس اندیشهٔ سیاسی شهید مزاری، انحصارگرایی و تفاخرطلبی مانع عمدهٔ رشد سیاسی و توسعه ملی و انکشاف متوازین در این کشور به شمار می‌آمد. ایشان معتقد بود تا زمانی که انحصارطلبی در کشور وجود داشته باشد، این فرصت برای اقوام محروم داده نخواهد شد که جای پایی برای خود کمایی کرده و از حقوق متناسب با دیگران در جامعه برخوردار گردند. به نظر استاد شهید، اساسی‌ترین قدم در راه رسیدن به این مقصود و هویت ملی برادری ملیت‌ها بود: «ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنی برابری و برادری ملیت‌ها است این به معنی دشمنی یک برادر نیست، هرکس در راستای دشمنی در افغانستان گام بردارد فاجعه است و آن کس خائن ملی است.» (همان، ص۳۱۴)

۴. تشکیل حکومت فدرالی با مرکزیت واحد

یکی از راهکارهای شهید مزاری برای احیای هویت که با هدف ختم بحران هویت مطرح کرد؛ ایجاد هویت ملی جدید در ساختار یک نظام فدرالی در این کشور بود. این طرح که برای اولین بار از سوی استاد شهید ارائه شد، باتوجه به ساختار جغرافیایی و جمعیتی افغانستان، یکی از بهترین راه حل‌های عادلانه سیاسی برای ختم بحران و زمینه‌ساز وحدت‌ملی و مشارکت بیشتر مردم در نحوهٔ ادارهٔ کشور به شمار می‌آمد؛ زیرا افغانستان کشوری است که مردم آن از تیره‌های گوناگون قومی و نژادی تشکیل شده و هریک خواهان مشارکت سیاسی در سرنوشت خود هستند و تنها نظامی که می‌تواند خواستهٔ آنان را برآورده کند، سیستم فدرالی با مرکزیت واحد است. استاد شهید با اذعان بر این مطلب می‌گفت: «ما تنها راه حل مشکل افغانستان را تشکیل یک حکومت فدرالی در این سرزمین می‌دانیم و معتقدیم که بدون ایجاد ساختار فدرالی که تأمین‌کنندهٔ خواست‌ها و اهداف کلیهٔ اقوام، مذاهب و گرایش‌های سیاسی باشد. بحران افغانستان حل نخواهد شد.» (همان، ص۶۸-۶۹)

در کشورهای کوچک و بزرگ همانند آمریکا که از تنوع قومی و جمعیتی زیادی برخوردار است، بهترین نظام سیاسی برای آن کشورها، سیستم فدرالی است. شهید مزاری نیز نظام فدرالی را در افغانستان برای این جهت مطرح کرد که در این کشور قومیت‌های مختلفی زندگی می‌کنند و ما اگر بخواهیم هم استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را حفظ کنیم و هم یک انسجام و همبستگی ملی به وجود بیاوریم باید همه اقوام کشور را در یک نظام فدرالی مشارکت دهیم. «تنها راه حل که افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق شان را در دست‌های شان می‌هد. یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعناتش در نظر گرفته شود و خود تصمیم گیر باشند. یک حکومت مرکزی هم داشته باشد.» (همان، ص۳۸)

هر نظام سیاسی معایب و مزایایی دارد و به نظر رهبر شهید مزاری، نظام فدرالی در افغانستان با تمام مشکلاتی که داشت و حداقل از این مزایا برخوردار بود که زمینهٔ مشارکت همگانی و موجب رشد فرهنگ و عنعنات ملی است؛ لذا ایشان در رد انتقادهای این طرح می‌گوید: «چطور می‌شود که این قانون فدرالی برای پاکستان خوب است، برای آلمان خوب است، در هند خوب است، در آمریکا خوب است، وقتی در افغانستان آمد بد می‌شود؟» (همان، ص۳۸)

۵. طرح چهارجانبه

از دیگر راهکارهای استاد شهید برای دولت‌سازی و ایجاد هویت ملی، طرح چهارجانبه اقوام بود. به نظر ایشان با توافق چهار ملیت بزرگ (پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها)، بحران افغانستان به سوی آشتی ملی و صلح پایه‌دار نزدیک خواهد شد. بدین خاطر در اوج منازعات داخلی در کابل بین گروه‌های متخاصم، شهید مزاری برای رفع تنش‌های موجود و ذوب شدن زنگال‌های بی‌اعتمادی و از بین بردن سوءظن‌ها؛ طرح چهارجانبه را در سال ۱۳۷۱ه.ش. با هدف ختم معضل کشور مطرح کرد. «رهبر شهید با پیش کشیدن طرح چهارجانبه، راه دیگری را برای تأمین صلح و ایجاد وحدت ملی ارائه داد که در آن طرح عمده‌ترین احزابی که هر یک جایگاه خاصی را در میان چهار ملیت عمده در کشور برای خود کمایی کرده بودند؛ یعنی جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی حکمتیار و حزب جنبش ملی اسلامی که به عنوان قدرتمندترین نیروهای درگیر و موجود در کشور به حساب می‌آمدند، شرکت داشتند، در این طرح می‌باید هر یکی از احزاب مذکور نمایندگان تام‌الاختیار خود را به منظور حل اختلافات و درگیری فی ما بین و استقرار صلح و امنیت در کشور معرفی می‌کردند.» (صادقی، ۱۳۹۵: ۲۶)

این طرح دلیل روشن و پاسخ منطقی است برای کسانی که شهید مزاری را جنگ طلب و خود را منجی افغانستان معرفی می‌کنند. اگر شهید مزاری جنگ طلب و دنبال حل معضل کشور از راه نظامی بود؛ هیچ‌گاه در راه ایجاد صلح و آشتی با طرح چهارجانبه و اقدامات مشابه دیگر پیش گام نمی‌شد و با بلند کردن پرچم سفید به شهادت نمی‌رسید.

در حقیقت طرح چهارجانبه یک راه حل برای مهار تنش‌های موجود بین گروه‌های متخاصم و در حال نبرد در آن شرایط بود و این از نیات صلح جویانهٔ استاد شهید در آن زمان حکایت دارد.

بنیاد اندیشه

اگر به این پیشنهاد ایشان توجه می‌شد، این طرح می‌توانست زمینه را برای همگرایی گروه‌های قومی و سیاسی هموار کرده و جلو جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی و حوادث بعدی را در کابل بگیرد. به نظر شهید مزاری، در آن شرایط این مناسب‌ترین راه حل برای ختم جنگ و برگشت امنیت و آرامش در کشور بود؛ زیرا از یک طرف هیچ یک از جناح‌های درگیر قادر به حذف رقیب خود با زور و سرنیزه از صحنهٔ نظامی و سیاسی نبودند و از طرف دیگر، هریک از گروه‌های متخاصم به مقدار کافی سلاح و امکانات نیز در اختیار داشتند که قادر بودند سال‌ها جنگ را ادامه دهند.

این طرح با تمام مزایایی که داشت، متأسفانه تنگ نظری‌ها، عدم سازش، برتری‌جویی حزبی و قومی برخی گروه‌ها و مداخله کشورهای خارجی موجب شد که عملی نشود و در نتیجه جنگ و درگیری هم ادامه پیدا کرد. مواد عمدهٔ این طرح که نشانگر اقدامات صلح‌جویانه شهید مزاری در بحرانی‌ترین وضعیت کشور است، عبارت بود از:

الف. برقراری آتش‌بس، در مدت سه روز بین تمام طرف‌های درگیر.

ب. به تأخیر افتادن شورای حل و عقد آقای ربانی در این مدت.

ج. انتخاب نمایندگان تام‌الاختیار از طرف چهار جریان قومی درگیر، برای رفع اختلافات و حل نهایی مشکلات و قضایایی کشور؛ این‌ها وظیفه داشتند که توافقاتی را در جهت یک صلح پایدار به انجام رسانده و به مورد اجرا گذارند. (همان، ص۲۶)

ارائه طرح چهارجانبه از سوی رهبرشهید بیانگر این مسئله است که در بحران افغانستان، تضادهای قومی نقش اصلی را بازی می‌کند و اگر این تضادها و خصوصیات قومی و زبانی در یک هویت ملی ادغام شود، دیگر مشکلی به نام قوم در این کشور وجود نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

با توجه به آن‌چه بیان شد، به این نتیجه می‌رسیم که شهید مزاری دنبال هویت‌ملی در ساختار یک دولت قانونی و فراگیر از تمام ملیت‌های کشور بود. او در این راستا تلاش‌های بسیاری انجام داد و ایده‌های خودش را در قالب راهکارهای حل بحران قضیهٔ افغانستان و ایجاد هویت‌ملی ارائه کرد و راه‌های زیادی را پیشنهاد و به محک آزمایش گذاشت؛ اگرچه هیچ یک از این راهکارها در زمان خود ایشان موقعیت عمل پیدا نکرد؛ اما امروزه بسیار مفید و راه‌گشا بوده و نتایج و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زیادی داشته که نصیب مردم ما شده است. به طور قطع موقعیت و جایگاه سیاسی و فرهنگی و دینی که مردم ما در جامعه پیدا کرده‌اند، حاصل دست رنج و خون شهید مزاری و شهدای مظلوم و گمنام کشورم افغانستان است.

حال در بیست و پنجمین سال روز شهادت آن رهبر فرزانه و پیر طریقت و «پرچم دار وحدت‌ملی» و «منادی هویت‌ملی» لازم است که به این نکته توجه کنیم، با «تحقق عدالت‌اجتماعی» و «احترام متقابل ملیت‌ها» و توافق گروه‌های قومی و سیاسی بر سر یک «حکومت وسیع‌البنیاد» می‌توان بر تمام مشکلات فائق آمده و بستر آرام و مناسبی را برای زندگی مسالمت‌آمیز کلیهٔ اقوام در افغانستان فراهم کرد.

منابع

۱. مجلهٔ سراج، سال ششم، شمارهٔ ۱۷، ملیت‌سازی و قومیت در خاورمیانه، دکتر داوود فیرحی، ص۷۷.

۲. لعلی، (۱۳۹۸). احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، کابل، بنیاد اندیشه.

۳. مجموعه مقالات، زنده‌تر از تو کسی نیست، شهید مزاری؛ مهری بر جاودانگی آرمان‌ها، (۱۳۹۵)، سید ابوطالب مظفری، بی‌نا.

۴. فریاد عدالت، (۱۳۷۶). مجموعه مصاحبه‌های استاد شهید، قم، بی‌نا.

۵. منشور برادری، (۱۳۷۸). مجموعه سخنرانی‌ها و... استاد شهید، قم، بی‌نا.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

پیامدهای سیاست حذف و عدم مشارکت عادلانه در اندیشه شهید مزاری

نجیب‌الله کریمی

شهید مزاری، بی‌جهت لقب «شهید وحدت‌ملی» را کسب نکرده است. او آگاهانه در راستای تغییر فرهنگ سیاسی کشور تلاش کرد، و از میان خون و آتش، راه جدیدی را انتخاب کرد و مردم را به‌سوی آن، فراخواند. نقش وی در ایجاد و تحکیم وحدت‌ملی، از این جهت مهم است که او در هنگامهٔ نزاع‌های قومی و مذهبی در افغانستان، بر سر آرمان عدالت برای همه ایستاد و از برادری و برابری همهٔ شهروندان کشور، سخن گفت. کسی‌که در روزگار سخت و ناهموار، ندای عدالت سر بدهد؛ در بحبوحهٔ جنگ، جنگ را راه‌حل نداند؛ و در شرایط از هم‌پاشیدگی یک ملت، به‌وحدت‌ملی تأکید کند، بدون شک موانع شکل‌گیری وحدت‌ملی را هم در ذهن و اندیشهٔ خود دارد. در این نوشته، به سه مورد مهم این موانع از دیدگاه شهید مزاری پرداخته شده است.

یکم. وجود سیاست حذف و عدم مشارکت عادلانهٔ مردم در ساختار نظام

بارزترین مسئلهٔ شهید مزاری، تأمین عدالت‌اجتماعی و انکشاف متوازن بود. او «عدالت و برابری» را تهداب دولت مدرن ملی معرفی می‌کرد و به این باور بود که بدون وجود عدالت، ادعای وحدت ملی یک شعار بی‌محتوا است. به این دلیل، از یک‌سو وحدت ملی را «اصل» می‌دانست و از سوی دیگر، عدالت را استراتژی اصلی و شعار محوری خود قرار داده بود (۱).

راه عدالت، برابری، آزادی و هم‌پذیری سیاسی و اجتماعی شهید مزاری، به‌شدت مخالف قوم‌گرایی و سمت‌گرایی بود و اختلاف مذهبی را تحت عناوین مختلفی، مردود می‌دانست. از نگاه شهید مزاری، سیاست حذف یک «فاجعه» بود و آن را بزرگ‌ترین مانع برای وحدت ملی، قلمداد می‌کرد. او در یکی از صحبت‌های خود گفت: «راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند ملیتی، حزبی و یا مذهبی را حذف کند. من به‌صراحت می‌گویم که هرکس برای حذف و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند، خائن ملی است. هر کسی‌که بیاید تضاد ملی را به‌وجود بیاورد، ما او را خائن ملی می‌دانیم و علیه او هستیم». این جملات شهید مزاری، نکات مهمی در خود دارند. او در نخست از راه و سیاست «حذف» ملیت‌ها، احزاب و مذاهب سخن می‌گوید و بعد «خیانت ملی» و «تضاد ملی» را مطرح می‌کند؛ یعنی از دیدگاه شهید مزاری، کسانی که سیاست حذف در ذهن دارند، تضاد ملی را که مخالف «وحدت‌ملی» است، به‌وجود می‌آورند و در نهایت، خائن ملی است. همچنین در جای دیگری از سخنان خود می‌گوید: «ما حقوق همهٔ ملیت‌ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب کرده و خواستار عدالت باشد، به‌معنای تجزیه‌طلبی نیست». همین‌طور، در قسمت دیگری از سخنان خود بیان می‌کند که: «دشمنی ملیت‌ها فاجعهٔ بزرگی است. در افغانستان، برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها» (۲).

بنیاد اندیشه

این سخنان شهید مزاری حاکی از آن است که در نزد وی، تأمین و رعایت حقوق ملیت‌ها، زمینه‌ساز وحدت ملی بوده و برادری را نتیجهٔ برابری می‌دانستند. او در یک سخنرانی دیگر خود، بعد از مردود شمردن نفی اقوام و تعین سرنوشت هر قوم به دست خودش، تلاش برای حاکم‌ساختن یک نژاد و نفی دیگران را «فاشیستی» و خلاف رسوم بین‌الملل می‌خواند و همبستگی اقوام را یک «نیاز» می‌داند (۳).

در برداشت شهید مزاری، یک رابطه مستقیمی بین عدالت‌اجتماعی و وحدت‌ملی، وجود داشتند. او در هر جایی‌که حرف از عدالت و برابری می‌زند، برایند آن را وحدت‌ملی می‌داند. عناصر مانند سیاست حذف، قوم‌گرایی، قانون‌گریزی و انحصارطلبی را که از مؤلفه‌های اصلی بی‌عدالتی برای او تلقی می‌شدند، موانع بزرگِ وحدت‌ملی دانسته و همواره برای از بین بردن آن، تأکید می‌کردند.

دوم. نقض حقوق شهروندی و احترام نگذاشتن به ارادهٔ مردم

شهید مزاری نه تنها که در هنگام بروز جنگ‌ها، «تعامل بین اقوام» را یک راهکار عملی پیشنهاد کرد؛ بلکه به حقوق شهروندی و عدالت فردی نیز به‌طور عمیق باور داشت. او نقش مردم را در همه امور تعیین‌کننده، انسانی و عقلانی ارزیابی می‌کرد، و خواستار یک دولت شهروندمحور بود؛ بدین معنا که ملاک همه‌چیز شهروند بودن و فردیت فرد باشد، نه تعلقات قومی، نژادی، جنسیتی، سیاسی و اجتماعی و مانند آن (۴). شهید مزاری می‌گفت که «... حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود آید...». به‌همین دلیل، شایستگی افراد را ملاک قرار داده و به ارادهٔ جمعی و آرای مردم احترام می‌گذاشت. برای او، برگزاری انتخابات و حق تعیین سرنوشت توسط مردم، لازمهٔ یک دولت مقتدر و همه‌شمول و همچنان پیش‌فرض ثبات پایدار و جوهرهٔ وحدت ملی بود. او تنها انتخابات را راه‌حل اصلی و اساسی بحران کشور می‌دانست و می‌گفت: «دولت مردمی وقتی به‌وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند» (۵).

در زمان شهید مزاری، مردم افغانستان به چند دستهٔ مختلف که در تقابل هم قرار داشتند، تقسیم شده بودند. گروه‌های قومی، تشکل‌های حزبی و فرقه‌های مذهبی از بارزترین دسته‌های این تقسیم‌بندی، شمرده می‌شوند. در چنین شرایطی‌که وحدت‌ملی یک رؤیا شده بودند و گزینه‌ای برای همدلی و همبستگی وجود نداشتند، شهید مزاری از حقوق شهروندی سخن می‌گوید و موضوع انتخابات را مطرح می‌کند. آشکار است که برایند این موضوع، تأسیس یک دولتِ مبتنی بر آرای مردم، همدیگرپذیری و سرانجام، شکل‌گیری وحدت ملی است.

این رویکرد شهید مزاری، نقطهٔ عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی وی است. برگزاری انتخابات و اهمیت دادن به اراده و آرای مردم، زمینهٔ مشارکت همه اقوام در ساختار نظام و حضور آن‌ها در مراکز تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند. پیش‌فرض این موضوع، داشتن یک قانون اساسی جامع و مدرن است که حقوق شهروندی را بدون تبعیض، تضمین می‌کند و هویت‌های قومی اقوام مختلف را به رسمیت می‌شناسد. حقوق شهروندی و انتخابات برای شهید مزاری، در حقیقت پُلِ گذار از بحران و دشمنی به سوی رفاه و همدلی بود. به همین دلیل، در هیچ شرایطی، جنگ را راه‌حل نمی‌دانست و همیشه به برگزاری یک انتخابات شفاف و عادلانه، تأکید می‌کرد.

سوم. عدم حاکمیت یک نظام سیاسی پاسخگو در افغانستان

نبود یک نظام و حاکمیتی‌که بتواند حقوق تمام ملیت‌های ساکن در کشور را به‌نحو عادلانه تأمین کند، از موانع دیگر وحدت ملی در اندیشه شهید مزاری بود. او با در نظرداشت ساختار جمعیتی افغانستان (گوناگونی قومی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و...)، نظام متمرکز موجود را پاسخگو نمی‌دانست و به‌جای آن، ایجاد نظام فدرالی را راه مناسب می‌دید و به آن تأکید می‌ورزید.

او در یکی از مصاحبه‌های خود، یگانه راه‌حل «اصولی» و «اساسی» برای نجات مردم افغانستان و شرایط بحرانی آن، طرح فدرالی را مطرح می‌کند و در ادامه، از «راه‌حل عادلانه» در رعایت حقوق جغرافیایی و حقوق ملیت‌ها، تحت حاکمیت این نظام سخن می‌گوید، و آن را تضمین‌کنندهٔ تمامیت ارضی و امنیت ملی در کشور می‌داند.

نبود یک نظام و حاکمیتی که بتواند حقوق تمام ملیت‌های ساکن در کشور را به‌نحو عادلانه تأمین کند، از موانع دیگر وحدت ملی در اندیشه شهید مزاری بود. او با در نظرداشت ساختار جمعیتی افغانستان (گوناگونی قومی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و...)، نظام متمرکز موجود را پاسخگو نمی‌دانست و به‌جای آن، ایجاد نظام فدرالی را راه مناسب می‌دید و به آن تأکید می‌ورزید.

به باور شهید مزاری، پیگیری نظام متمرکز، به جز هدردادن منابع (طبیعی و بشری) و زمان‌ها و فرصت‌ها، ادامه‌دادن به بی‌عدالتی‌ها و بی‌مهری‌ها، گیرماندن در دام تبعیض و تمامیت‌خواهی، تشدید اختلافات قومی و نژادی و بدترساختن اوضاع اقتصادی، امنیتی و نظامی، پیامدهای دیگری ندارد. او در یکی از سخنرانی‌های خود چنین می‌گوید: «تنها راه‌حلی‌که هم افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق‌شان را در دست‌هایش می‌دهد، یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعناتش در نظر گرفته شود و خودشان تصمیم‌گیر باشد (۶).

هدف شهید مزاری از فدرالیسم، رفع مظالم گذشته و مدیریت بحران پیش‌آمده بود. او با توجه به سرگذشت تلخ تاریخ افغانستان و بحران‌های به‌وجود آمده در زمان خودش، این طرح را مطرح می‌کند و آن را عامل تحقق وحدت‌ملی در کشور، می‌داند. چنان‌چه در یک کلام رسای خود بیان می‌کند: «در سیستم فدرالی، حقوق ملیت‌ها بهتر تأمین خواهد شد و وحدت‌ملی نیز به‌صورت اصولی، تحقق خواهد یافت» (۷).

از این سخنان شهید مزاری چنین برداشت می‌شود که او برخلاف بعضی از تحلیل‌گران که نظام فدرالی را سرآغاز تجزیهٔ افغانستان می‌دانند، به وحدت و همدلی بیشتر در سایهٔ نظام فدرالی، باورمند بوده‌اند. او در این سخنان خود، نظام فدرالی را به‌عنوان یک «راه‌حل» برای نجات از «تجزیه» و انشقاق افغانستان معرفی می‌کند.

در پایان، از سه مؤلفهٔ فوق چنین نتیجه می‌گیریم که وجود سیاست حذف و عدم مشارکت همهٔ اقوام در ساختار قدرت، نبود حکومتِ مبتنی بر آرای مردم و عدم حاکمیت یک نظام سیاسی پاسخگو در افغانستان، از موانع مهم وحدت ملی در اندیشهٔ شهید مزاری بودند. او برای تحقق وحدت‌ملی در کشور، ایجاد یک حکومت فراگیر ملی-اسلامی را براساس ارادهٔ آگاهانه مردم و با ساختار نظام فدرالیسم، ضروری می‌دانستند.

منابع

۱. فریاد عدالت، به کوشش عبدالله غفاری، (۱۳۷۳). مؤسسهٔ شهید سجادی، قم، ص ۱۴۶.
۲. احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید مزاری)، (زمستان ۱۳۷۴). مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، ص ۷۸.
۳. احیای هویت، پیشین، ص ۳۳.
۴. برای مطالعهٔ بیشتر در زمینهٔ حکومت شهروندمحور، به بیانیهٔ استاد سرور دانش، معاون دوم رئیس جمهور که در بیست و چهارمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی در قصرسلام‌خانهٔ ارگ ارائه شدند، مراجعه شود.
۵. فریاد عدالت، پیشین، ص ۱۵ و ۱۶.
۶. احیای هویت، پیشین، ص ۳۸.
۷. فریاد عدالت، پیشین، ص ۶۹.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

همبستگی ملی در اندیشهٔ شهید مزاری

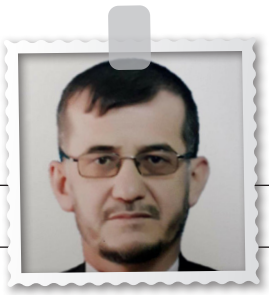

محرابعلی دانش

یکی از مشکلات همیشگی افغانستان، در طول تاریخ، بحران هویت ملی بوده است. این مشکل به اندازه‌ای است که گاهی این سرزمین دچار منازعات نفس‌گیر و بحران‌های داخلی شده است. ما در گذشته تاریخی کمتر شاهد این بوده‌ایم که حکومت‌های گذشته افغانستان راهکار و برنامه و ایده‌ای برای همبستگی ملی در افغانستان ارائه کرده باشد. از همین جهت است که ما و به کار بردن واژه «ملت» بسیار فاصله داریم. اینکه واژه «ملت» گاهی لقلقهٔ زبان ما است، صرفا به خاطر تشفی خاطر است و خود ما نیز می‌دانیم چه اندازه از این ساختار اجتماعی دوریم. علت دور ماندن ما از «ملت واحد» همواره سیاست‌های ناموزونی بوده است در افغانستان تاخت و تاز داشته و این پوستین ناهمگون بر قامت ما دوخته شده است. نگاه‌های یک سویه و قومی محور در حاکمیت‌های مختلف این آب و خاک اجازه قامت راست کردن «ملت» را به ما نداده است تا ما امروزه چون پیکره واحد در صف پاسبانی این خاک و سرزمین ایستاده باشیم. از همین جهت است که امروزه بایستی باید به دنبال گم شده‌ای به نام همبستگی ملی باشیم، طرحی که باید از دیرگاه می‌داشتیم.

ما اگر نقطه طلایی دوران امانی را که کنار بگذاریم، دیگر حکومت‌ها همواره در پی تفرقه گام برداشته‌اند تا همبستگی ملی؛ تمامیت‌خواهی، غارت و جابه‌جایی اقوام و حتا نابودی برخی اقوام افغانستان، کشت کینه و تفرقه و ایجاد شکاف‌های اجتماعی بوده است که در طول زمان انسان این آب و خاک نسبت به یکدیگر با خودشان کشیده‌اند. ولی تنها همبستگی نسبی‌ای که دیده می‌شود در دوران جهاد است؛ البته این همبستگی فقط نسبت به وجود دشمن مشترک و نیروهای متجاوز شوروی ایجاد شده است. در این دوره، همبستگی ملی اگر به شکل کلی و ذهنی ایجاد نشده است، حداقل همه ملت افغانستان به یک سو حرکت می‌کردند. هرچند از لحاظ ذهنی که بیشتر مورد نظر نگارنده است، در این دوره نیز چندان همبستگی ملی نهادینه نشده است خصوصا که کمتر در جهاد پیش آمده است که ما جبههٔ واحدی علیه نیروهای شوروی داشته باشیم. در دوران جهاد هم هر گروه قومی در تشکل خودش جبهه شکل داده می‌رزمیدند. اما هرچه بود باز هم با دشمن مشترک و ایدهٔ مشترک می‌جنگیدیم و همه اقوام سهم یکسانی در این زمینه گرفتند.

خارج از حرکت بیرونی اقوام و ملت افغانستان علیه نیروهای متجاوز شوروی و ایجاد ایدهٔ مشترک، گاه چراغ‌های سر راه مردم ما روشن شده است و گاه فریادی از گلوهای با درک و درایت نسبت به سرنوشت این ملت فریاد زده شده است، ولی از فرط از هم پاشیدگی اقوام افغانستان باز هم فروخفته است و نتوانسته است قامت راست کند، اما طرحی و ایدهٔ همبستگی ملی و راه روشنی برای فردا باقی گذاشته است که روشنابخش نسل‌های آینده است و کم کم ذهن‌ها را تغییر خواهد داد. یکی

بنیاد اندیشه

ما اگر نقطه طلایی دوران امانی را که کنار بگذاریم، دیگر حکومت‌ها همواره در پی تفرقه گام برداشته‌اند تا همبستگی ملی؛ تمامیت‌خواهی، غارت و جابه‌جایی اقوام و حتا نابودی برخی اقوام افغانستان، کشت کینه و تفرقه و ایجاد شکاف‌های اجتماعی بوده است که در طول زمان انسان این آب و خاک نسبت به یکدیگر با خودشان کشیده‌اند.

از شخصیت‌های مهم تاریخی افغانستان که همواره از همبستگی ملی سخن گفته است و سیره رفتاری‌اش نیز بر همین مهم برنامه‌ریزی شده بود، شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری است.

در نوشتار حاضر تلاش بر این است تا در مورد تلاش‌ها و نقش‌آفرینی‌های استاد شهید عبدالعلی مزاری در مورد اتحاد و همدلی و ملت‌سازی در افغانستان بپردازم؛ چیزی که او به‌عنوان یک حلقه مفقوده و ضرورت ملی می‌دانست و یگانه راه نجات کشور را بیرون‌رفت از این بحران‌ها طرح می‌کرد. آنچه از کلمات به‌جامانده ایشان می‌توان فهمید، این است که وی گذشته سیاسی را نه تنها یک وضعیت تاریک، نکبت‌بار و غیرقابل پذیرش برای همه ملیت‌ها درک نموده بود، بلکه به مثابه منبعی برای وضعیت امروزی می‌دانست، لذا همواره ناکامی های گذشته را مایه عبرت‌گیری و اندرز برای نسل امروز از آن یاد آوری می‌نمود. رهبر شهید بار بار به دیگر نخبگان سیاسی هم‌قطاران عصر خویش تذکر می‌داد و راه پر چالش تمامیت‌خواهی و تک‌محوری گذشته را به عنوان تداوم بحران‌های ویرانگر می‌دانست. شهید مزاری بر این باور بود که برای رسیدن به آینده روشن، جامعه پویا و بهم پیوسته، نیاز مبرم و اجتناب‌ناپذیری به مشارکت همه اقوام و ملیت‌ها در سرنوشت سیاسی‌شان دارند، که از طریق انتخابات آزاد و شفاف، همه خود را در آیینه حکومت دموکراتیک و همه‌شمول ببینند، همه حق انتخاب نمودن و انتخاب شدن داشته باشند، باید از اندیشه‌های چرکین زیرپوست منطق و فرهنگ قبیله، قوم و سمت‌گرایی عبور کرد. شهید مزاری معتقد بود افغانستان جدید را باید با زیرساخت جدید که همدیگرپذیری واحترم به همه اقوام و ملیت‌های ساکن در این کشور است بنا کرد. او از درد تبعیض و تعصبات قومی و بی‌عدالتی‌های و عدم رواداری نسبت به دیگر اقوام محروم به شدت رنج می‌برد. ایشان در جمعی از بزرگان و متنفذین کابل در سال ۱۳۷۱ فرمود: «ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همهٔ آنها بیایند در این مملکت بیایند برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوقش برسد و هرکس برای سرنوشت خودش تصمیم بگیرد؛ این حرف ماست. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند؛ این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است. بناءً ما تکرار می‌کنیم که نیاز به این همبستگی داریم و نیاز به این کمک داریم.»

او در بخش دیگری از سخنان خود می‌گوید: ما اگر در افغانستان به حق خود نرسیم و هویت پیدا نکنیم و موقعیت سیاسی خود را تثبیت نکنیم، لذا یک ضرورت است که برادرها در نظر داشته باشند که اگر کوچکترین غفلت در این زمینه بکنی، باز اسارت صدساله تکرار می‌شود و سیصد سال دوران تاریخ می‌خواهد تابتوانیم چهارده سال جهاد کنیم و یک ابرقدرت را شکست بدهیم و دنیا روی ما حساب بکند و ماحقوق خود را طلب بکنیم، ما باید با همدیگر ارتباط داشته باشیم.»

بنابراین، شهید مزاری یکی از بزرگترین و نام‌آورترین فردی است که داد از عدالت اجتماعی، انسجام و یک‌پارچگی ملی می زد و عملاً برای تحقق اهداف بزرگش مبارزه می‌کرد و طرح‌هایی نیز در این زمینه ارائه کرد. شهید مزاری بیش از آنکه به مفاهیم و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مقوله‌های انتزاعی درگیر باشد عصاره دردها، رنج‌ها، حرمان‌ها و نابرابری‌هایی بود که نظام‌های ستم‌سالار و استبدادی در جامعه افغانستانی نهادینه کرده بود. حکام مستبد و خودکامه همواره از اتحاد و یک‌پارچگی اقوام و ملیت‌های مختلف ساکن در کشور ترس و وحشت داشتند و از این روی، در طول حیات ننگین‌شان مانع رشد و پیشرفت و بیداری مردم در عرصه‌های علمی و فرهنگی جامعه شده است. شهید مزاری با درک دقیق و عمیق از گذشته تلخ و تاریک اقوام و ملیت‌های محروم افغانستان، دست دوستی و برادری را به سوی تمام سران و نخبگان سیاسی دراز می‌کرد.

در جملهٔ معروفی که از او به یادگار مانده است فرمود: «ما حقوق همهٔ ملیت ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب نمودند و خواستار عدالت اجتماعی باشد، به معنای تجزیه‌طلبی نیست.»

او با درک واضح و روشن از آینده سیاسی افغانستان و اینکه هنوز رسوبات کهنه و چرکین تعصبات قومی و قبیله‌ای در ذهن برخی از نخبگان سیاسی موج میزد و در لایه‌های تفکرات فاشیستی می‌لولید و با ترس از تکرار تاریخ می‌فرمود: «ما معتقدیم که حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود آید. خواست ما روی عدالت اجتماعی، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» رهبر شهید راز تفرقه در افغانستان را می‌دانست و می‌گفت: ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور انحصار و نادیده گرفتن حقوق دیگران است. دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی در افغانستان است، دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهد.»

او می‌گفت: «راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند ملیتی، حزبی و یا مذهبی را حذف کند. من به صراحت می‌گویم که هرکس برای حذف و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند خائن ملی است. هرکسی که بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد، ما او را خائن ملی می‌دانیم و علیه او هستیم.»

از دید شهید مزاری مشارکت ملی و حضور همه اقوام در ساختار سیاسی تنها راه نجات و راه حل بحران‌های ممتد افغانستان است. لذا او با تأکید بر مشارکت همهٔ اقوام در تصمیم‌گیری سیاسی در حکومت، اظهار می‌دارد: «ما می‌خواهیم که کلیه ملیت‌های این کشور هویت سیاسی داشته باشد و با توافق و شرکت آنها، حکومت آینده سازماندهی گردد، ما مصمم هستیم که یک حکومت با شرکت همهٔ اقوام به وجود بیاوریم. ما معتقد هستیم که هرکس روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریانات سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد.» شهید وحدت ملی می‌گوید: «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئلهٔ امتیازطلبی و حذف همدیگر است.» (غفاری لعلی، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

به باور شهید مزاریی و حدت و همبستگی ملی زمان تحقق می‌یابد که وضعیت شهروندی بهبود یابد به گونه‌ای که همه شهروندان نظر به مسایل و پایگاه قومی، نژادی و سمتی‌شان از مزایا و امتیازات یکسان جامعه بهره‌مند باشند، زندگی خویش را به شکلی

در جملهٔ معروفی که از او به یادگار مانده است فرمود: «ما حقوق همهٔ ملیت ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب نمودند و خواستار عدالت اجتماعی باشد، به معنای تجزیه‌طلبی نیست.»

بنیاد اندیشه

برابر و به دور از تبعیض و افزون‌خواهی دیگران به پیش ببرند و همه با هم به گونه‌ای مسالمت‌آمیز با پذیرش تفاوت‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی یکدیگر، در کنارهم زندگی نموده و با تفاوت‌های شهروندی بهاء دهند. حقوق شهروندی از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین حق یک شهروند است و با تمام ملزوماتش رعایت شود. باید همه شهروندان به همدیگر احترام بگذارند و به مسؤلیت‌های خویش در قبال جامعه عمل نماید. همچنان که عالمان علم حقوق از شهروند تعریف می‌کند. حقوق شهروندی به افرادی تعلق می‌یابد که «تابعیت» یک کشور را داشته باشند. همچنین باید افزود که حقوق شهروندی، به تابعان یک کشور فارغ از رنگ، قومیت، نژاد، دین و طبقه‌شان تعلق می‌یابد. چنانچه در کشور ما، مسلمان بودن شرط برخورداری از حقوق شهروندی نیست. در واقع این حقوق، رنگ و بویی ملی به خود گرفته و به صفات گفته شده ارتباطی ندارند؛ بدین معنا که ویژگی‌هایی مانند جنسیت، مذهب و قومیت نباید باعث تبعیض میان افراد شده و آنها را از حقوق خود محروم نماید. این مسأله در قوانین گوناگون آمده است که از نمونه‌های آن ماده ششم و بیست دوم قانون اساسی با توجه به تعدد اقوام و میلت‌ها در افغانستان دولت را به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی براساس عدالت و برابری بین تمام اقوام و ملیت‌ها و انکشاف متوازن در تمام کشور ملزم می‌کند و همه اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون، دارای حقوق و وجایب مساوی‌اند. شهید مزاری با درک از حقایق تلخ گذشته و نگاه به افق روشن آینده افغانستان در طی سخنانی اظهار می‌دارد: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان از هرقوم و نژاد، با هررنگ زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۸۲).

در اندیشه شهید مزاری، ملت‌سازی و هویت جمعی را در درون یک ساختار سیاسی مدرن و دموکراتیک باید جستجو کرد، او در سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و ابراز نظرهایش همواره ضمن شکایت از حکومت‌های استبدادی و خودکامه گذشته و مظالمی که بر اقوام تحت ستم روا داشته بود، مدل از حکومت مبتنی بر اراده ملی و همه‌شمول را ارایه می‌کرد که در آن تمام ملیت‌ها براساس نفوس خود درآن سهم داشته باشد، ممثل تمام باشندگان این سرزمین باشد. ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: «تاوقتی که حقوق ملیت‌های کشور تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلاف سیاسی حل نمی‌گردد. ریشهٔ اصلی تمام فاجعه‌ها در این کشور، انحصار طلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است. در بخشی دیگر از صحبت‌هایش می‌گوید: حق طبیعی همه مردم و ملیت‌ها ی افغانستان این است که در تعیین سرنوشت آینده‌شان مشارکت داشته باشند و تصمیم بگیرند. حکومت‌های گذشته حکومت‌های مردمی و مبتنی بر اراده و انتخاب آزاد مردم نبودند.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۷۴ و ۱۳۱).

نتیجه‌گیری

در تفکر و اندیشهٔ شهید مزاری، افغانستان در درازنای تاریخ معاصر دچار بحران‌های هویت ملی بوده است. ازاین‌رو، همواره از نبود اعتماد ملی در افغانستان رنج می‌برد. از دید او، یکی از موانع جدی فرا راه انسجام و یک‌پارچگی ملی در این سرزمین، حاکمان مستبد و خودکامه و روحیه تمامیت‌خواهی بود، آنانی که با تکیه بر عنصر قومیت برای بقای حاکمیت پوشالی خویش اقدام به بی‌رحمانه‌ترین نوع تصفیه قومی، مذهبی و نژادی کرده‌اند. او سرکوب ملیت‌های محروم و حذف فیزیکی و سیاسی را نه راه حل، بلکه یک خیانت و فاجعه ملی می‌دانست. او معتقد بود راه رسیدن به سعادت و رستگاری جامعه در اتحاد و هبستگی ملی است. شهید مزاری به این باور بود که تا زمینه‌ها و بستری فراهم شود تا همه باشندگان افغانستان ارزش‌ها اساسی شهروندی از قبیل: باورمندی به سرزمین مشترک، سنت، عادات، فرهنگ مشترک، دین مشترک، اقتصاد مشترک و تاریخ مشترک ایجاد شود، که هویت ملی و یا چیستی و کیستی، آنها را بازتاب دهد و اعتقاد به اینکه، افغانستان به تمام گروه‌ها، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی تعلق داشته باشند. همه این ها با ایجاد فضایی تعامل، رواداری و روحیه همدیگرپذیری میسر خواهد شد. سخن آخر اینکه جای خوشبختی نسل امروز این است که توانسته است از ایجاد گفتمان وحدت ملی رهبر شهید درس‌های بزرگی بگیرند و به سمت همدلی و همبستگی ملی در حرکت باشند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری و مدیریت تنوع قومی

غلام سخی احسانی

تاریخ تحوّلات سیاسی-اجتماعی افغانستان را سراسر تجربه‌های تلخِ نظام‌های استبدادی و خودکامه، با ماهیت قومی - فرقه‌ای احتوا کرده است. به گونه‌ای که تا قبل از تحولات یازدهٔ سپتامبر و اجرایی شدن طرح بن، هیچگاه مجالی برای پی‌گیری پروسهٔ ملت‌سازی و شکل‌گیری هویت ملّی مشترك، که بتواند زمینه‌ساز پدید آمدن دولت ملی با قاعدهٔ وسیع که از همهٔ گروه‌های قومی ساکن در این سرزمین نمایندگی کند، فراهم نشد. از این منظر، تجربهٔ تاریخی روابط اقوام با اقوام و اقوامِ به حاشیه رانده شده و محروم، با دولت، یادآور خاطرات ناخوش آیند و تلخی است که تا کنون بر روان و حافظهٔ تاریخی مردمان این سرزمین سنگینی می‌کند. حال با در نظر داشت چنین وضعیتی، پرسش اصلی این است که آیا تنش‌ها و بحران‌های قومی، ریشه در ذات تفاوت‌ها و تنوعات هویتی گروهای مختلف قومی، زبانی، مذهبی و... دارد؟ یا ریشه در طرز تلقی‌ها، ادراکات و سیاست‌گذاری‌هایی که سیاست‌مداران هر نظام سیاسی اتخاذ می‌کنند؟ در بدو امر می‌توان گفت که ساختار و تعدّد گروه‌های قومی و قبیله‌ای، در ذات خود تعارض‌زا نیست؛ بلکه تنها می‌تواند بستر و زمینهٔ برای بروز چنین تنش‌هایی بحران آفرین باشد. بدان معنا که صرف وجود تفاوت‌ها و تنوع هویت‌های قومی، به معنای فرصت یا تهدید نمی‌تواند باشد. در واقع نوع ادراک سیاست‌گذاران است که این تفاوت‌ها را هم می‌تواند تبدیل به فرصت برای انسجام و همبستگی ملی کند و هم تهدید و چالش برای نظام سیاسی-اجتماعی. البته این فرض به معنای نادیده گرفتن و یا رد عوامل تأثیرگذار دیگر در این زمینه، مثل سابقهٔ تاریخی مشترک اقوام، نوع ادراک و تصویر قالبی و پیش‌داوری آن‌ها از یکدیگر، نقش نخبگان قومی، عوامل و دخالت‌های منطقه‌ای و... نیست؛ بلکه تأکید بر این نکته است که با مد نظر قرار دادن همهٔ این عوامل و نیز آن‌چه که در تحلیل نهایی ماهیت تفاوت‌ها و تنوعات هویتی را رقم می‌زند؛ سیاست‌گذاری‌های هویتی رسمی انجام شده از سوی نظام سیاسی به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی است که این عوامل فرصتی لازم را برای تقویت و در متن قرار دادن بعضی گروه‌های قومی؛ یا تضعیف و به حاشیه راندن برخی گروه‌های قومی دیگر را فراهم می‌سازد. به همین دلیل دستگاه‌های حاکمیت در کشورهای که دارای تنوع قومی و زبانی و مذهبی و... هستند؛ با اهداف خاصی همواره چنین شکاف‌هایی را، به شکل نیمه فعّال، در خود می‌پروراند تا در مواقع لزوم، با نگاه ابزاری و با هدف بهره‌برداری در راستای منافع سیاسی، به صورت چالش و بحران‌های قومی- فرقه‌ای فعّال کنند؛ اما در کل یکی از مشکلات جدی که فرا روی چنین کشورها قرار دارد؛ فائق آمدن بر بحران‌هایی است که ریشه در مسایل هویتی-قومی دارد.

بنیاد اندیشه

در نخست باید بپذیریم که تنوع و ناهمگونی هویتی در اکثر جوامع یک امر رایج و نسبتاً طبیعی و بدیهی است؛ اما آن‌چه که برای یک پژوهشگر به عنوان یک مسئله مطرح است؛ این است که چرا به رغم طبیعی بودن این تفاوت‌ها، در بعضی از کشورها به حیث موهبتی طبیعی و در بعضی کشورهای دیگر منشأ همه بحران‌ها تعبیر شده و می‌شود؟ در این‌جا یک نکته واضح و روشن است؛ ماهیت جوامع امروزی به برکت توسعه و پیشرفت تکنولوزی، ضمن این‌که فرصت نقل و انتقال جوامع انسانی را در چهرهٔ مهاجرت راحت و آسان کرده است؛ پیچیدگی‌ها و تنوع ترکیب جوامع را نیز افزایش داده است. به نحوی که اکنون با ماهیت و گونه‌های مختلفی از شکاف اجتماعی مواجه شده است. از نظر پژوهشگران آن‌چه که در این خصوص تهدیدساز تلقی می‌شود؛ نه وجود شکاف‌ها، بلکه همسو شدن شکاف‌های هویتی، قومی، سیاسی و اجتماعی به صورت متقاطع و تبدیل شدن آن‌ها به یک بحران فراگیر سیاسی است. در این وضعیت هدف کلی سیاست‌گذاران هویتی و قومی، کشورهای برخوردار از تنوع قومی، ناگزیر از تنظیم مناسب پیوندهای هویتی در درون یک چارچوب سیاسی به شیوه‌ای که ائتلاف ملی فراگیر و پایدار شکل گیرد است. در این راستا تا کنون از سوی کشورهایی با چنین ویژگی؛ براساس ایدئولوژی، شرایطی تاریخی، رویکردهای فرهنگی و ارزش‌ها، برچگونگی طرز تلقی تصمیم‌گیرندگان، رویکردهای متفاوتی تجربه شده است که در بیشتر موارد خونبار و غم‌انگیز بوده است. بنابراین، سیاست‌گذاران و مدیران کشورهای برخوردار از تنوع قومی–هویتی چندین الگوی عام و شناخته شده برای مدیریت چالش‌های هویتی و تقویت بیش از پیش همگرایی و انسجام ملی؛ از سوی سیاست‌گذاران هویتی در کشورهای چند قومی به آزمون گذاشته شده است:

الف. الگویی سلطه با هدف یکسان‌سازی: در این روش گروه قومی حاکم، با نگاه امنیتی و بی‌اعتمادی به دیگر گروه‌های قومی، علاوه بر تسخیر جسم آن‌ها، از تکنیک‌های مجازات بدنی، زندان، محرومیت، تبعید، تحقیر، غصب سرزمین، کوچاندن اجباری و نسل‌کشی استفاده می‌کنند. به بیان دیگر: در چارچوب این روش، قوم حاکم تلاش می‌کند تا روح ارزش‌ها، فرهنگ و باورهای عمومی دیگر اقوام که کارکرد تنظیم روابط و انسجام‌بخشی و معنابخشی در زندگی جمعی و فردی دیگر اقوام را دارند؛ به تسخیر همه‌جانبهٔ قدرت حاکم درآورند. در این رویکرد با نادیده گرفتن تفاوت‌ها، حذف تنوعات و به حاشیه راندن همه علایق و منافع خرده گروه‌های هویتی تلاش می‌شود تا تمام مؤلفه‌های خرده هویت‌های فرهنگی در یک سطح کلان ملی حل و جذب شود؛ اما این نوع سیاست در هیچ کشوری نتوانسته ثبات و آرامش را به ارمغان بیاورد؛ بلکه مطالبات و خواسته‌های هویتی دیگر اقوام، هم‌چون آتش زیر خاکستر و کوه آتشفشان منتظر فرصت می‌مانند؛ زیرا چنین سیاستی؛ نارضایتی را در میان گروه‌های قومی بیشتر دامن می‌زند و حس انتقام‌جویی، نفرت، بد بینی و بی‌اعتمادی را در آن‌ها می‌پروراند.

از این روی شهید مزاری با درک و شناخت دقیق از تاریخ و سرگذشت روابط اقوام با اقوام و روابط حکومت‌های افغانستان با اقوام، که همواره غیرعادلانه و تبعیض‌آمیز بوده است و حتا در مقاطعی از تاریخ سیاست‌های یکسان‌سازی و نسل‌کشی و کوچ‌اجباری بر علیه قوم خاص نیز اعمال شده است؛ راهکارهای مدیریت تنوع اقوام را جهت فراهم‌سازی بسترلازم برای زندگی مسالمت‌آمیز و برخوردار از حقوق شهروندی و فرصت مشارکت همهٔ اقوام در تصمیم‌گیری‌های کلان ملی پیش‌کش کرده است. شهید مزاری در دیگاه و طرح‌های سیاسی خویش، به منظور پیش‌گیری از بروز رویدادهای فاجعه‌بار دوران عبدالرحمان و... بر حفظ و احترام و به رسمیت شناخته شدن هویت‌های قومی تأکید کرد. شهید وحدت‌ملی در جای می‌گوید: «ما می‌خواهیم که همه ملیت‌های این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده سازماندهی گردد.» در کل حکومت‌های قوم‌مدار سیاست‌های سلطه و اجبار را به منظور یکسان‌سازی جامعهٔ متکثر افغانستان از نظر قومی تعقیب کردند. یعنی تلاش حکومت‌های قوم‌مدار ناظر بر استحالهٔ ارزش‌های متمایز هویت‌های گروه‌های مختلف قومی بوده است. در این راستا در بیشتر موارد، این نوع سیاست چنان شدید و سنگین بوده است که سبب بدبینی و احساس حقارت و خودگریزی و خود کم‌بینی گروه‌های قومی نسبت به ارزش‌های هویتی و فرهنگی خویش و شیفته شعایر و آداب قوم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

غالب و حاکم شده است. در این رابطه ابن خلدون می‌گوید: «قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب قرار می‌گیرد.» در حقیقت خرده گروه‌های قومی، بر اثر تحقیر قوم خود برتر پندار، دچار فروپاشیدگی هویتی می‌شود. ابن خلدون برای توضیح دیدگاه خود ادامه می‌دهد: «... زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروز که ملت شکست خورده را مسخر خود می‌سازد حاصل می‌شود، و منشأ این اعتقاد یا رسوخ بزرگ داشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمان‌بری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می‌شود و به جای آن‌که این اطاعت را معلول غلبهٔ طبیعی آن قوم بداند آن را به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد، سرانجام به اعتقاد مبدل می‌شود و در اکتساب کلیهٔ آداب و شئون قوم غالب می‌کوشد و به آنان تشبه می‌جوید». بر هیچ اهل اطلاعی پوشیده نیست که در طول تاریخ افغانستان، بیشترین آسیب را جامعهٔ هزاره از سوی حاکمان قوم‌گرا در چارچوب چنین سیاستی دیده است. از همین رو به طور عموم می‌توان ادعا کرد که این نوع سیاست، از طریق ترکیب فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز در راستای به وجود آوردن یک جامعهٔ عاری و بدون تفاوت‌های هویتی، که هدف آن کاهش اختلافات فرهنگی بین گروه‌های مختلف و ایجاد جامعه‌ای متجانس و همگین است، هیچگاه به نتیجه نرسیده و نخواهد رسید. تنها راه دستیابی به کاهش اختلافات، مدیریت تفاوت‌ها و تنوعات قومی از طریق به رسمیت شناختن تمایزات فرهنگی-هویتی و حرمت گذاشتن به تفاوت‌ها است. بدین صورت که همه گروه‌های قومی در قالب حقوق شهروندی به رسمیت شناخته شود. چنان‌که شهید وحدت ملی با نگاه ژرف و همه شمول خویش در جای دیگر اظهار می‌دارد: «ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است.»

ب. الگوی تقسیم قدرت: در این روش ضمن پذیرش حق تعیین سرنوشت محلی برای گروه‌های قومی (شبیه فدرالی)، تلاش می‌شود که وفاداری‌های عمومی از راه‌های مسالمت‌آمیز جایگزین وفاداری‌های محلی شود. بدین معنا که نظام برخوردار، بیشتر هنرش در این باشد که بتواند علاوه برپاسخگویی به خواست‌ها و اعتراضات، در جست‌وجوی منافع مشترک که برای همهٔ گروه‌های هویتی سودمند و تا حدودی منافع و هزینه‌ها را برابر تقسیم نماید تمرکز داشته باشد. همان طور که ملاحظه می‌شود این روش بیشتر شبیه به نظام‌های فدارالی است. شهید وحدت‌ملی با داشتن دغدغهٔ تقسیم عادلانهٔ قدرت، منابع و امکانات از نظر توزیع جغرافیایی و هویتی-قومی، چندین نوع سیستم دولت‌داری را مطرح کرد. تأکید او بر مردمی بودن دولت بود تا به شکلی رضایت اقوام حاصل شود. در این خصوص گفت: «دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید، که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در این صورت دولت پایهٔ مردمی پیدا می‌کند و قانونی است». و نیز با هدف توزیع عادلانهٔ منابع قدرت و امکانات، روی نوع نظام تأکید می‌کند و علاقه‌مندی خود را به نظام فدرالی نشان می‌دهد: « تنها راهی که مردم افغانستان را به حقوق شان می‌رساند، سیستم حکومت فدرالی در افغانستان است». در کل در نظام‌های تقسیم قدرت، مدیریت تنش‌های قومی از طریق به حداقل رساندن نارضایتی خرده هویت‌های متمایز، از مجرای دستیابی به منابع کمیاب و با ارزش مثل اشتغال، آموزش و استخدام به نسبت تعداد جمعیت هریک از گروه‌های قومی پی‌گیری می‌شود. یکی از راه‌های بسیار مؤثر و کارآمد مدیریت چالش‌ها و نارضایتی اقوام، تعدیل واحدهای اداری است؛ زیرا بهترین راه بهره‌مندی گروه‌های قومی از تخصیص منابع، امکانات، خدمات و... تعدیل واحدهای اداری است؛ یعنی طراحی واحدهای اداری هم باید به گونه‌ای باشد که تبعیضی در این زمینه در میان گروه‌های هویتی-قومی به حداقل ممکن برسد. متأسفانه تقسیم واحدهای اداری در افغانستان از این زاویه عادلانه نبوده است و تا کنون نتوانسته است رضایت گروه‌های قومی را حاصل کند. در حقیقت یکی از ابزارهای اعمال تبعیض سیستماتیک عدم رعایت عدالت در تقسیم واحدهای اداری بوده است. شهید وحدت‌ملی با درک ضرورت عادلانه بودن تقسیمات واحدهای اداری که بتواند رضایت را در میان گروه‌های قومی تأمین کند، اظهار می‌دارد: «... همه می‌دانیم که در گذشته واحدهای اداری در افغانستان عادلانه نبوده‌اند » و در جای دیگر

بنیاد اندیشه

می‌گوید: «... ما (قوم هزاره) سه چیز در افغانستان می‌خواهیم: «رسمیت مذهب تشیع، سهیم بودن مردم ما در ادارهٔ سیاسی کشور و تعدیل واحدهای اداری».

در این نوع مدیریت نزاع‌های قومی، احترام به سایر گروه‌ها و جریانات سیاسی و قومی یک اصل است. بدین صورت که گروه‌های قومی بتوانند به شکل آزادانه خواست‌های شان را بیان کنند. البته نباید از نظر دور داشت که این نوع مدیریت گروه‌های قومی؛ یک نوع راهکار شکننده است که نیازمند مدیریت سیاسی کارآمد، ماهر و دارای اراده درست است. گرچه در این روش ممکن است منازعه به حداقل برسد؛ اما نمی‌تواند آن را کاملاً از بین ببرد؛ زیرا فرایند برتری‌جویی که توسط طرف‌داران افراطی هریک از گروه‌های هویتی-قومی صورت می‌گیرد، سبب تهدید بیشتر نظام‌های متحدساز می‌شود. در حقیقت روحیهٔ گریز از مرکز از جانب طرف‌داران افراطی هرکدام از گروه‌های هویتی-قومی؛ باعث اتحاد ضمنی آن‌ها در جهت تضعیفِ توافق مبتنی برهمکاری و حد اکثرسازی منافع که توسط رهبران میانه‌رو پی‌گیری می‌شود، می‌گردد که در نتیجه تأثیر و اجرایی شدن توافقات صورت گرفته را کند می‌سازد.

ج. الگویی ادغام: این الگو با تأکید بر تکثر در برابر یگانگی، کوشش می‌کند که اهداف و چشم‌اندازهای سیاسی در بستر چندگانگی و تنوع معنا یابد. در چارچوب این الگو، گروه‌های قومی با نقد گرایشات مطلق‌گرایانه و یکسان‌ساز قوم حاکم، معتقدند که راز تحقق انسجام و همبستگی اجتماعی، تمرین رفتارهای مبتنی بر مدارا، هم‌پذیری، احترام به قواعد بازی سیاسی، اجتناب از انحصارگرایی و تکریم الگوهای رفتاری تضمین‌کنندهٔ بقای حیات جمعی است. با همین رویکرد، رهبر شهید در جای اظهار می‌دارد: «... راه حل مسئله افغانستان پذیرش یکدیگر است.» از این منظر تمرکز اصلی این الگو بر اصل اولویت دادن به حقوق جمعی و گروهی، بر مصالح و منافع فردی، انسجام و همبستگی ملی از طریق کثرت در پرتوی اتحاد و تجمیع منافع، پی‌گیری می‌شود. در این شرایط ضمن محوریت قرار دادن اصولی چون: مساوات، برابری فرصت‌ها، مشارکت داوطلبانه و حق فرصت تبدیل شدن اقلیت به اکثریت از طریق آرای عمومی، دو نوع سیاست در مرکز توجه قرار می‌گیرد:

۱. سیاست تفاوت؛ که براساس این رویکرد، نظام سیاسی با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین اکثریت با اقلیت، از آن‌ها می‌خواهد که این تفاوت‌ها را پذیرفته و خود را با آن سازگار کند.

۲. سیاست شناسایی؛ که براساس آن هویت اقلیت به رسمیت شناخته شده و برهمین اساس به مشارکت فراخوانده می‌شوند و در مقابل، اقلیت نیز با التزام رفتاری به چارچوب‌های ملی، به بایدها و نبایدهای آن گردن می‌نهند. در این خصوص باید گفت که برای ضرورت پذیرش تنوع فرهنگی سه دلیل می‌تواند وجود داشته باشد: نخست ممکن است که فرهنگ‌های گوناگون دارای ارزش‌هایی باشند که به نوبهٔ خود مهم بوده و به غنای کلیت فرهنگ جامعه می‌افزایند. دوم این‌که خرده فرهنگ‌ها به سازمان اجتماعی و صورت‌های فرهنگی مربوط می‌شود که گروه‌های اقلیت از آن‌ها حمایت کرده و پشتیبانی عاطفی-اجتماعی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. و در آخر؛ قومیت می‌تواند عامل همبستگی در گروه باشد و به آن‌ها امکان و فرصت دهد تا برای حفظ حقوق اعضای خود تلاش کنند. در همین راستا و تأکید برحفظ جایگاه اقوام در ساختار قدرت، شهید وحدت‌ملی می‌گوید: «ما مصمم هستیم، که یک حکومت با شرکت همهٔ اقوام به وجود بیاوریم.»

در حقیقت توجه و رسالت نظام‌های ادغام‌گرا، مبتنی بر این امر است که به صورت تدریجی و متناوب، وحدت و همبستگی‌های قومی را با یکدیگر در آمیزند. مدیریت گروه‌های قومی؛ در نظام‌های ادغام‌گرا، بر این شیوه استوار است که باهمهٔ اقوام به صورت برابر رفتار شود؛ یعنی دسترسی به مناصب رسماً توسط قواعد شایسته‌سالارانه که مبتنی بر رقابت آزاد افراد متقاضی مناصب است تنظیم شود. در این رویکرد فرض بر این است که این نوع نظام نسبت به ریشه‌های قومی افراد بی‌تفاوت است، افراد را براساس ویژگی‌های فردی و شایستگی در نظر می‌گیرد. کاری به علایق و وابستگی‌های افراد؛ از نظر قومی و... ندارد. در این الگو عدالت اجتماعی را با کارآمدی ادغام کرده است، آنگونه که رهبری شهید نیز تأکید می‌کند: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.»

بنیاد اندیشه

موانع وحدت‌ملی در اندیشهٔ شهید مزاری

خلیل الله نبوی

وحدت‌ملی یکی از مفاهیم فرهنگ سیاسی مدرن است که در جریان یک نوع ساختار دینامیکی، مجموعه قواعد رفتاری متقابل را در محوریت منافع و ارزش‌های مشترک قوام می‌بخشد و بر مؤلفه‌های مانند زبان، فرهنگ، پیشینهٔ تاریخی و مسائل نژادی و شرایط اقتصادی مشترک استوار است، عناصر تشکیل‌دهنده و موانع وحدت‌ملی در هرجامعه‌ای متناسب با ساختار اجتماعی همان جامعه است. در یک جامعهٔ قبیله‌ای، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ عمومی جامعه متأثر از رفتارهای قبیله‌ای است. از منظر جامعه‌شناس معروف، ماکس‌وبر، مبنای همبستگی اجتماعی در جامعهٔ سنتی به صورت مکانیکی (مبتنی بر کنش سنتی) است، کنش سنتی عبارت از کنشی است که در مطابقت با عادات، عرف، سنن و باورهایی که کم و بیش در فرد درونی شده است و طبیعت ثانوی فاعل را تشکیل می‌دهد، بازتاب‌هایی که براثر ممارست‌های طولانی در فرد ریشه دوانیده است عمل می‌کند، در جامعه سنتی، روابط افراد بر اساس خون و نژاد تعریف می‌شود، هویت‌های اجتماعی به صورت پاره‌پاره در محوریت قومیت و تبار به رسمیت شناخته می‌شود، از این جهت است که جامعهٔ سنتی، مولد مناسبات اجتماعی غیرمنعطف، قوم‌مدار، انحصارگرا، فاقد روحیهٔ همگرایی، افزون‌طلب و نابرابر است. بدون تردید جامعهٔ افغانستان یک جامعهٔ سنتی و قبیله‌ای است از این جهت است که تحقق وحدت‌ملی در افغانستان با جود فرهنگ،جغرافیا، پیشینهٔ تاریخی و شرایط اقتصادی مشترک، با چالش‌ها و موانع زیادی روبه‌رو است. در این نگارش با استناد به گفته‌های شهید مزاری، موانع وحدت‌ملی در کشور را به بررسی خواهم گرفت. به نظر می‌رسد در بیانات شهید مزاری، مفاهیم و رفتارهای زیر به‌عنوان موانع وحدت‌ملی در افغانستان محسوب شوند:

– قوم‌مداری؛ قوم‌مداری عبارت از گرایش است که برحسب آن، افراد یک جامعه فرهنگ خود را برتر از فرهنگ دیگران می‌پندارد، داوری‌ها و قضاوت‌های‌شان براساس خود برتری استوار است، جامعه‌ای قوم‌مدار، یک جامعهٔ بسته است و از ورود اندیشه‌های جدید جلوگیری می‌شود، آداب و رسوم ناپسند به دلیل تعصبات حفظ می‌شوند. قوم‌مداری دارای دو نوع نگرش درونی قومی و برون قومی است، در نگاه درون قومی، گروهی خودش را برتر، با فضیلت‌تر و ارزش‌های فرهنگی گروه خود را عام و فراگیر تلقی می‌کند. در نگاه برون قومی، افراد گروه دیگر را حقیر و پست می‌شمارد و ارزش‌های فرهنگی آن‌ها را نادیده می‌گیرد. بنابراین، رفتارهای سیاسی به هدف حاشیه راندن، محدود کردن و حتی حذف دیگر اقوام و گروه‌ها صورت می‌گیرد. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، روایتگر داستان مشابه در این سرزمین است. شهید مزاری تلاش می‌کند تا محتوای این داستان غمبار و مناسبات غیرانسانی عرصهٔ سیاست را تغیردهد، ایشان می‌گوید که اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند این فاشیستی است، ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. همهٔ آن‌ها بیایند برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکسی دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرند. معنی دقیق گفته‌های شهید مزاری این است، تازمانی که باورها قوم‌محورانه در یک جامعه اصالت داشته باشند و عبور از قومیت در راستای باورهای ملی شکل نگیرد، بدون تردید، تحقق وحدت‌ملی در این کشور غیرممکن است. شهید مزاری تنها کسی است که در اوج قومی بودن سیاست در افغانستان فریاد می‌زند که من وحدت‌ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم؛ یعنی تنها به انسان هزاره از بستر قومیت نمی‌اندیشم، به دنبال انحصار سیاسی و فاشیستی قدرت سیاسی نیستم، حقی را که برای

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

هزاره‌ها می‌خواهم برای پشتون، تاجیک، اوزبیک و سایر اقوام ساکن در کشور خواستارم؛ اما باکمال تأسف؛ بعد از گذشت بیست وچند سال از شهادت شهید مزاری، هنوز هم نگاه قومی (قوم‌مداری) نسبت به سیاست و قدرت یکی از موانع جدی وحدت‌ملی در افغانستان محسوب می‌شود.

– انحصارگرایی؛ پدیدهٔ انحصارگرایی یا تمامیت‌خواهی ریشه در تفکر و اندیشهٔ فاشیستی دارد، فاشیزم یک نوع ایدئولوژی اقتدارگرایانه سیاسی تمرکزگرا است که برای اولین بار به صورت یک جنبش سیاسی توسط موسولینی در ایتالیا در قرن نوزده‌هم میلادی شکل می‌گیرد. هتلر رویکرد نژادگرایانه و برتری نژادی را بر اصول فاشیستی اضافه می‌کند؛ اما واژهٔ فاشیست در فرهنگ سیاسی افغانستان، بیشتر رویکرد نژادگرایانه دارد که با روحیهٔ همگرایی ملی در تقابل است. به همین دلیل است که شهید مزاری می‌گوید که قدرت‌طلبی و انحصارطلبی یک تعدادی که خلاف مسیر اسلامی و انسانی رفتار می‌کنند ما باید امروز تجدید نظر کنیم، ما در طول دو صدوپنجاه سال باوری را که داشتیم، قضیهٔ افشار و چنداول روشن می‌کنند که این باورها هم اشتباه است که به باور شهید مزاری، تنها قوم پشتون انحصارطلب نیست. فاجعهٔ افشار و چنداول نشان می‌دهد که انحصارطلبی حکومت آقای ربانی، شدیدتر از انحصارخواهی حکومت‌های گذشته است و پدیدهٔ انحصارطلبی در افغانستان موجب شده است که حکومت‌ملی و اسلامی، وحدت‌ملی و مشارکت عادلانهٔ اقوام شکل نگیرد و فقط یک خاندان و تعداد افراد قدرت‌طلب بالای مردم حاکمیت ظالمانه داشته باشند. چنین است که شهید مزاری، دشمنی ملیت‌های ساکن در کشور را یک فاجعهٔ بزرگ می‌داند و برادری ملیت‌ها را مطرح می‌سازد و انحصار سیاسی را نفی می‌کند.

– فقدان روحیهٔ همگرایی؛ همگرایی عبارت از یک نوع کنش اجتماعی است که بر مؤلفه‌هایی مانند: باورهای دینی، نمادهای ملی، جغرافیا، ارزش‌های تاریخی، منافع و تهدیدات مشترک استوار است. نقطهٔ مقابل همگرایی، واگرایی و شکاف‌های قوم است که ریشه در ناهمگونی‌های تباری، قومی، فرهنگی، مذهبی، فقدان قدرت مرکزی فراگیر، موقعیت پیرامونی قومیت‌ها، نبود سیستم ارتباطی مناسب، میزان مشارکت اقلیت‌های قومی در امور کشور دارد. با وجودی که در دوران جهاد و مبارزات مردم افغانستان در برابر نیروهای شوروی سابق یا استعمار سرخ، روحیهٔ همبستگی و همگرایی به صورت نسبی به وجود آمده بود؛ اما بعد از شکست نیروهای ارتش سرخ در افغانستان و تشکیل شورای ائتلاف هفتگانه در پیشاور پاکستان و حذف احزاب جهادی هشتگانه از طرف ائتلاف مذکور، تومار همگرایی نسبی دوران جهاد پیچیده می‌شود و دوباره عوامل واگرایی تقویت می‌گردد. در این زمینه، شهید مزاری می‌گوید که برادران جهادی ما آمدند در پیشاور نشستند و اعلام کردند که برای این‌ها حق قائل نیستیم و این‌ها در افغانستان موجودیت ندارند. با تشکیل حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری و استقرار آن در کابل، شورای قیادی با نمایندگان حزب وحدت اسلامی مذاکره کردند و روی دو وزارت‌خانه و یک وزارت‌خانهٔ کلیدی (وزارت امنیت ملی) توافق کردند؛ اما با حملهٔ نظامی آقای سیاف و مخالفت آیت‌الله محسنی و سید علی جاوید در شورای قیادی، وزارت‌خانهٔ امنیت ملی منحل شد. فقدان روحیهٔ همگرایی ملی، زمینهٔ تحقق وحدت‌ملی در کشور را در این مقطعهٔ تاریخی با آسیب‌پذیری جدی روبه‌رو ساخت و فضای سیاسی حاکم در کشور به سمت واگرایی و تشتت سیاسی سوق داده شد. در این زمان است که شهید مزاری برای حل بحران موجود، برتحمل و پذیرش احزاب و گروه‌های سیاسی در کشور تأکید می‌کند و راه‌حل بحران افغانستان را در همگرایی و همدیگر پذیری می‌داند. شهید مزاری می‌گوید که مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند.

– افزون‌خواهی؛ یکی دیگر از موانع تحقق وحدت‌ملی در افغانستان افزون‌خواهی سیاسی برخی از نخبگان سیاسی اقوام مطرح و کلان کشور است. همیشه یک عده تلاش می‌کنند در رأس قدرت تصمیم‌گیری نظام سیاسی کشور باشند و برای دیگر اقوام این کشور جایگاه و حقوق سیاسی تعریف کنند و به‌عنوان صاحبان اصلی قدرت و مملکت به تقسیم و توزیع قدرت بپردازند، گذشتهٔ تاریخی این کشور مملو از افزون‌خواهی‌های خودخواهانه است؛ افزون‌خواهی‌هایی که همیشه مولد منازعه و بحران در کشور شده است و هیچگاهی نگذاشته است که پایه‌های ملت شدن در این سرزمین استحکام یابد و مردم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

افغانستان بتوانند در محور فرهنگ، ارزش‌ها، افتخارات تاریخی و شرایط اقتصادی مشترک به‌عنوان یک ملت واحد تبارز کنند. افزون‌خواهی‌های برخی از نخبگان سیاسی در گذشتهٔ تاریخی این سرزمین موجب قتل‌های بی‌رحمانه، نسل‌کشی و ارتکاب جنایات جنگی وحشتناک شده است. بعد از گذشت سالیان طولانی هنوز هم سایه‌های آن جنایت‌ها بر روح و روان مردم افغانستان، تأثیرگذار است.

– نابرابری سیاسی؛ نابرابری سیاسی یا فقدان عدالت‌اجتماعی یکی از چالش‌های مهم وحدت‌ملی در افغانستان محسوب می‌شود. عدالت‌اجتماعی از مفاهیمی است که ریشه در فلسفهٔ علوم سیاسی و حقوق بنیادین بشری دارد. برابری ذاتی انسان از جملهٔ حقوق اساسی بشر است که در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر بیان شده است. تعبیرها و تفسیرهای فراوان از عدالت‌اجتماعی صورت گرفته است که در این نگارش مجال بحث آن نیست. دریک تعریف کوتاه، می‌توان گفت تخصیص و توزیع منابع و فرصت‌های منصفانه را در یک جامعه، عدالت‌اجتماعی می‌نامند. در کتاب نظریهٔ عدالت «جان راولز» آمده است، عدالت‌اجتماعی به مفهوم بی‌طرفی است و زمانی عدالت‌اجتماعی تحقق می‌یابد که دولت بی‌طرف باشد. «جان راولز» در کتاب خود دو اصل را به‌عنوان اصول عدالت‌اجتماعی مطرح می‌کند: اصل اول، هرکس باید از حقی برابر برخوردار باشد. نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که بیشترین منفعت را برای کم بهره‌ترین افراد، در برداشته باشد. اصل دوم، مناصب و مشاغل، تحت شرایط مناسب و متناسب با نظام فرصت‌های برابر در دسترس همگان باشد. عدالت‌اجتماعی در اندیشهٔ شهید مزاری، مشابه اصول دوگانه جان راولز، بر حقوق و فرصت‌های برابر تأکید دارد. ایشان معتقد بود تا زمانی‌که عدالت‌اجتماعی در جامعه تأمین نشود، رسیدن به وفاق، اتحاد و وحدت‌ملی امری ناممکن خواهد بود. استاد سرور دانش در خصوص عدالت‌اجتماعی در اندیشهٔ شهید مزاری می‌نویسد که عدالت مسئله اصلی شهید مزاری بود؛ چون تاریخ گذشتهٔ این سرزمین هیچگاه شاهد تحقق عدالت نبوده است. نه ساختار سیاسی، عادلانه بوده است و نه ساختار اداری و نه رفتار عدالت محور با شهروندان صورت گرفته است. از این‌رو، شهید مزاری به‌عنوان یک رهبر مردمی، دردی را می‌خواست درمان کند که تمام تاروپود وجود یک ملت را از هم گسیسته بود و در این مسیر شجاعانه حرکت کرد. عدالت‌خواهی استاد مزاری منافات با وحدت طلبی او نداشت. بدون وجود عدالت و با حاکمیت تبعیض و یا استبداد و انحصار، ادعای وحدت‌ملی یک شعار بی‌محتوا است. وحدت‌ملی واقعی زمانی تأمین می‌شودکه عدالت هم تأمین شود. داکتر اشرف غنی، در رابطه با اندیشهٔ عدالت‌خواهی شهید مزاری می‌گوید که مزاری عدالت‌اجتماعی را برای یک قوم، سمت و جریان خاص سیاسی مطالبه نمی‌کرد؛ بلکه وی عدالت‌اجتماعی را برای تمام مردم افغانستان می‌خواست و به همین دلیل آقای مزاری «منادی عدالت‌اجتماعی برای تمام مردم» بوده است. تأمین عدالت‌اجتماعی، عدالت برای همه از اساسی‌ترین اندیشه‌های شهید مزاری به شمار می‌رود.

در فرجام این‌که موانع وحدت‌ملی در افغانستان براساس اندیشهٔ سیاسی شهید مزاری، رفتارها و مفاهیمی مانند قوم‌مداری، انحصارگرایی، فقدان روحیهٔ همگرایی، افزون‌خواهی، نابرابری‌های سیاسی و ساختاری (فقدان عدالت‌اجتماعی) هستند که سالیان متمادی به‌عنوان بزرگترین صد و موانع ملت شدن و تحقق وحدت‌ملی در این کشور وجود داشته‌اند و از فرایند شکل‌گیری یک ملت واحد در این سرزمین به شدت جلوگیری کرده‌اند.

منابع

۱. احیای هویت، کانون نویسندگان افغانستان، قم، ۱۳۷۴.
۲. نظریهٔ ماکس‌وبر، کنش اجتماعی.
۳. مجلهٔ دانش پژوهان، نظریهٔ عدالت رالز و منتقدان، سال ۱۳۸۵، شماره ۸.
۴. سایت سبزمجموعه مقالات.
۵. بیانیهٔ استاد سرور دانش، بیست‌وسومین سالیاد شهادت شهید مزاری، سال ۱۳۹۶.
۶. بیانیهٔ داکتر اشرف‌غنی، بیست‌وسومین سالیاد شهادت شهید مزاری، سال ۱۳۹۶.

بنیاد اندیشه

هویت ملی در اندیشه شهید مزاری

مصطفی احمدی

هویت ملی یکی از مباحث مهم در حوزهٔ علوم اجتماعی است و هر متفکری که در حوزهٔ علوم اجتماعی به طرح مباحثی می‌پردازد ناچار است که ابتدا دیدگاه خود را در خصوص این مفهوم مهم روشن سازد. اصولاً بحث دربارهٔ موضوعاتی همچون ملت، امت، اقوام، گروه‌های اجتماعی و جامعه نیازمند تبیینی دقیق از هویت ملی است. هویت ملی می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در حوزهٔ فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد داشته باشد. با تکیه بر عنصر هویت ملی، ضمن ایجاد همبستگی و مشروعیت بخشی به نظام سیاسی اجتماعی، می‌توان به دوام و ادامه حیات سیاسی ملت کمک کرد و حتی مسیری را برای آینده متصور شد. براین اساس با توجه به این‌که از شهید مزاری به عنوان احیاگر هویت هزاره‌ها یاد می‌شود ولی از طرفی سخنان و نظریات ایشان با در نظر گفتن هویت ملی است؛ لذا فهم دیدگاه ایشان در خصوص مسائلی مانند ملت و هویت ملی می‌تواند مهم و راهگشا باشد. همچنین با توجه به اهمیت بحث هویت ملی که یکی از دغدغه‌های کلان کشور و سیاستمداران آن در اوضاع حاضر به شمار می‌رود و باید برای مدیریت این مسألهٔ مهم، چاره‌جوبی کنند، این مقاله کوتاه تا حد ممکن تلاش دارد تا دیدگاه شهید وحدت ملی را در رابطه با هویت ملی نشان دهد.

الف) مفهوم شناسی

- **هویت:** هویت تعریفی است که فرد از وجودش دارد که به لحاظ لغوی از ریشه لاتین idem به معنای تشابه و یکسانی است. در واقع، پاسخی که او به پرسش‌هایی همچون چیستم و چه می‌خواهم می‌دهد، ابعاد شخصیتی و کیستی او را تعیین می‌کند. آگاهی نسبت به این فهم، که فرد کیست و چه نقشی دارد، او را از سردرگمی‌ها، آشفتگی‌ها و رنج‌های روانی رها می‌سازد (زهیری، ۱۳۸۸). به طور خاص، می‌توان معنای آن را در سیاست به اقدام فرد در انتساب خود به عنوان اعضای گروهی خاص (ملت، طبقه اجتماعی) مربوط دانست (احمدی، ۱۳۸۸).

- **ملت:** تعبیر ملت نیز برگرفته از اصطلاح ناسیون به معنای زادگاه است که در دوران جدید، معنای خاصی پیدا کرده و به جمعیتی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، منشأ مشترکی دارند، منافع مشترک دارند؛ از آداب و رسوم مشابهی پیروی می‌کنند و اکثراً زبانی یکسان دارند (بیرو،۱۳۷۵). این مفهوم با تأسیس دولت –ملت‌ها از سال ۱۶۴۸ و براساس نظام وستفالی شکل گرفته و البته از قرن بیستم، کاربرد گسترده‌تری یافته است.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

هویت ملی، جامع‌ترین هویت جمعی نزد مردم است و نوعی احساس پایبندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع ملی (عام) و جزئی از هویت فرد است. در واقع، افزوده شدن تعبیر ملی به هویت، مفهوم جدید را در دنیای امروزی ساخته که به معنای پاسخ ملت به پرسش از کیستی خود است.

- **هویت ملی:** هرچقدر موضوع هویت از جنبه‌های فردی فراتر رود، اهمیت بیشتری می‌یابد که به طور خاص، می‌توان به سه نوع هویت جمعی، هویت جامعه‌ای و هویت ملی اشاره کرد. هویت جمعی، شیوه مشترک در چگونگی تفکر، احساسات و تمایلات هر گروه است که نوعی احساس تعهد و تکلیف نسبت به گروه را برمی‌انگیزد. هویت جامعه‌ای نیز احساس تعهد و عاطفه نسبت به اجتماع عام است که موجب وحدت و انسجام جامعه است و بخشی از هویت فرد را تشکیل می‌دهد؛ اما هویت ملی، جامع‌ترین هویت جمعی نزد مردم است و نوعی احساس پایبندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع ملی (عام) و جزئی از هویت فرد است. در واقع، افزوده شدن تعبیر ملی به هویت، مفهوم جدید را در دنیای امروزی ساخته که به معنای پاسخ ملت به پرسش از کیستی خود است.

ب) مؤلفه‌های اساسی هویت ملی

مؤلفه‌های فراوانی بر هویت ملی می‌تواند اثرگذار باشد، اما با این حال، دو عنصر اساسی می‌تواند این مؤلفه‌ها را در برگیرد: یک عنصر به پایبندی نظری افراد به هویت ملی مربوط، و عنصر دیگر، پایبندی عملی افراد به هویت ملی است. آنچه به بعد نظری هویت ملی مرتبط است، عاطفه تعمیم یافته و آنچه به بعد عملی باز می‌گردد، تعهد تعمیم یافته نام دارد. برمبنای عواطف و تعهدات تعمیم یافته، مؤلفه‌های سازنده‌ای برای هویت ملی می‌توان نام برد، نظیر:

- **ارزش‌های ملی:** میزان دلبستگی و تعهد به فرهنگ کشور مانند سرود ملی، سنت‌های ملی، تاریخ کشور، پرچم، آثار ملی، مشاهیر ملی، رهبران سیاسی و ....
- **ارزش‌های دینی:** میزان پایبندی و عمل به فرایض دینی، شرکت در مراسم و مناسبک دینی، اعتقاد به پیشوایان دینی، شناخت علمای دینی و ....
- **ارزش‌های جامعه‌ای:** احساس همبستگی با نیازمندان جامعه، رعایت مقررات جامعه و ....
- **ارزش‌های انسانی:** کمک و همیاری به نیازمندان جهان، احساس همبستگی با مردم اقوام دیگر و ...

ج) نظریات هویت ملی

بحث از هویت، نیازمند پاسخ به یک سؤال محوری چه در بعد فردی و چه در بعد جمعی است. در بعد فردی، پاسخ به سؤال من کیستم و در بعد جمعی، پاسخ به سؤال ما کیستیم، می‌تواند معنای هویت را آشکار سازد. در این زمینه اندیشمندان مختلف بر اساس هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی خود، پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند که به سه مورد از مهمترین آن اشاره می‌شود:

- **جوهرگرایان:** آن‌ها بر این باور هستند که هرگونه تأثیرپذیری خویشتن از دیگری مردود است و نقش عاملیت انسان را در این باره باید جدی گرفت. در واقع، آن‌ها جوهر انسان‌ها را وجه تمایز انواع بشر می‌دانند (فی،۱۳۸۶). به عقیده آن‌ها، حالت‌های

بنیاد فرهنگی تأسیس ۱۳۹۴

دیدگاه شهید مزاری در رابطه با هویت ملی یک دیدگاه راهگشا و واقع بینانه است. ایشان با توجه به واقعیات موجود در کشور، ضمن تأکید بر حفظ هویت هر فرد و هر قوم، بر هویت ملی و مؤلفه‌های مهم آن نیز تأکید داشته است.

منحصر به فرد افراد، نه برگرفته از دیگران، بلکه تأثیرپذیر از اعتقادات خود فرد، و فرد، کاملاً از دیگران متمایز است. بر این اساس نمی‌توان تأمل خاصی در باب تأثیر ملیت افراد بر هویت آن‌ها داشت.

- **کل گرایان:** آن‌ها با نقد فرد محوری جوهرگرایان، معتقدند که هویت انسان در ارتباط با دیگران و اجتماع، شکل می‌گیرد. در واقع در نظامی مشترک از نمادها، تعاملات و ...، افراد یکدیگر را باز می‌شناسند و با هویت غیر خود آشنا می‌شوند (فی، ۱۳۸۶). در واقع می‌توان چنین گفت که هویت افراد از نگاه کل گرایان برآمده از عضویت‌شان در گروهی خاص و عدم عضویت‌شان در دیگر گروه‌هاست. بنابراین طبق این دیدگاه، هویت ملی در قالب نظامی از نمادها، تعاملات و ... شکل می‌گیرد و در فرد ایجاد می‌شود. طبیعی است که شدت این قالب‌ها می‌تواند در تقویت هویت ملی در افراد اثرگذار باشد.

- **برساختگرایان:** دیدگاه برساختگرایی نه صرفاً بر جوهرگرایی و نه صرفاً بر کل گرایی تأکید دارد، بلکه به عقیده آن‌ها، هویت افراد، اقوام و کل اجتماع از رابطه میان ساختار و کارگزار شکل می‌گیرد. در واقع، هویت ملی را ساخته و پرداخته تعاملات اجتماعی میان مردم تلقی می‌کنند (فی، ۱۳۸۶). با توجه به این دیدگاه، هویت ملی بیش از این‌که واقعیتی اجتماعی در نظر گرفته شود، بین الاذهانی است.

د) هویت ملی در اندیشه شهید مزاری

هویت و تعابیر مشابه به آن از نقاط مورد تأکید شهید مزاری در مجموعه سخنرانی‌ها و بیانات ایشان است. هرچند نمی‌توان با توجه به تعداد کاربرد این کلمه و تعابیر مشابه آن از سوی شهید مزاری که در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف بیان شده است، یک تحلیل کمی ارائه داد؛ ولی با توجه به اهتمام ایشان به این موضوع می توان دیدگاه شهید مزاری را با نظریات مطرح در باب هویت ملی ارزیابی و تحلیل کرد.

از مجموعه جملات مشهور ایشان که تأکید بر هویت، هویت ملی و تعابیر مشابه آن داشته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ما می‌خواهیم که کلیهٔ ملیت‌های این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده سازماندهی گردد.

۲- ما معتقد هستیم که هرکس روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریانات سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد.

۳- ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است.

۴- اگر ملیتی حقوق خود را طلب نموده و خواستار عدالت باشد، به معنای تجزیه طلبی نیست، این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشند.
۵- دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در آن صورت دولت پایهٔ مردمی پیدا می‌کند و قانونی است.
۶- راه حل مسئلهٔ افغانستان پذیرش یکدیگر است.
۷- من به صراحت می‌گویم که هرکس برای حذف و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند، خائن ملی افغانستان است.
۸- به طور واضح می‌گویم که دشمنی ملیت‌ها فاجعهٔ بزرگی در افغانستان است.

با توجه به نظریات هویت ملی و مؤلفه‌هایی که در مورد هویت ملی مطرح شد و با توجه به سخنرانی‌های شهید مزاری می‌توان به جرئت گفت که دیدگاه شهید مزاری در رابطه با هویت ملی از طرفی به دیدگاه کل گرایان نزدیک است و از طرف دیگر به دیدگاه برساختگرایان.

از این جهت به دیدگاه کل گرایان نزدیک است زیرا در اکثر موارد بر هویت اقوام محروم تأکید کرده است و معتقد است که هویت هر فرد برآمده از عضویت‌شان در گروهی خاص و حتی قومی خاص و عدم عضویت‌شان در دیگر گروه‌هاست و بر هویت هر قوم به طور خاص تأکید دارد که باید حفظ شود. این مورد را می‌شود در جمله شماره یک دید. طبق این دیدگاه شهید مزاری هویت ملی افراد یک جامعه را در قالب نظامی از نمادها، تعاملات مشترک و ... می بیند که برای افراد شکل می‌گیرد.

از طرف دیگر به دیدگاه برساختگرایان نزدیک است چون هویت ملی را صرفاً معنای فردی و شخصی نمی‌داند و از طرفی صرفاً برگرفته از رابطه با دیگران نیز نمی‌بیند، بلکه حالتی بینابین می‌داند. در واقع طبق دیدگاه شهید مزاری، افراد از طریق ارتباط با دیگران غیرخودی و هم چنین در چارچوب ذهنی خود که ناشی از ارتباط با افراد خودی است، هویت خود را در سطح ملی انتزاع می‌کنند و در قالب نظام مشترک نمادها و مفاهیم و تعاملات و.... و همچنین در تأثیرپذیری از هویت‌های غیر خودی به شکل‌گیری و تقویت هویت ملی خود همت می‌گمارند.

بنابراین میتوانیم بگوییم که شهید مزاری از معدود سیاستمدارانی بوده است که همیشه بر هویت جمعی و هویت ملی تأکید کرده است و به افغانستانی یکپارچه اعتقاد داشته است. همچنین شهید مزاری می‌تواند نمادی از هویت ملی باشد زیرا ایشان در اکثر سخنرانی‌های خود بر مؤلفه‌های هویت ملی تأکید کرده است. ایشان همیشه به ارزش‌ها و شخصیت‌های ملی احترام داشته است و در هیچ سخنرانی ایشان بی‌احترامی به این مورد یافت نمی‌شود. شهید مزاری نه تنها در سخنرانی بلکه در عمل نیز پایبندی خود به ارزش‌های دینی کشور را نشان داده است. در مورد ارزش‌های جامعه‌ای و ارزش‌های انسانی نیز صحبت‌ها و عملکردهای در خور ستایشی از ایشان وجود دارد.

نتیجه گیری:

با توجه به تمام آنچه گفته آمد می‌توان نتیجه گرفت که دیدگاه شهید مزاری در رابطه با هویت ملی یک دیدگاه راهگشا و واقع بینانه است. ایشان با توجه به واقعیات موجود در کشور، ضمن تأکید بر حفظ هویت هر فرد و هر قوم، بر هویت ملی و مؤلفه‌های مهم آن نیز تأکید داشته است. در میان عوامل مختلفی که بر هویت ملی فرد اثرگذار است، ارزش‌های دینی، انسانی، جامعه‌ای و ملی از اهمیت فراوانی برخوردار است و علاوه بر این می‌توان به این مهم اشاره کرد که از میان ابعاد مختلف هویت ملی، بعد سیاسی آن در اندیشه شهید مزاری برجسته تر است.

منابع

۱. احمدی، حمید(۱۳۸۸)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲. بیرو، آلن(۱۳۷۵)، فرهنگ علوم اجتماعی: ترجمه باقر سروخانی، تهران: کیهان.
۳. زهیری، علیرضا (۱۳۸۴)، چیستی هویت ملی، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). ش۲۹، ص۲۹تا۵۰.
۴. فی، برایان (۱۳۸۶)، فلسفه امروزین علوم اجتماعی، ج سوم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش سّوم

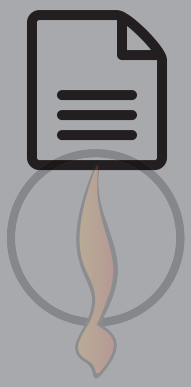

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مقالات عمومی

گواهی قرآن بر صداقت و پاک‌نفسی شهید مزاری

حاج کاظم یزدانی

این‌جانب (کاظم یزدانی) از سال ۱۳۵۲ ه.ش. در حوزهٔ علمیهٔ «قم» با استاد مزاری آشنا شدم، بعدها با ایشان و جمع دیگری از دوستان یک نوع جلسهٔ هفتگی تشکیل دادیم که هر روز جمعه در خانهٔ یکی از دوستان برگزار می‌شد، در این جلسه علاوه بر حفظی از آیات قرآن مجید، ابتدا هر کس خبرهای جدیدی از افغانستان و یا دنیای آن روز داشت، در آن جلسات مطرح می‌کرد، سپس هر یک از دوستان پیرامون مباحثی که هفتهٔ گذشته برایش معین شده بود، باید سخنرانی می‌کرد. و این نوع جلسات دو سه سالی ادامه پیدا کرد. و من در اواخر سال ۵۶ سفری به افغانستان رفتم و عملاً از شرکت در جلسات یاد شده باز ماندم.

شهید مزاری به باور من یک انسان خود ساخته‌ای بود که خداوند مهربان بعد از سال‌ها، بلکه قرن‌ها یک نمونه از آن نوع انسان را به جامعه‌ای هدیه می‌کند، تا الگویی شود برای دیگران. مزاری در دورهٔ تحصیل هرگز و حتی برای یک روز هم از حقوق و شهریهٔ حوزهٔ علمیه قم استفاده نکرد؛ اما برای درست کردن حقوق و شهریهٔ طلاب و روحانیان تازه وارد شده کمک می‌کرد و از نفوذی که در حوزه داشت استفاده می‌کرد. من یک وقت دلیل عدم استفاده از شهریه را از ایشان پرسیدم. فرمود: در وطن چند قطعه زمین زراعی دارم که هزینهٔ زندگی مرا کفایت می‌کند، لزومی ندارد که نفس خویش را به خوردن سهم امام عادت دهم. با این وجود غذای او بسیار ساده و مرکب بود از یک تیکه گوشت و چند دانه نخود و کچالو و مقداری نمک، زرد چوبه و پیاز. او همین روش را تا آخر عمر خویش حفظ کرده بود. حاجی فقیر می‌گفت: در اوج قدرت مزاری روزی تعمداً خواستم به غذای مزاری شرکت کنم. موقع نهار غذایی که آمد عبارت بود یک توته گوشت با چند عدد کچالو با مقداری نخود. در حالی که در اتاق مجاور که مهمان خانهٔ حزب وحدت بود، غذای مفصل‌تری آمده بود. رهبران احزاب سیاسی در دوران جهاد هرکدام به آلاف و الوفی رسیدند؛ اما مزاری هرآن‌چه را که از پدر به او رسیده بود، همه را در راه خداوند ایثار کرد. در قرآن کریم می‌فرماید: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمان ودا». (سورهٔ مریم آیه ۹۶) ترجمه: همانا کسانی که ایمان آورده و خالصانه عمل صالح انجام دادند، زود است که خدای رحمان محبت و دوستی او را در دل‌ها قرار دهد.

روزی که مزاری به دست طالبان کوردل و از خدا بی‌خبر به شهادت رسید، آنان فکر می‌کردند، دشمنی را از سر راه برداشته‌اند؛ اما از آن‌جا که ارادهٔ پروردگار عالم ما فوق همه اراده‌ها است. امروز مزاری در پنج قارهٔ جهان در آسیا، اروپا، استرالیا، آفریقا و آمریکا طی ده‌ها و صدها مجلس مورد تجلیل قرار می‌گیرد! که چنین محبت پاک و خالصانه را در دل‌های مردم قرار داده است؟ فقط خدا، حقا که وعدهٔ الهی راست است و آن‌چه را او اراده کند همان خواهد شد. دوستان گرامی یک بار دیگر به آیهٔ قرانی مذکور با دقت نظر اندازید، چگونه خداوند متعال به وعده‌اش دربارهٔ این مرد بزرگ و صالح عمل کرده است؟! عملکرد مزاری واقعاً محضاالله بود و باید گفت: «السلام علیه یوم ولد، و یوم قتل شهیدا و یوم یبعث حیا» درود بر او روزی که چشم به جهان گشود و روزی که مظلومانه به شهادت رسید و روزی که در پیشگاه الهی به دادخواهی برخیزد.

امروزه دولت‌ها میلیون‌ها پول خرج می‌کنند تا از یک نفر از افراد مورد نظر خویش تجلیل کنند؛ اما مجالس تجلیل مزاری تماماً توسط مردم برگزار می‌شود و ما در ذیل مجالس تجلیل شهید مزاری ده‌ها و صدها مشکل سیاسی و اجتماعی خویش را به بحث و گفت‌وگو می‌گیریم و برای آن به چاره‌جویی برمی‌خیزیم و همان‌طور که در زندگی مزاری از تلاش‌های صادقانه او سود می‌بردیم، امروز در ذیل تجلیل او همچنان راه‌های پیشرفت و نجات و همدلی را به جست‌وجو می‌نشینیم.

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نقش نظام سیاسی در تأمین صلح جاویدان

با تأکید بر اندیشهٔ شهید مزاری

عبدالله شفایی

۱. اهمیت صلح

تمدن، فرهنگ و علم زمانی که جامعه در صلح و آرامش به سر برد، به وجود می‌آید. جنگ‌ها همواره ویرانگر و تباه‌کننده است. به این ترتیب تلاش اندیشمندان و مصلحان بزرگ همواره بر آن بوده است که جامعه از فاجعهٔ جنگ دور نگهداشته و در صورت بروز جنگ آن را به صلح ختم به خیر کند. رشد تمدن‌ها، تعالی فرهنگ‌ها، توسعهٔ علوم و فنون و نظم زندگی اجتماعی در سایه‌سار صلح صورت گرفته است. هرجا جنگ و خون‌ریزی بوده است تا زمانی که به صلح منتهی نشده است، بشر از شر فقر و بدبختی، فساد و تباهی نجات نیافته است.

صلح یک هدف اجتماعی و نیاز ملی است که سیاست‌مداران در دوره‌های مختلف سعی کرده‌اند، به روش‌های مختلف به آن دست یابند. نوع نظام سیاسی هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای است که در آن کشورها سعی می‌کنند که به تناسب اقتضائات و شرایط خاص اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی خود با انتخاب نظام سیاسی خاص حکومت منظم و استوار تأسیس کنند که در سایهٔ آن حقوق شهروندان، رفاه اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و ثبات سیاسی به بهترین وجه ممکن تأمین شود. هر کشوری که به این شاخص‌ها دست یابد، به هویت ملی، ارزش‌های مشترک و صلح داخلی رسیده است و زمینهٔ منازعات و جنگ از آن کشور زدوده خواهد شد. امروز که صلح به دغدغهٔ اصلی حکومت و مردم ما تبدیل شده است و جنگ داخلی چهل ساله مردم را تباه ساخته و بر خاک‌سیاه نشانده است، مناسب است که بنیاد و ریشه‌های فکری صلح نیز مورد بحث اندیشمندان قرار گرفته و ادبیات صلح خواهی غنی شود.

۲. مفهوم صلح

صلح در لغت به معنای سازش، آشتی کردن، توافق کردن، پیمانی که برحسب آن دعوایی را حل و فصل کردن و پیمان است (معین، ۱۳۷۶: ۲۱۶۰). در اصطلاح حقوق عمل حقوقی است که براساس آن شخص انجام کار، خودداری از انجام کار، تملیک مال و ابرا را تعهد می‌کند. عمل حقوقی صلح از نوع اعمال حقوقی است که ناشی از توافق دو اراده است که به آن عقد یا قرارداد گفته می‌شود.

بنابراین، عقد صلح ماهیت قراردادی داشته و از جنس تعهد است. این تعهد از نوع تعهد جایز نبوده است که طرفین هرگاه خواسته باشد آن را برهم زند و نادیده گرفته شود؛ بلکه از نوع قرارداد الزام آور بوده است که همانند بیع و اجاره، عمومات

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

وفای به عهد و اصل احترام به ارادهٔ طرفین قرارداد شامل آن نیز می‌شود. همچنین شرایط عمومی قراردادها نظیر اهلیت طرفین، مشروعیت جهت و موضوع و وجود قصد و رضای طرفین باید در آن وجود داشته باشد تا عقد صلح صحیح تلقی شود. نظر به این که صلح یک قرارداد است و در آن اصل حاکمیت اراده وجود دارد. هریک از طرف‌های قرارداد منافع خویش را در انعقاد آن می‌بینند. عاقلانه است که برای حفظ منافع بیشتر خویش، از منافع کمتر خویش بگذرند.

صلح به مفهوم حقوقی یک امر بیرونی و با دیگری است. صلح تصرف حقوقی است نه حادثهٔ حقوقی؛ به عبارت دیگر صلح یک قرارداد است که تابع ارادهٔ طرفین است. لزوماً لازم نیست که صلح مسبوق به نزاع باشد. صلح بدون وجود نزاع و به منظور جلوگیری از نزاع نیز ممکن است. صلح به این معنا حداقل دو طرف دارد؛ چرا که صلح عقد و عمل حقوقی است که در آن توافق اراده‌ها است که منافع دو طرف را در قالب یک قرارداد تنظیم می‌کند و تعهدات هریک را تعیین می‌کند. براین اساس قلمرو عقد صلح بسیار متنوع و گسترده است. گستردگی عقد صلح به پهنای زندگی اجتماعی است.

۳. ماهیت صلح

ماهیت صلح با تسلیم اصولاً متفاوت است. بر این اساس برخلاف تصور برخی صلح از جنس تصمیم است نه تسلیم. در تسلیم اراده وجود ندارد. به تعبیر دیگر تسلیم تصرف حقوقی نیست و اما صلح تصرف حقوقی است. تسلیم برای حفظ جان و در شرایط اضطرار صورت می‌گیرد؛ ولی صلح در شرایط عادی و برای بهبود کیفیت زندگی بسته می‌شود. تسلیم از سر ناتوانی و عجز اتفاق می‌افتاد؛ ولی صلح لزوماً نشان برتری و غلبهٔ یک طرف بر طرف دیگر نیست؛ بلکه در عین توانایی و غلبه نیز می‌توان صلح کرد. همچنان که صلح با هُدنه یا ترک جنگ بدون قرارداد آتش بست نیز متفاوت است. هُدنه مطابق فقه اسلامی، حالت آتش‌بس، ترک مخاصمه و حالت نه جنگ و نه صلح است که ممکن است با توافق قبلی یا بدون آن صورت گیرد.

براین اساس ماهیت صلح با تسلیم و توقف موقت جنگ «آتش‌بس» تفاوت دارد. تسلیم حالت انفعالی و عمل بدون اراده است. تسلیم قرارداد نیست. تسلیم اساساً عمل حقوقی وجود ندارد. همچنین آتش‌بس ختم موقت جنگ نیز صلح نیست؛ بلکه ترک جنگ است که ممکن است مسبوق به تفاهم باشد یا بدون آن. بنابراین، صلح یک عمل فعال است نه انفعالی.

۴. اقسام صلح

عقد صلح قرارداد و توافقی مستقل است که لازمهٔ آن وجود دعوای قبلی نیست. بسیاری از فقیهان گفته‌اند: لازم نیست که عقد صلح بعد از نزاع باشد؛ بلکه بدون وجود نزاع هم می‌شود این عقد را منعقد نمود (عاملی، ۱۴۱۵: ۴، ۲۵۹). اصطلاح صلح ابتدایی در میان فقیهان شیعه برای عقد این نوع از عقد صلح استفاده شده است. عقد صلح ابتدایی در کلام فقیهان از لحاظ موضوع و شرایط هیچ محدودیت ندارد، جز شرایط عمومی قراردادها همانند مشروعیت جهت معامله و داشتن اهلیت طرف‌های قرارداد. اصل این است که موضوع و آثار هر عقدی را در قالب عقد صلح می‌توان گنجاند، جز این که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند. همچنین عقود تشریفاتی که در آن تشریفات خاص شرط دانسته شده است، همانند طلاق را نیز نمی‌توان در ضمن عقد صلح منعقد کرد.

از نظر فقیهان صلح به دو قسم، تقسیم‌بندی می‌شود: صلح ناظر بر دعوی یا صلح ترمیمی، صلحی است که جهت رفع نزاع یا جلوگیری از آن واقع شود. این گونه صلح در میان فقیهان گذشته تنها مصداق صلح دانسته می‌شود. براین موضوع آیات کریمه در مورد صلح بین زن و شوهر(نساء: ۱۲۸) و صلح بین مؤمنان(حجرات: ۹)[1] نیز شاهد اقامه کرده‌اند.

اندیشهٔ صلح به عنوان عقد مستقل ابتدا در حقوق خصوصی و عقود بین افراد طرح و کم‌کم به حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل نیز توسعه یافت. امروز صلح ابتدایی به اندیشهٔ صلح‌گرایی اطلاق می‌شود که هیچگاه آغازگر جنگ و نزاع نبوده است و تنها در صورتی مورد تهاجم قرار گیرد به جنگ اقدام کرده تا متجاوز دست از جنگ کشیده و به صلح

۱ . « وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا: ».

برگردد. در این اندیشه جنگ وسیلهٔ دستیابی به صلح است. در چنین جامعه‌ای صلح‌ورزی تبدیل به خصلت نیک اجتماعی و گفتمان غالب می‌شود. سازش‌کاری در این فرهنگ اجتماعی به معنای نادیده گرفتن ارزش‌ها و اصول نیست؛ بلکه گذشت از برخی منافع برای رسیدن به منافع بیشتر است. براین اساس هرچه افراد ذینفع در صلح بیشتر باشد، ارزش اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی صلح افزون‌تر خواهد بود.

۵. نقش نظام سیاسی در تأمین صلح پایدار

صلح همواره آرزو و خواست بشر بوده است و کشورها سعی کرده‌اند به این سعادت نایل شوند. صلح برای بشر همواره تقدس و احترام داشته است. چه صلح ابتدایی و چه صلح بعد از منازعه هردو مورد توجه ادیان، مصلحان اجتماعی، متفکران و سیاستمداران متعهد بوده است. اینان کوشش کرده‌اند تا جامعه و حکومت‌ها را به سوی صلاح و فلاح هدایت کنند. در مقابل، نظام سیاسی هدف نیست؛ بلکه روش و راه بهتر تأمین حقوق ملت و مشروعیت قدرت است؛ لذا نوع نظام ارزش ذاتی نداشته است؛ بلکه ارزش آن به قابلیت و توانایی آن نظام برای رسیدن به اهداف مقدسی است که آسایش خلایق و عدالت حاکمان را بهتر تأمین کند. براین اساس صلح مانند عدالت یک ارزش اخلاقی محسوب شده و مقدس است؛ لیکن نوع نظام اگر ما را به عدالت و صلح نرساند، فاقد ارزش و احترام است.

افغانستان در حیات سیاسی خود انواع نظام‌های دموکراتیک و اقتدارگرا را دیده است. ارزش‌ها و مطالبات اقوام، مذاهب و اقشار مختلف مردم چنان پراکنده و متنوع بوده است که هیچ حکومتی در افغانستان تاکنون نتوانسته است هویت ملی، ثبات سیاسی و عدالت اجتماعی را آن‌گونه که باید ایجاد و استوار سازد، تا زمینه‌های منازعات و کشمکش‌های اجتماعی از بین رفته و کشور و مردم به صلح پایدار زیست کنند. شهید مزاری که نامش به عنوان سیاست‌مدار تیزهوش و متعهد در تاریخ افغانستان جاودانه است، براساس مطالعات و شناخت دقیقی که از گذشتهٔ افغانستان داشت، با تیزبینی نوع نظام متناسب با شرایط و بافت اجتماعی افغانستان را نظام فدرالی می‌دانست. حزبی که در رأس آن شهید مزاری قرار داشت، حتی مسودهٔ قانون نظام فدرالی جمهوری اسلامی افغانستان را نیز تهیه و پیشنهاد کرد. در این مختصر نمی‌توان تمام ابعاد موضوع را تجزیه و تحلیل کرد؛ لذا به طرح مبنای فکری و فلسفی ارجحیت نظام فدرالی و تأثیر مثبت آن در صلح جاویدان بسنده می‌کنیم.

۶. ارکان صلح پایدار از نظر کانت

واضح است که مهم‌تر از دست‌یابی به صلح، پایداری و ایستایی آن و به تعبیر کانت صلح جاودان است. صلح پایدار در جامعه تحقق نمی‌یابد مگر زمینه‌های خشونت و منازعه در جامعه ضعیف و برطرف شود. اندیشه و تجربهٔ فکری بشر نشان داده است که به هر میزان به شخصیت، منزلت انسان و حقوق او احترام گذاشته شود، زمینه و انگیزهٔ جنگ و نزاع از بین می‌رود. صلح جهانی و صلح جاودان که توسط کانت فیلسوف معروف آلمانی در کتابی به همین نام مطرح گردید، در صدد بیان زمینه، مقدمات و اصول صلح پایدار و فراگیر است. صلح بدون داشتن پشتوانهٔ فکری و تبدیل آن به خواست عمومی پایدار و استوار نمی‌ماند. این نوشته اندیشه کانت فیلسوف معروف آلمان را در باب صلح جاویدان در بستر تاریخی،

واضح است که مهم‌تر از دست‌یابی به صلح، پایداری و ایستایی آن و به تعبیر کانت صلح جاودان است. صلح پایدار در جامعه تحقق نمی‌یابد مگر زمینه‌های خشونت و منازعه در جامعه ضعیف و برطرف شود.

اجتماعی و سیاسی افغانستان مورد بررسی قرار می‌دهد. وی حکومت فدرالیزم را شرط لازم، صلح جاویدان معرفی کرده است. هرچند کانت این سخن را در باب دستیابی به صلح جهانی مطرح نموده است؛ ولی این نظریه: انسان‌های متخاصمی که جنگ را باور داشته باشند، در نهایت در گورهایی خویش به صلح جاودان خواهند رسید، در صلح داخل کشور نیز صادق است.

کانت فیلسوف معروف آلمانی صلح جاویدان را آرمان نظام حکومتی دانسته که از طریق قانون اساسی جمهوری (دموکراتیک) می‌توان به آن دست یافت. از نظر او به صلح جاویدان، صرفاً در نتیجهٔ ایجاد وضعیت حقوقی و وضعیت حقوقی در نتیجه تلاش و کوشش هدفمند انسان‌ها صورت می‌گیرد. براین اساس کانت تحقق صلح را با تحقق سه شرط امکان‌پذیر می‌داند: نخست؛ قانون اساسی شهروندان کشور جمهوری باشد. دوم؛ حقوق ملت‌ها بر شالودهٔ دولت فدرال استوار گردد. سوم؛ حقوق شهروندی جهانی محدود به شرایط مهمان‌نوازی عمومی باشد (http://www.zendagi.com/new_page_272.htm).

به نظر کانت نظام جمهوری نظامی است که اصل آزادی اعضای جامعه را بر پایهٔ وابستگی و مطیع بودن همه به یک قوهٔ قانونگذار و بر طبق آزادی همگان به مثابه شهروندان دولت تأمین می‌کند. این نظام قانون اساسی مبتنی بر ایدهٔ قرارداد اجتماعی است که بر شالودهٔ آرای مردم استوار است. بنابراین، قانون اساسی جمهوری‌خواهانه: «علاوه بر خلوص خاستگاهش که مفهوم حق از سرچشمهٔ پاک آن برخاسته است، این چشم‌انداز آرمانی را نیز در بر دارد که به صلح جاویدان، که مبنای آن است، منجر شود». از نظر کانت صلح بعد از جنگ، به منزلهٔ پیروزی حق نیست و صلحی که از آن ناشی می‌شود، به جنگ معینی پایان می‌دهد؛ اما نه کلاً به وضعیت جنگی خاتمه نمی‌دهد. کانت متکی به حکم خرد جنگ را به مثابه ابزار حقوقی نفی کرده و برعکس قرارداد صلح بلاواسطه را وظیفه می‌داند(همان).

این فیلسوف، جنگ را از نظر استدلالی غیرقابل دفاع می‌داند. او تصریح می‌کند که مفهوم حقوق ملل به منزلهٔ حقی برای جنگ، در واقع به اندیشه در نمی‌آید. ملت‌هایی که همواره حق را از زاویهٔ خشونت و جنگ تعریف می‌کنند، هیچگاه به صلح و آرامش نخواهد رسید. اگر انسان‌هایی باشند که فکر کنند: حق‌شان است که در جنگی متقابل یکدیگر را نابود سازند، سرنوشت چنین افراد آن است که سرانجام در گورهای خود به «صلح جاویدان» دست یابند. قانون اساسی جمهوری‌خواهانه در یک کشور، قراردادی بر مبنای فدرالیته میان دولت‌های گوناگون جهان و جلوگیری از تجاوز و استثمار، پیش شرط‌های ایجاد صلح جاویدان را می‌سازند(همان).

۷. نظام سیاسی فدرال

فدرالیسم شکلی از حکومت است که نهادهای اساسی دوگانه دارد؛ به نام حکومت فدرال و حکومت‌های محلی و صلاحیت‌ها مطابق به قانون بین آن‌ها تقسیم می‌شود. فدرالیسم را می‌توان مجموعه‌ای از طرز تفکرها، ارزش‌ها و جهان‌بینی‌هایی دانست که بیان کنندهٔ فلسفه‌ای براساس حفظ گوناگونی، در عین وحدت و یگانگی است. فدرالیسم نوعی آشتی میان گوناگونی و یگانگی در ساختاری است که برپایهٔ ارزیابی و تعدیل استوار است در چنین ساختاری قدرت نسبی است و به وسیلهٔ قوای دیگر محدود می‌شود(دانش، ۱۳۹۴: ۲۱۲). در لویه‌جرگهٔ قانون اساسی ۱۳۸۲ نیز به صورت جدی مطرح شد؛ لیکن معماران قانون اساسی آن را نپذیرفته و در نهایت حکومت متمرکز در قانون اساسی درج کردند.

بررسی تاریخ و ویژگی‌های جوامع برخوردار از فدرالیسم در بردارندهٔ این پیام است که بسیاری از بسترها و زمینه‌های موجود در این کشورها در گرایش آنان به سمت نظام فدرالی نقش اساسی داشته است (خلیلی و هاشمی، ۱۳۹۵: ۷۹). افغانستان نیز از نظر تنوع جمعیتی موزهٔ اقوام یا گنجینهٔ اقوام است و گروه‌های قومی مستقل و متنوعی در آن وجود دارد که گاهی بیش از پنجا تا هشتاد قوم یاد می‌شود. ده‌ها زبان و لهجه در سراسر افغانستان موجود است. متأسفانه تاکنون تکثر اقوام و مذاهب و زبان‌ها در حکومت‌های گذشته نادیده گرفته شده و همواره مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. در تاریخ افغانستان حکومت‌ها برخی اقوام را همواره سرکوب و به برخی دیگر امتیاز داده است. اسکان ناقلین و مصادرهٔ زمین‌های اقوام دیگر به شکل گسترده صورت گرفته است و جنگ‌های داخلی در کشور همیشه

بنیاد اندیشه

رنگ قومی، نژادی و مذهبی داشته است. دولت‌های مختلف هیچ‌گاه نخواسته‌اند، مسئولیت حقوقی نسل‌کشی‌ها و ژنوساید وحشتناک حکومت عبدالرحمان را پذیرفته و در صدد ترمیم جبران آن برآید. هنوز هم بقایای نسل‌کشی ارزگان، اجرستان و دایچوپان در چارسوی عالم آواره و بی‌سرزمین‌اند. هنوز هم سایهٔ شکاف‌های قومی بر استخدام در ادارات و توزیع ثروت و مشارکت در قدرت به صورت جدی وجود دارد.

نظام فدرالی برایند اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و تاریخی افغانستان بود که توسط شهید وحدت‌ملی عبدالعلی مزاری مطرح شد و در قالب طرح قانون اساسی فدرالیزم افغانستان توسط حزب وحدت اسلامی در سال‌های پس از سرنگونی حکومت داکتر نجیب‌الله و در دورهٔ حکومت مجاهدین به عنوان یک خواست سیاسی مطرح گردید (دانش، ۱۳۹۸: ۱۵).

۸. حمایت سیاست‌مداران از نظام فدرالی

گفته شده است که شخصیت‌های سیاسی نظیر محمد طاهر بدخشی، محمد اکبر نرگس، سلطان‌علی کشتمند، عبدالرشید دوستم، نعمت‌الله شهرانی، عنایت‌الله شهرانی و احزابی مثل کنگرهٔ ملی، شورای ملی‌متحد افغانستان، شورای رستاخیز ملی افغانستان نیز از نظریهٔ فدرالیسم حمایت کرده اند. (خلیلی و هاشمی، ۱۳۹۵: ۸۰). این دیدگاه‌ها به جز از اعلام حمایت از اندیشهٔ فدرالیسم فراتر نرفت؛ اما حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری همان‌طور که پیشتر گفتیم این اندیشه را در قالب یک طرح مدون و پیشنهاد قانون اساسی فدرالی اسلامی افغانستان تقدیم کرد و به عنوان امر سیاسی تبدیل ساخت. این امر به عنوان یک موضوع جنجالی در جریان تدوین قانون اساسی ۱۳۸۲ نیز مطرح شد؛ اما نظر به اصرار اکثریت اعضای لویه‌جرگه قانون اساسی، طرفداران طرح فدرالیزم در اقلیت قرار گرفت و نهایتاً در قانون اساسی درج نشد.

۹. نتیجه‌گیری

چنان‌چه گفتیم: صلح پایدار که در فقه اسلامی صلح ابتدایی یاد شده است، به عنوان اصل و هدف مقدس اجتماعی قابل احترام است. در مقابل نوع نظام سیاسی از چنین تقدس و احترامی برخوردار نبوده است و به عنوان راه و روش رسیدن به نظام عادلانه و مشروع مطرح است. براساس اندیشهٔ کانت صلح جاویدان تنها راه نجات بشر از تباهی و نابودی است. یکی از مهمترین ارکان صلح جاویدان کانت، تأسیس نظام جمهوری فدرال آن است، تا حقوق و هویت تمام اقشار اجتماعی به صورت حداکثری لحاظ شود. شاید شهید مزاری که نظام فدرالی را به صورت جدی در افغانستان مطرح و حمایت کرد، کتاب صلح جاویدان کانت را نخوانده بود؛ اما با شناخت دقیقی که از جامعه و تاریخ افغانستان داشت، نظام فدرالی را به بهترین وجه آن در ادبیات حقوق اساسی مطرح کرد. این امر خود نشانهٔ تیزبینی و عمق اندیشهٔ آن شهید گرامی است. شاید آن روزگار دور نباشد که اولیای امور به واقع‌بینی روی آورده و از اعمال هژمونی سلطه، برتری‌جویی و انحصارطلبی دست برداشته و برای رسیدن به صلح جاویدانه و رهایی از بلای جنگ و دیونفاق بر نظام فدرالی در افغانستان که آرمان شهید وحدت‌ملی بود، به توافق برسند و در سایه‌سار این نوع نظام سیاسی به نظم، امنیت، رفاه، عدالت، آزادی، توسعه و صلح جاویدان دست یابند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. دانش، سرور، (۱۳۹۴). حقوق اساسی افغانستان، کابل، چ سوم، انتشارات دانشگاه ابن سینا.
۳. ـــــــ، مجموعه قوانین اساسی افغانستان، به ضمیمه طرح قانون اساسی جمهوری فدرال اسلامی افغانستان، بنیاد اندیشه، کابل، ۱۳۹۸.
۴. خلیلی، محسن و هاشمی، صدیقه، (۱۳۹۵). چرایی فقدان فدرالیسم در قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان، مجلهٔ پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، شمارهٔ ۳، پاییز.
۵. عاملی، زین‌الدین (شهیدثانی)، (۱۴۱۶ هـ. ق). مسالك الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۶. محبی، بهرام، قانون آزادی، حکومت جمهوری و صلح جاودان، روزنامهٔ همبستگی، ۱۶ فروردین ۱۳۸۵: http://www.zendagi.com/new_page_۲۷۲.htm
۷. معین، محمد، (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

کاریزمای رهبری ملی؛

مزاری و معرفی مدل مناسب رهبری در جامعهٔ چند قومی

علی‌احمد راسخ

در جامعهٔ سنتی، کاریزما نیروی انقلابی و تحول آفرین عمده است و به همین دلیل چهره‌های کاریزماتیک به خاطر توانایی بسیج عمومی مؤثرترین نیروها و مناسب‌ترین آن‌ها برای رهبری هستند. مزاری چهرهٔ کاریزماتیک هزاره‌ها بود. اکثریت هزاره از او با عنوان «رهبر شهید» و یا «بابه» یاد می‌کنند. در زمان رهبری حزب وحدت، او توانست نوعی همگرایی مبتنی بر آگاهی هویتی بین هزاره‌ها ایجاد کند که بخشی ناشی از کارهای فرهنگی نیروهای فکری هزاره بود و بخشی نیز از تجربهٔ عملی عدم پذیرش هزاره‌ها از سوی گروه‌های پشتون و تاجیک که در آن زمان از قدرت‌های اصلی در کشور به حساب می‌آمدند؛ یعنی خودآگاهی هویتی در گروه‌های فرودست به دو شکل پدید می‌آید: فعالیت‌های اعضای گروه و دیگر تضییقات گروه‌های سلطه.

این نوشته به جنبه‌های کاریزمای شهید مزاری در بین هزاره‌ها می‌پردازد که در مرحلهٔ بعد می‌توانستند مزاری متعلق به ملیت هزاره را به چهرهٔ فراقومی و الگویی برای رهبری ملی در کشوری درگیر تبعیضات قومی تبدیل کنند.

کاریزما چیست؟ چه کسی را می‌توان کاریزماتیک خواند؟ ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی که این واژه با پژوهش‌های او گره خورده است، کاریزما را یک سری برجستگی‌های شخصیتی فرد می‌داند که فرد صاحب آن امتیازات را در انظار دیگران / طرفداران فوق طبیعی، فوق بشری و یا استثنایی جلوه می‌دهند. به این نوع از کاریزما، کاریزمای خالص هم گفته می‌شود که برای عوام یا عموم مردم قابل دسترسی نیست و شیوهٔ حصول آن، نه اکتسابی بلکه ارثی یا اعطا شده از منابع فوق بشری است. برخی از این کلید واژه‌ها که در تعریف وبر از کاریزما به کار می‌روند، نمی‌توانند کاریزمای مزاری و افراد مثل او را تبیین کنند. به عبارت دیگر و به تعبیر مردم شناسانه‌اش، امتیازات کانونی در نظر وبر عناصر ارثی یا باورهای فوق طبیعی هستند، در حالی که کاریزمای مزاری از عناصر اکتسابی سرچشمه می‌گیرد. نمونه کاریزمای ارثی را در رهبرای ادیان، مذاهب و نحله‌های فکری می‌توان رد یابی کرد. چطور می‌توان کاریزمای مزاری را در دسته کاریزمای خالص دسته بندی کرد و در عین حال ویژگی اکتسابی بودنش را هم حفظ کرد؟

اجازه دهید مسئله را با استفاده از یکی از کلید واژه‌های موجود در تعریف وبر از کاریزما توضیح دهم. مراد اصطلاح «استثنا بودن» یا داشتن امتیازات استثنایی است. حالا ببینیم که در وجود و زندگی مزاری چه برجستگی‌هایی وجود داشتند که او را یک استثنا می‌کردند؟ به طور فشرده، در ساختن مزاری به عنوان یک چهرهٔ کاریزماتیک چند عامل نقش بازی کردند:

در زندگی مبارزاتی مزاری خودآگاهی همیشه در جریان است. در این فرایند، او نسبت به توانایی و ناتوانایی‌های فردی خود از یک سو و جامعهٔ خود از سوی دیگر شناخت پیدا می‌کرد و این آگاهی متراکم شونده دائما در حال بازتعریفی بود.

۱. مجاهدت فردی

در زندگی مبارزاتی مزاری خودآگاهی همیشه در جریان است. در این فرایند، او نسبت به توانایی و ناتوانایی‌های فردی خود از یک سو و جامعهٔ خود از سوی دیگر شناخت پیدا می‌کرد و این آگاهی متراکم شونده دائما در حال بازتعریفی بود. به همین جهت، مزاری هر چه بیشتر مبارزه می‌کرد، بیشتر در عمل یک بازیگر سیاسی رئالیست می‌شد. نکتهٔ مهم این بود که واقعگرایی سیاسی او در تضاد با کاریزمای فزاینده‌اش قرار نگرفت.

در فرایند مبارزه، خود فردی مزاری در خدمت خود جمعی بود. حتا در زمانی که در رأس بزرگ‌ترین حزب هزاره قرار گرفت، از لحاظ اقتصادی، مزاری بسان یک شخص عادی زندگی کرد. رهبران کاریزماتیک پارسایان اقتصادی هستند و با دارایی شخصی بیگانه‌اند و از پیروان خود به عنوان ابزار ثروت استفاده نمی‌کنند. مزاری را دوستان و دشمنانش به عنوان کسی می‌شناسند که اسیر پول نمی‌شد. به همین جهت است که از مزاری اقامتگاه‌های مجلل، تلویزیون شخصی، هتل، شهرک، پول نقد و امثال آن باقی نمانده است. هیچ سخنرانی، نوشته و مصاحبه‌ای از مزاری باقی نمانده است که او از آرزوی‌های اقتصادی فردی خود سخن گفته باشد و یا از برندهای موترهای مورد علاقه‌اش صحبت کرده باشد. او درحقیقت باتوجه به فساد اقتصادی غالب و فراگیر در افغانستان در گذشته و حال یک استثنا بود. امروز که به آز و عطش اقتصادی پایان‌ناپذیر برخی از مدعیان وراثت سیاسی مزاری نگاه می‌کنیم، استثنا بودن مزاری بهتر درک می‌شود..

برجستگی دیگر مزاری این بود که او مشکل افغانستان و هزاره‌ها را می‌شناخت. او با تاریخ کشور آشنا بود. سیستم قومیتی افغانستان را خوب مطالعه کرده بود و فاکتورهای اصلی شکاف ملی را می‌دانست. به همین خاطر است که طرح‌ها و برنامهٔ عمل او برای درمان مشکل درازدامن افغانستان واقعگرایانه بودند. مزاری از میان قوم سرکوب شده برخاسته بود؛ اما در برخورد و گفت‌وگو با گروه‌های سلطه از موضع قدرت صحبت کرد. او به گروه‌های پشتون و تاجیک که هزاره‌ها را اقلیت قومی و مذهبی صرفا فرودست می‌دانستند، فهماند که باید به او به عنوان بخشی از قدرت تأثیرگذار نگریسته شود. موضع مقتدرانهٔ مزاری در آن شرایط دشوار اوایل دههٔ هفتاد بی‌پیشینه در تاریخ معاصر هزاره‌ها بود و نمونهٔ پسین آن در افق نزدیک هم پدیدار نیست. صداقت، آگاهی، امانت‌داری، هدف‌داری، خودباوری و شجاعت مزاری از او شخصیت یگانه در میان هزاره‌ها ساخته بودند.

۲. جامعهٔ کاریزماساز هزاره

علاوه بر مجاهدت فردی، برای بروز و ظهور یک چهرهٔ کاریزماتیک یک جامعه /گروه یا پیروان کاریزماساز هم لازم است. مزاری از میان توده‌ها برخاسته بود که علی‌القاعده

بنیاد اندیشه

ظرفیت کاریزماسازی یا کاریزماداری نداشتند. در عین حال، هزاره‌های شیعه مذهب تجربهٔ نوعی کاریزماسازی مذهبی داشتند. در جریان مبارزات علیه روس‌ها، دسته‌هایی از نیروهای روستایی به دسته‌هایی از هزاره‌ها که سابقهٔ شهرنشینی داشتند و یا در حوزهٔ نجف بودند ملحق شدند که برخی با تفکرات جریان چپ مارکسیستی هم در تماس بودند. این سه جریان فکری در یک نقطه به هم رسیدند که عدالت‌خواهی بر محوریت هزاره بود. نیروهای فکری هزاره به شمول مزاری دریافته بودند که علیرغم غلبهٔ نیروهای اسلامگرا در میان مجاهدان سنی، مسئله نژادی در کانون قرار دارد. کسی که بیشتر از بقیهٔ صدای هزاره‌ها را به عنوان ملیت تحت تبعیض بلند کرد مزاری بود. نیروهای فکری هزاره‌گی این صدا را تقویت و مستدل کردند؛ اما در میدان جنگ پرچم حق‌خواهی برای هزاره‌ها بردوش مزاری بود و در عرصهٔ دیپلماسی او آدرس آن‌ها شد. نقش جامعهٔ هزاره در کاریزماتیک‌سازی مزاری با شهادت او به اوج رسید. مراسم تشییع پیکر مزاری از غزنی تا بامیان با پای پیاده بردوش مردم فراموش نشدنی بود.

تداوم روند صعودی کاریزماتیک‌سازی شخصیت مزاری سال‌ها پس از شهادت او، به ویژه از زمان حملهٔ امریکا به افغانستان تا کنون، جداگانه درخور مطالعه است. در این دوره با وجود دولت مبتنی بر قانون اساسی که در آن به تنوع قومی افغانستان اشاره شده است و سرازیرشدن کمک‌های بین المللی، هیچ پروژهٔ مهمی در قلمرو سرزمینی هزاره‌ها اجرا نشده است و هنوز کمترین بودجهٔ ملی به ولایات هزاره‌نشین تخصیص داده می‌شود. هزاره‌ها احساس می‌کنند که در روند استخدام در مشاغل دولتی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. حالا به یادآوری مزاری حالت نوستالژیک دارد. در این سال‌ها، هزاره باز به خاطر هزاره بودن‌شان در مسیر راه‌ها کشته می‌شوند. دوباره هزاره بودن جرم شده است. افزایش کاریزما پس از مرگ فرد کاریزماتیک حکایتگر زوال و ناتوانی جامعه در تعقیب آرمان‌های دورهٔ حیات رهبر کاریزماتیک است. امروز هزاره‌ها بیشتر احساس تبعیض و ناامنی می‌کنند. جامعهٔ استوار بر قومیت بدون رهبران کاریزماتیک متلاشی می‌شوند. به همین جهت، رسالت نیروهای فکری هزاره این است که به سلطه و تبعیض هم در بعد هزاره‌گی و هم غیرهزاره‌گی توجه کنند و به آرمان‌های مزاری وفادار بمانند.

۳. نیروهای سلطه

نیروهای سلطه در این نوشته به تمام نیروهایی گفته می‌شوند که از قدرت‌گیری نیروهای دیگر جلوگیری می‌کنند و آن‌ها را مستحق مقام و منزلت هم‌شأن خود نمی‌دانند. نقش مستقیم نیروهای سلطه جلوگیری از برابری و عدالت است؛ اما در شکل‌گیری رهبران کاریزماتیک نقش غیرمستقیم بازی می‌کنند. هرچه فشار بر کسانی که در جبههٔ عدالت‌خواهی قرار دارند بیشتر شود، احتمال ظهور نیروهای کاریزماتیک بیشتر می‌شود. نمونه‌های «ابراهیم خان گاو سوار» و مزاری از این دسته هستند. تبعیض علیه هزاره‌ها در این تقریبا بیست سال اخیر همیشه در حد بالا وجود داشته است؛ اما مدیریت شده بوده است. از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی و اقتصادی فسادآلود چنان بر جریان فکری جامعه غلبه

برجستگی دیگر مزاری این بود که او مشکل افغانستان و هزاره‌ها را می‌شناخت. او با تاریخ کشور آشنا بود. سیستم قومیتی افغانستان را خوب مطالعه کرده بود و فاکتورهای اصلی شکاف ملی را می‌دانست. به همین خاطراست که طرح‌ها و برنامهٔ عمل او برای درمان مشکل درازدامن افغانستان واقعگرایانه بودند.

یافته است که بازتولید شخصیت‌های شبیه مزاری را دشوار کرده است.

کاریزمای رهبری دولت ملی

همان طور که گفته شد، مزاری رهبر کاریزماتیک هزاره‌ها بود و در پی اعادهٔ حقوق آن‌ها؛ در عین حال، شخصیت او می‌تواند به عنوان مدل و الگوی مناسبی برای رهبری ملی باشد. مزاری نه از لحاظ نظری و فکری فردی نژادپرست بود و نه در عمل قوم خود را برتر خوانده است. در ساختار حزب وحدت به افکار مختلف فرصت جولان داد و گروه اجتماعیی که خود را هزاره نمی‌دانستند در بالاترین موقعیت‌ها قرار داده شده بودند. این مسئله در ذهن او بود که کسی که مثل او از میان ستمدیدگان کشور برخاسته باشد، هدفش تنها نجات یافتن از ظلم قدرتمندان است و اگر هم به قدرت برسد، عزم ستم کردن بر دیگران و بازتولید رنج را ندارد. این کلام شهید مزاری اطمینان خاطر دادن به گروه‌های صاحب قدرت بود که مبادا حق‌خواهی گروه‌های محروم را نوعی انقلاب قدرت و سلب حقوق خود بپندارند. در عین حال، او به گروهایی که قدرت را در انحصار داشته‌اند هشدار می‌دهد که فکر نکنند دیگر از راه حذف ملیت‌ها و مذاهب دیگر می‌توانند در افغانستان فرمانروایی کنند؛ این شیوه دیگر به پایان رسیده است و از منظر او کسانی که بخواهند از راه حذف و دشمنی ملیت‌ها به قدرت برسند، خاین ملی هستند.

وجود چهرهٔ سیاسی با چنین مشخصه‌ای نخستین پیش‌نیاز رهبری ملی است. به عبارت دیگر، یک رهبر ملی در جامعهٔ چند قومی باید حقوق اساسی و بنیادین برابر برای همهٔ اقوام و شهروندان کشور قائل باشد و آزادی اساسی را رعایت کند. در افغانستان هیچ رهبر سیاسی این ویژگی‌ها را نداشته است. هرکسی برای قوم یا تبار خود کار کرده است. مزاری مشکلات افغانستان را ریشه‌یابی می‌کند و به عنوان یک رهبر کاریزماتیک آن ریشه‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد. او با صدای بلند می‌گوید که انحصارطلبی قدرت توسط یک ملیت و محروم کردن سایر ملیت‌ها از حقوق آنان ریشهٔ تمام فاجعه‌های اتفاق افتاده در کشور بوده است.

باتوجه به این مشکل اساسی، مزاری پیشنهاد می‌کند که برای نجات کشور و مردم از چنگ جنگ و فقر، در کشور دولتی شکل گیرد مبتنی بر آرای شهروندان کشور. او تأکید می‌کند که دولت ملی نباید برمبنای مذهب خاص و نژاد خاص استوار شود؛ چون چنین دولتی پتانسیل نزاع و تبعیض دائمی را با خود خواهد داشت. دولت ملی حتماً حقوق همهٔ ملیت‌ها، نژادها، و مذاهب را به طور برابر در نظر بگیرد و منابع را عادلانه توزیع کند. هرگاه دولت حقوق گروهی و یا فردی را نقض کرد، شهروندان کشور این حق را داشته باشند که خواستار عدالت شوند.

بدین ترتیب، مزاری نمونهٔ برجستهٔ شخصیت عدالت‌خواه و استثنایی در کشوری دچار مشکل بی‌عدالتی است. افکار بلند او برای نجات افغانستان بسیار راه‌گشا است. در واقع، برای افغانستان هیچ راه‌حلی جز به رسمیت شناختن و عملی‌سازی برابری ملیت‌ها و شهروندان در عرصه‌های مختلف وجود ندارد. هرکسی که فکر می‌کند که با تبعیض و حذف، افغانستان را می‌سازد بدون شک دشمن کشور است. مزاری اگر به دست اهریمنان و دشمنان مردم افغانستان شهید نمی‌شد، امروز شایستهٔ رهبری دولت واقعاً ملی در افغانستان می‌بود.

مزاری نمونهٔ برجستهٔ شخصیت عدالت‌خواه و استثنایی در کشوری دچار مشکل بی‌عدالتی است. افکار بلند او برای نجات افغانستان بسیار راه‌گشا است. در واقع، برای افغانستان هیچ راه‌حلی جز به رسمیت شناختن و عملی‌سازی برابری ملیت‌ها و شهروندان در عرصه‌های مختلف وجود ندارد.

تعدیل واحدهای اداری

(نگاهی به یکی از خواسته‌های رهبرشهید استاد مزاری)

ابراهیمی غرجستانی

ضرورت تقسیمات کشوری

سرزمین در کنار حکومت و ملت، یکی از سه عنصر اصلی تشکیل دهندهٔ کشور و حیاتی‌ترین عنصر مادی شکل‌گیری آن است اگر سرزمین نباشد، ملت و حکومتی تشکیل نمی‌شود. هر سرزمین نیز به منظور مدیریت و اداره بهتر نیازمند تقسیم‌بندی به همراه واگذاری اختیارات به سطوح پایینتر است.

ایجاد نظم، امنیت، رفاه و عدالت از کارویژه‌های یک نظام‌های سیاسی است و انتظار می‌رود هر دولتی خود را در قبال این مفاهیم مسئول بداند؛ اما دست‌یابی به این اهداف منوط به ایجاد زیرساخت‌های واقع‌بینانه و برنامه‌ریزی علمی و منطبق با واقعیت‌های جاری در یک سرزمین است، تمرکز زدایی و ایجاد واحدهای اداری بر اساس معیارهای معقول و ضوابط علمی یکی از فاکتورهای مهمی است که زمینهٔ بهره‌مندی تمام اتباع کشور را از امکانات و منابع ملی فراهم کند. به بیان دیگر؛ نظام تقسیمات کشوری، بستری برای حکومت قانون، کارآمدی دولت و مقابله با تمرکزگرایی است از همین‌رو نظام‌های سیاسی در سراسر دنیا روند رشد و مسیر توسعه را از همین طریق تعقیب کرده‌اند.

افغانستان و تقسیمات کشوری

مرزهای کنونی افغانستان در زمان امیر عبدالرحمان خان ۱۸۸۰ـ۱۹۰۱ در پی یک سلسله جنگ‌ها و کشتارهای وسیع تثبیت گردید و آن زمان تا دوران ظاهرشاه واحدهای اداری کوچک شکل نگرفت و مملکت در قالب پنج، گاهی شش ولایت بزرگ و چند تا «حکومت اعلی» یا ایالات فرعی اداره می‌شد. در سال ۱۳۴۳ مطابق قانون تشکیلات ولایات تغییرات و تقسیم‌بندی جدیدی در ساختار اداری کشور به اجرا در آمد و افغانستان به ۲۸ ولایت تقسیم شد. تشکیلات سیاسی اداری جدید، اما به گونه‌ای تعریف گردید که بخش وسیعی از اتباع کشور در مناطق مرکزی به شکل هدفمند به حاشیه رانده می‌شد. هیچ مرکزیت عمده‌ای در هزاره‌جات واقع نشد و مردم آن سامان به رغم وفاداری به کشور و حمایت از نظام‌های حاکم مجبور بودند برای دادخواهی، رفع منازعات و حل مشکلات حقوقی چندین شبانه روز راه پیمایی کنند تا به «مرکز ولایت» شان برسند. امتیازات و حمایت‌های خرد وکلان دولت تحت عناوین سرک، مکتب، کلینیک و ... نیز به «ولایت» تعلق می‌گرفت و مردم محروم و دور افتاده از مرکز، از این پروژه‌ها حتی خبر نمی‌شدند. در دوره‌های بعدی هرچند تغییرات جزئی اتفاق افتاد؛ اما شاکله اصلی همان بود که در زمان ظاهرشاه پی ریخته شده بود.

تقسیم بندی واحدهای اداری باید براساس ملاک‌های منطقی و منطبق با واقعیت‌های کشور باشد، تا بتواند منافع ملی را تأمین کند، از همین رو تقریباً در همهٔ کشورهای دنیا یک سری شاخص‌های مشترک وجود دارد مثل جمعیت، وسعت و قلمرو، میزان قابلیت دسترسی و فاصله، همگونی طبیعی، فرهنگی و... اما در تقسیمات کشوری افغانستان عوامل رسمی و غیر رسمی، در مقاطع مختلف و به شکل آشکار و پنهان، سیاست واحدی را تعقیب کرده‌اند و آن بی‌اعتنایی به خواست‌ها و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نیازهای میلیون‌ها هموطن محروم و بی‌پشتوانه این مملکت بود که ده‌ها سال مالیات‌های کمرشکن را تحت عناوین مختلف به خزانه حکومت واریز می‌کردند، در عرصه‌های دفاع از استقلا ل و تمامیت ارضی کشور پیشتاز بودند و با تقدیم صدها هزار شهید و مجروح تعهد و صداقت‌شان را برای حفظ حیثیت ملی نشان دادند.

مرحوم حسین نائل می‌نویسد که هدف از انقسام مناطق هزاره‌نشین به ولایت‌های مجاور، از میان برداشتن «مرکزیت هزاره‌جات» بود. این امر این منطقه را از برنامه‌های اقتصادی هم محروم می‌کرد. دستگیرپنجشیری معتقد است که از نظر تشکیلات اداری هزاره‌جات بی‌رحمانه مورد تبعیض قرار گرفته و به بخش‌های متعددی تقسیم گردیده است. سلیمان لایق می‌نویسد: هزاره‌جات به چندین پارچه بی‌ارتباط از شرقی‌ترین ولایات تا غربی‌ترین ولایت کشور مربوط ساخته شده‌اند که این وضع باعث مشکلات و رنج‌های نوینی برای خلق هزاره گردیده است.[1]

دولت‌ها هرچند با شعارهای خوب سعی می‌ورزیدند به اعمال‌شان رنگ و بوی ملی بدهند و رویکرد تبعیض‌آمیز را انکار کنند؛ اما واقعیت‌های اجتماعی چیز دیگری را نشان می‌داد. پریشانی و سرگردانی مردم، فقر و فراموشی در هرکوی و برزن هزاره‌جات بیداد می‌کرد.

ابعاد پیدا و پنهان این اقدامات در قلم و زبان نویسندگان دردمند و نمایندگان دلسوز مردم هزاره در دوره‌های مختلف، منعکس شده است. انجنیر علیداد لعلی نویسنده و تاریخ پژوه رویکرد خصمانه دولت‌های گذشته را در ایجاد واحدهای اداری نامتوازن برخاسته از سه انگیزه می‌داند: اول: انگیزه روانی: یعنی هزاره‌ها اخلاقاً مردم، نظم‌پذیر، آرام و بی‌آزار بودند؛ لذا تعیین واحدهای اداری در این مناطق، متفاوت از معیارهای تعریف شده در جاهای دیگر بود. برخلاف مناطق مشرقی چون پکتیکا و پکتیا و... که مردم به دلیل برخورداری از آزادی عمل، بیشتر مستعد تنش و تشنج بودند پس باید با ایجاد واحدهای اداری بیشتر تحت کنترل قرار می‌گرفتند. دوم: مردم هزاره پس از نسلکشی عبدالرحمان، سال‌ها و نسل‌ها محکوم و مغضوب حکومت‌ها بودند و از عرصه‌های مختلف سیاست، اقتصاد، اداره و آموزش حذف گردیدند؛ لذا به شکل هدفمند تلاش صورت می‌گرفت تا از انسجام بخشی و ایجاد مرکزیت واحد در جغرافیای هزاره‌جات جلوگیری به عمل آید. برهمین اساس چندین اُلسوالی پرنفوس دایکندی، خدیر و شهرستان باید از ترینکوت ارزگان فرمان می بردند، مردم لعل و سرجنگل باید به چغچران مراجعه کنند، بهسود به میدان شهر، ولسوالی‌های جاغوری، ناهور، مالستان و قره‌باغ به غزنی شیخ‌علی و قل‌خویش به چاریکار، بلخاب، سنگچارک و سرپل به شبرغان و... عامل سوم انگیزه‌های اقتصادی بود. هزاره‌جات تا پیش از نظام سیاسی جدید به جز بامیان ولایت و مرکز مستقلی نداشت برمبنای این تقسیم‌بندی ناهمگون واحدهای اداری هزاره‌جات از بودجه های عمرانی، تولیدی و امکانات رفاهی نیز محروم بودند؛ چون فساد و تبعیض حاکم سد بزرگی در برابر توزیع منابع ملی و امکانات اقتصادی بود.[2]»

مطالبهٔ عدالت اداری از گذشته تا امروز

تقسیمات اداری غیرعادلانه از سال ۱۳۴۴ ه. ش. یکی از محور های اصلی اعتراضات نمایندگان مردم هزاره در شورای ملی در دوره‌های مختلف بوده است. آن‌ها از حکومت می‌خواستند با تعدیل واحدهای اداری بار سنگین مشکلات اقتصادی و اجتماعی را از دوش مردم محروم هزاره کم کنند. استدلال نماینده‌های معترض این بود که در تشکیل واحدهای اداری معیارها و موازینی که مبنای منطقی و حقوقی دارد مورد توجه قرار نگرفته است. آن‌ها به گفتهٔ وکیل مقصودی چندین بار در این زمینه درخواستی تنظیم کرده و پس از امضای کل وکلای هزارهجات، به شخص شاه سپردند؛ اما پاسخ لازم داده نمی‌شد.[3] وکلای ملت سه شاخص اصلی را که در ساختار اداری نادیده گرفته شده بود بارها مطرح کردند:

۱. نابرابری جمعیتی

جمعیت اولین معیاری است که باید در تقسیمات کشوری لحاظ گردد تا هم ادارهٔ کشور به شکل مطلوبی انجام شود و هم تمام شهروندان فرصت استفاده برابر از امکانات و منابع ملی را پیدا کنند.

اکبرخان نرگس وکیل دورهٔ ۱۲ و ۱۳ شورای ملی یکی از کسانی بود که به ساختار تشکیلات سیاسی اداری محلی سخت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

معترض بود. وی با اشاره به نابرابری جمعیتی، به مواردی استناد می‌کرد که تفاوت فوق‌العاده فاحش داشت، دایکندی یک نمونه بارز بود اُلسوالی ای با دوصدهزار نفر جمعیت که در امتیازات سیاسی اقتصادی و فرهنگی از جمله حق داشتن یک وکیل با برخی اُلسوالی‌های مشرقی که ده هزار نفر جمعیت داشتند یکسان بود. [۴]

نمایندگانی که از متن مردم برخاسته و مشکلات منطقه و محیط شان را با تمام وجود لمس می‌کردند از هر فرصتی استفاده کرده و علیه این بیعدالتی آشکارا اعتراض می‌کردند رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری در دورهٔ دوازدهم اُلسی‌جرگه یکی دیگر از عدالت‌طلبان بود: «قانون اساسی به صراحت می‌گوید مرم افغانستان در مقابل قانون حق مساوی دارند... ما اُلسوالی‌هایی داریم که دارای ۱۰۰۰۰ نفوس و ۱۲۰۰۰ نفوس است؛ اما از نظر امتیازات و حقوق با اُلسوالی ناور که ۷۰۰۰۰ نفوس دارد مساوی است هردو یک وکیل در اُلسی‌جرگه حق دارد ... در تشکیلات باید « توازن نفوس توازن ساحه و مناطق در نظر رفته شود . [۵]

۲. وسعت جغرافیایی

اکبر خان نرگس در دورهٔ ۱۳ اُلسی‌جرگه در جلسهٔ رای اعتماد داکتر عبدالظاهر به عنوان نخست وزیر چنین می‌گوید: «هزاره‌جات که از نظر وسعت اراضی ربع و از نگاه نفوس خمس کشور عزیز ما را تشکیل می‌دهد؛ به نقاط فوق‌العاده دور دست ولایات مجاور تقسیم گردیده که نتوانسته در مرکز خویش یک ولایت را نصیب شوند. بُعد مسافه، عامل سخت طبیعی و ده‌ها مشکل دیگر را ناگزیر متحمل شده‌اند بناءً قضاوت این موضوع به خود جناب شما» [۶]

لعل‌محمد اکبری وکیل دایکندی در جلسهٔ رأی اعتماد به کابینهٔ داکتر عبدالظاهر می‌گوید که اُلسوالی دایکندی که از یک سمت تا سمت دیگرش بیش از دوصد کیلومتر وسعت دارد که حاضر شدن شخص در مرکز حکومتی برای انجام کاری یک عالم مشکل بوده ... مراتب به دفعات از طرف الی آن دو منطقه به مراج ذیصلاح عرض و از طرف وکلای شان در هر دوره یادآوری گردیده؛ ولی از طرف حکوت ترتیب اثر داده نشده. » [۷]

۳. عدم دسترسی مردم به نهاد های محلی

عدم دسترسی مردم به نهادهای محلی دردسر و مشقت بسیاری برای مردم داشت. اکبرخان نرگس در جلسهٔ کابینهٔ نور احمد اعتمادی پرسشی را مطرح کرد که انعکاس‌دهندهٔ همین درد بود: « آیا از ۲۸ واحد اداری محلی یکی هم لازم نبود که در ساحهٔ وسیع هزاره‌جات وسطی برای رفع مشکلات اداری و جبران پسمانی‌های بی‌شمار آن مردم تشکیل می‌شد [۸] عبدالحسین مقصودی وکیل دورهٔ ۱۲ و ۱۳ شورای ملی نیز دقیق به همین موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «مسئلهٔ دیگری که در تقسیمات ملکی جدید بر مردم اُلسوالیهای شهرستان و دایکندی که هرکدام درحدود بیش از دوصد هزار نفوس دارد، تعمیل گردید، پیونددادن منطقهشان به ترینکوت، مرکز ولایت ارزگان، در جهت سرگردانی و به فقر کشانیدن هرچه بیشتر مردمان منطقه از نگاه بعد مسافه بود... زیرا زمانی که جناب والی صاحب یا مأمورین عالیرتبهٔ ولایت که یگان بار و دفعهای به مرکز اُلسوالیهای مذکور میرفتند، ولایت قندهار، زابل، غزنی، وردك و کابل را طی طریق کرده، از راه اُلسوالیهای بهسود و پنجاب ولایت بامیان خود را به مرکز

دولت‌ها هرچند با شعارهای خوب سعی می‌ورزیدند به اعمال‌شان رنگ و بوی ملی بدهند و رویکرد تبعیض‌آمیز را انکار کنند؛ اما واقعیت‌های اجتماعی چیزدیگری را نشان می‌داد. پریشانی و سرگردانی مردم، فقر و فراموشی در هرکوی و برزن هزاره‌جات بیداد می‌کرد.

رهبرشهید با یادآوری خاطرات تلخ گذشته مکرر برضرورت تعدیل واحدهای تأکید می‌کرد: ما سه چیزدر افغانستان می‌خواهیم: رسمیت مذهب تشیع، سهیم بودن مردم ما در ادارهٔ سیاسی کشور، تعدیل واحدهای اداری. همه می‌دانیم که در گذشته واحدهای اداری درافغانستان عادلانه نبوده‌اند.

اُلسوالی شهرستان یا دایکندی میرساندند. همچنان اُلسوالی لعل و سرجنگل مربوط ولایت غورات و سایر نقاط دیگر مشکل بالاتر از این داشتند.[9] شهید مقصودی در جلسهٔ رأی اعتماد به کابینه عبدالظاهر نیز روی این موضوع تأکید می‌کند: «تشکیلات ولایات مخصوصاً هزاره‌جات کماکان به شکل ظالمانه و خائنانه باقی است... خدا کند حکومت شما در صورت موفقیت رای اعتماد از این پرنسیب منحوس استفاده نکنید»[10] اما دولتمران به شمول اعتمادی در عمل از همان اصول یا «پرنسیب منحوس» پیروی می‌کردند. در جریان سفر نور احمد اعتمادی به هزاره‌جات مردم در این قسمت عرایضی را پیشکش کردند؛ اما نتیجه نگرفتند.»[11]

غلام‌حسین یوسفی وکیل شهرستان در دورهٔ ۱۳ اُلسی جرگه نیز در همین مجلس از صدها قطعه عریضهٔ مردم به «حضور ذات شاهانه مقامات رفیعه» می‌گویند و این‌که رفتن از شهرستان به ارزگان (مرکزولایت شان) منوط به عبور از شش ولایت دیگر است.[12]

یکی از پیامدهای این سیاست حکومت، حذف یا به حداقل رساندن هزاره‌ها در عرصه‌های سرنوشت ساز بود. آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های کلان ملی که براساس نمایندگان اُلسوالی‌ها و ولایات سهم می‌گرفتند به تمام معنی در اقلیت بودند؛ چون جمعیت کثیر و مناطق وسیع متعلق به این قوم محروم حداکثر در چوکات اداری اُلسوالی قرار گرفته بود و در نتیجه تأثیرگذاری و سهم‌شان در سرنوشت ملی ناچیز بودند. به گونه‌ای که طی سال‌ها از ۲۲۰ نمایندهٔ مجلس ملی و مشرانوجرگه از مردم هزاره فقط ده نماینده اشتراک داشتند.[13] کمونیست‌ها که روی کار آمدند نیز تغییری نیامد، هرچند گاهی از «خلق زحمتکش هزاره» نام می برند. «شورای مرکزی ملیت هزاره» طرحی را تنظیم کرده بود که براساس آن به جز بامیان، ولایات پنجاب، بهسود، جاغوری و دایکندی در نظر گرفته شده بود؛ اما دکتر نجیب‌الله نیز همچون اسلافش فقط به یک وعده بسنده کرد و در جرگه سراسری ملیت هزاره (۱۳۶۶ه.ش) گفت: تقسیمات اداری در مناطق مرکزی مورد بازبینی قرار خواهد گرفت.[14]

شهید مزاری و تعدیل واحدهای اداری

شهید مزاری با گفتمان حق‌خواهی برمبنای عدالت‌اجتماعی محور مقاومت در غرب کابل بود، وی مکرر این سخن را با جوانب درگیر در قضایای افغانستان مطرح کرد و مهم‌ترین معضل مزمن افغانستان را استبداد و انحصار می‌دانست و می‌گفت مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مدارا و همپذیری نهادینه شود، عدالت‌اجتماعی، برابری و برادری برقرارشود. در غیر آن ما راهی برای رهایی از بحران‌های گوناگون نداریم. از نظر آن رهبر فرزانه یکی از مصادیق بزرگ بیعدالتی در افغانستان واحدهای اداری نامتوازن بود. در یک طرف ولایت‌ها و اُلسوالی‌های با ظرفیت و جمعیت بسیار، اما محروم از امکانات و منابع ملی و در طرف دیگر مناطقی که با جغرافیا و جمعیت به مراتب کمتر از دسته اول، اما از تمام امتیازات سیاسی، حقوقی و اقتصادی بهره‌مند بوده‌اند.

رهبرشهید با یادآوری خاطرات تلخ گذشته مکرر بر ضرورت تعدیل واحدهای تأکید

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۹

می‌کرد: ما سه چیز در افغانستان می‌خواهیم: رسمیت مذهب تشیع، سهیم بودن مردم ما در ادارهٔ سیاسی کشور، تعدیل واحدهای اداری. همه می‌دانیم که در گذشته واحدهای اداری در افغانستان عادلانه نبوده‌اند.[۱۵]

«ما در زمان ظاهر چهار دورهٔ رأی‌گیری داشتیم. وکیل در پارلمان می‌آمدند، از تمام هزاره‌جات که هر اُلسوالی‌اش یك صد و شصت هزار نفر داشت، سی نفر وکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرقی که نفوس هر اُلسوالی‌اش پانزده هزار نفر بود یك وکیل می‌آمد. تا دو هزار و هشت‌صد نفر هم یك وکیل داشت... در منطقهٔ دره‌صوف که یك اُلسوالی است قبل از انقلاب در زمان ظاهر چهل و سه هزار نفوس داشت. ولایتش که مرکز بود هژده هزار نفر نفوس داشت، آن وقت یك نماینده از ولایت می‌آمد و یك نماینده از اُلسوالی. در کنار این چهل و سه هزار نفوس یك اُلسوالی دیگر از برداران اهل تسنن بود که دوازده هزار باشنده داشت. پس دوازده هزار هم یك رأی داشت و چهل و سه هزار هم یك رأی»[۱۶]

اگر جمعیت افغانستان را ۲۱ میلیون حساب کنیم ثلث آن که هفت میلیون می‌شود، متعلق به ما است؛ اما با همین هفت میلیون یک ولایت به‌نام به دست هزاره نیست. بامیان که تازه ادعا می‌شود که به‌نام مردم هزاره است در مرکز همه قومای تاجیک ما هستند.[۱۷]

ما که ثلث مردم افغانستان را تشکیل می دهیم از سی ولایت یک ولایت در اختیار ما نیست. این در کجای عدالت است؟ در کجای قانون است؟[۱۸]

این سخنان نشان از منطق قوی، درک دقیق و شناخت عمیق رهبر شهید از جامعهٔ افغانستان و ساختار سیاسی حاکم بر کشور دارد. مزاری در دوران جنگ می‌زیست؛ اما دغدغه و اندیشه‌اش حاکمیت صلح و ثبات بر کشور بود. از همین‌رو برای حل منازعات داخلی طرح‌های اساسی و واقعبینانه ارائه می‌کرد نه مقطعی و غیرعملی. روح حاکم بر طرح‌های رهبر شهید، عدالت بود و تعدیل واحدهای اداری را گام ضروری در راستای تخریب بنیادهای ظالمانه‌ای می‌دانست که نظام‌های خودکامه بنیان نهاده بودند.

تعدیل واحدهای اداری در نظام پساطالبانی

پس از سرنگونی طالبان و روی کار آمدن نظام جدید انتظار میرفت در راستای رفع محرومیت‌های گذشته کاری صورت گیرد؛ از همین رو تعدیل واحدهای اداری با استناد به مادهٔ ۱۳۶ قانون اساسی و سایر موادی که بر عدالت، برابری و حقوق شهروندی تأکید می‌کند؛ بارها از سوی مردم هزاره مطرح شد. پس از مدت‌ها بحث و و استدلال سرانجام حکومت پذیرفت که گام ابتدایی را بردارد. در سال ۱۳۸۱ پنجشیر و دایکندی به‌عنوان دو ولایت مستقل اعلام گردید. حامدکرزی در جایی گفته بود تأسیس ولایت دایکندی ضرورت بود و پنجشیر مصلحت. مردم خسته از تبعیض و تعصب امیدوار بودند که نظام جدید با یک نگرش نوبه معضلات تاریخی کشور مینگرد و روند اصلاحات ادامه می یابد؛ اما متأسفانه با گذشت نزدیک به دو دهه تغییر خاصی رخ نداده و همچنان تا حد زیادی همان قواعد و قوانین نوشته و نانوشتهٔ دولت‌های گذشته تطبیق می‌شود. تنها هربار با رسیدن فصل انتخابات کاندیداها برای بازار گرمی و به میدان کشاندن مردم به این خواسته‌ها اشاراتی می‌کنند؛ اما با سپری شدن هیجان انتخابات، دوباره همهٔ وعده‌ها به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شود؛ چنان که داستان ولایت شدن جاغوری و بهسود سال‌ها است که بر سر زبان ها است و مخصوصاً تأسیس ولایت جاغوری شاه بیت شعارهای انتخاباتی کاندیداها بوده است.

پس از حامدکرزی، محمد اشرف غنی شکست «حصر طبیعی» مناطق هزاره‌نشین را مطرح کرد؛ چنین ایده‌ای اگر عملیاتی شود اصلاح واحدهای اداری باید بخش عمده آن باشد؛ اما با تمام تبلیغات و بوق و کرنا و نیز تقاضای مکرر مردم و برخی نمایندگان پارلمان، هنوز کار خاصی صورت نگرفته است. رئیس جمهور غنی یک سال پس از روی کارآمدنش در بیست ودومین سالروز شهادت استاد شهید مزاری اظهار داشت: شهید و حدت ملی بر تعدیل واحدهای اداری و مشارکت عادلانه سیاسی تأکید می‌کرد.[۱۹] استاد دانش معاون رئیس جمهور نیز تعدیل واحدهای اداری را به‌طور مشخص در هزارستان، در صدر خواسته‌های شهید مزاری عنوان کرد و افزود که این مهم از سوی حکومت تعقیب می‌شود.[۲۰]

بنیاد اندیشه

نمونه‌هایی از تبعیض اداری

۱. جاغوری

ایجاد ولایت جاغوری چند سال است که مطرح است. سال ۱۳۸۵ هیأتی از سوی دولت براساس حکم شماره۱۲۲۰ ریاست جمهوری به جاغوری رفت و مناطق را سروی کرده و طی پیشنهاد شمارهٔ ۶۳۱۳ به تاریخ ۲۵ میزان ۱۳۸۵به ریاست‌جمهوری اعلام کردند که جاغوری واجد شرایط و معیارهای لازم برای ولایت شدن است.[۲۱]

جاغوری یکی از اُلسوالی‌های پرنفوس است؛ اما مسئله تنها کثرت جمعیت جاغوری نیست، مسیرهای ناامن هر روز از مردم قربانی می‌گیرند. مردم جاغوری، ناهور و مالستان گاهی فقط به خاطریک امضا مجبور می‌شوند صد خطرجان و مال را به جان بخرند تا به مرکزغزنی بروند. موضوع دیگربن‌بستی است که درجریان انتخابات نمایندگان پارلمان شاهد هستیم و تا هنوز تکلیف آن روشن نشده، به نظرمی‌رسد نه «تجزیهٔ جاغوری» راه‌حل است و نه سهمیه‌بندی قومی نمایندگی در پارلمان پاسخ می‌دهد، تنها یک راه‌حل وجود دارد: تشکیل ولایت جاغوری. این اقدام هم براختلافات مُهرپایان می‌زند و هم از مشکلات مردم می‌کاهد.

۲. بهسود

بهسود طی سال‌های ۷۵-۷۷ از سوی حزب وحدت یک ولایت تعریف شده بود و بنا بود در نظام سیاسی آینده پیگرفته شود؛ چون از هر لحاظ با برخی ولایات کشور برابری می‌کرد. در نظام سیاسی پس از طالبان بحث «ولایت بهسود» بارها از سوی رهبران سیاسی و برخی وکلای پارلمان به‌عنوان یک مطالبهٔ جدی مطرح و به نفع آن استدلال شد. در پی همین درخواست‌ها حامدکرزی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری ولایت بهسود و جاغوری را رسماً تعهد داد؛ اما پس از پیروزی به وعده‌اش عمل نکرد.

مردم بهسود اما این مطالبه را از یاد نبرده و تاکنون در فرصت‌های مختلف مطرح کرده‌اند. سال گذشته در شهرکابل در حاشیهٔ یک مراسم عمومی جمعی از وکلا و شخصیت‌های سیاسی، علمی و فرهنگی طومار بلندی را به همین منظور تهیه کردند.

در ۲۲ قوس ۱۳۹۷ بزرگان و نمایندگان بهسود در دیدار با استاد سرور دانش، معاون دوم رئیس جمهور ضمن تأکید برحضور متوازن همهٔ اقوام در ساختار ادارات محلی و تعدیل واحدهای اداری، تأسیس یک ولایت مستقل را برای اُلسوالی‌های بهسود و دایمرداد به عنوان خواسته اساسی و جمعی‌شان مطرح کردند.[۲۲] یکی از دلایل مهم مردم بهسود کثرت جمعیت آن‌ها است که در نهادهای انتخابی به خوبی محسوس است. آن‌ها هم اکنون از پنج کرسی اختصاصی اُلسی‌جرگه ۳ وکیل و از ۱۵ کرسی شورای ولایتی ۸ وکیل دارند. نکته دیگر اما غیبت مردم هزاره از ساختار ادارهٔ محلی ولایت میدان وردک است که چند ماه پیش مطابق اسناد منتشرشده از سوی چند تن از نمایندگان پارلمان به ۱٪ هم نمی‌رسد. درهٔ مرگ جلریز معضل امنیتی‌ای رسیدن به مرکزولایت را چند برابر کرده است؛ لذا مطالبهٔ «ولایت بهسود» براساس شاخص‌های امنیتی، همگونی فرهنگی و کثرت جمعیت کاملاً منطقی و موجه است.

۴. لعل و سرجنگل

لعل و سرجنگل یکی از اُلسوالی‌ها بزرگ و پرجمعیت کشور در ولایت غور است. در دورهٔ قبلی پارلمان از مجموع شش نمایندهٔ ولایت غور، سه نماینده و در آخرین انتخابات پارلمانی، دو نماینده دارند. متأسفانه به خاطر عدم سرشماری، آمار دقیق از جمعیت ولایات نداریم. چند سال پیش مردم لعل و سرجنگل درخواستی مبنی بر ایجاد اُلسوالی سرجنگل با مرکزیت «سفیدآب» به حکومت ارائه کردند که موافقت‌های اولیه صورت گرفت؛ اما نهایی شدن موضوع تا هنوز معطل مانده است هرچند در کمپاین‌های انتخاباتی در صدر وعده‌ها قرار داشته است. در تاریخ ۲۳ حوت ۱۳۹۷ وکلا و بزرگان اُلسوالی لعل و سرجنگل این موضوع را با استاد دانش در میان گذاشتند و ایشان ایجاد یک واحد اداری جدید در اُلسوالی لعل و سرجنگل را نیاز اساسی دانسته گفت که شخصا این موضوع را پیگیری خواهد کرد.[۲۳]

۵. بلخاب و دره‌صوف

اُلسوالی دره‌صوف هرچند در سال‌های اخیر به دو واحد اداری تقسیم شده است؛ اما مثل بلخاب، بهسود، جاغوری و لعل و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

سرجنگل مشکلات مشابه دارند مانند مشکل امنیتی به علاوهٔ دوری از مرکز و عدم رعایت همگونی فرهنگی و بافت جمعیتی.

جمع بندی

واحدهای اداری در افغانستان از ابتدا با رویکرد تبعیض‌آمیز تشکیل شدند. مناطق وسیعی از هزاره‌جات سال‌ها فقر و محرومیت و مشکلات را به خاطر این تقسیم‌بندی نامتوازن و غیرعادلانه متحمل شدند. با این‌که در دوره‌های مختلف بزرگان و نمایندگان این مناطق صدای دادخواهی‌شان را بلند کردند؛ اما دولت‌های گذشته توجهی نکردند. مبارزهٔ رهبرشهید مزاری برای حق و عدالت بود و یکی از مصادیق حق تلفی و بی‌عدالتی را در ساختار اداری تبعیض‌آمیز افغانستان می‌دید و از همین رو بارها بر« تعدیل واحدهای اداری» تأکید کرد. امروزه بسیاری‌ها در کاروزار سیاسی مخصوصاً مبارزات انتخاباتی داعیهٔ رهروی راه مزاری را دارند؛ اما باید توجه کرد که وارثان حقیقی مزاری آن‌هایی هستند که درد مزاری را درک کرده، دل در گرو آرمان‌های او دارند و برای تحقق اهداف او تلاش می‌کنند.

دولت در این زمینه تاکنون فقط مشکل دایکندی را حل کرده است؛ اما مناطق دیگر اغلب بر مبنای همان ساختار معیوب قدیم اداره می‌شود؛ اگر امروزه مشکل بعد مسافت تا حدودی به خاطر توسعهٔ نسبی راه‌ها و افزایش وسایل نقلیه جدید کاهش یافته است؛ اما چالش‌های امنیتی چندین برابر شده است. بنابراین، عدل و انصاف اقتضا می‌کند که حکومت در راستای کاستن از آلام مردم رنجدیدهٔ کشورگام‌های اساسی بردارد. ثبات سیاسی، اقتدار، عزت و وحدت ملی برای هر کشوری از اهمیت بنیادین برخوردار است؛ اما دست‌یابی به این مقوله‌های مهم در گرو تأمین عدالت‌اجتماعی و خشکاندن ریشه‌های تبعیض و تعصب است و تعدیل واحدهای اداری یکی از اقدامات اساسی است که ما را به این هدف نزدیک می‌کند.

منابع

۱ . همان به نقل از نائل ص ۱۴
۲ لعلی، علی‌داد، سیری در هزاره‌جات، انتشارات احسانی قم چاپ اول ۱۳۷۲ ص ۱۱۳-۱۱۶
۳ مقصودی؛ عبدالحسین، هزاره‌جات سرزمین محرومان ص ۴۹- ۵۰ کویته ۱۳۶۸
۴ همان ص ۲۱۳ به نقل جریدهٔ اُلسی‌جرگه سرطان ۱۳۵۰
۵ نایل، حسین، مسائل هزاره جلد ۹ ص ۱۹۲ به نقل از جریدهٔ اُلسی‌جرگه شماره ۱۶، ۱۳۴۵
۶ همان ص ۱۵۲ به نقل از جریدهٔ اُلسی‌جرگه شماره ۲۵ سال ۱۳۵۰
۷ همان ص ۱۶۸
۸ همان
۹ مقصودی؛ عبدالحسین، هزاره‌جات سرزمین محرومان ص ۴۹- ۵۰ کویته ۱۳۶۸
۱۰ نایل، حسین، مسائل هزاره جلد ۹ ص ۱۵۸ به نقل از جریدهٔ اُلسی‌جرگه ش ۲۴، ۱۳۵۰
۱۱ همان ص ۱۶۸ ب نق از جریدهٔ اُلسی‌جرگه شاره ۲۴
۱۲ همان ص ۱۸۰
۱۳ همان ص ۱۱۵
۱۴ نایل، حسین، یادداشت‌های دربارهٔ سرزمین و رجال هزاره‌جات ص ۷۱ بنیاد اندیشه کابل ۱۳۹۵
۱۵ همان ص
۱۶ احیای هویت مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید ص ۳۶و۳۷
۱۷ همان ص۳۸
۱۸ همان ص ۴۰
۱۹ https://www.vpo.gov.af/%D8%
۲۰ همان
۲۱ https://madanyatonline.com/%DD7/
۲۲ https://www.vpo.gov.af/%
۲۳ https://www.facebook.com/2vpo.af/posts/1

بنیاد اندیشه

نقش شهید مزاری و حزب وحدت
در انسجام و اتحاد هزاره‌ها

نبی قانع‌زاده

هزاره‌ها در تاریخ غمبار خویش رنج‌ها و ستم‌های فراوانی را تحمل کرده‌اند، تنها در زمان حاکمیت امیرعبدالرحمان خان ۶۲٪ درصد شان قتل‌عام شدند؛ نابرابری، استبداد، تبعیض، شکنجه، قتل، غارت و زندان، هدایای امرا و پادشاهان ستمگر بوده‌اند که به این مردم روا داشته شده‌اند.

حداقل آن قسمت‌های تاریخ که از این مردم به ثبت رسیده‌اند، گویای بی‌عدالتی‌های بی‌شماری‌اند که قساوت‌ها و شقاوت‌های حاکمان مستبد را می‌رسانند.

«تاریخ چند دههٔ اخیر این مردم با فراز و نشیب‌های فراوانی مواجه بوده است؛ به ویژه بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، که نقطهٔ آغاز قیام مردمی و سیر تحولات جدید در مبارزات هزاره‌ها بوده است و در این راستا تشکل‌های زیادی اظهار وجود کردند و در بستر قیام مردم شکل گرفتند و جنبش مقاومت هزاره به عنوان سازمان یافته‌ترین و موفق‌ترین نیرو علیه ارتش اشغالگر و رژیم کابل... حدود ۴ سال (۸۴-۱۹۷۸)(۶۱-۱۳۵۷) به طول انجامید، یکی از بهترین نمونه‌های جنبش مقاومت مردمی و موفق، در دنیای رو به رشد به شمار می‌آید. طی این دوره تمام هزاره‌جات و کلیهٔ دیگر مناطق هزاره‌نشین در سراسر هندوکش، به جز مرکز بامیان آزاد شد و تحت کنترول سازمان یافتهٔ نیروهای محلی مجاهدین درآمد.» (۱)

در این قیام عمومی شرایط منطقه و باورهای دینی مردم چنین ایجاب می‌کرد که اکثر جریان‌ها با اهداف دینی در صحنهٔ مبارزه ظاهر شده و با تشکل‌های خاصی ابراز وجود کنند که دیدگاه‌های متفاوت را نمایندگی می‌کردند.

«در این قیام همگانی وجه مشترک بین تمامی حلقات و جریان‌های سیاسی و نظامی وجود داشته که آن مقاومت بر علیه تجاوز روس‌ها در کشور بود. در داخل و خارج گروه‌های متعددی پا به عرصهٔ فعالیت‌های نظامی سیاسی گذاشتند. تنها بین سال‌های (۸۵-۱۹۷۸/۶۴-۱۳۵۷) حدود پنجاه گروه کوچک و بزرگ شیعه و هزاره در ایران شکل گرفتند.» (۲) تعدد جریان‌ها و گروه‌های مختلف از شاخص‌های این دوره به شمار می‌آید.

هزاره‌ها در جهاد مسلحانه با این دید که افغانستان مورد تجاوز قرار گرفته است و همگام با قیام مسلحانه‌ای که در سطح کشور شکل گرفته بود، ایستادگی کردند و دو شعار عمده‌شان در این مقطع از تاریخ کشور که مطرح بود:

۱. مقاومت علیه تجاوز ارتش سرخ؛

۲. برقراری حکومت اسلامی در کشور.

نکته‌ای که باید در این‌جا یادآور شد، این است: در آن روزها جریان‌های دینی و مذهبی در جهان اسلام حساسیت ویژه‌ای علیه الحاد و کمونیزم به خرج می‌دادند و این حساسیت

تأثیراتی بر جهاد مردم افغانستان نیز گذاشته بود و از طرف دیگر در آن زمان انقلاب اسلامی ایران نیز در منطقه تأثیراتش قابل انکار نبود و این انقلاب در هزاره‌جات به دلیل وجه مشترک، تأثیرگذاری خود را داشت. بعد از شکل‌گیری جهاد مسلحانهٔ مردم، مداخلات بیرونی و کشورهای همسایه در روند جهاد افغانستان به‌طور آشکار و پنهان با شعارهای مختلف راه پیدا کرد و پیامدهای تلخی را به دنبال داشت که خسارات جبران‌ناپذیری را به نهضت مردمی ملت افغانستان وارد کرد.

انگیزهٔ قیام مردم علیه تجاوز ارتش سرخ تاحدودی تعریف شده و روشن به نظر می‌رسید؛ اما برقراری حکومت اسلامی تعریف مشخص و واضحی نداشت. احزاب و تنظیم‌های جهادی بنا بر فهم و درک خویش از این شعار در تبلیغات و موضع‌گیری‌های خویش سخن می‌گفتند و این عدم درک و فهم باعث مشکلات فراوانی در دورهٔ جهاد ضد روسی و بعد از آن در بین احزاب جهادی شد.

در هزاره‌جات احزاب و گروه‌های متعددی با سوژه‌های دینی و مذهبی که هرکدام‌شان در مسلمانی از گروه رقیب خود سبقت می‌گرفتند؛ ولی شرایط اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات با این‌گونه رقابت‌ها و کشمکش‌ها مطابقت و سازگاری نداشت. جمعی از این احزاب با دیدگاه سنتی فعال شدند و تعدادی دیگری از این سازمان‌ها با برداشت جدید و انقلابی با الهام گرفتن از تئوری‌های مطرح در جنبش اسلامی و منطقه‌ای به فعالیت پرداختند. این‌گونه رقابت‌ها زمینهٔ مداخلات بیرونی را نیز سرعت بخشید و در بین گروه‌ها و احزاب مطرح در هزاره‌جات آتش جنگ‌های داخلی شعله‌ور شد «که از ۱۹۸۳تا ۱۹۸۹ (۱۳۶۲تا ۱۳۶۸) را در بر می‌گیرد و دورهٔ جنگ‌های داخلی در هزاره‌جات است.» (۳)

این درگیری‌ها باعث افت و مستأصل شدن نیروهای رزمنده و مجاهدین شدند، هر حزب و سازمان با دیدگاه حق به جانب، مواضع گروه رقیب خود را مورد تهاجم قرار داده و آن‌ها را باطل می‌دانستند. متأسفانه این رقابت‌ها ناگواری‌های زیادی را در پی داشت. «در نتیجه هزاران تن از هزاره‌ها کشته شدند و قطع نظر از تخریب قابل توجه هزاره‌جات، بسیاری از خانواده‌ها مجبور به مهاجرت به کابل، ایران و پاکستان شدند.» (۴)

این وضعیت مایهٔ رنج دلسوزان جامعه هزاره گردیده و هرکدام به نحوی تلاش داشتند که آتش مخاصمات خاموش شود که در رأس این ابتکارات رهبر شهید استاد مزاری قرار گذاشت. در سال ۱۳۶۵ «استاد شهید پس از بررسی اوضاع جبهات و تغییرات وارده بر روحیهٔ مجاهدان و وضعیت برتری طلبی و انحصارگرایانه گروه‌های سیاسی مقیم پیشاور به این نتیجه رسید که گروه‌های شیعی، جز اتحاد کامل سیاسی تشکیلاتی هیچ راه دیگری برای ادامهٔ حیات و حفظ موقعیت مردم خود ندارند و از این‌رو تلاش وسیعی را برای تحقق این هدف آغاز کرد که سرانجام پس از تشکیل کنگره‌ها، سمینارها و نشست‌های متعدد در پنجاب، لعل، بهسود و جاغوری و بررسی دیدگاه‌ها و نظرات مسئولان، فرماندهان، مجاهدین و مردم، به تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ رهبران و مسئولان جهاد از سرتاسر مناطق شیعه‌نشین و از کلیهٔ احزاب و گروه‌ها، در مرکز بامیان جلسات تاریخی و سرنوشت‌ساز خودشان را آغاز کردند. این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه‌ها اتخاذ کرده و کمیسیونی را مأمور کردند که قطعنامه‌ای تحت عنوان «میثاق وحدت» آماده کنند. این میثاق نامه در ۲۰ ماده تهیه شد و در

بنیاد اندیشه

در هزاره‌جات احزاب و گروه‌های متعددی با سوژه‌های دینی و مذهبی که هرکدام‌شان در مسلمانی از گروه رقیب خود سبقت می‌گرفتند؛ ولی شرایط اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات با این‌گونه رقابت‌ها و کشمکش‌ها مطابقت و سازگاری نداشت.

طی مراسم با شکوهی، همگی میثاق را امضا کرده و دست روی قرآن گذاشته و به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه‌های قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی حزب وحدت اسلامی افغانستان بذل مساعی نمایند.» (۵) و این حرکت مبتکرانه که گروه‌های درگیر را دور هم قرار داده بود، تحلیل‌ها و تفسیرهای متفاوتی در پیرامون آن ارائه شد؛ ولی باید گفت که این ابتکار تاریخی نوید بخش پیام دوستی، برادری و برابری را برای جامعه پراکنده و بحران زدهٔ هزاره بوده و مایهٔ امید و دلگرمی بیشتر مردم نسبت به سرنوشت‌شان گردید.

هزاره‌ها که طعم تلخ جنگ‌های داخلی را چشیده بودند و با تلاش‌های پیگیر رهبر شهید استاد مزاری و با شکل‌گیری حزب وحدت روح تازه‌ای در کالبد جامعه هزاره دمیده شد و با استقبال چشمگیری در داخل و خارج از کشور مواجه گشت. «تشکیل حزب وحدت در این شرایط از آن حکایت داشت که برای اولین بار جمعیت شیعه و هزاره افغانستان توانسته بودند در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی حضور یابند، مستقلاً کار کنند و آشکارا خواست‌ها و دیدگاه‌های خویش را اعلام نمایند.»(۶)

«داکترنجیب رئیس جمهورحکومت کابل به تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۹ اعلام کرد»(۷): در راستای مذاکرات ژنو، خروج نیروهای ارتش سرخ را اعلام کرد.

«عودت قوای شوروی به تاریخ ۱۵مه سال ۱۹۸۸ مطابق ۲۵ثور۱۳۶۷ آغاز و در ظرف دو ماه تکمیل می‌گردد...»(۸) و «عقب‌نشینی نیروهای شوروی از ماه می(مه) سال ۱۹۸۸ آغاز و در پانزدهم فبروری (فوریه) ۱۹۸۹ پایان یافت.» (۹) پس از خروج نیروهای شوروی در مجموع احزاب مجاهدین درصدد تشکیل حکومت گردیدند به ویژه «گروه‌های مقیم پیشاور هم دست به کار شده دولت موقت و عبوری را در پاکستان به وجود آورند.»(۱۰)

حرکت‌های دیپلماسی در روند جهاد به شکل دیگری ظهور کرد مذاکرات با شخصیت‌های ذیربط در امور افغانستان در سطح بین‌المللی آغاز شد. «بدینسان انکشاف جدید در مسائل بغرنج و سردرگم افغانستان صورت گرفت و پس از آن دورهٔ جهاد مبارزهٔ ملت به تناسب تغییر جهت رهبران، بیشتر در چارچوب دیپلماسی و مذاکرات پشت سرهم ادامه یافت... احزاب مجاهد که تا دیروز تمام افکارشان متوجه جهاد در راه خدا بود، یکباره و به طورافراطی و حساب ناشده متوجه سیاست بازی‌های دیپلماسی گردید...» (۱۱) در این مقطع از تاریخ هزاره‌ها با دومشکل مواجه بودند:

الف. وجود جنگ‌های داخلی (که البته با تشکیل حزب وحدت جنگ‌های داخلی رو به پایان رفت.)

ب. عدم پذیرش هزاره‌ها توسط احزاب پیشاورنشین به حیث بخش از جامعه افغانستان.

تشکیل دولت موقت مجاهدین که با تشویق و رایزنی‌های حلقات مختلف در پاکستان در حالی شکل گرفت که شورای ائتلاف هشتگانه احزاب مجاهدین به نمایندگی از هزاره‌ها و شیعیان در چانه‌زنی‌ها و مذاکرات سهم فعال داشت.

«این در حالی بود که قبلاً رهبران احزاب در پیشاور شورای مشورتی را برگزینند. جالب این بود که برای هر یک از احزاب هفتگانه پیشاور ۶۰ کرسی در نظر گرفته بودند و برای کل احزاب شیعی مستقر در ایران (۲۷٪)جامعه نیز ۶۰ کرسی که همان را نیز برخی قبول نداشتند».(۱۲)

«در ظاهر امر با حق‌کشی که در جریان تشکیل شورای مشورتی و حکومت موقت انجام دادند، پیروز شدند و به جهان نشان دادند که فقط همین‌ها باشندهٔ افغانستان هستند؛ ولی

انگیزهٔ قیام مردم علیه تجاوز ارتش سرخ تاحدودی تعریف شده و روشن به نظر می‌رسید؛ اما برقراری حکومت اسلامی تعریف مشخص و واضحی نداشت. احزاب و تنظیم‌های جهادی بنا برفهم و درک خویش از این شعار در تبلیغات و موضع‌گیری‌های خویش سخن می‌گفتند و این عدم درک و فهم باعث مشکلات فراوانی در دورهٔ جهاد ضد روسی و بعد از آن در بین احزاب جهادی شد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

این زورگویی جرقهٔ بیداری را در قلب تمامی ملیت‌های محروم کشور به وجودآورد.» (۱۳)
در همین زمان جریان شکل‌گیری حزب وحدت سرعت بیشتری به خود گرفت و هزاره‌ها و رهبران‌شان در محوریت حزب وحدت مصمم‌تر از گذشته به فعالیت‌های خود پرداختند و به سوی یک تشکل قدرتمند انسجام یافتند.
عوامل متعدد از جمله طرز برخورد گروه‌های پیشاورنشین و ضرورت یک تشکل قوی؛ هزاره‌ها را درقالب حزب وحدت و رهبری استاد مزاری متحد ساخت که زمینهٔ هماهنگی، اعتماد و اتحاد سراسری هزاره‌ها را فراهم کرد.
بعد از سقوط حکومت داکترنجیب و به قدرت رسیدن حاکمیت مجاهدین، صفحه دیگری در تاریخ کشور گشوده شد که در اثرانحصارطلبی، بی‌لیاقتی و غرض‌ورزی‌های بازیگران تازه به قدرت رسیده، جنگ‌های شدیدی بر هزاره‌ها تحمیل شد. عوامل مختلفی در این جنگ‌ها نقش داشت که رهبرشهید استاد مزاری به یکی از ریشه‌ها و عوامل جنگ‌های تحمیلی غرب کابل اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «در بین همه این روحیه بود که ما در طول دوصدپنجاه سال از طرف پشتون‌ها و حاکمین پشتون صدمه دیدیم؛ لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیأت در سال ۶۷ پیش مسعود رفت که توهم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم، بیا که دست به دست هم بدهیم. فهرست این را برای‌تان می‌گویم. مسعود در ظاهر استقبال کرد و قرار گذاشته شد که هیأت دوم را ایشان بفرستد که تا سال ۷۱ نفرستاد... روی همان سنت تاریخی باز در پنجشیر هیأت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند؛ به عنوان این‌که تو نمایندگی از یک ملیت محروم می‌کنی و ملت ما هم محروم است... قطعنامه‌ای امضا کردیم به پانزده ماده و فیصله‌ها بر این بود که چهار هزار نفر از چاریکار حرکت بکند و چهار هزار یا شش هزار نفر از میدان شهر، از این چهار هزار نفر هم یک هزار نفرش از حزب وحدت باشد و سه هزار از آقای مسعود. ما به این تعهد خود عمل کردیم و این سنت تاریخ را رعایت کردیم، با ایشان دست دادیم؛ ولی ایشان وقتی که چاریکار آمد، قوماندان‌ها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی تعیین شد، آقای محقق از حزب وحدت به عنوان معاون و ژنرال دوستم به حیث رئیس نظامی این شورا که بیایند و حکومت را بگیرند. آقای مسعود در این‌جا فقط این شورا را اسماً اعلام کرد و ریاست خودش را دیگر هیچ عمل نکرد... تمام هم غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است به دست مردم هزاره نیفتد که فردا برای ما درد سر ایجاد نکنند. توافقنامه را هم نقض کرد از پیشاور دعوت کرد که بیایند و حکومت را تحویل بگیرند!
... بعد چهار تا جنگ که در این‌جا پیش آمد... اگرشصت درصد دست آقای مسعود را در این جنگ‌ها که سرما تحمیل شد-اثبات نکنیم- چهل درصدش را سند داریم... » (۱۴)
برخورد ناعادلانه همرزمان دورهٔ جهاد با هزاره‌ها که برای استقلال و حکومت اسلامی رزمیده بودند چه در دوران تشکیل دولت موقت در پیشاور و چه زمانی‌که در کابل آمدند و قدرت را تصاحب کردند، هزاره‌ها را وادار به تفکر کردند و یک علامت سؤال را در ذهن شان خلق کرد که آیا مفهوم حکومت اسلامی همین است؟
این‌گونه برخورد تغییر و تحول بزرگی را برای این مردم ایجاد کرد که استراتژی جدیدی برای جامعه هزاره به ارمغان آورد و در موضع‌گیری بعدی هزاره‌ها نقش بزرگی بازی کرد.
استاد مزاری به حیث زبان این مردم در این رابطه چنین می‌گوید: «این‌جاست که ما فکر کردیم

بعد از سقوط حکومت داکترنجیب و به قدرت رسیدن حاکمیت مجاهدین، صفحه دیگری در تاریخ کشور گشوده شد که در اثرانحصارطلبی، بی‌لیاقتی و غرض‌ورزی‌های بازیگران تازه به قدرت رسیده، جنگ‌های شدیدی بر هزاره‌ها تحمیل شد.

بنیاد اندیشه

برخورد ناعادلانه همرزمان دورهٔ جهاد با هزاره‌ها که برای استقلال و حکومت اسلامی رزمیده بودند چه در دوران تشکیل دولت موقت در پیشاور و چه زمانی‌که در کابل آمدند و قدرت را تصاحب کردند، هزاره‌ها را وادار به تفکر کردند و یک علامت سؤال را در ذهن شان خلق کرد که آیا مفهوم حکومت اسلامی همین است؟

پس ما که تا حالا در سر صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد و حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی که ما، در افغانستان موجویت نداریم، این حرف بی‌خودی است. باید از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم. ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم». (۱۵)

شاید این دوره که دوران اثبات هویت است از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ هزاره‌ها به شمار آید که با تفکر کتمان هویت هزاره‌ها مقابله شد.

اکنون دیگر دورهٔ جهاد ضد روسی خاتمه یافته و مرحلهٔ ایجاد حکومت اسلامی است که در چنین دوره‌ای با دید انحصار با هزاره‌ها برخورد شد؛ یعنی کتلهٔ وسیعی از جمعیت کشور (هزاره‌ها) را تصمیم به کتمان و حذفش گرفته شده بود و این نوع برخورد به چالش گرفته شد و تا حدودی هم رسوا گردید؛ ولی مردم هزاره برای حفظ موجودیت خویش مقاومت کرد و در این جنبش متحدانه دست در دست هم داده تا از هویت خویش دفاع نمایند و با تفکر خشن و تنگ‌نظرانه‌ای که حتی حاضر نبودند آن‌ها را در حد ۱٪ درصد هم بپذیرند به مبارزه پرداختند.

زمانی‌که دولت داکتر نجیب در معرض سقوط قرار گرفت و دولت موقت مجاهدین در پیشاور تصمیم به آمدن به سوی کابل را گرفت. در آن روزها بحث سهم هزاره‌ها و شیعیان به‌طور جدی در حکومت مطرح بود؛ اما آن‌ها حاضر به سهیم شدن آن‌ها در قدرت نبودند در آن روزها در رسانه‌ها اعلام کردند که ما دربارهٔ حقوق هزاره‌ها، زنان و اهل هنود بعد از استقرار حکومت مجاهدین در کابل صحبت خواهیم کرد. این طرز تفکر مدعیان ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان بود که با بخش عظیمی از جامعهٔ افغانستان انجام دادند.

در حول حوش مقاومت غرب کابل شایعه شد که «هزاره‌ها سه راه، خوش به رضا به رأی‌شان گذاشته‌اند که هر کدام را قبول می‌کنند.

الف. سلاح خود را تحویل کرده از ادعای سهم‌گیری در تصمیم‌گیری دست بردارند مانند سابق زندگی کنند.

ب. مرزها برای‌شان باز، هرجا که می‌روند بروند.

ج. در صورت عدم قبول دو شرط اول با آن‌ها باید با تمام قدرت مقاومت‌شان درهم کوبیده شود و قتل‌عام شده و نابود گردند.» (۱۶)

مقابله با چنین دیدگاهی با همبستگی و اتحاد مردمی میسر می‌گردید که در این راستا دیدیم که متحدانه و هماهنگ با چنین اندیشه برخورد شد و مهر بطلان به دیدگاه انحصارگرایانه‌ای آن‌ها زده شد.«مردمی که هیچ‌گاه در سراسر تاریخ نتوانسته‌اند خود را تحت هدایت یک رهبر با یک هویت سیاسی واحد سازمان دهند، به گونه‌ای باور نکردنی و غیرقابل پیش‌بینی طی دهۀ ۱۹۹۰ تحت یک رهبر و حزب واحد گردهم آمدند. بی‌تردید می‌توان گفت که بیست سال گذشته اهمیتی استثنایی در کل تاریخ هزاره‌ها داشته و از این بیست سال، نیمۀ اول۱۹۹۰ به ویژه ۹۵-۱۹۹۲ تعیین کننده‌ترین و مهم‌ترین بخش آن بوده است. نیمۀ نخست دهه ۱۹۹۰ شاهد حصول وحدت و همبستگی واقعی میان جامعه شیعه و هزاره افغانستان بود.» (۱۷) که در بعد اجتماعی تحولی دیگری در جامعه نیز شکل گرفت که «هزاره‌های شهری و روستایی تحت پرچم واحدی گردهم آمدند و خواسته‌های آنان جامعه‌شان را از یک قرن فراموشی و انزوا بیرون آورد. در ۱۹۹۲ هزاره‌ها به صورت یک نیروی ملی قابل توجه در صحنه حضور یافتند دوره

بنیاد اندیشه

گذار کامل شده بود و جمعیت هزاره و شیعه از تقیه به اعتراض و فعالیت اجتماعی روی آورد... بدین ترتیب رهبری هزاره برای تضمین موفقیت‌هایش نیاز به سازماندهی مردم به منظور اجرای موفقیت آمیز تاکتیک‌هایش داشت. تجربیات تلخ دهه۱۹۸۰ نهایتاً، به تأسیس رهبری سیاسی یکپارچه و سازماندهی شده در جامعه هزاره به شکل حزب وحدت اسلامی منجر گردید. از این زمان به بعد حزب وحدت کانون تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعهٔ هزاره طی دهه ۱۹۹۰ شد... حزب وحدت پس از تشکیل در سال ۱۹۸۹ پیشرفت سریعی در داخل افغانستان داشت. این حزب ظرف سه سال بعد توانست تقریباً کل افغانستان مرکزی و دیگر مناطق شیعه‌نشین را تحت کنترل و رهبری یکپارچه خود در آورد و امنیت را در این مناطق تأمین نماید... تنها در اوائل دهه ۱۹۹۰ بود که رهبری سیاسی هزاره نشان و حضور ملی خود را با گردهم آمدن تحت رهبری عبدالعلی مزاری به نمایش گذاشت. حزب وحدت تحت رهبری وی به صورت نیرومندترین حزب سیاسی درآمد که از جمعیت شیعه و هزاره افغانستان نمایندگی می‌کرد... بزرگترین دستاورد مزاری گردهم آوردن تمام سه ویژگی رهبری قومی، مذهبی و سیاسی در شخص خود و در یک سازمان امروزی بود. او پس از چند سال مبارزه علیه سوءظن‌ها و بی‌اعتمادی‌ها موفق شد بسیاری از دسته‌ها، نیروها و اقشار جامعهٔ شیعه و هزاره را گردهم آورد و از مردمی منسجم درعرصهٔ ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نمایندگی کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت فرایندی که ۱۵۰ سال پیش توسط میریزدان بخش برای متحد کردن جامعه شیعه و هزاره تحت یک رهبرواحد شروع شد، در این زمان توسط مزاری تحقق یافت... تجربیات گران جدید، جامعه هزاره را هم در داخل افغانستان و هم در خارج هشیارترو منسجم‌تر از گذشته کرد... همبستگی واقعی هزاره‌ها در داخل و خارج افغانستان نقش مهمی در تأمین مالی حزب وحدت و معرفی آن در خارج داشت». (۱۸)

بدین ترتیب یکی از برجسته‌ترین دوران تاریخ هزاره‌ها در زمان رهبری شهید مزاری رقم خورد. هزارهٔ محروم و ستمدیده فریاد حق خواهی عدالت‌طلبی کرد و این‌گونه فریاد زدن‌ها میسر نبود، مگر با اتحاد سراسری هزاره‌ها که در این مقطع تاریخ اتفاق افتاد و تحقق عینی پیدا کرد.

در این وحدت و همبستگی هزاره‌های اسماعیلیه و اهل‌سنت هم سهیم شدند و در وادی این همبستگی از محرومیت و مظلومیت تاریخی سایر ملیت‌های محروم نیز دفاع شد. صدای عدالت و عدالت‌خواهی در بسترزمان و در جغرافیای افغانستان طنین‌انداز شد و پایه‌ها و ریشه‌های تفکر انحصارطلبی و تحجر سست و کم اثر گشت. از پیامدهای این همبستگی و اتحاد تاریخی، پذیرفته شدن هزارهٔ کتمان شده به حیث یکی از چهار رکن اساسی در کشور است و این دستاورد نیاز به حراست، حفاظت و مدیریت قوی در معادلات سیاسی افغانستان را دارد.

منابع

۱. موسوی، سید عسکر، ترجمهٔ اسدالله شفایی، ص۲۳۶.
۲. همان، ص ۲۳۸.
۳. همان، ص ۲۳۷.
۴. همان، ص۲۳۷.
۵. سایت وحدت نیوز، رهبرشهید مزاری.
۶. هزاره‌های افغانستان اثر داکتر سید عسکر موسوی، ترجمه اسدالله شفایی، ص۲۴۴.
۷. فصلنامهٔ سراج، شمارهٔ ۹-۱۰ سال ۱۳۷۵.
۸. مجلهٔ حبل‌الله، شمارهٔ ۴۴.
۹. افغانستان در قرن بیستم، ص۳۳۶.
۱۰. فصلنامهٔ سراج، شمارهٔ ۹ و۱۰ سال۱۳۷۵ ص ۳۸.
۱۱. همان منبع، شمارهٔ ۹و۱۰ سال۱۳۷۵ ص ۳۹.
۱۲. همان منبع، شمارهٔ ۹ و۱۰ سال ۱۳۷۵ ص۴۲.
۱۳. همان منبع، شمارهٔ ۹ و۱۰ سال۱۳۷۵ ص ۴۵.
۱۴. احیای هویت، صفحات ۵۳-۵۵-۵۶.
۱۵. احیای هویت، ص۵۲-۵۳.
۱۶. به نقل از نبرد هزاره‌ها در کابل، چاپ دوم، ص۲۳.
۱۷. هزاره‌های افغانستان اثر داکتر سید عسکر موسوی، ترجمهٔ اسدالله شفایی، ص ۲۴۸.
۱۸. همان منبع، صفحات ۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۰-۲۶۱.

بنیاد اندیشه

مزاری و آرمان عدالت

به‌مثابه وفاداری بزرگ‌تر

قربان‌علی فکرت لعلی

از میان ده‌ها مطالبه‌ای که هنوز هم بسیاری از آن‌ها در سطح آرمان و ایده‌آل در افق آینده خودنمایی می‌کنند، چهار مطالبه، به‌مثابه مطالبات ملی از جایگاه کانونی برخوردارند: «استقلال»، «آزادی»، «پیشرفت» و «عدالت». علی‌رغم این‌که به سطوح و ابعادی از استقلال و آزادی دست یافته‌ایم؛ اما نسبت به دو مطالبه پیشرفت و عدالت نه‌تنها پیشرفتی رخ کرده است؛ بلکه از برخی جهات سیر قهقرایی را شاهد بوده‌ایم. این امر می‌طلبد که چرایی و چگونگی واقعیت دل‌آزار این انحطاط و پسرفت متأملانه کاویده آید. حدیث پرغصهٔ پیشرفت عرصه‌ای است که در صلاحیت منی که علایق فلسفی دارم نیست. پس چه بهتر که برویم سروقت مطالبه عدالت که یکی از فوتی‌ترین و فوری‌ترین مسئله جامعهٔ ما است. در این مجال اندک اما صرفاً می‌توان به چیستی عدالت و نسبت آن با کنش سیاسی شهید مزاری پرداخت. در این راستا نخست مفهوم عدالت، ابعاد، سویه‌ها، سطوح گوناگون آن، تعریف‌ها و برداشت‌های متعدد از آن را واکاوی خواهیم کرد و سپس به برداشتی از عدالت توسل جسته خواهد شد که به نظرنگارنده کنش سیاسی و اجتماعی شهید وحدت ملی و پیشوای بزرگ جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید استاد «عبدالعلی مزاری» در پرتو و ذیل آن معنای راستین خود را می‌یابد.

چه باشد آن‌چه خوانندش عدالت؟ فیلسوفان اخلاق عدالت را یکی از چهار فضیلت اصلی دانسته‌اند، و راجع به اهمیت، ضرورت و جایگاه آن در منظومهٔ فضایل انسانی بسیار سخن گفته‌اند. ارسطو عدالت را «فضیلت مطلق» معرفی می‌کرد که در نفس خود خوب است. فضیلتی که مثل سایر فضیلت‌ها نیست؛ بلکه افق همهٔ فضیلت‌ها و قانون هم‌زیستی آن‌ها است، که کل بشریت خواستار آن است، نه از آن رو که عدالت جانشین خوشبختی و امثالهم می‌شود؛ بلکه به این دلیل که هیچ خوشبختی‌ای از آن بی‌نیاز نیست.[1] البته تاریخ تفکر شاهد اندیشه‌هایی که عدالت را به قرارداد مبتنی بر سودمندی (اپیکور) فروکاسته‌اند، یا آن را مرادف با اصل بیشترین سعادت ممکن برای بیشترین افراد دانسته‌اند (بنتام و میل) بوده است.[2] اما ایده‌های از این دست تصویر نیمه ناقص از عدالت ترسیم می‌کنند که در هزار توی پُرخم‌وپیچ زیست اجتماعی انسانی

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

۱ . ارسطو، (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس، ترجمهٔ محمد حسن لطفی، تهران: نشرنی، چاپ اول، ص ۱۶۸

۲ . اسپونویل، اندره کنت (۱۳۹۰). رسال‌های کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه، چاپ چهارم. ص ۸۵.

و منطق پیچیده حاکم بر آن عقیم و ناکارآمد جلوه‌گر می‌شود. در برابرِ برداشت‌های کذایی از عدالت می‌توان این پرسش را نهاد که آیا اخلاقاً مجازیم برای خوشبختی تقریباً همه، بعضی از افراد انسانی را، بی‌موافقت‌شان، حتی اگر کاملاً بی‌گناه و بی‌دفاع باشند قربانی کرد و عادل بود؟ ولی واقعیت این است که عدالت چنین چیزی را مانع می‌شود و نیازی به گفتن ندارد که ما با مراجعه به وجدان‌مان قبح چنین اعمالی را در می‌یابیم. براین اساس کانت متذکر شده است که: «اگر عدالت از بین برود، وجود انسان بر روی زمین امر بی‌ارزش خواهد بود». و رالز در تأیید نظر کانت پا فراتر نهاد و متذکر شد که: «عدالت از آسایش و کارایی ارزش بیشتر و بهتری دارد و نمی‌توان آن را- حتی اگر مسئله خوشبختی تعداد بی‌شماری در میان باشد- فدا کرد. به‌علاوه، چگونه می‌توان، به‌نحوی مشروع، عدالت را فدا کرد، چون بی‌عدالت، نه مشروعیت باقی می‌ماند و نه نامشروعیت» جان کلام این‌که عدالت چیزی است که بی‌آن ارزش‌ها از ارزش بودن باز می‌ماند- آن‌چه باقی می‌ماند نفع‌ها، انگیزه‌ها و امیال خواهد بود.[1] عدالت گاه خود را در تطابق با مفهوم حق نشان داده است و زمانی در هیئت زیبای تناسب و برابری خودنمایی کرده است، و در مواقعی در شولای قانون خود را درپیچیده است. بچه‌ای خردسالی که در مقایسه با هم‌قطارانش در مسابقهٔ که به یک اندازه سهم گرفته است؛ اما پاداش کمتری دریافت کرده است، زبان به اعتراض خواهد گشود که این عادلانه نیست و حق او تضییع شده است. در سوی دیگر فعالان اجتماعی فاصله طبقاتی - در ابعاد جهانی و در سطح محلی- را ناعادلانه دانسته و در راستای کاستن و امحاء آن تلاش می‌کنند، تا جامعه و جهانی به‌نسبت برابر و عاری از بی‌عدالتی ایجاد کنند. از این منظر علت‌العلل یا دست کم عامل اصلی خشونت‌ها و نابسامانی‌ها، نابرابری است. ورود فرشته عدالت همان و ناپدید شدن دیوهای تنش، خشونت و جنگ و... همان. به درستی سروده است که: «ساقی به جام عدل بده باده تا گدا/غیرت نیاورد که جهان پربلا کند». و سرآخر عدالت را چونان «رفتار مطابق قانون» دریافتن است، آن‌گونه که سقراط در تمکین موقرانه‌اش از حکم مطابق قانون آتن تعلیم می‌دهد.

برداشت‌های فوق‌الذکر هرکدام بهرهٔ از حقیقت را واجداند؛ اما حق کلام را در باب عدالت ایفا نمی‌کنند. قطعاً، عدالت حاوی چیزی بیش از اصل «اعطاء کل ذی حق حقه» است. این‌که چه چیزی حق هر فرد است؟ و سزاواری یا شایستگی را بر چه مبنایی باید تعیین کرد؟ ایجاب می‌کند که به درک جامع‌تر و پیچیده‌تر از عدالت مجهز شد. عدالت را چونان برابری انگاشتن نیز علی‌رغم هم‌خوانی با درک متعارف و شهود عرفی، تاب تحلیل‌های ظریف و مداقه‌های فلسفی را ندارد. به‌طوری کلی اگر بگوییم که «افراد برابر باید از چیزهای برابر برخوردار باشند»، مجال این پرسش هست که برابر از چه نظر؟ این مسئله به چیزهایی که توزیع می‌کنیم، و فضایل مرتبط با آن‌ها بستگی دارد. و سرآخر عدالت را به رفتار مطابق قانون فروکاستن نیز بلافاصله با این پرسش مواجه می‌شود که اگر قانون غیرعادلانه تنظیم شده باشد چه؟ از تراسیماخوس تا مارکس این دغدغه وجود داشته است که قانون را نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی تدوین

> **فیلسوفان اخلاق عدالت را یکی از چهار فضیلت اصلی دانسته‌اند، و راجع به اهمیت، ضرورت و جایگاه آن در منظومهٔ فضایل انسانی بسیار سخن گفته‌اند.**

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ همان، صص۸۵-۸۶.

عدالت اما به وجود افراد عادل بستگی دارد که خود را ملزم به رفتار عادلانه می‌دانند و با شهامت از آن دفاع می‌کنند. بالاتراز این ادعا شده است که عادل‌ها هستند که عدالت را به وجود می‌آورند و نه بالعکس

می‌کنند. حتی در مردم‌سالاری‌های امروزی شاید پرشمارترین آدم‌ها بر اریکهٔ قدرت تکیه زنند؛ اما این لزوماً به‌معنای عادل‌ترین و باهوش‌ترین فرد/یا افراد نیست. این‌گونه است که قانون و برابری رو در روی هم قرار می‌گیرند. بی‌گمان، در چنین شرایطی رفتار عادلانه در کوبیدن قانون غیرعادلانه تبلور می‌یابد. شاید گفته شود که سقراط آن اعدل عادلان به قانون غیرعادلانه تن سپرد و پیشنهاد فرار را با قوت رد کرد و جام شوکران را با رضایت خاطر سر کشید؛ اما خب هرچه باشد، تصمیم سقراط امر شخصی است و موقعیت ویژهٔ او شاید آن را ایجاب می‌کرده است؛ ولی منطق حقیقت حکم می‌کند که از سقراط فراتر برویم، چه این‌که سقراط عزیز است؛ اما حقیقت گرامی‌تر. در هر صورت ما حق نداریم که بی‌گناهی را قربانی قوانین کنیم، وگرنه مرتکب عمل ناعادلانه و مآلا غیراخلاقی شده‌ایم.

در سوی دیگر، اگرچه سنتا عدالت را در وصف رفتار افراد و اشخاص به کار بسته‌اند و از عدالت به‌مثابه فضیلت سخن رانده‌اند؛ اما امروزه از عدالت به وفور برای توصیف شرایط اجتماعی، نهادها و ساختارهای کلان اجتماعی بهره جسته می‌شود.[1] این امر هم بازتاب تغییرات اجتماعی می‌تواند باشد و هم نشانگر دگرگشت پارادایم‌های فکری-فلسفی. بدیهی است که ایجاد مکانیسم عادلانه در اجتماعات کوچک (خانواده، روستا و...) تصویر و درک پیچیده از عدالت را الزام نمی‌کند. عدالت در هیأت پدر خانواده، در کسوت رئیس قبیله کافی و وافی مقصود می‌کرد؛ اما به موازات توسعهٔ اجتماعات بشری، ساختارها و سامانه‌های اجتماعی نیز بالضروره پیچیده‌تر گردید و جوامعی که دغدغهٔ تحقق آرمان عدالت‌اجتماعی و تعبیهٔ اصل/اصول عدالت را در درون ساختارها و ترتیبات اجتماعی‌شان داشتند، ناگزیر به درک پیچیده از عدالت، انصاف و مفاهیم مشابه مجهز شدند. وانگهی منظومهٔ فکری پیشامدرن، جهان را نظامی مخلوق خالقی حکیم که همه‌چیز و همه‌کس را با تدبیر ویژه‌اش در جایگاه ویژه خود نهاده است تصویر کرده بود که همه چیز هدف‌مند و دارای غایت است و بالطبع و به‌تبع انسان‌ها نیز در این منظومه دارای ذات و غایت‌القصوی انگاشته شده بود و فضیلت عدالت در قوس صعود موجود انسانی بی‌نهایت کانونی و بنیادی بازشناخته شده بود؛ اما در دوران مدرن که علم جهان را امر مکانیکی مقهور قوانین طبیعی معرفی کرد که فاقد هرگونه هدف و معنا است و انسان مدرن که مجذوب کارکردها و دستاوردهای علم مدرن شده بود، لامحاله جهان‌بینی علمی را نیز پذیرا شد. این جهان‌بینی فضیلت‌های بشری را اموری نافع برای زندگی در تنازع بقا معرفی کرد و امور قدسی را یکسره عرفی کرد. در این میان عدالت نیز به ترتیبات بشری برای بهینه کردن ساختارهای اجتماعی و مجموعه اصولی برآمده از دل عرف و قرارداد اجتماعی، فرو کاسته شد.

در هر صورت، ایدهٔ عدالت به‌رغم دیرپایی و حضور همه‌جایی‌اش، همواره معرکه آراء بوده است، تو گویی امری است ذاتا ناشناختنی و فی‌مقام‌العمل همواره به فقدان، غیاب و

۱. Rawls. John (1979).A Theory of Justice , Cambridge, Mass: The Belknap Press of Harvard University Press.

کاستی اشاره داشته است چونان جزیرهٔ از هر نظر کامل گونیلو در رد برهان وجودی. جان کلام این‌که عدالت، چه‌بسا همهٔ این امور باشد و در برخی زمینه‌ها شاید مطابق با یکی از این برداشت‌ها از کار درآید؛ اما عدالت نمی‌تواند یکی از این امور باشد و لاغیر، بلکه عدالت همهٔ این امور تواند بود و چیزی فراتر از همهٔ آن‌ها. با وام‌گیری رهیافت ویتگنشتاینی در قبال معنا، می‌توان گفت که کلیه کارکردهای واژهٔ عدالت معنا / معناهای آن است. بگذاریم و بگذریم.

عدالت اما به وجود افراد عادل بستگی دارد که خود را ملزم به رفتار عادلانه می‌دانند و با شهامت از آن دفاع می‌کنند. بالاتر از این ادعا شده است که عادل‌ها هستند که عدالت را به وجود می‌آورند و نه بالعکس، ولی عادل چه کسی است؟ فردی است که به قانون اخلاق پای‌بند است؟ (کانت). یا کسی است که برابری را و انصاف را در ارتباط با انسان‌های دیگر محترم می‌شمارد و مرعی می‌دارد؟ (ارسطو). اسپونویل در وصف شخص عادل می‌نویسد: «کسی است نیرویش را در خدمت قانون و در خدمت حق‌ها گذاشته است، کسی است که در عمق وجودش برابری هر انسان را با انسان دیگر، علی‌رغم نابرابری‌ها در عمل و در استعدادها که بی‌شمارند، به عنوان اصلی خدشه‌ناپذیر پذیرفته است: اصل پایه‌گذار نظامی که وجود ندارد؛ ولی بی‌آن هیچ نظامی هرگز ما را خرسند نخواهد کرد».[1] اگر بپذیریم که «دور فلکی یکسره بر منهج ظلم است» و تاریخ مشحون از بی‌عدالتی است، و حتی نیروهای متعارض درونی انسان نیز آرایش غیرعادلانه دارد، پس بایسته است که بازهم به قول اسپونویل: «باید در برابر آن‌ها مقاومت کرد- در درجهٔ اول در برابر بی‌عدالتی‌ای که هرکس در بطن خود دارد، که خود او است. به همین خاطر است که پیکار در راه عدالت پایانی ندارد. ورود به این سرزمین موعود دست‌کم برای ما منع شده است یا، از جهتی، به میزانی که تلاش می‌کنیم تا به آن برسیم قدم در آن گذشته‌ایم: خوشا به حال گرسنگان عدالت که هرگز سیر نخواهند شد!».[2]

شاید توصیف شاعرانه و حماسی فوق از انسان عادل وسوسه‌انگیز نماید؛ اما آیا این تمامی چیزهایی است که دربارهٔ وی می‌توان گفت، یا، تصویری بدیل دیگری از شخص عادل می‌توان ترسیم کرد؟ ریچارد رورتی فیلسوف پست‌مدرن آمریکایی زحمت این کار را کشیده است و فهم متفاوت از عدالت را پیش‌کش کرده است: «آیا فکر خوبی است به جای این‌که عدالت را نام چیزی متمایز از وفاداری بدانیم، در عوض آن را همچون نامی برای وفاداری به یک گروه خیلی بزرگ بدانیم، یعنی نامی برای بزرگ‌ترین وفاداری کنونی ما؟ آیا می‌توانیم وفاداری به آن گروه بزرگ‌تر (مثلا همشهری‌ها یا گونهٔ انسان یا همهٔ موجودات زنده) را جایگزین مفهوم عدالت کنیم؟ آیا با این جایگزینی چیزی از دست می‌رود؟».[3] به نظر می‌رسد ایدهٔ عدالت از این دست، نه تنها پاسداشت کرامت گونه‌انسانی را تضمین می‌کند (ایدهٔ مورد نظر کانت) بلکه فراتر از آن وفاداری به تمامی آن‌هایی را که همچون ما درد می‌کشند، نیز به‌مثابه یک رسالت خطیر به ما انذار می‌کند و چونان وظیفهٔ اخلاقی خواستاری پای‌بندی ما بدان است.

احتمالاً این برداشت از عدالت در جهان معاصر بیشتر می‌تواند پاسخگوی مشکلات جوامع بشری باشد. برشالودهٔ درک کذایی از عدالت با سهولت بیشتر می‌توان بذر اعتماد را میان گروه‌ها، جوامع و فرهنگ‌ها افشاند. کنش سیاسی و اجتماعی رهبر جنبش عدالت‌خواهی شهید مزاری را نیز می‌توان در پرتو این فهم از عدالت تفسیر کرد. برداشت کانتی و غیرکانتی تابه‌کنونی از عدالت در یک نقطه ضعف با هم تلاقی دارند و آن این‌که فقط حقوق و کرامت انسانی را پاس می‌دارند و بس. در سوی دیگر در طول تاریخ، برای انسان‌زدایی کردن از انسان هزار و یک راه و روش و استدلال دینی، فلسفی وعلمی تدارک کرده‌اند، تا کرامت و حقوق و در نتیجه عدالت را قربانی کنند؛ اما درک اخیر از عدالت سخت‌جان می‌نماید؛ آن قدر سخت‌جان و زمخت که تا اطلاع ثانوی و درک جدید از عدالت مقاومت در برابر بی‌عدالتی را معنادار و ارزشمند سازد.

بنیاد اندیشه

---

۱ اسپونویل، همان، ص۱۱۷.

۲ همان.

۳ . رورتی، ریچارد (۱۳۹۶). فلسفه همچون سیاست فرهنگی، ترجمه ناصرالدین علی تقویان و بابک طهماسبی، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی. چاپ اول، ص۱۰۰-۱۰۱.

نقش شهید مزاری
در رسمیّت‌یافتن مذهب شیعه در افغانستان

حبیب‌الله فهیمی

اشاره

در این سال‌ها بسیار کسان از موافق و مخالف، سکولار و مذهبی، از کِلکین نگاه و از افق دید خود شخصیت، کُنش و کردار اجتماعی و سیاسی شهید مزاری را بررسی کرده‌اند. بیشتر کسان در شخصیت آیینهٔ کردار آن شهید گرامی خویشتن را به تماشا نشسته رؤیاهای خویش را روایت کرده، از آرزوها و پندارهای خود سخن گفته‌اند تا از مزاری، به تعبیر مولانا هرکس از ظن خود یار او گشته‌اند و کمتر کسی جویای اسرار آن مرد بی‌تکرار تاریخ معاصر هزاره بوده‌اند. قدر مشترک این همه قول موافق و مخالف آن است که شهید مزاری بسان دیگر مردان بزرگ در تاریخ اقوام و ملّت‌ها در قفای خود رد پای چنان روشن بر خاک زمان باقی گذاشته که در این پهنهٔ به دور از داد تا دیرها و دورها دلیل راه عدالت خواهان خواهد ماند. درخششِ ظفرمند خاطرهٔ آن شهید گرامی بر خاموشی و فراموشی ناشی از گذر زمان پیروز گردیده، شعلهٔ یاد او هر سال بیش از پیش فروزان‌تر می‌شود. اکنون این پرسش مطرح است ک علی‌رغم بی‌مهری زمانه راز این تازگی و سرزندگی در چیست؟ شگفت‌انگیز است؛ مردی که نه رسانه‌ای از او سخن می‌گوید و نه مطالبات اصلی او و طرحی که در انداخت در راستای سیاست و منافع قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است و نه خلیفگان او در طول این سالیان جز یک مراسم سالیاد از باب ننگ‌زمانه و پروای افکار عمومی، کار دیگر برای او کرده‌اند؛ با این همه خاطرهٔ او در سوگ و سرود، نوحه و ندبه، شعر و ترانه، هنرهای دستی و دیگر تجلیات عواطف و احساس و خیال مردمان هم‌پیوند با او، بیش از پیش تکرار و تفصیل می‌یابد. به راستی که این امر در نوع خود حیرت آور است. در کنار بسیار عوامل پیدا و پنهان دیگر شاید بتوان گفت یکی از عوامل تازگی روزافزون یاد مزاری این است که آن شهید جاودان یاد با دانایی و دردمندی تمام مشکل اصلی و گمشدهٔ تاریخی مردم افغانستان یعنی« عدالت» را به مسئلهٔ زمانه تبدیل کرد. وی بر وجدان خفتهٔ حاکمان زمانش نهیب زد و در عمل نشان داد که تا حداقل‌هایی از عدالت و توازن رعایت نشود، صلح پایدار و امنیّت فراگیر در این کشور رویایی دست نیافتنی خواهد ماند. از این‌رو، مزاری به یکی از نیازمندی‌های اصیل مردمان دیار خود پاسخ گفته و تا این نیازمندی باشد مزاری زنده‌تر از دیروز خواهد ماند. زان میان یکی از محکماتِ خواست شهید مزاری در راستای تحقق عدالت که در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های آن شهید به تفصیل و تکرار یاد گردیده رسمیّت یافتن مذهب شیعه در کنار

مذهب حنفی در قانون اساسی کشور بوده است. این نوشته کوتاه با اشاره به پیشینهٔ این خواست تاریخی می‌کوشد روی این مطالبه شهید مزاری اندکی درنگ و تامّل کرده، نقش آن شهید را در تحقق این مهم تحلیل کند.

پیشینهٔ بحث

مطابق برخی منابع تاریخی نخستین کسی که خواستار رسمیّت یافتن مذهب شیعه در کنار مذهب حنفی در قانون اساسی کشور شده است، مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره بوده است:«به طور مثال وقتی اولین قانون اساسی افغانستان در عهد امان‌الله تدوین شد و در وقت تصویب آن به پیشنهاد مرحوم کاتب باید مذهب شیعه هم رسمی اعلام می‌شد؛ ولی مخالفان شیعه هجوم آورده نزدیک بود مرحوم کاتب را بکشند» (دولت‌آبادی، بی‌تا، ۱۸۳).

دولت‌آبادی در ادامه با نقل قول از استاد سرور دانش در مقدمهٔ کتاب «قوانین اساسی افغانستان» تفصیل ماجرا را این‌گونه باز می‌گوید: «چهار سال بعد یعنی در آخرین سال حکومت امان‌الله باز لویه‌جرگه به همان منوال سابق در پغمان دایر شد و این بار یک هزار نفر اعضای انتخابی ملت و انتصابی شاه در آن شرکت داشتند و در پنج ردیف در صحن تئاتر پغمان می‌نشستند و این بار نیز عدهٔ زیادی از نمایندگان هزاره شرکت کرده بودند از جمله ملافیض محمد هزاره، نویسندهٔ سراج‌التواریخ شرکت داشت و او از شاه خواست که در قانون اساسی مذهب شیعه دوازده امامی نیز گنجانیده شود که مثل دفعه پیش با مخالفت‌های شدید برادران اهل‌سنّت روبه‌رو شد و وضع مجلس به هم خورد، عده‌ای به ملا حمله کردند و می‌خواستند او را زیر ضربات مشت و لگد خرد کنند. در همین دقایق مأمورین حفاظت به امر شاه وارد شده و ملا را از معرکه نجات دادند. در شب آن امان‌الله ملا را پنهانی در دهات اطراف غزنی (ناور) فرستاد که زادگاه ملا بود تا خشم مخالفین فرونشیند» (همان، به نقل از متن کامل قوانین اساسی افغانستان، بخش مقدمه صفحه ۴۰).

پرسش این است که در طی این چند دهه از زمان کاتب تا روزگار ما چه اتفاقی افتاد، ذهنیّت‌ها و باورها چگونه تغییر کرد که در اوایل دههٔ هشتاد هجری شمسی مذهب شیعه بدون جنجال و با اکثریت آرای نمایندگان لوی‌جرگه قانون اساسی کشور در کنار مذهب حنفی رسمیّت یافت. بدون شک در طی این سالیان دراز و دهه‌های پُرمحنت، روان‌های خجستهٔ بسیار برای تحقق این مهم کوشیدند؛ از مجاهدان گمنام تا شخصیت‌های صاحب آوازه من هم نمی‌خواهم از موضع انکار و انحصار سهم و نقش دیگران را نادیده بگیرم؛ ولی در این میان نقش یک عنصر با شهامت بیش از دیگران برجسته است و آن هم کسی نیست جز شهید مزاری.

به اصطلاح امروزی‌ها اگر با استفاده از روش «تحلیل گفتمان» بخواهیم در پی کشف و دستیابی به نگره و نگاه شهید مزاری به مسئله رسمیّت مذهب برسیم. نشانه‌ها و گزاره‌های بس واضح و پربسامد در سخنان آن شهید گرامی یافت می‌شود که نشان می‌دهد این مسئله از کانونی‌ترین خواست‌ها و مطالبات عدالتخواهانهٔ آن شهید جاودان یاد است که این‌جا به چند نمونه از باب مثال اشاره می‌گردد و اگر نه استقرای تام در این باره مجال و فرصت دیگر می‌طلبد. شهید مزاری در سخنرانی معروف خود که در تاریخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۶ به مناسبت سیزدهم رجب سالروز میلاد مبارک امام علی علیه‌السلام در جمع مردم کابل ایراد کرده، خواست‌ها و مطالبات اساسی حزب وحدت را نام برده است، همان مطالبات معقول و منطقی که در حکم «محکمات» خواست‌های آن شهید به شمار می‌آید و به تعبیر امروزی‌ها خواست‌های راهبردی‌ای که در حقیقت تمام جنگ و صلح شهید مزاری برای دست‌یابی به همین سه خواست اساسی بوده است. ایشان در آن سخنرانی از سیره و سلوک سیاسی و مبنای کنش و رفتار خویش پرده برداشته در صدر این خواست‌ها از رسمیّت مذهب شیعه یاد می‌کند:

«ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت می‌خواهیم:

یکی رسمیّت مذهب ما.

دیگر این‌که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند.

سوم این‌که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد» (احیای هویت، بی‌تا، ۱۰۳-۱۰۴).

آن شهید گرامی برخلاف برخی افراد مدعی به این مسئله نه نگاهی ابزاری داشت و نه می‌خواست از این رهگذر به شهرت و آوازه‌ای دست یابد؛ بلکه نفس کار و رسمیّت مذهب برای او

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

از نگاه شهید مزاری مذهب یکی از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهندهٔ هویت هزاره‌ها بود که رسمی نبودن آن در واقع برابر بود با انکار هویت هزاره. از تکیه و تأکید صریح و مکرر آن شهید در می‌یابیم که رسمیت مذهب یکی از کانونی‌ترین خواست‌های شهید مزاری بوده است.

اهمیّت داشت. ایشان در همان سخنرانی ضمن اشاره به تعهد ربانی به برخی از احزاب شیعی (حرکت اسلامی) از این‌که اگر آنان بتواند این مهم را محقق سازند، اظهار خوشحالی می‌کند و در ادامه از رفتار نفاق‌آمیز و فرصت‌طلبانه ربانی در این خصوص پرده برمی‌دارد: «این برادرها رفته‌اند در آن‌جا و آقای ربانی هم لفظاً تعهد سپرده که ما این کار را با شما می‌کنیم و ما هم خوشحال بودیم که یکی از گروه‌های شیعه رفته در کنار آقای ربانی و مشروعیت مذهب شیعه را در آن‌جا می‌گیرد. و این خواست ما است و هیچ ناراحتی هم نداریم؛ با این‌که همین گروه در اول تعهد کرده بود که نرود! ولی ما هم با ائتلاف دیگری هستیم، روی همین رابطهٔ رسمیّت بخشیدن به مذهب تشیع کار می‌کنیم؛ ولی آن‌ها را همانقدر هم نگذاشتند که حرف‌شان را بگویند؛ به محض این‌که یکی از علما مطرح کردند که نماینده‌های شیعه و سنّی که در این‌جا آمده‌اند، در آینده حقوق‌شان را می‌خواهند، سروصدا شد و بلندگو را قطع کردند و از رادیو هم پخش نکردند. این هم از تعهد این‌ها با آن برادران» (همان، ۱۰۴).

از نگاه شهید مزاری مذهب یکی از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهندهٔ هویت هزاره‌ها بود که رسمی نبودن آن در واقع برابر بود با انکار هویت هزاره. از تکیه و تأکید صریح و مکرر آن شهید در می‌یابیم که رسمیت مذهب یکی از کانونی‌ترین خواست‌های شهید مزاری بوده است. ایشان در جای دیگر در پاسخ خبرنگاری که دربارهٔ مذهب شیعه و سنّی در افغانستان پرسش می‌کند با یادآوری این‌که پیروان دو مذهب اسلامی شیعه و سنّی به عنوان یک واقعیت عینی، در کشور حضور دارند و با انکار یک مذهب پیروان آن مذهب دست از مذهب‌شان برنمی‌دارند و سرانجام همه را دعوت به دوراندیشی می‌کند که تا با رسمیّت دادن به مذهب شیعه در قانون اساسی آینده، این مشکل گریبان‌گیر کشورهای اسلامی را دست‌کم در افغانستان حل کند: «مسئلهٔ شیعه و سنّی یک واقعیت خارجی است که امروز هیچ کس نمی‌تواند انکار کند چه کسی در قانون اساسی یک مذهب را به رسمیّت بشناسد و یا نشناسد، پیروان آن مذهب پیروی از مکتب شان می‌کند؛ یعنی حالا هم در افغانستان اگر مذهب تشیّع مثل برادران تسنّن رسمیت داشته باشد یک سنّی شیعه نمی‌شود اگر هم رسمیت نداشته باشد یک شیعه سنّی نمی‌شود و این یک واقعیت است که ما انتظار داریم بعد از چهارده سال جهاد مردم ما این شجاعت و شهامت را در دنیا اثبات کند و این مشکل جهان اسلام را در افغانستان حل کند» (فریاد عدالت، ۱۳۷۳: ۲۱۷).

شهید مزاری در سخنرانی که در همایش بررسی مسائل سیاسی افغانستان در تاریخ ۱۳۷۲/۷/۵ داشته است، به‌طور جامع و مستدل دیدگاه حزب وحدت را دربارهٔ انتخابات، تعدیل

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

واحدهای اداری، مسائل کوچی‌ها و مهاجرین، حقوق بشر، حقوق ملیت‌ها، حقوق زنان، آزادی اعتقاد و اندیشه و قانون اساسی به‌طور مشروح باز می‌گوید و در ذیل بحث از قانون اساسی به استقلال مذهبی شیعیان تکیه و تأکید کرده، دانشمندان حاضر در آن همایش را به تعبیر خودش این‌گونه بازخواست می‌کند: « ما از شما دانشمندان و ملت شریف بازخواست می‌کنیم که در وقتی در بند قانون اساسی بنویسید که مذهب حنفی رسمیت دارد، ما هیچ مخالفتی نداریم؛ برای باقی ادیان هم لایحه تدوین می‌شود که اگر مسیحی، هندو و یهودیی در این مملکت پیدا شد، در این‌جا برایش حق داده می‌شود؛حالا ما باید به این دوستان بگوییم که اولاًنه شما این ادعا را کنید و نه ما قبول می‌کنیم؛ نه هم به جاست و نه هم به کسی حق می‌دهیم که بیاید و ما را بگوید که سنی شویم! و نه ما یک فرد سنی را می‌گوییم که بیاید شیعه شود! این یک اصل است. پس سنی که نیستیم و شما هم نمی‌توانید بیایید و ما را بگویید که حتما سنی شوید! بناءً وقتی سنی نبودیم، مسلماً که فقه حنفی شما را پیروی نمی‌کنیم! حالا این سؤال را از شما می‌کنیم که وقتی از ما در قانون اساسی نام نمی‌برید، آیا ما را هندو می‌دانید؟! نصارا می‌دانید؟! ارمنی می‌دانید؟! چه می‌دانید که در مورد بقیهٔ ادیان، مشخصاً حرف می‌زنید و برای ما وظیفه تعیین می‌کنید؟» (احیای هویت، بی‌تا، ۲۰۶).

نمونه‌های پیش‌گفته با این لحن و بیان ویژه، برای هرمنصف با وجدان جای تردید نمی‌گذارد که یکی از خواست اساسی شهید مزاری رسمیت مذهب بوده است. شاید کسانی بوده باشد که بسان واعظان حرفه‌ای در محراب و منبر و رسانه و در مقام حرف جلوه‌گری‌های دلپسند و جذّاب داشته باشد؛ ولی وقتی به خلوت می‌رود به تعبیر حافظ به آن کارهای دیگر بپردازند و به رسمیّت مذهب نه تنها اهتمام نکند؛ بلکه این امر برای‌شان وسیلهٔ سودا و سود و ابزار خودنمایی و جلوه‌فروشی و فریب اذهان ساده و بسیط باشد؛ ولی برای شهید مزاری این اصل جزء خطوط قرمز بوده است که حتی در خصوصی‌ترین مذاکرات هم با قاطعیت روی آن تأکید می‌کرده است. برای اثبات این امر شاید بد نباشد خاطره‌ای را نقل کنم که بیانگر اعتراف خود مرحوم ربانی به این امر است و می‌تواند بیانگر نکات جالب باشد.

چند سال پیش در سفری به افغانستان چند روزی که کابل بودم و بیشتر هم مهمان جناب آقای علی امیری، در ضمن گفت‌وگو با ایشان وی خاطره‌ای را از زبان مرحوم ربانی بازگفت که به بحث ما مربوط و برایم جالب بود. امیری گفت: «هنگام انتخابات ریاست جمهوری در دور اول که استاد محقق و یونس قانونی با هم نامزد ریاست جمهوری بود، قرار شده بود این دو باهم با زلمی خلیل‌زاد نمایندهٔ امریکا دیداری داشته باشند. یونس قانونی به استاد محقق تلفن کرد که بیا در خانهٔ ما پیش از این‌که زلمی بیاید روی مسائل مشترک سخن کنیم و به موضع واحد برسیم، من(امیری)، محمد ناطقی، جواد سلطانی استاد محقق را در این دیدار همراهی کردیم. وقتی به خانهٔ قانونی رسیدیم، بزرگان تاجیک همه جمع بودند و به اقتضای ریش‌سفیدی رشتهٔ سخن دست مرحوم استاد ربانی افتاد وی با بازگشت به خاطرات دوران تحصیل خود در الازهر مصر گفت موضوع پایان نامه‌ام را «نظریه ولایت» از دیدگاه امامیه، پیشنهاد کرده بودم که استاد مصری گفت تو از خراسان آمده‌ای سرزمین عارفان بزرگ، خوب است «ولایت» از دیدگاه یکی از این عارفان را بررسی کنی که سرانجام من ولایت از نگاه جامی را موضوع پایان‌نامه برگزیدم. ربانی در ضمن این خاطره می‌خواست بگوید من به لحاظ نظری با روح مذهب شیعه آشنا هستم و نیز به پیروی از عارفان خراسان اهل مدارا با خلق هم هستم. وی در ادامه به خاطره‌ای از اولین دیدارش با شهید مزاری در کابل پس از پیروزی مجاهدین اشاره کرد و به نحوی خواست یادآوری کند که سرنوشت مردم هزاره و تاجیک درگذشته گروگان اراده و تصمیم دو نفر کله شق و یک دنده یعنی مزاری و مسعود گردیده بود و به هرحال این دو نفر نتوانست با هم سازگار شود و اتفاقاتی افتاد که خوش‌آیند نبود، اکنون چرا هزاره و تاجیک با هم کار نتوانند؟ برای اثبات یک دندگی و سرسختی شهید مزاری به خاطرهٔ اولین دیدارش با آن شهید پس از پیروزی مجاهدین اشاره کرده و گفت در این دیدار به شهید مزاری پیشنهاد کردم شما روی حقوق اجتماعی و محرومیت‌های تاریخی‌تان تأکید کنید، ما هم حمایت می‌کنیم؛ ولی رسمیت مذهب‌تان را فعلاً مسکوت بگذارید که اختلاف‌آفرین است. پس از تمام شدن سخنانم شهید مزاری با اندکی تأمّل و سکوت خیره در چشمانم نگریست و گفت استاد هم حق اجتماعی خویش را

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

می‌خواهیم و هم حق مذهبی خویش را؛ گذشت آن زمانی که یک چهارم مردم افغانستان مذهب شان قاچاق باشد. هرکه می‌خواهد رئیس دولت باشد باید این دو حق ما را با هم به رسمیت بشناسد و اگر هم به رسمیت نشناسد به زور ده سرِ شان می‌قبولانم».

برداشت من از پیشنهاد ربانی این است که وی می‌خواسته ارادهٔ شهید مزاری را در این باره بیازماید و شهید مزاری هم چون می‌دانست که طبق توافق پیشاورنشینان پس از حضرت صاحب مجددی مرحوم ربانی ریاست دولت را به عهده خواهد داشت، از همان آغاز خواسته ارادهٔ ربانی را برای انکار حق مذهبی بشکند تا بعدها در عمل نتواند این حق را انکار کند. گذشته از این‌که ربانی در این پیشنهادش چندان صادق نبوده است و گذشت زمان نشان داد جناب ایشان به تعهدشان چندان پایبند نبوده است.

سید جاوید هم در خاطراتش پس از بیان جنجال روی رسمیت مذهب از شاهکار و خلاقیت (؟!) خود پرده برداشته می‌گوید: «... صف بندی‌ها جدی گردید و نزدیک بود جلسات از ادامه باز ماند. بالاخره پیشنهادی به نظرم رسید که چنین نوشته شود: مذهب رسمی کشور حنفی و مذهب جعفری برای پیروانش نیز رسمیّت دارد.» (جاوید، ۱۳۹۵: ۴۳۶) و سرانجام هم وی اعتراف می‌کند که ربانی نخواست یا نتوانست این قانون را توشیح کند. پیشنهاد جاوید را با مواضع رهبر شهید بسنجید به تعبیر حافظ «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا». این‌که پیشنهاد سید جاوید را شاهکار خواندم به این دلیل است که واقعاً این خلاقیت درخور ذهن چون ایشان است. رسمیت یک مذهب برای پیروان خود آن مذهب به تعبیر طلبگی چه معنایی محصَّل می‌تواند داشته باشد؛ یعنی اگر دیگران نپذیرفت رسمیت آن نزد پیروانش مخدوش می‌گردد؟ حاصل آن همه بوق و کرنا فقط همین؟!

سرانجام اگر بخواهم مدعایم یعنی نقش برجستهٔ شهید مزاری در رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه را در قالب گزارهٔ منطقی و در قالب یک استدلال صورت‌بندی کنم تا به نتیجه دلخواه برسم می‌توان این‌گونه گفت:

۱. به‌طور متعارف در ذهنیت و باور عموم مردم افغانستان مفهوم هزاره و شیعه نسبت تساوی فرض شده است و این امر به صورت یک حقیقت عرفی جای انکار ندارد. گرچه در نگاه دقیق نه هر هزاره‌ای شیعه است و نه هر شیعه‌ای هزاره. ولی این حقیقت را از یاد نبریم که در امور اجتماعی چگونگی تلقی و برداشت عامهٔ مردم از یک مفهوم به عنوان واقعیت اجتماعیِ برساخته و مسلط بر ساختار آگاهی همگان، بیش از صدق منطقی یک گزاره، نقش تعیین کننده دارد و همان باورها و برداشت‌های نهادینه شده است که چگونگی کنش‌ها و کردارها را تعیین کرده راهنمای عمل در رویارویی با دیگر اعضای جامعه است.

۲. مبتنی بر سخن اول، پیوند عمیق و حتی یکسان‌انگاری مفهوم شیعه و هزاره در باور و نگاه عامهٔ مردم افغانستان) می‌توان گفت هرآن کسی که در «جرم زدایی» از واژهٔ هزاره بیشترین نقش داشته است، منطقاً همان کس در رسمیّت مذهب شیعه که هم‌پیوند دیرین و کهن سال مفهوم هزاره است، هم نقش بی‌بدیل داشته است.

۳. دوست و دشمن اعتراف دارد که شهید مزاری کسی بود که با دلیری و درایت و اعتماد بنفس بالا نتیجهٔ «صد سال جنگ روانی با هزاره‌ها» را تعدیل کرد و با اخگری که در وجودش نهفته داشت، توانست آتشی در بیشهٔ اندیشه‌ها برافروزد و رستاخیز عظیم خود باوری را در مردم هزاره پدید آرد؛ به‌طوری که یقیناً تاریخ‌نگاران پس از این، تاریخ مردم هزاره را به دوران پیش از مزاری و عهدی که با حضور شکوهمند او در عرصه رقم خورد، تقسیم خواهد کرد. در نتیجه می‌توان گفت شهید مزاری از بنیانگذران اصلی رسمیّت مذهب شیعه در افغانستان است.

منابع

۱. جاوید، سید محمدعلی، (۱۳۸۹). خاطرات من (برههٔ حساسی از تاریخ)، کابل، نشرنگار.

۲. دولت‌آبادی، بصیراحمد، (۱۳۸۵). هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، بی‌جا.

۳. جاوید، محمد جاوید، (۱۳۹۶). احیای هویت، کابل، انتشارات امیری.

۴. غفاری لعلی، عبدالله، (۱۳۷۳). فریاد عدالت، قم، مؤسسهٔ فرهنگی-تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.

بنیاد اندیشه

شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی در اندیشهٔ شهید مزاری

عبدالقیوم آیتی

مقدمه

شاخص‌ها به نمودار یا نشان‌دهنده‌ای گفته میشود و در اصطلاح عبارت است از متغیری کیفی برای نظارت و پایش یا متغیری کمی برای اندازه‌گیری و پیمایش محیطی و نیز مقایسه پدیده و تغییرات آن‌ها در شرایط مختلف بیان شده است.(گودرزی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۱) در این‌جا به برخی از شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی اشاره میشود که عبارت‌اند از: آزادی بیان و عقاید، عدالت اجتماعی، نفی سیاست قومگرایانه، تنوع و گفت‌وگوی فرهنگی است.(همان:۹۱۵) در این مقاله تلاش خواهد شد که با استفاده از شاخص‌های توسعه فرهنگی در اندیشهٔ شهید وحدت‌ملی را در راستای بهبود وضعیت سیاسی و فرهنگی افغانستان با حرکت به سوی توسعهٔ کشور موردبررسی قرار گیرد. اهمیت و ضرورت این مطالعه به آن جهت است که شهید مزاری در مقام رهبری یک قومی و گروه خاص، محل و منطقه خاص نبود .هرچند گاهی دوستان ناآگاهانه و دشمنان آگاهانه وی را محدود به یک گروه قومی ویژه منتسب می‌کنند . بلکه او کلیت جامعهٔ هزاره و درمجموع کل مردم افغانستان را مدنظر داشت و به آنان تعلق داشت. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۶: ۲۲۲) از این‌رو، مطالعهٔ دقیق و عمیق اندیشهٔ شهید مزاری تأثیر بسیار زیادی در افکار نخبگان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور ایجاد کرده و نیز چنین تأثیرگذاری را در افکار عمومی مردم، داشته است.

۱. آزادی بیان و عقاید

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی در هر جامعه آزادی بیان و عقاید است. آزادی بیان، در اصل به‌عنوان یک حق برای افراد و گروه‌های اجتماعی یا قومی در نظر گرفته‌شده است تا افراد آزادانه بدون هیچ نگرانی بتوانند در زیست اجتماعی و سیاسی خویش، اندیشه و باورهای خویش را ابراز کنند. درواقع، آزادی ارزشی است که در تمامی مباحث زندگی و توسعه به‌عنوان گوهر والا و روح متعالی در جریان است و بدون وجود آن، توسعه، تعالی و پیشرفت یک جامعه ممکن نیست، غیرقابل‌تصور، فاقد امکان سنجش و بی‌محتوا است. (آمارتیاسن، ۱۳۹۱: ۲۷)

رهبر شهید «آزادی بیان و عقاید» را به‌عنوان یک «حق» و «هدف»، عنوان می‌داند و داشتن عقاید و باورهای حق جامعه هزاره است و هدف آن است که برای حفظ آن با تمام وجود تلاش شده است. شهید مزاری دریکی از بیاناتش این‌گونه بیان می‌دارد:«شما به خاطر علی دوستی و محبت حضرت علی زجر و ستم را با پوست جان و استخوان و مال و ناموستان تحمل کردید... اما مفتخریم که از کسی پیروی می‌کنیم که

می‌گوید: «مرگ در بستر خواب ذلت است و این افتخار برای ما بس که پیرو پسر عزیزش امام حسین هستیم.» (سخنرانی شهید مزاری)

رهبر شهید با بهره‌گیری از الگوهای مذهبی، تلاش می‌ورزد تا نیروی درونی مردم را برای آزاداندیشی و آزادزیستی تحریک کند. آزادی عقیده و بیان، برای بسیاری از مردم ما، به‌ویژه هزاره‌ها بیش از یک قرن همواره جرم تلقی می‌شد و مردم هزاره توان بیان عقاید مذهبی، ارزش‌های فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی‌شان را نداشتند. شهید مزاری در یکی از بیانات‌شان چنین یادآوری می‌کند که: «ما در طی صد سال محکوم بودیم و در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره‌گی قبول نداشت و هزاره گفتن و هزاره بودن در این مملکت به‌زعم بعضی‌ها ننگ بود، بر کسی پوشیده نیست.» (سخنرانی شهید مزاری) براین اساس است که می‌توان گفت که عناصری همچون زندگی آزاد و بدون سرسپردگی که براساس ارزش‌های عقیدتی در میان هزاره‌ها وجود دارد و همچنین افتخار به پیروی از آنان نوعی تأکید و ترویج به بیان عقیده است که می‌بایست در جامعه آزادانه مطرح گردد و نباید کسی به جرم باورهای مذهبی در جامعه مورد مواخذه قرار گیرد.

۲. نفی سیاست قوم‌گرایانه

یکی دیگر از شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی نفی سیاست قوم‌گرایی است که رهبر شهید مزاری با تأکید بر نادرست خواندنی این نوع سیاست در فرایند سیاسی کشور، سعی می‌کند از تبعیض قومی و محرومیت اجتماعی در جامعه جلوگیری کند. ایشان جامعه هزاره را در جریان مسائل پشت‌پرده سیاست و دلیل اصلی تنش‌های سیاسی قرار می‌دهد. «شما در جریان قضیه هستید، برادران (گروه هفتگانه) که در پیشاور نشست داشتند و گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو یا سه درصد جمعیت هستند. از همه رادیوها اعلام شد که شیعه دو درصدی یا سه درصدی هیچ حقی ندارد که در حکومت نقشی داشته باشد و این حرف منطقی است؟... در این‌جا بود که ما فکر کردیم، پس ما که تا حالا در سروصورت می‌زنیم که دولت در افغانستان تشکیل می‌دهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت اسلامی ناب باشد؛ وقتی‌که ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خودی است. باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید به این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و (همانند شما) از این خاک دفاع کردیم...» (شهید مزاری)

طرد هزاره‌ها از سوی گروه هفتگانه و دولت موقت و تأکید بر اثبات هویت قومی هزاره‌ها در افغانستان عناصری هستند که مقولهٔ نفی سیاست قوم‌مدار را در این‌جا برجسته می‌کنند. رهبر شهید بازگویی واقعیت‌های سیاسی که در آن همواره جامعه هزاره نادیده انگاشته شده‌اند، تلاش می‌کند تا سیاست‌های قومی را در فرایند ایجاد شکاف اجتماعی و قومی در جامعه شده و نفی آن می‌تواند ضمن جلوگیری از تبعیض قومی عدالت اجتماعی را نیز محقق سازد. درواقع، با نفی سیاست قوم‌گرایانه می‌توان زمینه مشارکت برابر و برادری همه گروه‌های قومی را در افغانستان فراهم کرد.

۳. عدالت‌اجتماعی

برابری در پیشگاه قانون مبتنی بر عدالت است که در آن همه مردم، باید در برابر قانون یکسان قرار گیرند و هیچگونه برتری به سبب نژاد، قوم و مذهب در قانون لحاظ نشده باشد. عدالت‌اجتماعی یکی از کانونیترین شاخص توسعهٔ فرهنگی است. عدالت‌اجتماعی، آن است که در آن‌همه افراد، گروه‌های سیاسی و قومی نه با برتری، بلکه با برابری و مساوات در پیشگاه قانون قرار گیرند. شهید مزاری برتحقق این امر، تلاش زیادی کرد و می‌خواست اجرای عدالت‌اجتماعی در قالب فرهنگ کشور نهادینه شود: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است، ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم. ما حقوق همهٔ مردم افغانستان را طبق نفوس و به‌تناسب حضورشان در صحنهٔ جهاد می‌خواهیم... تا توافق همهٔ ملیت‌ها گرفته نشود، یک دولت پایدار در کشور به وجود نمی‌آید و هر ملیتی به‌تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.» (شهید مزاری)

رهبر شهید، راه‌حل اساسی مشکلات کشور را در برقراری عدالت‌اجتماعی می‌دید. از این‌رو، فریادش تحقق عدالت‌اجتماعی بود و آن را یک اصل اساسی برای حفظ

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

تعادل به هم‌خورده می‌دانست. شهید مزاری معنای عدالت‌اجتماعی را خوب فهمیده بود و ترسیمی که از عدالت‌اجتماعی داشت، بسیار روشن بود. مزاری، فاشیسم، برتری قومی و شونیسم، انحصار و تبعیض را در قالب هرشخصی یا (مسئولی) ظاهرمی‌شد، مانع و سد راه عدالت‌اجتماعی می‌دید؛ چه در قالب عبدالرحمان، ظاهرشاه، ملاعمر و در چهرهٔ آمرمسعود، ربانی و در هرقالب دیگر. (علیزادهٔ مالستانی، ۱۳۷۷: ۲۴)

شهید مزاری شکل‌گیری حکومت را مبتنی بر عدالت‌اجتماعی می‌داند: «هدف از تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است».(عبدالله غفاری، ۱۳۷۳: ۶۸)

درواقع شهید مزاری به دنبال این مسئله بود که در آن همهٔ مردم و گروه‌های اجتماعی از حق تصمیم‌گیری برخوردار باشند و آزادانه، علاقه‌مندی عقیدتی ـ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان را انتخاب کنند. چنان‌چه که قبلاً، بعضی از اقوام بنا برسیستم تبعیض آلود حکومتی از حق تصمیم‌گیری برخوردار نبودند.(علیزادهٔ مالستانی،۱۳۷۷: ۲۴۲)

بنابراین، بدیهی است که هزاره‌ها هیچ‌گونه سهم و یا تصمیمی در سرنوشت سیاسی جامعه خویش نداشتند. با تجربه وضعیت ناعادلانه در کشور، بیم آن می‌رفت که افغانستان نه تنها به‌سوی توسعه و پیشرفت حرکت نمی‌کند؛ بلکه روزبه‌روز به تحجر و انحصارگرایی به‌پیش می‌رفت. رهبر شهید با دید باز و با تفکربرابری و عدالت‌اجتماعی تلاش کرد تا مردم را نسبت به ادامهٔ وضعیت ناعادلانه ساختار سیاسی آگاهی بخشد تا از این طریق از تکرار تاریخ بر تمام مردم افغانستان جلوگیری کند و از این‌رو، همیشه به مردم هشدار می‌داد که نگذارید تاریخ بر شما تکرار شود.

۴. تنوع فرهنگی

یکی دیگر از شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی، شاخص تنوع فرهنگی است که در اصل به احترام گذاردن به فرهنگ‌های موجود در کشور و به رسمیت شناختن آنان است که در این‌جا کمی فراتر، به معنی دوستی و برابری و حتی برادری فرهنگ‌ها مطرح است تا اقوام موجود در افغانستان با درک و شناخت همدیگربتوانند، در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. درک درست شهید مزاری از تبعیض قومی در جامعه‌ی آن روز را این‌گونه بیان می‌دارد: «باید انحصار حاکمیت قومی را بشکنیم، ما باید تعصبات گوناگون نژادی را در جامعهٔ افغانستان از بین ببریم، ما باید روحیه‌ای را در بین مردم خود به وجود آوریم که هیچ ملیتی از انتصاب خود به ملیت خود ننگ نکنند و خجالت نکشند».

شهید مزاری ضمن احترام به فرهنگ‌های دیگر از فرهنگ و ارزش‌های مذهبی و قومی هزاره‌ها به شدت دفاع می‌کرد و اهانت به آن‌ها و اقوام دیگر را خیانت به وطن می‌دانست: «اگر کسی ملیت‌های ساکن در افغانستان را باهم دشمن بسازد، خیانت به افغانستان و ملیت‌های آن است، ما دشمنی در داخل افغانستان و بین ملیت‌ها را فاجعه می‌دانیم».(سخنرانی شهید مزاری)

۵ـ گفت‌وگوی فرهنگی

یکی دیگری از شاخص‌های توسعهٔ فرهنگی، گفت‌وگوی فرهنگی است که در اندیشهٔ شهید مزاری با رویکردهای وحدت بخشی مطرح شده است که از طریق تعامل

برابری در پیشگاه قانون مبتنی برعدالت است که در آن همه مردم، باید در برابر قانون یکسان قرار گیرند و هیچگونه برتری به سبب نژاد، قوم و مذهب در قانون لحاظ نشده باشد. عدالت‌اجتماعی یکی از کانونیترین شاخص توسعهٔ فرهنگی است.

فرهنگی بین گروه‌های مذهبی تشیع و تسنن، از سوی او در دورهٔ مقاومت غرب کابل گرفته شد. در دورهٔ جهاد، رویکرد رهبر شهید بیشتر درون فرهنگی بوده است که طی آن نیروها و گروه‌های سیاسی ـ مذهبی را، از تهدیدات اختلافات و نفاق‌های داخلی رهانده به همبستگی قومی و وحدت سیاسی رساند. همان‌طوری که مشخص است، این رویکرد با زمینهٔ قومی و مذهبی توانست، اکثر جناح‌های سیاسی هزاره را دورهم جمع کند و حزب وحدت اسلامی مقتدر را در افغانستان ایجاد کرد. رویکرد دومی، وحدت ملی که در نظر شهید مزاری مطرح بود، در تعامل و گفت‌وگوی فرهنگی فراتر از گروهای هزاره مطرح گردید و با دعوت از همه گروه‌های مذهبی و قومی کشور به زیست برادرانه آغاز شد و این رویکرد در دورهٔ مقاومت غرب کابل شروع شد، بر اساس تأمین حقوق همه اقوام و فرهنگ‌های موجود در افغانستان به گروه‌های اجتماعی پیشکش گردید تا همگان در سایهٔ عدالت واقعی و طبق نفوس و جمعیت‌شان در ساختار سیاسی کشور سهیم و حقوق‌شان را مطالبه کنند. این درخواست از گروههای مختلفی قومی سیاسی مبتنی بر اصل وحدت ملی و احترام به فرهنگ‌های ساکن در کشور صورت گرفت، همان‌طوری که شهید مزاری بارها مطرح کرده بود که «وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم، اگر دانسته و ندانسته برای مردم ما این مسئله اختلاف و دو دسته شدن را کسی مطرح بکند، این برای مردم ذلت است... ما معتقدیم، در این‌جا مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند و درصدد حذف یکدیگر نباشند...چه از نگاه قوم، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذهب روش حزب وحدت اسلامی این است که با کسی جنگ نداریم و برای همهٔ احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم...» (شهید مزاری، ۱۳۷۵:۱۴۶)

نتیجه‌گیری

توسعهٔ فرهنگی در اندیشهٔ شهید مزاری، نشان می‌دهد که بر شاخص‌های آزادی بیان و عقاید، نفی سیاست قومگرایانه، عدالت اجتماعی، تنوع و گفت‌وگویی فرهنگی استوار بوده است. رهبر شهید به خودباوری فرهنگی اعتقاد راسخ داشت و همواره مردم تشویق و ترغیب می‌کرد. از سوی دیگر، همواره از نظام سیاسی و فرهنگ سیاسی در افغانستان انتقاد می‌کرد که چطور افراد و گروه‌های قومی را مورد ظلم و تبعیض قرار می‌دادند. درواقع رهبر شهید نمی‌خواست که روند سیاسی گذشته باز بر مردم تحمیل شود. از این‌رو، خواستار پالایش و اصلاح فرهنگی بود که آزادی بیان و عقاید را حق مسلم مردم می‌دانست و قوم‌گرایی را به شدت محکوم می‌کرد و برابری و مساوات را در پیشگاه قانون عادلانه از مطالبات فرهنگی وی بوده است. تنوع فرهنگی و گفت‌وگوی فرهنگی بیانگر پذیرش گروه‌های قومی و فرهنگی در کشور از سوی رهبر شهید عبدالعلی مزاری است. پذیرش فرهنگ‌ها و گروه‌های قومی در افغانستان این ویژگی را در اندیشهٔ شهید مزاری برجسته می‌کند که او ارتباطات فرهنگی را یک اصل برای زیست مسالمت‌آمیز گروه‌های قومی و مذهبی در کشور می‌دانست.

منابع

۱. آمار، تیاسین (۱۳۹۱). توسعه یعنی آزادی، ترجمهٔ سعید نوری نائینی، چ چهارم، تهران: انتشارات نی.
۲. دولت‌آبادی، بصیر احمد، (۱۳۷۶). «رهبر شهید استاد مزاری را چگونه می‌شناسیم؟»، قم: فصلنامهٔ سراج، شماره ۱۱.
۳. عبدالله، غفاری، (۱۳۷۳). فریاد عدالت، قم: موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی شهید سجادی.
۴. عطایی غزنوی، م. آ(۱۳۷۶). «نگرشی اجمالی بر اندیشهٔ سیاسی رهبر شهید استاد مزاری»، قم: فصلنامهٔ سراج، شماره ۱۱.
۵. علیزادهٔ مالستانی، ع (۱۳۷۷). «شهید مزاری و عدالت‌اجتماعی»، قم: فصلنامهٔ سراج، شماره ۱۵.
۶. گودرزی.غ و دیگران (۱۳۹۱). «اولویت‌بندی مؤلفه‌های فرهنگی ـ اجتماعی انتقال فناوری در جمهوری اسلامی ایران با استفاده از روش تحلیل شبکه»، تهران: فصلنامهٔ راهبرد، شماره ۳.
۷. مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری، احیای هویت، (۱۳۷۵). قم: سراج.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

درس‌های مزاری برای امروز و فردای افغانستان

عبدالمجید مجیدی

به اعتراف دوست و دشمن، شهید مزاری یک پدیدهٔ استثنایی در تاریخ افغانستان است. او مسیر تاریخ افغانستان را برای همیشه تغییر داد. او هرگز برای خود چیزی نخواست؛ ولی از مطالبات اساسی مردم خود سرسوزنی هم عقب‌نشینی نکرد و برای احقاق حقوق اقلیت‌ها، از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکرد و در این راه حتی از خود و خانواده‌اش هم گذشت.

در وهلهٔ اول به نظر می‌رسد که نوشتن راجع به شهید مزاری، بعد از بیست‌واندی سال و چاپ و نشر این همه کتاب، مجله، اشعار، سخنرانی و سمینار، تکرار مکررات و کاری خالی از لطف و فایده است؛ اما با کمی تأمل و تعمق می‌توان فهمید که این کار نه تنها که خالی از فایده نیست؛ بلکه بسیار مهم و حتی لازم و ضروری نیز است. اولاً این کار ادای دین به پیشگاه این «بزرگ شهید عدالت‌اجتماعی» و «شهید وحدت‌ملی» است که حقیقتاً همهٔ ما و تاریخ امروز و فردای افغانستان، مدیون و مرهون فداکاری‌ها، رشادت‌ها و از خودگذری‌های بی‌نظیر و بی‌مانند او است. ثانیاً این کار، کمک به معرفی بهتر و شناساندن کامل‌تر شخصیت شهید مزاری و افکار و اندیشه‌های قابل افتخار این شهید بزرگ برای نسل جوان و نسل‌های فردای کشور است. ثالثاً و از همه مهم‌تر، بحث روی اندیشه‌های شهید مزاری، به نوعی چاره‌جویی و چاره‌اندیشی برای معضلات و مسائل امروز افغانستان نیز هست. بنابراین، راجع به شهید مزاری هرچه نوشته شود و هرچه گفته شود باز حرف‌های تازه و شنیدنی وجود خواهد داشت؛ زیرا صدای وجدان بیدار و برخاسته از روح جمعی جامعه است. سؤال این است که درس‌های مزاری برای امروز و فردای جامعهٔ ما چیست؟ کدامین مفکوره‌های مزاری می‌تواند راهگشای امروز و فردای ما باشد؟

هرچند اندیشه‌ها و مفکوره‌های رهبر شهید، هرکدام زیبا، غرورآفرین، انسانی و آزادی‌خواه، مایهٔ مباهات است؛ اما در این مقاله فقط به مهم‌ترین اندیشهٔ او که ناظر به مسائل و معضلات جاری کشور است و سرمشق و راهگشای مشکلات امروز و فردای ما است پرداخته می‌شود. شهید مزاری، وحدت‌ملی را یک اصل معرفی می‌کرد. اختلاف و دشمنی اقوام را فاجعه می‌خواند. ریشهٔ تمام بدبختی افغانستان را عدم تحمل همدیگر و تنها راه‌حل بیرون رفت از بحران در افغانستان را برابری اقوام و دایرشدن انتخابات می‌دانست. او بدون ملاحظات معمول آن روز، تبعیض علیه زنان را غیرقابل قبول و غیرمنصفانه اعلام کرد و در شدت جنگ‌ها یادآوری می‌کرد

بنیاد اندیشه

که سرانجام هر جنگی به صلح ختم می‌شود. او اختلاف شیعه و سنی را با تمسخر، بازی سیاسی معرفی کرد. در ادامه به توضیح مختصر این‌ها می‌پردازیم:

وحدت‌ملی

یکی از اندیشه‌های محوری شهید مزاری، وحدت‌ملی افغانستان بود. مزاری با قاطعیت تمام و صداقت بی‌مانند، اعلام می‌کرد که: «من وحدت‌ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانم.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۴۶) تا روزی که افغانستان، افغانستان باشد، این فرمایش شهید مزاری هرگز فراموش نخواهد شد و شایسته است که با آب طلا نوشته شود. او حتی کسانی را که از دشمنی بین ملیت‌ها را مطرح و به آن دامن بزنند را خائن ملی می‌دانست: «من می‌گویم هر کس برای نفاق و دشمنی ملت‌ها حرف بزند خائن ملی افغانستان است» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

سخن گفتن از وحدت‌ملی در شرایط کنونی که سخن مد روز و نان به نرخ روز خوردن محسوب می‌شود، امتیاز ندارد؛ اما طرح و تأکید بر این موضوع از طرف رهبر حزب وحدت در شرایط که جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی از هر گوشه و کنار افغانستان شعله می‌کشید به‌ویژه مردم غرب کابل و مواضع حزب وحدت، از هر سو آماج حملات بود، نشان از درک عمیق و شناخت دقیق اوضاع و واقعیت‌های جامعهٔ افغانستانی دارد که تنها از رهبران ژرف‌اندیش و آینده‌نگر مانند مزاری ساخته بود.

گذشت قریب به سه دهه از طرح این موضوع توسط شهید مزاری، به خوبی برای همگان به اثبات رسانده است که ما هیچ راهی جز وحدت‌ملی نداریم و هر راهی غیر از آن به ترکستان ختم‌شده و به فاجعهٔ بزرگتر می‌انجامد.

عدالت‌اجتماعی

عدالت‌اجتماعی یکی دیگر از اساسی‌ترین و تابناک‌ترین اندیشه‌های شهید مزاری است. شهید مزاری با طرح صریح، شجاعانه و بدون در نظرگرفتن ملاحظات معمول آن زمان راجع به این موضوع که قمار سیاسی خوانده می‌شد، فصل جدیدی را در کارنامهٔ درخشان مبارزاتی خود گشود و برای اولین بار گفتمان عدالت‌خواهی را وارد فرهنگ سیاسی کشور ساخت. قباحت‌زدایی و تابوشکنی از طرح موضوع حق‌خواهی اقلیت‌های قومی و اقشار محروم جامعه از یک طرف، ایجاد اعتماد به نفس و شهامت لازم برای پیگیری صریح و شجاعانه این موضوع توسط اقلیت‌ها، مسیر تاریخ سیاسی-اجتماعی افغانستان را تغییر داد و یک‌باره اقوام محروم و حاشیه‌ای را وارد متن و مرکز معادلات سیاسی ساخت. تمام اقلیت‌های قومی و اقشار محروم اجتماعی نسبت به وجود آمدن فضای موجود، مرهون بی‌چون و چرای این بزرگ شهید عدالت‌اجتماعی است. او منطق و عرف رایج سیاسی را زیر سؤال برد و قاطعانه اعلان کرد که حق‌خواهی به معنای دشمنی نیست؛ بلکه عین برابری و برداری است.

از این رو تأمین عدالت و احقاق حقوق همهٔ ملیت‌ها و اقشار در افغانستان فریاد مستمرِ مزاری بود. او می‌گفت: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» ایشان یادآور می‌شد: «اگر ملیتی حقوق خود را طلب کرده و خواستار عدالت باشد به معنی تجزیه نیست، این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشد.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۵۲). در جای دیگر می‌گوید: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در افغانستان است» (غفاری لعلی، ۸۲:۳۲۱). ایشان مطالبات اساسی مردم خود را چنین یادآور می‌شود: «ما عاشق قیافهٔ کسی نیستیم، سه چیز را در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما و دیگر این‌که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند و سوم این‌که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۷۵).

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

صلح و زندگی مسالمت‌آمیز

چندین دهه جنگ و درگیری در افغانستان و کشتارها و فجایع بی‌شمار حاصل از آن، روح و روان مردم را به شدت متأثر و آزرده ساخته و از این‌رو، صلح و امنیت آرزوی دیرینه و رؤیای دست نیافتنی برای مردم افغانستان شده است. شهید مزاری، با درک و دوراندیشی که داشت به صراحت یادآور می‌شد که «ما کراراً برای شما گفتیم و توضیح دادیم که هیچ‌وقت جنگ‌طلب نیستیم. راه‌حل مسئله افغانستان را جنگ نمی‌دانم» (مرکز

فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۱۶). ایشان در جای دیگر صلح را «در افغانستان جنگ راه‌حل قضایا نیست. ما معتقدیم که هر جنگ آخرش صلح است، برادران به جای جنگ صلح را بپذیرند و همدیگر را تحمل کنند. یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چندین سال جنگ به آن نیاز دارد، صلح و آرامش است.» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶:۳۲۱).

جالب این است که حتی گروه خونخوار طالبان نیز بعد این همه قساوت و جنایت، امروزه به همان حرف شهید مزاری رسیده و اعتراف دارند که جنگ راه‌حل نیست و باید قضایای افغانستان از طریق گفت‌وگو و مذاکره حل و فصل شود. البته باید یادآور شد که همان‌طوری که گذشت، نگاه شهید مزاری به صلح، نگاه سطحی و صلح زود گذر نمی‌باشد. در طول چهار دهه جنگ در افغانستان، صلح‌های زودگذر زیادی نیز تجربه شده است که کمتر سودمند بوده و آغاز جنگ دیگر و شدیدتر شده است. صلح باید پایدار باشد و پایدار بماند. صلح پایدار، صلحی است که مبتنی بر هم‌پذیری همدیگر و براساس عدالت، انصاف و واقعیت‌های عینی جامعه باشد.

انتخابات

انتخابات یک فرایند تصمیم‌گیری رسمی است که طی آن مردم یا بخشی از مردم برای ادارهٔ امور عمومی خود، شخص یا اشخاصی را برای مقامی رسمی به مدت معلوم با ریختن رأی به صندوق‌های انتخاباتی برمی‌گزینند.

گردش قدرت در افغانستان همواره خونین و فاجعه‌بار بوده است. حاکمان افغانستان هرکدام به نوبه خود کوشیده‌اند از هر طریق ممکن خود را به منبع و مرکز قدرت برسانند و بعد از به اختیار گرفتن قدرت نیز از هیچ کوششی برای حفظ و تداوم آن فروگذار نکرده‌اند.

راه شهید مزاری در این مورد هم محکم و منطقی است. او تنها راه‌حل این موضوع را استفاده از تجارب بشری و کشورهای دیگر می‌دانست. شهید مزاری معتقد بود که تنها راه بیرون رفت کشور از این بحران، مشارکت فراگیر و سهم‌گیری همهٔ شهروندان در تعیین سرنوشت‌شان از طریق انتخابات‌اند. «تنها راه نجات مردم و ثمرهٔ انقلاب برای مردم افغانستان این است که یک انتخابات آزاد دایر شود که در آن همهٔ اقشار مردم حق داشته باشند از پیر، جوان، مرد و زن همه این‌ها» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶:۷۵). رهبر شهید عدم مشروعیت سیاسی و فراگیر نبودن حکومت در افغانستان را یکی از آتش‌های زیر خاکستر می‌دانست و درمان آن را نیز انتخابات عام و فراگیر معرفی می‌کرد: «دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در این صورت دولت پایهٔ مردمی پیدا می‌کند و قانونی است.» (غفاری لعلی، ۱۳۸۸:۲۹).

حمایت از حقوق زنان

تجربهٔ تاریخ طولانی بشری به خوبی ثابت کرده است که تبعیض و محروم نگه داشتن کتله‌های اجتماعی، از حضور در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، مانع بزرگ و سد راه توسعه و پیشرفت یک جامعه است. نادیده‌انگاری زنان، گذشته از این‌که یک موضوع شرم‌آور و ستم بزرگ تاریخی در حق زنان است دوام‌دار نیز نخواهد بود. دیر یا زود این معضل و بیماری اجتماعی در تمام کشورها تشخیص شده و خاتمه خواهد یافت.

دیدگاه شهید مزاری در این مورد هم ستایش‌انگیز است. او با وجود آن‌که یک عالم دینی و رهبر جهادی بود؛ اما در مورد زنان و برابری حقوق زن و مرد، نظر کاملاً روشن و بسیار متفاوتی نسبت به دیگر رهبران جهادی داشت. او معتقد بود که تأمین نشدن حقوق زنان در کشور، نیمی از پیکرهٔ جامعه را فلج خواهد کرد و این کار به دور عدالت و انصاف خواهد بود: «زنان از کلیهٔ حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همهٔ عرصه‌های اجتماعی و سیاسی فعال باشند؛ انتخاب کنند و انتخاب شوند» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: و۶۲ و۲۵۹). در جای دیگر تأکید می‌کند که: «این عادلانه نیست که مردان در انتخابات شرکت کنند و زنان محروم باشند» (غفاری لعلی، ۱۳۹۶: ۲۵۹).

پرهیز از اختلافات قومی و مذهبی

با نگاه عمیق به تحولات سیاسی اجتماعی افغانستان آشکار می‌شود که بسیاری از مصایب و معضلات امروز و دیروز ما و شما ریشه در اختلافات قومی دارد و بسیاری از مشکلات دیگر نیز فقط در سایهٔ شوم قوم‌پرستی پنهان شده و تا امروز تداوم پیدا

بنیاد اندیشه

کرده است. تنش‌های قومی، تنها مشکل دیروز ما نبوده است؛ بلکه مشکل امروز ما هم هست. شکاف قومی، ریشه بسیاری از مشکل موجود و مانع بزرگی در راه اصلاحات اجتماعی، اداری و حتی توسعه و پیشرفت کشور است.

شهید مزاری با فاجعه خواندن دشمنی اقوام، عمق نفرت، انزجار و بیزاری خود را از اختلافات قومی اعلام می‌کرد: «در این‌جا برای شما واضح می‌گویم در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعهٔ بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۴۸). «هرکسی برای نفاق و دشمنی اقوام حرف بزند، خاین ملی افغانستان است» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۷۸). «هرکسی که می‌آید در این‌جا برای حذف یک ملت و برای حذف یک تنظیم فعالیت می‌کند، سخت اشتباه می‌کند. بیست ماه گذشته اثبات کرده است که توانایی حذفت کسی را ندارد» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۴۸). «ما تلاش می‌کنیم که یک روز، این دشمنی را هم با تفاهم بین این چهار تا ملیت، حل بکنیم و این افتخار تکمیل شود به [نام] حزب و حدت» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۴۹). شهید مزاری، طرح موضوع شیعه و سنی را نیز یک بازی سیاسی و القا شده از خارج می‌دانست: «من هیچ وقت نه شیعه گفته‌ام و نه سنی، بعد از این نیز نخواهم گفت. مطرح کردن شیعه و سنی یک بازی است.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۸۸:۱۴۹).

به راستی که راه‌حل بسیاری از مشکلات افغانستان، در گرو عبور از قوم‌پرستی‌های جاهلانه و تباه‌کنندهٔ کنونی است. از مبارزه با فساد اداری گرفته تا اصلاحات در معارف انکشاف و توسعه همه و همه، نیازمند دید ملی و فراتر از قوم بازی‌های معمولی است. چقدر تحسین‌برانگیز است که این موضوع بیشتر از هر کسی از جانب شهید مزاری مطرح و تأکید شده است. « ما افتخار می‌کنیم که اولین بار وحدت ملی را در افغانستان ما به وجود آوردیم» (مرکز نویسندگان، ۱۳۸۸:۱۴۸).

نتیجه‌گیری

مزاری نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه معاون شد، نه پول و پیسه شخصی داشت؛ ولی محبوب قلب‌ها بود و امروز نیز در قلب مردم خود جای دارد. او از میان مردم برخاست، با مردم زیست و از جنس مردم بود. هیچ کسی و هیچ رهبری، به اندازهٔ او زبان و حرف دل مردمش را نمی‌دانست و نمی‌توانست با توده‌های مردم و اقشار مختلف اجتماعی ارتباط برقرار کند.

مزاری یک رهبر عادی و معمولی نبود. او آگاه به تاریخ کشور و بسیار جلوتر از زمان و زمانهٔ خود بود. حرف مزاری، حرف شخصی خود او نبود؛ بلکه حرف دل مردمش بود؛ چون خود او، تجسد و تجسم روح جمعی جامعهٔ خود بود. پدیدهٔ مزاری در حقیقت واکنش و پاسخی به عقده‌های تاریخی خلق ستم‌کشیدهٔ خویش بود. از این‌رو، اندیشه‌های مزاری همیشه ماندگار، بالنده و چونان مشعل فروزنده خواهند ماند؛ زیرا بازتاب روح جمعی جامعه و حرف دل میلیون‌ها انسان ستمدیده است که از زبان او جاری و ساری شده است و لاجرم به دل‌ها خواهد نشست که خوشبخانه، خوب هم نشسته است. راجع به شهید مزاری هرچه نوشته شود و هرچه بیشتر گفته شود، باز حرف‌های تازه و گوش‌های شنونده، وجود خواهد داشت؛ چون صدای وجدان بیدار جامعه و خلق خدا است.

منابع:

۱. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، (۱۳۸۸). احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید ره)، چاپ دوم، انتشارات سراج.

۲. غفاری لعلی، عبدالله، (۱۳۹۶). فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های شهید وحدت‌ملی، استاد عبدالعلی مزاری)، انتشارات بنیاد اندیشه.

بنیاد اندیشه

ناگفته‌هایی از کارنامهٔ سیاسی
شهید مزاری

علی‌آقا مزیدی

مقدمه

از سال ۱۱۶۰ هجری قمری / ۱۷۴۷ میلادی تا سقوط طالبان و تشکیل حکومت تازه بر مبنای اجلاس و فیصلهٔ بن آلمان، حکومت‌ها در افغانستان با وجود داشتن شعار و پرچم ملی، انحصاری و تک قومی بوده‌اند. هر دستهٔ قومی و یا گروه سیاسی که توان دست‌یابی به قدرت یافته‌اند، از قدرت، شمشیر ساختند و برای بقا و دوام حاکمیت خویش، اقوام و گروهای دیگر را به حیث اولین دشمن و مانع دوام قدرت سرکوب کرده‌اند و از هیچ خشونتی دریغ نورزیده‌اند.

افغانستان در تاریخ خود قتل‌عام‌ها دارد. طالبان سیاست حذف و ایجاد سرزمین سوخته را در پیش گرفتند. در پی این سیاست آثار فرهنگی را ویران کردند تا پیشینهٔ حضور دیگر ساکنان و اقوام را نابود کنند. بت‌های بامیان، قربانی این سیاست شدند. طالبان علیرغم اصرار جامعهٔ جهانی مبنی بر مدارا با مجسمه‌های بی‌جان بودا، در تاریخ ۱۱ مارچ سال ۲۰۰۱ با آتشباری سنگین، دو مجسمهٔ عظیم بودا در بامیان را تخریب کردند. بسیاری از آثار باستانی در همین دوران نابود شدند که هرکدام نمود و نمادی از اقوام ساکن در کشور بودند. آسیب‌های اجتماعی‌ای که تا به حال نظام سیاسی از وی متأثر است و تا هنوز روان اجتماعی نیز از صدمهٔ آن بهبود نیافته است، ناشی از همین دو عامل، قدرت‌طلبان قوم‌محور و انحصارگرایان سیاست زده است.

محرک اصلی مبارزات شهید مزاری این دو پدیده است. شهید مزاری در تمام عمر مبارزاتی‌اش از الگوگیری مبارزاتی شهید اسماعیل بلخی، تا سال ۱۳۵۱ که خود اقدام به تشکیل جریان سیاسی به نام «روحانیت نوین» کرد و آن را به سازمان نصر پیوند داد و با تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان به پلهٔ کمال و یکی از خواسته‌های فکری‌اش رساند، همهٔ تلاش او در راستای رفع تبعیض، بی‌عدالتی و حکومت‌های قوم‌محور و انحصارگرا و هم‌چنان قطع مداخلات کشورهای بیرونی در امور حکومت‌داری در افغانستان بوده است. کمتر فرصت‌هایی بیش آمده است تا اقوام از طریق گفت‌وگو و رابطه‌های دوستانه کینه‌ها و نفرت‌ها را از همدیگر دور کنند. در عین‌حال کمتر شخصیت سیاسی در کشور بوده است تا در تلاش ایجاد همسویی‌های ملی، گام‌های عملی برداشته باشد. شهید مزاری از هر فرصت برای رفع کینه‌های قومی ایجاد فضای شهروندی قدم برداشت.

بنیاد فرهنگی
تاسیس ۱۳۹۴

به اندیشه‌ها و خواسته‌های شهید مزاری که در گفته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها وی، مبنی بر احیا و ایجاد جامعهٔ سالم انسانی در افغانستان، ایجاد زیربناهای مستحکم، برای ساخت نظام سیاسی از طریق برقراری عدالت‌اجتماعی، رفع تبعیض، تحمل‌پذیری و نگاه یکسان به تمام شهروندان کشور بازتاب یافته، زیاد پرداخته شده است و تفسیرهای بی‌شماری نیز از سوی نخبگان فرهنگی، علمی و سیاسی ما صورت گرفته است که کار بس ارزنده‌ای است؛ اما در این لابه‌لاها به گام‌های عملی و ماندگار شهید مزاری در طول مبارزات سیاسی‌اش کمتر پرداخته شده است و چه بسیار از روایت‌های که ناگفته مانده‌اند و شماری نیز گم شده‌اند. از این‌رو، این مطلب می‌کوشد تا این مسیر را گام به‌گام با تحولات افغانستان تا آن جایی که مقدور است، دنبال کند.

جهاد، اولین فرصت برای ایجاد همسویی‌های ملی

سال‌های اشغال و جهاد هرچند خسارات سنگین برزندگی مردم و زیربناهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور وارد کرد؛ اما فرصتی هم بود برای بازیافت روحیهٔ ملی و زنده شدن فضای هم‌پذیری. جنگ‌های مسلحانه علیه اشغالگران، سبب شد تا اقوام نقش و تأثیرگذاری همدیگر را عملاً مشاهده کنند و برای اولین‌بار در تاریخ این کشور متوجه شوند که جهت ایجاد نظام مقتدر و مستحکم، پذیرفتن نقش گروهای قومی، راه اصلی و شرط انکارناپذیر است.

احزاب و گروهای نظامی از اقوام مختلف، پشتون، تاجیک، هزاره اوزبیک و سایر گروه‌ها از اقوام مختلف در بسیاری ولایت‌ها در کنار هم دیگر پایگاهای نظامی ایجاد کردند، عملیات‌های مشترک علیه روس‌ها انجام دادند. موارد زیاد در تاریخ جهاد افغانستان وجود دارند، که گروهای مسلح جهادی برای انتقال و جابه‌جایی امکانات نظامی، از چندین ولایت عبور می‌کردند، نه تنها که نگران مواجه شدن با خشم عصبیت‌های قومی، نژادی، زبانی و... نبودند که مردم و گروهای مسلح از هیچ‌گونه همکاری- غذا، جا و امکانات دیگر از هم‌دیگردریغ نمی‌ورزیدند.

برای شهید مزاری سال‌های جهاد، فرصتی بود جهت تحقق اهداف مبارزاتی‌اش. او ملت واحد می‌خواست که در آن انسان سیاه و سفید فرقی نداشته باشد، تبعیض به قبرستان تبعیض‌گران این سرزمین دفن شود و ملتی با باورهای مطابق با معیارهای فرهنگ نوین جهانی ایجاد گردد. برای تحقق این خواسته‌اش نیاز داشت تا فرهنگ همپذیری اقوام در افغانستان از طریق تعامل و گفت‌وگو به وجود آید. ملتی که سال‌های متمادی در پی سیاست حاکمان مستبد، دور از همدیگر نگهداشته شده‌اند، حضور اقوام در جزایر جدا از هم، فرصت هرگونه تعامل را میان گروهای اجتماعی این سرزمین از بین برده است، ایجاب می‌کند تا همه چیز از نقطهٔ صفر شروع کرد.

شهید مزاری بارها در ولایت‌های غور، فراه، نیمروز، هیرمند، قندهار، زابل و ارزگان تا هزارستان را بیشتر با پای پیاده سفر کرده و در مسیر عبورش با بزرگان اقوام و فرماندهان جهادی دیدار داشته است. یکی از دیدارهای تاریخی وی با ملا رسول آخوند زاده، (پدر ملا شیر محمد آخوند زاده، وکیل منتخب ولایت هیرمند در اُلسی جرگه) در اُلسوالی موسی قلعه ولایت هیرمند است. ملا رسول مرحوم با نگارنده خاطره‌اش را از این دیدار چنین نقل می‌کند: «چلهٔ تابستان هوا به شدت گرم بود، مجاهدین آمدند، اطلاع دادند که دو نفر

سال‌های اشغال و جهاد هرچند خسارات سنگین برزندگی مردم و زیربناهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور وارد کرد؛ اما فرصتی هم بود برای بازیافت روحیهٔ ملی و زنده شدن فضای هم‌پذیری. جنگ‌های مسلحانه علیه اشغالگران، سبب شد تا اقوام نقش و تأثیرگذاری همدیگر را عملاً مشاهده کنند و برای اولین‌بار در تاریخ این کشور متوجه شوند که جهت ایجاد نظام مقتدر و مستحکم، پذیرفتن نقش گروهای قومی، راه اصلی و شرط انکارناپذیر است.

مسلح در بیابان، نزدیک اُلسوالی، زیر پوته‌های شین‌غزی (بوته‌های با ساقه‌های بلند، شاخ و برگ‌دار) افتاده‌اند شاید از شدت تشنگی و گرسنگی بمیرند. مجاهدین رفتند آوردند، در ابتدا فکر کردم پشتون هستند؛ چون ریش‌های بلند و تیره داشتند. تشنه بودند، توان حرف زدن نداشتند، کم‌کم آب دادیم، سرحال شدند، وقتی به حال آمدند، پرسیدم شما که هستید؟ با اشاره دست خواست، افرادی که در آن‌جا حضور داشتند، خارج شوند. دستور دادم همه بیرون بروند، بعد جواب داد من عبدالعلی مزاری از مجاهدین هزاره هستم. از من خواست که خود را معرفی کنم. وقتی من خود را معرفی کردم، چهره‌اش باز شد و گفت که از مدت‌ها در آرزو بودم تا شما را ببینم و این یک اتفاق خوب بود. نام عبدالعلی مزاری را شنیده بودم. وقتی باور کردم که خود مزاری است، با او وارد صحبت شدم. تا شب با هم صحبت کردیم. سخنان مزاری که همه از برادری برنامه‌ها برای نزدیک شدن اقوام، ختم جنگ و حکومت متشکل از همهٔ اقوام و احزاب جهادی بود، بسیار مره «مزه» داد. برای مزاری جای جداگانه ترتیب دادم. دستور دادم تا دو سه گاو بکشند و سران تمام اقوام و مردم را دعوت کنند تا آقای مزاری را ببینند. دو روز بعد این برنامه عملی شد، سران اقوام، بزرگان مردم و مجاهدین همه آمدند و آقای مزاری در آن‌جا سخنرانی کرد. مردم هرچند فارسی کمتر می فهمیدند؛ اما از سخنان آقای مزاری با «نعره الله اکبر» حمایت می‌کردند. آقای مزاری بسیار آدم فهمیده بود، تعصب نداشت. او حدود بیست روز در نزد من بود، هر شب بزرگان قومی او را مهمان می‌کردند. سرانجام روزی به من گفت که من به سمت هزاره‌جات می‌روم، مرا تا رسیدن به مرز هزاره‌جات یک نفر راهنما بدهید. من آن روزها با عبدالواحد بغرانی (از قوماندان‌های مشهور طالبان فعلن باشندهٔ خوشحال خان کابل) مشکل زیاد داشتم. برای رساندن مزاری به هزاره‌جات باید از منطقهٔ عبدالواحد بغرانی (اُلسوالی باغران) عبور می‌کردیم، به آقای مزاری مشکل خود را با عبدالواحد بغرانی به میان گذاشتم، گفتم اگر ایران می‌روی تا مرز ولایت نیمروز و یا ولایت فرا به ضمانت و امانت می‌رسانم. اگر پاکستان می‌روی در هر شهر پاکستان که بخواهی می‌رسانم؛ اما از رفتن به هزاره‌جات منصرف شوید که توسط عبدالواحد بغرانی کشته می‌شوید و مرا هم مجبور به جنگ کردن با وی می‌سازی. مزاری گفت، من هرگز دیگر به ایران نمی‌روم. کار من از ایران خلاص شده است. من کار بزرگی دارم که باید به هزاره‌جات بروم... سرانجام قوماندان مختار از قندهار را خواستم تا مزاری را به هزاره‌جات برساند». [1]

قوماندان مختار از فرماندهان مشهوری جهادی در قندهار در رابطه با این موضوع چنین می‌گوید: «ملا رسول آخوند زاده زریعهٔ مخابره به من گفت که عاجل موسی قلعه بیایم. من و ملارسول آخوند زاده، اندوالی داشتیم و هم‌پیمان هم بودیم. فهمیدم که باید کار خیلی ضروری باشد، من موسی قلعه رفتم و آن‌جا شهید مزاری را دیدم و تعجب کردم. ملا رسول به من گفت تنها کسی که می‌توانم رویش اطمینان کنم که شهید مزاری را تا هزاره‌جات صحیح و سالم برساند، شما هستید. من قبول کردم با تمام خطراتی که وجود داشت، شب و روز از شهید مزاری مراقبت کردم تا آن‌که در منطقهٔ انگوری اُلسوالی جاغوری او را رساندم. شهید مزاری مقداری پول به من داد و گفت این را بگیر خرج راه برگشت‌تان بکنید، من در عوض گفتم، دست برادری را به من بده تا من و تو بعد از این برادر باشیم و به این‌گونه مزاری برادر من بود.» [2]

این خاطره را به آن دلیل ذکر کردم که برای مزاری مرز و حصار اقوام، جغرافیا و تبار شکسته بود. هیچ قومی برای او بیگانه نبود و نگاه او به جزء‌جزء جغرافیایی افغانستان مالکانه بود، همه‌جا خانهٔ او بود و همهٔ مردم برادر و هموطن

در جملهٔ معروفی که از او به یادگار مانده است فرمود: «ما حقوق همهٔ ملیت ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب نمودند و خواستار عدالت اجتماعی باشد، به معنای تجزیه‌طلبی نیست.»

وی. احساس بیگانگی و نگاه دوگانه با هیچ قشر و تبار قومی نداشت. مزاری می‌خواست، عناصر ملت شدن که مشترکات ملی، همخوانی‌های فکری و شناخت فرهنگ‌ها، عرف و عنعنات مشترک است، با نشستن و گفت‌وگو کردن رشد کند و سوتفاهم‌ها و کینه‌های تاریخی که تبدیل به نفرت ملی شده است، برداشته شود. او می‌خواست، تمام سران اقوام که در آینده تشکیل‌دهندگان یک نظام سیاسی در کشورند، چنین باشند و روحیهٔ هم‌پذیری داشته باشند. مزاری اثرات ویرانگر نفاق اجتماعی، زندگی اقوام در جزایر جدا از هم را تجربه کرده و خود قربانی فجایع آن بود؛ به این اساس دیگر نمی‌خواست افغانستان به جزایر قدرت تقسیم شود.

نقش شهید مزاری در حفظ جان نخبگان نظامی کشور

در آخرین روزهای پایانی سال هفتاد که حکومت نجیب رو به سقوط می‌رفت، یکی از نگرانی‌های عمده برای شمار بزرگان و شخصیت‌های سیاسی از جمله شهید مزاری چگونگی حفظ ژنرالان، نخبگان نظامی و در مجموع مغزهای فکری اردو افغانستان بود؛ چون آنان به نام وفاداران حزب کمونیست از نظر گروهای افراطی مجاهدین واجب‌القتل بودند و از سوی هم دشمنان بیرونی از جمله شماری از کشورهای همسایه به بهانه‌های مختلف، تحریک می‌شدند تا با از بین بردن این ژنرالان، آخرین ضربهٔ خویش را بر اردو و نظام امنیتی کشور بزنند. تشکیل «جنبش ملی اسلامی» یکی از چترهای بود که بسیاری از نخبگان نظامی کشور در سایهٔ آن حفظ گردیدند. تشکیل این جنبش پس از آن صورت گرفت که شهید مزاری پیشنهاد پیوستن شماری ژنرالان و نظامیان حکومت کابل از جمله ژنرال دوستم و سید منصور نادری را در حلقهٔ مجاهدین شمال کشور پذیرفت.

آقای بصیر دولت‌آبادی در کتاب خود در این مورد چنین می‌نویسد: «... ظاهر قضیه این طور نشان می‌دهد که پس از این حادثه (برکناری و دوباره به کار گماشته شدن جمعه اسک از نظامیان حکومت نجیب) ژنرال دوستم و سید منصور نادری به سوی مجاهدین کشیده می‌شوند». آقای محقق از مسئولان حزب وحدت اسلامی و معاون جنبش ملی اسلامی افغانستان در این رابطه می‌گوید: «در پایانهٔ سال هفتاد بود از برادرانی که در داخل قوت‌های مسلح بودند، نامه‌های به ما رسید، نامه‌ای از سید حسام‌الدین حق‌بین قوماندان عمومی نیروهای کیان(سید کیان) که در آن نوشته بود ما نظامی‌هایی که این‌جا هستیم و مسلح شده‌ایم و امروز از توان نظامی قوی در صفحات شمال برخورداریم، می‌خواهیم با مجاهدین، هماهنگ علیه دولت نجیب بجنگیم... سرانجام نامه را به شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در بامیان مخابره کردیم (شهید مزاری آن زمان دبیرکل حزب وحدت بود) آن‌ها... به ما هدایت دادند که شما با آن‌ها داخل مذاکره شوید. بین اردو و حرکت‌های جهادی سمت شمال کلاً تفاهم صورت گرفت و در فضای آرام و امنیت تمام فرماندهان و رهبران جهادی و قوت‌های مسلح متحد شدند، یک حرکت وسیع و مطمئن و عمومی به وجود آوردیم و مزار بدن خون‌ریزی فتح شد.» [۳]

این تصمیم هرچند با مشکلات فروان همراه بود؛ اما با طرح حزب وحدت، دیگر فرماندهان گروهای جهادی در شمال نیز متقاعد گردیدند تا در بدل تسلیم شدن ژنرالان و نظامیان حکومت داکتر نجیب‌الله، جان آنان در امان باشند. در تداوم این تلاش‌ها ضرورت ایجاد سقف حمایتی از این نظامیان احساس گردید که در چند روز آینده به تشکیل جنبش ملی اسلامی به رهبری ژنرال دوستم انجامید. شهید مزاری می‌دانست که تنها ایجاد چنین تشکیل شاید برای حفظ جان این ژنرالان کافی نباشد؛ لذا کارهای انجام شد، تا شماری از فرماندهان جهادی به عضویت جنبش درآمدند و حاج محمد محقق از اعضای ارشد حزب وحدت و فرماندهٔ سرشناس و پرنفوذ این حزب در شمال به‌عنوان معاون اول حزب جنبش ملی اسلامی تعین شد. یکی از دلایلی که ژنرال دوستم تا آخرین لحظه و تابه حال نسبت به شهید مزاری صادق و وفا دار است، طرح و حمایت وی از نظامیان و نخبگان نظامی در آن شرایط سخت و دشوار است.

شماری نگارندگان تلاش کرده‌اند تا تحولات شمال که سبب سقوط دولت نجیب شد را به شکلی وارونه و از ابتکارات فرماندهان جمعیت اسلامی ثبت تاریخ سازند؛ اما حقیقت امر آن است که پس از منشعب شدن حکومت نجیب به حداقل سه شاخه، جناح پرچم در تلاش افتادند تا در یک حلقهٔ منظم

گردهم آیند و موضوع واحد بگیرند. زمانی‌که ژنرال دوستم و بسیاری نظامیان دیگر تحت حمایت حزب وحدت و شخص رهبر شهید قرار گرفته و به ابتکار آنان جنبش ملی اسلامی ایجاد شد، تمام ژنرالان و شخصیت‌های جناح پرچم و بعدترها شماری از نخبگان، ژنرالان جناح خلق زیر چتر جنبش ملی اسلامی پناه بردند و بدین‌گونه از یک فاجعهٔ کشتار نخبه‌گان نظامی و اردوی افغانستان جلوگیری شد.

ژنرال نبی عظیمی از پرچمی‌های طرفدار کارمل می‌نویسد: «محمود بریالی را در اولین روزهای عودتم به کابل ملاقات کردم. او... می‌گفت روزهای بدی را گذشتاندیم؛ ولی ترک گفتن رفقا و تنها گذاردن آن‌ها نامردی بود. اکنون همه با جرئت، حوصله و استقامت خاصی توانسته‌اند با وضع موجود تطابق نمایند و از کسی و چیزی هراس نداشته باشند... روابط با آقای مزاری، حضرت صاحب مجددی و پیر سید احمد گیلانی حسنه است. ژنرالان و اعضای حزب هنوز هم در قوای مسلح خدمت می‌کنند. مذاکرات با احمد شاه مسعود نیز آغاز شده است.» [۴]

این کار شهید مزاری خشم بسیاری از رهبران وابسته به استخبارات خارجی را برانگیخت و بعدترها در ایام جنگ‌های میان گروهی در کابل، شهید مزاری را به «تبانی با گرو ملیشه‌ها و ژنرالان رژیم کمونیستی کابل» متهم و جنگ علیه نظامیان او را به همین دلیل توجیه می‌کردند.

نقش شهید مزاری پس از توافق‌نامهٔ بن و تشکیل حکومت موقت

موافقت‌نامهٔ ژنو؛ در پی ۴۱ دور مذاکره به مدت هفت سال از ۱۶ ماه جون ۱۹۸۱ تا اپریل ۱۹۸۸ بین مقام‌های دولت وقت افغانستان، پاکستان، شوروی و آمریکا با میانجیگری دیه‌گوکوردوویز نمایندهٔ ویژهٔ سازمان‌ملل در امور افغانستان به امضا رسید؛ اما شهید مزاری در جریان این مذاکرات متوجه رمز و راز تحولات افغانستان شده بود. او می‌دانست که حضور احزاب شیعی در ایران چه پیامد منفی را برای حضور آنان در ساختار قدرت دارد. مزاری به خوبی درک کرده بود که وابستگی احزاب هفتگانه به پاکستان، نظام سیاسی پس از حکومت داکتر نجیب را تا چه اندازه برای احزاب شیعی مقیم ایران سخت خواهد کرد که اتهام وابستگی به ایران کوچک‌ترین آن خواهد بود. به همین دلیل او از سال ۱۳۶۵ تمام فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خویش را در داخل افغانستان متمرکز کرد و تلاش‌های مؤثری را برای ایجاد تشکلات سیاسی مستقل شیعی انجام داد. مزاری می‌خواست هزاره و تشیع در قالب یک حزب سیاسی در تمام معادلات سیاسی کشور شریک شود. به نظر او این تنها راه چاره برای رفع تبعیض و محروم ماندن حکومت بود؛ اما این کار ساده نبود و در قدم نخست گروها و احزاب وابسته به کشورهای بیرونی مانع اصلی آن بود؛ اما شهید مزاری از تلاش باز نماند.

قضیه زمانی حساس شد که کوردویز نمایندهٔ ویژهٔ سازمان ملل‌متحد در امور افغانستان، در سپتمبر ۱۹۸۷ یاداشت‌هایی را برای ضرورت تشکیل دولت مختلط از مجاهدین و حکومت کابل برای راه‌حل مناسب به دولت‌های شوروی، امریکا، افغانستان و پاکستان پیشنهاد کرد. این امر سبب شد تا کشورهای ذیدخل در افغانستان از جمله، آمریکا، عربستان، ایران و پاکستان نسبت

مزاری می‌خواست، عناصر ملت شدن که مشترکات ملی، همخوانی‌های فکری و شناخت فرهنگ‌ها، عرف و عنعنات مشترک است، با نشستن و گفت‌وگو کردن رشد کند و سوتفاهم‌ها و کینه‌های تاریخی که تبدیل به نفرت ملی شده است، برداشته شود.

بنیاد اندیشه

به تحولات افغانستان به‌طورجدی توجه کنند. پاکستان تلاش کرد تا از نقش مجاهدین حتی احزاب مقیم پاکستان، در توافق‌نامهٔ ژنو بکاهد به این اساس در توافق‌نامهٔ ژنو هیچ نامی از گروهای جهادی برده نشد و دولت وقت افغانستان و پاکستان به‌عنوان طرف‌های اصلی، آمریکا و شوروی به‌عنوان «ضامن» و «ناظر» در آن امضا کردند. عنوان این توافق‌نامه نیز «موافقت‌نامهٔ دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان» تعین شد.» [۵]

با این‌حال هیچ یک از گروهای جهادی به صفت شریک اصلی جنگ، به این کار پاکستان اعتراض نکردند و یا آن‌که از بیم برداشته شدن دست حمایت استخبارات پاکستان و عربستان، نخواستند به آن اعتراض کنند.

سرهنگ محمد یوسف، مدیر دفتر افغانستان در سازمان اطلاعات پاکستان در کتاب «دام‌خرس»، نوشته است که وزارت خارجهٔ پاکستان در آن زمان حاضر به پذیرفتن نظرات رهبران مجاهدین در گفت‌وگوهای ژنو نبود و به آن‌ها حق وتو کردن برای پیشبرد این گفت‌وگوها نمی‌داد». [۶]

قدم بعدی، ویرانگرانه‌تر برداشته شد

قدم موفقانهٔ پاکستان در توافق‌نامهٔ ژنو که نقش مجاهدین را نادیده گرفت، سبب شد تا سازمان استخبارت این کشور گام‌های بعدی را با جرئت و جسارت تمام بردارد. در دههٔ ۱۳۶۰ زمانی که «آی اس آی» پاکستان گروهای جهادی مقیم این کشور را برای تشکیل ائتلاف واحد تحت فشار قرار می‌داد، کمتر کسی باور می‌کرد که این کار به هدف شوم مدیریت بهتر برای تطبیق استراتیژی این کشور در قبال افغانستان و از هم پاشی روند ملت و دولت‌سازی و یا حکومت تحت قیمومیت پاکستان در افغانستان صورت می‌گیرد.

مارک ادکین و دگروال یوسف در کتاب خود که بیشتر بر سیاست‌های استفاده‌جویانه و نفاق‌افگنانهٔ «آی اس آی» در مورد افغانستان متمرکزاست، چنین می‌نویسد: «به قول یکی از افسران «آی اس آی» اتحاد مذکور (تشکیل اتحاد هفتگانه) تحت فشار «آی اس آی» و رئیس جمهور ضیاءالحق به وجود آمد: «... ژنرال اختر رئیس «آی اس آی» هفته‌ها سعی و مبارزهٔ سختی را جهت حصول موافقت رهبران متقبل گردید. شهزاده ترکی، رئیس ادارهٔ استخبارات عربستان سعودی که در عین‌حال از جانب حکومت خویش کمک مالی جهاد را نظارت می‌کرد به پاکستان دعوت شد تا در زمینه با آن‌ها مذاکره کند؛ لیکن این همه هیچ اثری نکرد. بالاخره مجبوراً رئیس جمهور ضیاء مداخله کرد. جلسات دیگر دایر گردید و بعد از مذاکرات طویل تا دو بجه شب، کدام موافقه حاصل نشد. صبر و حوصلهٔ ضیاء نیز به آخر رسید و در حالت عصبانیت چنین امر را صادر کرد: «تنظیم‌ها مؤظف‌اند که به زودی یک ائتلاف هفتگانه را به وجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیهٔ مشترکی را صادر کنند، این را گفت و خودش جلسه را ترک کرد». [۷]

این تهدید سبب شد تا پس از ترک جلسه توسط ضیاءالحق، رهبران احزاب هفت‌گانه کمتر از یک ساعت در همان شب به توافق برسند. هرچند نیت پاکستان از متحد ساخت مجاهدین در آن زمان به اسناد و روایت‌های تاریخی برای قیادت حکمتیار رهبر حزب اسلامی انجام شد؛ اما عمده دلیل آن ایجاد حکومت دست‌نشانده و مدیریت آن به دست «آی اس آی» بود.

در قدم بعدی پاکستان ائتلاف هفتگانه را وادار کرد تا برخلاف توافق‌نامهٔ ژنو حکومت موقت تشکیل دهند. اکرام اندیشمند در کتاب... خود می‌نویسد: «با تلاش و درخواست غیرعلنی پاکستان نخستین جلسهٔ رهبران مجاهدین بر سر تشکیل اولین حکومت بیرون مرزی با شرکت و حضور زین نورانی، وزیر خارجهٔ پاکستان تدویر یافت. این اجلاس که در ۲۲ دلو ۱۳۶۶ تحت ریاست مولوی محمد یونس خالص، سخنگوی ائتلاف تنظیم‌های مجاهدین در اسلام‌آباد دایر شد، تا ده روز دیگر ادامه یافت. ائتلاف مجاهدین متشکل از هفت تنظیم جهادی مقیم پاکستان در سوم حوت ۱۳۶۶ تشکیل حکومتی را به صدارت انجنیر احمدشاه احمدزی اعلان کردند». [۸]

تشکیل حکومت موقت که در آن احزاب شیعی حضور نداشتند، آغاز بحران تازه و تشدید تنش‌های قومی پس از هم‌پذیری نسبی که در دوران جهاد پیش آمده بود به حساب آمد. تلاش برای سهیم ساختن ائتلاف هشتگانه از سفرآقای ربانی به تهران و نشست مشترک نمایندگان احزب شیعه و سنی

بنیاد اندیشه

برای اولین بار در تاریخ جهاد افغانستان، امضای توافق‌نامه با این شورا در تاریخ ۱۳۶۷/۱۰/۴، برگزاری سمینار مشترک میان نمایندگان احزاب عضو ائتلاف هفتگانه و هشتگانه در تهران به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۳، توافق‌نامهٔ آقای مجددی، نمایندهٔ ائتلاف هفتگانه که در دیدار رسمی‌اش با کریم خلیلی سخنگوی ائتلاف هشتگانه به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۶ امضا شد و سرانجام سفر ناکام هیأت به ریاست کریم خلیلی در اسلام‌آباد برای شرکت در شورای راولپندی و حکومت مؤقت همه و همه تلاش‌هایی بود که با سبوتاژ سازمان استخبارات پاکستان روبه‌رو شده و ناکام شد».[۹]

در بعد وسیع‌تر دلیل این امر بدبینی سه کشور آمریکا، عربستان و پاکستان با ایران بود و در بعد داخلی، پاکستان تلاش می‌کرد تا با دور کردن نقش احزاب شیعی تنش و کشتار فرقه‌ای، مذهبی و قومی در افغانستان همچنان باقی بماند. «ک پیکار پامیر»: «در کتاب خود سندی را از سوی استخبارات نظامی اسلام‌آباد با شماره ۴۱۲۰- جی آی ای- ۶- ای تاریخ ۲۲ فبروی ۱۹۸۹ آورده و در بند «الف» این سند، که تحت عنوان «اولویت‌های پاکستان در قبال افغانستان» ذکر شده، چنین آمده است: «تشکیل حکومت جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند، نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی‌المقدور تعداد زیاد ملل و قبل از همه کشورهای اسلامی، تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین کنیم. وظیفهٔ دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهرهای عمده‌ای مثل جلال‌آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آن‌جا تمام کشور را اداره خواهد کرد.»[۱۰]

منظور از عناصر طرفدار ایران، اشاره به شورای ائتلاف و احزاب شیعی که در ایران دفتر سیاسی داشتند، است.

میرآقا حقجو، در صفحهٔ ۲۴ کتاب خود «افغانستان و مداخالت خارجی» چنین می‌نگارد: «... اهداف عمده و استراتژیک پاکستان در رابطه با افغانستان عبارت بود از تضعیف قدرت و توانایی‌های ملی در افغانستان. ایجاد یک دولت ضعیف و همسو با پاکستان، کمرنگ ساختن روابط سیاسی- اقتصادی افغانستان با کشور هندوستان و جمهوری اسلامی ایران.»[۱۱]

شهید مزاری به خوبی درک کرده بود که حضور احزاب شیعی در ایران بهانهٔ خوبی برای پاکستان و سبب فهم غلط امریکا و عربستان سعودی از رویکرد احزاب شیعی شده است. در ارزیابی کلی، شهید مزاری درک کرده بود که مداخلهٔ ایران در مورد سیاست گروهای شیعی به ضرر جامعهٔ تشیع در افغانستان است. مزاری از این‌که شورای ائتلاف تحت مدیریت ایران قرار داشت، مخالف بود. یکی از دلایل بدبینی ایرانی‌ها به شهید مزاری نیز از همین‌جا شروع شد.

شهید مزاری با هیچ کشوری به ضرر منافع مردم افغانستان معامله نکرد

شهید مزاری در تمام دوران مبارزاتی‌اش پروندهٔ معامله با هیچ کشور خارجی را ندارد. در ایامی‌که در ایران به سر می‌برد، به عنوان یک عنصر ضد ایرانی نزد شخصیت‌های تأثیرگذار این کشور مطرح بود. از این جهت سازمان نصر، گروهی که شهید مزاری از رهبران عمده آن بود، تشکیلات سیاسی مطلوب برای حلقات مقتدر در نظامی جمهوری اسلامی ایران تلقی نمی‌شد. شهید مزاری زمانی که در ایران تحت فشار حلقهٔ تأثیرگذار مهدی هاشمی که ریاست «نهضت‌های جهان اسلام» را به عهده داشت، قرار گرفت، تا مرز بسته کردن دفاتر سازمان نصر در ایران به پیش رفت.

استاد سرور دانش، معاون دوم رئیس جمهور از رهبران سازمان نصر در آن زمان، در مقاله‌ای در این مورد می‌گوید: «در دورهٔ سازمان نصر یک‌بار از طرف عالی‌ترین مقام سیاسی و مذهبی، یعنی قائم مقام رهبری و نمایندهٔ او به نام سید مهدی هاشمی به بهانهٔ صلح و اتحاد، طرحی مطرح شد مبنی بر این‌که گروه‌ها و سازمان‌ها منحل شوند و به جای آن‌ها یک تشکیلاتی ایجاد شود که در واقع وابسته به آن‌ها و در اختیار آنان باشد. سازمان نصر و مخصوصاً شهید مزاری در مقابل این طرح ایستاد و گفت که این یک مسئله شرعی نیست که کسی از خارج برای ما فتوا بدهد و مسائل سیاسی و مبارزاتی افغانستان را خود ما بهتر می فهمیم. همهٔ گروه‌های موجود دیگر در این رابطه به حمایت از سید مهدی هاشمی سند را هم امضا کرده بودند و تنها سازمان نصر بود که حاضر به امضا نشد. شهید مزاری در همان زمان مجبور شد که حتی ایران را ترک گفته و از سال ۶۵ به داخل کشور انتقال بیابد و از همه کدرهای سازمان هم بخواهد که ثقل فعالیت‌های خود را به داخل کشور انتقال

بنیاد اندیشه

دهند تا تحت تأثیر مداخلات خارجی‌ها قرار نگیرند». [۱۲]

برای شهید مزاری امکانات زیادی وجود داشت که با بیشتر کشورها رابطه ایجاد کند؛ اما می‌دانست که این رابطه‌ها سرانجام به معاملهٔ سیاسی می‌انجامد که سردمداران افغانستان در طول تاریخ برای بقای‌شان انجام داده‌اند.

تشکیل حزب وحدت در راستای استقلال سیاسی و همسویی ملی

قبل از تشکیل حزب وحدت تلاش‌های زیادی برای متحد ساختن احزاب شیعی صورت گرفت؛ اما بنا به دلایلی ناکام ماند.«اتحاد اسلامی افغانستان» در ۲۴ جدی ۱۳۵۸ در قم تشکیل شد. این اتحاد شامل سازمان نصر، حرکت اسلامی و روحانیون جوان بود که دو ماه بیشتر دوام نیاورد. «جبههٔ آزادی‌بخش اسلامی افغانستان» که همهٔ احزاب شیعی در آن عضو بودند و آقای آصف محسنی دبیرکل آن بود نیز پس از مدتی به ناکام شد. در سال(۱۳۶۳) چهار گروه سازمان نصر، پاسداران جهاد، جبههٔ متحد انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی افغانستان ائتلافی را به نام «سازمان مؤتلفه» تشکیل دادند که سخنگوی آن‌ها شهید مزاری بود، این ائتلاف نیز به زودی از هم پاشید. شورای ائتلاف که مصوبهٔ آن در ۲۶ حوت ۱۳۶۵ به امضا رسید نیز تلاش همه جانبه‌ای بود تا بتواند از نقش و جایگاه جامعهٔ تشیع در تحولات پس از توافق‌نامهٔ ژنو، تشکیل حکومت موقت و ساختار حکومت آیندهٔ افغانستان دفاع کند؛ اما چنین نشد». [۱۳]

در شرایط حساسی که تمام گروهای جهادی و کشورهای ذیدخل تلاش داشتند تا حکومت جاگزین تعین شود، از سوی هم، پاکستان به گروهای هفتگانه اجازه نمی‌داد تا ائتلاف هشتگانه را شریک حکومت موقت و عبوری کند، دورنمای تاریکی برای جامعهٔ تشیع و هزاره قابل پیش‌بینی بود. شهید مزاری نگران آن بود که بار دیگر فاجعه تکرار شود و جامعهٔ تشیع با آن‌که دوشادوش دیگر اقوام و احزاب جهاد را به پیروزی رسانیده است، در حکومت آینده، آن‌هم به بهانهٔ واهی حمایت از کشوری، حضور اثرگذار نداشته باشد. به این اساس همت گماشت تا حزب وحدت را به دور از هرگونه مداخلهٔ خارجی که دفتر تصمیم‌گیری آن در داخل کشور باشد، بنیان‌گذاری کند. هرچند مقامات ایرانی تلاش زیادی به خرج دادند تا مانع تحقق این امر شوند؛ اما این تلاش‌ها در برابر عزم آهنین شهید مزاری کارساز نیفتاد.

استاد دانش در این مورد چنین می نویسد: «شورای ائتلاف هشتگانه در تهران و حتی کشور میزبان و نمایندهٔ خاص دولت میزبان حاضر نبود که حزب وحدت، جایگزین شورای ائتلاف شود؛ ولی آن روزی که در اجلاس مجمع شیعیان افغانستان در تهران در هنگام سخنرانی استاد مزاری، صداهای کوبنده و پی در پی تکبیر مردم، تالار اجلاس را به لرزه درآورد، همه به شمول کشور میزبان یقین کردند که راهی را که استاد مزاری و یارانش آغاز کرده‌اند، برگشت‌ناپذیر و وحدتی که ایجاد شده است، شکست‌ناپذیر است و شورای ائتلاف باید جای خود را به وحدت رها کند و چنین هم شد». [۱۴]

به همین دلیل آقای استاد محمدکریم خلیلی به عنوان سخنگوی شورای ائتلاف بیش از یک سال به صورت اعتراضی به حزب وحدت نپیوست. آقای خلیلی در مخالفت به تشکل حزب وحدت،«سازمان نصر نوین افغانستان» را تأسیس کرد و دفاتری نیز در ایران برای این حزب نوتأسیس ایجاد کرد.

ما اگر نقطه طلایی دوران امانی را که کنار بگذاریم، دیگر حکومت‌ها همواره در پی تفرقه گام برداشته‌اند تا همبستگی ملی؛ تمامیت‌خواهی، غارت و جابه‌جایی اقوام و حتا نابودی برخی اقوام افغانستان، کشت کینه و تفرقه و ایجاد شکاف‌های اجتماعی بوده است که در طول زمان انسان این آب و خاک نسبت به یکدیگر با خودشان کشیده‌اند.

مرجعیت تقلید افغانستانی، حرکتی در راستای استقلال‌طلبی بیشتر

طرح ایجاد مرجعیت برای شیعیان افغانستان از مراجع این کشور نیز توسط شهید مزاری مطرح شد. مزاری می‌دانست که یکی از آسیب‌ها و اتهام هدفمند علیه شیعیان افغانستان وابستگی مذهبی جامعهٔ تشیع به ایران است؛ لذا برای رفع این اتهام تلاش زیادی توسط مراجع تأثیرگذار در ایران از جمله مرحوم محقق خراسانی افغانستانی به خرج داد تا مرحوم آیت‌الله محقق کابلی به عنوان مرجع تقلید شیعیان افغانستان اجازهٔ چاپ رساله پیدا کند. این برنامه که زمان زیادی را در برگرفت، با مخالفت‌های همراه بود؛ اما اقدامی بود که شهید مزاری کرده بود و باید تحقق می‌یافت.

شهید مزاری همزمان با تلاش شبانه‌روزی برای رفع وابستگی به کشورهای خارجی، فرهنگ گفتمان و تفاهم ملی را از طریق ایجاد رابطه با شخصیت‌ها و گروهای جهادی نیز تقویت می‌کرد. او پس از آن که از طریق گفت‌وگو با گروهای شیعی موفق شد تا چتر واحدی به نام حزب وحدت را بسازد، در سال ۱۳۶۸ با احمدشاه مسعود، فرماندهٔ اصلی حزب جمعیت اسلامی گفت‌وگو را آغاز کرد و همین گفت‌وگوها به اتحاد استراتژیک حزب وحدت- جنبش ملی اسلامی به رهبری عبدالرشید دوستم و شورای نظار به رهبری احمدشاه مسعود برای تشکیل «ائتلاف جبل‌السراج» و توافق‌نامهٔ پنجشیر در آغاز ۱۳۷۱، انجامید. هرچند که این توافق‌نامه‌ها همه از سوی آمیر مسعود نقض شد؛ اما عزم شهید مزاری را برای تفاهم و گفت‌وگوی ملی نکاست.

چرا مزاری در جنگ‌های کابل از حقوق مردمش سرسختانه دفاع کرد؟

احمد شاه مسعود، افزون بر زیر پا گذاشتن تمام معاهدات و قول‌هایی که به حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی داده بود، به تشکیل حکومت انحصاری اقدام کرد. برای شهید مزاری زمانی قضیه واضح شد که حکومت آقای ربانی، پیشنویس قانون اساسی حکومتش را نوشت که در آن حقوق جامعهٔ تشیع در افغانستان در نظر گرفته نشده بود. شیخ آصف محسنی، به خبرنگار روزنامهٔ جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۷۱/۴/۲۱ در مصاحبهٔ اختصاصی گفت: «پیشنویس قانون اساسی افغانستان تنظیم شده و برای بررسی در اختیار رهبران جهادی قرار گرفته است». [۱۶] این قانون اساسی بسی ظالمانه و حقوق جامعهٔ تشیع در آن مد نظر گرفته نشده بود. به‌طور نمونه به چند ماده آن اشاره می‌کنیم: «ماده چهارم: مذهب رسمی افغانستان، مذهب حنفی است

ماده پنجاه و دوم: رئیس دولت، مرد مسلمان، پیرو مذهب حنفی بوده، تابعیت افغانستانی داشته، از پدر و مادر مسلمان افغانی‌الاصل متولد باشد». [۱۷]

با این قانون اساسی وضعیت تشیع در افغانستان روشن شد. شهید مزاری مجبور بود تا در برابر چنین اقدام تبعیض‌آمیز که ناشی از اندیشهٔ حکومت انحصاری بود، تا پای جان مبارزه کند. در راستای حل مسالمت‌آمیز این حرکت تبعیض‌آمیز، شهید مزاری طرح فدرال را مطرح کرد. هرچند که این طرح به‌جای خودش باقی ماند؛ اما به‌طور واضح بیانگر دیدگا و نظریات شهید مزاری بود.

شهید مزاری همزمان با تلاش شبانه‌روزی برای رفع وابستگی به کشورهای خارجی، فرهنگ گفتمان و تفاهم ملی را از طریق ایجاد رابطه با شخصیت‌ها و گروهای جهادی نیز تقویت می‌کرد.

در مادۀ دوم پیش‌نویس قانون اساسی فدرال چنین آمده است: «ماده دوم: دین رسمی مردم افغانستان دین مبین اسلام و مذهب رسمی آن جعفری و حنفی می‌باشد».
مادۀ یکصد و نوزدهم: «هر تبعۀ جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان که سن سی سالگی را تکمیل کرده باشد، خود و همسر وی از والدین افغان متولدشده باشده و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشد، به حیث رئیس جمهور انتخاب شده می‌تواند».
ماده پنجاه و ششم: «اتباع جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظرداشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیدۀ سیاسی، تحصیل و شغل و دارایی موقف دولتی و اجتماعی، محل سکونت، اقامت در برابر قانون اداری حقوق و وجایب یکسان بوده، مورد تبعیض و یا امتیاز قرار نمی‌گیرند». [۱۸]

نتیجه‌گیری

در تمام این کرۀ خاکی، یک وجب زمین به نام شهید مزاری ثبت نیست. میراث مزاری به جا مانده از شهید مزاری، تفکر و اندیشه‌های او است. اندیشه‌هایی که برای ختم بحران افغانستان، نسخه‌های شفابخش هستند؛ اما در زمانش به دلیل‌هایی که در بالا تذکر رفت، مورد قبول واقع نشد؛ اما در حال حاضر، بخشی از آن مطالبات در قانون اساسی افغانستان به عنوان سند وفاق ملی درج هستند.
درد مزاری این بود که در افغانستان «شعارها مذهبی، اما عملکردها قومی» است و او بارها می‌گفت که مطالباتش به دلیل انگیزه‌های قومی به چالش کشیده و مورد حمایت گروهای دیگر قرار نمی‌گیرد. مزاری به‌صراحت اعلام کرد که خواست اصلی او سه چیز است: ۱. تأمین حقوق سیاسی هزاره‌ها و شیعیان، ۲. رسمیت مذهب جعفری و ۳. تغییر ساختار سیاسی و اداری کشور به هدف تأمین عدالت اجتماعی و تمرکززدایی از قدرت.

منابع

۱. نگارنده در ۱۳۷۲خورشیدی جلسه‌ای با ملا رسول آخوند زاده، دفتر مقام ولایت، داشتم که روایت را از همان زمان به یاد دارم.
۲. نگارنده در قندهار، منزل شخصی قوماندان مختار در سال ۱۳۹۸ خورشیدی جلسه داشتم و روایت را از همان زمان به یاد دارم.
۳. سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، صفحه ۵۲.
۴. خاطرات ژنرال نبی عظیمی، صفحه ۳۸.
۵. بی بی سی، ۲۸ آوریل ۲۰۱۴ – ۸ ثور۱۳۹۳.
۶. ایوب آروین، بی‌بی‌سی، ۲۸ آوریل ۲۰۱۴ – ۸ ثور۱۳۹۳.
۷. دگروال یوسف و مارک ادکین، «تلک‌خرس»، برگردان به فارسی داکتر نثار احمد صمد، صفحه ۴۹.
۸. سال‌های جهاد و مقاومت، محمد اکرام اندیشمند، صفحه ۴۷.
۹. سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، صفحه ۴۰– ۴۲– ۴۳ به نقل از مجلۀ حبلی‌الله، شماره ۵۵– ۵۶.
۱۰. نقش پاکستان در تراژدی خونی افغانستان، ک پیکار پامیر، جلد اول، صفحه ۳۲۲.
۱۱. افغانستان و مداخلات خارجی، میرآقا، حقجو، صفحه ۲۴.
۱۲. روزنامۀ افغانستان ما، شهید مزاری، پیوند امروز و فردا، سه‌شنبه، ۲۲ حوت ۱۳۹۶، نوشتۀ استاد سرور دانش.
۱۳. برگرفته از کتاب سرو شاهی، ص ۲۸.
۱۴. روزنامۀ افغانستان ما، شهید مزاری، پیوند امروز و فردا، سه‌شنبه، ۲۲ حوت ۱۳۹۶، نوشتۀ استاد سرور دانش.
۱۵. سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، صفحه ۶۲ به نقل از پیک، شماره (۴۰۲) چهارشنبه ۳۱ /۴/ ۱۳۷۱.
۱۶. سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، صفحه ۶۳ به نقل از متن کامل قوانین اساسی افغانستان، از صفحه(۱۳۰۱– تا ۱۳۷۲) صفحه ۲۸۶، قانون اساسی برهان‌الدین ربانی.
۱۷. سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، صفحه ۶۴.

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

ویژگی‌های خاص شهید مزاری

محمدعلی جعفری

چکیده:

در این نوشته به ویژگی‌های شخصیت شهید وحدت‌ملی استاد مزاری اشاره شده است. استاد شهید مزاری معتقد به مبانی اسلامی و مذهبی بود. همان‌گونه که از حقوق قومی و سیاسی مردم هزاره و شیعه دفاع می‌کرد. ایشان خواهان رسمی شدن مذهب جعفری شیعیان بود. استاد شهید مزاری مدافع حقوق تمام اقوام ساکن کشور به طوری مساوی و به دور از هرگونه تبعیض بود. شهید مزاری همان‌گونه که خواهان وحدت مردم هزاره و شیعه بود، وحدت‌ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانست. شهید مزاری در عین حال که رابطهٔ حسنه را با تمام جهان ضروری می‌دانست، خواهان عدم دخالت کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان بود و بارها بیان کرده بود که سرنوشت کشور باید به دست خود مردم افغانستان تعیین شود. شهید وحدت‌ملی خواهان تعدیل واحدهای اداری در کشور بود. ایشان از بیت‌المال برای منافع شخصی استفاده نکرد و بارها گفته بود که من هیچ منافعی جز منافع مردمم ندارم. یکی از ویژگی‌های بارز شهید مزاری اهمیت دادن به کارهای زیربنایی فرهنگی بود. هم‌چنین شهید مزاری تنها راه‌حل منازعهٔ کشور را صلح، انتخابات آزاد و عادلانه می‌دانست.

کلید واژه: مزاری، شهید، افغانستان، وحدت‌ملی، سیاسی.

مقدمه

ویژگی‌های خاصی در شهید مزاری وجود داشت که اکثر شخصیت‌های جهادی و سیاسی کشور فاقد آن‌هایند. این ویژگی‌ها به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در این نوشته به برخی از آن که مخالفین و دشمنان شهید مزاری از آن زاویه ایشان را مورد نقد قرار می‌دهند، اشاره می‌شود:

۱. شهید مزاری یک روحانی، معتقد به مبانی اصولی اسلامی و مذهبی بود. در کنار دفاع از حقوق قومی مردم هزاره از حقوق مذهبی‌شان هم به جد دفاع می‌کرد و در سخنرانی‌هایش از رسمی شدن مذهبی جعفری سخن می‌گفت، از این‌که یک شیعهٔ مسلمان و پیرو امام علی و امام حسین است بارها در صحبت‌هایش افتخارکرده است و این‌گونه می‌گوید: «من فکر می‌کنم که همین افتخار بزرگ برای ما کافی است که پیروی از امام علی علیه السلام را در کنار وحدت مردم باعث عدم شکست مردم می‌دانیم.» و می‌گفت که اگر وحدت تان را حفظ کنید پیرو امام علی و امام حسین (ع) باشید، هیچ کس شما را شکست داده نمی‌تواند".[1]

۲. شهید مزاری مدافع حقوق تمام اقوام و ملیت‌های ساکن کشور بود و می‌گفت که حزب وحدت مصمم است که از حقوق ملیت‌های ساکن در افغانستان دفاع کند. شهید مزاری درصدد حذف هیچ قومی در کشور نبود؛ ولی ایشان مخالف برتری‌جویی بود و بارها بیان کرده بود که وجود اقوام خیر و برکت است، نفی اقوام باعث شر و درگیری می‌شود، ایشان بارها اعلام کرده بود که همان‌گونه که تمام اقوام در جهاد نقش داشتند، در ادارهٔ کشور هم، همه شریک باشند.[2] همهٔ مردم و اقوام مختلف افغانستان در جهاد و آزادسازی این کشور سهم داشته‌اند باید در تصمیم‌گیری‌های آینده‌اش هم شریک

۱. احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبرشهید)، چاپ اول، مرکزفرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، سال ۱۳۷۴.
۲. همان صفحه ۴۱.

شهید مزاری همواره تلاش می‌کرد که مردم هزاره در کنار سایر اقوام کشور عزتمندانه زندگی کنند و هزاره بودن دیگر در افغانستان جرم نباشد و طرح تغییر واحدهای اداری و رسمی شدن مذهب شیعه را اولین بار ایشان مطرح کرد.

باشند.[1] این‌که ایشان بیشتر در مورد حقوق مردم هزاره صحبت می‌کرد، دلیلش ظلم‌هایی بود که سال‌ها از ناحیهٔ حاکمان مستبد در حق این مردم شده بود و می‌خواست وجدان‌های خوابیدهٔ دیگران را بیدار کند.

۳. شهید مزاری وحدت‌خواه بود که ایشان وحدتی به معنای واقعی کلمه را می‌خواست. هرچند مخالفین شهید مزاری کلمه را می‌خواستند. مخالفین شهید مزاری تبلیغات زیادی را در زمان حیات و بعد از شهادت ایشان راه انداختند مبنی بر این‌که شهید مزاری آدم تفرقه‌انداز بود؛ ولی شواهد متعدد برخلاف این ادعا وجود دارند. رفتار و عمل کرد آن شهید بزرگوار در زمان حیاتش ثابت کردند که ایشان دنبال وحدت واقعی بود هم در سطح نیروها و گروه‌های شیعی و هم در سطح افغانستان بود. در سال‌های ۶۴ و ۶۵ خودم شاهد تلاش‌های آن شهید عالی‌قدر بودم که مناطق هزارستان را با پای پیاده به خاطر به وجود آوردن وحدت طی کرد و حتی از قاتل‌های پدر و برادرش در گذشت. شهید مزاری مردم هزاره را به یکی‌شدن دعوت می‌کرد که باید یکی شوند، یک حقوق بخواهند و یک هدف داشته باشند.[2] رمز موفقیت مردم شیعه و هزاره را در اتحادشان می‌دانست و می‌گفت که اگر می‌خواهید که تا سیصد سال دیگر از صحنه‌های سیاسی کشور حذف نشوید، اتحادتان را حفظ کنید، در مقابل مردم هزاره فقط یک راه وجود دارد و آن وحدت و یکپارچگی آن‌ها است."[3] در سطح کشور هم برای اتحاد تلاش کرد، وحدت‌ملی را یک اصل می‌دانست، تحقق وحدت ملی را در رعایت کردن حقوق اقوام ساکن در کشور به حساب می‌آورد و بیان می‌کرد که اگر کسی وحدت ملی را در کشور به وجود بیاورد، باید حقوق جریان‌های سیاسی و اقوام ملیت‌ها را در نظر بگیرد. ایشان بارها بیان می‌کرد که ما حقوق همهٔ ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. ایشان همین‌طور مخالف تبعیض و برتری‌جویی بود. در این زمینه می‌گفت که می‌خواهیم جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض برتری‌جویی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد.[4]

۴. شهید مزاری دنبال عزت و اقتدار مردم شیعه و هزاره بود. ایشان می‌خواست هویت قومی و تاریخی مردمش را احیاء کند تا دیگر زیر بار ظلم نروند و می‌گفت که اگر شخصیت تاریخی و سیاسی داشته باشید، هیچگاه زیر بار ظلم نمی‌روید.[5] شهید مزاری همواره تلاش می‌کرد که مردم هزاره در کنار سایر اقوام کشور عزتمندانه زندگی کنند و هزاره بودن دیگر در افغانستان

۱. فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲)، ناشر موسسهٔ فرهنگی آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۷۳.
۲. احیای هویت، صفحه ۱۳
۳. همان.
۴. همان، صفحه ۷۵.
۵. همان، صفحه ۱۶.

جرم نباشد و طرح تغییر واحدهای اداری و رسمی شدن مذهب شیعه را اولین بار ایشان مطرح کرد. ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش این‌گونه می‌گوید: «ما سه چیز در افغانستان می‌خواهیم: رسمیت مذهب تشیع، سهیم بودن مردم ما در ادارهٔ سیاسی کشور و تعدیل واحدهای اداری.»[1] آن زمانی که ایشان خواهان رسمی شدن مذهب شیعه در کشور بود، دیگران دنبال منافع شخصی و حزبی‌شان بودند و الان ادعا دارند که ما مذهب را رسمی کردیم، در حالی که آن زمان در کنار کسانی بودند که در قانون اساسی‌شان مردم شیعه را به اندازهٔ هندو به حساب نیاورده بودند؛ اما این مدعیان دروغین در سر سفرهٔ آن‌ها پلو می‌خوردند، نه تنها کوچک‌ترین اعتراضی نمی‌کردند، بلکه آن قانون اساسی کذایی را مهر تأیید می‌زدند.

۵. شهید مزاری معتقد به عدالت‌اجتماعی بود. که در موارد متعدد به این امر مهم اشاره کرده است و در یکی از صحبت‌هایش این‌گونه می‌گوید که هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت‌اجتماعی در کشور افغانستان است.[2] شهید مزاری به این امر مهم خوب واقف بود که برابری و برادری در افغانستان وقتی به وجود می‌آید که عدالت‌اجتماعی در عمل، نه در شعار در نظر گرفته و رعایت شود. شهید مزاری معتقد بود که بدون عدالت‌اجتماعی حکومت اسلامی محقق نمی‌شود. بدون عدالت‌اجتماعی وحدت‌ملی و بدون وحدت‌ملی حکومت اسلامی تحقق نخواهد یافت.[3] به نظر شهید وحدت‌ملی، برابری و برادری میان مردم افغانستان وقتی تحقق پیدا می‌کند که عدالت‌اجتماعی تأمین شود.

۶. شهید مزاری در کارهای سیاسی استقلال داشت. شهید مزاری در تصمیم‌گیرهای سیاسی که مربوط به کشور و سرنوشت مردم افغانستان می‌شد، مستقل بود، وابستگی به هیچ کشور خارجی و فرد خاصی نداشت. براساس مصلحت و مردمش تصمیم می‌گرفت که در این زمینه می‌گوید که ما براساس مصالح و منافع مردم و کشور خود، تصمیم می‌گیریم.[4]

این استقلال‌طلبی و عدم وابستگی شهید مزاری بزرگ بود که مورد غضب بعضی کشورهای مدعی دوستی قرار گرفت. فشارهای زیادی را بر شهید مزاری تحمیل کرد و باعث تحریک عده‌ای از شورای مرکزی حزب وحدت و انشعاب در آن شد.

۷. شهید مزاری معتقد به مردم‌سالاری بود. ایشان بارها در موضع‌گیری‌هایش اعلام می‌کرد که سرنوشت مردم باید به دست خودشان تعیین شود و مردم در تمام مسائل مهمی‌که مربوط به حیات سیاسی، اجتماعی و... آنان است، باید حضور فعال پیدا داشته باشند. شهید مزاری با تیزبینی‌ای که داشت و می‌دانست اگر مردم خودشان به سرنوشت‌شان احساس مسئولیت کنند و در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حضور پیدا کنند، بسیاری از مشکلات برطرف و حل می‌شوند، شخص ایشان در زمان مقاومت در غرب کابل توسط مردم کارهای اساسی را انجام دادند و گره‌های زیادی را باز کردند.

۸. شهید مزاری برای محرومیت‌زدایی از مردم هزاره تلاش می‌کرد. شهید مزاری می‌دانست که مردم هزاره در طول تاریخ محرومیت‌های زیادی کشیده‌اند و در این زمینه می‌گفت که در گذشته مردم ما از محرومیت تاریخی رنج می‌برده‌اند و در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی بر آن‌ها ستم روا داشته شده است.[5] ایشان می‌خواست مردم هزاره را از این محرومیت‌ها نجات دهند؛ لذا طرح تعدیل واحدهای اداری را ارائه کرد. مبنی براین‌که در مناطق هزاره‌نشین براساس نفوس‌شان باید چندین ولایت تشکیل شود. شهید مزاری به این واقعیت پی‌برده بود که اگر مردم هزاره با عزت و سربلندی در کشور زندگی کنند و در کشور نقشی مهمی ایفا کنند و در تصمیم‌گیرهای اساسی شریک شوند در مرحلهٔ اول باید از محرومیت بیرون آیند.

۹. شهید مزاری از بیت‌المال استفاده شخصی نمی‌کرد. با این‌که اموال زیادی از بیت‌المال نزد شهید مزاری موجود بود؛

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ . همان، صفحه ۳۸.
۲ . همان، صفحه ۸۵.
۳ . فریاد عدالت، صفحه ۱۸۰.
۴ . احیای هویت، صفحه ۸۰.
۵ . احیای هویت، صفحه ۳۹.

برخلاف تبلیغات کج‌اندیشان که شهید مزاری را متهم به جنگ‌طلبی می‌کردند و می‌کنند، ایشان صلح‌طلب به معنای واقعی کلمه بود. بارها در صحبت‌هایش اظهار می‌داشت که راه‌حل قضیهٔ افغانستان صلح و خاتمه دادن به جنگ است.

ولی ایشان هیچ‌گاهی از این اموال برای منافع شخصی خود استفاده نکرد؛ چون ایشان منافع شخصی نداشت و در واقع منافع شهید مزاری منافع مردمش بود که گفته بود: «من هیچ منافعی غیر از منافع شما مردم ندارم.»[1] مخالفین شهید مزاری اتهام‌های متعددی را به ایشان می‌زدند که تمام آن‌ها از روی بغض و حسادت بودند؛ اما نسبت به طهارت و پاکی ایشان به بیت‌المال اعتراف داشتند و دارند که شهید مزاری از اموال دنیوی برای خود و نسل‌های آینده‌اش چیزی ذخیره نکرد و برخلاف سایر رهبران جهادی که تا توانستند برای خودشان خانه، کاخ، مارکیت درست کردند و زمین‌هایی را در مناطق و شهرهای مختلف کشور خریدند و زندگانی چندین نسل‌شان را بعد از خودشان تأمین کردند. واقعیت این است امروز هیچ یک از رهبران جهادی، از آیت‌الله‌ها گرفته تا سیاست‌مداران نمی‌توانند بگویند ما از بیت‌المال استفاده شخصی نکرده‌ایم و همه استفادهٔ شخصی و ثروت‌اندوزی کردند. به جز شهید مزاری که دوست و دشمن معترف هستند که ایشان هیچ اموالی را بعد از خودش برای بازماندگانش باقی نگذاشته است.

۱۰. شهید مزاری اهتمام جدی به امور فرهنگی داشت. بدترین عقب‌ماندگی و فقر برای یک ملت، فقری فرهنگی و علمی است. منشاء تمام گرفتاری‌ها حتی جنگ‌ها فقر فرهنگی است. شهید مزاری در صدد از بین بردن و برطرف کردن این فقر از کشور و مردمش بود. این نقطه ضعف را می‌خواست به طور اساسی و ریشه‌ای برطرف کنند؛ از این‌رو، قبل از آغاز انقلاب کتابخانه تأسیس کرد و جوانان را به خواندن و نوشتن تشویق می‌کرد و بعد از کودتای حزب خلق و پرچم همه به نبرد و جنگ مسلحانه روی آوردند و کارهای فرهنگی بسیار کمرنگ ویا به فراموشی سپرده شد، تنها کسی که در کنار جهاد مسلحانه توجه ویژه به علم و دانش و کارهای فرهنگی داشت، شهید مزاری بود. با همکاری تعدادی از جوانان آگاه و اهل قلم مجله‌های متعددی را مانند مجلهٔ حبل‌الله که نقش مؤثر و اساسی در معرفی جهاد و تنویر افکار عمومی مردم ما در زمان خودش داشت، راه انداخت. شهید مزاری به خوبی می‌دانست که تمام گرفتاری وبدبختی‌های یک ملت فقر فرهنگی و علمی آنان است. یک ملت و قوم وقتی می‌تواند در کنار دیگران اظهار وجود کنند، با عزت و شرافت زندگی کنند و حرفی برای گفتن داشته باشند که در کنار ثروت مادی، غنا و ثروت علمی و فرهنگی هم داشته باشند. اگر یک جامعه از نظر علم، دانش و فرهنگ پیشرفت کنند، مورد استثمار و استعمار قرار نمی‌گیرد.

۱۱. شهید مزاری صلح طلب بود. برخلاف تبلیغات کج‌اندیشان که شهید مزاری را متهم به جنگ‌طلبی می‌کردند و می‌کنند، ایشان صلح‌طلب به معنای واقعی کلمه بود. بارها در صحبت‌هایش اظهار می‌داشت که راه‌حل قضیهٔ افغانستان صلح و خاتمه دادن به جنگ است. تمام جنگ‌های غرب کابل بر مردم هزاره و شهید مزاری تحمیل شده بود و شهید مزاری خطاب به مردمش در این مورد می‌گوید که ما این تعهد را به شما سپرده‌ایم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم؛ ولی اگر کسی

۱ . همان، صفحه ۱۱۵.

به حیثیت مردم ما تجاوز کند، ما دفاع می‌کنیم.[1] مردم ما به رهبری شهید مزاری در مقاومت‌های غرب کابل مدافع بودند نه متجاوز، چون که شهید مزاری دفاع از مردمش را یک حق مسلم شرعی و قانونی می‌دانست و بارها به طرف مقابل اعلام کرده بود که ما طرفدار صلح و ثبات دایمی هستیم.[2] ولی دیگران بودند که می‌خواستند با جنگ و زور مردم هزاره را از پایتخت کشور بیرون کنند. شهید مزاری به طرف مقابل بارها پیشنهاد داده بود که اگر می‌خواهید ثبات همیشگی در کشور به وجود بیاید، راهش صلح و هم‌پذیری است، ما معتقدیم که هر جنگ آخرش صلح است، برادران به جای جنگ صلح را بپذیرند و همدیگر را تحمل کنند. یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چندین سال به آن نیاز دارد، صلح و آرامش است.[3] طبق عقیدهٔ شهید مزاری انحصارگرایی و برتری‌جویی قومی عدهٔ قدرت‌طلب مانع صلح در کشور است و الان هم است. وقتی صلح واقعی به وجود می‌آید که همهٔ اقوام همدیگر را بپذیرند و همه به اندازهٔ شعاع وجودی‌شان در حکومت شرکت داشته باشند و حقوق‌شان رعایت شوند. شهید مزاری معتقد بود که سرنوشت کشور با جنگ تعیین نمی‌شود. در این زمینه می‌گوید که هرکس بخواهند سرنوشت افغانستان را با جنگ تعیین کند، اشتباه می‌کند.[4] اگر در آن روز به ندای صلح‌طلبی شهید مزاری جواب مثبت داده می‌شد، امروز شاهد این همه ویرانی، آوارگی، تحقیر روحی و روانی و کشتار انسان‌های بیگناه در مساجد، آموزشگاه‌ها و اماکن عمومی نمی‌بودیم.

۱۲. شهید مزاری اعتقاد به انتخابات عادلانه داشت. انتخابات مهم‌ترین رکن نظام و دموکراسی و بهترین روش برای تمثیل ارادهٔ شهروندان در روندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شود. روی این اساس شهید مزاری روی انتخابات آزاد تأکید می‌کرد و می گفت که ما تنها راه‌حل مسئلهٔ افغانستان را در انتخابات می‌دانیم.[5] در مورد انتخابات آن چه از دید متفکران سیاسی مهم دانسته می‌شود، مشارکت و حضور فعال احزاب سیاسی در روزهای انتخابات است. موضوعی که سه دهه پیش برای اولین بار در کشور شهید وحدت‌ملی مزاری بزرگ بر آن اصرار داشت. شهید مزاری مشخص کردن شمار رای‌دهندگان قبل از برگزاری انتخابات و تقسیم حوزه‌های رای‌دهی براساسی میزان نفوس را شرط مهم انتخابات عادلانه یاد کرده بود. اقوام ساکن کشور را مورد خطاب قرارداده بود و گفته بود که هر روز که بیایند، تفاهم کنند، روی نفوس انتخابات را بپذیرند، ما از آنان حمایت می‌کنیم.[6] شهید مزاری بعد از پیروزی مجاهدین بارها در سخنرانی و موضع‌گیری‌هایش به صراحت از انتخابات آزاد و مشارکت تمام افراد جامعه، اعم از زن و مرد حمایت کرده بود. در این زمینه گفته بود که ما معتقدیم که انتخابات باید به‌طورکامل آزاد باشد و همهٔ مردم افغانستان بتوانند در آن شرکت کنند.[7] هرچند بعد از سقوط حکومت طالبان چندین دور انتخابات در کشور برگزار شد؛ اما هنوز زمینه‌های لازم برای برگزاری یک انتخابات شفاف و عالادنه فراهم نشده است. اکثر این انتخابات همراه با دعوا و جنجال‌های سیاسی بوده‌اند تا حدی که اعلان نتایج ماه‌ها طول کشیده‌اند و مورد تمسخر همسایگان قرار گرفته است.

منابع

۱. احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، چاپ اول، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سراج، قم، ۱۳۷۴.

۲. فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری در سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۲، قم، موسسهٔ فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱. احیای هویت، صفحه ۵۹.
۲. همان، صفحه ۵۹.
۳. فریاد عدالت، صفحه ۱۱۵.
۴. احیای هویت، صفحه ۹۰.
۵. همان، صفحه ۷۲.
۶. فریاد عدالت، صفحه ۶۵.
۷. همان، صفحه ۳۷.

مبانی دینی جنبش عدالت‌خواهی
از نظر شهید مزاری

امین‌الله امینی

مقدمه

حکومت‌ها از یک منظر به دو قسم کلی مردم‌گرا (دموکراسی) یا دیکتاتوری و غیرمردمی تقسیم می‌شوند. مؤلفهٔ اساسی قسم اول، مردم‌گرایی است که در عرصه‌های ذیل نقش مردم و آرای آنان را دخیل و مؤثر می‌داند. انتخاب حکومت و رهبر، مشارکت در ادارهٔ حکومت و حق نظارت، انتقاد و عزل تئوری «حکومت دینی» که از سوی دین‌داران ارائه می‌شود، مورد تحلیل و کالبد شکافی فلاسفهٔ سیاسی قرار گرفته است، سابقهٔ تاریخی این نوع حکومت، به حکومت آبای کلیسا در قرون وسطی برمی‌گردد.

تبیین نظریه: تئوری حکومت مردم‌سالاری دینی از دو مؤلفهٔ مردم‌سالاری و دینی ترکیب یافته است، مؤلفهٔ اول آن همانند قید جمهوریت که به آرای مردم و شهروندان در تعیین نوع حکومت و حاکم تأکید می‌کند؛ اما مؤلفهٔ دوم یعنی قید دینی،اشاره به محتوا، برنامه و سویهٔ حکومت اشاره دارد و به این نکته تأکید می‌کند که حکومت مردم و حاکمان (مردم‌سالار)، باید در جهت تقویت آموزه‌های دینی و عمل به آن‌ها باشد. طبیعی است که هر حکومتی مبتنی بر یک سری مبانی نظری است، که حفظ و تقویت آن‌ها را برای خود مقدس و ملزم می‌شمارد.

جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان

جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان جنبشی است برگرفته از دین اسلام و پیروان و رهبر این جنبش اعتقاد عمیق به دین و معتقد به اصول اسلامی است و نمی‌شود این جنبش را بدون در نظر داشت اصول و مبانی دینی آن بررسی کرد؛ بدین جهت وقتی که ما نگاهی به تحولات در افغانستان به خصوص دوران جهاد مبارزات این مردم می‌اندازیم نمی‌توان بدون در نظر داشت مبانی دینی و انگیزهٔ آسمانی دربارهٔ آن قضاوت کنیم.

۱. مبنای عدل

بحث عدل در اسلام از ابعاد مختلفی قابل بررسی است گاهی این بحث از بعد تکوین مورد توجه قرار می‌گیرد و گاهی نیز از بعد تشریعی و گاهی عدالت از نگاه حقوق و قانون مورد بحث واقع می‌شود، زمانی از بعد فلسفی و نیز از بعد اخلاقی، سیاسی و اجتماعی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. ما در ابتدا معانی عدل را بررسی کرده و ابعاد آن را به‌طور مختصر یادآوری می‌کنیم.

۲.عدالت‌اجتماعی

از بین معانی که برای عدالت ذکر شد معنای سوم (رعایت حقوق افراد و عطا کردن حق هر ذی‌حقی به صاحب حق) متناسب با عدالت‌اجتماعی است و آن این‌که هر انسانی در جامعه دارای حقوق و وظایف و مسئولیت‌هایی است و اگر هر شخص و فردی از افراد در هر اجتماعی مطابق آن‌چه استحقاق دارد که به ایشان حقوق و مزایا و امتیازات در نظر گرفته شود و در قبال افراد و اجتماعات ظلم و ستم روا داشته نشود در آن جامعه عدالت اجتماعی رعایت شده است. در دین اسلام عدالت‌اجتماعی دارای اهمیت بالای است به قسمی که در

آیاتی از قرآن‌کریم اجرای عدالت جزء اهداف ارسال رسل بیان شده است.

ابعاد عدالت‌اجتماعی

الف) عدالت حقوقی و قانونی: عدالت قانونی آن است که قانون عادلانه باشد و عادلانه بودن قانون آن است که قانون مطابق حق باشد. بنابراین، وقتی می‌گوییم عدالت قانونی معنایش این است که هرکس قانون عادلانه را رعایت کند به عادل اطلاق می‌شود و چون در اسلام، قانون همان شرع مقدس اسلام است به کسی عادل می‌گوییم که دستورات شرع را رعایت کند و از چیزهای که شرع منع کرده است دوری گزینند.

ب. عدالت اقتصادی: برخورداری بدون تبعیض از امکانات اقتصادی برابر برای همهٔ افراد یک جامعه و فراهم کردن امکانات اقتصادی برابر برای همه است، نقش بسیار برجسته برای تأمین عدالت‌اجتماعی و برخورداری جامعه از این عدالت است؛ زیرا اقتصاد نقش بسیار محوری برای نابرابری‌ها و محرومیت‌ها و یا برخورداری‌ها است. اگر در یک جامعه امکانات اقتصادی به‌طور عادلانه توزیع شود، بسیاری از محرومیت‌ها از بین می‌رود و جامعه دارای تعادل ذهنی و روحی و اجتماعی می‌شود و بسیاری از نابسامانی‌ها جلوگیری می‌گردد.

ج. عدالت سیاسی: عدالت سیاسی زیر مجموعهٔ عدالت‌اجتماعی است،که مردم و جامعه اختیار تعیین سرنوشت خود را در دست داشته باشند و مردم از آزادی بیان و آزادی مذهب و حیات برخوردار باشند و حاکمیت او را مجبور به پذیرش عقاید خاص خود نکند. از حقوق اساسی مردم داشتن حاکم عادل ست و بدیهی است، که هرقدر هم که قانون خوب باشد اگر مجری لایق و دانا و معتقد نداشته باشد، نتیجهٔ مطلوب از آن قانون به دست نخواهد آمد؛ به همین جهت است که در اسلام نسبت به حاکمان صالح و کاردان بسیار تأکید شده است.

اصول عدالت‌اجتماعی

عدالت‌اجتماعی در اسلام ریشه در مبانی و اصولی دارد که در قرآن و منابع دینی به‌طور واضح و صریح بیان شده است و طبیعی است که انسان مسلمان که ایمان عمیق به این مبانی دارد، عدالت‌اجتماعی در نظر او یک مسئله ضروری به حساب می‌آید و چنین انسانی نمی‌تواند در مقابل بی‌عدالتی سکوت کند؛ به هر حال اصول عدالت‌اجتماعی عبارتند از: تشریع عادلانه، نظام عادلانه، قضاوت عادلانه و زندگی عادلانه.

جنبش عدالت‌خواهی شهید وحدت‌ملی شهید مزاری

شهید مزاری در زمانه‌ای زیست و در زمینه‌ای دیدگاه‌هایش را مطرح کرد که گوش‌ها برای شنیدن ندای عدالت‌طلبی خیلی آماده نبود و از طرف دیگر در اثر هیاهو و غوغای حریفان چه بسا سوءتفاهم و برداشت ناصواب از این ایده‌های انسانی و اسلامی در برخی اذهان پدید آمده باشد، شایسته است رهروان راه عدالت و همه کسانی که این مسیر را برای عبور از بحران دیرپا و دیرینه سال این سرزمین، راه‌حل مفید می‌دانند برای صورت‌بندی و ارائه چارچوب‌های نظری برای دیدگاه آن شهید .که خود فرصت و فراغت تبیین آن را نیافت بکوشند تا بر اثر آشنایی و ترویج این ایده‌ها بستر تحقق آن در جامعه فراهم گردد.

رهبر جنبش عدالت‌خواهی سه چیز را می‌خواست: رسمیت مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی؛

تغییر تشکیلات ظالمانهٔ گذشتهٔ اداری؛ شرکت شیعه‌ها و هزاره‌ها در تصمیم‌گیری‌های کشور.

انسانی شدن سیاست و رفع تبعیض

سیاست در کشور ما با انسانیت دشمن است و تئوری قبیله‌ای در سیاست بیش‌تر از هر چیز دشمنی سیاست با انسانیت را ترغیب و تشویق کرده است. سیاست در جامعهٔ ما با خون مردم سرخ شده است و آن‌چه در سیاست ما در این کشور بی‌بها و بی‌ارزش است انسانیت است. در نتیجه بر اثر نادیده گرفته شدن انسانیت در سیاست، انسان کشتن و بر قومیت افتخار کردن و از سرها کله‌منار ساختن و در جامعه اختلاف قومی و مذهبی را تشدید کردن و اقوام جنوب را برای قتل‌عام شمال و مرکز بسیج کردن تا سیاست‌مداران بی‌اعتقاد به انسانیت چند روزی بر اریکهٔ قدرت تکیه زنند، غارت کنند و فخر بفروشند. نادیده گرفتن انسانیت و کرامت انسانی و ارزش والای انسانی سرمنشأ همهٔ فجایع در این کشور بوده و است و تا سیاست ما انسانی نشود این وضعیت تغییر نخواهد کرد و جامعه روی آرامش و صلح و رفاه را نخواهد دید. که شهید مزاری در برابر

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ایشان مشکلات اساسی کشور را زورگویی و تحمیل اراده‌ای فردی می‌داند و در این‌باره می‌فرماید که هرکسی از راه زور بخواهد ارادهٔ خود را بر مردم تحمیل کند و واقعییت‌هایی عینی جامعه را انکار کند مورد ملامت ما است.

این ناباوری به انسانیت انسان ایستاد، فریاد عدالت و برادری سرداد که همهٔ اقوام ساکن در این کشور را برابر و برادر خواند.

شهید مزاری، مبارزه با استبداد و انحصارطلبی

شهید مزاری انحصارطلبی را باعث محرومیت می‌داند. ایشان می‌فرماید تا حکومت قانونی به وجود نیاید و آزادی اجتماعی مدنی سیاسی و فرهنگی وجود نداشته باشد، همچنان محرومیت است. ایشان مشکلات اساسی کشور را زورگویی و تحمیل اراده‌ای فردی می‌داند و در این‌باره می‌فرماید که هرکسی از راه زور بخواهد ارادهٔ خود را بر مردم تحمیل کند و واقعییت‌هایی عینی جامعه را انکار کند مورد ملامت ما است. شهید مزاری تنها راه‌حل مشکلات افغانستان این است که کشور از حالت انحصارگرایی خارج شود و از طریق انتخابات آزاد دولت مردمی به وجود آید و در این‌باره می‌فرماید که دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در این صورت دولت پایهٔ مردمی پیدا می‌کند.

شهید مزاری منادی برحق عدالت‌خواهی

شهید مزاری فرماید که بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است، که حقوق همهٔ ملیت‌ها طبق نظر اسلام به آن‌ها اعاده شود و ما برای این برخاسته‌ایم و مبارزه می‌کنیم و اگر موفق شویم خوشوقت هستیم. شهید مزاری وقتی که می‌دید کسانی به نام اسلام ظلم استبداد روا می‌دارند، رنج می‌برد و اسلام را تنها راه نجات می‌دانست. ایشان در بخش از سخنان‌شان چنین می‌فرماید که اسلام یک مکتب زنده‌ای است که برای نجات دادن بشریت در عالم عرض اندام کرده است و مکاتب دیگر روز به روز به طرف بطلان می‌روند. شهید مزاری در جای دیگر می‌فرماید که وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم و روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم و ما با همهٔ احزاب و ملیت‌ها احترم قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهیم و برهمین اساس برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه‌حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر و باز هم می‌فرماید که ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نفی نمی‌کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همهٔ آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان و هرکس دربارهٔ سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. بنابردیدگاه شهید مزاری وحدت‌ملی در افغانستان به‌عنوان یک اصل مطرح است و راه رسیدن به وحدت‌ملی و حکومت قابل قبول، اشتراک همهٔ اقوام ساکن در این کشور در امور سرنوشت‌شان است. برابری اقوام ساکن در این کشور نه حذف و نه تبعیض و این اصل فقط از طریق عدالت‌اجتماعی تحقق پیدا می‌کند نه از راه شعار، فریب و امتیازخواهی.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مزاری، شهیدِ عدالت در افغانستان

محمد شریف روشن یوسفی

مقدمه

عدالت از مفاهیم و دغدغه‌های اصلی جامعهٔ بشری در طول تاریخ بوده است. ادیان، اندیشمندان و شخصیت‌ها در طول تاریخ در مورد این مفهوم سخن‌ها گفته‌اند و هرکدام با جهان‌بینی خاص خود، عدالت را تعریف و در صدد تحقق آن شده‌اند. بنابراین، عدالت را می‌توان جزء مفاهیمی دانست که دارای مبانی و تعاریف مختلف و گوناگون است و ارائه تعریف واحد و همه شمول از آن کاری است بس دشوار.

تعریف عدالت

عدالت در لغت به معنای داد کردن، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری و عدالت‌اجتماعی، عدالتی است که همهٔ افراد جامعه از آن برخوردار باشند.[1] از نظر اصطلاحی همان‌طوریکه ذکر شد هر اندیشمند دیدگاه خاصی در مورد عدالت ارائه کرده است؛ ابن منظور، عدالت را در کتابِ لسان‌العرب به معنی تساوی میان دو چیز معنی کرده است.[2] از نظر افلاطون عدالت آن است که هرکس کار مخصوص خود را انجام دهد و در کار دیگران مداخله نکند. از نظر وی عدالت در کشور وقتی حکم فرما می‌شود که هرکس در هر طبقه‌ای که هست به کار خود بپردازد و پا از گلیم خویش فراتر نگذارد.[3] ابن سینا در مورد عدالت به این باور است که عدالت به معنای عقد قرارداد اجتماعی افراد برای تقسیم کار در حیات مدنی، مبتنی بر شریعت می‌باشد.[4]

چنان‌چه ذکر شد ارائه تعریف جامع، مانع و همه‌شمول از عدالت دشوار است؛ اما رویهم رفته تعریف امام علی (ع) از عدالت را می‌توان جامعترین تعریف در نظر گرفت که عبارت است از نهادن هر چیز در جای خودش.[5] این تعریف مورد قبول بسیاری از دانشمندان قرون باستان و جدید و همچنین تعریف مورد نظر این تحقیق نیز است.

عدالت اجتماعی و اهمیت آن در جوامع چند فرهنگی

مفهوم عدالت اجتماعی، بخش مهمی از اندیشه‌ورزی صاحب‌نظران علوم انسانی را در طول تاریخ به خود اختصاص داده است؛ اما از دههٔ ۱۹۷۰ و به ویژه پنجاه سال گذشته در گفتمان‌های سیاسی و بالاخص در میان دولت‌هایی‌که خود را به عنوان دولت‌های دموکراتیک اجتماعی معرفی می‌کنند، ظهور دوباره‌ای یافته است. این مفهوم در انگلستان با کار کمیسیون عدالت اجتماعی که توسط حزب کارگر ایجاد شد، اهمیت دوباره یافت. این کمیسیون، اصول عدالت اجتماعی را به شرح زیر اعلام کرد.

۱. برابری ثروت برای تمام شهروندان.

۲. حق برابر، برای توانایی در رفع نیازهای اساسی.

۳. نیاز به گسترش فرصتها و شانس‌های زندگی در حد ممکن.

۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، (تهران، مؤسسه امیرکبیر)، ۱۳۶۲هـ.ش، ج ۲، ص ۲۲۷۹.).

۲. ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ج۱۱، ذیل واژهٔ عدل.

۳. افلاطون، جمهور، مترجم: فواد روحانی، ص ۲۳۶.

۴. ابن سینا، الاشارات والتنبیهات، ج۴، ص ۶۱.

۵. [امام] علی، نهج‌البلاغه، ترجمه، محمد دشتی، ص ۵۲۷، حکمت ۴۷۰.

مفهوم عدالت اجتماعی، بخش مهمی از اندیشه‌ورزی صاحب‌نظران علوم انسانی را در طول تاریخ به خود اختصاص داده است؛ اما از دههٔ ۱۹۷۰ و به ویژه پنجاه سال گذشته در گفتمان‌های سیاسی و بالاخص در میان دولت‌هایی که خود را به عنوان دولت‌های دموکراتیک اجتماعی معرفی می‌کنند، ظهور دوباره‌ای یافته است.

۴. نیاز به کاهش و در صورت امکان محدود کردن بی‌عدالتیها.[۱]

براساس اصول فوق، تفاوتهای اجتماعی و فرهنگی که مثلاً در قبال جنسیت، قومیت و مذهب اِعمال می‌شود، مانعی برای تحقق عدالت اجتماعی است، چیزیکه در زمان شهید مزاری به شدت بیعدالتی را در افغانستان حاکم کرده بود. در این زمان، زمینه سهم‌گیری در قدرت و مشارکت سیاسی همگانی برای همه اقوام افغانستان آن طور که باید میبود، فراهم نبود؛ بلکه قوم حاکمِ برمسند قدرت، با فریب و نیرنگ، حقوق سایر اقوام افغانستان را پایمال و در نظر نمی‌گرفت و آنچه در ویژگی‌های اصول عدالت اجتماعی ذکر شد، خیلی خیلی کمرنگ بود چنان‌چه می‌توان مدعی عدم آن نیز شد.

مزاری، رهبر عدالتخواه

شهید مزاری پس از پیروزی مجاهدین دست به تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان به منظور احقاق حق مردم (به ویژه اهل تشیع) زد. او عدالت اجتماعی را از خواست‌های اصلی خود می‌دانست. شهید مزاری می‌گفت: «ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم، هرکس این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم.... از راه مذاکره سیاسی با گروه‌ها می‌نشینیم، حقوق ملت خود را خواهانیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصارطلبی را نفی می‌کنیم».[۲] در جای دیگر شهید مزاری یادآور می‌شود که: ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان [پشتون] است، ایماق است و دیگر اقوام هستند؛ همهٔ آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند و هرکس دربارهٔ سرنوشت خود تصمیم بگیرد.[۳]

شهید مزاری خواسته‌های اصلی حزب وحدت را سه مورد می‌دانست، ۱. به رسمیت شناخته شدن مذهب تشیع، ۲. تغییر تشکیلات اداری ناعادلانه گذشته و ۳. نقش مردم تشیع در تصمیمگیری [های سیاسی].[۴]

سخنان فوق نشان می‌دهد که شهید مزاری به دنبال به رسمیت شناخته شدن هویت تشیع و هزاره در افغانستان بود؛ او می‌خواست هزاره‌ها و اهل تشیع افغانستان، مثل سایر اقوام در افغانستان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش داشته باشد و از منابع و امکانات موجود در افغانستان که از طریق واحدهای اداری تخصیص داده می‌شود، مطابق با جمعیت و نفوس و به شکل مساویانه و عادلانه برخوردار باشد. شاید همین امر موجب محوبیت او در میان مردم، و با تغییر شرایط و روی کارآمدن دولت جدید در افغانستان، در میان شخصیت‌های سایر اقوام

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

۱. صالحی امیری، رضا، عدالت اجتماعی، صص ۱۷۳-۱۸۰، ۱۳۸۷. تهران، (پژوهشکدهٔ تحقیقات استراتژیک).
۲. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، احیای هویت (مجموعه سخنرانیهای رهبر شهید)، سراج، ص ۳۹، ۱۳۷۳.
۳. همان، ص ۱۶.
۴. همان، ص ۳۸.

«مزاری برای ایجاد یک جامعه مبتنی برعدالت هم طرح می‌داد و هم تلاش می‌کرد؛ زیرا حرکت مزاری برای ایجاد یک جامعه عاری از تبعیض و تعصب بود. مزاری شهید، عدالت گم شده مردم افغانستان بود و او میخواست تا ساختار قدرت در این کشور براساس ارادهٔ مردم به وجود آید».

شده باشد، چنانچه در سالیادهای وی شاهد سخنرانی‌های زیادی در مورد وی هستیم. این امر بدون شک محبوبیت شهید مزاری را در میان توده‌های سایر اقوام نیز افزایش داده و از وی چهرهٔ عدالتخواه ساخته است. در این بخش به برخی از سخنان این شخصیت‌ها که در مورد عدالتخواهی شهید مزاری صحبت کرده‌اند، اشاره می‌کنیم.

نظر برخی از شخصیت‌های سیاسی ملی در مورد عدالتخواهی شهید مزاری

داکتر عبدالله عبدالله رئیس اجرائیه حکومت وحدت ملی در مورد شهید مزاری میگوید: «مهم‌ترین درس شهید مزاری برای نسل امروز و فردا، وحدت‌ملی در سایهٔ عدالت‌اجتماعی، مشارکت سیاسی عادلانه اقوام، حق تعیین سرنوشت براساس انتخابات، حقوق مساوی شهروندی و انکشاف متوازن است که بدون این‌ها تحقق رفاه و ثبات در کشور ممکن نیست».[1]

احمد ضیا مسعود به این باور است که: «استاد مزاری برای ایجاد یک جامعه مبتنی برعدالت و برابری تلاش می‌کرد و از نابرابریها در این سرزمین رنج میبرد. او در حرکت خویش برای احقاق حقوق مردم افغانستان چنان تلاش کرد که امروز تبدیل به یک الگو شده است.»

محمد یونس قانونی در مورد عدالت‌خواهی شهید مزاری می‌گوید: «مزاری برای ایجاد یک جامعه مبتنی برعدالت هم طرح می‌داد و هم تلاش می‌کرد؛ زیرا حرکت مزاری برای ایجاد یک جامعه عاری از تبعیض و تعصب بود. مزاری شهید، عدالت گم شده مردم افغانستان بود و او میخواست تا ساختار قدرت در این کشور براساس ارادهٔ مردم به وجود آید.[2]

نتیجه‌گیری

عدالت و عدالت‌طلبی در ذات و فطرت بشر است و همه به نحوی طالب آن هستند. عدالت به معنای چیزی را در جای خودش گذاردن، که نوعی عدالت توزیعی است از دغدغه‌های اصلی مستضعفان و آنانیکه تجربه بی‌عدالتی‌ها را داشتهاند، بوده است. در افغانستان با ظهور شهید مزاری به عنوان رهبر یک قوم و ملیت با آن‌که نظارهگر بیعدالتیهای زیادی در تمام حوزهها بود، با داشتن وسعت نظر تکثرپسند به رغم این‌که شرایط و اوضاع آن زمان افغانستان آماده فهم این چنین گفتمان‌ها نبود، شجاعانه به تحلیل اوضاع افغانستان می‌پرداخت و با تأکید بر حفظ وحدت‌ملی، به دنبال تحقق عدالت در حق مردمش بود؛ از این جهت است که بعد از سالیان متمادی، شخصیت‌های ملی افغانستان، با درکِ عمق افکار و راه‌حل‌های پیشنهادی شهید مزاری، در مورد جنبه‌های مختلف فکریاش صحبت می‌کنند و از او به نیکویی یاد میگردد. بنابراین، می‌توان گفت مزاری برای تحقق عدالت در افغانستان مبارزه کرد و در این مسیر قربانی و شهید شد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ . صفحه فیسبوک ریاست اجرائیه.
۲ . سایت رسمی حزب وحدت اسلامی افغانستان، نشر۲۱ حوت ۱۳۸۴.

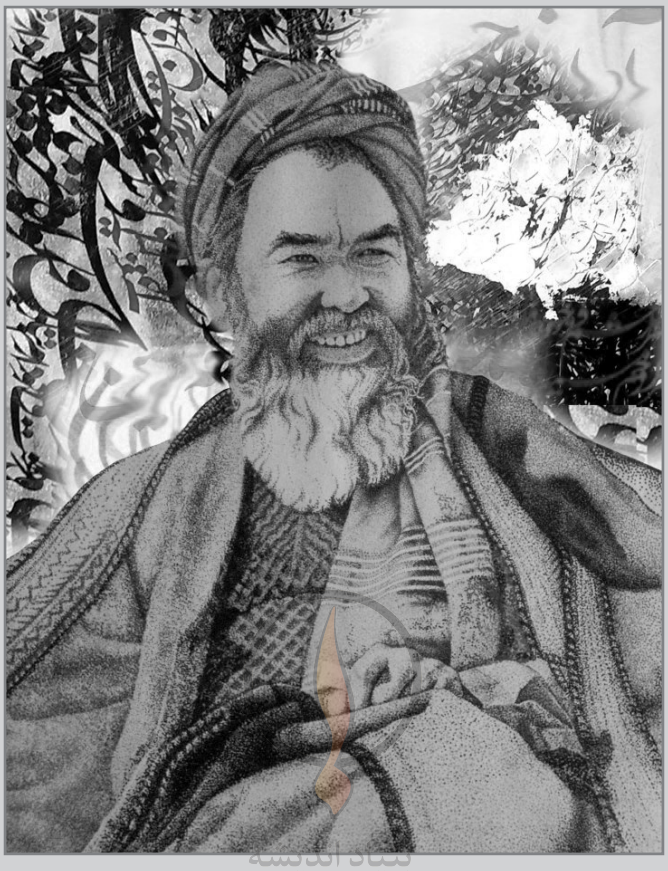

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش چهارم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱۴ روایت

از چگونگی شهادت شهید وحدت ملی

۱۴ روایت

از چگونگی شهادت شهید وحدت ملی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

محمد هدایت و علی آقا مزیدی

درآمد

یکی از پرسش‌هایی که تا کنون مطرح بوده و هرگز روشن نشده این است که شهید مزاری چگونه و در کجا به شهادت رسید؟ آیا او به طالبان اعتماد کرد و آگاهانه به چهارآسیاب رفت و سپس دستگیر گردید یا می‌خواست از آن مسیر به طرف هزاره‌جات عبور کند و سپس دستگیر و شهید شد؟ در ذیل این پرسش پرسش‌های دیگری مطرح است که آیا او در محل اقامتش در کارته ۴ دستگیر شد و به چهارآسیاب منتقل گردید یا در مسیر راه و در حال رفتن به غزنی دستگیر گردید؟ آیا شهید مزاری در چهارآسیاب به شهادت رسید یا آن گونه که طالبان ادعا کردند در غزنی؟ چرا شهید مزاری در چهارآسیاب دست‌وپایش بسته شد و شکنجه گردید؟ آیا شهید مزاری به طالبان اعتماد کرد آگاهانه به چهارآسیاب رفت یا می‌خواست از آن مسیر به جایی برود که بتواند مبارزه را ادامه دهد؟ چرا شهید مزاری به دولت مجاهدین اعتماد نکرد؟ چرا میانجی‌گری سفارت ایران میان شهید مزاری و دولت استاد ربانی نتیجه نداد؟ چرا دو روز مانده به سقوط غرب کابل و سنگرهای حزب وحدت، دولت از هوا و زمین به مواضع این حزب در غرب کابل حمله کرد؟ چه کسانی سبب شدند که اعتماد متقابل میان حزب وحدت و دولت به وجود نیاید؟ چه کسانی از پاکستان شهید مزاری را در نحوه برخورد طالبان با جبهه مقاومت غرب کابل اطمینان می‌داد؟ چرا هم‌پیمانان حزب وحدت و شهید مزاری مثل حزب اسلامی و جنبش ملی و اسلامی در آخرین روزها به کمک شهید مزاری نشتافتند؟ کدام گروه از طالبان در چهار آسیاب مستقر بود و اولین برخورد با شهید مزاری چگونه صورت گرفت؟ چرا تلاش‌های منطقه‌ای برای نجات شهید مزاری صورت نگرفت؟ آخرین کسانی که به او نزدیک بودند و از یاران شهید مزاری محسوب می‌شدند چگونه شهادت وی را روایت کرده اند؟

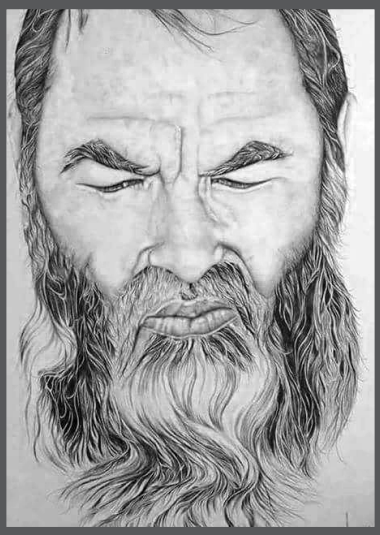

یافتن پاسخ‌های واقعی به این پرسش‌ها می‌تواند بسیاری از ابهامات موجود در نحوه شهادت شهید مزاری و یارانش را روشن کند. متاسفانه تا کنون یک روایت روشن و واضح از این حادثه وجود ندارد و هیچ روایت رسمی نیز تا کنون پذیرفته نشده است. هر کس روایت خود را بیان می‌کند و به طور پراکنده روایت‌های متعددی از این واقعه صورت گرفته است.

این نوشته جمع‌آوری روایت‌های متعدد در مورد چگونگی شهادت شهید مزاری است و هیچ‌گونه داوری نهایی در مورد یکی از این روایت‌ها نمی‌کند و قصد داوری هم ندارد. امیدواریم که پرداختن به این روایت‌ها آغازی برای تحقیق بیشتر و یافتن حقایق بیشتر درباره یکی از موضوعات مهم در باره شهید وحدت ملی باشد.

روایت اول: نخستین گواه اسارت

این روایت برگرفته از مصاحبه خبرنگار روزنامه جامعه باز با آقای میرشاه خدری تهیه شده است. آقای خدری خبرنگار اسوشیتد پرس در افغانستان بوده است. او اولین خبرنگاری است که در ساعات اولیه بازداشت شهید مزاری و یارانش، او را با دست‌وپای بسته در چهارآسیاب می‌بیند و آخرین دیدار را از او روایت می‌کند. آقای خدری ۱۸ سال در بخش خبرنگاری کار کرده و حدود ۳۰ سال از عمرش را با کارهای مطبوعاتی سپری کرده است. به همین خاطر روایت او حایز اهمیت و احتمالا نزدیک به واقع است. هرچند این روایت به شکل مصاحبه در روزنامه جامعه باز نشر شده است، اما در این جا به شکل گزینیشی تنظیم گردیده است. او چنین روایت می‌کند:

من قبلا شهید مزاری را ندیده بودم. همان روزی که کابل سقوط کرد در سال ۱۳۷۱ رفتم در پروان و آقای مسعود را دیدم و همین جمله را از آقای مسعود شنیدم. من گفتم آمر صاحب خانه من در دشت برچی است. حزب وحدت و مجاهدین در دشت برچی آمده اند. ما شنیدیم که شما با یک تفاهم با حزب وحدت داخل شهر می‌شوید، روابط حزب وحدت با شما چطور است؟ او گفت ما هر دقیقه با حزب وحدت و آقای مزاری در تماس هستیم. چون من در عمق نبودم، بیشتر نپرسیدم.

زمانی که طالبان به دروازه‌های دهمزنگ رسیده بودند و یک روز قبل از آن، ما با {خبرنگار} بی بی سی رفتیم، و آخرین مصاحبه بابه را با یک ستلایت بزرگ گرفتیم. بعد از مصاحبه آن‌ها رفتند. بابه در مصاحبه گفت که ما در یک تفاهم با طالبان هستیم. اما طالبان بابه را گرفتند.

آن عکس‌هایی را که از بابه گرفته اند با حالتی که دست‌هایش بسته است را من نگرفته ام. ما عکس و گزارش تهیه می‌کردیم. وقتی که این حادثه روی داد،{ ما چهار آسیاب رفتیم} وقتی ما رفتیم تازه آن‌ها را گرفته بودند. در آن زمان ملا بورجان و ملا ربانی بودند؛ اما قومندان جنگ ملا بورجان بود که بعداً در ۲۰۰۶ در سروبی کشته شد؛ ملا بورجان به ما اجازۀ دیدن بابه را داد.

چند لحظه‌ای ملا بورجان فقط دروازه را به روی ما باز کرد و ما دیدیم که دست‌های بابه بسته بود. ملا بورجان به ما اجازۀ صحبت نداد و به زودی دروازه را بست، و گفت که اجازۀ سؤال نداری و ما را خارج کردند.

در همان اتاقی که بابه زندانی بود، ابوذر و دیگر هم قطارانش نیز بودند. سیدعلی سکرتر بابه نیز در آن اتاق بود. آن‌ها تازه زندانی شده بودند و هنوز پلانگذاری نشده بود که آن‌ها را از هم جدا کنند. شرایط بسیار بدی بود. بعضی مردم به سوی دهمزنگ و تعدادی زنان و طفلان به سوی لوگر فرار می‌کردند. ما رفتیم و بابه را دیدیم و دوباره برگشتیم. آن‌ها هم اجازه ندادند و ما هم دنباله اش را نگرفتیم. چون هر کس می‌ترسید و شرایط جنگ بود. و عکس و فیلم هم در دوران طالبان ممنوع بود. ما در دوران طالبان عکس و فیلم را بسیار به مشکل می‌گرفتیم.

اما من باورم نمی‌آمد که استاد شهید شود و کار به آنجا برسد؛ {چون} بابه رهبر یک حزب بود و رهبر یک ملیت بود و ما نمی‌فهمیدیم که ایشان را شهید خواهند کرد. طالبان به دروازه چهارآسیاب رسیده بودند. من خودم ملا ربانی را دیدم معاون و صدراعظم طالبان بود. او را در میدان شهر دیدم. وقتی به آنجا رسیدم، (ملاربانی) به من گفت کاشکی کمی وقت‌تر می‌آمدی. من به او گفتم چرا معاون صاحب؟ او گفت چون احمدشاه مسعود اینجا آمده بود. من پرسیدم به چه تفاهم رسیدید؟ او گفت مسعود به‌من گفت که مستقیم بالای کابل حمله نکن، فقط سه تنظیم را خلع سلاح کن من کابل را برایت می‌دهم. من پرسیدم قبول کردید؟ جواب داد: بلی. همین بود که از راه وردک آمدند و چهار آسیاب را گرفتند و مناطق شاه شهید و کارته نو که تحت کنترل دوستم بود را خلع سلاح کردند. حزب وحدت را نیز خلع سلاح کردند.

آن زمان اما کسی شرایط افغانستان را تحلیل نمی‌توانست، چون شرایط جنگ بود. حواس و فکر مردم خوب نبود. مردم به شهر برآمده نمی‌توانستند. از هر طرف مرمی و راکت می‌آمد. آرامی افغانستان یک خواب و خیال بود. ... بعد ۵ بجه شام

بنیاد اندیشه
۱۳۹۴

عبور و مرور قطعا نبود. شب تا صبح فیر راکت و مرمی بود. نظام و قانون نبود. ریاست جمهوری به کوه شمالی رفت. تمام وزارتخانه‌ها به مسجدهای خیرخانه رفتند. شهر مطلق خط اول بود، چون قوت‌های دوستم نزدیک این تپه بودند و شهر مطلقا زیر آتش بود.

ما یک بار دیگر که رفتیم و دلیل شهادت استاد مزاری را{ از طالبان پرسیدیم} همین قسم گفتند که ما آن‌ها را انتقال می‌دادیم و این‌ها خودشان بالای افراد مسلح ما حمله کردند. همین چیزی بود که در اعلامیه خود هم گفتند.

لحظه‌ای که{بابه مزاری را} دیدم انسان دلاوری بود و فرازونشیب را زیاد کشیده بود. رهبرنازدانه نبود که بگویید او را از قصر کشیده اند و آنجا انداخته اند و برایش سخت است. او از روزی که به کابل آمد و تا روزی که از شهر برآمد به آن حالت مواجه شد، همه اش در رنج و درد بود. درد مردمش و بمباران‌ها؛ خانه‌اش هم دو منزله بود از هر سو معلوم می‌شد. در جنگ بود و انسان دلاوری بود. گفتم که رهبرنازدانه نبود که از یک موقف بسیار بلند آمده باشد. برخلاف رهبرانی که امروز هستند یک انسان خاکسار بود. اما اسارت سیمای دیگری دارد. فکر نمی‌کرد که او را بکشند، چون فرازونشیب زندگی را بسیار کشیده بود، اما با وجود اسارت بسیار ورخطا نبود.[1]

روایت دوم: اولین تصاویر پس از دستگیری چگونه به دست آمد؟

چارلیز سانتوز نماینده ملل متحده در افغانستان در زمان شهید مزاری در مراسم سالگرد شهید مزاری در شهر مونیخ آلمان در سال ۲۰۱۶ از چگونگی شهادت مزاری و اسارت وی در چهارآسیاب و نیز نشر نخستین تصاویر پس از اسارت وی روایت نوی ارایه می‌دهد. هرچند آقای خدری می‌گوید، اولین عکس‌ها را خود طالبان گرفته بودند اما سانتوز روایت متفاوت دارد. او در مطلبی تحت عنوان «مارچ غم انگیز ۱۹۹۵»[2] از نخستین آشنایی اش با شهید مزاری و نیز چگونگی شهادت شهید مزاری چنین روایت می کند:

مارچ غم انگیز ۱۹۹۵

دوازده مارچ ۱۹۹۵ روزی است که استاد مزاری کشته شد. در آن زمان طالبان به سرعت پیشروی کردند و نیروهای حکتمیار را تا چهارآسیاب شکست دادند. وقتی طالبان به چهار آسیاب رسیدند، نیروهای حزب وحدت در محاصره کامل قرار گرفت. فکر کنم شکست حکمتیار در ماه فبروری صورت گرفت. من در آن زمان در کابل مأموریت داشتم که در کابل رفت‌وآمد کنم و تلاش می‌کردم در گیری‌هایی که در سمت کابل وجود داشتند، خاتمه پیدا بکنند و آتش‌بس شود؛ اما موفق به برقراری آتش‌بس نشدم و این زمانی بود که همه می‌خواستند با طالبان وارد مذاکره شوند. من زیاد به جزئیات اشاره نمی‌کنم، اما یک پیشنهاد این بود که نیروهای هزاره‌ها باید غرب کابل را ترک کنند و راه صلح آمیز مذاکرات آغاز شد؛ اما به آن هدف و تلاشی‌که شده بود، نرسید و نتیجه نداد.

من همان روزی‌که مزاری دستگیرشد در کابل رسیدم. همان روز صبحش حدس می‌زدیم که بار دیگریک دوره‌ای از جنگ شروع می‌شود. جنگ‌ها در گرفت، نیروهای فرمانده مسعود از سمت شمال وارد منطقهٔ غرب کابل شده بود. مشکل زمانی بیشترشد که دیدم نیروهای طالبان هم وارد غرب کابل شدند و جاه‌هایی را که نیروهای حزب وحدت تخلیه کرده بودند، تصرف می‌کردند و این هم جزو پالیسی مذاکراتی بود که بین حزب وحدت و طالبان به ثمر نرسیده بود. بعد از آن هیچ کسی از سرنوشت استاد مزاری اطلاع نداشت. من هم محصور شده

بنیاد فرهنگی تاسیس ۱۳۹۴

۱ – روزنامه جامعه باز سال اول، شمارهٔ ۱۹۷ ،جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

۲ – یاد گل سرخ، به کوشش محمد اسحاق فیاض، بنیاد اندیشه، صح

بودم در فتر ملل متحد، تقریباً همه روز من ماموریت داشتم تا پرسنل ملل متحد را که در حال محاصره بودند، آن‌ها را نجات بدهم و چند تا راکت هم به مقرشان اصابت کرده بودند. بلاخره جنگ فروکش کرده و رفتم تا از دفتر دیگر ملل متحد که در نزدیکی میدان هوایی قرار داشت. خبر بگیرم، وقتی‌که آن‌جا رسیدم، یک ژورنالیست منتظرم بود که من قبلاً با اون آشنایی داشتم، گفت: من همین لحظه از چهار آسیاب رسیده ام شما بارو نمی‌کنید که من چه صحنه‌ای را دیدم.

گفتم چه دیدی بگو!

گفت: در چهار آسیاب در(دروازه) یکی از خانه‌ها را که باز کردم، استاد مزاری را دیدم که در اسارت طالبان قرار داشت و من از همان فرصت استفاده کرده چند تانگاتیف از مزاری گرفتم.

این خبرنگار بعد از گرفتن چند تصویر نیگاتیف بسیار زود متوجه شده بود که جانش توسط طالبان در خطراست و فوراً از آن‌جا فرار کرده بود؛ زیرا اگر طالبان می فهمیدند که از اسارت مزاری عکس گرفته او را می‌کشتند.

او آن نگاتیف‌ها را به من داد تا به چاپ برسانم.

من گفتم: این نیگاتیف‌ها را تحویل می‌گیرم و باید هرچه زودتر به مزار شریف بروم و آن جا چاپ خواهم کرد.

در ۱۳ مارچ بود که من به مزار شریف رفتم و از جنرال دوستم یک تلفن دریافت کردم و گفت: عاجل بیا که صحبت کنیم.

وقتی به دیدار جنرال دوستم رفتم، اولین سوالی که از من کرد این بود: از سرنوشت مزاری چه خبرداری؟

آن‌ها دو دوست صمیمی بودند، مثل دو برادر. تا قبل از آمدن من از سرنوشت مزاری خبر نداشت. من گفتم: مزاری در اسارت طالبان قرار دارد. ادامه داده و گفتم، یک رول نیگاتیف دارم که باید هرچه زودتر ظاهر شود تا ببینیم که چیست و بعد از وقت به پاکستان برمی‌گردم، باید آن را به ژورنالیستان تحویل بدهم.

نیگاتیف‌ها تبدیل به عکس و چاپ شد. آری عکس اسارت استاد مزاری به دست طالبان بود. جنرال دوستم فوراً به استاد محقق زنگ زد که بیاید و او عکس‌ها را به ایشان نشان داد که چه اتفاقی افتاده است. واقعاً یک شب غم انگیز بود!

من به پاکستان رفتم و عکس‌ها را تحویل همان ژورنالیست دادم و بعد این عکس‌ها در رسانه‌ها چاپ شد.

من به نمایندگی از طرف سازمان ملل متحد در تشیع جنازهٔ استاد مزاری شرکت کردم و بعد از آن بارها فکر کردم و این سوال برایم پیش‌آمد که نقش استاد مزاری چه بود و چه می‌خواست؟ در افغانستان اصطلاحی رایج شد به نام جنگ‌سالار و ناقض حقوق بشر که این جنگ‌سالاران کابل را بین خود تقسیم کرده بودند، آیا همهٔ آن‌هایی که در کابل بودند، جنگ‌سالار بوند؟ اما من به این باور نیستم، برخی از رهبران برحق بودند و برای احقاق حقوق مردم‌شان جنگیدند و این یک حقیقت بود که هرکس یک بخش از کابل را در اختیار داشته باشد، افغانستان را در اختیار دارد، چناچه که دکتر نجیب الله گفته بود؛ البته مزاری به این گپ‌ها عقیده نداشت او برای صلح تلاش می‌کرد، بدون این‌که فکر کند یک بخش از کابل در اختیارش باشد و او باور به افغانستان داشت. او به افغانستانی باور داشت که همه مردم از احترام مساوی برخوردار باشند، همه مردم طبق شعاع نفوس شان حضور داشته باشند. البته استاد مزاری کلی نمی گفت، بلکه راه‌های عملی اش را هم پیشنهاد می‌کردند. او یک نظام غیرمتمرکز برای کشورش می‌خواست و باور داشت که تنها راهکار عملی همین نظام است که می‌تواند پاسخ‌گوی جامعهٔ متنوع افغانستان باشد. مزاری در این راه تنها نبود، بلکه صدها سال پیش مردم جهان این راه را پیموده بودند. او برای وحدت ملی یک ساختار کاری ترسیم کرده بود.

بنیاد اندیشه

روایت سوم: شهادت شهید مزاری؛ انباری از پرسش‌های بی پاسخ

استاد عزیزالله شفق یکی از یاران شهید مزاری در یک مصاحبه اخیرا با عدالت و امید به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری روشن نشدن نحوه شهادت شهید مزاری و کم کاری در این زمینه را یکی از ناکامی های حزب پس از شهید مزاری می‌داند و تاکید می‌کند که شهادت شهید مزاری انباری از پرسش‌های بی پاسخ است که هنوز روشن نشده است.

استاد شفق در پاسخ به این سوال که چه روایتی از نحوه شهادت شهید مزاری و اعتماد ایشان به طالبان دارد، به طور خلاصه به شکل زیر پاسخ داده است:

«مزاری علاقه‌ای برای تماس با آن‌ها نداشت ولی احتمال می‌دهم چهار مسئله ایشان را برای تفاهم با طالبان متقاعد کرده باشد. این‌که می‌گویم احتمالا چون حاصل جمع بندی من از اطلاعات پراکنده است و مباشرین قضیه به‌قول معروف نم پس نمی‌دهند و بدین ترتیب ابهام و پیچیدگی لاینحل بر کل قضیه حکومت می‌کند: (آن چهار عامل به شرح زیر است):

۱ - هیئتی از نمایندگی حزب از ایران برای مذاکره توسط مولوی "فقیرمحمد" به قندهار رفته مطمئنا پیام‌های موافقی به کابل منتقل کرده اند.

۲ مذاکراتی هم با تشویق و میانجی‌گری پاکستان دراسلام آباد بین افرادی از حزب وحدت و طالبان صورت گرفته و مطئنا اطمینان‌هایی داده شده بود.

۳ موءثرترین افرادی که درکابل در کنار شهید مزاری بودند و نسبت به اشراف آن‌ها به مسایل مربوطه شهید مزاری اعتماد داشت، آن‌ها بدلیل عدم امکان رویارویی نظامی با طالبان مزاری را تشویق به کنار آمدن باطالبان می‌کردند.

۴ و سرانجام وضع بد لوجیستیکی بیشتر از همه ایشان را در وضعیتی قرار داد که تن به مذاکره با طالبان بدهد و با بدعهدی و پیمان‌شکنی طالبان "غرب کابل" در فشار بین دو جبهه طالبان و دولت نام‌نهاد مقاومتش تمام شد و سرانجام با شهادت مزاری مردم در وضع کاملا متفاوت قرار گرفتند.

داستان شهادت مزاری موضوع بغرنجی است که هیچ رمزگشایی نشده و این نقطه یکی ازناکامی‌های حزب پس از شهادت مزاری ا ست. دردومین دور حزب وحدت در بامیان به ریاست آقای خلیلی وقتی نیروهای طالبان در دره میدان با حزب وحدت رو در رو قرار گرفت "با میانجی‌گری داکتر مدبر" قرار شد با طالبان مذاکره صورت بگیرد. از جانب حزب وحدت سید محمد سجادی، محمدنبی نوید و من ازطرف شوری مرکزی و ریاست حزب موظف شدیم. از طرف طالبان به ریاست مولوی امیر خان متقی وزیراطلاعات وکلتور و عضویت مولوی نیازی والی ولایت وردک و فرمانده جبهه میدان طالبان در مذاکره شرکت کردند و نشست در سیاپیتاب، قرار گاه مرکزی داکتر مدبر، صورت گرفت.

موضوعی که به این مصاحبه ارتباط دارد موضوع شهادت استاد مزاری است. هیئت طالبان قاطعانه مدعی شدند که قاتل مزاری نیستند و چون مزاری در دست آن‌ها بوده و خود را مسئول امنیت مزاری می‌دانند. ولی آن‌هایی‌که مزاری را شهید کردند (به‌قول نماینده طالبان) خیلی زورآور بودند. وآن‌ها پیش نهاد داشتند که با ادامه مذاکرات تمام اسناد خود را ارائه می‌دهیم. اگرثابت توانستیم ما شهید نکرده ایم برادران هزاره ننگ قاتل بودن مزاری را از ما بردارند و ناتوانی خودرا درتامین امنیت ایشان می‌پذیریم. چون مذاکرات قطع شد، ادعای طالبان، موضوع را لا اقل برای من پیچیده‌ترساخت. این همه برای آنستکه قبل از بیست‌وسه سنبله به خاطر در گذشت برادرم محمد نادر در پاکستان به آنجا رفتم. چون اعضای خانواده اکثرا درایران بودند مجبورا من هم ایران رفتم تامطابق معمول فاتحه گرفتم. هنوز ازگرفتاری آن فارغ نشده بودم که برادر دیگر من عصمت الله(قاسم) شفق، که درواقع زندگی من و فامیل بود، در کابل شهید شد وگرفتاری‌های مضاعف برایم بوجود آمد. تازه آماده بر

گشت می شدم که غرب کابل سقوط کرد و مزاری به شهادت رسید و درابطه با حوادث پیش‌آمده در کابل و شهادت مزاری ذهنم انباری از سوال‌های بی پاسخ است.[۱]

روایت چهارم: چرا شهید مزاری با طالبان وارد مذاکره شد؟

عبدالقادر سعادت غزنوی یکی از نزدیکان شهید مزاری و یاران او است. او تا کنون یکی از فعال‌ترین کسانی بوده است که از چگونگی شهادت شهید مزاری و احتمالات موجود در این مورد بی‌پرده‌تر از هر کسی سخن گفته است. قاضی سعادت در محافل مختلف در باره نحوه شهادت شهید مزاری و کوتاهی‌های احتمالی در این زمینه سخن گفته است. به نظر قاضی سعادت شهید مزاری در آخرین روزها تلاش ورزید که به نحوی با دولت وقت علیه طالبان متحد شود ولی متاسفانه تلاش‌هایش ناکام ماند. به روایت آقای سعادت شهید مزاری در آخرین روزها شهید ابوذر را به ارگ ریاست جمهوری فرستاد و ابوذر به توافقاتی با استاد ربانی دست یافت. به گفته او شهید ابوذر با استاد ربانی توافق کرده بود در روز ۱۶ حوت ساعت ۸ صبح هیاتی از جانب ارگ به غرب کابل بیاید و توافقنامه‌ای را با استاد مزاری به امضا برساند که براساس آن به طور مشترک علیه طالبان اقدام صورت گیرد. اما برخلاف وعده از پیش تعیین‌شده، پیش از آن که موعد فرا رسد، حمله بر غرب کابل و مواضع حزب وحدت از سوی دولت از زمین و هوا شروع شد. به گفته آقای سعادت در این حمله که دو روز طول کشید تقریبا تمام امکانات حزب وحدت به صفر رسید. تنها آسیب این جنگ تحمیلی بر توان حزب وحدت نبود بلکه شهید مزاری نیز به کلی نسبت به توافق با دولت علیه طالبان نا امید گردید. به همین خاطر تصمیم گرفت که از یکسو با طالبان وارد گفتگو شود و از سوی دیگر می‌خواست که از مسیر چهارآسیاب به طرف هزاره‌جات برود و در آن جا جبهه جدیدی علیه طالبان بگشاید. به گفته قاضی سعادت در این میان کسانی بودند که مرتب نسبت به طالبان به او اطمینان می‌دادند و او را تشویق می کردند که با طالبان وارد مذاکره شود و از عواقب این مذاکره هراس نداشته باشد. در حالی که شهید مزاری قبلا دریافته بود که گروه طالبان قابل اعتماد نیست.[۲]

چه کسانی از پاکستان به شهید مزاری برای مذاکره با طالبان اطمینان می داد؟

قاضی سعادت غزنوی در واپسین روزهای سقوط غرب کابل با جمعی از علمای اهل تشیع کابل، برای مذاکره نزد ملا ربانی یکی از مشهورترین فرماندهان طالبان به چهار آسیاب رفته است. وی به دست طالبان در چهار آسیاب اسیر شد. او از چگونگی شهادت شهید مزاری و یارانش روایت متفاوت دارد و در گفتگو با مجله عدالت و امید چنین می‌گوید:

قبل از آن‌که به اصل موضوع بپردازم به این نکته باید تأکید کنم که آدم در روایت‌ها، کمال صداقت و امانت‌داری را باید رعایت کند. قطعاً با انگیزه‌ای جعل و اتهام نباید کسی راوی یک روایت باشد.

من در سال ۱۳۷۳ در کنار شهید مزاری در بخش‌های قضایی و سارنوالی حزب انجام وظیفه می‌کردم. قبل از پرداختن به روایت اصلی، باید یک موضوع را مطرح کنم که برای من در آن زمان سوال برانگیز بود و تاهنوز هم این سوال حل نشده است: طالبان در ۲۰ جدی سال ۱۳۷۳ شهر غزنی را تصرف کردند. در همین زمان یکسری تصامیم گرفته شد که باید طالبان را در غزنی متوقف کنیم و مانع پیش‌روی آنان به سمت کابل شویم و آنان را از غزنی بیرون کنیم. این تصمیم از سوی رهبری حزب

۱ – مصاحبه استاد عزیزالله شفق با مجله عدالت و امید، به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری.
۲ – کتاب یاد گل سرخ- فصل چهار، صفحه ۵۹۳

همراه با "شورای هماهنگی" که در آن حزب وحدت، جنبش اسلامی جنرال دوستم و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار عضویت داشتند، گرفته شد. قرار شد نیروهای مشترک از حزب وحدت، جنبش ملی جنرال دوستم و حزب اسلامی بروند و هم‌چنین قرار شد که شخص آقای حکمتیار نیز در رأس نیروهایش به شهر غزنی برود که خود آقای حکمتیار با نیروهایش رفت. از حزب وحدت اسلامی نیرویی از کابل به قوماندانی شفیع و از غزنی به قوماندانی جانعلی عارفی توظیف شدند. در غزنی جنگ شد. طالبان در غزنی غالب شدند، نیروهای نظامی شورای هماهنگی شکست خوردند. آقای حکمتیار با نظامیان خود عقب نشینی کرد تا چهارآسیاب آمد. آقای حکمتیار چهارآسیاب را هم ترک کرد و رفت سروبی و تمام نیروهای حزب اسلامی در چهارآسیاب با کمترین درگیری تسلیم طالبان شدند. خط اول آنان در دارالامان هم عقب نشینی کرد. این یک بخش مهمی از تاریخ است.

بخش دیگر این است که ما با طالبان جنگ داشتیم. طالبان در غزنی از هیچ قساوتی علیه مردم ما دریغ نکردند. قلعهٔ شهاده غزنی را که همه مردم هزاره و شیعه هستند، به آتش کشیدند. هر کس دست شان افتاد کشتند. این به این معنا است که ما با طالبان وارد یک جنگ شدید شده بودیم. اما چند روز بعد در کابل، باب مذاکره با تحریک طالبان باز شد. شما فکر کنید، جنگی با آن همه قساوت که در غزنی صورت گرفت و مذاکره‌ای که اکنون می‌خواهد آغاز شود، تا چه اندازه قابل جمع است. برای من سوال برانگیز بود. از شماری دوستان نزدیک به شهید مزاری پرسیدم که ما با طالبان در غزنی جنگ کردیم و این گروه مناطق ما را به آتش کشیدند، چطور می‌شود روی این مذاکرات با طالبان اطمینان کرد.

از دفتر استاد مزاری کسانی گفتند که این مذاکره بر اساس اطمینانی است که از پاکستان به شهید مزاری داده شده است. وگرنه استاد مزاری این گونه و بدون کدام حساب و کتاب وارد مذاکره نمی‌شود. این اطمینان داده شده که طالبان شما را مزاحم نیست و با شما وارد مذاکره می‌شوند و شما هم سخنان خود را به‌صورت واضح مطرح کنید. در آن زمان این حرف در تمام ساکنان غرب کابل شایع شد که برای شهید مزاری اطمینان از پاکستان دادند و استاد بدون سنجش کاری را انجام نمی‌دهد.

سوال این است که چه کسی از پاکستان به شهید مزاری اطمنیان داده بود؟ حزب وحدت در آن زمان، دارای شورای نمایندگی در ایران و پاکستان بود. در پاکستان رییس شورای نمایندگی، جناب استاد خلیلی بود. از دفتر پاکستان به استاد مزاری اطمینان داده شده بود که تشویش وجود نداد. جنگی که در غزنی صورت گرفته را فراموش کنید و وارد مذاکره با طالبان شوید.

به اساس همین اطمینان، استاد مزاری نماینده هیئت مذاکره کننده آقای شهید مقصودی و جناب آقای سید نستوه(عضو سابق جبهه مستضعفین) را تعیین کرد. این دو نفر تعیین شدند و با طالبان وارد مذاکره شدند.

روایت‌ها زیاد گفته می‌شود که طرف مذاکره، ملا بورجان بوده یا ملا عبدالواحد باغرانی بوده اما من به شما می‌گویم که طرف اصلی مذاکره آقای ربانی معاون ملامحمد عمر که آن زمان مشهور به حاجی معاون بود، بوده است. محل مذاکره نیز در چهارآسیاب بود. این دو نفر گاهی با ملا بورجان و ملا عبدالواحد باغرانی مذاکره کرده و بعضی وقت‌ها با شخص ملا ربانی مذاکره کرده است. این مذاکرات به جایی هم رسید. اما سرانجام تمام معاهدات و قول و قرارهایی که طالبان داده بودند، زیرپا گذاشته شد و آنان به قرارهای خود عمل نکردند. در آن زمان تمام تماس‌ها توسط مخابرهٔ نیم کره‌ای بود. اما به خاطری که مخابره‌های نیم کره‌ای کشف می‌شد، بیشتر از تلفون ستلایت استفاده می‌شد. تماس‌ها توسط مکتوب بسیار کم بود. لذا این اطمینان‌ها بیشتر با تلفون ستلایت داه می‌شد. به شهید مزاری اطمینان می‌دادند که تشویش وجود ندارد. اطمینانی که این‌ها می‌دادند، طالبان زیر اثر آی اس آی پاکستان بود، هم از جانب آی اس آی اطمینان می‌دادند و هم از جانب طالبان بود تا مزاری همسو و مشترک شود و علیه حکومت آقای ربانی جنگ کند.

بنیاد اندیشه

عدالت و امید: آیا حزب وحدت، تاکنون کدام جلسه رسمی در مورد بررسی شهادت رهبر شهید را گرفته و تلاشی در این زمینه صورت گرفته است؟

قاضی سعادت: واقعیت این است که من در جلسات ندیدم که روی چرایی و چگونگی شهادت استاد مزاری کدام بحث صورت گرفته باشد و نه هم از زبان استاد خلیلی من چیزی در این مورد شنیدم. ولی این برای همه و برای خودم سوال بر انگیز است که چرا با قضیه‌ای با این اهمیت هنوز بسیار ساده برخورد شده است.

وقتی اطمنیان دادند که آقای مزاری با طالبان وارد مذاکر شود، آقای مزاری هم وارد مذاکره شد، و چطور شد که یک باره طالبان همه قول و قرارها را زیر پا گذاشته و موضوع خصمانه علیه حزب وحدت گرفتند. کار بجایی رسید که رابطه آقای مقصودی و سید نستوه نیز با طالبان قطع شد و شهید مزاری، متوسل شد به علمای غرب کابل و آن‌ها را نزد ربانی در چهار آسیاب فرستاد. علما به ریاست شهید اخلاصی تعیین شدند که من نیز در آن جمع بودم و استاد مزاری مرا به حیث سخنگوی این جمع تعیین کرد. وقتی ما در چهارآسیاب رفتیم، در مقر ملا ربانی زمانی که رسیدیم، جمعی از خبرنگاران از نزد ملا ربانی بیرون شدند و در دهلیز با آنان مواجه شدیم.

وقتی وارد دفتر ملا ربانی شدیم و او متوجه ما شد، رو را به طرف دیوار برگرداند و پشت خود را با ما کرد. ما را حاضر نشد ببیند. با آنکه فارسی بلد بود، اما با ما توسط یک ترجمان خود، خیلی کوتاه به زبان پشتو گفت که من با نماینده آقای مزاری تمام حرف‌های خود را گفته ام و دیگر حرفی برای گفتن نداریم.

من باورم این است که استاد مزاری روی اعضای حزب وحدت اطمنیان کامل داشت. اما اینکه بزرگان دیگر، با استاد مزاری اطمینان سیاسی می‌دادند، صادقانه بود یا نبود، من هنوز تردید دارم. من احساسم بر این است که شهید مزاری به این اطمینان‌ها باور داشت که واقعی است. من نمی‌دانم که این دوستان در وقتی که اطمنیان‌ها از هم پاشید، به شهید مزاری چه گفتند. این یگانه رازی است که دوستان مقیم پاکستان در آن زمان بگویند که چگونه این اطمینان به وجود آمد و چگونه از بین رفت. این کلید معما است. این مساله هم نزد شهید مزاری و هم نزد اعضای شورای مرکزی حزب هم مجهول است و نزد مردم هم مبهم است. نه تنها مذاکره پاسخ نداد که طالبان تصمیم بر قتل و کشتن شهید مزاری گرفتند.

سوال دیگر این است که آیا بزرگان مقیم پاکستان وقتی موضع طالبان تغییر کرد، به شهید مزاری هم گفتند که موضع این گروه تغییر کرده و موضع خصمانه گرفته است؟ ما در همین مورد شک داریم، برای اینکه من ساعت سقوط غرب کابل یادم است که ساعت ۵ بعد از ظهر خانه استاد مزاری توسط طالبان اشغال شد. یعنی طالبان می خواستند شهید مزاری را در خانه اش دستگیر کنند. این را بزرگان ما که در پاکستان تشریف داشتند به شهید مزاری چه گفته بودند که او حاضر نبود از خانه اش بیرون شود. دوستان به زور از خانه اش بیرون کردند. استاد مزاری شب را در خانه یکی از دوستان در غرب کابل سپری کرد. فردای آن روز(شنبه) استاد مزاری به سمت چهارآسیاب نه بخاطر مذاکره بلکه می خواست خود را از کابل بیرون کند. طالبان وقتی خانه شهید مزاری داخل شدند، همه چیز را چور و چپاول کردند.[1]

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ – گفت و گوی اختصاصی عبدالقادر سعادت غزنوی با علی آقا مزیدی، کابل، تاریخ: ۴ /۱۲/ ۱۳۹۸

روایت پنجم: احتمال صحنه سازی طالبان در مورد شهادت شهید مزاری

اسدالله عرفانی غزنوی یکی از کسانی است که به طور کلی به دو روایت از نحوه شهادت شهید مزاری پرداخته است. ولی بیشتر روایت شهادت در چهارآسیاب را مقرون به واقعیت می‌داند. او در مطلبی تحت عنوان «غزنی، حوت ۱۳۷۳» چنین روایت می‌کند:

«در مورد چگونگی شهادت رهبر شهید، روایت‌های مختلف‌اند. دو روایت وجود دارد که هنوز روشن نیست که واقعاً کدام یک از این روایت‌ها واقعیت دارد. یکی این‌که شهید مزاری و یارانش را گروه طالبان در چهار آسیاب به شهادت رسانده‌اند و روایت دیگر این است که رهبر شهید و یارانش در غزنی بعد از ربودن چرخ‌بال و درگیری با نیروهای طالبان به شهادت رسیده‌اند.

شهادت در غزنی

آن‌چه که صحبت می‌کنم، چشم دیدها و روایت‌های دیگران در این مورد است که شنیده‌ام: وقتی جنازه‌ها را در مکتب جرمتو آوردند، از نزدیک پیکرهای شهدا را دیدم. یکی از دندان‌های شهید مزاری شکسته بود و از دهانش برآمده بود و صورتش زخمی بود و شهید ابوذر پیشانی‌اش مقداری زخم خورده بود.

کسانی‌که شهید مزاری را غسل داده بودند، می‌گفتند که زخم‌هایی که در بدن استاد شهید بود، این زخم‌ها زیاد تازه به نظر نمی رسیدند؛ اما این نکته را نیز باید در نظر بگیریم که از زمان غسل دوشب گذشته بود و زخم بعد از گذشت دوشب، طبیعی است که آن حالت طبیعی خود را ندارد.

اما کسانی که اجساد را موقعی‌که چرخ‌بال در آن‌جا نشست اضطراری کرده بود یا سقوط داده شده بود، از آن‌جا برداشته بود، افراد حرکت اسلامی بودند. آن‌ها گفتند، وقتی سرجنازه‌های شهدا رفتیم، خون‌های تازه را روی زمین دیدیم.

در این مورد از دو منبع برای تان نقل می‌کنم، یکی مردم اطراف قریه‌ای بودند که چرخ‌بال سقوط کرده بود، یعنی منطقهٔ «نانی» که بیشتر این مردم پشتون اند. وقتی در این مورد تحقیق صورت گرفت و از مردم این قریه سوال شده، آن‌ها گفتند: چرخ‌بال، زمانی که از بالای قریه ما رد شد، ما از داخل چرخ‌بال صدای فیر را می‌شنیدیم ک در داخل چرخ‌بال درگیری بود. متحیرمانده بودیم که این چه وضعیتی است که در داخل چرخ‌بال درگیری وجود دارد و صدای فیر می‌آید. منطقه «نانی» با منطقه‌ای که چرخ‌بال در آن سقوط کرده بود، خیلی کم فاصله دارد. هم‌چنان برخی از هزاره‌هایی‌که در قریهٔ «قرباغی» زندگی می‌کردند، برخی از افراد شان گفته اند که آن‌ها نیز صدای درگیری را در داخل چرخ‌بال شنیده‌اند. کسانی از دوستان ما که چرخ‌بال را از نزدیک دیده بودند، می‌گفتند: طیاره، نه در حالت سقوط و نه در حالت نشسته به زمین نشسته بود، بلکه با پهلوی خود کج شده بود.

در مذاکراتی‌که بعدها با طالبان صورت گرفته، من‌هم در جمع هیأت مذاکره کننده حزب وحدت بودم، بعد از طی مراحل و مقدماتی‌که صورت گرفت و موفق شدیم که با آن گروه بنشینیم، مطالبهٔ اول ما این بود که ما با یک شرط با شما می‌نشنیم و مذاکره می‌کنیم که قاتلان شهید مزاری را برای ما معرفی کنید و باید آن‌ها محاکمه شوند.

طالبان از همان ابتدا تاکید می‌کردند و می‌گفتند، ما به خاطر امنیت و سلامتی اسرا می‌خواستیم آن‌ها را به قندهار منتقل کنیم. در داخل چرخ‌بال درگیری صورت گرفته بود. ما به احترامی‌که به مزاری داشتیم، دستش را نبسته بودیم و او حمله می‌کند و تفنگ یکی از نگهبانان را گرفته و تلاش می‌کند که طیاره را از مسیر قندهار به‌سوی هزارستان منتقل کند، در داخل چرخ‌بال درگیری صورت می‌گیرد و پیلوت راهم زخمی می‌کند.

احتمال صحنه سازی

اما این‌که تا چه اندازه این روایت واقعیت دارد، چیزی نمی‌دانم و این احتمال نیزوجود دارد که طالبان برای توجیه به شهادت رساندن رهبر شهید و یارانش، چنین صحنه‌سازی را کرده

باشند. ممکن است برای صحنه سازی در داخل طیاره فیرهایی صورت داده باشند، تا مردم آن را بشنوند و نیروهایی خود را از پیش در صحنه آماده کرده باشند. ممکن است برای این صحنه‌سازی دست‌های پشت پرده خارجی دخیل باشند، به خصوص انعکاس خبر دستگیری و شهادت و انتشار عکس‌های شهید مزاری در رسانه‌های گروهای افراطی در پاکستان و عربستان، صحنه‌سازی سقوط چرخ‌بال را بیشتر می‌کند.

عکس و خبر دستگیری و شهادت رهبر شهید در روزنامه "ضرب المومن" در کراچی پاکستان و نیز روزنامه "عکاذ" در عربستان منتشر شد و در آن روزنامه‌ها نوشتند که رهبر رافضی‌ها کشته.

شهادت در چهار آسیاب

روایت دوم هم همان است که رهبر شهید را در چهار آسیاب به شهادت رسانده اند. بعضی از کسانی که در چهار آسیاب بودند، آن‌ها معتقدند که مزاری و همراهانش را در چهار آسیاب شهید کرده اند. یکی که در لوگر و در چهار آسیاب بود، می‌گفت، چهار آسیاب زندان بودم، دیدم که از آن‌جا یک چرخ‌بال نشست کرد و پیکرهایی را در چرخ‌بال منتقل کردند که این پیکرها زنده نبودند. حدس می‌زنم که ممکن است، اجساد شهید مزاری و یارانش بوده باشند.[1]

روایت ششم: نخستین عکس از شهید مزاری پس از اسارت در روزنامه عربستانی

محمد ناطقی یکی دیگر از یاران شهید مزاری برداشت‌های خود را از چگونگی شهادت شهید مزاری و روزهای ۲۱ و ۲۲ حوت ۱۳۷۳ چنین روایت می‌کند:

حوالی ساعت پنج عصر، سرویس جهانی بی بی سی این خبر را نشر کرد که یک چرخ‌بال طرف قندهار از چهارآسیاب حرکت کرده است و در نواحی غزنی سقوط کرده است. گفته می‌شود که عبدالعلی مزاری نیز داخل آن بوده است. با شنیدن این خبر با خود گفتم که دیگر برای همیشه ما و مردم ما با مزاری خدا حافظی کردیم و دیگر مزاری نخواهیم داشت.

صدای عبدالمنان نیازی که نفرت‌انگیزترین صدا برای من بود و الزاما باید آن را از طریق بی بی سی می‌شنیدم. او گفت، ما مزاری و همراهان شان را می‌خواستیم به قندهار منتقل کنیم، ما به مزاری احترام کردیم دست‌های او را باز گذاشته بودیم، مزاری در داخل طیاره به طالبان حمله می‌کند و تفنگ شان را می‌گیرد و در داخل طیاره درگیری می‌شود، وقتی‌که طیاره به زمین سقوط کرده، مزاری و رفقایش می‌خواست طرف هزارستان پا به فرار بگذارد، در این لحظه یک گروپ از طالبان طرف کابل می‌رفتند و درگیری صورت می‌گیرد و مزاری کشته می‌شود.

روزنامهٔ "عکاذ" چاپ عربستان در اولین ساعات صبح ۲۲ حوت، مزاری را در یک حالی نشان می‌داد که طالبان روی سرش ایستاده اند و مزاری را با ریسمان دست و پاهایش را بسته اند. طالبان مسلح را در حال خنده، استهزا و خرسندی، نشان می‌داد که شیری را در قفس انداخته بودند. اگر طالبان با شهید مزاری احترام داشتند، چرا چنین رفتاری را هنگام اسارت با او کردند؟ سخنان عبدالمنان نیازی در شام‌گاه بیست و سوم حوت، با این رفتار توهین آمیزی که با مزاری داشت، سازگاری نداشت. سخنان نیازی، برای من مسجل ساخت که طالبان مزاری و یارانش را در چهار آسیاب زیر شکنجه به شهادت رسانده اند و بقیهٔ حرف‌ها، همه افسانه اند که طالبان ساخته اند.

بعد از خاک‌سپاری شهید مزاری در جلسهٔ شورای مرکزی که در مزار شریف برگزاری شد، استاد محقق گزارشی از گفت‌وگوی نمایندهٔ خاص ملل متحد با جنرال دوستم و اطلاعات و

۱ – کتاب یاد گل سرخ، فصل چهارم، صفحه ۶۰۷

تصاویری که ایشان از ماجرای شهادت مزاری داشت، ارائه کرد، ایشان گفت، جنرال دوستم به نقل از "سیتیریوز" نمایندهٔ پیشین سازمان ملل در امور افغانستان، گفت که طالبان استاد مزاری را بسیار بی‌رحمانه شکنجه کرده بودند.
ایشان تصاویری از شکنجه دارد که قابل دیدن نیستند، ظاهراً نمایندهٔ پیشین ملل متحد، جزئیات زیادی را با دوستم در مورد شهادت مزاری باید در میان گذاشته باشند. استاد محقق خود نیز به این روایت اعتقاد داشت که استاد مزاری را طالبان در چهار آسیاب به شهادت رسانده اند و داستانی که عبدالمنان نیازی سخنگوی طالبان و یا وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان در مورد شهادت استاد مزاری، طرح کرده بودند، دروغی بیش نبوده است. اعضای شورای مرکزی، تماماً اعتقاد داشتند که در چهار آسیاب، طالبان جنایت شان را انجام داده اند و بعد از آن دروغ گفته اند.[1]

روایت هفتم: یافته‌های معاینات طبی؛ شکنجه پیش از شهادت

پوهنمل دکتر محمدعمر «هادی» متخصص طبّ عدلی و رئیس دانشکده طب بلخ نخستین کسی است که معاینات طبی را روی جسد شهید مزاری انجام داده است. در رابطه با معاینه پیکر مطهّر رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری وی مصاحبه‌ای به شرح زیر دارد:

س: لطفاً خود را معرفی کرده، درجه علمی، سابقه کار و مسئولیت فعلی‌تان را نیز برای ما ذکر نمایید.

ج: بنده دکتر محمدعمر هادی می‌باشم، درجه‌ی علمی، پوهنمل متخصص طب عدلی، مدت کار اضافه از بیست سال، فعلاً رئیس دانشکده طب ابوعلی سینای بلخی می‌باشم. معاینه ما به صورت مشترك توسط یك تیم که شامل متخصص جراحی، داخله و طب عدلی بود صورت گرفت.

س: اگر معاینه توسط یك تیم صورت گرفته است، اعضای تیم را با مشخصات و درجه‌های علمی‌شان نام ببرید؟

ج: اعضای تیم عبارتند از: دکتر عصمت‌الله حبیبی متخصص جراحی، دکتر احمدولی شفایی متخصص داخله و استاد فاکولته طب بلخ و خودم دکتر محمدعمر هادی متخصص طب عدلی.

س: چند پیکر را معاینه کردید؟

ج: در محل معاینه دو پیکر موجود بود و ما صرف پیکر پاك استاد مزاری را معاینه خارجی نمودیم.

س: تاریخ معاینه را ذکر نمایید.

ج: ما جسد را به تاریخ ۱۳۷۴/۱/۵ معاینه نمودیم.

س: مدت زمان معاینه چقدر طول کشید؟

ج: مدت زمان معاینه حدود یك ساعت طول کشید.

س: جسد را چند بار معاینه نمودید؟

ج: پیکر را یك بار معاینه نمودیم.

س: مدت زمان بین شهادت و روز معاینه چقدر فاصله بوده، روی معاینه شما تأثیری داشته است؟

ج: زمان معاینه با زمان مرگ حدود دو هفته فاصله داشته، یعنی مطابقت با زمان رسمی اعلان شده از طریق رادیوها می‌باشد. هرقدر وقت معاینه با وقت مرگ نزدیك باشد، نتیجه معاینات بهتر است و هرقدر جسد به حالت اولی بدون مداخله از قبیل کشیدن لباس‌ها، شستشو و غیره تحت معاینه قرار گیرد بهتر خواهد بود، اما چون در جسد مورد نظر تغییرات تخریبی به حصول نیامده و جسد کاملاً سالم و تازه بود، مشکل عمده در معاینه پیش نیامد.

س: جروحات چه تعداد بوده است؟

ج: جراحاتی که در جسد دیده شد به دو بخش تقسیم می‌گردد. یکی جراحات و یا صدمات با آلات و اشیای کُند و دیگر صدمات با آله، ناریه. صدمات کُند در نواحی پیشانی، گوش راست، کنار چشم راست، طرف راست لب‌ها، قسمت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ – کتاب یاد گل سرخ، فصل چهارم، صفحه ۶۰۱

رخسار راست، شانه چپ، قدام بطن، ساعد چپ و ناحیه مرفق چپ و ساق چپ دیده شده و دیگر جروحات ناریه که در ناحیه عنق و قسمت علوی ران دیده می‌شود.

س: وسایل قتل چه بوده است، آیا شهداً توسط اسلحه گرم مانند «تفنگ» و یا توسط اسلحه سرد به شهادت رسیده است؟

ج: همان‌طوری که پیشتر عرض کردم دو نوع صدمات در جسد ثابت گردید، یکی صدمات با آلات کُند و دیگر صدمات ناریه، صدمت کُند نظر به شرایط محل و آلات و اشیایی که در دسترس هست فرق می‌کند که این آلات و اشیا می‌تواند مشت باشد، می‌تواند سنگ و چوب و یا قسمت‌های مختلفه اسلحه ناریه مانند میل تفنگ، قنداق و غیره که تثبیت قطعی و مشخص این آلات با بررسی محل واقعه و آلات مشکوك به دست آمده و تطبیق آن با جروحات امکان‌پذیر است. دیگر صدمات ناریه یعنی صدمات از اثر شلیك تفنگ در ناحیه گردن و ران.

س: آیا شهدا پیش از شهادت شکنجه شده‌اند، نوع شکنجه را چگونه تشخیص داده‌اید؟

ج: اگر منظور از شکنجه به صورت کلی وارد شدن صدمات قبل از مرگ باشد که ما این صدمات را در ناحیه گوش، وجه، پیشانی، شکم غیره جاها تثبیت کردیم.

س: در صورت استفاده از اسلحه سرد و گرم کدام یك اول استفاده شده است؟

ج: طوری که از مشاهدات جسد حاصل گردید اسلحه ناریه (تفنگ) بعداً مورد استفاده قرار گرفته است.[1]

روایت هشتم: روایت رسمی حکومت استاد ربانی

روایت محمد اکرام اندیشمند از بازداشت و شهادت استاد مزاری این است که او قصد عزیمت به غزنی را داشت که در مسیر راه در چهار آسیاب دستگیر و شهید گردید. اکرام اندیشمند تقریبا همان روایت رسمی دولت وقت را بازگو می کند. زیرا او از اعضای دولت در آن زمان بوده است.

عدالت و امید مصاحبه انترنتی با وی انجام داده است و برخی پرسش ها را با وی در میان گذاشته است که او از تقریبا از موضع دولت وقت به پرسش‌های ما پاسخ داده است:

عدالت و امید: روایت رسمی از شهادت شهید مزاری از نظر شما چیست؟

اکرام اندیشمند: عبدالعلی مزاری برای مذاکره با طالبان به چهار آسیاب نرفته بود. او می‌خواست از مسیر جنوب کابل بسوی هزاره جات برود که در راه از سوی طالبان شناسایی شد و توسط آن‌ها به چهار آسیاب پایگاه طالبان انتقال یافت.

مزاری بعد از آن این تصمیم را گرفت تا غرب کابل را ترک کند که تلاش او برای بازپس‌گیری سلاح‌ها و سنگرهایش از طالبان نتیجه نداد. وقتی او تحت فشار نیروهای دولتی به فرماندهی احمدشاه مسعود قرار گرفت با طالبان در یک موافقت نامهٔ شفاهی سنگرها و سلاح‌های ثقیل خود را تحویل آن‌ها داد تا آن‌ها با مسعود بجنگند. از متن نامه‌ای که مزاری به ملا بورجان فرستاده است، این موافقت شفایی مشخص می‌شود. اما وقتی طالبان در برخوردهای اولیه در برابر نیروهای کابل شکست خوردند، مزاری با ارسال نامه به ملابورجان از او چنین تقاضا کرد. اما زمانی که طالبان به تقاضای او پاسخ مثبت ندادند، تصمیم گرفت که کابل را ترک کند و به هزاره جات برود.

قبل از آنکه احمدشاه مسعود به حملات خود علیه مواضع حزب وحدت به رهبری مزاری در غرب کابل شدت ببخشد، تماس‌ها و تلاش‌هایی را از طریق میانجی‌های مذاکرات قبلی انجام داد تا مزاری را قانع بسازد که به جای جنگ، با هم در برابر

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ اسناد قتل عام های هزاره ها (فصل دوم) وب سایت» مچید»: machyd.blogfa.com/post/ /:http/ ۲۴

طالبان ایستاد شوند. من دقیق نمی‌دانم که مسعود در این پیام و مذاکره از مزاری می‌خواست که نیروهای او را در مواضع حزب وحدت در غرب کابل اجازه دهد که جا بجا شود و در برابر طالبان قرار گیرد، یا اینکه غرب کابل را به نیروهای او بسپارد و یا کدام چیز دیگر. اما نکتهٔ روشن آن بود که مسعود می‌خواست دیگر جنگی میان او و مزاری ادامه نیابد و در برابر طالبان(مشترکاً) قرار بگیرند. اما این تلاش‌ها و تماس‌ها نه تنها منجر به همسویی نشد که حتی آتش‌باری و برخورد نظامی را در خط اول میان شان قطع نساخت. سرانجام جنگ شدید شد و احمدشاه مسعود به این فکر بود اگر غرب کابل را تا ریشخور و کوهای اطرافش بدست نگیرد، خط اول طالبان در دهمزنگ و جادهٔ میوند ایجاد می‌شود و با طالبان باید در یک کیلومتری ارگ کابل بجنگد.

وقتی جنگ در غرب کابل شدت گرفت و مزاری زیر بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی نتوانست به مقاومت ادامه دهد، تقاضای او از جنرال دوستم مبنی بر کمک نظامی و شلیک راکت اسکات بر جبل السراج و خیرخانه که به‌صورت علنی به رادیو بی بی سی گفت عملی نشد، تمام سنگرهای خود را در غرب کابل با سلاح ثقیل خود به طالبان داد. مزاری در این مورد به پرسش خبرنگار بی بی سی در شامگاه ۲۶ دلو ۱۳۷۳ گفت: «از جنرال دوستم خواستیم که چون مسعود زیاد شرارت می‌کند، جبل السراج، چاریکار و خیرخانه را به اسکاد بزند. جنرال دوستم آمادگی خود را نشان داد. اگر شرارت مسعود کم نشد می‌گوییم که اسکادها را شلیک کند.»

توافق طالبان و مزاری در آغاز این بود که به‌صورت مشترک در برابر مسعود بجنگند. اما وقتی طالبان وارد سنگرهای مزاری در غرب کابل شدند، به آن توافق پشت پا زدند و شروع کردند به خلع سلاح کامل نیروهای مزاری، در این حالت بود که هم میانجی‌های قبلی مذاکرات که شامل افرادی طرفدارهای مسعود در میان شیعیان و همکاران احمدشاه مسعود در صف خودش می‌شد و هم سفارت ایران در کابل به مسعود فشار آوردند که به مزاری اطمینان دهد که بسوی او بیاید تا با هم جبههٔ مشترک علیه طالب بسازند. من اتفاقاً در یکی از آن روزها که ماه رمضان بود، در نماز شام و هنگام افطار در قصر نمبر یک بودم. آنجا استاد ربانی اقامت داشت و احمدشاه مسعود آن شام همانجا آمد و دقایق بعد سفیر ایران نیز آمد. در سرمیز افطار این بحث علنی صورت گرفت که از مسعود خواسته شد تا به مزاری اجازه و اطمینان دهد که در مناطق او بیاید. استاد ربانی نیز این را تایید کرد و سفیر ایران این تقاضا را مطرح کرد. احمدشاه مسعود سخن گفت و اظهار کرد که من از جنگ با اقای مزاری بسیار متاثر هستم. من در همان آغاز نه این جنگ را می‌خواستم و نه طرفدار آن بودم. به مزاری بارها گفتم که بیایید همکاری کنیم که ثبات سیاسی شکل بگیرد، دولت نهادهای خود را بسازد، پارلمان بوجود بیاید، قانون اساسی تدوین و تصویب شود و شما و ما همه دست به دست هم دهیم و به‌صورت مشترک مطالبات تان را به‌صورت قانونی مطرح کنید و در پارلمان تصویب شود. اما آقای مزاری این‌ها را نپذیرفت و فکر می‌کرد با هم بنشینیم و هر چیز را بین خود تقسیم کنیم. به هر حال اوضاع این‌گونه بسوی خرابی و خصومت پیش رفت که من قطعاً آن را نمی‌خواستم و به شدت از آن ناراحتم. حالا نیز من به شما اطمینان می‌دهم که از آقای مزاری در این جا استقبال می‌کنیم و در برابر طالبان جبههٔ مشترک می‌سازیم. سفیر ایران از این اظهارات مسعود راضی به نظر می‌رسید و مجلس را ترک گفت. اما مزاری به این طرف نیامد. اینکه چرا؟ حدس من این است که او به احمدشاه مسعود اعتماد نداشت. او به شدت عقده مند بود و نمی‌توانست این عقده و خشم خود را فرونشاند و با مسعود دست بدهد. او فکر می‌کرد که رفتن به هزاره جات بهتر است یا از آنجا می‌تواند بسوی جنرال دوستم و مزار زادگاهش برود تا بتواند نیروهای خود را سروسامان بدهد. اما در مسیر راه سرنوشت او رقم دیگر خورد و جانش را از دست داد. مزاری در مسیر راه که در داخل چرخ بال تنش میان او و افرادش با طالبان محافظ ایجاد شد، به قتل رسید. مزاری و همراهان او می‌خواستند چرخ بال حاملش به غزنی در منطقهٔ هزاره جات بنشیند و خواستند با گرفتن سلاح یک طالب این کار را با زور انجام دهند، اما موفق نشدند. چرخ‌بال در همان وقت به زمین نشست و طالبان مزاری را با همراهانش تیرباران کردند.

بنیاد اندیشه

عدالت و امید: یک نامه حمایتی از ملا تره‌خیل وجود دارد که از رهبر طالبان خواسته است تا صدمه بجان استاد مزاری نزنند، راز و رمز این نامه حمایتی از اقای استاد مزاری چیست و آقای تره‌خیل کی بود و چرا این خواست را مطرح کرده بود؟

اکرام اندیشمند: مولوی تره‌خیل عضو شورای مرکزی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار بود. او پس از تشکیل شورای هماهنگی میان حکمتیار، دوستم و مزاری با مزاری و حزب وحدت رابطهٔ نزدیک پیدا کرده بود و با طالبان نیز رابطه داشت. ملاعمر را از قبل می‌شناخت. افراد حزب وحدت به احتمال زیاد داکتر طالب در آن وقت در پشاور نزد مولوی مذکور مراجعه کرد تا نامه‌ای و پیامی به طالبان بدهد که مزاری را رها کنند و صدمه‌ای به او نرسانند. یکی از دلایل مراجعهٔ حزب وحدت به مولوی تره‌خیل از نامهٔ تره‌خیل روشن می‌شود که او در ایجاد تفاهم و توافق میان مزاری و طالبان نقش داشته است؛ آنگونه که خود در نامه به این نکته اشاره می‌کند. اما طالبان هیچ اعتنایی به نامهٔ تره‌خیل نکردند.

عدالت و امید: در یک گزارش شما گفته اید که پس از تصفیه چهار آسیاب، شما دیده اید که اجساد ۲۳ تن از وابستگان حزب وحدت را از یک گور دسته جمعی کشیده اند، معلومات بیشتر در همین مورد چیست؟

اکرام اندیشمند: وقتی نیروهای دولتی موفق شدند که طالبان را از غرب کابل و چهار آسیاب عقب برانند، من به‌عنوان رئیس رادیو افغانستان با جمعی از خبرنگاران رادیو تلویزیون افغانستان که از آنجا گزارش کشف یک قبر دسته جمعی تازه منتشر شد، به چهار اسیاب رفتم. در آنجا از زیر خاک ۲۳ جسد را بیرون کردند. این افراد همه دریشی پلنگی داشتند که معلوم می شد از نیروهای محافظ مزاری و نزدیک به او بودند. تمام آن‌ها با دستان بسته شده از پشت و با شلیک مرمی به سرش شان کشته شده بودند. با برخی از بستگان این افراد در غرب کابل تماس گرفته شده بود و آن ها نیز آمده بودند. تمام اجساد را بیرون کردند و با خود بردند.[1]

روایت نهم: روایت رسمی طالبان از نحوه شهادت شهید مزاری

روایت رسمی طالبان از اسارت و سپس شهادت استاد شهید این است که او در هنگام رفتن به غزنی در مسیر چهار آسیاب دستگیر شد. طالبان بنا داشتند که ایشان و همراهان ایشان را به قندهار منتقل کنند. در مسیر راه استاد مزاری با مراقبان خود درگیر می‌شود و در بین هلی‌کوپتر به شهادت می‌رسد و هلی‌کوپتر در غزنی سقوط می‌کند. این روایت را گروه طالبان از قلم یک نفر از اعضای خود و همزمان در تمام سایت‌های هوادار به این تحریک و شماری از رسانه‌های پاکستان به نشر رسانیده است:

عبدالعلی مزاری چگونه و توسط کی‌ها کشته شد؟

در سال ۱۹۹۵ میلادی حرکت طالبان بعد از تصرف ولسوالی چهار آسیاب ولایت کابل تا به منطقه دوغ آباد دارالامان پیشرفت داشتند و چوک دوغ آباد را نیز در کنترول خویش آوردند. چوک دوغ آباد از قصر دارالامان در فاصله ی چندصدمتری موقعیت دارد. این چوک قبلا توسط حزب اسلامی اداره و کنترول می‌شد. ما یک گروپ ۳۰ نفری به هدایت ملا بورجان از ولسوالی چهارآسیاب به این‌جا فرستاده شدیم. از چوک دوغ آباد تا کوه تلویزیون (آسمایی) همه غرب کابل توسط نیروهای حزب وحدت اداره و کنترول می‌شد. در حالی‌که کابل شمالی به شمول تپه تلویزیون از سوی شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود اداره می‌شد. از رفتن ما به دوغ آباد دیری نگذشته

۱ – مصاحبه اختصاصی علی آقا مزیدی با محمد اکرام اندیشمند: تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۸/۱۱/۹

بود که بین حزب و حدت و شورای نظار نبرد سخت واقع شد. این نبرد حدودا ۱۵ الی ۲۰ روز دوام داشت،در میان نبرد هر دو طرف بر ضد یکدیگر از توپ، موشک و در کل از همه سلاح‌های سنگین استفاده می‌کردند. در همین مدت زمان ما شاهد آن بودیم که غرب کابل کاملا به ویرانه و یک شهر وحشتناک مبدل شده بود. حین رسیدن ما غرب کابل بسیار مناظر جذاب داشت اما در اثر نبردهای سنگین میان این دو گروه(حزب وحدت و حزب جمعیت) مناطق غرب کابل همه سوخت و ویران شد.

ما طالب‌ها در نزدیکی حزب وحدت قرار داشتیم. تا آن زمان در بین ما آتش بس وجود داشت و به طرف یکدیگر مزاحمت نمی‌کردیم. یک شب من مسؤولیت حفاظت و نظارت را داشتم تا کسی به ما ضرر نرساند. تقریبا ساعت ۱۲ بجه شب بود که یک موتر از نوع کرولا به طرف ما آمد،کسی از آن پایین شد و به من گفت: من فرمانده حزب وحدت هستم. می‌خواهیم با مسؤول شما ملاقات داشته باشیم. من آن‌ها را نزد شخص مسؤول که عبدالکریم آخند بود بردم. نماینده حزب وحدت گفت: اسم من ابوذر است و می‌خواهم با ملا بورجان آخند ملاقات داشته باشم. مسؤول ما برایش گفت که درست است. فردا به ملاقات اش می‌رویم اما حالا شب است. با وصف آن فرمانده ابوذر بسیار تأکید نمود که باید امشب با ملا بورجان ملاقات داشته باشیم. او گفت ملاقاتش بسیار ضروری است. زیرا ما مصمم شده ایم تا همه سلاح و مهمات خود را تسلیم طالبان کنیم. بالاخره در همین شب با ملا بورجان ملاقات صورت گرفت و همه پلان تسلیم شدن حزب وحدت به طالبان تنظیم و ترتیب شد. فردای آن شب، چاشت ۵۰ الی ۶۰ موتر و وسائط ثقیله طالبان از ولسوالی چهارآسیاب به دوغ آباد رسیدند. به خاطری که قوت‌ها و مهمات حزب وحدت را تسلیم شوند.

حزب وحدت طالبان را به ۳ بخش تقسیم نمودند،با هر یک از گروه ها افرادی را مؤظف نمودند تا با طالبان یکجا بروند و به آنها رهنمایی نموده و مناطق را تسلیم شان کنند. شورای نظار یا حزب جمعیت از اوضاع آگهی یافت و همه ساز و برگ نظامی طالبان با وحزب وحدت را از تپه ی تلویزیون به آسانی مشاهده می‌نمود. آن‌ها برای دفع حملات احتمالی از سوی طالبان نیروهای خویش را قبل از قبل آماده کرده بودند. در این زمان هزاره‌ها طالبان نابلد را از مناطق چهلستون و باغ بابربرون کشیدند. خط هزاره‌ها معلوم بود که تا کجا است اما با آن هم هزاره ها کوشش نمودند طالبان را در بی خبری در خط شورای نظار داخل کنند. بعد از اینکه طالبان به مناطق تحت کنترول شورای نظار داخل شدند، هزاره ها با استفاده از نیرنگ خاص بالای آنها شلیک کردند تا با شد از این راه طالبان با شورای نظار درگیر شوند. فرمانده مشهور طالبان بنام ملا سیف‌الرحمن منصور از این کار هزاره‌ها فهمید که این‌ها به معاهده‌ای که بین طرفین امضاء شده است کدام التفاتی ندارند. سپس به افراد زیردستش امر نمود تا از نبرد در این مدت زمان خود داری نمایند. اما شورای نظار دید که طالبان از خط مشخص خارج شده و در مناطق تحت اداره آنها داخل شده اند. به نیروهایش امر شلیک صادر کرد. نیروهای شورای نظار طالبانی را هدف قرار دادند که به جغرافیایی منطقه کاملا نا بلد بودند. شورای نظار قسمی درک کرده بود که گویا طالبان به خاطر حمله بالای ما آمده است از همین رو بالای آنها فیر و شلیک نمودند. از اینکه طالبان در منطقه بلدیت نداشتند و آمادگی کاملا برای نبرد با شورای نظار را نداشتند و از حالت خبر نبودند بنابراین در مقابل شورای نظار این بار شکست خوردند و یک حالت دگرگونی در بین طالبان رخ داد(یعنی متلاشی شدند). در این وقت حساس در بین طالبان و حزب وحدت نیزیک فضای بی اعتمادی رخ داد. حزب وحدت از طرف عقب بالای طالبان در چند جا شلیک نمودند. این فضای بی‌اعتمادی باعث شد که برای شورای نظار زمینه مساعد شود و در طرف ۲ الی ۳ روز همه مناطق تحت کنترول حزب وحدت را در غرب تسخیر کند.

بنیاد اندیشه

عبدالعلی مزاری چگونه کشته شد؟

از این که شورای نظار مناطق غربی کابل که قبلا با حزب وحدت بود همه را تسخیر کرد، افراد حزب وحدت نیز مجبور به عقب نشینی شدند. آنها به طرف ولسوالی چهارآسیاب فرار کردند. عبدالعلی مزاری با یک ترفند خاص و با استفاده از یک

موتر می‌خواست به شکل مخفیانه از ولسوالی چهارآسیاب به غزنی برود. اما در فرقه ریشخور واقع چهلستون در یک کمربند و پاسگاه طالبان شناخته شد و از موترپایین گردید. سپس وی را به ولسوالی چهارآسیاب انتقال دادند. در آنجا نزد طالبان به شمول قومندان شفیع و چندین تن از فرماندهان حزب وحدت را زندانی ساخته بودند. بعد از اینکه مزاری هم به چهارآسیاب منتقل شد طالبان تصمیم گرفتند تا همه آن‌ها را در یک چرخبال سوار کنند و به قندهار انتقال دهند و از همه آن‌ها تحقیق و باز رسی کنند. این ها را به چرخبال سوار کردند و ۳ تن از طالبان مسلح را نیز با آنها به شکل محافظ فرستادند. چرخبال به سوی قندهار درحالی حرکت کرد که دستان همه اسیران باز بود. وقتی به ولسوالی قرباغ ولایت غزنی رسیدند قومندان شفیع و یک فرمانده دیگر بالای طالبان مسلح حمله کردند. با آنها درگیر شدند و در همین زمان چرخبال یا سقوط کرد و یا هم نشست اضطراری کرد. اما به هرحال طالبان را به شهادت رسانیدند و می‌خواستند فرار کنند. در این وقت ۲ موتر پیک‌اپ طالبان تصادفا در ساحه عبور می‌کرد که این واقعه رخ داد. آن‌ها ار قراین فهمیدند که این‌ها اسیران اند و می‌خواهند فرار نمایند. وقتی دیدند که چند تن از طالبان را به شهادت رسانیده اند، طالبان بدون کدام غفلت بالای آنها شلیک کردند و همه ی آنها را از پا در آورد.

حالا قضاوت با شما خواننده ها ی گرامی،عبدالعلی مزاری هرچه کرد خودش بالای خود کرد،طالبان در این موقعیت اراده کشتن مزاری را نداشتند اما خود شان باعث شدند تا همه کشتنه شوند.[1]

روایت دهم: نخستین دیدار با شهدا در غزنی

یکی از کسانی که مدعی است نخستین بار با جنازه‌های شهدا در غزنی مواجه شده است، آقای توسلی لومانی است. او هنوز در غزنی است و مجله عدالت و امید برای یافتن روایت‌های بیشتر مصاحبه مختصری را به تازگی از طریق تلفن با وی انجام داده است. او در این مصاحبه مدعی است که شواهدی که در هلی‌کوپتر مشاهده کرده است حاکی از درگیر در هلی‌کوپتر بوده است و احتمال این که هلی‌کوپتر در اثر درگیری سقوط کرده باشد زیاد است. او چنین می‌گوید:

«حوالی ساعت چهار بعد از ظهر بود که یک هلی‌کوپتر از سر "روضه" رد می‌شد اما بسیار بی‌تعادل، از قریه‌ای "سپنده" رد شده به زمین نشست. البته ما این طور فکر کردیم که به زمین نشست. در آن روز همین مقدار صحبت بود که مردم دیدند و من هم دیدم. فردای آنروز، صبح مسجد نشسته بودم که یکی از مومنین بنام داکترسید حسین آمد و گفت که مزاری شهید شده است. گفتم چطور؟ گفت من امشب در شفاخانه نوکری بودم که یک طالب با همان خلبان هلی‌کوپتر حامل شهید مزاری را که هردو زخمی بودند، در شفاخانه آوردند. طالبان آمدند از آن‌ها مصاحبه می‌گرفت که چه شد هلی‌کوپتر سقوط کرد. همان خلبان گفت که دست‌های آقای مزاری همراه آقای ابوذر، پشت در پشت بسته بودند، آقای مزاری موفق می‌شود که دست ابوذر را باز کند و آقای ابوذر هم دست آقای مزاری را باز می‌کند، طالبان محافظ هم خواب رفته بوده اند. یک‌بار آقای مزاری آمد و گفت که طیاره را طرف دست‌راست ببر(سمت هزاره جات) که در همین وقت برخورد شروع شد.

حوالی ساعت نه سر جنازه رفتیم و دیدیم که هلی‌کوپتر در نزدیک قریه "نوغی" تقریبا با پهلوی خود افتاده بود. بال‌های هلی‌کوپتر تا صد متری دورتر افتاده بود. اما جنازه رهبر شهید و همراهانش، خیلی از هم‌دیگر دور قرار داشتند و در صدمتر و

بنیاد اندیشه

۱ – مقاله تحت عنوان:» عبدالعلی مزاری چگونه و توسط کی ها کشته شدند» نویسنده: عبدالصمد گوهر– ترجمه: عبدالحنان همت، ویب سایت نن تکی آسیا–

هشتاد متر از هم فاصله افتاده بودند. جنازه شهید مزاری حدود ۱۵۰ مترمانده به سرک(شاه‌راه کابل قندهار) افتاده بود.
جنازه‌ها را در یک موتر "واز" بالا کردیم و تا ایستگاه قرباغ آوردیم. بعد در یک موترخاور بنز بالا کردیم. فرش موتر "واز" مملو از خون بود. هم‌چنان موترخاوربنزنیز پر از خون شده بود. ما جنازه‌ها را تا حدود ساعت هشت شب در منطقه جرمتو رساندیم و در مدرس جرمتو جنازه‌ها را غسل دادیم. جنازه شهید ابوذر را دیدم، قسمت پیشانی اش واضح معلوم می‌شد که موتر داتسون از بالای سرش رد کرده بوده است. جنازه‌ها را حاجی قادر غسل می‌داد، یکی از دندان‌های رهبر شهید شکسته بود، وقتی دندان را کشید، خون جاری شد.»[1]
از مجموع این روایت چنین به دست می آید که درگیری در داخل طیاره صورت گرفته و برخورد به احتمال قوی میان شهید مزاری و یارانش با طالبان در طیاره انجام شده بوده است.

روایت یازدهم: نخستین درگیری در چهارآسیاب

شخصی به نام قاری حمید الله معروف به (ملابدر) که در زمان دستگیری شهید مزاری عضو گروه طالبان بوده است، از نحوه شهادت شهید مزاری روایت خود را دارد. علی آقا مزیدی با وی در این زمینه گفتگو کرده است و نتیجه این گفتگو را به شرح زیر بازنویسی کرده است:
آقای مزاری را نیروهای عبدالواحد باغرانی دستگیر کرد. او را آورده بودند در یک اتاق زندانی کرده بودند. ملابورجان قبلا با آقای مزاری و یک قوماندان شان به نام ابوذر غزنوی که ریش دراز و پرپشت داشت، شناخته بوده است. ملا بورجان می‌آید که از آن‌ها دیدن کند، اینکه چه گپ‌وگفتی بین شان صورت می گیرد، معلوم نیست. در همین زمان، همان قوماندان مزاری که تفنگچه خود را در جوراب خود مخفی کرده بود، بالای ملا بورجان فیر می‌کند. دو مرمی به ملا بورجان اصابت می‌کند و از ناحیه گردن و صورت زخم برمی دارد. یکی دیگر از همراهان شهید مزاری تفنگ یکی از محافظین دیگر طالبان را می‌گیرد و درگیری گسترده تر می‌شود. پس از درگیری، طالبان مجبور می‌شوند خانه‌ای را که آن‌ها در آن زندانی بودند، توسط تانگ بر سرشان خراب می کنند. طالبان این کار را به این خاطر کردند تا مزاری کشته نشود. ملا عمر نمی‌خواست مزاری کشته شود.
طالبان عکس‌های یادگاری با اقای مزاری می گیرند. همان نفری که گوش آقای مزاری را گرفته است، از شهر قلات ولایت زابل از قوماندان های ملاعبدالواحد باغرانی است که مزاری و افراد همراهش را از زیر سقف خانه بیرون می‌کنند و در پشت موتر دادسن بسته کرده و در بازار چهارآسیاب می کشانند.[2]
با این حال، سرمعلم یکی از لیسه‌های در چهار آسیاب که نخواست نامش فاش شود می‌گوید: آن زمان چهار آسیاب در یک حالت عجیب قرار داشت، هیچ کس احساس امنیت نمی‌کرد، گشت و گذار مردم زیاد نبود. همه در خانه‌های خود بودند، چون طالبان پنجاپی هم بودند آن‌ها مردم آزاری می‌کردند. اما بعدها مردم قصه می‌کردند که آقای مزاری را از یک موتر مینی‌بس شناسایی و پایین کرده است. من فکر نمی‌کنم که ملا بورجان خواسته باشد که آقای مزاری را از بین ببرد چون ملا بورجان آدم فهمیده بود. در آن زمان، یک قوماندان بنام صدیقی در چهارآسیاب با افرادش گشت و گذار داشت. صدیقی از پاها معیوب بود، بسیار آدم شرور و جنایت کار معلوم میشد، با موترسایکل چهار تایره این جاها بود، اما اینکه توسط افراد او دستگیر شده یا توسط افراد عبدالواحد بغرانی، کدام معلومات دقیق وجود ندارد.[3]

۱ – مصاحبه اختصاصی با علی آقا مزیدی– تاریخ مصاحبه: ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۹۸
۲ – هلمند ولسوالی نادعلی– تاریخ: ۱۳۸۲
۳ – مصاحبه تلفونی علی آقا مزیدی با سرمعلم در چهارآسیاب: تاریخ: ۲۳ / دلو/۱۳۹۸

روایت دوازدهم: نامه توهین آمیز سفارت ایران در آخرین دقایق تصمیم گیری

احد بهادری یکی از کسانی است که آخرین روزهای پسین عمر شهید مزاری او را درک کرده است و از بعضی جزییات در آخرین روزهای سقوط غرب کابل به دست طالبان روایت هایی دارد. روایت او از چگونگی شهید مزاری روایت کسی است که از نزدیک با اوضاع آشنایی داشته و در متن وقایع بوده است. او چنین می‌نویسد:

....در آخرین نبرد غرب کابل، امورات اکمالات و توزیع مهمات به نیروهای حزب وحدت و پیشبرد کارهایی که از طرف بابه مزاری صورت می‌گرفت را سید علی مدیریت کرد.

آخرین و شکوهمندترین نبرد غرب کابل ساعت ۸ صبح ۱۵ حوت ۱۳۷۳ با حمله شورای نظار، و متحدین شان بر مواضع حزب وحدت از تمامی خطوط شروع شد. طیاره‌های بمب افگن شورای نظار خطوط دهمزنگ را بمباران کردند و به تعقیب آن منزل بابه مزاری و دارالانشای حزب وحدت زیر حمله توپخانه شورای نظار قرار گرفت.

محافظت جان بابه مهم‌ترین وظیفه ی سید علی بود، از سید ذکریا یکی از دریورهای بابه خواست که سریع موتر بنز ضد مرمی بابه را آماده کند تا بابه مزاری به سفارت شوروی که مرکز قوماندانی فرقه ۹۷ حزب وحدت بود منتقل شود.

سید علی تفنگچه اش را به من داد و خواست که من هم همراه بابه باشم، در چوکی عقب موتر من و بابه نشستیم، سید ذکریا دریور بود و یك بادیگارد در کنار ذکریا نشسته بود، فقط همین موتر و ما چهار نفر از خانه بابه مزاری خارج شده طرف سه راهی علاوالدین حرکت کردیم و از کنار مسجد فاطمه زهرا چرخیده به طرف سفارت شوروی رفتیم.

سید علی در خانه بابه و دارالانشا باقی ماند و در نبود بابه کارهای بابه را در دارالانشای حزب وحدت با وجود گلوله‌باران شورای نظار ادامه داد. ظهر که از شدت آتش باری سلاح‌های ثقیله دو طرف جنگ کاسته شد و نبرد زمینی و رو در رو در خطوط مقدم شدت گرفته بود همراه بابه به قرارگاه شهید قاسم شفق در نزدیکی سرك شورا برگشتیم و نان چاشت را مهمان قرارگاه شهید قاسم بودیم، سه نفر که یکی شان مجروح بود در قرارگاه باقی مانده و بقیه در سنگر بودند، نان چاشت شان شوربا بود.

***

روز پنجم جنگ شورای نظار علیه حزب وحدت، هنگامی که طالبان از دارالامان و اطراف سفارت شوروی بر مواضع حزب وحدت حمله کردند بابه در دارالانشای حزب وحدت و روی صفه نشسته بود و از همانجا و از طریق گزارش‌های مخابروی جواد ضحاك وضعیت جنگ با طالبان را تعقیب کرده و به قوماندانان دستور می‌داد. حدود دو ساعت درگیری با طالبان دوام یافت و به دلیل حضور اکثر نیرو های حزب وحدت در خطوط مقدم با شورای نظار، اتحاد و متحدین شان، طالبان موفق شدند قرارگاه‌ها و سنگرهای حزب وحدت را در دارالامان و سفارت شوروی تصرف کنند. طالبان در حوزه سوم امنیتی و سرك شورا رسیده بودند و مرمی های شان بر سقف ساختمان دارالانشا که بابه مزاری هنوز روی صفه نشسته بود، اصابت می‌کردند. سید علی این بار از قیوم یکی از دریوران و یاران نزدیك و قدیمی بابه خواست تا موتر تعقیبی بابه (داتسن نقره‌ای رنگ) را آماده کند تا بابه را به نقطه امن‌تری منتقل کند. باز هم من همراه بابه شدم. بابه و حاجی صفر در چوکی عقب، قیوم دریور و من در چوکی پیش رو نشسته بودیم و یك بادیگارد هم در پشت سر موتر سوار بود. سید علی مقداری پول نقد را داخل پرده سبز رنگی گذاشته و در پیش پای من گذاشت. ما ابتدا طرف بانکسیدار حرکت کردیم و سپس تغییر مقصد داده به طرف کوچه مسجد سفید برگشتیم و در خانه خاله قیوم مستقر شدیم. سید علی در خانه بابه باقی ماند و اسناد و مدارك و اسلحه و مهماتی باقی مانده در خانه ی بابه را از آنجا خارج ساخت.

بابه مزاری از طریق مخابره به سید علی و جواد ضحاك دستور داد تا به همه نیرو های حزب خبر دهند که با طالبان درگیری نکنند و اجازه دهند تا طالبان در خطوط مقدم جبهات حزب وحدت و شورای نظار، اتحاد و خائنین مستقر شوند. بابه نگران

این بود که خطوط جبهه توسط شورای نظار و متحدینش بشکند و با ورود آنان به مناطق مسکونی فجایع افشار تکرار گردد.

سید علی همراه شهید اخلاصی شب به ما ملحق شدند در هنگام استراحت به خاطر مسایل امنیتی و حفاظت بابه مزاری، سیدعلی، بابه و قیوم به خانه دیگری (روبروی خانه خاله قیوم) رفتند و من و اخلاصی در همان خانه باقی ماندیم. صبح روز بعد شورای نظار حملات وسیع خود را بالای سنگر هایی که در طول دو سال و هشت‌ماه مانند صخره در مقابل شان ایستاده بود و اکنون طالبان در آن‌ها مستقر شده بودند، شروع کردند و در ظرف دو ساعت طالبان راشکست دادند، تا حدود ساعت ۲ بعد از ظهر نیرو های شورای نظار تا پل سرخ کارته سه رسیدند و فاصله آنان با خانه‌ای که بابه در آنجا بود به حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ متر می‌رسید.

بابه باید به نقطه امن‌تری منتقل می‌شد. این بار قلعه عباسقلی‌خان، روبروی قصر دارالامان و خانه پسر برادر شهید عبدالحسین مقصودی انتخاب شد.

موتری که برای انتقال بابه در نظر گرفته شده بود، بنز۱۹۰ رنگ عسکری با شیشه‌های دودی بود. در چوکی عقب بابه در وسط نشسته بود، سید علی سمت راست بابه و من سمت چپش، دریور قیوم بود و در کنارش ماما رسول از بادیگاردهای قدیمی بابه نشسته بود.

از کوچه مسجد سفید به سمت دارالامان حرکت کردیم، موتر از میان سیل جمعیت که همه به طرف دارالامان و چهارآسیاب در حال فرار بودند، راه خود را باز می‌کرد. شاید بابه یکی از دردآورترین لحظات زندگی اش را در طی همین راه نه چندان طولانی با دیدن زنان و اطفالی که به سمت سرنوشت نامعلومی در حرکت بودند تجربه کرده باشد.

از مسجد سفید تازه گذشته بودیم که یك نفر در حالی که سر و صورت خود را با دستمال چریکی پوشانده بود و گویا قیوم را می‌شناخت و بابه مزاری را در موتر دیده بود، با دست بر روی بانَت و شیشه پیش روی موتر زد و از قیوم خواست که توقف کند. قیوم او را نادیده گرفته به رانندگی اش ادامه داد، اما او در کنار موتر می‌ه دوید و به شیشه موتر با دست می زد که توقف کند. ماما رسول شیشه موتر را کمی پایین کشید و به مجرد آن که شیشه را پایین کشید آن مرد صورتش را کمی باز کرد و گفت: من برادر رزمجو(سید محمد حسین رزمجو عضو شورای مرکزی و نماینده حزب وحدت در مرکز شهر برای آتش بس با شورای نظار) هستم و از سفارت ایران نامه آورده ام. قیوم جواب داد که باشد برای یك زمان دیگر، اما بابه مزاری از قیوم خواست که توقف کرده و برادر رزمجو را سوار موتر کند. برادر رزمجو از دروازه‌ای که سمت من بود سوار موتر شد. خانه شهید مقصودی که رسیدیم شهید مقصودی تازه وضو گرفته بود که نماز بخواند. سید علی نامه سفارت ایران را برای بابه خواند. نامه بدور از ادبیات دیپلوماتیك و به شکل توهین‌آمیزی عنوانی بابه نوشته شده بود. نامه به صورت تحقیرآمیزی نوشته شده بود.

یکی از مواردی که در نامه آمده بود این بود که آیا وقت آن نرسیده است که با شورای نظار صلح کنید ،آیا وقت آن نرسیده است مشکلات تان را با آقای اکبری و بخش دیگر حزب وحدت که با شما مخالفت دارند، حل کنید. بابه با همان ایمان و صلابت همیشگی ای که در سخنانش داشت از سید علی خواست تا جواب نامه سفارت ایران را بنویسد. نامه دوم و سوم نیز با دست خط سید علی نوشته شد. نامه دوم عنوانی ملا بورجان قوماندان طالبان نوشته شد که بابه مزاری از شهید مقصودی خواست حامل آن باشد و نامه آخری عنوانی مردم غرب کابل نوشته شد که در آن بابه مزاری از مردم خواسته بود تا با سنگر بندی بر سر کوچه ها مانع ورود نیرو های شورای نظار و اتحاد در مناطق مسکونی گردند. نامه آخری را بابه مزاری به من دستور داد تا به مناطق مسکونی برسانم و در مساجد برای مردم بخوانم. بابه از قیوم خواست تا با موتر مرا تا مسجد سفید سرکاریز برساند. وقتی روی حویلی برآمدم قیوم گفت می‌روم تا دریور دیگری پیدا کنم، چون باید کنار بابه بمانم. ماما رسول برگشته بود خانه و تنها سید علی کنار بابه می‌ماند.

روی صفه بودم که بابه از اتاق خارج شد و آب خواست برای وضو. آفتابه را پر از آب کرده به دست بابه دادم و خودم داخل

بنیاد اندیشه

اتاق برگشتم، سجاده را برای نماز بابه پهن کردم و منتظر قیوم ماندم. بابه وضو گرفته برگشت و قبل از اینکه به نماز بایستد روی سجاده دو زانو نشست و شانه کوچکی را از جیبش بیرون آورده و شروع کرد به شانه کردن محاسنش. قیوم آمد و مرا خواست و گفت که موتر آماده است.

مطمئن بودم بابه را دوباره می‌بینم. به همین دلیل بدون اینکه با بابه مزاری خدا حافظی کنم از اتاق خارج شده به طرف مسجد سفید حرکت کردم.

شب که خانه پسربرادر شهید مقصودی برگشتم، فقط پسربرادر شهید مقصودی و خانواده اش در خانه بودند و اتاقی که عصر همان روز بابه و سید علی در آنجا بودند، خالیِ خالی بود. این بار سید علی همراه بابه رفته بود و من ... جا ماندم.[1]

روایت سیزدهم: نشانه‌هایی از درگیری در هلی‌کوپتر

رسول جعفریان خبرنگار ایرانی که بارها به افغانستان سفر کرده است و با مسایل افغانستان آشنایی خوبی دارد مطلبی در روزنامه خراسان مشهد ایران دارد که در آن از احتمال وقوع درگیری در هلی‌کوپتر حامل شهید مزاری و یارانش سخن گفته است. این روایت تقریبا همان روایت طالبان را تقویت می‌کند که گویا شهید مزاری در داخل هلی‌کوپتر با مراقبین خود که از جانب طالبان گماشته شده بودند، درگیر شده و در داخل هلی‌کوپتر به شهادت رسیده است.

از جمله پاسخ آقای جعفریان خبرنگار ایرانی به سوالات روزنامه خراسان که راجع به چگونگی شهادت شهید مزاری بیان داشته است چنین است:

«... ما صبح روز بعد از سقوط هلی‌کوپتر وارد قندهار شدیم. طالبانی که مدعی درگیری در هلی‌کوپتر و شهادت استاد مزاری و سقوط هلی‌کوپتر در اثنای درگیری بودند، برای اثبات مدعای خود ترتیبی دادند که ما به همراه یک خبرنگار انگلیسی و نماینده آنان به استان / ولایت غزنی و محل سقوط هلی‌کوپتر حامل استاد مزاری پرواز کنیم. در حومه شهر غزنی و شاید دقیق تر بگویم در شمال شرق آن ما لاشه هلی‌کوپتری در پهن دشت بیابان دیدیم. هلی‌کوپتر حامل ما در این نقطه توقفی کرد و ما توانستیم با خیال آسوده بقایای هلی‌کوپتر مذکور را بررسی کرده و عکس و فیلم بگیریم. آنچه ما دیدیم، هلی‌کوپتری بود که به راستی سقوط کرده و به راستی در داخل آن درگیری شدیدی رخ داده بود. بدنه هلی‌کوپتر به سبب اصابت گلوله‌های کلاشینکف سوراخ سوراخ بود و مقدار زیادی لباس و شال خونی در داخل کابین مانده بود.

ما پس از بازگشت از غزنی توانستیم با یکی از دو خلبان هلی‌کوپتر و طالبی که مدعی بود با هلی‌کوپتر حامل استاد مزاری از کابل به سوی قندهار پرواز کرده و در درگیری با استاد مزاری شرکت داشته است، گفتگو کردیم. طالبان، مدعی بودند در این درگیری ۹ تن از اعضای حزب وحدت از جمله استاد مزاری و ۶ تن از نیروهای ایشان کشته شده اند. من به نوبه خود با تمام ذکاوت ژورنالیستی و تصوراتی که راجع به موضوع انتقال و شهادت آقای مزاری ممکن بود، سوالاتی کردم. آنچه عاقبت از میان انبوه پاسخ‌هایی که مسوولین مختلف طالبان و نیروهای آنان که مدّعی حضور در صحنه بودند به سوالات ما دادند دستگیرم شد، تقویت این ذهنیت بوده واقعاً هلی‌کوپتر در مسیر کابل به قندهار که حامل اسرایی از حزب وحدت و استاد مزاری بوده، سقوط کرده است و یا هیچ شبهه‌ای نبود که در قسمت بار هلی کوپتر یعنی محل استقرار اسراء درگیری و تیراندازی شده بود و این قسمت از اظهارات طالبان صادقانه و راست بود. اما دو نکته در این میان با توجه به برخی پاسخ های ضد و نقیض طالبان مبهم باقی ماند:

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ – راه نا تمام– روزنامه جامعه باز– شماره: سال اول ۱۹۷ تاریخ نشر: جمعه ۲۳ حوت / ۱۳۹۲

اول اینکه: شهید مزاری چگونه به اسارت در آمده است؟ احتمال دارد به بهانه دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند. دیگر اینکه آیا استاد مزاری در هلی کوپتر مذکور «هلی کوپتر ساقط شده» زنده بوده است یا اینکه جسد او را به قندهار انتقال می داده اند که این مورد نیز مشکوک است و بیشتر به نظر می رسد که مورد دوم صحت داشته باشد. مبنی بر اینکه استاد مزاری در همان چهارآسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را به همراه برخی از اسراء به قندهار منتقل می کرده اند که در هلی کوپتر در گیری می شود و سقوط رخ می دهد و سپس طالبان ماهرانه از این اتفاق بهره می برند"[1]

روایت چهاردهم: رسانه‌ها چگونه روایت کردند؟

رسانه‌ها نیز از چگونگی شهادت شهید مزاری و اسارت وی به دست طالبان روایت‌های مختلفی در همان شب و روزها ارایه کرده اند. تقریبا همان روایت‌های مختلف در گزارش‌های خبری رسانه‌های مختلف جهان نیز به چشم می‌خورد. رسانه‌ها عمدتا روایت رسمی طالبان و حکومت وقت را مخابره کرده اند. در آن زمان منابع خبری تنها در دست دولت و یا طالبان بود. غیر از این دو منبع دیگری وجود نداشت. رسانه‌ها تنها آن‌چه را اتفاق افتاده بود گزارش می‌کردند ولی از درک و تحلیل آن‌چه واقعا جریان داشت عاجز بودند و یا برای شان اهمیت نداشت. در مجموع روایت‌های رسمی رسانه‌ها به شکل زیر انعکاس یافت:

رادیو بی بی سی خبر شامگاهی ۱۳۷۳/۱۲/۲۲:

کسرا ناجی خبرنگار بی بی سی از جمله خبرنگارانی است که در کابل جنگ‌های داخلی را دنبال کرده است. وی در شب ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ گزارش خود را از شهید مزاری و چگونگی شهادت و اسارت وی ارایه کرد. در این گزارش کسرا ناجی ابتدا آخرین مصاحبه اش را با استاد مزاری که حدود ۱۲ روز پیش از شهادت وی انجام داده بود، پخش کرد. شهید مزاری در این مصاحبه با کسرا ناجی چنین می‌گوید: «امروز سومین بار است که ما با گروه طلبه‌ها صحبت داریم و تا حالا نتیجه به جایی نرسیده و در رابطه با راه‌ها صحبت داشتیم که آن‌ها موافق بودند که مواد غذایی در غرب کابل بیاید. ما هیچ مانعی خلق نمی‌کنیم و آن‌ها روی حرفشان، پافشاری‌اش سر مسأله خلع سلاح عمومی است و در این رابطه طبق شرایطی‌که در غرب کابل حاکم است، تا حالا به توافق نرسیده‌ایم و مذاکره ادامه دارد. در غزنی هم مذاکره داشتیم. امروز هم هیأتهای ما در قندهار می‌رود با مرکزشان هم مذاکره می‌کنند.»

سوال بی بی سی از ناجی: آقای مزاری چه موقعی یا تحت چه شرایطی تسلیم شده بود؟

والله دقیقاً موقعیت دستگیری ایشان را نمی‌دانیم. فکر می‌کنیم که روز شنبه بود. مثل اینکه ایشان براساس گفته‌های بعضی از منابع حزب وحدت که من با ایشان در تماس بودم، ایشان روز شنبه با چند نفر از یارانشان غرب کابل را ترك می‌کنند به سوی غزنی در جنوب افغانستان می‌خواهند بروند که از سوی طالبان در چهارآسیاب اسیر می‌شوند و مجبور می‌شوند از راه چهارآسیاب وارد می‌شوند.

در چهارآسیاب توسط گروه طالبان دستگیر می‌شوند و گزارشی هم داشتیم از خبرگزاری‌ها از یك خبرنگار غربی، خبرنگار عکاس، ایشان را در چهارآسیاب در حالی که دست ایشان و پاهای ایشان بسته شده بود، در واقع و این آخرین خبری بود که از ایشان گرفتم تاکنون.

در غرب کابل در حال حاضر سه نیروی حزب وحدت اکبری، شورای نظار و عبدالرسول سیاف مستقر هستند. گروه‌های زیادی از شیعیان غرب کابل که مورد اذیت و آزار قرارگرفتند،

بنیاد اندیشه

۱ – روزنامه خراسان، ؟ ۲۹ تیر ۱۳۷۴.

در تلاش هستند به طور پیاده از منطقه فرار کنند که در بعضی مناطق گرفتار نیروهای سیاف و مسعود شده‌اند.[۱]

روزنامه رسالت:

روزنامهٔ رسالت یکی از روزنامه های ایرانی در تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲۰ به نقل از مصاحبه‌ای که با مولوی وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان شده است، چنین می‌نویسد: «.. با آنها (حزب وحدت) گفتیم سلاح‌هایتان را تسلیم کنید، زیر بار نرفتند. پس ما وارد جنگ شدیم و مزاری را در خانه‌اش دستگیر کردیم و او را به چهارآسیاب انتقال دادیم و سپس ایشان را به همراه ۹ تن از همراهانشان با یك هلی‌کوپتر به سمت قندهار روانه کردیم.»

روزنامه کار و کارگر:

روزنامه کاروکارگر یکی دیگر از روزنامه های ایرانی از منابع حزب وحدت خبر می‌دهد که: «... مزاری بعدازظهر شنبه در منطقه چهارآسیاب به اسارت نیروهای گروه طالبان درآمده است.»[۲]

روزنامه ایران:

روزنامه ایران، گزارش منابع حزب وحدت را تأیید کرده می‌نویسد: «مزاری بعدازظهر شنبه در منطقه چهارآسیاب در ۲۵ کیلومتری جنوب کابل به اسارت نیروهای گروه طالبان درآمده است.» اما آقای جعفریان خبرنگار ایرانی در روزنامه خراسان اظهار می‌دارد که: «... احتمال دارد به بهانهٔ دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند.» آقای جعفریان اظهار کرده است که: «.. استاد مزاری در همان چهارآسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را همراه برخی از اسرأ به قندهار منتقل می‌کرده‌اند که در هلی‌کوپتر درگیری می‌شود و سقوط رخ می‌دهد و سپس طالبان ماهرانه از این بهره می‌برند.»

رسالت می‌نویسد: «... هنگام انتقال از چهارآسیاب به قندهار به شهادت رسید.» روزنامه مذکور از قول وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان می‌گوید که: «در آسمان غزنی... درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی‌کوپتر ادامه یافت و درنتیجه با فرارسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از نیروهای طالبان کشته شدند.»[۳]

روزنامه اطلاعات

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ درباره چگونگی شهادت مزاری می‌نویسد: «... دو گزارش مختلف نقل شده است. به موجب گزارش اول، مزاری همراه با هشت تن از یاران اسیرخود دیروز، با هلی‌کوپتر به قندهار منتقل شدند، در بین راه بر اثر سقوط هلی‌کوپتر، مزاری و کلیهٔ همراهان وی کشته شدند.

این گزارش را ملانیازی سخنگوی طالبان در چهارآسیاب در اختیار خبرنگاران قرارداد. گزارش دیگری که توسط خبرگزاری فرانسه مخابره شده... ظاهراً پس از آنکه مزاری و هشت تن از یارانش همراه با محافظان مسلح طالبان سوار هلی‌کوپتر شدند، رهبر حزب وحدت اسلامی در اثنای پرواز موفق می‌شود اسلحهٔ یکی از مراقبان خود را ربوده و در داخل هلی‌کوپتر دست به تیراندازی می‌زند که خلبان هلی‌کوپتر زخمی می‌شود و وی موفق شد هلی‌کوپتر را فرود آورد. در این گیرودار، همراهان مزاری به سلاح‌های محافظان حمله کردند که در نتیجه هشت همراه مزاری و محافظان کشته شدند.»

همین روزنامه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۴ می‌گوید: «به ادعای طالبان، مزاری دوشنبه (پریروز) پس از اینکه سعی کرد کنترل

بنیاد اندیشه
۱۳۹۴

۱ – جمهوری سکوت– نویسنده: محمد نبی متقی. به نقل از مقاله ای اسپیلوناصری. تاریخ ۱۳۸۹
۲ – روزنامه رسالت– تاریخ: ۱۳۷۴/۱/۲۰
۳ – وب سایت مجید: http://machyd.blogfa.com/post/۲۴

هلی‌کوپتر در حال پرواز را به دست بگیرد و شش نفر از افراد طالبان را کشت، به ضرب گلوله کشته شد.»
به قول روزنامه رسالت مورخه ۱۳۷۴/۱/۲۰ مولوی وکیل احمد متوکل یکی از اعضای شورای عالی طالبان طی مصاحبه‌ای چنین گفته که: «.. در آسمان غزنی، یکی از نیروهای مزاری بند دست خود را باز کرد و اسلحهٔ یکی از طالبان را گرفت و به طرف طالبان تیراندازی کرد و درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی‌کوپتر ادامه یافت. درنتیجه با رسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از نیروهای طالبان کشته شدند.»۵۱ روزنامه مذکور در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین گزارش می‌دهد: «وی در حال اسارت و هنگام انتقال از چهارآسیاب به قندهار به شهادت رسید.»

روزنامه جمهوری اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ این‌گونه می‌گوید: «گزارشهای رسیده راجع‌به شکل حادثه متفاوت است. رادیو امریکا می‌گوید: در جریان یك درگیری مسلحانهٔ زمینی کشته شده است. بی.بی.سی می‌گوید: داخل هلی‌کوپتر حامل وی درگیری صورت گرفته و کشته شده است.»[1]

صدای امریکا از زبان استاد محقق

برنامه دری صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۷ ـ در گوشه دیگری از افغانستان، در مزارشریف امروز مراسم خاکسپاری عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت برگزار شد. آقای مزاری حدود دو هفته پیش هنگامی که در دست نیروهای طالبان بود کشته شدند. ساعتی پیش تلفنی با محمد محقق نماینده حزب وحدت در بلخ گفتگویی کردم و ابتدا از او پرسیدم:

در مراسم خاکسپاری چه کسانی حضور داشتند؟

مراسم تشییع جنازه استاد شهید مزاری در میان اشك و اندوه ده‌ها هزار نفر از مسلمانان شهر مزارشریف و ولایات شمال افغانستان و شخصیت‌های اشتراك‌کننده از کشورهای خارجی و مسؤولین شورای مرکزی حزب وحدت برگزار شد و مراسم حدود ساعت‌های یك‌ونیم بعد از ظهر پایان یافت.

شما گفتید از مسؤولین کشورهای خارج، چه کسانی بودند از کشورهای خارج؟

قونسلگری‌هایی که از کشورهای همسایه در مزارشریف حضور دارند، این‌ها تشریف داشتند در مراسم و بعضی از خبرنگاران خارجی هم بودند، از مهمانان کویته بلوچستان، این‌ها هم چند نفر تشریف داشتند.

آقای محقق! ممکن است بفرمایید که وضعیت جسد چطور بود، شما دیدید؟

بلی، تا جایی که طب عدلی ولایت بلخ معاینه کردند، جسد استاد شهید در ناحیهٔ سر و صورت زخمدار بود که به اثر شکنجه با برچه و... مجروح شده بود.

آیا نحوه کشته شدن آقای مزاری برای شما مشخص شده تا به حال؟

تا جایی که به ما روشن شده براثر شکنجه و ضربهٔ سلاح سرد ایشان شهید شده‌اند.

یعنی چاقوزده بودند؟

احتمالاً توسط برچه و بعضی چیزهای سنگین در سر و صورتش زده شده بود.

آیا توضیحی که طالبان در مورد نحوه کشته شدن آقای مزاری دادند، شما را قانع نکرده؟

چیزی را که گروه موسوم به طالبان ادعا کردند کاملاً عاری از حقیقت است. اسنادی که به دست آمده در خود چهارآسیاب عکس‌هایی که گرفته شده توسط خبرنگاران، دست و پای

بنیاد اندیشه

۱ – روزنامه جمهوری اسلامی– تاریخ: ۷۳/۱۲/۲۳

ایشان بسته بود و عکس‌ها نشان می‌دهد که چند نفر طالب‌نما مشغول شکنجه استاداند و در حین کشیدن گوش‌هایشان است و این چهارآسیاب درخانه در صورتی که دست و پایشان بسته باشد و شکنجه شود در مسیر انتقال چطور دست و پایشان را باز می‌مانند؟ طبعاً من فکر می‌کنم که شهادت استاد هم در چهارآسیاب صورت گرفته، زیر شکنجه، بعد با یك صحنه‌سازی اینها را بردند در میدان و یك دشت نزدیك غزنی در آنجا اجساد شهداً را انداختند و این شایعه را کردند.

این عمل نه در معیارهای اسلامی قابل توجیه است نه در معیارهای حقوق بین‌الملل و اینها یك جنایت غیرقابل تصور را مرتکب شدند. یعنی هیچ کسی با یك فرد عادی چنین برخوردی نمی‌کند، چه رسد به یك رهبر سیاسی و مذهبی که حداقل ۶، ۷ میلیون پیرو دارد.»[1]

سخن آخر

واقعیت این است که هنوز زوایای تاریک چگونگی شهادت شهید مزاری روشن نشده است. هر کسی از برداشت خود سخن گفته است و هیچ‌کسی به طور قاطع تنها بر یک مورد انگشت نمی‌گذارد. آن‌چه مسلم است این است که روایت‌های زیادی تا کنون از چگونگی شهادت شهید مزاری و توسط افراد مختلف با سلایق و علایق مختلف صورت گرفته است ولی هیچ روایتی حداقل تا حالا هیچ برتری بر دیگر روایت‌ها ندارد. برای بررسی این موضوع، تلاش شد تا با عبدالواحد بغرانی از قوماندان‌های سابق طالبان و احمد متوکل وزیر خارجه سابق طالبان که هردو در کابل هستند، نیز مصاحبه داشته باشیم، اما آنان حاضر به مصاحبه نشدند. هم‌چنان، آقای سید اکبر آغا از رهبران طالبان نیز با گزارشگر ما حاضر نشد در این مورد سخن بگوید؛ آقای سید اکبر آغا فقط گفت: "من در این مورد سخن نمی‌گویم، از این گپ یک نفاق جور میشه، من دوست ندارم در این مورد حرف بزنم." طالبان، هنوز حاضر نیستند تا در مورد شهادت شهید وحدت ملی به جزئیات بپردازند. آنان تنها یک روایت دارند که در بیشتر سایت‌های مربوط به طالبان به نشر رسیده است.

هدف از جمع‌آوری این روایت‌ها آن است تا دست‌های پنهان و ابعاد این فاجعه روشن شود. اگر چگونگی شهادت استاد شهید روشن شود بسیاری از زوایای دیگر این حادثه نیز روشن می‌شود. آنگاه است که پرسش‌های زیادی پاسخ خود را خواهند یافت و تاریخ نیز بهتر قضاوت خواهد کرد. واقعا افراد قاتل چه کسانی بودند و اکنون در کجا هستند؟ چه عواملی سبب شد که شهید مزاری بنا بر یک روایت به طالبان اعتماد کند و به طرف آنان برود؟ چرا با دولت وقت که می‌توانست حداقل امنیت شخص استاد مزاری را فراهم کند به توافق دست نیافت؟ چرا برخی حلقات و کشورهای منطقه که می‌توانستند، برای نجات شهید مزاری از دست طالبان تلاش نکردند؟ چه دست‌هایی در پشت پرده قرار داشتند که فرمان شهادت شهید مزاری را صادر کردند و یا این حادثه را طراحی کردند؟ ده‌ها پرسش دیگر در این مورد وجود دارد که هنوز پاسخ روشن نیافته است.

آن‌چه از مجموع روایت‌های صورت گرفته به‌دست می‌آید این است که به‌طور خلاصه شهید مزاری از گفتگو و توافق با دولت در مقابله با طالبان نا امید گردید. او علی‌رغم این که از سوی برخی حلقات برای گفتگو و مذاکره با طالبان تشویق می‌شد، اما به این گروه نیز اعتماد نداشت. به‌همین خاطر تصمیم داشت که در جایی دیگر، احتمالا در شمال، علیه طالبان جبهه جدیدی را شکل دهد. به‌همین خاطر می‌خواست از مسیر هزاره‌جات به شمال برسد که در چهارآسیاب شناسایی و دستگیر شد و به دست طالبان به شهادت رسید. در مورد

۱ – علی پیام، شهادت شهید مزاری در مطبوعات و رسانه ها، آدرس الکترونیکی مقاله: http://www.bsharat.com/id/mazari.html

این که چگونه به شهادت رسید هنوز دو روایت مهم وجود دارد: یکی اینکه در چهار آسیاب و در نخستین مواجهه با قومندانان طالبان با آن‌ها درگیر شد و در همان جا به شهادت رسید. روایت دوم این است که طالبان بنا بود شهید مزاری را به قندهار منتقل کنند که در راه او با مراقبان خود درگیر شد و در داخل هلی‌کوپتر درگیری به وجود آمد و در نتیجه هلی‌کوپتر در غزنی سقوط کرده است.

به‌هرصورت هرچه باشد، مهم این است که شهید مزاری به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت شهید مزاری به دست طالبان تاوانی است که هنوز بخشی از مردم افغانستان نتوانسته اند با آن کنار بیایند. هرساله در سراسر افغانستان و در دنیا دوستداران شهید مزاری مراسم یادبود برگزار می‌کنند و یاد او را گرامی می‌دارند. احتمالا کسانی هستند که از چگونگی شهادت شهید مزاری اطلاع کامل دارند ولی هنوز حاضر نشده اند که در این باره سخن بگویند و به گفته استاد شفق نم پس نمی‌دهند. شهادت شهید مزاری هنوز به عنوان یک معما مطرح است و تا کنون پاسخ‌های روشن نیافته است. امید می‌رود این نوشته راه یک تحقیق گسترده‌تر و واقع بینانه‌تر را فراهم کند. به خصوص اکنون که با امضای توافقنامه صلح میان ایالات متحده و طالبان ما احتمالا در آستانه صلح قرار داریم و رهبری طالبان حاضر شده است که به عنوان انسان‌های مسئولیت‌پذیر در این جامعه ظهور کنند، بدون شک یکی از پرسش‌های مهم از آنان چگونگی و دلایل شهادت شهید مزاری خواهد بود. پیروان شهید مزاری هرگز از دادخواهی در این زمینه دست بر نخواهند داشت. همان طور که استاد شفق گفته است که طالبان خود را مسول شهادت شهید مزاری نمی‌دانند و در یک برهه حاضر شده اند که در این باره وضاحت دهند، امید می‌رود که پس از این که به صلح تن می‌دهند در این باره روشنی اندازند و اگر راست می‌گویند عوامل اصلی شهادت شهید مزاری معرفی کنند.

بنیاد اندیشه

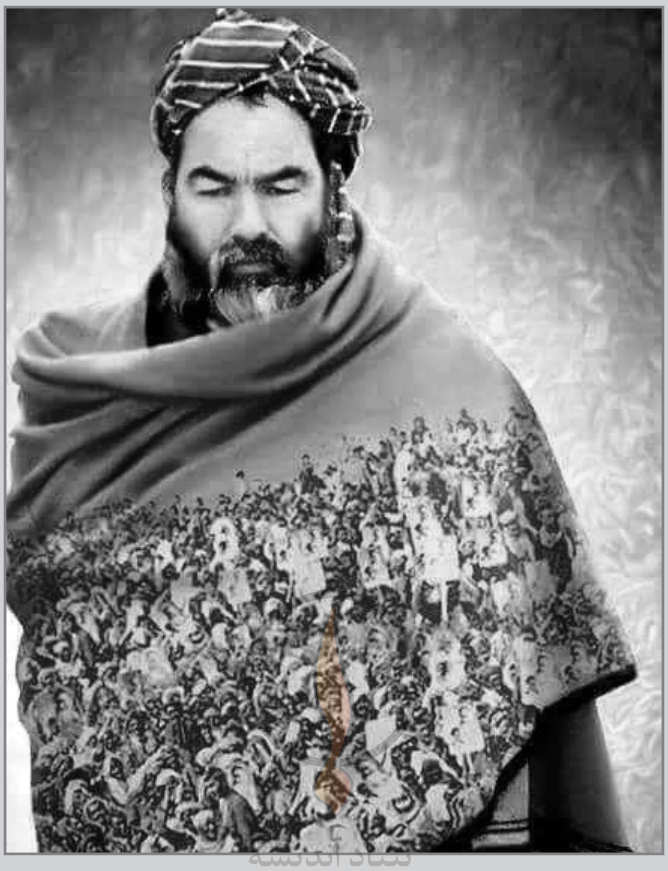

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ بیست‌وپنجمین سالیاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

بخش پنجم

شهید مزاری
در آئینه ادبیات و شعر

جانِ شرر گرفته در بهار

ذکریا فصیحی

بهار در راه بود. بوی خوش و طراوت دل‌انگیزش، مشام جان‌ها را می‌نواخت و به دل‌ها شادمانی ارزانی می‌کرد. برف‌های بابا و هندوکش، قوریغ و آسمایی و تپه‌های اسکاد و خیبر و گردنهٔ باغ‌بالا، تن به گرمای آخر زمستان سپرده بودند و جان خود را فدای زمین می‌کردند تا استعداد خاک را برای رویاندن گیاه و گل، شکوفا سازند. کوه‌ها و تپه‌هایی که از شنیدن آواز مهیب توپ، تانک، جت و راکت، به تنگ آمده بودند و از دیدن جور، جرم و جنایت در غرب‌کابل غم‌باد گرفته بودند و از سنگر شدن برای خون آشامان تفنگ بردوش، بسی شرمنده بودند. دشت‌های وطن برای استقبال از بهار ۷۴ آمادگی می‌گرفتند. بهار انتظار سر آمدن آخرین روزها و شب‌های آخرین دههٔ حوت ۷۳ را می‌کشید.

غرب‌کابل همان‌قدر که از آواز توپ، تانک و طیاره و شنیدن ناله‌های سوزناک مادران و پدران داغدار و مردمان زخم‌خورده‌اش به تنگ آمده بود، همان‌قدر که تاب دیدن دیوارهای تیرخورده و سقف‌های سوراخ شده و کوچه‌های بی‌تردّد و تابوت سرگردان و جنازهٔ هموار را نداشت، همان‌قدر از دیدن قامت رسا و چَپَن ساده و لنگی پدروطن بهار به وجد می‌آمد و همان‌قدر از شنیدن صدای سخنرانی‌اش، جان می‌گرفت. مردم در عمق مظلومیت و ناچاری و نداری و دیدن زخم و خون دود و آتش و داغ و جنگ و جنازه، دل‌خوش حضور او بودند. انتظار به گل و ثمر نشستن صدای عدالت‌خواهی و غریو ستم‌ستیزی او را می‌کشیدند و چشم امید به فردایی که او ترسیم کرده بود، دوخته بودند. فردای سربلندی، فردای برابری، فردای جرم نبودن هزاره، فردای احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی و مدنی، فردای تعیین سرنوشت خویش و مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور، فردایی و فرداهایی و فرداهایی... او همان‌قدر که در برابر دشمنان مردمش و برای احیای هویت مردمش استوارتر از پامیر و بابا ایستاده بود، در برابر مردمش تا منتهای تواضع و افتادگی، مهربانی می‌کرد. در عمق جان و دل مردمش جای گرفته بود. این را از کسب القاب مردمی‌اش می‌توان فهمید؛ پدر، بابه. در و دیوار بلاک‌ها و زمین و فضای

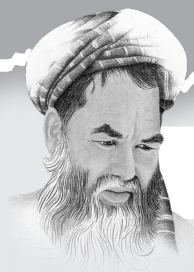

اسارت، اسیری بهار را تاب نیاورد. زود آزادش کرد؛ اما زمستان همهٔ منتظران بهار را بر گلیم غم نشاند. بهار پس از آزادی بر شانه‌های دوست‌داران داغدارش، در زیر ابرآه و ناله و باران اشک تشییع شد.

علوم اجتماعی، زیست ساده او را به نظاره نشسته بودند. کفش و چپن و لنگی و لباس نیم‌داش و قَرَوانه‌های عسکری او را خوب به خاطر می‌سپردند. همان‌قدر که بامیان بار سنگین هجران او را به دوش می‌کشید و همان‌قدر که مزار آغوشش را برای در برگرفتن او مهیا می‌کرد، همان‌قدر کابل، جان در هرم نفس‌های غم اندودش گرم داشت. بامیان راهِ رفتهٔ او را غمگینانه به نظاره نشسته بود و مزار منتظر تمام شدن جنگ و آمدن بهار و رویش گل‌های سرخ و از راه رسیدن او بود تا گل‌های سرخ تمام دشت‌هایش را به پای او بریزد و تمام کبوتران سخی را به استقبال او گسیل دارد. مزارشریف نزدیک شدن بهار به وجد آمده بود. شب و روزهای آخر زمستان را به شمارش گرفته بود و گوش‌هایش را برای شنیدن صدای گام‌های استوار او تیز کرده بود؛ اما نمی‌دانست که او این بار طور دیگر می‌آید؛ بی‌صدای پا و بر روی شانه‌هایی...

بهار در راه بود؛ اما زمستان سردی از راه رسید و شادی ناشی از آمدن بهار، در دل‌های دوست‌داران بهار یخ زد. زمستان این بار از کلکین تزویر آمد و بهار در چنگ سرمای جهل و جنون و شیادی و شیطنت اسیر شد. هرچند بهار، بهار است؛ چه در اسارت و چه در آزادی باشد. خودش نسیم‌وار به جان جلگه، جنگ، دشت و دمن می‌دمد و به همه حال تازه می‌بخشد، نباشد یادش در خاطره‌های پاییز رسیده و زمستان‌زده جاودان می‌ماند. زمستان هم از هرراهی آمده باشد، می‌رود؛ اما سیاهی زغالش می‌ماند و سرمای نامردی و سوز تزویرش استخوان خاطر تاریخ را می‌آزارد.

بهار اسیر زمستان شد و غم بزرگی چون ابر سیاه زالگک‌خیز، آسمان دل‌ها را تاریک کرد. این تاریکی و سیاهی از طریق اخبار رادیو حتی قریهٔ ما را در آخرین نقطهٔ لعل و سرجنگل به سمت دولتیار نیز فراگرفت. آن سرزمین دورافتادهٔ از همه چیز و آن آبادی در حصار کوه و کوتل‌های برف‌پوش از این غم بزرگ بی‌خبر نماند که بی‌نصیب بماند. من اولین بار نام او را در همین ایام اسارت شنیده بودم. به مقتضای سنم، از حزب، دولت و ملت و مدنیت و هویت و حق و حقوق و عدالت و بی‌عدالتی سر درنمی‌آوردم؛ اما جنگ اسارت را می‌فهمیدم. اهل آبادی ما سه روز صبح‌ها برای آزادی او ختم قرآن گرفتند. من و همسالانم و هرکسی که قرآن بلد بود، در این کار معنوی شرکت می‌کردیم و قرآن می‌خواندیم. زمستان بود و مردهای آبادی بیکار و منبر (تکیه‌خانه) هم گرم. تقریباً همه مردها برای مارکه و گعده و بگو و بخند جمع می‌شدند؛ ولی آن سه روز حال و هوای سنگینی در آبادی حاکم شده بود. شادی‌ها و بی‌خیالی‌ها و خنده‌ها یخ زده بودند. سه روز، سه قرآن ختم شد؛ اما ادامه نیافت. وقتی خبرها تلخ شد و کام مردم را تلخ کرد؛ قرآن‌خوانی‌های نذری اهل آبادی هم متوقف شد.

اسارت، اسیری بهار را تاب نیاورد. زود آزادش کرد؛ اما زمستان همهٔ منتظران بهار را بر گلیم غم نشاند. بهار پس از

آزادی بر شانه‌های دوست‌داران داغدارش، در زیر ابر آه و ناله و باران اشک تشییع شد. مسیرهای غزنی و خوات و بهسود و سیاه‌خاک و قول غلامسین (غلام‌حسین) و سیاه‌سنگ و آجگک (حاجیگک) و یکاولنگ را تا مزار طی می‌کرد و بردل‌ها گل مصیبت می‌کاشت و روح غیرت و دشمن‌ستیزی مردم را به خروش می‌آورد. کوه‌های سر به فلک کشیده و برف‌پوش این مناطق، شاهد بهار خاموش بودند که چون شمع آب‌شده بر مزار آرزوها و آرمان‌های بلندش، حجم تابوتی را فراگرفته بود و در سیل اشک پروانه‌های پرسوخته، از راه می‌آمد و می‌گذشت. هُرم صدای غیرت‌افزای او، در گلوی چکاوکان قبیله، فریاد شد، شعر شد، شعار شد و از زبان و خیال و فکرشان جاری شد و خاک جان نسل‌های بعد از او را آبیاری و تازه کرد. اخم و لبخند و چین ابرو و پیشانی و چپن ساده‌اش، اشک و عشق و حماسه شد و از خامه قلم‌موهای فرزندانش در مزارع تابلوهای فراوانی سبز شد و بر دیوار خانه‌ها و دل‌ها نقش بست. او برای احیای هویت قبیله‌اش به پا خاسته بود؛ اینک عشق و هنر و احساس و تخیل و فکر و زبان و بیان و قلم و تار و دمبورهٔ همان هویت‌احیا شدگان، به پا خاسته‌اند تا نام و یاد و تصویر او را فریاد بزنند و راه او را بروند و آرمان‌های او را تا ستیغ قله‌های سرفرازی دنبال کنند.

«جان شرر گرفتهٔ بهار» در خاک مزار آرام گرفت؛ اما شولای یاد و خاطراتش برای همیشه قامت دل‌های مردمش را در سراسر جهان آراسته خواهد داشت. دل او به عشق مردمش زنده بود و چنان‌که هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق، اینک نام با دوامش از حنجرهٔ نسل‌های بعد از او در جراید عالم ثبت می‌شود؛ نسل‌هایی که هرگز او را ندیده‌اند؛ اما او را سرایندهٔ دردهای ناعدالتی و مرهم‌گذار زخم‌های دیرین هویت خود می‌دانند. انگار آیینهٔ جان او در شرار سنگ درد و زخم، شکست تا تکثیر شود و نسل اندر نسل قبیله‌اش، خود را در تکه‌های متجلی او، با ابهت و استواری او ببینند. اینک صلابت صدای او، اندیشهٔ همیشه جاری‌اش، عدالت‌خواهی و حق‌جویی‌اش، ظلم‌ستیزی و مظلوم نوازی‌اش، در جان هزاران مهاجر و باز مهاجر تکثیر شده و عالمی را فراگرفته است.

روزی که بهار در مزار رسید، شش روز از سال نو گذشته بود. میلهٔ گل سرخ فراموش شده بود. لاله‌های دشت لیلی و دامنه‌های شادیان و... سر در آغوش ساقه‌ها داشتند و از کم شدن شکوه و شوکت مزار بی‌مزاری، دل افکار بودند.

نامهٔ گلشوم برای بابه مزاری

محمود جعفری

بابه جان سلام!
من گلشوم هستم. فرزند کوچکت. در دشت برچی یک خانه کاه‌گلی دارم. از مدت‌ها پیش می‌خواستم برایت نامه بنویسم. با تو درد دل کنم. این‌جا هیچ‌کس به درد دل آدم گوش نمی‌کند. حتی رفقای مکتبم هم گاهی دلم را می‌شکنند. وقتی خیلی دلتنگ می‌شوم، می‌روم یگان گوشه‌ای می‌نشینم و گریه می‌کنم. راستش جایی که بخواهی آن‌جا درد دل کنی هم نیست. به فکرم رسید که با تو درد دل کنم. می‌گویند تو خیلی آدم مهربان بودی. بچه‌های کوچک را خیلی دوست داشتی به خصوص آن‌هایی را که یتیم هستند. می‌رفتی از آن‌ها احوال می‌گرفتی. دست نوازش بر سر و صورت‌شان می‌کشیدی.
بابه جان! من خیلی غریب شده‌ام. کسی نیست که مرا تسلی بدهد. کسی نیست که روزی به خانهٔ ما بیاید. قومای ما خیلی پولدارند. ما را فراموش کرده‌اند. من یک مادر پیر دارم. روزها می‌رود به خانهٔ دیگران کالاشویی می‌کند. خدا خیر بدهد مادر اسحاق را که برایش در شاروالی کار پیدا کرد. یک ماه می‌شود که سرک‌ها را جاروب می‌زند. ساعت هفت و هشت شب وقتی به خانه می‌آید، خیلی خسته است. روزها چیزی نمی‌خورد. سه هزار معاش دارد. مدت دو سال شده که مریضی سینه‌تنگی پیدا کرده است. ما پول نداریم تا او را تداوی کنیم. شب وقتی به خانه برمی‌گردد، دیگر از جایش «خیسته» نمی‌تواند. هرچه اصرار می‌کنم مادر جان! بخی چای بخور، یک لقمه نان بخور! او هیچ چیز نمی‌گوید؛ فقط اشک‌هایش را با چادرش پاک می‌کند. سر و صورت ما را نوازش می‌دهد.
یک برادر کوچک دارم که نامش حسن است. سه سال شده به مکتب می‌رود. من مراقب او هستم. او را به مکتب می‌رسانم و از مکتب به خانه می‌آورم. سرک‌های برچی خیلی بیروبار است. می‌ترسم روزی موتر نزندَش. روزی پیش یک کراچی که اسباب بازی می‌فروخت ایستاد شد و از مه خواست تا برایش یک موتر اطفائیه بخرم. چون پیشم پیسه نبود، گفتم بیا حالا برویم یک وقت دیگه برایت می‌خرم؛ اما او لج کرد. هرچه اصرار کردم، از گفتم نشد. دست دراز کرد تا موترک اطفائیه را بگیرد و سیل کند، کاکایی که اسباب بازی را می‌فروخت یک سیلی محکم به صورتش زد و گفت: «وقتی پیسه نداری، دست هم نزن».
بابه جان! خیلی دلم خون شد. ناراحت شدم. باخود گفتم: این‌جا انسان‌ها چقدر بی‌رحم‌اند! دست حسن را محکم گرفته کشیدم طرف خود و گفتم: بیا برویم خانه. خدا مهربان است. مادر جان شاید معاش خود را گرفته باشد. از مادر پیسه می‌گیریم. وقتی به خانه رفتیم، دیدم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مادرجان روی بستر افتاده است. وارختا شده پرسیدم، مادرجان چه کده توره؟

گفت: چیزی نشده بچیم. کمی‌پایم شکسته. وقتی از سرک تیر می‌شدم، یک موتر پولیس زد.

مادر وقتی اشک‌هایم را دید، دست به صورتم کشید و گفت: گریه نکن که بابه‌ات قار میشه.

گفتم: بابه‌ام که اس؟کجاست؟ چرا احوال ما را نمی گیرد ؟

مادرم آه بلندی کشید و گفت: بچیم! بنشین که برایت نقل کنم.

«شما یک بابه داشتید که نامش عبدالعلی بود. مردم او را بابه مزاری می‌گفتند. پدرت سال‌ها، با او کار کرده بود. تا وقتی شهید نشده بود، همیشه از بابه یاد می‌کرد. شب‌ها که خانه می‌آمد، از مهربانی‌ها و شجاعت‌های او برایم قصه می‌کرد. مه که او را ندیده بودم، می‌پرسیدم که بابه چه رقم آدم بود؟ می‌گفت: «بابه لباس بسیار ساده می‌پوشید. لنگی مزاری سر می‌کرد. ریش بلند، قد متوسط، تن تنومند و چهره استوار و بشاش داشت. هرگاه جای می‌رفت، مردم سر راهش را می‌گرفتند و دست‌هایش را می‌بوسیدند».

از پدرت پرسیدم: «بابه چه قسم خانه داشت»؟

گفت: «او هیچ خانه نداشت. خانهٔ او قلب‌های مردم بود. او آن قدر مردم را دوست داشت که از خدا خواسته بود تا خونش در میان مردم و در کنار مردمش بریزد. همی‌رقم هم شد. مردم هم او را بسیار دوست داشتند. وقتی شهید شد، مردم با پای پیاده از غزنی تا بلخ روی دست‌های خود او را تشییع کردند. آن زمان زمستان بود و هوا بسیار سرد. در بیشتر مناطق مرکزی حدود دو متر برف باریده بود؛ اما مردم به خاطر عشق به بابه، جنازه‌اش را بردوش خود حمل کردند. شاید تاریخ سراغ نداشته باشد کسی را که این‌گونه تشییع شده باشد».

از پدرت پرسیدم چرا او را شهید کردند؟

گفت: «بابه تاریخ را خوب خوانده بود. او می‌گفت: بر مردم ما ظلم شده. ما نه ظلم می‌کنیم و نه تن به ظلم می‌دهیم. ما می‌خواهیم همه برادروار در کنار هم زندگی کنند. همه در قدرت سهم داشته باشند. همه بتوانند رئیس جمهور خود را انتخاب کنند. زنان باید در انتخابات شرکت کنند. زنان باید درس بخوانند. در ادارات دولتی کار کنند. کسی به جرم قومیت کشته نشود. توهین و تحقیر نشود. همهٔ مردم در این خاک حق دارند. همه باید در آبادانی کشور سهم بگیرند. از این خاطر کسی سخنان او را تحمل نتوانستند. او را مظلومانه شهید کردند».

پرسیدم: چطور شهید کردند؟

پدرت گفت: «وقتی طالبان در نزدیک کابل رسیدند، به بابه پیام دادند که بیا در چهار آسیاب با هم مذاکره کنیم. بابه هم چون جنگ را نمی‌خواست، با تعدادی از همرزمانش به طرف چهار آسیاب رفت. آن‌جا طالبان او و همراهانش را دستگیر کردند. دست و پایشان را با تناب بستند. شکنجه کردند و بالاخره به شهادت رساندند.»

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مادرم لحظه‌ای ساکت شد. دیدم اشک‌هایش را پاک می‌کند.

گفتم: مادرجان! توچرا گریه می‌کنی؟

گفت: دخترم، نپرس! وقتی بابه رفت، پدرت هم هیچ آرام و قرار نداشت. عکس بابه را قاب کرده بود. وقتی از نماز فارغ می‌شد، عکس بابه را می‌بوسید. دست برسرو صورت بابه می‌کشید. می‌گفت: «خدایا مرا زودتر به بابه برسان! این بود که خودش هم به دنبال بابه رفت».

از مادرم پرسیدم: چطوری؟

گفت: «پدرت روزی برای نماز به مسجد رفته بود. ساعت یک بجه بعد از ظهر بود. منتظر بودم که بیاید، با هم غذا بخوریم. مصروف پهن کردن لباس پدرت روی تناب شدم که صدای انفجار شیشه‌های خانه را شکستاند. از خانه بیرون شدم تا ببینم که کجا انفجار شده؟ مردم مانع رفتنم شدند. دوباره به خانه آمدم. یک وقت دروازه را تک تک کردند. فکر کردم پدرت است. آمدم دروازه را باز کردم. دیدم جنازهٔ پدرت را آورده‌اند. دیگر نفهمیدم. یک روز وقتی می‌خواستم حویلی را جاروب بزنم، چشمم به پلاستیکی افتاد که در کنج حویلی افتاده بود. پلاستیک را باز کردم، دیدم یک کیلوبوره، یک گودیگک دخترانه و یک موترکوچک اطفائیه در میان آن بود. آن روز پدرت که رفت، آن‌ها را خریده بود.»

بابه جان! بعد از رفتن پدرم، حال و روز ما خوب نیست. مادرم پایش شکسته و در کنج خانه افتاده است. برادر کوچکم حسن هم تب دارد. از سقف خانه آب باران پایین می‌آید. توبگو چه چاره کنم؟ شنیدم که شما هم یک دختربه نام زینب داشتید. خدا کند مثل من نباشد. روزی مادرم گفته بود که هروقت به مشکل مواجه شدید، دست به دامن بابه بزنید. بابه را یاد کنید. کمک‌تان می‌کند. نمی‌دانم این نامه به دست‌تان می‌رسد یانه. کاش پدرم زنده بود که یکبار با او مزار آمده تورا از نزدیک می‌دیدم. اگر می‌توانی برایم نامه بنویس!

دوستت دارم بابه جان!

دخترکوچکت گلثوم!

***

گلثوم نامه را بین پاکت می‌گذارد. کنار مادرش می‌آید. مادرش را صدا می‌زند. صدایی نمی‌شنود. دوباره صدا می‌زند، باز صدایی نمی‌شنود. لحاف را بالا میزند. چشم‌های مادرش بسته است. می‌دود تا حسن را بیدار کند. دستمال ترشده از نم باران را از صورتش بالا می‌زند. حسن هم چشمانش به هم آمده است. هرچه صدا می‌زند، کسی نیست حرفش را بشنود. گلثوم پایین می‌افتد. هنوز شمعی کنار دروازه می‌سوزد.

خاطره شهادت بابه

محمدعلی ابراهیمی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

هرگز آن روز از یادم نمی‌رود. تقریبا همه دست روی دست گذاشته بودند. منتظر شنیدن یک واقعه دهشت ناک و سهمگین بودند. ترس، وحشت و هراس اندام دوست و دشمن را بلرزه در آورده بود. هیچ کسی را یارای تفکر و تدبر نبود. همه گوش به صدای رسانه مانه و به‌انتظار خبری سخت ناگوار بودند.

در آن روز چشم‌ها و گوش‌ها فقط به‌عملکرد و تصمیم یک مرد دوخته شده بود. همه آن را تنها مانده بودند و از دور نظاره می‌کردند که امیر قبیله چه می‌کند؟ او را در اوج خطر و در کانون بلاهت تنها گذاشته بودند. هرکسی که پای گریزی داشتند، خزیده و در کرانه‌های خون و آتش خوسپیده بودند. غرب کابل اماج از انفجار تیروترکیش بود. سایه دود و بوی باروت آمیخته با خون تازه جوانان مقاومت به مشام می‌رسید. جسدها و پیکرهای مجاهدان با مرام کف سرک‌ها را پوشانده بود. غیر از قامت بابه شهید و چند یار همسنگرش اندامی راست و استوار دیده نمی‌شد.

بابه را می‌گویم! بلی همانی که به‌وجودش افتخار می‌کنیم و در سایه نامش نفس می‌کشیم و حتی برخی مان به‌نان و مقام رسیدیم؛ اما آن روز او را مثل شیری در قفس رها کرده بودیم و هیچ کاری برای رهایی او از این مخمسه نکردیم یا نتوانستیم بکنیم یا نخواستیم.

عجب روزی سختی بود! عجب صحنه وهمناکی و عجب روز سیاهی! که امیدوارم دیگر هرگز نیاید و تکرار نگردد. مرد قبیله را چنان در تنگنا قرار داده بودند که گاه در دخمه و گاه در صحنه می‌تپید و بی قرار و نا آرام بود. بارانی از راکت و گلوله می‌بارید و غرش بمب‌افگن‌ها آرامش را به کلی از بین برده بود. جانوران وحشی ادم خوار از چهار طرف شهر حلقه محاصره را تنگ و تنگتر می‌کردند. لحظه به لحظه به‌طعمه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند. چنگ و دندان تیز کرده و اشتهای شان تحریک شده بود.

آن روز برخی‌ها بابه را به‌خود قیاس می‌کردند. تصور داشتند که خبر فرار و متواری شدنش از دور دست‌ها شنیده شود. ولی او گفته بود: «از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جای بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم؛ خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد؛ در بین شما کشته شوم؛ و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.»

واقعا دل شیر داشت. مثل پیشوایش علی(ع) شجاع بود. زندگی با مرام داشت و ایمانش بی‌آلایش و راستین بود. اگر در دنیا کسی پیدا شود که در هر صورت خود را پیروز بداند، زندگی و شهادت برایش یک سان باشد و به اعتقادش ثابت قدم شناخته شود؛ او فقط یک نفر است که همان بابه شهید است وبس.

او مردم را سپر بلای خود نکرد. جماعت را تنها نماند. یاران خود را قربانی نساخت. همه در کنارهم و مردانه به استقبال خالق خود شتفاتند و باهم پرواز و عروج کردند. با سرخگون شدن آنان زمستان ستم رفت، فقط سیاهی به‌صورت نحس شکارچیان و بزدلان ماند. لکه ننگی که هرگز زدوده نمی‌شود و داغی است که بر پیشانی تاریخ ماندگار شده است.

افسوس که در آن روز بالاخره صدای لرزان رسانه استعمار پیراز منابع آل‌سعود وهابی بگوش رسید که مزاری و همراهانش به دست دشمنان قسم خورده اش اسیرگردید. این خبر آن قدر سنگین و هراس ناگ بود که حتی گوینده آن از هزاران فرسنگ دورتر احساس ترس کرده بود و با لحن اضطراب و دغدغه می‌خواند.

شکارگران بزدل اجازه ندادند آن شب به سحر برسد. ترسیدند که مبادا طعمه شکار خود شوند. آخر آنان کم آدم‌های نبودند. آنان مردان قبیله و عصاره مقاومت خونبار هزاره بودند. نگهداشتن آنان دل شیر می‌خواست و قفس‌های از جنس فولاد می‌طلبید. زود دست به‌کار شدند و ناجوان مردانه و برخلاف همه اصول انسانی، ملی، دینی و بین‌المللی اقدام به کشتن اسیران خود کردند. چه وحشت‌ناک و سفاکانه خون آنان را ریختند! و چه قساوتمندانه روح از بدن آنان خارج ساختند.! چون آنان از نسل خوارج و از دگم اندیشان متحجر سنگدل هستند که در طول تاریخ با علی و شیعیان آن از همین روش بهره گرفته و سبوعانه جسدهای مطهر شهیدان را دریدند.

روح شهیدان سرخگون و بابه شهید متعالی و راه آنان مستدام باد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شهید مزاری در آینه شعر

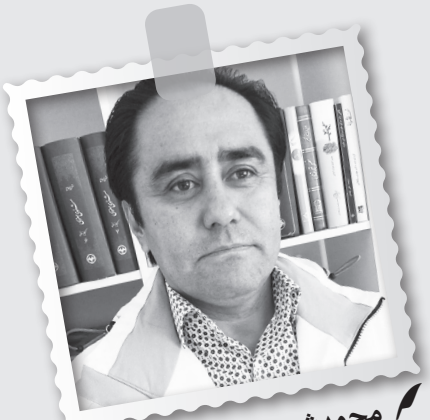

محمدشریف سعیدی

خونی که از میانه ما مثل رود رفت

آن باشه رفت و اگرچه از این بیشه زود رفت
بالی به وسعت همه عالم گشود، رفت
پشمینه‌پوش مرد کهن‌سال رنجبر
اندوه باستانی ما را سرود، رفت:
هنگامهٔ گشودن دستان بسته است
روزی که دست‌های شما بسته بود رفت
از حلق غنچه‌های به آتش کشیده است
خونی که از میانهٔ ما مثل رود رفت
برخاست گردباد سیاه از زمین سرخ
گل‌های سبز باغچه‌ها را ربود، رفت
مرهم گذار زخم کهن‌سال ایل ما
صد بخیه چشم زخم مرا وانمود، رفت
مرداب ماند و تیرگی تلخ و ساکنش
باران سرود بودن خود را سرود، رفت
زآن آتشی که سوخت تن نخل پیررا
خواهد به چشم دشمن آن نخل دود رفت

سید محمدرضا محمدی

بادها

باشند تا به یاد تو سرشار، بادها
هرجا زنند نام تورا جار، بادها
بی‌شک توعشق مردم مایی و عشق را
هرروز می‌دمند به تکرار، بادها
خون توجاری است به رگ‌های ما که ما
گردیده‌ایم در صف پیکار بادها
هرعسکرهزاره یکی باد سرکش است
پیچیده‌اند در دل کُهسار بادها
حالی بهار، تا بشکوفند در شکوه
هم قامت بلند سپیدار، بادها
حالی بهار، باش حکایت کنندمان
از صبح نورسیده به بازار، بادها...
(بامیان، حمل ۱۳۷۷)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

حسین حیدربیگی

گل‌مؤمنه

۱

دستمال‌ها به هوا می‌رفتند
شادیانه‌ها در آسمان
خیابان‌ها
رقص
رقص
رقص
ما را روبه‌روی قصر
ما را روبه‌روی چشمان فاتح شاه
ما را پیروزمندانه روی هم چیدند
چنان سنگ دیواره‌های برج و باروها
چنان سنگ‌چین‌های کتل‌ها و گذرگاه‌ها
نشان رهگذرانی که از دوردست‌ها می‌آیند
برمی‌گردند،
سنگی روی سنگ می‌گذارند؛
رهگذرانی که شادند
رهگذرانی که غمگینند
و به دنبال گم شده‌ای می‌گردند
ما را روبه‌روی قصر
ما را روبه‌روی رقاصگان شاهنشین‌ها
ما را روبه‌روی چشمان فاتح شاه
ما را روی هم چیدند
پیروزمردانی که از جنگ برگشته بودند
با اسپان بسیاری
کنیزانی بسیاری
قُطّاس‌ها، چوری‌ها و
گوشواره‌های بسیاری
مردانی که به سمت جنوب برمی‌گشتند
تا برگلوگاه‌ها و پاهای معشوقگان‌شان بیاویزند
سرمست سیب‌های «ارزگان»
در سیاه‌چادرها برقصند
چنان که حالا
برگرد کلّه منارهای‌مان می‌چرخند
می‌رقصند.
کسی نیست
چشمانم را ببندد؟

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۲

نی‌لبکم را نیاورده‌ام
نمی‌دانم در کدامین برج
جا گذاشته‌ام
در کدامین گندم‌زار
در کدامین جنگ
گاهی آدم عشق را فراموش می‌کند
گل‌مؤمنه.
هیچ‌چیزی با خودم نیاورده‌ام

گل‌مؤمنه
گلویم را هم جا گذاشته‌ام
که آوازت را بخوانم
با زخم قبیله‌ام آمدم
منزل‌به‌منزل،
دره‌به‌دره
تا این شهرویران‌گشته از آواز
آواز پیروزمردان جنوب
نی‌لبکم را جا گذاشته‌ام
کنار گوشواره‌هایت
روی قله‌های «خونی» «دایه»
تا مخته‌های قبیله را با بادها بگویند
نشانی باشند از من و تو
در بلندی این خاك.
۳
نمی‌دانم کی از هم دور افتاده بودیم
در چندمین ماه جنگ؟
چندمین روز جنگ؟
سیاه‌چادرنشینان آمده بودند
با فتواهایی در دست
تا خاك «دره پهلوان» را
به غژدی‌های‌شان ببرند
نمی‌دانم چندمین روز جنگ بود
مخته‌های ایل به کوه‌ها
می‌پیچید
و ما از هم دور افتاده بودیم
گل‌مؤمنه.
تیغ‌ها تیزمی‌شدند
تیغ‌ها از کار می‌افتادند
تیغ‌ها دوباره تیزمی‌شدند
نمی‌دانم چندمین گردنی بودم
که از تیغ می‌گذشتم
اولین؟
دومین؟
آخرین؟
شاید هفتادمین گردنی بودم
که هلهله می‌کردن برمردنم.
برخورجین‌ها جای‌مان دادند
برجوال‌ها جای‌مان دادند
سوار براستران جنوبی
شبانه دره‌ها را راه آمدیم
از گندم‌زارها گذشتیم
از باغ‌ها
از کنار برج‌هایی که
سوگوار ایستاده بودند
و به ویرانی فردای‌شان فکر می‌کردند.
۴
زندگی گاهی در اختیار آدم نیست
گل‌مؤمنه
زندگی گاهی چیزهایی سرت آوار می‌کند
که نمی‌خواهی
گاهی چنان برف‌کوچی
تو را زیر می‌گیرد
که نمی‌فهمی
گاهی جنگ‌ها را سرت شلیك می‌کند
که دوستش نداری
زندگی گردبادی‌ست که به هرسویت می‌چرخاند
گاهی در «آب‌پران» با پاهایت
گاهی در کابل با سرت.
به هرسوی ایستاده بودند
به هرسوی به استقبال‌مان
ایستاده بودند
کف می‌زدند
برسرهای بریده‌مان
می‌خندیدند
و یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند

بنیاد اندیشه

نُقل می‌پاشیدند بر سربازان جنوب
گل می‌دادند بر دستان خون‌آلودشان
تف می‌انداختند
بر صورت‌های خون‌آلودمان
سربازان
قهرمانانی بودند
که از نبرد بزرگ برگشته بودند
رقص
رقص
رقص
گل مؤمنه
دایره در دایره رقص
من به دنبال تو می‌گشتم
خون روی مردمکانم را گرفته بود
گل مؤمنه
من به دنبال تو می‌گشتم
بین کاروان‌هایی که از ارزگان آورده بودند
دسته دسته می‌آمدند
دسته دسته می‌گذشتند
از کنار کله‌منارهای مان
دسته دسته می‌گریستند
دسته دسته می‌گذشتند
به سوی بازارهای فروش
به سوی سیاه‌چال‌های
بی‌برگشت.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۵
تورا به یاد ندارم
گل‌مؤمنه
شاید تقصیر من نباشد
قلبم را نیز جا گذاشته‌ام
دست‌هایم را
پاهایم را
تمام قبیله‌ام را
تورا
من هفتادمین سری هستم که
به تماشای کابل ایستاده‌ام
مثل کوه‌هایی که بادها را از خودشان عبور می‌دهند
زمستان‌ها را
طوفان‌ها را
من نشانه پیروزی انسانم بر انسان.
تورا بر کوه‌های «آب‌پران» جا گذاشته‌ام
گل‌مؤمنه!
با تفنگت
با دمبوره‌ات
با چنگت
تو شاید هنوز هم زنده باشی
شاید هنوز هم پنجه می‌کنی
مخته‌های قبیله را
کوه‌به‌کوه
دره‌به‌دره
سوار بر مادیانی
که یالهایش رقص گندم‌زارها را به فراموشی می‌برند
سوار بر بادهایی
که هنوز هم
از زخم استخوان‌هایم
می‌گذرند
شاید هنوز هم
تفنگت گلوله‌ای داشته باشد.
۶
حالا این‌جا آواره‌ام
به دنبال خودم می‌گردم
به دنبال دست‌هایم
پاهایم
به دنبال سرم
سرهای قبیله‌ام
نمی‌دانم در کجای این شهر
گم شده‌اند
در کجای این خاک؟
روحی آواره‌ام در شب‌های
شغال کابل
من به دنبال مردی هستم
که روزی روشنایی را فریاد می‌کشید
«افشار» زخمی بود
بر زمستان‌های استخوان‌هایش
و شبی بر تاریکی «چهارآسیاب»
انسان را می‌گریست.
نمی‌دانم این روزها
به دنبال چی هستم؟
گل‌مؤمنه[1]

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱ گل‌مؤمنه: یکی از جنگاوران ارزگان در مقابل لشکر عبدالرحمان.

زهرا حسین‌زاده

برای زینب؛ یادگار کوچک شهید مزاری

بوی گلاب

با گل اشک‌های خود بوی گلاب می‌دهی
باغچه و بهار را هدیه ناب می‌دهی
با دل پرامید و با مشت بلند خویشتن
دشمن کینه‌توز را خوب جواب می‌دهی

جاودانه

برای همسر شهید مزاری

پروانه صفت تا به سحر سوخته‌ای
از عشق و وفا بال و پر افروخته‌ای
بر قامت آن پیر همیشه سرسبز
گل جامه جاودانه‌ای دوخته‌ای

محمدیونس طغیان ساکایی

در مسیر سرخ کابل

در تن گلبن
در رگ هر باغ
هر سرود شاد را
ز آوای بلبل کشته‌اند
گل بدست باد مجنون
عاشقان باغ را
در پای سنبل کشته‌اند
وای کین قابیلیان
رنگ و بورا
در رگ گل کشته‌اند
باز امروز
این شغادان
چاه‌کن را
رستمی را
در مسیر سرخ کابل کشته‌اند
از برای مرگ ماتم‌زای رویین تن
خنده را از گلوی بلخ
تا لب‌های زابل کشته‌اند...

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شکریه عرفانی

صدایت

از گور تاریک تاریخ برخاستی
صدایت زنگ زنجیرهایی را داشت
که برپای مردان قبیله‌ات انداخته بودند
صدایت!
زخم بود
خون بود صدایت!
وحشت کودکانی بود
که سرهای خشکیده برمناره‌ها کابوس هرشب شان بود
برخاستی از گور تاریک تاریخ
و فریاد زدی
زمین حق است
آسمان حق است
و شانه‌های تازیانه‌خوردهٔ قبیله‌ات حق است
فریاد زدی
وطن سرزمینی است که در آن
صدای خنده تمام کودکانش به کوهستان‌هایش بپیچد
بی آن‌که بیم کابوس خنجرخاموش کند آوازهاشان را
تورا تاب نیاورده‌اند
اما پس از آن دریدند رگ‌هایت را
و تن پاره‌هایت را برچهار دروازه شهرآویختند
تا خونت عبرتی شود

برای هرآن که وطن را وطن می‌خواهد
کشته‌اند تورا
تواما نمرده‌ای
بهار که بیاید
درختانی به بار می‌نشیند که در ریشه در خون تودارند
و کتاب‌های تاریخ به یاد خواهند اشت
مردی را که از زخم و زنجیربرخاست
و فریاد کرد
زمین حق است
آسمان حق است
و شانه‌های تازیانه‌خوردهٔ قبیله‌ام حق است.

سید ابوالحسن عمرانی (شاعر ایرانی)

یاد مزاری

عاشق دل خسته را جذبهٔ جانان رسید
دوست صدا زد بیا! چون گه پیمان رسید
باد صبا می‌وزد سوی گلستان و باغ
پیک صبا صبحدم سوی سلیمان رسید
دوش به لوح دلم نقش گلی شد پدید
لیک ندانم چرا زار و پریشان رسید
از پس یک روزگار سرو قدی داشتیم
باد خزانش وزید، واله و حیران رسید
لاله رخ گل‌عذار، از کف ما رفت آه!
از برما پرکشید، برسوی مستان رسید
عشق چوآمد پدید، عقل کجا ماندنی است
ساغرمی برگرفت، مست و خرامان رسید
لاله صفت سرخ‌روی، رو سوی معشوق کرد
درغم او سوختیم، ناله به کیوان رسید
یاسمن نیک روی، درچمن و باغ دید
قمری خوش نغمه را، مست و غزل‌خوان رسید
موسم اندوه شد، شادی ما شد تمام
رهبرما شد شهید، موسم افغان رسید
زنده دل بی‌قرار، گاه وصالش گذشت
ازتن خاکی رهید، دربریزدان رسید
آه و فغان برکشید ازغم دل، دوستان
یوسف ما ازجفا درکف گرگان رسید
رخ مکش ازیاوران، بلبل این بوستان!
بی‌توخزان زد به باغ، فصل زمستان رسید
یاد مزاری به دهر، زنده و جاوید باد!
ازغم او اشک‌بار، دیدهٔ عمران رسید

محمدحسین فیاض

دل پاره‌پاره

امضا نمود برگ حضور دوباره را
از نوبنا نمود، بنای هزاره را
درگفتمان سخت زمان با نگاه خود
معنا نمود قافیه و استعاره را
آیا نشان نداد که با عزم می‌توان
از جا بلند کرد در استخاره را؟
آیا نشان نداد که بعد از دو قرن، باز
باید به دست داشت درفش و ستاره را؟
آری، دم غروب به گفت: بعد از این
باید شکست داد، شب و سنگ و خاره را
آری، ولی چه زود پدر برد با خودش
غمنامهٔ بلند دل پاره پاره را

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

هادی میران

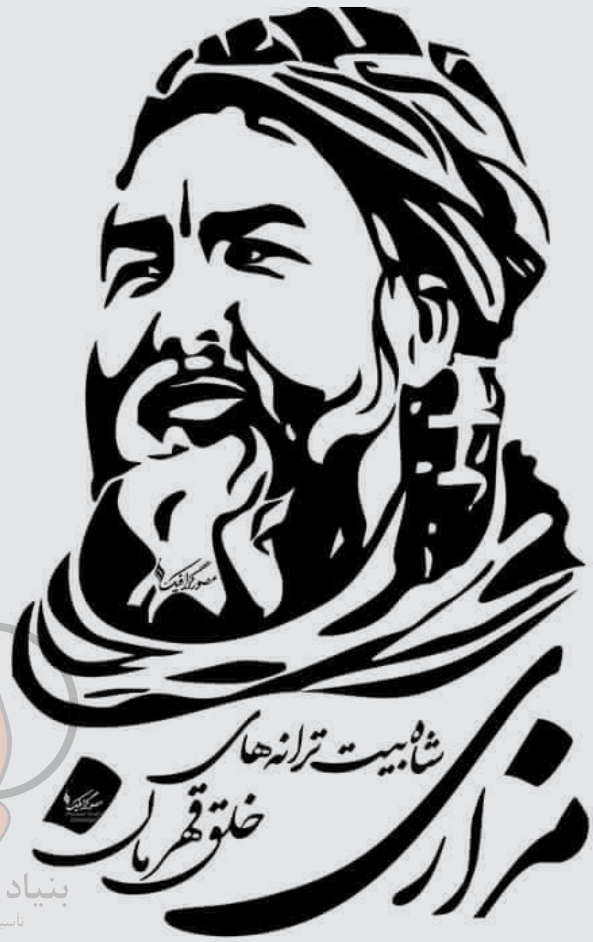

اندیشه تو اعتبار ما

مزاری نام تو، اندیشهٔ تو، اعتبار ما
پدر، کاخ بلند افتخار و اقتدار ما
تو از پشت زمستان‌های ما خورشید تابیدی
تو چون صبح بهاری با گل امید تابیدی
نوشتی بر چکاد ظلم پیغام رهایی را
تو از آن سوی تلخ سال‌ها تردید تابیدی
مزاری نام تو، اندیشهٔ تو، اعتبار ما
پدر، کاخ بلند افتخار و اقتدار ما
تو رفتی با به جان نام بلندت پرتوافشان است
صدایت در مشام خاطر ما عطرِ باران است
تو رفتی، خانهٔ اندیشه‌ات در سرنوشت ما
سحر پر لالهٔ رنگین، شبانگاهان چراغان است
مزاری نام تو، اندیشهٔ تو، اعتبار ما
پدر، کاخ بلند افتخار و اقتدار ما
تو در رگ‌های ما مانند خون جولانگری داری
و تا این چرخ می‌چرخد، مقام رهبری داری
امید و آرزوی ما، پدر بودی پدر هستی
تو در رگ‌های ما روشن، همیشه شعله‌ور هستی
مزاری نام تو، اندیشهٔ تو، اعتبار ما
پدر، کاخ بلند افتخار و اقتدار ما

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴